Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
			21 c

انتشارات دانشگاه تهران

٤٦٧

مینودر

یا

باب الجنّة قزوین

نگارش:

سیّد محمّد علی گلریز

تهران

اردیبهشت ماه ۱۳۳۷

چاپخانهٔ دانشگاه

بها: ۳۰۰ ریال

فهرست مطالب

موضوع — صفحه

فصل پنجم

فصل ششم

موضوع	صفحه
باب هشتم - آئین نقطوی یاپسی خانی	۴۴۴ تا ۴۶۵
« نهم - آئین های دیگری که درقزوین پدید آمده یااز خارج بآنجا نفوذ کرده است	۴۶۶ « ۴۷۴

فصل هفتم

فصل هشتم

موضوع	صفحه
باب دهم - چنار خونبار زرآباد و امامزاده علی اصغر بن موسی الکاظم	۶۶۸ تا ۶۷۰
« یازدهم - امامزاده قاسم	۶۷۰ « ۰
« دوازدهم - امامزاده سلطان سید محمد بن جعفر الصادق ع	۶۷۰ « ۶۷۱
« سیزدهم - آرامگاه میرابراهیم بن میرمعصوم	۶۷۱ « ۶۷۲
« چهاردهم - مزار شیخ احمد غزالی	۶۷۲ « ۶۷۳
« پانزدهم - مزار چهل تن یا چهل دختران	۶۷۳ « ۶۸۴
« شانزدهم - آرامگاه حمدالله مستوفی	۶۷٤ « ۶۷۸
« هفدهم - آرامگاه خلیل بن غازی (مولا خلیلا)	۶۷۸ « ۶۷۹
« هجدهم - سوخته چنار یا آرامگاه داود بن سلیمان غازی	۶۷۹ «
« نوزدهم - مزار سیاه کلاه	۶۷۹ « ۶۸۰
« بیستم - مقبره شهید (حاج مولا تقی برغانی)	۶۸۰ « ۶۸۱
« بیست و یکم - مزار علی بن غازی بن احمد	۶۸۱ «
« بیست و دوم - مقبرهٔ حاج ملاعبدالوهاب دارالشفائی	۶۸۱ « ۶۸۲
« بیست و سوم - مقبره قوام	۶۸۲ «
« بیست و چهارم - مزار شارح قاموس اللغه	۶۸۳ « ۶۸٤
« بیست و پنجم - مقبرهٔ پیر سفید	۶۸٤
« بیست و ششم - مقبرهٔ پیر درتاکستان مربوط بدوران سلجوقیان	۶۸٤ « ۶۸۵
« بیست و هفتم - مقبرهٔ پیر علمدار	۶۸۶
« بیست و هشتم - مقبرهٔ پیر کنار سبزه مسجد	۶۸۶

فصل نهم

موضوع	صفحه
باب یکم - وضع اقتصادی سی و پنجسالهٔ قزوین از ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۵ خورشیدی	۶۸۷ تا ۶۹۰
« دوم - چگونگی بازار معاملات اجناس صادراتی قزوین	۶۹۰ « ۶۹۲
« سوم - شعبهٔ بانک ملی قزوین	۶۹۲ « ۶۹۳
« چهارم - شعبهٔ بانک کارگشائی	۶۹۳ « ۶۹٤
« پنجم - بانک سپه (شعبهٔ قزوین)	۶۹٤ « ۶۹۵
« ششم - شعبهٔ بانک رهنی	۶۹۵
« هفتم - شعبهٔ بانک کشاورزی قزوین	۶۹۵ « ۶۹۶
« هشتم - شرکت سهامی بیمهٔ ایران (شعبه قزوین و زنجان) و شرکت سهامی صندوق روستائی قزوین	۶۹۶ « ۶۹۹

موضوع	صفحه
باب نهم - صنایع قزوین	۶۹۹ تا ۷۰۰
» دهم - کارخانهٔ حاج رحیم آقا قزوینی (کارخانهٔ پارچه‌بافی قزوینی)	۷۰۰ « ۷۰۲
» یازدهم - کارخانهٔ پارچه‌بافی آذربایجان	۷۰۲ « ۷۰۳
» دوازدهم - کارخانهٔ ریسندگی و بافندگی کوراغلی	۷۰۳ « ۷۰۴
» سیزدهم - آسیاهای آبی قزوین	۷۰۴
» چهاردهم - آسیاهای بخاری قزوین	۷۰۵ « ۷۰۶
» پانزدهم - شرکت قالی‌بافی اعتماد و سلامت	۷۰۷
» شانزدهم - شرکت سهامی میکده	۷۰۸ « ۷۱۰
» هفدهم - کارخانهٔ خشکبار قزوین	۷۱۰ « ۷۱۲
» هیجدهم - کارخانهٔ برق قزوین	۷۱۲ « ۷۱۳
» نوزدهم - کارخانه‌های دیگر قزوین :	
کارخانهٔ روغن‌کشی غفاری	۷۱۳
کارخانهٔ پنبه‌پاک‌کنی غفاری	۷۱۳
کارخانهٔ دباغی	۷۱۳
کارخانهٔ صابون‌پزی داورپناه و کوچه مشگی	۷۱۴
کارخانهٔ آهن‌تراشی وارتان و مهرداد و رمضان کاویانی	۷۱۴
کارخانهٔ کبریت‌سازی توفیق و قندریزی اتفاق و قالی‌بافی و موج‌بافی و جوراب‌بافی و کارخانهٔ کشبافی کورس و شرکاء	۷۱۴
باب بیستم - چاپخانهٔ اتحادیه قزوین	۷۱۴ « ۷۱۵
» بیست و یکم - مقیاسهای متداوله در قزوین	۷۱۵ « ۷۱۶
» بیست و دوم - مالیات و خراج قزوین	۷۱۶ « ۷۱۹
» بیست و سوم - هنرهای زیبا :	
خوشنویسی و خطاطی	۷۲۰ « ۷۲۸
حجاری - حکاکی و کاشی‌سازی	۷۳۰ « ۷۳۱
منبت کاری	۷۳۱ « ۷۳۲
گچ‌بری	۷۳۲
قالی‌بافی	۷۳۲
آئینه‌سازی	۷۳۳
گلابتون‌دوزی	۷۳۳ « ۷۳۴

موضوع	صفحه

مآخذی که در این کتاب از آنها استفاده شده است

آثار ایران - تألیف اندره گدار - از نشریات اداره باستان شناسی
آثار البلاد و اخبار العباد - تألیف زکریا بن محمد بن محمود مکمونی قزوینی
آمارهای وزارت کشاورزی و متفرقه
اخبار البلدان تألیف ابن فقیه همدانی
ادبیات مزدیسنا - » پورداود گیلانی استاد دانشگاه
ایران باستان » حسن پیرنیا
ایران کوده شماره ۱۳ (نقطویان و پسی خانیان) تألیف دکتر صادق کیا
ایران کوده شماره ۱۵ (تقویم و تاریخ در ایران) » ذبیح بهروز
ایران و مسئله ایران تألیف لرد کرزن نایب السلطنه پیشین هندوستان
ایرانشهر (مجله چاپ برلن سال ۱۳۳۸-۱۳۳۹ هجری قمری)
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - تألیف مقدسی.
احسن التواریخ - » حسن بیگ روملو
المآثر و الآثار » محمد حسن خان اعتماد السلطنه
النقض - (معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض تألیف ابی الرشید
شیخ عبدالجلیل بن ابی الحسین قزوینی رازی.
بستان السیاحه تألیف حاج زین العابدین شیروانی
برهان قاطع » محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان.
التدوین فی اخبار قزوین » امام ابوالقاسم رافعی قزوینی - نسخه کتابخانه اسکندریه
« « « « « نسخه کتابخانه اسلامبول
تقویم البلدان » ابوالفدا
تفسیر قرآن » شیخ ابوالفتوح رازی
تذکره راجع به پیغمبریه » حاج سید تقی قزوینی
تذکره نصر آبادی » میرزا طاهر نصر آبادی
تذکره » شاه تهماسب صفوی
تاریخ گیلان » سید ظهیرالدین مرعشی
تاریخ گیلان » عبدالفتاح فومنی
تاریخ گزیده » حمدالله مستوفی
تاریخ قم » حسن بن محمد بن حسن قمی

تاریخ ساسانیان تالیف ژرژ رلنسن انگلیسی
» بیهقی » خواجه ابوالفضل بیهقی
» ابن خلدون » ولی الدین عبدالرحمان بن محمد بن خلدون
» جهانگشای جوینی » عطاملک جوینی
» ایران » سرجان مالکم انگلیسی
» » جلال الدین منجم
» بیداری ایرانیان » ناظم الاسلام کرمانی
» تاریخ ادبیات ایران » پروفسور براون انگلیسی
» تمدن اسلامی » جرج زیدان
» پست و تلگراف و تلفن» ح. پژمان
تذکره الخطاطین یا امتحان الفضلا تألیف میرزای سنگلاخ خراسانی.
جامع التواریخ چاپ کاترمر » رشیدالدین فضل الله طبیب همدانی
جغرافیای تاریخی ایران » و. بارتولد خاورشناس روسی
» نظامی » سرتیپ احمد احتسابیان
» واسامی دهات کشور » از انتشارات اداره آمار و ثبت و احوال
» مفصل ایران » مسعود کیهان
جهانگشای جوینی » عطاملک جوینی
حبیب السیر » غیاث الدین خواندمیر
حدودالعالم - نسخه عکسی کتابخانه ملی (مؤلف شناخته نشده)
خلدبرین - تألیف - میرزا طاهر وحید قزوینی
خلیج فارس - » کلنل ارنولد ویلسون انگلیسی
دایرة المعارف اسلامی فرانسه جلد ۲ چاپ ۱۹۲۷ میلادی
» بریتانیا جلد ۳ چاپ دهم ۱۹۲۰ م.
» روسی جلد ۱۰ چاپ پطرزبورغ ۱۹۰۳ م.
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان - محمد حسنخان اعتمادالسلطنه
ده نفر قزلباش » حسین مسرور
روضة الصفا » محمد بن خاوندشاه
رساله در جغرافیای طالقان تألیف محمد حسنخان اعتمادالسلطنه
روزنامه سفر ناصرالدین شاه بگیلان در ۱۳۰۴ هجری قمری
روزنامه ایران چاپ تهران ۱۲۹۳ هجری قمری

سفر نامه ناصر خسرو علوی قبادیانی مروزی
» ابن بطوطه طنجی
» پی اترو دلا واله ایتالیائی
» گارسیا دوسیلوا فیگوا ایراسفیر اسپانیا
» تاورنیه فرانسوی
» شاردن فرانسوی
» مادام دیولافوا فرانسوی
سراج الانساب تألیف احمد بن محمد بن عبدالرحمان کیا نسّابه گیلانی
شرح الصدور فی حقایق الامور تألیف سید محمد صدر الصدوری قزوینی
صبح الاعشی ـ تألیف ابی العباس احمد قلقشندی
صنعت و هنر ایرانیان ـ تألیف پروفسور ابهام پوپ آمریکائی
ضیافة الاخوان » آقا رضی قزوینی (رضی الدین محمد)
طبقات الشافعیة » ابن شهبه
عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات تألیف زکریا بن محمد بن محمود مکمونی قزوینی
» نسخه عکسی آقای منوچهر ستوده (مولف شناخته نشده)
عرفات عاشقین و عرصات عارفین ـ تألیف امیر اوحدالدین تقی حسینی دقاقی بلیانی فارسی
عالم آرای عباسی ـ اسکندر بیك منشی
فرهنگ جغرافیائی ایران تألیف دایره جغرافیائی ارتش
فتوح البلدان » احمد بن یحیی بن جابر بغدادی
فرهنگ بارتلومه چاپ برلن ۱۹۰٤م
فرهنگ کانگا لغات اوستا
قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی بیگ
قصص العلماء » میرزا محمد تنکابنی
کفایة الجغرافی » میرزا عبدالغفار خان نجم الدوله
کلیات جغرافیای ایران » میرزا رضا خان مهندس الممالك
کشف القناع عن احوال الاقالیم و البقاع تألیف کرنیلیوس فندیك آمریکائی
کیوان نامه تألیف حاج ملا عباسعلی کیوان قزوینی
کامل التواریخ » عزالدین ابی الحسین علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف بابن اثیر جرزی
گزارشهای باستان شناسی از انتشارات اداره باستان شناسی

گاهنامه ـ سید جلال‌الدین تهرانی
لاروس قرن بیستم ـ فرانسه جلد چهارم
لب‌التواریخ خطی تألیف مهدیقلی خان گنجه‌ای
معجم‌البلدان تألیف یاقوت حموی
مختصر تطبیق لغات جغرافیائی « محمدحسنخان اعتمادالسلطنه
مرآت‌البلدان « «
مسالک‌ممالک استخری « ابی اسحاق ابراهیم بن محمد فارسی استخری
« ابن خردادبه « عبدالله بن عبدالله خردادبه
« ابن حوقل « محمد بن حوقل نصیبی بغدادی
« خطی کتابخانه ملک « (مولف شناخته نشده)
منتهی‌الارب « میرزا عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری
منتظم ناصری « محمدحسن خان اعتمادالسلطنه
مجالس‌المومنین « قاضی نورالله شوشتری
مجموعه ناصری کتابخانه وزارت دارائی (گزارشهای کدخدایان محلات شهرهای کشور)
مجالس‌النفائس تألیف امیر علیشیر نوائی
ملل و نحل شهرستانی تألیف محمد بن عبدالکریم شهرستانی
ملل و نحل ابن حزم تالیف ابن حزم
منتخب‌التواریخ مظفری تألیف ابراهیم خان صدیق‌الممالک کاشی
ناسخ‌التواریخ تألیف میرزا محمد تقی مستوفی لسان‌الملک متخلص به سپهر کاشانی
نمونه خطوط خوش کتابخانه شاهنشاهی تألیف دکتر مهدی بیانی
وفیات‌الاعیان ـ قاضی القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر معروف به ابن خلکان اربلی
هدایة‌السبیل و کفایه الدلیل ـ شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله
هفت‌اقلیم ـ امین احمد رازی.

دیباچه

بنام ایزد بخشایشگر مهربان

سپاس آفریدگار بیهمتائی را سزد که ذات یگانه‌اش مصون از زوال است - و آفرینش قویمش نشانه نیرو و جلال - عالم ربوبیتش از توهم حدود مبرا و جهان الوهیتش از تصور جهات منزه - قلمرو هستیش را مبدأ و غایات نامعلوم - و محروسه ممکناتش را آغاز و فرجام ناپیدا آسمان بلندش مخزن رازهای نهفته است و زمین گسترده‌اش گنجینه‌ای از آثار بدیعه - خامه ناتوان را کجا آن نیرو که بذکر شگفتیهای صنعش بپردازد - و کلك شکسته‌را کی آن توانائی که نگارش سوانح را از عهده برآید - تنها پشتیبانی اواست عزاسمه که قلم را بتوصیف کمی ازبیش دلیری بخشیده و بتعریف اندکی از بسیار توانا گردانیده است تاشمه‌ای از مظاهر آفرینش را در پیشانی اوراق درج کند و شرذمه‌ای ازپیش آمد روزگار و سرگذشت مردان این دیار را در صحایف دفتر رقم نماید.

رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهو قولی.

و درود بی‌پایان بروان پاك برگزیده پیغمبران و سرور فرستادگان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان و جانشینان بزرگوار و یاران و پیروان نیکوکارش باد سپس چنین گوید بنده امیدوار بآمرزش پروردگار - پور آقاسید محمد علی گلریز قزوینی که چون فرزندان این سرزمین و پروردگان این آب و خاك را که ایران نام دارد سزاوار است هریك در خور توانائی خویش خدمتی بمیهن خود انجام دهد - این ناچیز هم به پیرو از اینرویه پسندیده و سنت سنیه برآن شدم که بابضاعت مزجات مجموعه‌ای از اوضاع جغرافیائی و آثار باستانی و رجال قزوین که مسقط الرأس و جای نشوونمایم بوده است گردآورم و در دسترس ارباب دانش و علاقمندان باین شهر تاریخی قراردهم.

اینك بیاری پروردگار بزرك این وجیزه را که مینودر یا «باب الجنة قزوین» نامیده‌ام و مربوط به اوضاع جغرافیائی شهرستان مزبور است بمحضر خداوندان فضل و ادب تقدیم میکنم و امیدوارم این کالاهای ناچیز مورد پسند و قبول دانشمندان معظم بویژه همشهریان عزیز قرار گیرد - بانداشتن هیچگونه وسائل اگر عیب و نقص یالغزش و اشتباهی در آن ببینند تمنادارم نگارنده‌را از خرده گیری معاف دارند و بارویه چشم‌پوشی که شیوه آزادگانست بعیب‌جوئی نپردازند بلکه در تصحیح و اصلاح آن بکوشند و مؤلف را بدعای خیر یاد فرمایند.

فصل نخست

باب یکم

سبب نگارش کتاب

نگارنده از زمان کودکی به بیماری تب ولرز که اکنون «مالاریا» گفته میشود دچار بودم هرساله یك یا دو کرت گاهی هم چندماه پیاپی مداوا میکردم و نتیجه قطعی حاصل نمیشد تاآنجا که در ۱۳۱۴ شمسی پزشك معالج من ناگزیر شد دست بدامان درمان طبیعی شود - ازاینرو بادادن معافی از خدمت دستور داد بجای خوش آب وهوائی بروم و باستراحت بپردازم و باصرف اغذیه مقوی و گرفتن حمام آفتاب بنیه خودرا تقویت کنم.

نگارنده دو سال متوالی هرسال یکماه به قزوین رفتم و درضمن استراحت چون بیکاری رنجه‌ام میداد - هر بامداد و پسین خود را به گردآوری و نوشتن آثار باستانی و بناهای عمومی قزوین سرگرم میکردم تاآنکه کلیه مساجد ومدارس وتکایا وآب انبارها وقنوات وکاروانسراها وامامزاده‌ها ومقابر مشهور وساختمانهای معروف را باکتیبه‌هائی که در بعضی از آنها بود یادداشت کردم - آنگاه باخود اندیشیدم - شرح زندگانی عده‌ای ازمردان قزوین را بافصلی از اوضاع جغرافیائی آنجانیز گرد آورم و رساله جامعی مرتب نمایم که برای مراجعه کنندگان سودمند باشد - دراینوقت تصور نمیکردم که تعداد رجال قزوین افزونتر ازشماره انگشتان دست باشد - پس‌از رسیدگی و تحقیقات بسیار مسلم گردید که تصور نگارنده بیمورد بوده و قزوین دارای رجال بسیاریست که باید بکتب رجال وتاریخ وتذکره‌ها مراجعه کرد وآنهارا جمع آوری نمود - ضمناً آگاهی یافتم که شادروان **آقارضی قزوینی** درسده یازدهم هجری کتابی بنام **«ضیافة الاخوان»** درحالات علمای قزوین تألیف کرده‌است و نسخه این کتاب را درنزد آقای سید علی مجد قزوینی سراغ نمودم - پس‌از مکاتبات طولانی سرانجام موفق گردیدم بوسیله یکی از دوستان کتاب مزبور را بعنوان اینکه شاید بتوان بچاپ آن توفیق حاصل نمود بامانت بگیرم و با آنکه کار زیاد داشتم معذلك بهرنحو بود شخصاً نسخه‌ای از روی آن نوشتم و در ضمن مطالعه دانستم رجالی که درضیافة الاخوان ذکرشده تمامی منقول از کتاب تدوین امام ابوالقاسم رافعی است و نیز روشن گردید - دراین کتاب حالات علمائی مذکور است که شیعه مسلم بوده یا اشتهار به تشیع

داشته‌اند همچنین یکی ازمقاصد مؤلف یاد کرده انتقاد ازصاحب تدوین وقسمتهائی از نگارشهای اومخصوصاً رویه وی نسبت بعلمای شیعه است - ازاینرو یقین کردم در کتاب تدوین باید بیش‌از علمای شیعه ازعلمای اهل تسنن گفتگو شده باشد این بود که بجستجوی کتاب تدوین پرداختم ولیکن هرچه دراین باره تفحص و تجسس کردم کمتر به نتیجه رسیدم تا آنجا که یقین حاصل شد کتاب مزبوردر کتابخانه‌های عمومی وخصوصی ایران وجودندارد - دراینوقت بخاطرم رسید از علامه فقید محمدبن عبدالوهاب قزوینی طیب‌الله تربته که آنگاه در پاریس میزیست و احاطه کامل بکتب قدیم داشت استعلام نمایم - ازینرو نامه‌ای بمعظم‌له نوشتم وقصد خودرادرباره تألیف کتابی راجع به قزوین ومآخذی که از آنها استفاده خواهم کردمعروض داشتم وضمناًدرخواست نمودم اطلاعات خودشانرا درباره کتاب تدوین‌مرقوم فرمایند - .

جوابی که ازایشان رسید عیناً درج میشود - :

۲۵ آذر ۱۳۲٤ - آقای عزیزمحترم - مرقومه شریفه چند روز قبل زیارت گردید شرحی درخصوص تصمیم بتألیف کتابی راجع بتاریخ وجغرافیای قزوین مرقوم داشته بودید بسیارخیال مبارکی‌است خداوند سرکارعالی را باین عمل خیرموفق گرداناد - صورت مآخذی راکه ازآن استفاده خیال دارید بفرمائید اطلاع ازآن حاصل شد همه بسیارخوب و معتبر است ولی بعضی مآخذ دیگررا نیزبرآن میتوان افزود - اگر سرکارعالی عربی میدانید واز کتب عربی استفاده برایتان ممکن است مراجعه بکتب ذیل بسیارمفید خواهد بود :

مسالك وممالك اصطخری - ، وابن‌حوقل ، وابن‌خرداذبه ، احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفةالاقالیم مقدسی - ، کتاب‌البلدان ابن‌الفقیه همدانی ، کتاب‌الخراج قدامةبن جعفر، اعلاق‌النفیسه ابن رسته ، تنبیه والاشراف مسعودی ، آثارالبلاد قزوینی ، تقویم‌البلدان ابوالفداء ، سفر نامه ابن بطوطه ، و از کتب فارسی ذیل نیز استفاده میتوان نمود :

جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله (مخصوصاًجلداسماعیلیه‌آن که برای تاریخ «ملاحده» الموت مفصل‌تر از آن نمیشود ، ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ، مطلع‌السعدین عبدالرزاق سمرقندی ، تاریخ گیلان سید ظهیرالدین مرعشی ، تاریخ خانی تألیف علی‌بن شمس‌الدین بن حاجی حسین درتاریخ گیلان‌درظرف سنوات ۸۸۰-۹۲۰، حبیب‌السیر، تذکره‌دولتشاه سمرقندی، تحفه سامی سام میرزابن شاه اسمعیل‌صفوی ، احسن‌التواریخ حسن‌بك روملو (تاریخ شاه اسمعیل وشاه‌طهماسب) ، هفت‌اقلیم‌امین‌احمدرازی، نفحات‌الانس‌جامی، مآثروالآثارمرحوم‌اعتمادالسلطنه، رساله راجع به جغرافیای طالقان تألیف همان مؤلف که درسنه ۱۳۰۱ درروزنامه (ایران) بطبع رسیده ، قصص‌العلماء تنکابنی ، نجوم‌السماء مولوی میرزا محمد علی تاریخ اکراد شرف خان بدلیسی ، نامه دانشوران ، نمیدانم سرکارعالی در کتابی که تألیف خواهید فرمود آیا شرح حال

مشاهیر گذشتگان قزوین را نیز حتی‌المقدور بدست خواهید داد یافقط بتاریخ و جغرافیا و شرح حال معاصرین اکتفاخواهید کرد - درصورت‌اول البته رجوع بکتب رجال وطبقات وجمع کردن آنهائی که اهل قزوین بوده‌اند البته بسیار مفید خواهد بود و برای این مقصود بکتب ذیل باید رجوع کرد (درصورت‌امکان استفاده سرکاراز کتب عربی): ابن‌خلکان، طبقات‌الشافعیه سبکی، انساب سمعانی، طبقات‌الحنفیه محی‌الدین عبدالقادرقرشی، طبقات‌الحنفیه محمدعبدالحی‌الکندی، معجم‌الادباء یاقوت، فهرست شیخ طوسی، فهرست شیخ منتجب‌الدین رازی، رجال استرآبادی وحایری ومامقانی، امل‌الآمل شیخ حرعاملی، روضات‌الجنات معروف.

یك نسخه که ظاهراًمنحصربفرداست از کتاب‌التدوین فی‌تاریخ قزوین رافعی‌مشهورمتوفی درسنه۶۲۳ در کتابخانه اسکندریه مصرفعلاموجوداست ولی‌افسوس که برای ماایرانیها دسترسی بآن نسخه عجالة آسان نیست.

درخصوص شرح حال اینجانب: چند سال قبل یکی از دوستان این بنده عده از مقالات راقم سطوررا که درجراید ومجلات مختلفه سابقاً منتشرشده بود همه رادریکجاجمع کرده باسم «بیست مقاله قزوینی» ج ۱ دربمبئی طبع نمود شرح حال اینجانب اولین مقاله‌آن کتابست شاید بتوانید کتاب مزبوررادرطهران بدست بیاورید خودم دیگر نسخه ازآن مجموعه ندارم و فوراً به بمبئی نوشتم که اگر باز از نسخ‌آن کتاب هنوز باقی مانده چند عدد از آنها برای اینجانب بفرستند اگر باقی بود ورسید فوراً یك نسخه تقدیم حضورمحترم خواهد نمود.

راجع بشرح حال معاصرین ازمشاهیرقزوین‌اگررجوع بکتاب سابق‌الذکرالمآثروالآثار تألیف مرحوم اعتمادالسلطنه بفرمائید (که درحقیقت بقلم مرحوم شیخ محمد مهدی شمس‌العلماء قزوینی عبدالرب‌آبادی متوفی در۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۴ هجری قمری است ازسر تاباآخرآن کتاب نفیس) شرح حال جمیع مشاهیر این اواخر قزوین را درآن کتاب خواهید یافت، و شرح حال مختصر والد این حقیر عبدالوهاب‌بن عبدالعلی گِل‌زَوَری‌قزوینی متوفی درماه محرم سنه هزارو سیصد وشش هجری قمری در ص ۱۶۱ ازآن کتاب مسطوراست.

مرحوم شمس‌العلمای مذکور مؤلف حقیقی مآثر والآثار از مشاهیر فضلای قزوین بود وآنچه ازمشاهیراهالی قزوین توانسته درآن کتاب جمع کرده است اینجانب زیاده‌برآنچه درآن کتاب نفیس مندرج است اطلاعاتی دراینموضوع ندارد، مرحوم‌شمس‌العلمای مزبور باوالد این حقیرعبدالوهاب قزوینی‌مذکوردرفوق هردوازمؤلفین« نامه دانشوران» بوده‌اند واسامی ایشان درمقدمه آن کتاب مسطوراست.

اگر برای سرکار عالی زحمتی نیست وصف اجمالی نسخهٔ که از ضیافةالاخوان آقارضی قزوینی درجزء مآخذ خود صورت داده بودید برای اینجانب مرقوم دارید که این نسخه متعلق

بکیست و چند ورق است و بچه قطع است و تاریخ کتابت آن چیست و بخط نسخ است یا نستعلیق، من نسخهٔ ازاین کتاب در نجف اشرف در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطا سراغ داشتم حالا نمیدانم نسخه سرکار همان نسخه است یا ازروی آن نقل شده یا اصلا نسخه دیگریست.

ودرهرصورت لطفاً مرقوم دارید که آیا استنساخ یك نسخه ازاین کتاب بقلم کاتب خوش خط (یعنی فقط خطش خوانا باشد خوش خط چندان اهمیت ندارد) کم غلط نویس باجرت معمول کتاب بتوسط سرکارعالی برای اینجانب آیا ممکن است یا نه ودرصورت امکان تقریباً چقدر تمام خواهد شد.

تعبیر «فوق الذکر» که درمرقومه کریمه بجای «سابق الذکر» یا «مذکوردرفوق» مرقوم داشته بودید لابد طغیان قلم ومن غیرالتفات بغلط بودن این تعبیر بوده که این اواخر غلط بسیار مشهوری شده است وحال آنکه غلط فاحش بسیارقبیحی است البته درتألیفی که انشاءالله با تمام آن عنقریب موفق خواهید شد ازاستعمال این تعبیرسخیف وغلط واضح بکلی و با کمال مواظبت احترازخواهید فرمود چه اولین مقیاس صحت عمل و جدیت کار تقید سخت شخص به صحت املاء و پابندی بحدود و قیود نحو وصرف و سایر قواعد معموله زبانست والا باعث سلب اعتماد مردم ازشخص و کاسته شدن قدر کتاب میشود، - با تقدیم احترامات فائقه محمد قزوینی. -

البته پاسخ ایشان بتاریخ ۱۳۱٤/۱۰/۱۷ تقدیم شد و درج آن لزومی ندارد - پس از اطلاع ازاینکه نسخه منحصربفرد تدوین در کتابخانه اسکندریه است نامه‌ای بدینقرار بوزیرمختارایران در مصر نوشتم - :

قاهره - ۱۳۳٤/۱۰/۱۷ حضرت آقای سلطان احمد راد سفیر معظم دولت شاهنشاهی درمصر.

نگارنده این معروضه - سروان سید محمدعلی گلریز کفیل شعبه تحریرات دفتر ستاد ارتش - باکمال احترام خاطرعالی را قرین استحضارمیدارد.

اخیراً نگارنده تصمیم گرفته‌ام تاریخ مفصلی راجع به قزوین تالیف نمایم - یکی از مآخذی که برای این منظور فوق‌العاده سودمند و مورد توجه است کتاب: «التدوین فی تاریخ قزوین (۱)» تألیف رافعی مشهورقزوینی متوفی سنه ٦۲۳ میباشد که بنابرمرقومه علامه نحریرحضرت آقای میرزامحمد قزوینی یك نسخه‌ازآن در کتابخانه اسکندریه موجود است.

اینك جسارت ورزیده مستدعیست شخصاً دراین قسمت بذل توجه مخصوص بفرمائید که یك نسخه ازاین کتاب که ظاهراً منحصر بفرد و نادر است دردسترس فضلای ایرانی واقع شود - درصورتیکه استنساخ آن ممکن باشد لطفاً چگونگی را مرقوم ومخارج آنرا نیز مقررفرمائید معلوم‌نمایند تاشاید بمساعی جمیله حضرتعالی هم احتیاج بنده رفع شده باشد وهم کشورازداشتن

۱- پس‌ازرسیدن نسخه کتاب معلوم شد نام آن «التدوین فی‌اخبارقزوین» است.

چنین نسخه کمیاب و پربهائی محروم نباشد. درانتظار بذل عنایت عالی بوده و احترامات صادقانه قلبی را تقدیم میدارد.

سروان سید محمد علی گلریز

چون دراین اوقات جناب آقای راد بحجاز رفته بودند تا بازگشت ایشان مکاتبه باکاردار سفارتخانه ادامه داشت - معظم‌له پس‌ازمراجعت بااولیای کتابخانه واشخاص مؤثری که لازم بود مذاکره فرموده وموافقت آنهارا برای عکس‌برداری واستنساخ کتاب تدوین جلب کرده آنگاه نامه مفصل زیرین را توسط وزارت خارجه بعنوان وزارت فرهنگ نگاشته و رونوشت آنرا هم برای نگارنده فرستادند - :

شیروخورشید

سفارت شاهنشاهی ایران درمصر- تاریخ ۲۸ ماه آبان سنه ۱۳۱۵ مطابق ۱۹ نوامبر ۱۹۳۶ - نمره ۱۷ر۲۲۱۱ بوسیله وزارت امورخارجه - وزارت معارف واوقاف وصنایع مستظرفه.

یکی از گنجینهای مهم میهن ما که بواسطه انقلابات متوالی همیشه دستخوش غارت واین دست وآن دست شده کتابهای نفیس علمی وخطی است و بالنتیجه آثار ملی و افتخارهای علمی ما در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی سایر ممالك بیش‌از مؤسسات علمی خودمان تمرکز پیدا کرده‌است (چه‌بسا آثاری که هنوزاسمش‌را هم نشنیده‌ایم) گذشته گذشته ولی باید بقدر مقدور جبران کسر نموده و اگر اصل این گنجینها بدست نمیآید اقلا باید سواد و نمونهٔ از آنها برای کتابخانه‌های ملی خودمان تهیه و ذخیره بکنیم - اگر این نظریه مورد قبول است خوبست این موضوع را شورای عالی معارف ما به جد مورد دقت و مطالعه قرار داده و اولیای وزارت معارف هم وسایل انجام مرام را فراهم کنند - بعقیده بنده اولین وظیفه جمع‌آوری فهرستهای کامل کتابخانه‌های دولتی و خصوصی معروف و غیرمعروف تمام ممالك راقیه است که درآنها اثری از آثارعلمی ایرانی‌اعم ازفارسی یاعربی سراغ میکنیم- دراین قسمت بنده آنچه مقدور بود فهرست کتابخانه‌های دولتی مصررا که مملو از تألیفات ایرانی‌است جمع‌آوری و تقدیم نموده‌ام وبرای آتیه هم منتظر دستور جدید و تکمیل اقدامات سابقه هستم.

مرحله دوم مطالعه دقیق عده‌ای ازمنتخبین فضل وهنردرفهرستهای مزبوره‌ومعلوم کردن تالیفاتی است که نمونه آن در کتابخانه عمومی ما موجود نبوده و یا ناقص است.

مرحله سوم مسافرت و مطالعه دقیق دو سه نفر ازفضلای ذی‌فنون ما است که با هدایت فهرستهاومطالعات سابقه در کتابخانه‌های مهمه وغیرمهمه‌دینی شخصاًحاضرشده و نواقص‌مطالعات وکل چینی سابق‌الذکررا تکمیل کنند.

بعد میرسد مرحله عمل ونتیجه : یعنی بعدازآنکه مؤسسات وافرادذیصلاحیت‌علمی بطریق

فوق‌الذکرمعلوم نمودند چه تألیف ورساله نادری درسایرجاهاموجوداست که مانداریم باید تحت نظر یکی از دانشمندان مسافر وسیارخطاطها و کتابی از محل یا مملکت خودمان انتخاب شده وبا اجازه مؤسسات مربوطه استنساخ آثار نادره را بعهده بگیرند (بدیهی است تحصیل اجازه استنساخ کارعادی و آسانی نیست و باید وزارت معارف ومأمورین سیاسی مادرخارجه تمام قدرت ونفوذ خودرا برای انجام این منظور بکاربرده واجازه‌های لازمه را تحصیل کنند) .

بعقیده بنده برای آثار نادره استنساخ کافی نیست چه اولا کاتب غالباً بیسواد وغلط‌نویس میشود - وهرچه مقابله دقیق باشد معهذا اشتباهاتی موجود خواهد بود ثانیاً ازاین آثار بدیعه ما هرچه نمونه مطابق با اصل داشته باشیم بیشتر مورد افاده و استفاده علمی بوده و اطمینان اهل فضل و دقت را بهتر جلب خواهد کرد لذا فرض میکنم پس از تهیه نسخه خطی باید اقدام به عکسبرداری اصل کتاب نموده و این سندکامل مطابق با اصل را هم داشته باشیم .

(مخفی نماند که خرج عکسبرداری کتاب درممالك خارجه که همهٔ وسایل موجود است خصوصاً درموقعیکه عده کتاب وموضوعات عکسبرداری زیاد باشداز کارهای ساده و کم خرج بوده وتحمیلی بربودجه مملکت نخواهد بود) .

کمال اشتیاق را دارم که نظریات اولیای محترم وزارت معارف و شورایعالی معارف را درزمینه این پیشنهادفهمیده وخدمات کم قدرخودرا ضمیمه توجهات ذیقیمت اولیای رشید وزارت معارف ودانشمندان مشتاق میهن عزیزخود بکنم .

درخاتمه وبرای نمونه عملی این پیشنهاد عرض میکنم :

آقای سروان‌سیدمحمدعلی گلریز کفیل شعبه تحریرات ستادارتش که ظاهراًدرصددتألیف تاریخ مفصلی ازقزوین ومضافات میباشد چندی قبل از بنده اطلاعاتی راجع بتاریخ « التدوین فی تاریخ‌القزوین تألیف رافعی قزوینی » خواسته وتقاضای‌مساعدتی نمودند بعد استادمعظم ودوست گرامی بنده آقای وحید دستگردی درمجلهٔ ارمغان نیز متذکر اهمیت این کتاب شده و آرزوی استنساخ آنرا نمودند با رجوع بدوائرصالحه معلوم شد اصل کتاب که درعصرخود مؤلف وقرن هفتم هجری تحریرشده و نسخه منحصربفردیست در کتابخانه اسکندریه موجودبوده ودرنظرعلم وادب تحفه‌ذی‌قیمتی میباشد. باروابط خصوصی‌ورسمی‌موفق باجازه‌استنساخ وعکسبرداری کتاب شده و بقدر مقدور هم مطالعاتی نمودم خط کتاب بروش تحریر قرن هفتم و هشتم و قدری مشکل‌القرائه ، عده صفحات قریب ۳۰۰ صفحه ولی بخط ریز وبقطع وزیری (یعنی ۳۰ سانتیمتر در ۲۰ سانتیمتر) این اثرتاریخی را کتابخانه اسکندریه خیلی عزیزومحترم شمرده وفقط راضی میشوند که درخود کتابخانه خطاط مطمئنی آنرا استنساخ کند ، چون اصل کتاب ملك کتابخانه است کتابخانه بزرك‌قاهره فقط عکسی‌ازاوراق‌مذکور برداشته وضمیمه‌مجموعه‌خودنموده‌است) ، خرج‌استنساخ ومقابله‌درحدودده‌لیره‌مصری ، خرج عکسبرداری (که حتماً برای اطمینان درمطالعه

ومقابلات دقیقه لازمست) تقریباً ده لیره مصری که مجموعاً بیست لیره و بپول خودمان قریب ۱۶۰ تومان میشود.

از ما سه نفر (آقایان سروان سید محمد علی و وحید دستگردی و بنده) هیچکدام استطاعتی برای تحمیل خرج استنساخ وعکسبرداری ظاهر نیست ولی همه مشتاق ومستعد خدمت، آیا اولیای محترم وزارت معارف ممکنست حل این مشکل را نموده و با ارسال اعتبار لازم اجازه بدهند این تحفه ملی ما پس از هشت قرن دوری و مهجوری سایه وعکسش دوباره روشنی بخش قلبهای مشتاق شده وروی وطن به بیند؟

اگر اجازه وامر لازم صادر شد سه الی چهار ماه دیگر عکس و نسخه مطابق با اصل کتاب با مراقبت خاص خود بنده تمام وتقدیم خواهد شد.

در مقابل انجام این خدمت ووظیفه جسارتاً یك شرطی نموده و حق الزحمه میخواهم و آن این است که: چون آقایان وحید دستگردی و سروان سید محمد علی مبتکر تقاضای استنساخ کتاب بوده و گذشته از فضل علمی وادبی فضل تقدم اشتیاق بموضوع را هم دارند لذا همینکه نسخه‌های مزبور بایران رسید قبل از هر کار و همه کس باید این نسخه‌ها بنوبه در مدت سه ماه در دسترس کامل آقایان معظم سابق الذکر بوده و هر نوع استنساخ واستفاده را حق داشته باشند بعد البته تحفه ملك کتابخانه ملی وحق مشترك همه مشتاقهای علم وادب خواهد بود.

چون پیشنهاد اساسی بنده جنبه عمومی و علمی داشته و قسمت کتاب تاریخ قزوین هم ابتکار تذکرش مربوط به آقایان وحید و سید محمد علی است لذا سوادی از این معروضه برای هریك از آقایان معظم تهیه وارسال شد که از گزارش امر مسبوق بوده ودر پیشگاه اولیای امور مرکزی مؤید و مؤکد انجام مقصود باشند، و اگر هم صلاح و لایق دیدند پیشنهاد جمع آوری آثار را بوسیله مجلات علمی وادبی در معرض نقد وتکمیل فکر ارباب فکر بگذارند. - وزیر مختار احمد راد.

سواد:

در تعقیب مرقومه سابق و جواب معروضه شرح فوق را تقدیم مطالعه و جلب نظر آقای سروان سید محمد علی گلریز کفیل شعبه تحریرات ستاد ارتش میدارد.

احمد راد

پس از وصول رونوشت نامه مذکور درفوق پاسخی بدینقرار بجناب آقای رادنوشتم.

قاهره، - مصر، - ۱۳۱۶/۱۰/۱۵- جناب آقای احمدراد وزیر مختار معظم دولت شاهنشاهی ایران درمصر.

نامه‌ای که سابقاً بامضای آقای شارژدافر درپاسخ معروضه بنده واصل گردید چون وعده فرموده بودند بررسی شایسته‌ای درخصوص هزینه استنساخ وعکسبرداری کتاب (التدوین) رافعی

نموده و به بنده اطلاع بدهند بانتظار وصول نامه بعد - پاسخ آن مرقومه بتأخیر افتاد و ضمناً مأموریتهای خارج این تعویق را طولانی‌تر و شرمندگی بنده را افزونتر نمود - اینك با قید اعتذار وصول رونوشت نامه‌ای که توسط وزارت خارجه بوزارت معارف مرقوم گردیده و برای بنده ارسال فرموده‌اید معروض، ضمناً متشکرم که با یك علاقه مفرط میهن دوستی و دانش پروری که فقط از مثل آن فاضل ارجمند باید انتظار داشت استدعای بنده را تا آخرین مرحله امکان تعقیب و زمینه را برای حصول نتیجه حاضر فرموده‌اید، بنده هم تسریع امر را کتباً از وزارت معارف استدعا نموده و امیدوارم اقدامات خالصانه و نیت صادقانه آن وجود محترم بزودی نتیجه بخشد و این کتاب یادگار جاوید و نشانه درخشانی از آن خانواده مکرم درمعارف ایران باشد و درخاتمه مخصوصاً از تقاضائی که بعنوان حق‌الزحمه از وزارت معارف فرموده‌اید امتنان درونی را تقدیم و بنام همشهریان خود که سابقه ارادت نسبت بسرکار اجل دارند از صمیم قلب تشکر مینمایم.

سرگرد سیدمحمد علی گلریز

مجملی از توصیف نسخه عکسی تدوین امام رافعی که نسخه اصلی آن در کتابخانه اسکندریه است:

نسخه عکسی موجود نشان میدهد که نسخه اصلی کتاب به قطع وزیری بزرگ و ۵۱۸ صفحه است ظاهراً اول و آخر نداشته و چنین بنظر میرسد که بدست شخص غیروارد دیباچه مختصری برای آن تهیه شده که پس از یك مطالعه سطحی میتوان دانست باموضوع کتاب ارتباطی ندارد و چنین آغاز میشود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - الحمدلله‌رب‌العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الاعلی الظالمین وصلی‌الله علی سیدنامحمدوعلی آله‌وصحبه‌وسلم - هذه حصن‌الفزاری عن‌تمیم ومبعثه ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم بعث فی محرم هذه‌السنة.

التمیم سفیان‌الکعبی الی بنی کعب من خداعة لاحد صدقاتهم فسأل الی هؤلاءالعزم ونزل فی سباحتهم حین مع بنی تمیم مجتمعون علی ماء یقال له‌ذات‌الاستطاط واخذ بنشرصدقات وقالوا بنی کعب نحن اسلمنا لم نطوهم واشهرهم والسلاح فمنعو انما نهن رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم عن احدالصدقات ولما رای العامل ذلك ارجع الی المدینة واخبرالنبی صلی‌الله علیه وسلم فبعث الیهم من حصن (الفزاری فی خمسین راکباً من‌العرب‌لیس فیهم مهاجری.

وروی...... فیه عن احمدبن محمدبن داودالواعظ الخ.

این نسخه بچند خط متفاوت نوشته شده که پاره‌ای کلمات آن چون بدخط است بزحمت خوانده میشود برخی ازسطور واحیاناً بعضی از صفحات آن نیز دراثررطوبت وآبدیدگی سیاه شده یاخوانده‌نمیشود - چون‌نسخه منحصربفرداست نمیتوان درباره صحت وسقم مطالب و اعلام و رجال آن کاملا مطمئن بود عجالة سعی میشود مطابق مندرجات همین نسخه از کتاب مزبور استفاده شود تا بلکه نسخه دیگری پیدا شود و با مقابله آنها کسر و اضافات و عیب و نقص این

نسخه برطرف گردد این نکته قابل ذکر است - با تأکید وزیرمختار محترم ایران در مصر که از وزارت معارف خواهش کرده بود نسخه تدوین را پس از رسیدن آن بتهران مدت سه ماه در اختیار نگارنده بگذارند متأسفانه وزارت معارف نه تنها در برابر ۲۶۰۰ ریال هزینه استنساخ و عکسبرداری از کتاب تدوین رویه خست پیش گرفت و بعکسبرداری تنها قناعت نمود بلکه پس از رسیدن کتاب و بعد از یکسال که نسخه مزبور تحت مطالعه اولیای آن وزارتخانه بود زیر شماره ۵۵۳۷ مورخه ۱۷/۴/۲۷ صریحاً بنگارنده پاسخ دادند که نسخه مزبور از کتابخانه خارج نخواهد شد و باید در همان کتابخانه از آن استفاده شود - چون از بامداد تا شامگاه بلکه تا پاسی از شب گذشته بکارادارى مشغول بودم و مجالی برای مراجعه بکتابخانه نبود سرانجام از دوست عزیزم آقای سید جعفر هاشمی که بمطالب کتاب آشنا و دارای خطی خوانا و اشتیاقی وافر در اینگونه امور بود خواهش کردم یك نسخه از روی نسخه عکسی مذکور در فوق استنساخ نماید ایشان نیز قبول زحمت کرده و مشغول استنساخ شدند پس از نه ماه یعنی در اواخر سال ۱۳۱۸ شمسی نسخه مزبور آماده شد اگر چه این نسخه کلمات لایقرء و جملات اسقاطی فراوانی دارد ولی زحمات آقای هاشمی از هر جهت قابل تقدیر و امتنان میباشد.

اکنون نسخه مزبور مورد استفاده اینجانب قرار گرفته و فصول اولیه آنرا با کمك و همراهی دو تن از دوستان ارجمند ترجمه نموده‌ام و تا آنجا که مقدور بوده‌است در تصحیح آن مساعی لازم بکار رفته است اگر اغلاطی بنظر خوانندگان گرامی برسد یا معایبی را در ترجمه اعلام و رجال مشاهده فرمایند امیدوارم این نواقص را از نسخه موجود بدانند و نگارنده را قاصر ندانند و مورد سرزنش قرار ندهند.

پس از بررسی نسخه مزبور نخست فهرستی از رجال مندرج در آن کتاب که متجاوز از ۱۲۵۰ تن بود تهیه کردم و بدوست ارجمند خود جناب آقای سید جلال‌الدین محدث ارموی که یکی از دانشمندان کم نظیر و گمنام این کشور هستند تقدیم نمودم - ایشان باداشتن سمت استادی در دانشکده معقول و منقول کتابداری کتب نفیسه کتابخانه ملی را نیز عهده‌دار میباشند چون نسخه عکسی تدوین دراختیار ایشان بود با تبحری که در ادبیات عرب دارند و بادقت فراوانی که از مختصات ایشانست فهرست مزبور را رسیدگی کردند اغلاط و اشتباهات آنرا تا حدیکه امکان پذیر بود مرتفع نمودند - در اینوقت قصد داشتند تعلیقات کتاب «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض» تألیف دانشمند بزرگوار شیخ اجل ابی‌الرشید عبدالجلیل بن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل قزوینی رازی را که بسعی خودشان چاپ شده است بطبع برسانند - چون امیدواری نداشتم که بزودی کتاب «مینودر» یا «جغرافیای تاریخی قزوین» چاپ شود ایشان مناسب دانستند که نامه‌های مذکور در فوق با انضمام فهرست رجال تدوین در تعلیقات نقض چاپ شود - ظاهراً تعلیقات نواقصی داشت و آماده برای چاپ نشد اما مراسلات متبادله فیمابین نگارنده با مرحوم علامه قزوینی و جناب آقای راد را با

فهرست رجال تدوین بسال ۱۳۳٤ بطور رساله چاپ و منتشر نمودند خوشبختانه درهمین سال ۱۳۳٤ خبر رسید نسخه‌ای از کتاب تدوین در اسلامبول وجود دارد - این نسخه که بهمت جناب آقای دکتر مهدوی و بدستیاری آقای مجتبای مینوی عکسبرداری شده بود در سال ۱۳۳٥ بدست دوست گرامی من جناب آقای محدث رسید معظم‌له با کسالتی که پس از عمل جراحی داشتند معذلك بخواهش نگارنده حاضر شدند مقدمه و فصول چهارگانه اولیه را با یکدیگر مقابله نمائیم - پس از مقابله معلوم گردید مقدمه کتاب درحدود بیست صفحه است که نسخه اسکندریه فاقد آنست همچنین دیباچه‌وشرحی که درصفحه نخستین نسخه‌اسکندریه نوشته‌شده تا جمله «روی عن احمدبن محمدبن‌داودالواعظ» در نسخه‌اسلامبول نیست و همانطور که حدس زده بودم معلوم شد این دیباچه ازملحقات و جعلی است - نسخه‌ای که از اسلامبول رسیده بقطع وزیری کوچك است و با خط خواناننوشته شده و ۷٥۰ صفحه‌است - از نوشته پشت نسخه چنین برمیآید که نخست متعلق به شیخ مرادنام کاتب بوده سپس بکتابخانه سلطان سلیم‌خان پادشاه‌عثمانی‌واردشده و آنراوقف کرده‌اند - درصفحات اول و آخر کتاب مهر بزرگی زده شده که این عبارت در آن منقوش است :

« هذاوقف سلطان‌الزمان الغازی سلطان سلیم‌خان‌ابن‌السلطان مصطفی‌خان عفی عنهما - الرحمان ۱۲۱۳ » .

این نسخه ظاهراً سلامت است عیبی که در آن دیده میشود نویسنده در گذاردن نقطه بسیار امساك کرده و بدین‌جهت درعبارات واعلام ورجال اشکالاتی پیش میآید که نیازمند به‌نسخه ثالث است ولی ازهرجهت به نسخه اسکندریه برتری دارد - مذکورشد درهندوستان نسخه دیگری از تدوین هست - اگر صحت داشته باشد و عکس نسخه مزبور را بیاورند آنگاه ممکن است با مقابله آنها نواقص هرسه نسخه را اصلاح کرد .

چون قسمت نخستین نسخه جدید مشتمل براحادیث منقوله درفضایل قزوین است ودر نسخه اسکندریه بواسطه اسقاطی مختصری از آن باقی بود لذاکلیه آن احادیث از روی نسخه مزبور استنساخ و ترجمه گردید تا مورد استفاده خوانندگان گرامی‌قرار گیرد - ازاینکه جناب آقای محدث قسمتی از نسخه جدید را برای استنساخ دراختیار نگارنده گذارده و نیز ازلحاظ اینکه همواره از مساعدتهای گرانبهای ایشان برخوردار بوده‌ام بدینوسیله مراتب امتنان خود را ابراز میدارم وازمعظم له تشکر مینمایم .

همچنین لازم میدانم دربرابر کمکهای معنوی وتشویقات ذی‌قیمت برخی‌سروران گرامی که ذکرنامشان حمل برتملق خواهد شد بویژه از مساعدتهای دوست معظم عزیزم جناب آقای ذبیح‌بهروز فرزند برومند شادروان میرزا ابوالفضل ساوجی که سمت‌استادی بنگارنده‌داشته و علاوه‌براستادی دردانشکده افسری ریاست کتابخانه باشگاه‌افسران را نیزعهده‌دارمی‌باشند سپاسگذار بوده و صمیمانه تشکرنمایم -

فصل نخست

باب دوم

برگزیدن نام کتاب

امام رافعی (۱) در کتاب « التدوین فی اخبار قزوین » ضمن احادیثی که درفضایل قزوین ذکر کرده باسناد خودش از « داودبن سلیمان غازی قزوینی » (۲) ازعلی بن موسی‌الرضا ازپدرش ازپدرانش از خاتم‌الانبیاء (ص) روایت کرده است که پیغمبر اکرم فرمود « قزوین باب من ابواب‌الجنة » (۳).

چون مفخر کائنات سرزمین‌قزوین را دری ازدرهای بهشت یاد کرده واین‌خلعت افتخار را براندام آن پوشانیده است ـ همچنین مورخان بزرگ وارباب سیر نیز به‌پیروی ازاین‌حدیث شریف یاازاینرو که شهر باستانی قزوین دراعصار گذشته‌ثغر اسلام و پیوسته اقلیم فضل و دانش و دیار تقوی و پرهیزکاری و همواره مزین بگروهی ازدانشمندان و پارسایان وعباد وحفاظ بوده‌است آنجا را « باب‌الجنة » (٤) و « بلدة‌الموحدین » (٥) و « مدینه مبارك » (٦) خوانده و آن خاك

۱ـ ابوالقاسم عبدالکریم بن محمدبن عبدالکریم بن‌فضل بن‌حسن بن حسین‌بن رافع‌قزوینی متوفی بسال ٦۲۳ هجری.

۲ـ داودبن سلیمان غازی راوی صحیفة‌الرضاوهمان کسی‌است که‌حمدالله مستوفی‌درتاریخ گزیده تصریح کرده‌است که حضرت علی بن موسی‌الرضا هنگام ورود بقزوین‌درخانه وی فرودآمد وحسین‌بن علی فرزند دوساله‌اش درهمان خانه جان بجان آفرین تسلیم کرد و آرامگاه وی اکنون معروف به شهزاده حسین است.

۳ـ آرامگاه داودبن سلیمان درقزوین همانجا است که اکنون « سوخته چنار » میگویند و زیارتگاه مردم است اما صاحب مزار راکسی نمیشناسد و چنار سوخته را تجلیل می کنند ـ صاحب ضیافة الاخوان‌ص١٠٤حالات داودبن سلیمان غازی را به‌نقل ازتدوین رافعی در کتاب خود ذکر کرده واحادیثی راکه درباره فضائل قزوین است با اسناد آن شرح داده (رجوع شود به فصل اول ترجمه تدوین رافعی).

٤ـ درآغاز کتاب جامع‌التواریخ رشیدی (چاپ کاترمر ۱۸۳٦) مرگ غازانخان باین عبارت درج شده ـ : پیش‌ازآنکه شروع دراین کتاب بپایان رسد و آغاز تحریراین مقالات بانجام انجامد درتاریخ یازدهم ماه شوال ثلث و سبعمائه درحدود قزوین که «باب‌الجنة» است شهبازروح آن پادشاه

دنباله حاشیه درصفحه بعد

پاك را با این الفاظ خجسته و کلمات پسندیده ستوده اند نگارنده نیز توصیف منیف نبوی و مؤلفان بزرك را ازهرجهت مناسب یافتم و این مجموعه را که مشتملست برجغرافیای تاریخی قزوین وشرح زندگانی رجال و بزرگان این شهرستان از باب تیمن و تبرك باب الجنة خواندم و برای هم مذاقی با ابناء زمان آنرا باجامعه آریائی آراستم و باواژه زیبای فارسی مزین ساختم و « مینودر » نامیدم .

باب سوم

درچگونگی نام قزوین ابن فقیه در کتاب اخبار البلدان (۱) که آنرا بسال (۲۷۹) هجری تألیف کرده است درباره نام قزوین به نقل از بکربن هیثم (۲) گوید : دژقزوین

دنباله حاشیه صفحه قبل

عدل پرور ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك ـ را لبیك اجابت گفته بپرواز درآمد ـ همچنین صاحب حبیب السیر (چاپ تهران ۱۲۷۱ هـ.) صفحه ۲۰۴ می نویسد میرزا شاهرخ درسال ۸۴۶ برای سر کوبی ملك کیومرث رستمداری بعراق لشکر کشید و او فرمانبرداری نمود آنگاه برای فرمانروائی عراق مشاوره کرد ـ امیرجلال الدین فیروزشاه گفت در این اوقات که شیخ بهاءالدین عمر از سفرحجاز بدارالسلطنه هرات رسید چنین فرمود که در «باب الجنة» قزوین برسرتربت زبدة السالکین **شیخ احمد غزالی** برما چنان ظاهر گردید که اکابر اولیاء ـ میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقر را بسلطنت عراق برداشتند ـ ونیز سیدظهیرالدین مرعشی در باب ششم از فصل چهاردهم تاریخ گیلان ص ۳۲۳ می نویسد ـ چون موکب همایون (مقصود سلطان ابوسعیداست) حضرت پادشاه ذوالاقتدار باعظمت وجلال بقزوین تشریف فرمودند حضرت سلطانی (مقصود سلطان سید محمد کیاست) رسول را با تحف وهدایای لایقه بفرستاد و اظهار اخلاص ودولتخواهی نمودند پادشاه جهان پناه تحف را قبول فرموده عذر بی حد بخواستند وعنایت نامه ارسال داشته بمزارات و زیارات «باب الجنة» مشرف گشته صدقات وهبات بفقرا رسانیده بیرون رفتند ومتوجه سلطانیه شدند .

۲ـ باب ۶ فصل ۱۱ ص ۳۱۹ تاریخ گیلان سیدظهیرالدین مرعشی «وشب سه شنبه نهم جمادی الآخر را آغاز شام بود که کیای مذکور (کیاجهانشاه دیلمی سپهسالار) بقزوین با معدودی حاضر رسید و حقیر (مقصود سید ظهیرالدین مرعشی است) نماز خفتن را به «بلدة الموحدین» تصدیع برد .

۳ـ صاحب وفیات الاعیان در ص ۶۳ و درآخر حالات ابوموسی اصفهانی مدینی چنین نگاشته : مدینی بفتح میم و کسردال مهمله وسکون یاء مثناة زیری وپس از آن نون این نسبت بشهر اصفهانست چنانکه حافظ ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذکر کرده و این نسبت را بچند شهر داده است اول مدینة الرسول دوم مرو سوم نیشابور چهارم اصفهان پنجم مدینه مبارك قزوین » ششم بخارا هفتم سمرقند هشتم نسف ذکر کرده است که کلیه منسوبین باینشهرهارا مدینی گویند ولی غالباً مدینی را بمدینة الرسول منسوب داشته اند .

۱ـ نسخه عکسی کتابخانه ملی صفحه ۲۹۱ .

۲ـ علی بن هیثم یکی از علمای نامی شیعه بود که درزمان هرون الرشید میزیسته ودر نزد برامکه بغایت محترم بوده و در خلافت مأمون بسال ۲۰۰ هجری در گذشته اما بکربن هیثم ظاهراً شیعه نبوده است .

بفارسی «کشوین» نامیده میشد دیگر مؤلفان مانند ابن خردادبه (۱) درمسالك‌الممالك (۲) و بلادزی (۳) درفتوح‌البلدان (٤) و یاقوت حموی (٥) در معجم‌البلدان (٦) عین این جمله را نقل کرده‌اند - بلاذری درتفسیر کلمه کشوین گفته‌است «ومعناه‌الحدالمنظورالیه‌ای‌المحفوظ (۷) وابن خردادبه گفته وتفسیره‌الحدالمرموق(۸) صاحب تقویم‌البلدان (۹) گوید - قزوین از اقلیم چهارم است و به فتح قاف وسکون زاء معجمه و کسر واو و سکون یاء و درآخر او نون تلفظ میشود.

امام ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد قزوینی رافعی شافعی در کتاب خودبنام«التدوین فی اخبارقزوین» (۱۰) چنین گوید - :

برخی از شهرها و نواحی بنام کسانی نامیده شده که آن شهرها را ساخته‌یا اینکه بآن نواحی رسیده‌اند مانند همدان و اصفهان که میگویند بنام دو برادرازفرزندان فلوج بن یقطن ازاحفاد یافث بنیاد گردیده یا بگفته بعضی از ساختمانهای حلوان بن الحاف میباشد.

همچنین است شهرهای تفلیس - اران - بردعه - فارس - ری - گرگان - نیشابور - بلخ - وبخارا درباره شام وخراسان نیزهمین گفته‌ها درمیانست - شاید قزوین نیز مانندآنهاباشد

۱- ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خردادبه در ۲۱۱ هجری متولد شده و درسال ۳۰۰ هجری درگذشته است.

۲- چاپ لیدن ازشهرهای هلند ۱۳۰٦ هجری صفحه ۳٥۰.

۳- احمد بن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به بلاذری که کتاب خودرا بین سالهای ۲٤۸ و۲٥٥ هجری تألیف کرده باین معنی که درخلافت المستعین بالله شروع کرده و در دوران خلافت المعتز بالله باتمام رسانیده است.

٤- چاپ مصر ۱۳۱۹ هجری صفحه ۳۲۹.

٥- شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی متوفی ٦۲٦

٦- چاپ چاپخانه شهر غتنغه (از شهرهای آلمان) سال ۱۲۸٦ هجری جلد چهارم صفحه ۸۸ (متعلق بکتابخانه ملك تهران).

۷و۸- حدیکه باید بدانجانب نگریست یعنی نگهداری ومحافظت نمود.

۹- السلطان ملك المؤید عمادالدین اسمعیل بن ملك افضل نورالدین علی بن جمال‌الدین محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب صاحب حماه متوفی ۷۳۲ چاپ پاریس ۱۸٤۰ میلادی ص ٤۱۸.

۱۰- نسخه عکسی کتابخانه ملی فصل‌دوم صفحه٥ این نسخه که‌ازروی‌نسخه منحصر بفرد کتابخانه اسکندریه عکسبرداری شده باخطوط متوسط نوشته شده وبرخی صفحات آن از رطوبت آسیب دیده یا بکلی‌سیاه شده‌و ضمناً اغلاط فراوانی دارد که غالباً نساخ و کتاب آن اغلاط را بوجود آورده‌اند ونسخه‌ای که برای نگارنده از روی نسخه عکسی‌استنساخ شده است علاوه‌براغلاط اصلی اغلاطی هم ازکاتب برآن اضافه شده که باید فراغتی حاصل گردد وبدقت مقابله شود.

اما مشهور است که فارسی آن « کشوین» بوده آنگاه معرب کرده و قزوین گفته‌اند قدامه کاتب آنرا « الحدالمرموز (١) » تفسیر کرده - سپس درصفحه شش بار دیگر درمعنی کشوین به نقل از کتاب « البنیان » تألیف احمدبن ابی‌عبدالله برقی (٢) وبروایت از بکربن هیثم میگوید - قزوین ثغریا مرزدیلم بوده یکی‌ازاکاسره‌لشکریان‌بسیاری باسر کرده‌ای بآنجافرستاد وجایگاه سپاهیان دراین سرزمین قرارداشت هنگامی که برای آنها دشمنی پیدا شد وخودراآماده کارزار ساختند سر کرده آنها بیکی از زیردستانش گفت « این کش وین » یعنی اینموضع را نگاهداری کن - پس دشمن گریخت و درآن مکان شهری بنا کرده و آنرا کشوین نامیدند آنگاه معرب نموده قزوین گفتند وممکن است شین را به زا تبدیل کرده باشند مانند زراط وصراط - وواژه آن شاید از قسایقسو باشد که بمعنی سخت و صلب است ودرباره مردم‌آنجا که بسختی و صلابت موصوفند صدق میکند.

یاقوت حموی درمعجم‌البلدان (٣) بنقل از ابن فقیه گوید - دژ قزوین را بفارسی « کژوین » میگویند وبین آنجا ودیلم کوهیست که شهریاران زمین دسته‌ای از سواران را برای ارتباط درآنجا گمارده‌اند تا هنگام جنگ ازحمله دیالمه دفاع نمایند والا شهر خودرا از دستبرد راهزنان پاسبانی کنند.

خواجه حمدالله‌بن تاج‌الدین ابی‌بکربن نصر مستوفی -درتاریخ گزیده (٤) بنقل از کتاب « البنیان » وبنابمشهور چنین مینویسد - :

یکی ازاکاسره قدیم لشکری بجانب دیلمان فرستاده‌بود درصحرای قزوین صف کشیدند سپهسالار لشکر اکاسره بموضع زمین قزوین درصف لشکری خود خللی دید با یکی از اتباع خود گفت « ان کش وین » یعنی بدان کنج نگر ولشکرراست کن نام « کشوین » براین موضع افتاد چون‌آنجا شهر کردند کشوین خواندند عرب معرب کردند « قزوین » گفتند.

شوالیه شاردن فرانسوی - درسیاحت نامه خود مینویسد (٥) :

بیشترمورخین اروپائی که‌درباره شهرهای ایران به‌بررسی پرداخته‌اند میگویند - قزوین

١- الحدالمرموق درست است‌کلمه المرموزتصرف نساخ است و معنی‌آن «حدی که باید متوجه آن‌بودونگهداری نمود.

٢- ابوجعفر احمدبن ابی‌عبدالله برقی ازمردم «برقه» یا «برقه رود» قم بوده و درسال ٢٧٤ یا ٢٨٠هجری درگذشته است.

٣- صفحه ٨٨.

٤- فصل اول ازباب ششم صفحه ٨٣ چاپ اوقاف گیپ.

٥- چاپ پاریس سال ١٨١١ میلادی جلد دوم صفحه ٣٨٧

«ارساس» باستانیست - این عقیده هربر(۱) واولئاریوس(۲) میباشددر کتاب«شرح آسیانس»(۳) که اصل آن بزبان هلندی بوده و بفرانسه ترجمه شده و توسط داپر(٤) استنساخ گردیده است بوله در کتابی بنام « ارتباط مشرق » (۵) چنین پنداشته است که ارساسیا « سلطانیه » است و پیش از آنکه پارتها او را بنام نخستین شاهنشاه خود ارساس بنامند اردپ یا ارد نام داشت - مورخین اروپائی میگویند ارساس قدیم همانست که یونانیها « راژا » مینامیدند و درست آن «راژیا» است (٦) - در کتاب «خزائن جغرافیائی اورتلی» و کتب مقدسه «راژس دومدی» (۷) ذکرشده برخی می‌پندارند قزوین همان کاسپرائی است که استرابون (۸) از آن گفتگومیکند - این اسم راگاهی با « باء » و گاهی با « واو » تلفظ میکنند خودکلمه معنایش تنبیه وزحمت است چه دراین شهر بود که اشراف را برای تنبیه زندانی میکردند (۹) - معتزبالله سیزدهمین خلیفه درسال ۲٤۵ یا ۲۵٤ بوقای شرابی را مأمور کرد که دیوارهای قزوین را باتمام برساند واو بامر خلیفه به قتل رسید .

راجع باسم وتلفظ قزوین نسبت دیگری میدهند - وآن اینست که این شهر مرکز تبعید بوده - عاصم بیك مؤلف ارمنی عقیده دیگری‌دارد وی معتقداست که شهرقزوین‌بنام شاه کاسپین (که شاید همین شاه تهماسب باشد) موسوم شده است .

تاریخهای ایران این شهررا بسیار کهن نمیدانند و بنای آنرا به شاپور پسر اردشیر بابکان نسبت میدهند .

دائرةالمعارف اسلامی (۱۰) شرحی را که حمدالله مستوفی بنقل از ابن فقیه و بلاذری

۱- Herbert

۲- Olearius آدم اولئاریوس کتابدار امیرمملکت هولشتین در جنوب دانمارك وشمال آلمان) بود وبسال ۱۰٤۳ همراه سفیر امیر مذکور برای قرارداد تجارت ابریشم بایران آمد او کتاب نفیسی تألیف کرده است بنام « سیاحتنامه درخاك مسکو وخاك تاتارها وایران) .

۳- Description' del' asie

٤- Dapper

۵- Poullet Relation du Levant جلد دوم صفحه ۱۷۷ .

٦- Rageia

۷- Thesaurus geographicus «ortelii» Rages de Medie

۸- Strabon - جغرافیادان معروف یونانی که درحدود میلاد مسیح میزیسته .

۹- دردوران صفویه که قزوین پایتخت بود مجرمین سیاسی را بدژ الموت فرستاده و درآنجا زندانی میکردند - خود قزوین هیچگاه زندان وتبعیدگاه نبوده - و تاکنون هیچکس کلمه قزوین را بزحمت وتنبیه تعبیروتفسیر ننموده است - نمیدانم شاردن ازکجا و بچه مناسبت چنین تعبیر بی‌اساسی را اختراع کرده است - ازاو بی‌اساس‌تر تعبیرعاصم‌بیك است که گفته ممکن‌است قزوین بنام بادشاه‌کاسپین موسوم شده باشد و شاه‌کاسپین را به شاه تهماسب صفوی تعبیر نموده درصورتیکه اینگونه تعبیرها وتفسیرها نشانه عدم اطلاع نویسندگان مزبور بوده ومیرساند که دقتی درکارخود نداشته‌اند .

۱۰- جلد دوم چاپ ۱۹۲۷ میلادی صفحه ۸۹۰

و ابن قدامه نوشته است مذکور داشته و میافزاید که این کلمه به واژه کاسپیوس نزدیکتر است .

لاروس قرن بیستم (۱) شهر قزوین را - کاشوین - کازبین و کازوین نوشته بی آنکه وجه تسمیه آنرا بیان کرده باشد .

ازمطالب مذکور درفوق باین نتیجه میرسیم که آنچه راجع بچگونگی نام قزوین در کتب مسالك ممالك نوشته شده و منابع اروپائی هم از آنها نقل کرده‌اند تمامی بطور مستقیم یا بوسایط دیگر از کتاب «البنیان» و بروایت از بکر بن هیثم نقل شده درصورتیکه بکر بن هیثم جز اشتهار دلیل دیگری برای وجه تسمیه قزوین ذکر نمیکند - ازاینرواست که ناگزیریم بمنابع و مآخذ دیگری نیز مراجعه نمائیم تا شاید بتوانیم وجه تسمیه قزوین را روشن نمائیم .

نگارش یك دانشمند ایرانی : شادروان محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در کتاب « مختصر تطبیق لغات جغرافیائی » که پیوست جلد دوم کتاب « درر التیجان (۲) » است مینویسد کاسپیانا - اسم دریای مازندرانست که آنرا کاسپین هم میگویند فی‌الحقیقه بزرگترین دریاچه شور کره ارض است ومابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتدادش ازشمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش ۱۲۰۰ کیلومتر و منتهای عرضش ٦٥٠ کیلومتر ومنتهای عمقش نهصد ذرعست (۳) .

چون طایفه « کاسی (٤) » درسواحل این دریا ساکن بوده‌اند آنرا کاسپین گفته‌اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن دریای خزر - دریای دیلم - دریای جرجان - دریای طبرستان ودریای باکومیباشد .

مورخین فرنگی اروپائیان - این واژه‌را ازلغت کاس و کاس‌سی و کاسپیوس گرفته و آنرا

۱- جلد چهارم صفحه ۲۳۳

۲- چاپ تهران ۱۳۱۱ - صفحه ٦۰ .

۳- دریای قزوین یا بحرخزر بزرگترین دریاچه‌های دنیا است سابقاً دریای داخلی بزرگی مانند مدیترانه بوده بعدها درنتیجه آتش‌فشانی بصورت کنونی درآمده است - گفته میشود که این دریاچه درازمنه ماقبل تاریخ ازجانب مشرق با دریای اورال همچنین با دریای دیگری بنام « ابی » درشمال که آن نیز با اقیانوس منجمد شمالی اتصال داشته پیوسته بوده است وازطرف مغرب بدریای سیاه متصل بوده است مساحت این دریاچه درحدود ۳۹٦٥۰۰ کیلومترمربع است طول آن ۱۲۵۰ کیلومتر وعمق آن با درنظر گرفتن ارتفاع کوههای البرز حداکثر درحدود ۱۱۰۰ متر ودر برخی نقاط عمق آن تا ۱٦ متر تقلیل مییابد و بصورت باتلاق درمیآید اطراف آنرا بیابانهای بیحاصل احاطه کرده فقط قسمت جنوبی آن معموره است که استانهای گیلان ومازندران درآن واقعست .

٤- کاس درلغت پارسی چنانکه مؤلف برهان قاطع (چاپ تهران ۱۳۰٤) درصفحه ۱۲۱ ذکر کرده بروزن طاس بمعنی کوس ونقاره بزرگی باشد وبمعنی خوك نر هم آمده است - نگارنده گوید اکنون درایران برنك دودی روشن اطلاق‌میشود - در گیلان وطوالش معمولست نام پسران راکاس‌آقا و نام دختران راکاس خانم میگذارند - ونیز دردهستان فومن دهی است که آنرا « کاس احمدان » میگویند .

مأخوذ از نام طایفه‌ای میدانند که در پیرامون دریای قزوین (یا مازندران) سکونت داشته و نام خودرا که کوسی یاکاسی و کاسپین بوده است بآن دریا داده‌اند - بهمین مناسبت درقدیم یونانیان ورومیان وامروزه نیز اروپائیان دریای خزررا کاسپین میخوانند (۱) .

تاریخ معرفةالارضی دریای قزوین یاکاسپین (دریای خزر) (۲) .

منطقه اورال و بحرخزر ازنظر تبخیر آب و رسوب نمك یکی از مهمترین نقاط کنونی زمین است زیرا که رسوب نمك آن از عهد سوم تاکنون بدون انقطاع امتداد یافته و هنوز هم ادامه دارد - باید دانست که بحرخزر و اورال و دریای اسود بقایای دریای وسیعی از عهد سوم هستند (از دوره آژپنتین) (۳) که طبقات آن در بعضی نقاط چین خوردگی و تغییرشکل یافته ازهم جداشده‌است - فرونشستن سطح آب درتمام این‌قسمتها یك میزان نبوده وآندروسوف (٤) ثابت کرده است که سطح بحرخزر دردوره پلی ئوسن(٥) پائین‌تر ازامروز بوده و درهمین موقع طبقات اورال وبحرخزر بواسطه شست وشوی آبها ازمیان رفته و دومرتبه دریای خزر به‌آرال متصل شده‌واین بحر(خزر) وسیع درسواحل غربی تاسیصد مترودرسواحل‌شرقی تاشصت وپنج‌متر ارتفاع اثراتی برجا گذاشته است(ازاینجا معلوم‌میشود که زمینهای قسمت شرقی‌روزبروزمرتفعتر شده وقسمتهای غربی فرومیرود وچون کف بحرخزر۳٦ مترو کف بحراسود ۸ متربالاتراز کف دریاهای فعلی بوده است میتوان استنباط نمود که این دو دریا تا این اواخر بهم راه داشته‌اند ومطابق تحقیقات اکتشافی کارنجی (٦) درشمال شرقی ایران ثابت شده که این منطقه روزبروز خشکتر وآبهای آن تبخیرمیشود (گاهی هم سطح آب بالاآمده است .)

دردوره ژوراسیك (۷) - توران قسمتی‌ازدریای تتیس (۸) بوده وازمغرب جبال اورال باقیانوس منجمد شمالی واز کویرلوت و کرمان باقیانوس هند مربوط بوده‌است - وسمینوف (۹)

۱- هرودوت Herodote مورخ معروف یونانی که او را پدرتاریخ لقب داده‌اند ودرقرن پنجم پیش‌ازمیلاد میزیسته - درکتاب خود چهارجا نام‌کاسپین را برده است - دوجا درجلد یکم صفحه ۱۰۳ وصفحه ۱۰٤ دوبارهم درجلد دوم صفحات ۱٤۷و۱٥۲ درصفحات ۱۰۳ و۱۰٤ درضمن شرح رودخانه اراکس (اَرَسْ) گوید‌کاسپین دریائی است که با دریاهای دیگر راه‌ندارد ومستقل است ویونانیهاغالباً بآنجا رفته‌اند پانزده روز درازی‌آنست باکشتی پاروئی و پهنایش هشت روز - کوههای قفقاز سوی باختر این درباچه است - و درآنجا تیره‌های بسیاری زندگانی میکنند که خوراك آنها میوه‌های جنگلی است و در جنگلهای آنجا درختهائی میروید که برگهای آنرا کوبیده پس‌از آمیختن با آب جامه‌های خودرا بشکل جانوران رنك میکنند و آن رنگها هیچگاه نمیرود و مانند آنست که بلباس دوخته باشند باختر این دریا به کوههای قفقاز پایان مییابد و در خاور آن دشت بزرك و بی‌پایانیست که بیشترآنرا ماساژتها دردست دارند وکوروش بسی مایل بود برضدآنها لشکر کشی کند .

۲- ازکتاب جغرافیای مفصل ایران جلد یکم صفحات ۱٤و۱٥ .

۳- agepontien
٤- Andrassof
٥- Pliocene
٦- Carnegie
۷- Jurassique
۸- Thetys
۹- Semenoff

تعیین کرده است که دردوره ژوراسیك و کرتاسه (۱) درمرکز توران حرکات متناوبی سبب بالارفتن و پائین آمدن آب شده و ادامه همین حرکات درعهد سوم موجب تبخیر دریا و رسوب نمك گردیده است - بطور کلی میتوان چنین فهمید که از اواخر عهد دوم تاکنون این منطقه (شامل دریای اژه - دریای سیاه - قفقاز - آذربایجان - بحرخزر و خراسان) بی‌ثبات بوده وحرکات تحت‌الارضی همیشه درآن وجودداشته وسبب فرورفتگی وشکست و برآمدگی گردیده وزلزله‌های کنونی هم اثرهمین حرکات تحت‌الارضی‌است واین تغییرات وتبدیلات باعث فرورفتن دریای اژه دراول عهد چهارم و بالاآمدن قفقاز و پائین رفتن قسمت جنوبی بحرخزر و بالارفتن دریای اورال شده بقسمی که ۸۰ متر از دریای خزر مرتفعتر گردیده است و علاوه‌بر حرکات شدیدارضی زمینهای توران وهیمالایا یکی‌از نقاطی‌است که بیشتراز تمام‌قطعات زمین مرتفع‌شدن سطحش مشهود است.

دردوره ائوسن (۲) قسمتی از آذربایجان خشك شده و جزیره‌ای که بدینطریق تشکیل گردیده دو دریای مختلف را از هم جدا مینماید که یکی درجنوب‌یعنی‌در آذربایجان واقع شده ودریائی گرم و دارای مرجان بوده و دیگری سردتر ودرشمال قرارداشته است و همچنین مابین توران وترکستان شرقی اتصال قطع شده است.

درآغازدوره‌پلی‌ئوسن (۳) یك‌مرداب کم عمقی شمال قفقاز را پوشانده و در همین عهد زمینهای ایران بیونان وصل بوده و حیوانات بآزادی رفت و آمد میکرده‌اند - درابتدای عهد چهارم دریای اژه شکست خورده ورفت وآمد قطع میگردد.

دردوره یخبندان - (٤) بحر خزر هنوز با دریای اورال مربوط بوده ولی کم کم تبخیر آب سبب پستی سطح‌آن گردیده بطوریکه امروز ۲۶ متر از سطح اقیانوس پست‌تر میباشد - خشك‌شدن این منطقه درنتیجه دو عامل مهم است یکی جریانهای هوائی که از شمال وزیده و قبل‌از رسیدن باین ناحیه رطوبت خود را ازدست میدهد (باستثنای ساحل جنوبی بحرخزر) وبادهای جنوب غربی هم که ازصحاری خشك میوزیده فلات ایران را یکی از خشك‌ترین نقاط دنیانموده - دیگری دخالت انسانست که تمام جنگلهای این‌نواحی‌را ازمیان برده وبخشك شدن آنها کمك کرده است.

(این است مختصری از تاریخ معرفةالارضی دریای قزوین یا کسپین که سواحل باختری آن قرنها مسکن کاسی‌ها یا کسپین‌ها بوده است).

ونیز درجغرافیای مفصل ایران جلد یکم صفحه ۱۹ چنین مذکوراست:

ساحل بحرخزر از تپه‌های شنی بوجود آمده و این تپه‌های شنی غالباً ارتباط مردابها را

۱- Crétacé

۲- Eocéne

۳- Pliocène

٤- Glaciaire

با دریا مسدود نموده (این مردابها سابق‌براین بزرگتر بوده‌اند ولی بتدریج بواسطه رسوبات پرشده است) بحرخزر سابقاً تانزدیکی کوه البرز امتداد داشته وتخته سنگهای عمودی متعددی که دارای نرم‌تنان بوده درنزدیکی بحرخزر دیده شده است .

کوسی‌ها یاکاسپین‌ها چگونه مردمی بوده‌اند ؟ (۱)

کاسپین چنانکه گذشت مأخوذ از نام طایفه‌ایست کـه درسواحل باختری دریای قزوین (بحرخزر) سکونت داشته‌اند ـ آنهارا ایلامیها « کوس سی » وآشوریها « کش‌شو» میخواندند- هردوت آنها را « کیسّی » ودیگرمورخین یونانی « کوس‌سائی » یاد کرده‌اند.

این مردم که برای نخستین بار نام آنها درروزگار « شمسوایلّونا » پسرحمّوربی برده شده درلرستان (لر بزرك ـ کوچك) ودرپیرامون کوههای زاکروس میزیسته‌اند .

کتوها که اروپائیـان کنونی آنهـا راکاسی یاکاسیت تلفظ میکنند بربابل چیره گردیده و نزدیك بششصد سال درآنجا سلطنت نمودند (۱۷۰۰ - ۱۱۳۰) ـ نخستین شهریاری که ازاین طایفه درآنجا بپادشاهی نشست «کانداش» نام داشت وسی وپنجمین پادشاه این سلسله نیز بدست « شوتروك نـاخن تی » Chontruknankhunte (سال ۱۱۲۰ قبل از میلاد) پادشـاه ایلام کشته شد و دوره پادشـاهی آنهـا منقرض گردیـد .

بگفته مورخین یونانی کوسیها همه ساله ازشهرباران هخامنشی پاداش و هدایائی دریافت میداشتند تا از یغماگری چشم پوشیده و راههـا را امن نگاه دارند کوسییان دردوره آشوری وهخامنشی و مقدونی ـ ویونانی ـ استقلال خودرا حفظ کردند ـ اسکندر با آنها جنگید ولی پس‌از اسکندر خودمختاریشان را حفظ کردند اما اینکه کوسییـان چه مردمی بوده و از کجـا آمده‌اند ـ استرابون میگوید ـ اهالی‌زاکروس (کوههای کردستان) یعنی مردم « متانس‌تس » مهاجرینی هستند که ازطرف دریای کسپین (دریای خزر) آمده‌اند و راهشان از کنار کوههای کوس‌سی و مردی و او کسی بوده (۱) .

دلاپورت (۲) ـ گوید کوس‌سی‌ها آریائی واز نزدیکان میت‌تانی‌ها بوده‌اند ـ بطورکلی بنظرمیرسد که طوایف وخانواده‌های گوناگون کوسی‌ها درپیرامون « پاراخوآتر » یاطوالش کنونی سکنی داشته‌اند (۳) ـ همچنین درجنوب رود ارس (٤) .

پلین گوید (۵) ـ آنها درنزدیکی دریای کسپین بودند ـ از نگارشات هردوت برمیآید

۱ـ تاریخ ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا جلددوم چاپ ۱۳۱۱ شمسی صفحات ۱۹۰۷-۱۹۰۸

۲ـ کتاب ۹ فصل ۱۳ .

۳ـ بین‌النهرین صفحه ٤۵ .

٤ـ استرابون کتاب ۱۱ فصل ۷ بند ۲ .

۵ـ کتاب ٦ بند ٤۸ .

که آنها در نزدیکی کرمانشاه و پیرامون خوزستان سکنی داشته‌اند (۱) مورخ نامبرده گوید راه شاهی که از رود کیندس (دیاله) میگذرد و بسرزمین کیسسیان میرسد چهل ودوفرسنك و نیم امتداد مییابد دراین صفحات تـا رود « خوآسب » (کرخـه) یازده ایستگاه است رفتن کاسسیان ببابل بعقیده بعضی براثرفشاری بود که آریائیهابآنها داده بودند (۲) کاس‌سوها سفیدپوست بودند چند واژه‌ای که ازربان آنان بدست‌آمده مانند زبان گرجیها است - نامهای آریائی هم درمیان آنها بوده است - گمان میرود بزرگان ونجبای آنها آریائی بوده‌اند .

بالجمله‌ازانچه که گفته شدباین‌نتیجه میرسیم کـه کاسسیان یاکاس‌سوها - ازطرف قفقازیه پیش‌از مادیها بایران آمده و چندی درپیرامون دریای خزرسکنی گزیده سپس بجنوب متوجـه گردیده بین کردستان وخوزستان استقرار یافته‌اند .

از اکتشافات لرستان و هرسین نیز این نظریه تأیید میشود - در آنجـا قبرهـای سنگی و «دلمن» (که عبارتست ازتخته سنگی که بطورافقی بردوتخته سنك عـودی گذارده‌اند) واشیاء مفرغی بدست آمده و این همان چیزهائیست که درشمال ایران درصفحاتی نزدیك بدریای خزر نیز کشف شده - سپس دیده میشود که صنایع بابل وآشور درپیشه و هنرآنها رخنه کرده است و پس‌از آن اثری از صنایع کاسسیان نیست زیرا که آهن جـای مفرغ راگرفته و صنایع پارتی وسلوکی درسراسر ایران انتشار یافته است .

کوسسیان - درتربیت اسبهای خوب مهارت بی‌پایان داشته‌اند و دارائی آنهـا ازاین راه بود که اسبان زیادی به بابلیها و آشوری‌ها میفروختند و آشور اسبان سواره نظام خود را از کاسسیان بدست میآوردو نیزاسبان کوسسیان بوسیله‌بابل درجاهای دیگرآسیای باختری وفنیقیه بفروش میرفت .

ازاینجا میتوان پنداشت « نیسای » معروف که ازحیث خوبی و قشنگی اسبهایش آنقدر معروف آفاق بوده و مورخین روزگار باستان بویژه هرودت در چند مورد از تندروی و بردباری‌آنهـا صحبت داشته نخست در سرزمین کاسسیان بوجود آمده‌است (۳) بنابراین‌جایگاه «نیسای» قدیم که‌اسکندرمقدونی بتماشای آن رفت باید درجائی میان کرمانشاه و نهاوند بسوی شمال باشد .

ونیز تاآنجا که ازتواریخ برمیآید کوسسیان غالباً درر کاب شاهنشاهان ایران درجنگهای مهم شرکت داشته‌اند - ازجنگجوئی ودلیری آنها همین بس که بربابل دست یافته وششصدسال درآنجا فرمانروائی داشتند (٤) .

۱- کتاب ٥ بند ٥۲ .
۲- گردون چیلدآریان ۱۸ .
۳- صفحات ۱۸۱-٦۳٥-۷۷٥- ایران باستان .
٤- ۱۷٦۰-۱۱۸٥ پیش‌ازمیلاد - جلد اول ایران باستان صفحه ۱٤۷ .

اما کیفیت جامه و آلات جنگی آنهارا که بسیارساده بوده‌است هرودت مورخ یونانی (۱) درتفصیل لشکر کشی آرتاگزرسس چنین مینویسد :

«کاسپین‌ها عبای پوستی پوشیده بودند وشمشیر باکمانهای خیزران کشور خودرا داشتند وبا چنین سلاحی بسوی جنگ رفتند ـ ، فرمانده ایشان « آریومار دوس » برادر « آرتوفیوس » بود ـ ودرجای دیگر درشرح لشکریان ایران گوید ـ : (۲)

« وباختری‌ها و کسپین‌ها که لشکریان پیاده بودند صف آرائی کردند » .

ازاین نوشته‌ها برمیآید که کسپین‌ها جنگجویان پیاده‌ای بودند که با کمانهای خیزران شمشیر جنگ میکرده‌اند .

بالجمله این است چیزهائی که تا کنون دربـاره کوسسیان یاکاس‌سیها میتوان بروی کاغذ آورد شاید درنتیجه حفریـات و اکتشافـات آینـده اطلاعـات بیشتری درخصوص این قبـائل بدست بیاید .

واژه کاسپین

بسیاری ازمورخین قدیم و کنونی را عقیده‌براین است که لفظ کاسپین مأخوذ ازنام طایفه کاسسیان یاکاس‌سوها است که روزگار درازی در کرانه باختری دریای قزوین (خزر) میزیسته ونام خودرا باین دریاچه عظیم داده‌اند .

اینك درباره واژه کسپین ببررسی میپردازیم شاید بکمك فرهنگهـا بتوانیم ریشه آنرا بدست‌آوریم ومعنی حقیقی لغت مزبوررا که باموضوع مطابقت داشته باشد دریابیم .

فرهنگ بارتلومیه (۳) BARTHOLOMAE ALTIRANSCHES WoRTERB

دراین فرهنگ نوشته شده است « دریای کسپین دراورال » امـا دربرابر اورال نشانـه استفهام (؟) گذارده وحواله به‌آبهای ۵۶و۵۹و۶۲ از «زامیادیشت» (٤) داده است .. زامیادیشتها نیزچنین است :

۵۶ـ که‌افراسیاب تورانی‌نابکار از دریای فراخ کرت آرزوی داشتن آن میکرد و برهنه (شده) رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) کـه باقوام ایرانی کنونی و بعد به زرتشت پاك متعلقست ـ او شنـاور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت این فر بدر رفت ـ ازآنجا است که این‌آبشار نامزد به « دریاچه خسرو » ازدریای «فراخکرت» برخاست .

۵۹ـ پس‌دومین باربرهنه (شده) رختهارااوبدر کرده خواستار گرفتن این‌فرشد (فری) که

۱ـ تاریخ هرودت بانگلیسی جلد دوم صفحه ۱٤۷ .

۲ـ تاریخ هردوت بانگلیسی جلد دوم صفحه ۱۵۲ .

۳ـ چاپ برلن سال ۱۹۰٤ میلادی ستون ۱۲۳۰ .

٤ـ ازکتاب ادبیات مزدیسنا جلد دوم قسمتی ازکتاب اوستا تفسیر وتألیف پورداود چاپ بمبئی صفحه ۳٤۱ تا ۳٤۳ .

باقوام کنونی و بعد بزرتشت پاك متعلق است اوشناور بسوی این فرشتافت این فر تاختن گرفت این فر بدررفت از آنجااست که این آبشار نامزد به « دریاچه ونگهزداه » ازدریای فراخکرت برخاست .

۶۲- پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فرشد (فری) که باقوام کنونی ایرانی وبعد بزرتشت پاك متعلقست اوشناور بسوی فرشتافت این فر تاختن گرفت این فر بدررفت از آنجااست که این آبشار نامزدبدریاچه «اَوَژْدانْوَنْ» ازدریای فراخ کرت برخواست .

فرهنگ کانگا (۱)-درفرهنگ پارسی باستانی کانگا(۲)دریای قزوین(۳)بنام «وُرُءَكَشَ» « [illegible] » ضبط شده وآن مرکب است ازدوواژه « وُءَرَ » « [illegible] » بمعنی فراخ وپهن و « كَشَ » « [illegible] » بمعنی کرانه وساحل - « وُءَرَ » درزبان پهلوی چنانکه دراوستا آمده باثر مرور زمان بصورت پراخْ [illegible] فراخْ تبدیل یافته و پس از گذشت روزگاران درْاز به « پِهْن » و « پَهْنْ » تغییرشکل داده که اکنون لفظ پَهْنْ مطلح ارهـا و پَهَنْ لغت متداول میان دیگرفارسی زبانان است .

« کَشَ » نیز باگذشت زمان دچار تحریفاتی شده ودرلهجه طوایف مختلفه آریائی بصورت کَسَ - کَسَ - کَوسْوکوسْتْ درآمده کـه اکنون در زبانهـای اروپائی بمعنی ساحل و کنـاره استعمال میشود - درزبان پهلوی نیز به « کرت » و [illegible] تبدیل شده و در فارسی امروزی به «کِرانَه »و « کنارَهْ » تغییر یافته است .

پس دریای قزوین بنابشرح مذکور در فوق - درزبان باستانی « وُرُءَكَشَ » [illegible] گفته میشد و در پهلوی چنانکه از زامیادیشتها برمیآید وشرح آن گذشت «فراخکرت» ([illegible]) نامداشته واین دولغت تقریباً با یکدیگرقرابت ظاهری داشته ضمناً دارای وحدت معانی میباشند که میتوان آنهارا به « فراخ کنار » یا « پهن کرانه » تعبیر کرد .

بعضی پنداشته‌اند که لفظ « کَسْ پَیْنْ » نیز ازهمین ریشه بوده و مرکب است از دو واژه « کس » و « پین » که معنای آن کرانه پهن یا فراخ ساحل است تنها تفاوتی کـه با دو کلمه پیش گفته یعنی « وُرُءَكَشَ » و«فراخْكَرْتْ» دارد تقدم وتأخرواژه‌های دوگانه آن میباشد وگرنه ازحیث معنی بایکدیگر اختلافی ندارند واگر تغییراتی بمرورزمان درظاهر این لغات و واژه‌ها پیدا شده آنرا هم ناشی از اوضـاع طبیعی و کیفیت جغرافیـائی میدانند - ولیکن این تعبیر هم باموضوع قابل تطبیق نیست چه‌اگرهم زمانی این دریاچه‌را ساکنین سواحل شرقی آن بمناسبتی «وُرُءَكَشَ » ویا « فراخکرت » میخوانده‌اند وباین نامها معروف بوده بعدها آن اسامی متروك

۱- Kanga - صفحه ۵۰۹ .

۲- Kanga: a dictionary of avesta language

۳- دریای خزردرقدیم دریای قزوین گفته میشد اعراب نیزآنرا درکتب قدیم «دریای قزوین» ضبط کرده‌اند .

شده است چنانکه پس‌از کسپین‌ها قبائل خزرجای آنها را گرفته و این دریاچه اکنون بنام آنها «دریای خزر» گفته میشود.

پس خلاصه آنچه ازمراجعه بکتب جغرافیاوتاریخ قدیم وجدید وبررسی فرهنگها درباره نام قزوین دستگیر شده این است که: مورخین و جغرافیون ایرانی و عرب لفظ «قزوین» را ازجمله‌ی «این کش وین» گرفته و گویند سر کرده سپاه کسری درصف لشکریان خود دراین سرزمین خللی دید و بااین عبارت زیردست خودرا مأموررفع خلل کرد و درنتیجه سپاهیان او بردشمن پیروزی یافتند آنگاه درجایگاه مزبورشهری بناکردندو باین مناسبت آنجا راکشوین نامیدند واعراب معرب کرده قزوین گفتند.

اما ازتواریخ یونان و کتب جغرافیای آنها برمیآید که پیش‌از دوران پادشاهان هخامنشی مردمی در کرانه باختری دریای قزوین میزیستند که بزعم بعضی از نویسندگان یونانی (۱) آریائی‌نژاد و از نزدیکان «میت تانیها» شمرده میشدند - برخی نیز معتقدند که نژاد اصلی این طایفه هنوزمعلوم نشده فقط بزرگان و نجبای آنها آریائی بوده‌اند - اینقوم راکه هریك از ملل بنام ویژه‌ای خوانده و بلفظ کس - کس - کوس - کاس - کاسسی - کوس سائی و کاسیت نام برده‌اند ظاهراً مدتها پیش از مادها بایران آمده و قرنها در کرانه غربی دریای قزوین نشیمن داشتند - آنگاه باختیار یا زیرفشار آریاها بسوی جنوب پیشرفته مابین کوههای «زاکروس» و «خوزستان» استقراریافته سپس بابل را تسخیر نموده و نزدیك به ششصد سال درآنسرزمین فرمانروائی داشته‌اند و کاسپین که نام دریای قزوین است از نام آنها گرفته شده - عقیده‌ای نیز وجوددارد که نام‌دریای «کس‌پین» که‌بمعنی «فراخ ساحل» بوده براینطایفه علم گردیده‌است‌البته این نظر قابل قبول نیست زیرا همچنانکه این دریا راکه مدتها قبائل خزر در کناره باختری آن سکونت داشته‌اند اکنون «دریای خزر» میگویند هنگـام توقف کاسپین ها نیز باعتبار وجود اینطایفه «دریای کاسپین» خوانده‌اند.

اما کلمه «قزوین» که آنرا مأخوذ ازواژه «کاسپین» میدانند بچه مناسبت بشهر قزوین اطلاق شده ؛ دراین‌باره هیچگونه دلیل ومدرکی که متکی بمنابع تاریخی باشد دردست نداریم وآنچه دراینخصوص گفته شود مانند قدما ازدایره حدس واحتمال - خارج نیست.

برای اینکه حدس خود را در باره نام قزوین بتوان بصورت روشنتری تصویر کرد باید گفته شود که:

دشت قزوین در اعصار قدیم نیز دارای موقع خاصی بوده - نخست‌اینکه دریـای قزوین (دریای خزر) چنانکه آثارنشان میدهد درقدیم ازسمت جنوب برشته کوههای البرز می‌پیوسته

۱- دلاپورت - کتاب ۹ فصل ۱۳

ودشت قزوین نسبت باین زمان خیلی بدریا نزدیک‌تر بوده از طرف جنوب هم فاصله خیلی زیادی با دریای ساوه (۱) نداشته‌است و وجود این دو دریا در شمال و جنوب آن در اوضاع اقلیمی این منطقه تأثیر فراوانی داشته - دوم بواسطه زمینهای وسیع و هموار و قابل کشت و رودخانه‌ها و چشمه‌سارهای عدیده و آب وهوای سالم دشت قزوین سرزمینی حاصل‌خیز بشمار میآمده است .

بدبختانه کوهستانهای شمالی قزوین همواره از مردمان سرکش و غارتگر مانند آماردها (مردها) - ودیالمه مسکون بوده که اکثر آنها برای اعاشه خود جز قتل وغارت وسیله دیگری نداشته‌اند - ازاینرو آبادیهای دشت قزوین پیوسته دستخوش تاخت وتاز و کشتار وتاراج طوایف مزبور بوده و کار سرکشی وطغیان آنها بجائی رسیده است که در ۳۵۰ قبل ازمیلاد « **اردشیر دوم هخامنشی** » - همچنین « **فرهاد اول اشکانی** » (۲) که در ۱۸۱ پیش ازمیلاد به سلطنت نشست برای سرکوبی این طوایف تاراجگر ناگزیر به لشکرکشی شده وسالها با آنان درجنگ وستیز بوده‌اند.

نگارنده چنین می‌پندارم که برای جلوگیری از تاخت وتاز کوه نشینان مزبور بفرمان پادشاه وقت دژی درمدخل کوهستان شمالی قزوین که بمنزله برج دیده‌بانی میتوان تصویر کرد ساخته وقلعه بزرگتری نیز که جایگاه سپاهیان مستحفظ ونیروی پادگان این ناحیه بوده درمحل کنونی قزوین میان دورودخانه « دیزج » و« ارنزک » (۳) بنا کرده اولی را « دژبالا » ودومی را «دژپائین» نامیده‌اند« دژپائین» بمرور ایام تحریف شده به«دژپین»و«دژبین»و« گژوین»و کشوین تبدیل گردیده ودردوران « شاپور ذوالاکتاف » درجایگاه همان دژ قلعه‌ای بنا کرده وبهمان نامی که قبلا معروف بوده « کشوین » خوانده‌اند - اعراب نیز پس از استیلای باینحدود کشوین را معرب کرده قزوین

۱- دریای ساوه همانست که بنا بمشهور در ولادت حضرت خاتم ص خشک شد و آثار دریا هنوز درسه فرسنگی جنوب غربی قزوین که عبارت از ریگ روان است نمایان میباشد

۲- مؤلف ایران باستان (درجلد سوم صفحات ۲۲۱۵ - ۲۲۱٦) بنقل از کتاب ٤۱ بند ۵ ژوشتین گوید : اشک پنجم فرهاد اول (۱۸۱ پیش از میلاد) جنگرا بسرزمین قومی فقیراما نیرومند و دلیر وجنگجو برد - واز گفته اریان (از کتاب لشگرکشی‌های اسکندر) آورده است که مردها یا ماردها مردمی بی بضاعت اما در کشیدن بارفقروقحطی دلیر بودند - ونیز نقل کرده است که استرابون اینمردم را ماردیا آمارد نوشته و از اینجا تصور شده است که نام « آمل » ازاسم اینمردم آمده است - جایگاه ماردها راگرچه مؤلف ایران باستان تقریباً تنکابن کنونی ذکر میکند - اما با توجه باینکه رودخانه سفید رودرا در گذشته آمارد میخواندند لازمه آن این است که ازسرزمین آماردها بگذرد واگر خود سفیدرود ازخاک آماردها نمی گذشته ظاهراً شاخه بزرگ آن رودخانه شاهرود ازخاک آنها میگذشته - است ازاینرو باید طالقان ورودبار والموت را نیزجزء قلمرو آماردها بشمار آورد وروی همین اصلست که میتوان حدس زد که اردشیر دوم یا فرهاد اول دردشت قزوین نزدیک بمعبر کوهستانی قلعه محکمی بنا کرده و پادگان بسیار قوی درآنجا استقرارداده باشد .

۳- دورودخانه دیزج وارنزک اکنون نیزوجود دارند. شرح آن‌ها درقسمت رودخانه‌ها وقنوات مذکور است .

گفته‌اند ـ با شرح مذکور در فوق عجالته درباب وجه تسمیه قزوین چیزی برانچه نوشته شد نمیتوان افزود شاید در آینده مدارکی از حفریات وغیره بدست بیاید و بطورقطع روشن‌شود که کلمه قزوین از کاسپین گرفته شده یا همانطور که نگارنده حدس زده است دراصل دژپائین بوده وباگذشت روزگارانی دراز وتحریفات لابدمنه باینصورت درآمده است.

باب چهارم

حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده(۱) درسبب بنای قزوین نوشته است:

زمانیکه شاپور ذوالاکتاف از روم گریخته و بایران آمد درهیچ جا مأمون نبود تا رسید بسرزمین قزوین در آنجا بر کنار رود بصومعه یزدان پرستی که اکنون مقام قلندرانست نزول کرد، اتفاقاً وزیرش و جمعی از امراء که از بیم قیصر گریخته بودند در کوههای رودبار توقف داشتند بدو پیوستند وبا اوبجنگ قیصر رفتند ومظفرشدند، شاپور زمین قزوین بر خود مبارک دانست وفرمود در آنجا شهری بسازند، چون دست بکارشدند دیلمان مزاحم میشدند وهرچه‌بروز میساختند آنان‌بشب ویران میکردند چگونگی بعرض‌شاپوررسید فرمانداد دیالمه را بمال‌مشغول کنند وشهررا بسازند وچنان کردند وشهررا بساختند،

لیکن ژرژ رلنسن(۲) درتاریخ ساسانیان(۳) بنقل ازمسعودی داستان شاپوررا که بطور ناشناس بکشورروم رفته و گرفتارشد، چنین ذکر کرده است:

قیصرروم شاپوررا درپوست گاوی زندانی ساخته خود با لشگری فراوان به تسخیرایران شتافت پس از کشتاربسیار ویغمای بیشمارو ویرانیهای بیحساب شهر گندیشاپور، (جندیشاپور) را محاصره کرد، دراثنای محاصره یکی ازاعیاد بزرگ رومیان پیش‌آمد که درآنروز مردم اردو به عیش ونوش برخاسته وبباده گساری پرداختند،

شاپورچون پاسبانان‌خود را سرگرم وازشراب‌صافی‌سرمست دید بدستیاری اسرای‌ایرانی یا کنیزکی ایرانی که دلباخته وی بود خود را از بند رهانیده و بپای دژرسانید محصورین او را شناخته‌با طناب بدرون دژ بالا کشیدند ،آنگاه بفرمان شاپور خزائن‌شهررا گشوده ومردان کاررا مسلح ساختند محصورین که از حضور شاهپور قویدل شده بودند بدستوروی پیرامون اردوی رومیانرا گرفته وببانگ ناقوس برآنهاتاختند، بسی برنیامد که رومیانرا درهم شکسته بسیاریرا کشتند وباقیمانده را با قیصرروم اسیر کرده‌نزد شاپور آوردند شاپوررا چون چشم برقیصرافتاد

۱ـ فصل دوم از باب ششم صفحه ۸۳۰

۲ـ ژرژ رلنسن خاورشناس نامی انگلیسی مؤلف تاریخ ساسانیان است

۳ـ کتاب تاریخ ساسانیان را مرحوم فروغی بفارسی ترجمه کرده ودر ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ هجری چاپ شده است ص ۴۸

شرمش آمد واز کشتنش در گذشت واورا مکلف نمود ، وبرانیهای وارده به کشور را با آبادی آنها جبران کند وبجای نخل‌هائی که رومیان بریده بودند درخت زیتون بکارند ،

از نوشته‌های مسعودی که منبع موثقی است برمیآید که شاپور پس ازرهائی از بند رومیان به قزوین نیامده وافسانه‌ایرا که حمدالله مستوفی ذکر کرده با حقیقت وفق نمیدهد .

یگانه سببی که با موضوع مطابقت و مناسبت دارد و میتوان آنرا علت اصلی ساختمان قزوین فرض کرد همانا سرکشی و تاخت و تازدیالمه بدهات قاقزان و دشبتی است که در آنزمان معمورترین نقاط این جلگه وسیع محسوب میشد ، و بهترین دلیل براین مسئله چنانکه حمدالله مستوفی‌هم تصریح کرده این است که دیالمه از ساختن بنا که حتماً قلعه جنگی بوده جلو گیری میکرده‌اند وشاهپور اصرار بساختمان آن داشته است تاآنجا که عمال خود را وادار نموده است دیالمه را با بخشیدن مال ازممانعت منصرف کنند وقلعه را بسازند ، واین میرساند که مقصوداولیه بنای شهرنبوده بلکه‌صرفاً وسیله‌ای برای جلو گیری ازتجاوزات دیالمه بوده‌است، که در تدوین نیز مصرح است اگر درنظربگیریم که شاپور ذوالاکتاف در آغاز زمامداری باچه مشکلات فراوانی روبرو بوده وازهرطرف سرکشان داخلی ومتجاوزان خارجی تا چه حد آسایش را ازمردم کشور سلب میکردند ودرهر گوشه‌ای کوس لمن‌الملکی میکوفتند، آنگاه تردید ناپذیر خواهد بود که درمیان یکچنین گیرودارها و گرفتاریهای انبوه یك پادشاه جوان و بی‌تجربه هیچگاه باندیشه بنای شهریکه سکنهٔ آن معلوم نیست نمی‌افتد ، چون درانوقت شاپور ذوالاکتاف بتدمیر متجاوزان خارجی وتأدیب سرکشان داخلی سرگرم بود ونمیتوانست بسرکوبی دیالمه بپردازد ، ازطرفی‌هم مردم این نواحی‌را دررنج ناامنی‌میدید برای‌اینکه ازتجاوزات‌دیالمه حتی‌المقدور بکاهد وآسایش اهالی این نواحی را تاآنجا که میسراست فراهم نماید ، دستور داد قلعه‌ای بسازند و پادگانی در آنجا برقرارنمایند، (۱) کاربردازان وی مزاحمت دیالمه‌را با بذل‌مال رفع نمودند ودژرابساختند وعده کافی بپاسبانی برگماشتند تاآنگاه که شاپورفراغت‌حاصل کرد وچنانکه صاحب تدوین(۲) ومؤلف تاریخ گزیده ذکر(۳) - کرده‌اند باین حدود لشکر کشید و دیالمه را بسختی سرکوبی کرد وتا کناردریای قزوین‌جلورفت وازراه تارم (مملکت آل‌مسافر) بازگشت نمود پس همینکه دژ ساخته شد وسپاهی درآنجا استقرار یافت ، چون عده هرپادگان و اردوگاه برای خواروبار ودوخت‌ودوز لباس وتعمیرجامه ومرمت یاتهیه آلات جنگ ودیگرحوائج ضروری به‌اهل کسب وپیشه‌وران‌نیازمنداست دراینموردنیز برحسب معمول‌ازاطراف‌تدریجاً کسبه‌وپیشه‌وران بواسطه

۱- بزعم نگارنده چنانکه قبلا ذکر شد دراینجا دوقلعه بنام دژ بالا ودژ پائین بنا شد - همین‌دژ پائین که جایگاه سپاهیان بود بعدها به دزبین وگزبین و کژوین و کشوین معروف گردید

۲- تدوین نسخه عکسی کتابخانه ملی ص ، ۸/۷

۳- تاریخ گزیده فصل ۲ ازباب ششم ص ۸۳۱

امنیت بآن نقطه رو آوردند ودر پیرامون دژمزبور خانه ودکاکین ساخته و ساکن شدند و چون جمعیت آنجا افزایش‌یافت واستعداد توسعه پیدا کرد آنگاه بطرح شهر و ساختن‌حصار مبادرت گردید و اگر آمدن شاپور برای‌سر کوبی دیالمه باینحدود راست‌باشد باحتمال‌قوی درهمانموقع امر بساختن حصار داده و پس از ساخته شدن حصار دژ قزوین در میان آن واقع گردیده است واین‌دژ درسده هفتم نیزبوده‌است ورافعی‌درتدوین گوید « حصار شهرستان قزوین‌اکنون‌محلتی است درمیان شهرشاپور ذوالاکتاف »

پس با توضیحاتی که داده شد وبا دلائلی که ذکر گردید گمان نمیرودجزشرارت‌وتاخت‌و تاز دیالمه سبب دیگری برای بنای‌قزوین بتوان فرض‌نمود

حمدالله مستوفی‌درتاریخ گزیده تاریخ‌بنای‌قزوین‌را درماه‌آبان‌سال۴٦۳ اسکندری‌نوشته، وچون تاریخ اسکندری ۳۱۱ سال پیش ازمیلاد است - بنابراین سال بنای قزوین در سنه یکصد وپنجاه ودومیلادی بوده ،

و حمدالله مستوفی در سال ۷۳۱ هجری که مطابق سال ۱۳۳۰ میلادیست نوشته تااکنون ۱۱۷۸ سال ازتاریخ بنای قزوین میگذرد ، وباین حساب اکنون که سال ۱۳۳۵ شمسی‌هجریست ومطابق‌است‌باسال۱۳۷٦ هجری‌قمری‌و ۱۹۵۷/۱۹۵٦ میلادی و۲۲٦۷ - اسکندری‌مدت‌یکهزارو هشتصد وچهارسال ازتاریخ بنای قزوین میگذرد (۱۸۰٤)

ولیکن اشکالی که پیش‌میآید این‌است که سال۱۵۳ میلادی نه با سلطنت شاپوراول‌موافق است نه با جهانداری شاپورذوالاکتاف ،

چه که با اولی ۹۰ سال و بـا دومی ۱۵۸ سال اختلاف پیدا میکند - ، فلذا حساب حمدالله مستوفی درست درنمیآید ،

الحال اگربنای قزوین را ازآغازشهریاری شاپوراول (۲۷۱ - ۲٤۲ م.) یعنی ازسال۲٤۲ میلادی بگیریم ازتاریخ بنای قزوین تا اکنون که سال ۱۹۵٦ میلادیست و مطابق باسال ۱۳۷۵ هجری قمری میباشد یکهزار وهفتصد وچهارده سال (۱۷۱٤) میگذرد ،

واگربانی قزوین را شاپور ذوالاکتاف (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) بدانیم و سال ۳۱۰ میلادی را که آغازپادشاهی اواست درنظربگیریم ،

ازتاریخ بنای قزوین تااکنون که سال۱۹۵٦ میلادی و۱۳۷۵ هجری‌قمری و۱۳۳۵هجری خورشیدی‌است‌یکهزاروششصد وچهل وشش سال (۱٦٤٦) میگذرد ،

باب پنجم - بنیاد گذار شهر قزوین

در بـاره بانی شهر قزوین اختلاف است ، ابن فقیه همدانی در کتاب « اخبارالبلدان »(۱)

۱- نسخه عکسی کتابخانه ملی ص ۲۹۱/۲۹۵

بنای شهرقزوین را به شاپور ذوالاکتاف نسبت داده و گوید آنجا را « شادشاپور » نامید، امام ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب « التدوین فی اخبار اهل العلم بقزوین »(۱) وز کریا بن محمد بن محمود مکمونی در « آثار البلاد »(۲) - و یاقوت حموی در « معجم البلدان »(۳) بنقل از ابن فقیه و شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب « هدایة السبیل و کفایة الدلیل »(٤) باستناد شهرت قزوین را از بناهای شاپورذوالاکتاف نگاشته‌اند، ولی: احمد بن ابی عبدالله برقی در کتاب « البنیان » و خواجه حمدالله مستوفی در « تاریخ گزیده »(۵) و محمد حسنخان اعتمادالسلطنه - در کتاب « مرآت البلدان »(٦) و امین احمد رازی درهفت اقلیم بنقل از البنیان (۷) واستاد و . بارتولد خاور شناس نامی روس در کتاب « جغرافیای تاریخی ایران »(۸) بنای شهر قزوین را بشاپوراول منسوب داشته‌اند شمس الدین سامی بیگ در « قاموس الاعلام »(۹) ترکی دراین باره تردید کرده و نوشته است که ازایرانیان شاپورذوالاکتاف یا یکی ازبهرام‌ها شهرقزوین را بنیاد نموده‌اند منبع اصلی این دوقول یکی « اخبار البلدان » ابن فقیه و دیگری « البنیان احمد بن ابی- عبدالله برقی است که مؤلفان سابق نیزعموماً باین دومأخذ استناد داشته‌اند، البته نمی‌توان دراین باره نظر قطعی داد ولیکن با بررسی اوضاع دوران فرمانروائی این دوپادشاه می‌بینیم زمان شاپور ذوالاکتاف که بواسطه صغر سن نمیتوانست در کارهای کشور مؤثر باشد سراسر مملکت دستخوش کشتار وتاراج طوایف داخلی وخارجی بود ودرآتش هرج ومرج وناامنی میسوخت، ازجمله گردنکشان داخلی آنروز گارطوایف مقتدر وسلحشوردیالمه بودند که کلیه آبادیهای دشت قزوین وری را درمعرض تاخت وتاز خود قرارداده بودند و بمال و جان کسی ابقاء نمیکردند - ، این قتل وغارت همچنان ادامه داشت تاهنگامی که شاپور بحد رشدرسید وبرای جلو گیری ازتجاوز وتطاول قبائل مزبوردستورلازم داد وبسر کوبی متجاوزان خارجی ودیگرطاغیان داخلی پرداخت، درصورتیکه در زمان شاپور اول اوضاع کشور چنین صورت وخیمی نداشت وچون بنای اولیه دژقزوین بدون شك برای جلو گیری ازتجاوز گردنکشان دیلم بوده وسر کشی دیالمه هم درزمان پادشاهی شاپورذوالاکتاف شدیدتر بوده است که سرانجام بلشکر کشی انجامید بنابراین مناسبت بانی

۱- نسخه عکسی کتابخانهٔ ملی ص ۷
۲- نسخه خطی کتابخانهٔ سپهسالار ص ۲٤۸
۳- جلد چهارم چاپ غنتغه آلمان ۱۲۸٦ ص ۸۸ - ۹۱
٤- چاپ تهران ص ۳۲۸
۵- فصل اول ازباب ششم چاپ لیدن ص ۸۳۰
٦- جلد ٤ حرف ج ص ۱۷٤
۷- ص ٤٦۵
۸- ترجمه حمزه سردادور طالبزاده چاپ تهران ۱۳۰۸ ص ۲٦۱/۲٦۵
۹- چاپ اسلامبول ۱۳۱٤ هجری

قزوین را بنا بنگارش ابن‌فقیه شاپور ذوالاکتاف بدانیم اما اینکه ابن فقیه ذکر کرده است شاپور ذوالاکتاف شهر قزوین را بنا کرده و آنرا « شاد شاپور » نامید ، دیگران نیز در اینزمینه شرحی نگاشته‌اند از جمله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بنقل از کتاب « البنیان » قدری بتفصیل پرداخته و نوشته است شهر قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخته و آنرا « شادشاپور » نام کرد - همانا آنشهری بود که درمیان قزبین (۱) ساخته‌اند چنانچه رودخانه چند برجنوبی آن روانست و رودخانه ابهر برشمالی آن و از آنجا اطلال بارو پدیدارست.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه نیز در کتاب « مرآت‌البلدان » به نقل از کتاب « البنیان » اینموضوع را تا اندازه‌ای روشن‌تر بقلم آورده و گوید : قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و « شاد شاپور » نام‌نهاد ، و همانا آنشهری بود که میان رودخانه‌های خررود و ابهررود میساخته‌اند و آنجا اطلال بارو پدیدار است و مردم آنجا در دیه « هرجه » که باردشیر بابکان منسوبست مسکونند ومشهوراست ودر کتاب تدوین رافعی مسطور که حصار شهرستان قزوین اکنون محلی است در میان شهر شاپور ذوالاکتاف ساسانی (۲) ساخته است ،

در نگارش این دو مؤلف که هردو هم از کتاب البنیان (٤) نقل کرده‌اند برمیآید که بانی «شادشاپور» شاپور بن اردشیر بابکان (۳) بوده و جایگاه شادشاپور را نیز بالصراحه میان رودخانه‌های خررود و ابهررود معین کرده‌اند ، بنابراین هیچ ارتباطی با قزوین ندارد ، زیرا علاوه بر اینکه در نام آن با قزوین هیچگونه قرابت و نزدیکی دیده نمی‌شود، نقطه‌ای را هم که محل بنای شاد-شاپور ذکر کرده‌اند لااقل سی کیلومتر تا قزوین فاصله دارد یعنی در جنوب غربی قزوین کنونی واقعشده است ،

و اکنون هم این ناحیه یعنی سرزمین واقع بین خررود و ابهر رود یکی از نواحی بسیار معمور قزوین است و آبادیهای آنجا مانند « تاکستان » (سیادهن سابق) « ضیاء آباد » ابهرخرمدره نهاوند ، فارسجین ، ساج ، شکین ، نرگه و غیره تمامی از آبادیهای مهم حوزه این دو رودخانه هستند و حکم شهریا قصبات بزرگ را دارند ،

میتوان پنداشت که دردوران مادی و هخامنشی نیز این ناحیه بسیار معمور و آبادان بوده است

۱- اینجمله که « شادپور شهری بود که میان قزبین ساخته‌اند » با شرح بعدی که « رودخانه چند برجنوبی آن روانست و رودخانه ابهر برشمالی آن» اصلا با یکدیگر سازشی ندارد ومسافت بسیاری با یکدیگر فاصله دارند شاید بواسطه تصرفات کتاب و نساخ باینصورت درآمده است .

۲- شاپوردوم یا شاپورذوالاکتاف (۳۱۰ - ۳۹۷) میلادی میزیسته

۳- (۲٤۲-۲۷۱- میلادی) ٤- (نسخه کتاب البنیان اکنون نایاب است مؤلف ان ابوجعفر احمد بن ابی‌عبدالله برقی است و چنانکه در تاریخ قم (چاپ تهران ۱۳۱۳ ه شمسی) صفحه ۲۰ مذکور است درسال ۲۷٤ یا ۲۸۰ ه . قمری درگذشته و از مردم برقه رودقم بوده است .

وشاید یکی از پادشاهان آن‌دوسلسله درهمین نواحی باغی و کاخی بوجود آورده باشد چه پایتخت پادشاهان مادی « هگمتانه » و بقول یونانیها (اکباتان) یا همدان کنونی بوده که مجاور قزوین وناحیه خررود است - وباقرب احتمال پادشاهان مادی پارک معظم وقصر سلطنتی مجللی در این نواحی داشته‌اند. چونکه پلوتارك مورخ یونانی در تاریخ خودبه سفر جنگی اردشیر دوم هخامنشی(۱) بولایت کادوسیان(۲) پرداخته ونوشته است که اردشیر در ۳۸٤ پیش ازمیلاد دررأس قشونی که مرکب از سیصد هزار (۳۰۰۰۰۰) پیاده وده هزار سوار (۱۰۰۰۰) بود حرکت کرد برای خاموش‌کردن این شورش ، پلوتارك ولایت کادوسیانرا چنین توصیف کرده است : این کشوریست کوهستانی و صعب‌العبور و همیشه ابرها آسمان آنرا فرا گرفته ، در اینسرزمین نه غله میروید نه درخت‌میوه، قوت‌سکنه جنگی آن غالباً گلابی وسیب جنگلی(وحشی) است بنابراین وقتی‌اردشیر وارد این مملکت شد دچار قحطی و مخاطرات شدید گردید و با تدبیر « تیری باذ » که یکی از سرداران نامی‌او بود بالاخره با پادشاهان کادوسیان که دو نفر بودند صلح کرد و استقلال آنهارا شناخت وبازگشت (ایران‌باستان درجای‌دیگرصفحه ۱۱۳۰ مینویسد) « چون او بیکی ازقصور سلطنتی درآمد که پارك بسیارمزینی داشت و در دشتی واقع بود که یکدرخت هم درآنجا پیدا نمیشد ، برای اینکه سربازان خود را از سرما حفظ کند اجازه داد درختان باغش را بیفکنند ، حتی ازانداختن سرو وکاج هم مضایقه نکنند . چون دید که سربازان درانداختن درختهای بلند وقشنگ تردید دارند، تبررا برداشته بزرگترین وزیباترین‌درخت را بدست خود انداخت» انتهی اکنون باید دانست که این دشت در کجا و این پارك کدام است ، آنچه روشن و واضح مینماید اینست که اولا از گیلان و طوالش(۳) بجانب عراق دشتی به جز جلگه قزوین وجود ندارد ثانیاً ازنقطه‌ای که جاده گیلان داخل دشت قزوین میشود تا حدود خررود وابهررود درمساحت‌لااقل چهل کیلومتر دشت همواریست که ممکن‌است آبادیهای آن از داشتن اشجار بهره‌مند نبوده است ثالثاً پارك وکاخ باید درجائی ساخته شده‌باشد که نزدیك بآب باشد و درتمام فصول آب‌باو برسد از نشانیهائی که مورخ یونانی داده ، دشت قزوین تا اندازه زیادی باگفته او تطبیق میکند .

۱- اردشیر بند ۲۸ - ۲۹

۲- کادوسیان مردمی بودند که درگیلان سکونت داشتند، بعضی تصورمیکنند که اینهانیاکان طالشهای کنونی هستند وکادوس مصحف یا یونانی شده تالوش است که در قرون بعد تالش یا طالش شده چنانکه بالاتر گذشت بعضی محققان‌آنها را از بومیهای قبل ازآمدن آریانها باینسرزمین‌میدانند واینها درگیلان وقسمت شمال شرقی آذربایجان‌سکنی داشتند اینمردم درزمان اردشیرمانند بسیاری از ایالات دیگرایران شوریدند (ایران باستان جلد ۲ صفحه ۱۱۳۸)

۳- طوالش وطالشان همانست که اعراب درکتب خود ازآن به طیلسان نام میبرند

همچنین جز ابهررود و خررود (۱) - رودخانه دیگری که تمام فصول سال آب داشته باشد در نواحی همواره قزوین نیست ، پس اینکه احتمال داده شد که یکی از پادشاهان مادی در حدود بین خررود و ابهررود باغی و کاخی ساخته باشد باستناد داستانی است که شرح آن از گفته پلوتارك مورخ یونانی واز تاریخ ایران باستان بشرح بالا نقل گردید ، ممکن است پارك مزبور در دوران اشکانیان متروك مانده ودر زمان ساسانیان از نو رونق گرفته باشد، اگر گفته صاحب «مرآت البلدان» که ساختمان ده «هرجه» را (که باحتمال نزدیك بیقین همان دهی است که اکنون «نرگه» گفته میشود) باردشیر بابکان منسوب داشته است درست بدانیم - بعید نیست که فرزندش شاپور اول نیز در مجاورت همان آبادی که به خررود و ابهر رود نزدیك است در نقطه‌ای که پارك دوره مادیها و هخامنشیها بوده یا در محلی جز آن که دسترسی برودخانه‌های سابق الذکر داشته شهری بنام «شادشاپور» طرح کرده و ساخته باشد ،

بنابراین اولا ذکر اینجمله که «شاپور اول یا شاپور ذوالاکتاف شهر قزوین را بنا کرد و آنرا شادشاپور نامید درست نیست زیرا نام آن یا باید قزوین باشد یا شادشاپور ثانیاً قزوین با شادشاپور دو بنای جداگانه هستند - قزوین همانست که اکنون نیز بهمان نام خوانده میشود - و شادشاپور مطابق نشانیهائی که مورخان از مؤلف البنیان نقل کرده‌اند میان دو رودخانه خررود وابهررود قرارداشته که فاصله آن تا قزوین ۳۶ الی ۴۲ کیلومتر است ،

عجب این است که شاردن از تدوین چنین نقل میکند : «تاریخ معروف به تدوین اینطور میگوید شهری کـه موسوم بوده به شاپور خود قزوین نبـوده بلکه شهری بوده که قریب ۱۲ کیلومتر اینطرف‌تر(۲) بطرف مغرب بنا شده بود یعنی درمحل تلاقی دورودخانه یکی موسوم به هررود (خررود) که قبلا بآن اشاره شد و دیگری موسوم بابهررود و - این کتاب عبـارت از مجموعه‌هائیست که توسط امام قاسم راجع به قزوین نوشته شده ،، درصورتیکه درهیچیك ازدو نسخه تدوین که اینك دردسترس نگارنده است چنین جمله‌ای ذکر نگردیده است .

باب ششم حدودقزوین وآب‌وهوای آن

اگر گفته بطلمیوس را که شمس‌الدین‌سامی بیگ درقاموس‌الاعلام، نقل کرده است درست

۱- بعضی آنرا خره‌رود میدانند ومیخوانند ظاهراً درست آن «خوررو» است یعنی روبآفتاب - چون بسمت شرق جاریست باین‌نام خوانده شده

۲- درنسخه عکسی تدوین متعلق بکتابخانه ملی چنین مطلبی ذکر نشده ، معلوم نیست شاردن اینمطلب را روی استماع ازاین وآن ذکر کرده یا درنسخه‌ای که برای او ترجمه میکرده‌اند اینمطلب مندرج بوده - و درهرحال مسافت بین قزوین تا دو رودخانه خررود و ابهررود لااقل چهل کیلومتر است نه ۱۲ کیلومتر وجانب مغرب قزوین‌هم نیست بلکه درجنوب غربی قزوین واقعشده است .

بدانیم ، قزوین پیش از اسکندر مقدونی هم وجود داشته است اما از چگونگی آن بهیچوجه اطلاعی نداریم ، آنچه از کتب مسالك ممالك استنباط میشود و هریك درجای خود نگارش یافته است ، دژقزوین به فرمان شاپور اول یا شاپور ذوالاکتاف یا یکی از بهرامها ساخته شده و در حقیقت قرارگاهی بوده است برای سپاهیانی که مأمور جلوگیری از تاخت وتـازدیالمه به جلگه قزوین و آبادیهای قاقزان و دشتبی بوده‌اند وجود همین سپاهیان سبب شده است که تدریجاً پیشه‌وران واصناف واشخاص دیگری در آنجا گرد آیند ومتوطن گردند و بروسعت آبادی بیفزایند ،

پس از استیلای تازیان بتدریج بزرگی شهر افزایش یافت و فرمانداران وولات وقت که از جانب خلفا مأمورمیشدند مانند مبارك غلام ، وموسی بن بوقا ودیگران خود بدستورهادی خلیفه ، و موسی بن هـادی ، و هرون الرشید ، هریك بناهائی بنـام مبارك آباد ، و مدینه موسی ، بنیاد نهادند ، و دهستان های پیرامون قزوین بویژه دشتبی را که ۲ قسمت شده و جزء ری و همدان بود باختلاف روایات در زمان هرون الرشید یا طاهریان ضمیمه قزوین نمـودند مؤلف تاریخ قم میگوید دو دهستان دشتبی که یکیرا دشتبی ری میخوانند وآندیگر را دشتبی همدان هردو را موسی بن بغا جمع کرد وهردورا یك کوره گردانید و غزوین نام نهاد (ص ۵۷) ابن فقیه در کتاب البلدان توسعه قزوین را بدوره هرون الرشید نسبت داده ووسیله آنرا حسین بن عبدالله شیار عبدی نوشته است ونیزدردنبال آن میافزاید که رساتیق نساء ، وسلقابدوز ، وخرقان ، در سال ۲٤۱ به قزوین ملحق شد ، سپس درسال ۲٥٤ ضمیمه همدان گردید وباردیگر به قزوین پیوست ، پس از آن بلوکات دیگری بدان اضافه گشته است بطوریکه در آغاز سده هفتم بصـورت شهرستان بسیار بزرگ ومهمی درآمد که دارای توابع بسیاری بوده است چنانکه صاحب تدوین دراوایل سده هفتم ، زنگان ، تارم سهرورد ، و سجاس را جزء قزوین ذکر کرده و به نقل از کتـاب البنیان گوید : ازدهات قزوین ، جیلان ، باجرود ، زنگان ، وقصر براذین ، از ناحیه دیلم شمیران(۱) اینها از نواحی قزوین است وطالقان نیز به قزوین اضافه شده است .

بدینقرارقزوین درسده هفتم به منتهای بسط خود رسید چنانکه درعهد او کتای قاآن ودر تمام دوره فرمانروائی مغول تا فوت ابوسعید بهادرخان (۷۳٦) عنوان تومان داشت و استان یا ایالت بشمارمیآمد ، پس از آن با تغییر پادشاهان وپیدا شدن سلاطین و امرای بزرگ و کوچك حدود آن غالباً دچار کاهش وافزایش گردیده و صورت ثابتی نداشته است تغییرات مزبور بیشتر متوجه دهستانهای ماوراء رود شاهرود، مانند عمارلو ، اشکور، دیلمان، همچنین طالقان ، الموت، رودبار ، تارم وزنگان وغیره بوده وسایر دهستانها بندرت ممکنست دچار تحولاتی شده باشند در عصرقاجاریه ومعاصرنیز تغییراتی درحدود قزوین ظاهر شده باینمعنی که طالقان بتهران و ابهر و

۱ــ شمیران یا شمع ایران مرکز تارم وپایتخت شهریاران آل مسافر بوده است

سجاسه‌رود وقسمتی از خرقان بخمسه وزنگان ضمیمه‌شد تارم پائین‌هم چندبار ازقزوین منتزع شده وبخاك خمسه پیوسته ولی ازنوجزء قزوین گردیده‌است واکنون که سال ۱۳۳۴ شمسی‌است یکی از بلوکات قزوین بشمار میآید ودرحال حاضر حدود قزوین ازسوی شمال باراضی گیلان وازخاور بخاك تهران و از باختر باراضی خمسه و از جنوب بشهرستان همدان وساوه وبخش زرندمحدوداست ،

بلوکات وبخشهای مجاور خاك قزوین عبارتند از:

در قسمتهای شمال منجیل ، ـ اشکور ، ـ عمارلو، از خاك گیلان ، ـ و نواحی دوهزار ، وسه‌هزار ، ازخاك تنکابن ،

در قسمت شمال خاوری و خاور و جنوب ، به ترتیب ـ بخشهای ـ طالقان ، ساوجبلاغ و شهرستان ساوه ، وبخش زرند ازخاك تهران ،

درطرف‌جنوب بخشهای سرده رود ودر گزین ازخاك همدان ـ، درجنوب باختری بخشهای خرقان خمسه ، وابهررود ودرجانب باختر طارم بالا ازخاك خمسه .

شهر قزوین ـ در دشت وسیعی قرار دارد که عرض وطول آن از شمال بجنوب و از خاور بباختر بتفاوت بین ۷۵ تا ۸۰ کیلومتراست ومجموع مساحت سطحیه آن تقریباً بیش‌ازشش‌ملیون مترمربعست یا (۶۴۰۰۰۰۰) مترمربع ،

درباره آب وهوای قزوین هریك ازصاحبان مسالك وممالك و سیاحان داخلی و خارجی شرحی بایجاز و تفصیل نگاشته‌اند : ازانجمله مؤلف حدودالعالم ، که آغاز تألیف کتابش سال ۳۷۲ هجریست چنین نوشته : « و ایشانرا یکی جوی‌آبست کی‌اندرمیان مزکت(۱) جامع کذرد وجندانست کی بخورند »

اصطخری درمسالك وممالك که‌آنرا بسال ۳۴۰ تألیف نموده(۲) گوید : « درقزوین آب جاری نیست مگر بقدر آشامیدن که‌آن آب هم در کاریزی درمسجد جامع روانست ،

حکیم ناصرخسرو علوی قبادیانی مروزی که بسال ۴۳۸ از قزوین عبور کرده است در سیاحت‌نامه‌خود چنین مینویسد : «مگرانکه آب دروی‌اندك بود ومنحصر بکاریزها درزیرزمین»

از متأخرین سیاحان کنت تاورینه فرانسوی که از ۱۶۳۲ تا ۱۶۶۴ میلادی(۳) مطابق (۱۰۴۲ - ۱۰۷۵ - هجری قمری) شش‌سفر بایران‌آمده راجع بآب وهوای قزوین در کتاب‌خود اشاره‌ای نمیکند ، لیکن شوالیه شاردن فرانسوی(۴) که در سال ۱۶۷۴ میلادی (مطابق ۱۰۸۵ هجری قمری) درایران سیاحت کرده است درباره آب وهوای قزوین چنین نوشته است :

۱ـ مزکت ـ مسجد

۲ـ چاپ لیدن ۱۹۲۷ م . صفحه ۲۰۰ ـ ۲۰۱

۳ـ صفحات ۲۲۷ ـ ۲۷۷ ـ ۳۲۴ ـ ۳۹۴ ـ ۴۱۲ ـ ۱۰۱۰ سیاحتنامه تاورنیه چاپ‌تهران۱۳۳۱

۴ـ چاپ پاریس ۱۸۱۱/م . جلد ۲ صفحات ۳۹۱ ـ ۳۹۵ ـ ۳۹۶ ،

« درقزوین باغات زیادی مانند سایر شهرها نیست ، زیرا زمین زراعتی ریگزار وخشک است فقط رودخانه کوچکی که ازشعبات شاهرود است(۱) ازاینجامیگذرد که آبش کفایت زراعت را نمیکند ، آبهای دیگری از کوه با راههای زیرزمینی میآورند که نام آنها کاریز است ، آبرا در آب انبارهائی که سی پا عمق دارد جا میدهند ، این آب خنک است ولی بسیار سنگین و بیمزه است، همین کمی آب سبب بدی هوای قزوین و سنگینی آن بویژه در تابستان گردیده است و نیز در صفحه ۳۹۲ مینویسد ؛ وهوا در تابستان بواسطه کوههای بلندی که درشمال شهر واقع شده بسیار گرم است مخصوصاً درروز اما شبها چنان خنکست که اگر بی لباس خود را درمعرض هوا قرار دهیم ناخوش خواهیم شد ، زیراشهر آب جاری و گند آب رو ندارد که کثافاترا حمل کند، اینطور شهرت دارد که ایرانیها (۲) بالخاصه نمیگذارند رودشاهرود ازقزوین عبور کند مبادا آنکه شهر قزوین ازاصفهان زیباترشود وشاه محل اقامتش را به قزوین انتقال دهد ، با وجود این کمی آب شهرازحیث خوارو بار درفراوانی است وهمه قسم مواد غذائی یافت میشود ، »

مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب «مرآت البلدان» (۳) گوید: «برخلاف ادوار بروج هوایش معتدل است وآبش ازقنوات ، اگرعقیده عمومی را که میگویند (کلاغ درنقاط خوش آب وهوا زندگی میکند) مأخذ قراردهیم قزوین یکی ازجاهای خوش آب وهوای ایرانست زیرا درآنجا بیش ازهرجا کلاغ وجود دارد ، چنانکه شاهزاده فرهادمیرزا معتمدالدوله در کتاب هدایةالسبیل و کفایةالدلیل گوید ، « در هیچ شهری بقدرشهراصفهان وقزوین کلاغ سیاه نیست که از صدای کلاغ نمی توان خوابید ، »

یکی ازفرمانداران قزوین در استبداد صفیر امجدالدوله بود که دستورداد برای پراکنده کردن کلاغها سرهای تمام درختهای چنار باشکوه عمارات دولتی و خیابان عالی قاپی(سپه کنونی) را بریدندازان پس درختها رشدی نکرد وروز بروز ضعیف تر شده زیبائی اولیه را بکلی ازدست داده است شهرداریهای اینعصرهم هیچگاه بفکراین گونه کارها نبوده و در دوره مشروطه دیده نشده است درخیابانهای شهردرختی غرس کرده و در نگهداری آن توجهی داشته باشند . که رشد کرده و قابل استفاده شود اگر هم نهالی غرس نموده باشند بواسطه عدم توجه طولی نکشیده است که خشك شده و ازمیان رفته است ،

درقاموس الاعلام ترکی چنین مذکوراست : « بواسطه موقع آن ازحیث ارتفاع هوایش مختلف وسریع التحول است ، چون آب آن خیلی کمست اکثر آب مانده استعمال میکنند وآنرا

۱ـ شاردن اشتباه کرده رودخانه‌ای که از شمال شهرمیآید از شعبات شاهرود نیست واصلا آب شاهرود بقزوین نمی نشیند

۲ـ گویا مقصودش اصفهانیهای دربار بوده که شاه را ازتوجه بقزوین همواره منصرف میکرده‌اند

۳ـ جلد ٤ ص . ۱۷۵

آب‌انبار میگویند و آب‌انبارهای وسیع دارند »،

نگارنده گوید : هوای قزوین معتدل مایل بسردیست و از تحولات ناگهانی بی نصیب نمیباشد، و علت تغییر هوا یکی وجود رشته کوههای البرز است که از شمال آن میگذرد و دیگری وزش بادهای مختلف میباشد که در هوای آنجا مؤثر است بادیکه از جنوب و خاور میوزد باد گرم است که آنرا بادراز گویند و آن باد هنگامی که میوزد نه تنها انسانرا ناراحت میکند بلکه محصول صیفی و سردرختی را هم فاسد میکند در اینوقت بته‌های خیار و خربزه و هندوانه را که باد گرفته و خراب کرده است باصطلاح اهالی « طاق‌مرد » گویند که قابل استفاده نیست و بناچار بته‌ها را از ریشه میکشند بانگور و میوه‌ها هم صدمه میزند حتی رنگ و طعم آنها را تغییر میدهد و این نوع انگور و میوه را « بادگرفته » میگویند و قابل خوردن نیست،

بادی که از شمال میوزد به عکس بادراز خنك و مفرحست همچنین است بادی که از سمت غرب و جنوب غربی یعنی از طرف « تاکستان » (سیادهن) و از حدود قاقزان میوزد که آنرا بادمه یا باد کهگ و قاقزان مینامند، این باد در اطراف کهك مخصوصاً بی‌اندازه شدید است و علاوه از سردی هوا با طوفانی از ماسه همراه است، در گرمترین روزهای تابستان قزوین همینکه باد قاقزان آغاز بوزیدن کند هوا چنان سرد میشود که هنگام عصر مردم ناگزیرند لباس گرمتری بپوشند، در اوقات عادی گرمای تابستان آن بمراتب از تهران کمتر است و حداکثر به ۳۵ و اتفاقاً به ۳۹ درجه سانتیگراد میرسد، البته زمستان آنجا نیز خنك‌تر از زمستان تهرانست و حداقل نه درجه سانتیگراد میباشد، اما در سال ۱۳۱۵ شمسی سرمای قزوین تا ۱۸ درجه زیر صفر هم رسید،

آنچه نگارنده بخاطر دارم تا حدود ۱۲۹۰ شمسی زمستانهای قزوین بی‌اندازه سخت بود چنانکه از کثرت برف کوچه‌ها مسدود میشد و چه بسا اتفاق میافتاد که از روی توده‌های برف که در کنار یا میان کوچه‌ها انباشته میشد بسهولت به پشت بامها میرفتند و سرما بحدی شدت داشت که در اطاقهای در بسته و پرده آویخته کوزه آب در روی کرسی یخ می‌بست.

معلوم نیست چه عوامل طبیعی یا غیرطبیعی باعث شده است که در ظرف چهل سال اخیر آن بارندگیهای فراوان و سرماهای سخت و یخبندانهای طولانی بتدریج از میان رفته، و اکنون آنگونه سرما و بارندگی مطلقا دیده نمی‌شود، زمستانهای کنونی غالباً هوا خوش میگذرد و برف و باران بیش از چهار پنج مرتبه نمیبارد و آنهم برفش زیاد دوام نمیکند بهمین جهت آب کاریزها کم میشود بطوریکه مردم آنجا در تابستانها برای آب مورد نیاز روزانه بزحمت میافتند، (۱)

یکی از محسنات سرماهای سخت گذشته این بود که آفات نباتی را معدوم میکرد مخصوصاً

۱ـ از ۱۳۲۰ شمسی به بعد ٦ حلقه چاه عمیق در قزوین احداث شده و اهالی تا اندازه‌ای از تنگی آب آسوده شده‌اند قنوات نیز تا حدی تعمیر شده و این هر دو عامل مهم رفع مضیقه کم آبی میباشند.

میوه پسته سالم‌میماند، زیرا دونوع آفت در باغهای قزوین برای اشجار و درختهای تاك(تاکستانها) وجود دارد که یکی را « خنجو » (بضم خاء وسکون نون وضم خاء دوم وسکون واو) بر وزن کنگو و دیگری را سه‌سر گ (بکسر سین اول و دوم وسکون را و کاف فارسی) بر وزن زرشگ مینامند
خنجو کرمهای سیاه ریزی است که در ریشه درخت پسته یا انگور توالد و تناسل میکند ودر اثر تغذیه آنها ریشه درخت خشك میشود ،
سسر گ نیز حشره برداریست که از ریشه وساق درخت تغذیه میکند و آنها را میخشگاند،
پسته یکی از محصولات مهم وپربهای قزوین است و آنگاه که زمستانها سخت و سرماهای شدید بود همه‌ساله محصول فراوان از پسته بدست میآمد - امااز هنگامی که هوا تغییر کرده هوای زمستانها ملایم است و بارندگی کم شده محصول پسته نیز بندرت سالم میماند ، یعنی محصول همه‌ساله میآورد ولیکن همینکه نزدیك میشود دانه ببندد خوشه‌های پسته دچار شته میگردد و خراب میشود،
یکی از محسنات یخبندانهای سابق این بود که میکربهای موذی آبها را معدوم میکرد ، باآنکه آب آشامیدنی مردم قزوین از آب‌انبارهای عمومی وخصوصی است که آنها را از جویهای روباز پرمیکنند ، معذلك چون معمولا در شبهای یخبندان قوس (آذرماه) آب بانبارها می‌بستند از آشامیدن آن آبها بیماریهائی نظیر حصبه وتیفوس کمتر دیده میشد .
آب مشروب اهالی قزوین بعضی از قنات وبرخی دیگر از رودآبه‌هائی است که درزمستان واوایل بهار از رودخانه‌های دیزج وارنزك وغیره بشهر میرسد این آبهارا درآب‌انبارهای خصوصی وعمومی می‌بندند وبرای آشامیدن بکارمیبرند ، بطور کلی آبهای قنوات ورودخانه‌های قزوین اگر درمسیر خود آلودگی پیدا نکند خوب وقابل شربست ، تنها آب‌قنات آخوند است که معروفست دارای رگه نفت‌میباشد ونفاخ‌است وبرای آشامیدن مناسب نیست .

باب هفتم - عرض و طول جغرافیائی و ارتفاع قزوین

صاحب تقویم‌البلدان(۱) درازای جغرافیائی قزوین را « عه » (/۷۵°) هفتادوپنج زینه و عرض آنرا « لو » (/۳۶°) سی وشش زینه ذکر کرده است
شهاب‌الدین یاقوت حموی در کتاب معجم‌البلدان ، طول جغرافیائی قزوین را هفتاد وپنج زینه (/۷۵°) وپهنای آنرا سی وهفت زینه (/۳۷°) نگاشته است .(۲)

۱- سلطان ملك مؤید عمادالدین اسمعیل‌بن ملك افضل نورالدین علی بن جمال‌الدین محمودبن محمدبن عمربن شاهنشاه‌بن‌ایوب صاحب حماة ، چاپ پاریس ۱۸۴۰ م . صفحه ۴۱۸

۲- مبدء این طول چنین مینماید که جزایرخالدات است باید دانست که این جزایرفرضی است یا آنکه ممکن‌است جزایر کناری راکه دراقیانوس‌اطلس‌است‌خالدات فرض کرده باشند زیرا جزایری نداریم وخالدات ترجمه « جاودان کث »است که نام رصدخانه نیمروزبوده برای آگاهی کامل بکتاب « ایران کوده ـ تقویم وتاریخ درایران » صفحه ۴۱ - ۴۲ مراجعه شود

حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب ، (۱) درازای آنرا « فه » هشتاد و پنج درجه (۸۵°/) و پهنایش را « لو » سی‌وشش درجه (۳۶°/) نوشته است ،

تاورینه سیاح فرانسوی مینویسد : (۲) قزوین در هفتاد و یك درجه و سی دقیقه درازا (۷۱°/۳۰') وسی وشش درجه وپانزده دقیقه (۳۶°/۱۵') پهنا واقعشده ،

شاردن سیاح دیگرفرانسوی نوشته‌است(۳) قزوین درهفتادوپنج زینه و پنجدقیقه درازای خاوری (۷۵°/۰-۵') وسی وشش زینه وسی و پنجدقیقه (۳۶°/۳۵') پهنای شمالی قرار دارد بگفتهٔ شمس‌الدین سامی‌بیگ مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی(٤) قزوین درموقع سی وشش زینه وپانزده دقیقه و دوثانیه (۳۶°/۱۵'/۲") پهنای شمالی و چهل و هفت زینه وچهل و دو دقیقه و هیجده ثانیه (٤۷°/٤۲'/۱۸") درازای خاوری واقع گردیده ،(٥)

دائرة‌المعارف انگلیسی ،(٦) درازای خاوری‌قزوین را پنجاه زینه (۵۰°/) وپهنای شمالی آنرا سی وشش زینه وپانزده دقیقه (۳۶°/۱۵') مینگارد ،

مؤلف کتاب « کشف‌القناع عن احوال‌الاقالیم والبقاع »(۷) گوید قزوین در طول شرقی چهل‌ونه‌درجه وسی‌وسه‌دقیقه و پانزده ثانیه (٤۹°/۳۳'/۱۵") وسی‌وشش‌زینه‌ویازده‌دقیقه (۳۶°/۱۱') شمالی واقعست

بلندی قزوین از سطح دریا باختلاف ذکرشده :

دائرة‌المعارف‌روسی(۸) یکهزاروسیصدمتر(۱۳۰۰) ودائرة‌المعارف‌اسلامی(۹) یکهزارو سیصد و بیست متر(۱۳۲۰) و دائرة‌المعارف بریتانیا(۱۰) چهار هزار ویکصد وشصت وپنج پا (٤۱٦۵) نگاشته‌اند - اما درنقشه‌ها (۱۲۵۰) مترمینویسند

باب هشتم - انحراف قبله قزوین

ازمورخان‌پیشین‌حمدالله مستوفی در کتاب«نزهة‌القلوب»(۱۱) زیرعنوان«شرح‌ایران‌زمین»

۱- صفحه ۲٦

۲- ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۳۱ هجری صفحه ۱۲۹

۳- چاپ پاریس ۱۸۱۱ میلادی جلد دوم صفحه ۳۹۳

٤- چاپ اسلامبول ۱۳۱٤ هجری

۵- ظاهراً مبدأ آن نصف‌النهار پاریس است ،

٦- چاپ دهم لندن ۱۹۰۲ میلادی جلد ۳۰ صفحه ۳۳ ، مبدء طول در اینجا رصدخانه گرینوبج انگلستانست ،

۷- تألیف کرنیلیوس فندیك آمریکائی ، ترجمه و چاپ بمبئی صفحه ۱۰۵ ،

۸- جلد دهم چاپ پترزبورغ (لنین گراد) سال ۱۹۰۳ م . صفحه ۳۵٦

۹- جلد دوم چاپ ۱۹۲۷ م . صفحه ۸۹۰

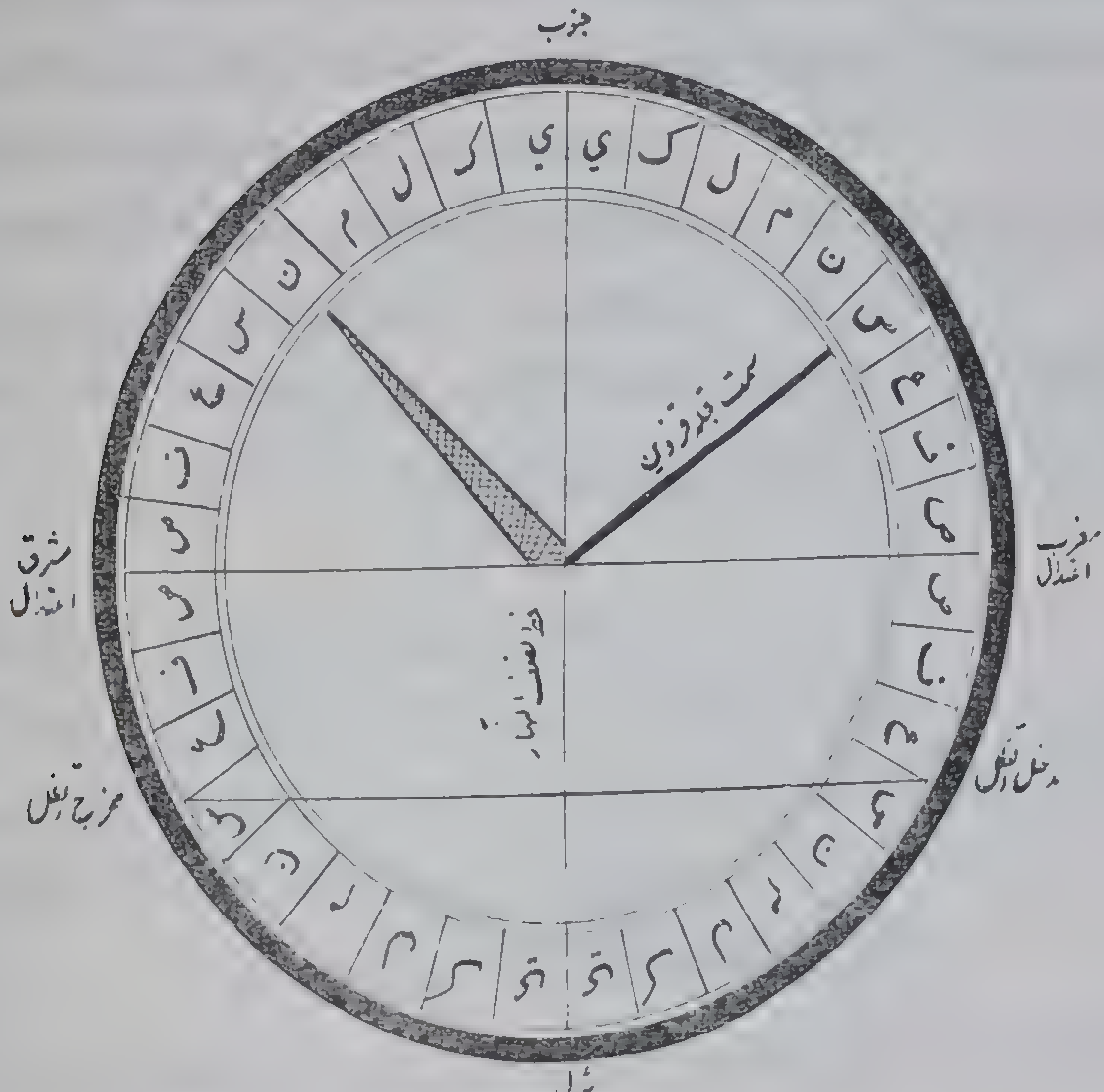
۱۰- جلد ۳۰ چاپ دهم لندن ۱۹۰۳ م . صفحه ۲۲

۱۱- صفحهٔ ۲٦

راجع به تعیین قبله شهرستانها از روی دایره هندی شرحی نگاشته آنگاه گوید :

اینقدر درمعرفت سمت قبله تمام است و جهة معرفت طریق این عمل تمثیل را معرفت سمت قبله قزوین یاد میرود تا براین قیاس درجمیع بلاد عمل توان کرد ،

قزوین را طول فه (۸۵°) (۱) و عرض لو (۳٦°) ومکه را شرفهاالله تعالی طول عز (۷۷°) وعرض کام (٦۱°) تفاوت مابین الطولین ح (۸°) ومابین العرضین یدك (۳٤°) تفضیل مابین الطولین ازطول جدول در آمدیم وتفضیل مابین العرضین ازعرض جدول بموقع ملتقا هردو بعد تدقیق حساب



کرده شد کح لو (۳٦/۲۸°) بیست وهشت زینه(درجه) وسی وشش دقیقه بر آمد ، اینمقدار انحراف قبله قزوین را از نقطه جنوب و چون طول وعرض قزوین زیادت از طول وعرض مکه است در دایره هندی وآن نقطه کشیدیم سمت قبله قزوین شد

چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است ، که براین صفحه نگاشته شد والله اعلم بالصواب ،

باب نهم- بارو وسور قزوین

درتواریخ و کتب مسالك ممالك وسفرنامه‌های قدیم دراین باره بایجاز اشارتی رفته است

۱- ۸۵° زینه یا درجه

چنانکه در کتاب حدودالعالم(۱) که کهن‌ترین کتاب زمین‌شناسی فارسی است فقط نوشته‌شده‌است « ز کردوی بارهٔ » ابن فقیه گوید : مبارك ترکی حصاری به « مدینه موسی » کشید (۲) و هرون‌الرشید اقدام به ساختن سور آنجا کرد ، ناصرخسروعلوی فرماید : قزوین را شهری نیکو دیدم باروی حصین و کنگره بر آن نهاده ،(۳) استخری (اصطخری) وابن‌خرداذبه ویاقوت‌حموی باشاره مختصری قناعت کرده‌اند، صاحب تدوین(٤) گوید : « وحصار قزوین برسه شهر احاطه‌داشت ومحال دیگر که موسی‌بن‌بوقا غلام معتصم بسال ۲۵٦ بنا کرد ومال فراوانی بر آن صرف نمود ،

دیدم بخط یکی از اولاد عجل که برجهای حصار قزوین جز برج معروف به « کاهدان » دویست وپنج عدد (۲۰۵) بوده ودورسور بیش‌ازده‌هزاروسیصدوشمار(۵) لیکن چندبار دستخوش ویرانی شده وازنو بنیاد گردیده است ، ازجمله صاحب‌بن عباد وزیرفخرالدوله هنگامیکه بسال ۳۷۳ به قزوین وارد شد وبا یاران خود مدت دوسال درآنجا اقامت کرد بساختن سور آنجاهمت گماشت ، اما درسال ٤۱۰ قسمتی ازاین دیوار که بین راه کوشک و درج بود در نتیجه ششماه جنگ میان سالارابراهیم مرزبان با اهالی شهرویران گشت ،(٦) و درسال ٤۱۱ شریف ابوعلی جعفری به تجدید وتعمیرسور پرداخت ، بار دیگروزیرسعیدمحمدبن عبدالله بن عبدالرحیم‌قاضی‌مراغه درسال ۵۷۲ امر داد ویرانیهای سوررا تجدید وبقیه را تعمیرنمایند واینکار بدست پدرم که باقاضی

۱- این کتاب نسخه منحصر بفرد کتابخانه موزه آسیائی لنین‌گراد است ومؤلف آن معلوم نیست لیکن آغاز تألیف آن سال ۳۷۲ هجری بوده‌است ص ۲۹

این کتاب را جناب آقای سید جلال‌الدین تهرانی در جزء « گاهنامه » بسال ۱۳۱۳ در تهران چاپ کرده اند

۲- صفحه ۲۹۲ - ۲۹۳

۳- ناصرخسرو در٤۳۸ هجری ازقزوین گذشته است ،

٤- نسخه عکسی کتابخانه ملی صفحه ۸

۵- وشمارظاهراً معنی قدم وگام میدهد - درمرآت‌البلدان صدهزاروسیصدگام ذکرشده معلوم نیست این عدد درست است یاآن دیگری

٦- ابراهیم‌بن‌مرزبان‌بن‌اسمعیل‌بن‌وهسودان‌دیلمی معروف بسالارحاکم‌ابهر- زنگان، وسرچهان وشهرزوربود - درتواریخ مذکوراست که سالار ابراهیم درسال ٤۱۰ مدت ششماه با مردم قزوین در جنگ بود ودرنتیجه ویرانی بسیاری به باروی‌شهروارد شد لیکن علت آن زد وخورد وشرح آن در هیچیك ازکتب تاریخ ذکرنگردیده وازسال ۳۸۷ که فخرالدوله درگذشت تا سال ٤۲۰ که سلطان - محمود غزنوی مجدالدوله دیلمی را دستگیر کرده وری را تصرف نمود ازسالارابراهیم خبری نیست ، در اینسال سلطان محمود فوجی‌را تحت قیادت مرزبان‌بن‌حسن‌رقیب سالار برای‌سرکوبی‌سالار فرستاد وآنها قزوین را تصرف کردند اما پس از مراجعت سلطان محمود به غزنه دوباره سالار قزوین را اشغال نمود و پس‌ازمدتی درقلعه سرچهان (باید سرچهان‌همانجا باشدکه اکنون صاین قلعه گویند ودرشش کیلومتری‌ابهراست) ، با سلطان‌مسعود جنگ کرد وعاقبت‌مغلوب‌واسیرشدبسرش‌اطاعت کرده باجگذاز شد (از تاریخ بیهقی ص ۲۵۹ بنقل از ابن‌اثیر جلد ۹ صفحات ۲٦۳/۲٦۲)

هنگام تحصیل در بغداد و نیشابور دوستی و یگانگی پیدا کرده بود انجام شد ،

تاورینه سیاح فرانسوی که در سال ۱٦۳۲ میلادی (۱۰٤۲ هجری) از قزوین گذشته است در سیاحتنامه خود میگوید : این شهر دیوار و بارو ندارد ،

شاردن فرانسوی نیز که در ۱٦۷۳ میلادی (۱۰۸٤ هجری از قزوین گذشته) در سیاحتنامه خود مینویسد :(۱) تقریباً تمام مورخین ازاین دژ گفتگو کرده و میگویند که پس از ویرانی آن بدست تازیان در دوران خلافت عثمان باردیگر اورا از نو بزرگتر ساخته و بپرداختند ودر پیرامون آن ده بزرگی بوجود آمد موسی الهادی بالله - پسر محمد مهدی خلیفهٔ آنذژرا بسال ۱۷۰ باديواری محصور کرد ، ونیز درجای دیگر گوید : هرون الرشید جانشین موسی الهادی با عمارات زیبای چند این سه شهررا بیکدیگر متصل کرد و یکدسته سرباز بپاسبانی آنجا گماشت و فرمانداد دور آنرا دیوار کشیده وبا بروج محصور نمایند ، انجام ایندستور در سال ۱۹۰ آغاز شد که مطابق سال ۸٥۹ میلادیست ، ولی پس از چندی در گذشت بدون اینکه منظور او عملی شده باشد ، در سال ۲٤٥ هجری(۲) موسی پسر بوقا که از فرمانبرداری خلیفه مهتدی بالله سرباززده و بزور ایرانرا غصب کرده بود ایندیوارها و قلاع را باتمام رسانید ،

همچنین درصفحه ۳۹۷ مینویسد معتز بالله سیزدهمین خلیفه عباسی همچنین بوقای شرابی که درهمانسال مأمور شد دیوارهای قزوین را باتمام برساند بامر خلیفه کشته شد ،

ونیز درهمانصفحه است که گوید: قسمتی از دیوار شهر ویران شد صاحب خلیفه اسمعیل وزیر فخرالدوله آنرا از نو بساخت :

درصفحه ۳۹۸ نوشته است اما جنگهای داخلی این دیوار را یکسره ویران کرد و شریف رئیس ابوعلی جعفری جدیت نمود آنرا برپا نماید ودوسال پس از آغاز بکاردرسال ٤۱۱ هجری (۱۰۲۰ - میلادی) دیگر اثری ازخرابه‌ها باقی نبود در سال ٤٦۰ ه· بواسطه زمین‌لرزه دیوار سرنگون شده ویك سوم شهرویران گردید ، سه سال بعد کهنون(۳) شاهزاده سلجوقی سور را بساخت و بپرداخت و ویرانیها را مرمت نمود ، بار دیگر درسال ٥٦۲ از زمین لرزه دیوارهای حصار فرو ریخت و خساراتی پدید آمد اما بشدت زمین لرزه سال ٤٦۰ نبود ، درانوقت وزیر صدرالدین مراغی در سرزمین پارت(٤) فرمانداری میکرد و نزدیك قزوین بود ودستور مرمت ویرانیها راداد اما هنگامیکه شخصاً برای بازدید بقزوین آمد دیوار حصار را که از گل ساخته بودند

۱- جلد دوم چاپ پاریس صفحه ۳۹٦

۲- درنسخ متعدد نزهة القلوب بجای ۲٤٥ دویست و پنجاه وچهار (۲٥٤) ذکر شده ودرست است

۳- Kehnon

٤- پارت سرزمین خراسانست صاحب تاریخ ایران باستان گوید خاك پارت از دروازه کسپین آغاز میشود - ودروازه کسپین را با سردره خوار کنونی تطبیق نموده است ،

چون استحکامی نداشت امرداد آنچه اززمین‌لرزه فرو نریخته است تمامی را کوبیده ودیوارهارا ازنو باآجرسرخ بساخت ، محیط دیوار نامبرده صدهزار وسیصد گام بود ودرهر پانصد گامی یك برج برای‌استحکام بنا نمود، مغولها وترکها این‌دیوار ودیوارهائی که پس‌از آن بجای آنها ساخته بودند ویران ساختند که هنوز آثار آن ویرانیها را میتوان دید ، بازهم در جای دیگر مینویسد : طول این شهرازشمال تا جنوبست درایام قدیم بواسطه دیوارهائی محصوربوده هنوز خرابه‌های ایندیوارها مشهود است حالا درتمام نقاط راهش بازاست ،

معتمدالدوله فرهادمیرزا در کتاب « هدایةالسبیل و کفایةالدلیل »(۱) گوید - سور قزوین ازبناهای زبیده زن هرون‌الرشید است و برحسب انفاق‌لفظ قزوین بحساب عدد بنای سورآنشهر است که یکصد و هفتاد وشش هجری است (۱۷۶) ،

دائرةالمعارف اسلامی‌فرانسه(۲) دراینباره چنین‌نوشته است : هرون یك مسجد بنیان نهاد وبه بنای حصارشهر شروع کرد که آن آبادی بدست امیر ابوعلی جعفری درسال ٤۱۱ ﻫ و بدست صدرالدین مراغی وزیر سلطان ارسلان در سال ٥۷۲ ﻫ . باتمام رسید و بواسطه حمله مغول در آغاز قرن هفتم ویران شد ،

ازمجموع نوشته‌ها وآثارمتقدمان « که شرح داده شد » برمیآید که حصار قزوین پس از شاپور ذوالاکتاف که معلوم نیست تجدید بنا شده است یا خیر ؛ دردوران اسلامی بدستورچندتن ازخلفای عباسی یا غلامان آنها بناگردیده است ، هرون‌الرشید نیزدستورساختن بارو را داد ولی انجام نشد ، زبیده زن هرون‌الرشیدهم مدرکی در دست نیست که اقدام بساختمان سور قزوین کرده باشد واگرچنین خبری هم باشد که مرحوم معتمدالدوله ذکر کرده است خبر ضعیفی‌است وصحت آن‌محرز نیست، پس ازهرون‌الرشید تاعصر صفویه باروی قزوین مکرر بوسیله زلزله یا بدست مهاجمان مختلف ویران گردید یا بسختی آسیب دیده است که در هرزمان بهمت خلفا و پادشاهان وقت ووزرای عصر یا امرا وبزرگان اینشهرچنانکه تفصیل آنها گذشت - ازنو مرمت گردیده یا ساخته شده است درزمان صفویه نیز که قزوین پایتخت کشورقرارگرفت علی‌التحقیق بارو وبروج شهر دائروعامربوده است چنانکه «سرتوماس هربرت»(۳) که یکی ازمورخان‌است

۱- صفحه ۳۲۹

۲- چاپ ۲-۱۹۲۷ میلادی صفحه ۸۹۰

۳- نقل‌ازترجمه فارسی جلد اول‌تاریخ لردگرزن نایب‌السلطنه اسبق هندوستان (George. N. Gurzon ،) بنام « ایران ومسئله ایران » که در سالهای ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ هجری) ۱۸۹٥ میلادی (۱۳۱۳ هجری) بایران وافغانستان وخاوردورمسافرت کرده است -، جلد یکم اینکتابرا میرزا محمد شاگرد توپخانه دارالفنون بامر نظام‌السلطنه در سال ۱۳۱۱ هجری ترجمه کرده و اکنون جزء کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی‌ضبط است ،

وهمراه « سردومرکش » که از جانب شارل بسفارت نزد شاه عباس بایران آمده است میگوید :
« قزوین از حیث وسعت مساویست بتمام شهرهای ایران به غیراز اصفهان محیط برج و باروی اینشهر هفت میل است انتهی، درفتنه افغان و تخطی عثمانیان بار دیگر آسیب فراوان ببرج و باروی شهر راه یافت ، در زمان فتحعلیشاه کم و بیش تعمیراتی بعمل آمد لیکن چون اساسی نبود دوامی نداشت وتدریجاً برخرابی آن افزود تا اکنون که سال ۱۳۲٤ شمسی است، جز قطعات مختصری درجنوب و مشرق بقیه بارو و بروج وخندق شهر بکلی از میان رفته و در اغلب نقاط آثاری هم از آنها دیده نمی‌شود ،

ازهشت دروازه شهر پنج دروازه آن دارای ساختمان مجلل وزیبا بود و باکاشیهای رنگارنگ زینت یافته بود چنانکه لرد گرزن هم در کتاب خود بنام «ایران ومسئله ایران» بدان اشاره کرده و گوید : «دروازه اینشهر بسیار باشکوه است » دوتا از این دروازه‌ها را در ۱۳۱۰ خورشیدی هنگام خیابان کشی خراب کردند ـ دو دروازه دیگر بواسطه عدم توجه شهرداری تدریجاً ویران گردید یك دروازه دیگر باقی است که عکس آن باشرح دروازه‌ها وسه دروازه دیگر که اساساً ساختمان قابل توجهی نداشتند درفصل ششم میاید .

فصل نخست

باب دهم ـ فتح قزوین بدست مسلمین

یاقوت حموی درمعجم‌البلدان-(۱) بنقل از اخبار البلدان ابن فقیه و بروایت از بکربن‌هیثم مینویسد ـ عثمان‌بن عفان درسنه ۲٤ هجری استان ری را به براء‌بن‌عازب داد واو ابهر رابگشود واز آنجا بقزوین‌رفت وشرایط بامردم ابهررا بآنها عرضه کرد همه را پذیرفتند جز گزیت(جزیه) را که ازان نفرت داشتند گفت ازقبول آن ناچارید چون چنین دیدند مسلمان شدند .
ابن‌حوقل گوید(۲) آنجا (یعنی قزوین) آبشخور ومحل رفت‌وآمد دیلم‌است ودرروزگار

۱ـ چاپ آلمان سال ۱۲۸٦ جلد ٤ ص ۸۸
۲ـ چاپ لیدن هلند سال ۱۸۷۲ ص ۲۵۹

بعضی ازبنی‌عباس مرزبود که با دیلم زدوخورد میکردند .

ابن‌فقیه(۱) در اخبارالبلدان ذکر کرده است پس اززوال ملك ایران مغیرة‌بن شعبه والی کوفه شد و براء‌بن عازب را والی قزوین کرد وباو دستور داد با دیلم بجنگد وی باحنظلة بن-زیدالخیل بابهررفت وپس از گشودن آنجا بقزوین رهسپارشده وآنجا را محاصره نمود - پس‌از چند روزجنگ مردم آنجا زینهارخواستند و شرایط او را پذیرفتند جز گزیت راکه ازان متنفر بودند وچون ناگزیربودند یا اسلام را بپذیرند ویا جزیه بدهند اسلام را پذیرفتند و درمکانهای خودمقیم گردیدندوزمین‌هاشان عشریه بده شد - براء پانصدتن‌ازمسلمانان راکه ازجمله طلحة‌بن خویلد اسدی‌ومیسره عایذی و گروهی‌ازبنی‌تغلب جزء آنها بودند درآنجا گذاشت واملاکی‌بآنها برگذار کرد که‌دیگران‌درآن ذیحق نبودند - آنها درجایگاه اساوره‌بصره فرودآمدند گروهی از ایشان بکوفه رفتند وبا زهرة‌بن حویه هم‌پیمان شدند وآنها را « دیلم سرخ یـا حمراءالدیلم » نامیدندبقیه درهمانجاماندند وچاههائی کندندونهرهائی جاری‌ساختند وآن زمینها راآباد نمودند.

بلادزی درفتوح‌البلدان(۲) بنقل حدیث از گروهی ازمردم قزوین و بکربن هیثم وشیخی ازمردم ری قسمتی‌ازآنچه‌راکه دراخبارالبلدان ابن فقیه‌مذکور است تاآنجا که‌براء‌بن عازب و مسلمین بقزوین‌آمدند نقل کرده وآنگاه گوید- همینکه مردم قزوین ازقصد مسلمین‌آگاه شدند متوجه دیالمه گردیدند وازآنها یاری و کمك خواستندآنها هم وعده‌ای دادند که کاری بکنند . چون براء ومسلمانان گرداگرد ایشانرا فروگرفتندآنها برای جنگ بیرون آمدند و دیلمان بر کوه ماندند و دستشان بسوی مسلمین درازنمیشد چون مردم قزوین‌چنین دیدند درخواست‌آشتی وصلح کردند (بشرحی که ازاخبارالبدان نقل شد) - بلادزی میافزاید که براء با دیلم جنگید تا گزیت دادند و بـا گیلان وببر وطیلسان جنگ کرد و زنجان‌را بغلبه بگشود - و ولید‌بن عقبه هنگامی که ازطرف عثمان والی کوفه شد ازآنجا که پشت قزوین است با دیلم جنگ کرد ودر آذربایجان و گیلان وموغان وببروطیلسان جنگید و سعیدبن عاص‌بن‌امیه که پس از ولیدبن‌عقبه والی کوفه شد با دیلم جنگ کرد وقزوین را شهرساخت وثغر مردم کوفه قرارداد .

ابن خردادبه(۳) همینقدرمینویسد که جایگاه جنگ مسلمانان دراول اسلام‌دشتبی وابهر بود ونامی ازقزوین‌نمی برد - درتاریخ طبری هم ذکری‌ازقزوین نیست امام رافعی درتدوین(٤) باسنادش نقل کرده است که قزوین را براء‌بن عازب با زیدالخیل بگشود وآن جزشهر کهن چیز

۱- نسخه عکسی کتابخانه ملی

۲- چاپ مصر ۱۳۱۹ - ص ۳۲۹

۳- چاپ لیدن هلند ۱۳۰٦ ص ۲۱

٤- نسخه عکسی کتابخانه ملی صفحه ۹

دیگری نبود ـ هنگام جنگ مردم شهر در حال محاصره میجنگیدند ـ همینکه بآنها تکلیف شد اسلام بیاورند یا جزیه بدهند محصورین بالای سور ایستادند و میگفتند « نه مسلمان بشیم نه گرفت دهیم » پس از جنگ سختی اسلام پذیرفتند اظهار مسلمانی کردند چون مسلمین باز گشتند بآئین خود رجوع نمودند ـ این بار مسلمین باز گشته با قهر و غلبه بر ایشان استیلا یافتند ـ مشهور است باردوم قزوین را کثیر بن شهاب حارثی پدر عبدالرحمن بگشود اما این قضیه مسلم نیست که تسلیم نخستین مردم قزوین بچه کیفیت بود و آیا از تقصیر آنها چشم پوشی شده ؟ و باردوم بچه ترتیبی صلح صورت گرفته است آیا مردم قزوین از قبول اسلام سر باززده بودند؟ یا ازدادن جزیه و اطاعت مسلمانان ابا و امتناع داشتند؟ همچنین معلوم نیست نسبت به سور و زمینهای ایشان چه رفتاری کرده‌اند؟ سپس علاوه میکنند که بخط ابو عبدالله نساج دیدم که قزوین و ری عشریه بده هستند زیرا که بصلح گشوده شده‌اند .

در کتب فقه مذکور است که ری بصلح گشوده شده و روایت شده است که دشتبی و قاقزان درزمان عمر بن خطاب بدست عروة بن زید خیل طائی گشوده شد ـ و پس از فتح نهاوند عمر ـ بامراء خود نوشت که عروه را با ۸۰۰۰ تن بناحیه ری و دشتبی بفرستند و همچنان کردند هنگامیکه عروة با هشت هزار کس بکوههای قاقزان رسید یکتن را برای نگهبانی ثغر و مرزبانی دیلم و دشتبی و قاقزان معین کرد و هر دوطرف جمعیت خود را گرد آوردند پس از آمادگی بجنگ پرداختند مبارزه میان دو گروه در داکان (۱) و جرندف که از توابع ابهررود ند واقع شد و شدت پیدا کرد ـ خداوند مسلمانانرا یاری نمود ودیالمه بخانه‌های خود بر گشتند و مردم قاقزان که اسلام پذیرفته بودند زمینهاشان عشریه بده شد .

مفهوم نوشته‌های فوق چنین است که : مردم قزوین پس از آگهی از نیت و قصد تازیان نزد دیالمه فرستادند واز آنها کمك خواستند ـ آنهاهم قول مساعدتی دادند اما درروز جنگ از شرکت درمبارزه خودداری کردند یا دراثنای جنگ بی آنکه بمردم قزوین کمکی بکنند بخانه‌های خود بر گشتند و مردم قزوین ناگزیر شدند با تازیان آشتی کنند و بپذیرفتن اسلام تن دهند و پس از اظهار مسلمانی ورفتن مسلمانان بسر کشی برخاستند و باردیگر کثیر بن شهاب حارثی یا بقول حمدالله مستوفی عبدالرحمن حارثی آنجا را بقهر تصرف نمود واین بار ایمان ایشان از روی صدق بود. ظاهراً این نوشته چندان موافقتی با حقیقت ندارد واگرچه دراین باره اسناد زیادی در دست نیست اما همان اندازه‌ای هم که در دسترس بوده است شادروان سید احمد کسروی تبریزی آنها را جمع آوری نموده و در این کتاب در قسمت دیلمان مشروحاً ذکر شده است اینجا هم برای اکمال این باب اختصاراً نگاشته میشود که پس از نزدیك شدن تازیان به قزوین موتا پادشاه یا سردار دیلم

۱ـ داکان ظاهراً همان آبادی است که اکنون هم بهمین نام در نه کیلومتری جنوب باختری تاکستان (سیادهن سابق) درسر راه همدان قرار دارد ولی از آبادی جرندف اثری مشهود نیست .

با سپاهی به دشتبی آمد و با پیشداران سپاه تازی مشغول بجنگ شد ـ در اینمیان مردم آذربایگان و ری نامه‌هائی بدیلمان نوشتند و از ری ـ سپاهی به سرداری فرخان زیبندی و از آذربایگان سپاهی به سرداری اسفندیار برادر رستم فرخ زاد سپهسالار معروف ایران که درجنگ قادسیه بدست تازیان کشته شده بود بآنجا رسیدند و بدیلمان پیوستند ـ سپهسالاری این سپاه بعهده موتا پیشوای دیلمان برگذارشد ـ از آنسو نعیم بن‌مقرن امیرتازیان که درهمدان بود از آمادگی دیلمان و گردآمدن لشگریان ری وآذربایگان آگاه شده سخت بیمناك گردید و چگونگی را بمدینه بعمربن خطاب خبرداد ـ همینکه موتا باآن لشگرانبوه بجانب تازیان رهسپار گردید نعیم بن‌مقرن نیز ازهمدان بیرون تاخت در « واجرود » میان قزوین وهمدان آن دولشگر بهم رسیدند و رزمی بسیارسخت وجانگاه روی داد که بقول طبری‌دردشواری وصعوبت کمتر ازجنگهای نهاوندنبود ازایرانیان عده‌ای بیرون ازشمار کشته‌شدند که‌یکی‌از کشته‌شدگان خود موتا بود ـ چنین بنظر میرسد که پس از کشته شدن وی سپاه مزبور پایداری خود را ازدست دادند و هردسته‌ای راه دیارخویش راگرفتندو پراکنده شدند ـ تازیان ازدنبال ایرانیان بسوی قزوین راندند وباردیگر با سپاهیان دیلم و ری که گردآمده بودند برخورد کردند وآنها را نیزپراکنده ساختند .

از اینجا تازیان لشکریان خود را دوقسمت کردنددسته‌ای را بسمت خراسان ودستهٔ دیگر را بسمت آذربایگان فرستادند که ذکرعملیات آنها ازموضوع ما خارج است .

ازآنچه درسطور بالا نوشته شد روشن است که فتح قزوین در سال ٢٤ هجری در عهد خلافت عثمان‌بن عفان صورت گرفته و جنگهای وحشتناکی که سرزمین قزوین شاهد آن بود چنانست که ذکرآن گذشت ظاهراً پس از این جنگها ـ دشتبی وقاقزان سپس قزوین پایداری‌را سودمند ندیدند وزینهارخواستند ودین اسلام را پذیرفتند بدلیل اینکه زمینهای آنها عشریه بده شد ـ . اینکه بعضی فتح قزوین را به دوره خلافت عمربن خطاب نسبت داده‌اند ـ درست نیست زیرا عمردرسال ٢٣ هجری بدست‌ابولؤلؤ کشته شد وفتح قزوین‌درسال٢٤ اتفاق افتاد، امادیالمه اگرچه دراین واقعه بجهاتی که علل‌آن برما مجهولست موفقیت نیافتند ولی هرگز ازمبارزه با تازیان وکینه‌جوئی نسبت بآنهادست برنداشتند وهمواره مزاحم‌آنها بودند تا درایام جمل‌وصفین چنانکه صاحب تدوین ذکر کرده است از جایگاه خودبیرون‌آمدند وتازیانرا ازقزوین ونواحی آن بیرون راندند وبرایشان چیره گردیدند ـ سپس بنی‌امیه پس ازایشان بنی‌عباس در زمان خود لشکریانی برای جنگ با دیلم‌آماده کردند وفرستادندمیان آنهاودیالمه بیش‌ازدوقرن زدوخورد ادامه داشت و جنگهای بیشماری فیمابین واقع شد که متأسفانه اطلاعات بسیار محدودی از آنها دردست میباشد ـ همینقدرمسلم است که کوشش آنها به نتیجه‌ای نرسید و تازیان قادر نشدند از قزوین گامی فراترنهند ـ سرانجام درآغاز سده چهارم هجری دیالمه از کوهستان بیرون آمدند

وعلاوه براینکه دست تازیان وعمال آنها را ازسر تاسر کشور ایران کوتاه کردند مرکز خلافت یعنی بغداد را نیز متصرف شدند وخلفا را دست‌نشانده خود ساختند که تفصیل آن درضمن حالات پادشاهان آل‌بویه درهمین کتاب مذکوراست.

فصل دوم

باب یکم

از اخبار البلدان ابن‌فقیه همدانی (۱)

ابن فقیه(۱) در باره قزوین چنین مینویسد :

« بکربن هیثم » گفت « قزوین » دژی بود که بفارسی آنرا « کشوین » مینامیدند . بین آنجا ودیلم کوهیست که پادشاهان فارس در آنجا از سواران رابطه‌ای برقرار کرده بودند واین سواران هنگامیکه میان آنها آرامش نبود از دیلم دفاع میکردند و آن شهرستانرا از دزدان پاسبانی می‌نمودند دشتبی میان ری وهمدان تقسیم شده بود - آنرا که دشتبی رازی میخواندند نود (۹۰) قریه بود که سلطان (مراد خلیفه است) در اینوقت آنچه را که جمع آوری کرده بود خالصه خودش قرارداد. وازانجمله آنهائی است که دیگران بدان دست یافته‌اند، سبب آن داخل شدن اذکوتکین بن(۲) اساتکین ترکی به قزوین بود که درسال ۲۶۶ به قهر وغلبه بآنجا وارد شد و محمدبن فضل بن سنان عجلی، رئیس و بزرگ قزوین را که عهده‌دار امور شهر بود اسیر کرد ، هنگامیکه شهر با اوشد بعدل وانصاف رفتار کرد، سپس آنرا ازمیان برد - و گروهی ازسرشناسان شهرهارا(۳) دستگیر کرد واموال واملاك ایشانرا (مصادره) نمود

وآنرا که دشتبی همدانی - میخواندند عامل همدان هنگامیکه اخذ مالیات شروع میشد نماینده‌ای ازجانب خود بیکی ازدهات دشتبی که « اسفهان »(٤) گفته میشد روانه میکرد وخراج

۱- ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق بن ابراهیم همدانی مؤلف کتاب « اخبار البلدان » نسخه عکسی کتابخانه ملی صفحات ۲۹۱ تا ۲۹۵ ، این کتاب را ابن‌فقیه پس از مرگ المعتضدبالله خلیفه عباسی بسال ۲۷۹ هجری قمری تألیف کرده‌است. نسخه کتابخانه‌ملی ازروی سخه‌خطی کتابخانه آستانه‌رضوی ٤ عکس برداشته شده‌در باره‌چگونگی نسخه آستانه به‌توضیحاتی که‌در آخرهمین‌باب ذکر شده‌است مراجعه‌شود

۲- این نام ممکن‌است « گوی تکین » باشد که معنی آن بفارسی « آسمان مانند » است یا « کن‌تکین » که بمعنی روزمانند یا آفتاب مانندمیباشد.

۳- مقصود ازشهرها شهرستان شاپوری ومدینه موسی و مدینه مبارك است که مجموع آنهاشهر قزوین را تشکیل میداده است .

٤- نام این‌آبادی بخوبی‌دانسته نشد لذا بهمان صورتی که درنسخه اصلی بود ذکر گردید شاید ایسکلمه « دانسفهان » بوده است که هم‌اکنون ازقصبات معتبرومعروف رامند است ودارای ۲۵۰۰ تن نفوس میباشد ممکن است بدست کتاب و نساخ باینصورت در آمده باشد .

را جمع آوری مینمود و بهمدان میفرستاد، کار بدینمنوال بود تا آنگاه که قزوین وزنجان « کوره» یا « ولایت وشهرستان » شد،

عدل وداد تا زمان « مأمون » در قزوین آشکار بود و همینکه معتصم آنرا بگردن گرفت از میان رفت وعمال اوبهمدان شدند وعدل بهمان حالت درقزوین بپا شد.

هنگامیکه ملك عجم زوال یافت و شهرها گشوده شدند مغیرة بن شعبه والی کوفه شد و جریر بن عبدالله والی همدان گردید و براء بن عازب والی قزوین گشت وفرمان رفت براء بن عازب با دیلم بجنگد وجایگاه جنگ پیش ازاین دشتبی بود پس براء بن عازب که «حنظلة بن زیدالخیل» همراه اوبود به « ابهر » رفت و بردر قلعه آنجا نشست وآن دژی بود که شاپور ذوالاکتاف بنا کرده بود و « شاپور » نیز شهر قزوین را بنیان نهاد ـ ، میگویند قلعه ابهر برچشمه‌هائی ساخته شده است که آنها را با پوست گاووپشم مسدود ساخته و سکوئی برآورده وسپس دژ را برآن بنا کرده‌اند.

هنگامیکه براء بآنجا فرود آمد مردم قلعه چند روز جنگ کردند و آنگاه درخواست زینهار نمودند براء آنها را امان داد همچنانکه حذیفة بن الیمان بمردم « نهاوند » رفتار کردوبآنها زینهارداد پس بجانب قزوین رفت وآنجا فرود آمد آنگاه‌ازاودرخواست صلح کردند وی شرایطی را که بمردم ابهراعطا کرده بود بآنها عرضه داشت تمام را پذیرفتند جز « گزیه» را (١) که از آن

١ـ سر گزیه و گزیه را تازیان معرب کردند و «جزیه» گفتند تازیان در آغاز پیشروی‌واستیلای خود اشخاص با سواد ووقایع نگاریا مورخ نداشتند که چگونگی جنگها وحوادث را ضبط کنند تواریخی ازایران که اکنون دردست است ومؤلفین آنها مورخین ایرانی وعرب هستند دو قرن ونیم تا سه قرن پس ازوقوع قضایا برشته تحریر کشیده شده ـ از اینرواست که غالب وقایع در کتب متعدد حتی دریك کتاب با یکدیگر مخالف است یا لااقل اختلاف دارند ـ جنگهائی که میان دیالمه و تازیان در طول دویست وپنجاه سال اتفاق افتاد هیچیك در کتب تواریخ دیده نمی‌شود و هرجا سخن از جنگ اعراب وایرانیان بمیان آمده همه‌جا شکست را متوجه ایرانیان ساخته‌اند حتی غلبه بردیلم و گرفتن جزیه رااز آنها چنانکه درمتن آمده جعل کرده ودرمیان مسلمانان انتشار داده‌اند در صورتیکه جای انکار نیست که تازیان ازقزوین بسوی شمال نتوانستند قدمی فراتر نهند و هراندازه خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با احادیث جعلی وساختگی مردم را تشویق کردند وبجنگ دیالمه فرستادند قادرنشدند در سرزمین آنها نفوذ کنند وپیش بروند حتی دیالمه با تاخت وتاز ناگهانی خود همواره آسایش را درشهر ودهات از اهالی وسپاهیان تازی سلب کرده بودند درصورتیکه راجع باین جنگ وجدالها مطالب بسیارمحدود ومختصری در تواریخ دیده میشود این خبر که براء بن عازب از دیلم گزیه گرفت گمان نمیرود مقرون بصحت باشد زیرا چنانکه دردنباله همین‌اخبارمنقوله ازبکر بن هیثم است که حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق حتی پسرخود را با سپاه کافی بجنگ دیالمه فرستاد ولی نتیجه‌ای نگرفت.

ممکن است «بیر» یا بیر دراصل «ترم» بوده که تارم باشد یعنی مملکت آل مسافر یا کنگریان
• درنتیجه تصرف نساخ وتحریف آنها باینصورت درآمده باشد ـ طیلسان هم محققاً طالشان است آبا

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

نفرت داشتند اما براء گفت نا گزیرید وچون چنین دیدند اسلام آوردند ودر جای خود ماندند و زمین‌شان عشریه بده شد (مالیات بده) آنگاه براء پانصدتن‌ازمسلمانان را که حقوق بگیر بودند وازانجمله‌طلحة‌بن‌خویلد اسدی ومیسره عائذی وگروهی‌از «بنی‌تغلب» بودنددرمیان‌ایشان گذاشت و اراضی واملاکی را که احدی در آنها ذیحق نبود بآنها تیول داد و ایشان آن زمینها را آباد کردند و نهرهایش را جاری ساختند وچاههائی کندند وبرای اقامتگاه خود برآنها نامگذاری کردند ودرجائی فرود آمدند که اساوره بصره فرودآمده بودند تا با هر که بخواهند باشند و گروهی ازآنها به « کوفه» رفتند وبا زهرة‌بن‌حوية هم‌پیمان گردیدند وآنها را بنام «حمراء دیلم» میخواندند وبیشترایشان درجای آنها اقامت کردند وتا کنون درهمانجا هستند ،

مردی از اهل قزوین مرا شعری از جد پدرش خواند که بابراء‌بن عازب برای جنگ با دیلم آمده بود ـ :

اذیعلم(١) الدیلم اذتجارب(٢) لما اتی فی جیشه‌ابن عازب
بان ظن المشرکین کاذب فلم(٣) قطعنا فی دجی‌الغیاهب
من جبل و عرومن سباسب(٤)

(هرآینه میشناسم دیلم را هنگام کارزار وقتیکه ابن عازب با سپاهش آمدند دیلم آگاه شد که گمان مشرکین دروغست چه بسا درشبهای‌تاریك کوههای‌دشوار وصعب‌العبورو بیابانهای خطرناکرا پیمودیم پس براء با دیلم جنگ کرد تا جزیه دادند آنگاه با جیل و ببروطیلسان جنگید وزنجان را به قهروغلبه بگشود ،

ولیدبن عقبة‌بن ابی‌معیط‌بن‌ابی‌عمروبن امیه والی کوفه شدسپس باز گشت وبعداز «ولید» سعیدبن‌عاص‌بن‌امیه والی‌شد وبادیلم جنگید وبا آنهادرافتاد واو کسی‌است که قزوین را بصورت شهردرآورد وجایگاه جنگ مردم کوفه کرد ،

وهنگامیکه موسی‌الهادی به « ری » میرفت به قزوین آمد وفرمان داد شهری در برابر

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

میتوان قبول کرد که براء‌بن عازب به گیل وبیر وطیلسان‌رفته باشد چه رفتن بانحدود (گیلان ـ طالش) مستلزم گذشتن ازسرزمین‌دیالمه بوده‌است آنچه تواریخ معتبر نشان‌میدهد اعراب‌حتی‌تانیمه ـ قرن‌سوم هم ازقزوین فراتر نتوانستند بروند وسرانجام‌هم دیالمه ازسرزمین خود بیرون‌آمدند وسراسر کشوررا ازوجود اجانب مصفا نمودند و برآنها چیره گردیدند ،

١ـ قدعلم

٢ـ تحارب

٣ـ فکم

٤ـ اشعارفوق با اغلاطی که داشت عیناً درج شد واغلاط آن در حاشیه ذکر گردید خوانندگان محترم‌متن‌عربی‌درست آن‌را با ترجمه درباب‌ششم درقسمت‌منقوله ازفتوح‌البلدان بلاذری مطالعه فرمایند

آن بسازند و آن مدینه موسی شناخته شد و زمینی را که بنام رستم آباد خوانده میشد خرید و آنرا بمصالح شهر وقف نمود و عمرورومی متولی آن بود و پس از او پسرش محمدبن عمرو تولیت آنرا داشت ،

ومبارك ترکی قلعه‌ای درآنجا بنا کرد و آنرا مبارکیه نامید و در آنجا قومی از موالیان (غلامان) خود را سکونت داد

و محمدبن هرون اصفهانی حدیث کرد که رشید به همدان گذشت و اراده خراسان داشت مردم قزوین جلو رفتند و اورا بمکانشان از شهردشمن وسختی‌هایشان درجهاد باآنها آگاه کردند وخواهش نمودند . توجهی بایشان بکند و آنچه را که باید از دهیك غلات‌شان در قصبه بپردازند تخفیف دهد آنگاه بسوی قزوین آمد وداخل آنجا شد ومسجد جامع آن شهررا بنا کرد ونام او درلوح سنگی که بردرآن کار گذارده شده تا امروز باقی است ، ضمناً دکاکین ومستغلاتی‌خرید وبرمصالح شهروساختن قبه وحصارآن وقف کرد و آن درآمد صرف اینمصالح میشد وآنچه را که از آن تاکنون فروریخته شده است ازین عواید ساخته‌اند .

روزی بر گنبدی‌بسیاربلند که بردروازه شهربود برآمد ومشرف ببازارها شد. دراینوقت بانگ نفیر بلند شد و دید مردم دکاکین خود را بستند وشمشیر وسپرخود را برگرفتند وتمام اسلحه‌شانرا برداشتند و با درفشهای خود بسوی دشمن بیرون شدند اینرو به ایشانرا تحسین کرد وبآنها مهربانی نمود و گفت اینها مردمی - مجاهدند بواجبی توجه بایشان میکنیم ،

و با خواص خود دراینکارمشورت کرد وهریك ازایشان رایی داد آنگاه گفت شایسته‌تر ازهر کاری که باید درباره اینها بشود این‌است که خراج ایشانرا کم کنیم وبرای آنها وظیفه‌قصبه قرار بدهیم وآنگاه مقررداشت هرسال بطورمقطوع ده‌هزاردرهم (۱۰۰۰۰) بپردازند .

وقاسم‌ابن رشید والی گرگان - طبرستان وقزوین شد- مردم قزوین برای رفع ناملایمات دزدها وستم‌عمال‌ازخودشان ناگزیرشدنداملاك‌خویش‌را باواگذار کنند واوترتیب‌آبیاری‌شانرا نوشت وجزء کشاورزان اوشدند وطالقان عشریة بده بود زیرا مردم آنجا اسلام آورده وآنجارا پس از اسلام احیاء وآباد کرده بودند- پس آنهاهم ناگزیرشدند بسوی قاسم بروند وقرار دادند عشردومی سوای عشریه بیت‌المال‌باوبدهند وآنجا نیزجزء املاك‌قاسم شد ، ودشتبی همیشه بهمان وضع باقی‌بود وقسمتی ازآن جزوری وقسمتی تابع همدان بود تا اینکه مردی ازساکنین قزوین ازبنی‌تمیم که اورا « حنظلة‌بن مالك » میگفتند ومکنی به « ابومالك » بود در این باره کوشش نمود وتمام‌آن جزء قزوین شدومردی ازاهل‌قزوین‌شنید که اومیگوید «من ابومالکم که آنجارا کوره یا شهرستان کردم » گفت توآن‌ابومالکی که‌آنجارا بهم زدی

روایت کرده‌انددرفضایل‌آنجا اخبار‌بسیاری که‌نقادوحفاظ آنها رادرست نمیدانند ولی‌ما آنهارا مینویسیم شاید سودمندباشد،

ابومجالد صنعانی گفت قزوین و عسقلان عروسان شهدائند زفاف آنها روز قیامت زفافی است بسوی خدا ،

و ازابو هریره روایت است که گفت روزی نزد رسول خدا صلعم بودیم که چشمهای خودرا بسوی آسمان کرد مانند اینکه چیزی را متوقع بود تا اینکه اشک بر رخسارش جاری شد و باطراف محاسن او میچکید وسه بار فرمود خداوندیاران مرا بقزوین(۱) بیامرزد گفتیم ای رسول خدا برادران و یاوران شما به قزوین کیانند که آنهارا ذکر فرمودی وطلب آمرزش برای آنها کردی واین قزوین چیست ؟ فرمود آن شهریست ازسرزمین دیلم که بزودی برای شما گشوده میشودودر آنجا « رباط » است پس کسیکه بآنجا برسد هرآینه باید بهره خود راازفضل آن رباط بگیردزیرا درآنجا مردمی بشهادت میرسند که با شهدای بدربرابرند ،(۲)

« حسن » در فرموده خدای عزوجل « قاتلوا الذین یلونکم من الکفار » گفت (مراد) دیلم است ،

عمار بن عبدالله گفت ازابی عبدالله رضی الله عنه ازجنگ با دیلم پرسیدم پس فرمود کسیکه بجنگ احق از ایشان است آنهائی هستند که خدایتعالی فرمود « قاتلوا الذین یلونکم من الکفار » (یعنی جنگ کنید با کفاریکه بجنگ شما ،یآیند واز مجاهد در تفسیر این آیه کریمه خدایتعالی «فقاتلوا ائمه الکفر انهم لاایمان لهم»(۳) گفت که مراد روم و دیلم است حجاج هیئتی از دیلمان را بطلبید آنان نزدوی آمدند آنگاه بآنها گفت اسلام بیاوریدنپذیرفتند.طالبه جزیه کرد امتناع کردندوزیر بار نرفتند آنگاه گفت تصویر شهروبیابانهاو کوهها و گردنه‌ها وتپه‌ها ونهرها وراهها وساختمانهاو کاخهای آنها را بکشید آنرا تصویروترسیم کردند پس بآنها گفت تمام شهرهای شمارا ازراهها و گردنه‌ها ورودخانه‌ها و کوهها و همواریها برای من تصویر کرده‌اند و تا آنرا دیدم چشمداشتی در خود می‌بینم - پس بآنچه شما را خوانده‌ام اعتراف کنید و گرنه لشکریان خود را برسرشما میفرستم وشهرشما را ویران میکنم ومردانتانرا میکشم وزنان ودختران شما را باسیری (کنیزی)میآورم گفتند آن نقشه یاتصویریرا که ترابطمع ماوشهرما انداخته است بنمای حجاج آن تصویررابخواست همینکه آنرا دیدند گفتند آنچه راکه برای تو تصویر کرده‌اند درست است جزاینکه مردانی را که نگهبان این گردنه‌ها و کوهها و راهها هستند تصویر نکرده‌اند ، و حقیقت این امررا وقتی

۱- رحم‌الله اخوانی بقزوین.

۲- قال هی مدینة من‌ارض دیلم وسیفتح علیکم ویکون بهارباط فمن‌ادرك ذلك فلیأخذ بنصیبه من‌فضل رباطها فانه یستشهد فیهاقوم یعدلون شهداء بدر.

۳- و ان نکثوا ایمانهم من‌بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لاایمان‌لهم لعلهم ینتهون (سوره توبه آیه ۱۱) ترجمه و تفسیر آیه شریفه چنین است: (بقیه صفحه دیگر)

خواهی دانست که قصد آنشهر کنی - پس بگفته ایشان التفاتی نکرد وسپاهی با پسرش محمدبن حجاج بسوی ایشان روانه ساخت - لکن او کاری ازپیش نبرد و به قزوین باز گشت - و مسجدی در آنجا بنا کرد ودر آن منبری نصب نمود - محمدبن زیاد مدحجی ذکر کرده است که : درمسجد قزوین‌لوحی‌دیدم که در آن اینعبارترا نوشته بودند واین‌مسجد بفرمان محمدبن حجاج ساخته‌شد، وآن مسجدی نزدیك درخانه بنی‌جنید بود و آنرا « مسجد نور »(۱) مینامیدند و بحال خود بود تاآنگاه که رشید مسجد جامع را بنا کرد ،

قومی ازمشایخ قزوین که زمان عمال‌خالدبن‌عبدالله قسری را درك کرده بودند مراحکایت کردند که ایشان برمنبرقزوین امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب‌رضی‌الله‌عنه را دشنام میگفتندروزی

اگر بشکنند قسمهای خود را از بعد پیمانشان و طعنه زنند دردین شما پس بکشید پیشوایان کفر را بدرستیکه ایشان نیست قسمی مرایشانرا تا شاید ایشان بازایستند ،

تفسیر : وان نکثوا ایمانهم من‌بعد عهدهم - ای نقضوا - و اگر چنانکه بشکافند سوگندشان و خلاف کنندآنراکه برآن‌عهد کرده باشند واصل نکث درغزل‌باشد که ریسمان تاب‌داده را تاب‌بازپس دهند تا شکافته شود .

قال‌الله تعالی ولاتکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاً - و نقض عام‌تراست ازنکث چه نکث درجهل وغزل باشد وبرتوسع درعهد بکار دارند ونقض همچنین یقال نقض‌البناء الجعل والعهد- وطعنوا فی‌دینکم - ودردین‌شماطعن زنندوعیب وقدح کنند فقاتلوا ائمة‌الکفرقتال وکارزار کنی باامامان کفر- عبدالله عباس گفت ائمة‌الکفرابوسفیان حرب‌است والحارث‌بن هشام وسهیل‌بن عمرو وعکرمةابن ابی‌جهل ودیگران ازرؤسای قریش که عهد رسول ع بشکستند وایشان بودند که همت کردند تارسول را ع ازمکه بیرون کردند مجاهد گفت اهل روم و پارس‌اند حذیفة‌بن الیمان گفت اهل این آیه هنوز نیستند درعهد خود گفت خواهند بودن پس ازاین‌وبا ایشان قتال کند ولی‌ازاولیای خدا کوفیان‌خواندند ائمه بردوهمزه مخفف ائمه علی وزن افعله فی جمع فقال کمثال و امثله وعماد واعمده وباقی قرابتلیین همزه خواندند تخفیف را وابن عامر بروایت هشام فصل کرد بین‌الهمزتین بالف - انهم لاایمان لهم که ایشانرا سوگند نباشد اگر گوئید چه معنی دارد گفتن که ایشانرا سوگند نباشد ودر اول آیه گفت سوگند را خلاف کردند گوئیم مراد نه‌آنست که ایشان سوگند نخورند مراد آنست که ایشان بسوگند وفا نکردند ایشان حرمت سوگند ندارند وبرآن‌ثبات نکنندازآنکه اعتقاد ندارند بخدا وقدروحرمت سوگند نشناسند وقطرب گفت لاایمان لهم ای لاوفالهم واستشهدبقول‌الشاعر وان حلفت لاینقض‌النأی عهدها - فلیس لمخضوب‌البنان یمین - ای وفاء بالیمین وسوگند را برای آن یمین خوانند که در وقت سوگند دست راست بگیرند وابن‌عامرخواند لاایمان‌لهم و حسن وعطا درشاذ همچنین بکسر گفت‌ایمان نباشد ائمه کفررا که‌در کفرخودشبهات آرند ودست‌آویزجویند وایشانرا چگونه ایمان‌باشد قولی‌دیگر گفتند دراین قرائت که لاایمان لهم ای لاامان لهم یعنی اگر کسیرا امان دهند وثاقه ندارد برایشان که وفا کنند بآن امان وبراین قول ایمان ایمن گردانیدن باشد لعلهم ینتهون تا همانا باز ایستند و منزجر شوند ازبعضی‌دراین کفروعناد (تفسیرشیخ ابوالفتوح رازی‌قدس‌سره چاپ تهران ۱۳۲۳ ه.ق.ص۵۵۳)

۱- این مسجد را بنام «نور» و «توث» هردوذکر کرده‌اند نگارنده چنین میپندارم که‌هردوی آن اسامی غلط وازتصرف نساخ است ظاهراً نام آن مسجد «توت» بوده وبمناسبت درخت توتی که‌در کنار یا درداخل‌آن بوده باین نام معروف شده است بعدها تصرف کتاب ونساخ بی‌اطلاع آنرابصورت توث ونور و غیره درآورده‌است که هیچگونه مناسبتی با موضوع ندارد

مردی ازعبدالقیس این امررا شنید وشمشیرخود را کشید و از منبر بالا رفت وآنکسی راکه بد میگفت کشت و ناسزا گوئی) ازآنروز قطع شد ،

وروایت استازپیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه وسلم که فرمود- بزودی برشماآفاق گشوده میشود وشهری فتح میکنید که آنرا قزوین میخوانند کسیکه در آنجا چهل شب رابط باشد برای او در بهشت کاخی اززرسرخ خواهد بود که هفتادهزار دردارد ودرهردری زنی ازحورالعین ،

وچون علی‌بن‌ابیطالب رضی‌الله‌عنه میخواست بصفین‌برود فرمود ازشما هر کسیکه‌دوست دارد همراه من‌باشدو گرنه بقزوین برود زیراآنجا دری ازدرهای‌بهشت است ، - گفت ربیع‌بن-خثیم با چهارهزار کس بدانجا رفت وهمیشه آنجا بود تاکارصفین پایان یافت ،

ازپیغمبر خدا صلعم روایت میکنند که فرمود سوگند بآنکه جان من دریدقدرت اواست که قومی‌بقزوین‌جنگ‌خواهند کرد که‌اگرخدارابآن سوگند دهندحاجت‌آنها برآورده‌میشود،

روایت میکنند که پیغمبرصلعم فرمود مثل قزوین در زمین مثل بهشت عدن است در میان بهشت‌ها ، (نقل از کتاب‌اخبارالبلدان ابن‌فقیه نسخه عکسی کتابخانه ملی)(۱)

۱- نسخه‌خطی این کتاب‌متعلق به کتابخانه آستانه مقدسه رضوی در مشهداست و در باره نسخه مزبورتوضیحات‌ذیل‌خالی‌ازفایده‌نیست:

مجله ایرانشهر چاپ برلن در شماره یکم اول فروردین ۱۳۰۵ هجری شمسی سال چهارم در صفحات ۴۵ تا ۴۸ زیرعنوان « قسمت ادبی - نسخه خطی کتاب ابن‌فقیه درمشهد » چنین مینویسد :

آقای ذکی ولیدی افندی ازفضلای ترکستان‌درمقاله‌ای که بزبان ترکی نوشته ودربرلن باداره ایرانشهرداده واجازه‌ترجمه‌آنرانیزداده است- مشارالیه اطلاعات‌صحیح وعمیقی درادبیات‌شرق‌خصوص درفن کتابشناسی دارند ودر ۱۳۰۰ درافغانستان وترکستان سیاحت کرده وچند ماه هم درمشهد توقف نموده‌آنگاه باروپاآمده و حال برحسب دعوت حکومت جمهوری ترك به ترکیه رفته مشغول تدقیقات وتعلیمات علمی میباشند وخلاصه مقاله ایشان این است که دربهار ۱۹۲۳ درمشهد بودم آقای متولی و ناظر کتابخانه مساعدت کرده واجازه دادند ، قسمتی ازکتب خطی و تاریخی راکه درکتابخانه امام علی‌الرضا ع است ازنظر بگذرانم درکتبخانه مزبورفهرست مرتب وجود ندارد ومن قریب سی‌جلداز آثارخطی راکه در قسمت‌تاریخی، فهرست «کتاب مطلع‌الشمس» بود با عجله ازنظر گذرانده وبدفتر خود قید کردم دوکتاب نظر مرا جلب کرد یکی « اخبارالبلدان » لابن‌خاتون » در زیر نمره ۱۰۹ ودیگری « تاریخ رشیدی » زیرنمره ٦٦ فهمیدن‌اینکه کتاب اولی عبارت از «اخبارالبلدان ابن‌فقیه» بوده «ابن خاتون» واقف‌آن بوده سخت نبود و « تاریخ رشیدی‌همان کتاب تاریخ معروف بهمین‌نام نبوده بلکه « جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین‌الطبیب » است‌بااجازه‌آقای متولی‌آن دوجلد را بخانه برده سه روز مطالعه کردم - این نسخه ابن‌الفقیه بی‌جلد است و گمان میکنم از چند قرن باینطرف در همین حال بوده چونکه دوصفحه‌آخری‌آن بسیار پریشان وضایع شده است من خواهش کردم اینکتاب ذیقیمت را دریك محفظه وقاب بگذارند چونکه درتجلیدهم ممکنست قدری ضایعترشود وبدینوسیله‌از میان نرفته مورد استفاده واقعشود - ، این نسخه اول وآخر ندارد دارای ۲۱۲ ورق بزرگ وزیری بوده بسیار کهنه است ولی با قلم خوانا نوشته شده است بهر صفحه بحساب وسط ۱۹ سطردارد و در

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باب دوم

ازمسالك ممالك اصطخری(۱)

ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی استخری (اصطخری) معروف به کرخی در کتاب مسالك ممالك خود که درحدود ۳٤۰ هجری قمری تألیف شده درباره قزوین چنین نگاشته است :

قزوین - شهریست دارای بارو و جامعی وشهرمزبور مرزدیلم است وتا قرارگاه امیردیلم دومنزل ودوازده فرسنگ است وطالقان بدیلم نزدیکتراست و در قزوین آب جاری نیست مگر

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

خاتمه هر باب میگوید « تم القول فلان من کتاب اخبارالبلدان لاحمدبن محمدالهمدانی » واین ثابت میکند که کتاب تألیف ابن الفقیه است درآخر کتاب رسائل مشهور ابودلف و ابن فضلان از طرف خود مؤلف علاوه شده است - خاتمه کتاب ابن الفقیه با حکایت عراق و بصره و کتاب ابن فضلان با حکایت خوارزم تمام میشود ورق ۱ صفحه اول باینجمله آغاز میشود : « الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین الطاهرین هذا بقیة القول علی العراق والبصره و اخباردار فتحها والوقت الذی نبعت ومافیها والقول فی الابله والقول «فی البطائح » معلوم است کتابی که دخویه شرقشناس هلندی بنام کتاب«البلدان ابن فقیه» نشر کرده خلاصه همین کتابست مختصر بودن اینکتاب تنها ازعبارت «لاتم الاختصار» صفحه ۳۳ معلوم نیست بلکه ازنبودن بعضی قطعات که یاقوت نقل کرده در این چاپ دخویه نیز معلوم میشود (یاقوت چاپ ووستنفلد جلد ٤ صفحه ۸۲۳) اما نسخه مشهد نسخه اول ومکمل مؤلف کتابست یك مقایسه اسامی ابواب این نسخه با ابواب چاپ دخویه ثابت خواهد کرد که نسخه مشهد نسخه کامل واول مؤلف بوده است با وجود این دوثلث آثار نسخه چاپ دخویه درنسخه مشهد نیست و بابهائی که درنسخه مشهدنیست اینها است: (رقوم عربی صفحات چاپ دخویه را نشان میدهد) القول فی خلق الارض(۳) القول فی البحار وعجایب مافیها(۷) القول ما بین بلادالهند(۹) القول فی مکه(۱٦) القول فی مدینة الطائف (۲۲) القول فی المدینه(۲۳) القول بین تهامه و الحجاز(۲٦) القول فی الیمامه(۲۷) القول فی البحرین (۳۰) القول فی الیمن(۳۳) باب فی تصریف الجدالی الهزل والهزل الی الجد (٤۱) باب فی مدح الغربة والاغتراب (٤۷) القول فی مصر والنیل(٥٦) القول فی المغرب (۷۸) القول فی الشام (۹۱) القول فی بیت المقدس(۹۳) القول فی دمشق(۱۰٤) القول فی الجزیره(۱۲۸) القول فی الروم(۱۳٦) القول فی مدح البناء (۱٥۱) القول فی ذم البناء (۱٥٦) القول فی العراق (۱٦۱) القول فی الکوفه (۱٦۲) افتخار الکوفیین والبصریین (۱۷٦) ماجاء فی مسجدالکوفه (۱۷۳) ذکرالخورنق (۱٦۷) فقیه الفریین (۱۷۹) - از طرف دیگر در نسخه دخویه بابهای سه تا ده باب ۱٥ وباب ۲٤ تا ۲۸ وجود ندارد و رویهمرفته نسخه مشهد (۲٥۰) صفحه ونسخه چاپ دخویه ۱۳۰ صفحه است در سال ۱۸٥۸ شرقشناس روس خانیکوف ودر۱۹۱۹ ایوانوف درمشهدبوده‌اند ودرباب کتبخانه روضه فهرستها نشر کرده‌اند من تصورمیکردم علمای اروپا ازروی این فهرستها بروجود نسخه مشهد اطلاع یافته‌اند ولی بعدمعلوم شد که این دوشرقشناس روسی کتبخانه روضه را ندیده‌اند خانیکوف درحق این کتاب چیزی نمی نویسد وایوانوف نام البلدان را ذکرمیکند ولی بگمانم درباره اینکتاب چیزی ندانسته است .

توضیحاً اشعارمیشود - که کتابخانه ملی ازروی نسخه اخبارالبلدان کتابخانه آستانه رضوی که توصیف آن بقلم آقای ذکی ولیدی افندی مشروحاً نگاشته شد ، - یك نسخه عکس برداشته وآنچه راجع به قزوین نقل شده ازروی نسخه مزبوراست ،

۱- چاپ لیدن (هلند) سال ۱۹۲۷ میلادی صفحه ۲۰۰-۲۰۱

بمقدار آشامیدن واین آب هم در کاریزی درمسجد جامع روانست وآب ناسازگاریست.
ودر آن شهر اشجاروتاکستان‌ها و کشتزارهائی است که تمامی دیم است ومحصول آنهارا باطراف آفاق حمل میکنند.

باب سوم ازمسالك ممالك ابن خردادبه

ابن خردادبه(۱) در کتاب مسالك ممالك(۲) خود درباره قزوین چنین نوشته است:
از همدان به بخش خرقـان تا قزوین چهل فرسنگست - و از ری به قزوین طرف چپ بیست وهفت (۲۷) فرسخ وازقزوین تا ابهردوازده فرسنگ ومیان ابهر وزنجان پانزده فرسنگ است بلاد پهلوبین - : ری - اسپهان- همدان - دینور- نهاوند - مهرگان قدق- ماسبذان وقزوین- وآنجا است شهر موسی ومدینه مبارك ، و میان قزوین و ری ۲۷ فرسنگست ، قزوین مرز دیلم و ببر وطیلسان و دیلم است

و خراج قزوین هزارهزار و صدهزار درهم است (۱۱۰۰۰۰۰) کـوهی میان موصل و شهرزوراست که طولش ۲۵٤ میل است و کوه دیگری بدان پیوسته است وسرانجام به کوه قزوین می‌پیوندد وتا نزدیکی رویان امتداد دارد وطول آن صدمیلست - خراج شهرستان قزوین باعتبار سال ۲۳۷ هجری - هزارهزاروششصد وبیست وهشتهزاردرهم است (۱۶۲۸۰۰۰) واز - قزوین وزنجان وابهر - هزارهزاروهشتصد وبیست وهشت هزاردرهم (۱۸۲۸۰۰۰)
حصار و دژ قزوین را بفارسی « کشوین » نـامیده‌اند و تفسیر آن الحدالمرموق است(۳) ومیان آنشهر ودیلم کوهیست که در آنجا همیشه فارس‌ها میجـگند با سوارانی که باآنجا رابطه دارندو بدفاع ازدیلم‌میپردازند هنگامیکه میان آنهاصلح و آشتی نباشد و اینطرف را ازراهزنان نگهبانی میکنند،

دشتبی تقسیم شده بود میان ری وهمدان قسمتی ازآنرا دشتبی همدانی وقسمتی رادشتبی رازی میگفتند وجایگاه جنگ مسلمین درآغازاسلام دشتبی وابهر بود وآندژی است که بزعم ایشان یکی ازاکاسره برروی چشمه‌سارها بنیاد کرده‌است واحوال دیلم اینست که همواره دورو ومذبذب بوده‌اند زیرا شریعتی بدست نیاورده‌اند و در میان ایشان فرمانبرداری استوار نیست - ازاینرو که پس ازپیروزی مکرر نقض عهد کرده وکافرشده‌اند و ازانجمله در اینوقت ازکارهای زشت ایشان کشتار کودکان وفجوردرمساجد وترك نماز وفرایض اسلامی است

۱- ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله بن خردادبه متوفی به سال ۳۰۰ هجری
۲- چاپ لیدن ازبلاد هلند ۱۳۰٦ هجری صفحات ۲۱ / ۲۲ / ۵۷ / ۲۲۷ / ۲٤٤ / ۲۵۰ ،
۳- بلاذری درفتوح‌البلدان کلمه کشوین را چنین تفسیرمیکند :
« کشوین ومعناه الحدالمنظورالیه ای‌المحفوظ » یعنی حد مورد نظریا محفوظ

باب چهارم - از مسالك ممالك ابن حوقل

« ابن‌حوقل»(۱) در کتاب خود بنام « المسالك والممالك والمفاوز والمهالك »(۲) در باره قزوین چنین نوشته است: (۳)

از ری تا قزوین سی فرسخست وقزوین‌را درهمه (جبال) بلکه درسراسر آن نظیر ومانندی نیست . مردم آنجا توانگرند ودر آداب وعلوم دست دارند وبهمه آنها از هر راه دلبستگی نشان میدهند وپیش از آمدن دیلمیان ایشان بآئین مردمی ومروت وبرتری وبزرگی وبخشندگی وعلو نفس وهمت متمسك بودند - چه گرانمایگانی که از آنجا برخاسته ودرعراق وغیرآن معروف‌شده سروری یافته‌اند .

درجای دیگرمینویسد (٤) :

وقزوین شهریست وبرآن دژی است ودرداخل شهرجامع آنست وآنجا محل آمد ورفت وآبشخور دیلم است ودرروزگار بعضی از بنی‌عباس مرز بود که بـا دیلم زد وخورد میکردند - میان آنجا وقرارگاه پادشاه دیلم دوازده فرسخست وطالقان بدیلم نزدیکتر است وبه قزوین آب روان نیست مگر باندازه آشامیدن ایشان واین آب در کاریزی درمسجد جامع جاریست وآب آن ناسازگار است .

وایشانرا درختها وتاکستانها وکشت‌هائی است که تمامی دیمه وپاکیزه هستند ومحصول آنها را به جاهای نزدیك حمل میکنند ومردم آنجا اهل شراة‌اند(۵) یعنی در راه خدا جانبازی میکنند زوار ورهگذربآنجا نمی‌آمد آنها طبعاً مردمی نیکخواه ونیك‌پرورهستند .

واز ایشانست ابوالقاسم علی‌بن‌جعفربن حسّان‌متکلم که بر روش بصریین بود و اینمرد از بزرگان اهل فلسفه واز کسان معدودیست که گفته میشود از هوشمندترین مردم آنزمان است و حافظه‌ای نیرومندترازهرکس دارد واونزد خداوندگار خراسان (صاحب خراسان) و در میان

۱- ابوالقاسم محمدبن حوقل نصیبی بغدادی معروف با بن‌حوقل که دررمضان سال ۳۳۱ هجری ازمدینهٔ طیبه مسافرت خویش راآغاز نموده است

۲- چاپ مطبعه بریل‌درلیدن‌ازشهرهای هلندبسال۱۸۷۲ میلادی - وچاپ دوم نص نسخه‌مرقومه ۳۳٤٦ که در خزانه‌سرای عتیق اسلامبول بوده چاپ مطبعه بریل لیدن

۳- صفحه ۲۵۹ - ۳٦۱

٤- صفحه ۲٦۳ - ۳٦۹

۵- شراة به ضم مانند قضاة نام فرقه‌ای از خوارجست که گفتند از ائمه جائره جدا شدیم و نفس خودرا درراه فرمانبرداری‌خدا فروختیم یعنی بهشت راخریدیم(اینطایفه شیخین‌یعنی (ابی بکر وعمر)را مدح‌مینمایندوصهرین یعنی دامادهـای پیغمبرص (علیع وعثمان)را ذم میکنند) - عین‌نوشته منتهی‌الادب چنین است :

شراة کقضاة فرقةً ازخوارج سموا بذلك من شری زیداذا غضب واج - اومن‌قولهم شرینا انفسنا فی‌طاعةالله‌ای بعناها بالجنةحین فارقناالائمةالجائرة . (منتهی‌الارب‌جلداول باب‌الشین‌فصل‌الراء ص۶۲۷)

مردمی است که کارهای آنکشور را در دست دارند و رئیس برید (نـامه‌بری) ماوراءالنهر بود

از مسالك ممالك ابن‌حوقل

درجای دیگر گوید - :(۱) قزوین شهریست که حصاری براواست ودرون آن شهر کوچکی است دارای حصارو مسجد جامع درشهرداخلی است و آنشهری است که آبش از باران و چاهها است - در آن نهری نیست جز کاریز کوچکی برای آشامیدن و چنانکه ذکر کردم آب آن افزونتر از مصرف آشامیدن ایشان نیست و آنجا بـا کمی آب حاصلخیز است و مساحتش يك ميل در يك ميل میبـاشد ،

وابهر وزنجان دوشهر کوچکند - آب ودرخت و کشت بسیار دارند وزنجان بزرگتر از ابهراست جز آنکه برمردم آن غفلت وسبکسری غلبه دارد ،

همچنین ذکر کرده است(۲)

راه ازهمدان بآذربایجان - پس ازهمدان تا پارسیان ده فرسخ وازپارسیان تا اوذ - هشت فرسخ واز اوذ تاقزوین دوروزاست ومیان قزوین وهمدان شهری نیست و از قزوین تا ابهر ۱۲ فرسخ وازابهر تا زنجان بیست فرسخ است ،

وابهرشهرجلیلی بود - کردان این شهر و دیلمیان نواحی آنرا اقامت گاه خویش کردند از اینجهت تغییراتی پیدا شد ،

واین راه ازنخست معروف بود همینکه امنیت آن از میان رفت مردم راه همدان و زنجان را ازطریق سهرورد پیش گرفتند ومیان‌اند وشهرسی فرسخست ،

باب پنجم

از کتاب احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم

مقدسی(۳) درکتاب خود بنام «احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم»(٤) در باره قزوین ودیلم چنین نگاشته است :

«قزوین - بزرگ ونفیس است - درآن نهری است و برگردآن باروئی و در درون او شهریست که جامع در آنست و آنرا تاکستان بسیاری است در خبر قزوین باب‌الجنة است در شهرهای «ری» عظیم‌تر ازان نیست

۱- صفحه ۲۷۱ ۳۸۰

۲- صفحه ۳۶۰

۳- الشیخ‌الامام شمس‌الدین ابی عبدالله محمدبن احمدبن ابی بکر بناء شامی مقدسی معروف به بشاری

٤- چاپ لیدن سال۱۸۷۷- صفحه ۳۹۲(ظاهراً مقدسی دراواسط سده چهارم هجری میزیسته‌است،)

باب ششم

از فتوح البلدان بلاذری

بلاذری(۱) در «فتوح البلدان»(۲) درباره قزوین چنین مینویسد - :

فتح قزوین و زنجان - گروهی ازمردم قزوین و « بکربن هیثم » از شیخی ازاهل ری مرا حدیث کردند که :

« دژ قزوین » بفارسی « کشوین » نامیده میشد و معنی آن جانبی و کناری است که بنظر میآید یامرزی که باید نگهبانی وحفظ شود ،

بین آنجاودیلم کوهی بود که همیشه در آنجا ازمردم فارس اسوارانی جنگجو اقامت داشتند وازدیلم هنگامی که میان آنهازدوخوردنبود جلو گیری میکردند وشهرخود را ازراهزنان وغیر آنها هنگامی که میان آنها صلح - آشتی برقرار بود نگهبانی مینمودند

ودشتبی میان «ری» و « همدان » تقسیم شده بود قسمتی را « رازی » و قسمتی دیگر را همدانی میخواندند ؛

هنگامی که « مغیرة بن شعبه » والی کوفه شد « جریربن عبدالله » را والی همدان کرد و « براءبن عازب » را والی قزوین نمود - وبوی امر کرد بدآن سوی برود و اگرخداوندآنجا را بدست وی گشود با دیلم جنگ کند ، و پیش از این محل جنگ دشتبی بود براء همراه «حنظلةبن- زیدالخیل » برفت تا به «ابهر» رسید وبردژ آنجاباستاد و آن قلعه‌ایست که یکی از ایرانیان آنرا برچشمه‌هائی که به پوست گاو وپشم مسدود شده است بنا کرد وبرآن سکوئی بست سپس دژرا برآن بنیاد نهاد - وباآنها درانجاجنگ کرد تا زینهارخواستند آنگاه آنهارا امان داد مانندامانی که حذیفه بمردم‌نهاوند داده بود وباین ترتیب با ایشان صلح کرد - واراضی‌ابهررا بزور بگرفت وهنگامی که بایشان (مردم قزوین) خبر رسید که مسلمین قصدآنها را دارند کس نزد دیالمه فرستادندوازآنها یاری‌خواستند - آنها هم‌وعده‌دادند کارهائی بکنند. چون براء ومسلمین‌بمحوطه ایشان داخل شدند برای‌جنگ با ایشان بیرون آمدند دیالمه بر کوه متوقف ماندند، و بمسلمانان دست درازی نداشتند و چون چنین دیدند در خواست صلح کردند - مسلمانان آنچه بمردم ابهر پیشنهاد کرده بودند بر آنان عرضه کردند و چون جزیه بآنها گران بود اسلام را آشکار ساختند گویند آنها در همان جائی فرود آمدند که هنگام اسلام اساورهٔ بصره فرود آمده بودند تا با هر که خواهند باشند - آنگاه بکوفه فرود آمدند وبا « زهرة بن حویه » هم پیمان گردیدند وبه « حمراء دیلم » نامیده شدند(۳) - بعضی گفته‌اند آنها مسلمان شدند و در مکانهای

۱- احمدبن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به بلاذری مؤلف فتوح البلدان که کتاب خود را در عهدالمستعین بالله خلیفه عباسی (۲۴۸ - ۲۵۲) تألیف کرده ودرروزگار المعتز بالله بپایان آورده‌است

۲- چاپ مصر ۱۳۱۹ هجری صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۳

۳- سرخ پوشان دیلم

خود مقیم گردیدند وزمینهاشان عشریه بده شد ،

آنگاه براء پانصدتن ازمسلمانان مواجب بگیررا که «طلحة بن خویلد اسدی» نیز باآنان بود با ایشان همراه کرد وزمینهائی که هیچکس بآنها حقی نداشت بعنوان تیول بآنان بخشید . ـ بکر گفت ـ مردی ازاهل قزوین شعری ازجد پدرش که با براء بوده است برای من یاد کرد :

قدعلم الدیلم اذتحارب ـ حین اتی فی جیشه ابن عازب ـ بأن ظن المشرکین کاذب ـ فکم قطعنا فی دجی الغیاهب ـ من جبل وعرومن سباسب(١) وبا دیلم جنگ کردندتا جزیه دادند(٢) وبا گیلان وببر وطیلسان نیز پیکار نمودند وزنجان را بزور گرفتند ،

وهنگامیکه « ولیدبن عقبة بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه » از طرف « عثمان بن عفان » والی کوفه شد با دیلم ازآنجا که پشت قزوین است جنگ کرد و نیز در آذربایجان و گیلان و موغان وببروطالشان کارزار کرد وسپس بر گشت ،

وپس ازولید « سعیدبن عاصی بن امیه » والی شد او نیز با دیلم جنگ کرد وقزوین را شهر ساخت ونغر اهل کوفه قرارداد ساختمانهای آنها درآنجا واقع است

وحدیث کرد مرا « احمدبن ابراهیم دورقی » گفت حدیث کردما را « خلف بن تمیم » گفت حدیث کرد ما را زائدة بن قدامه ازاسمعیل از مره همدانی گفت علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود هر کس ازشما اکراه دارد که با ما بجنگ معاویه بیاید ـ مواجب خود را بستاند و بسوی دیلم برای جنگ بیرون رود ـ . گفت من ازنخبه آنها بودم ومواجبمانرا گرفتیم وبجانب دیلم رهسپار شدیم و با چهارهزار یا پنجهزارتن بودیم . وحدیث کرد ما را «عبدالله بن صالح عجلی» ازه بن یمان» از «سفیان» گفت « علی رضی الله عنه » « ربیع بن خثیم ثوری » را بجنگ دیلم فرستاد وچهارهزار تن ازمسلمین را همراه او کرد

یکی ازاهل قزوین مرا حدیث کرد و گفت در قزوین مسجد « ربیع بن خثیم » معروفست درآنجا درختی بود که مردم بآن دست میکشیدند ومیگفتند اومسواك خود را درزمین فروبرد وپس از چندی برگ درآورد ودرختی شد و در خلافت « امیرالمؤمنین متوکل علی الله » عامل « طاهربن عبدالله بن طاهر » ازبیم آنکه مردم باو بگروند آندرخت را برید ،

١ـ هنگام کارزارهمینکه ابن عازب با سپاهش آمددیلم دانست که گمان مشرکان دروغ بود چه بسا که درشبهای تاریك کوههای صعب العبور وبیابانهای خطرناك را پیمودیم

٢ـ ممکن است مسلمین با دیلم جنگهائی کرده باشند اما جزیه گرفتن از دیلم وجنگ باگیلان وببر وموغان وطلیسان در زمان براءبن عازب ظاهراً از اخبارمجعوله است زیرا ابن حوقل در کتاب صورة الارض (چاپ لیدن صفحه ٣٦٩) با اصراحه مینویسددرزمان یکی ازبنی العباس قزوین ثغر بود وبا دیلم میجنگید (که محتمل است زمان موسی الهادی یاهارون الرشید باشد) چون جنگها وحوادث قرون اولیه اسلام دو قرن و نیم پس از وقوع آن برشته تحریر کشیده شده است وخالی از مقاصد خصوصی وتبلیغاتی نبوده لذاصحت اکثر آنها مورد تردید است ،

هنگامی که « موسی الهادی » بسوی ری میرفت به قزوین آمد و به بنای شهری در برابر آنجا که « مدینه موسی » مینامیدند امرداد وزمینی‌را که «رستم آباد» خوانده میشد خرید ووقف برمصالح شهر کرد وازموالیان(۱) او «عمرورومی» تولیت آنراداشت وپس‌ازوی پسرش‌محمدبن عمرو بود و«مبارك ترکی » دژی بنا کرده بود که « مدینة‌المبارك » می‌نامیدند ودر آنجا قومی از موالیان او بودند ،

وحدیث کرد مرا «محمدبن هرون‌اسپهانی» گفت «رشید» بهمدان گذشت واراده خراسانرا داشت مردم قزوین‌جلواورا گرفتند وویرا بموقع شهرستان‌نسبت به شهرهای دشمن‌وسختیهائیکه درجهاد با ایشان دارند آگاه کردند ودرخواستند بآنها توجهی کند وخراجی‌را که بعنوان ده‌یك محصولشان میپرداختند تخفیف دهد .

واو برای ایشان تعیین کرد که درهرسال مقطوع ده‌هزاردرهم ، (۱۰۰۰۰) بپردازند وقاسم‌بن امیرالمؤمنین رشید والی گرگان وطبرستان وقزوین شد ـ مردم زنجان باو پناه بردند واملاکشانرا برای دفع راهزنان و رفع ناملایمات جوروستم عمال ازخودشان باوواگذار کردند وآنها کشاورزان اوشدند وآن املاك‌امروزازضیاع بشمارمیآید، ـ و «قاقزان»عشریه‌بده بود زیرا مردم آنجا اسلام آوردند وآنجا را بعد ازاسلام آباد کردند ، آنگاه به قاسم پناه بردند همچنین ده‌یك دومی جز ده‌یك بیت‌المال برای او قرار دادند ـ پس آن‌ها نیزازضیاع وی شد(۲)

و دشتبی همیشه بردوقسمت بود یکی از « ری » ودیگری‌از «همدان» ـ تاآنکه ازقزوین مردی ازبنی تمیم که او را « حنظلةبن خالد » میگفتند و مکنی به « ابامالك » بود در کار آنجا کوشید وتمامی‌آن‌جزء قزوین‌شد ـ ومردی‌ازاهل‌شهرشنید که میگوید: « کورتها و اناابومالك» (آنجا را کوره « شهرستان » کردم ومن ابومالکم) گفت بلکه فاسد کردی وتو «ابوهالکی»،

مدائنی وجزاو مرا حدیث کرد که درایام خروج «عبدالرحمن‌بن محمدبن‌الاشعث » اکراد سرکشی وفساد کردند وحجاج ـ عمروبن هانی عبسی ازمردم دمشق را بسوی ایشان فرستاد که باآنها درافتاد وخلقی‌ازایشانرابکشت آنگاه آنها را بجنگ‌دیلم فرماندادآنها بادوازده‌هزارتن که درمیان ایشان هشتاد تن ازبنی‌عجل وموالیان‌آنها ازجمله محمدبن‌سنان عجلی بود با دیلمان جنگ کردند ،

گفتند محمدبن سنان عجلی بدهی ازدیه‌های دشتبی فرود آمد آنگاه روانه قزوین شد پس خانه‌ای درباروی‌آنجا بنا کرد اهل شهرویرا سرزنش کردندو گفتند اگردشمن بتودست‌یابد هم خود را درمعرض تلف قرارداده‌ای وهم ما را باهانت دچار کرده‌ای ـ او بسخن ایشان گوش

۱ــ غلامان

۲ــ مقصود از ضیاع گویا اعیانی ملك باشد که مردم زنجان و قاقزان اشجار و کروم خود را به قاسم‌بن رشید فروختند نه‌آب وزمینهای خود را ،

نداد و به فرزند وخانواده‌اش امر کرد در بیرون شهرخانه ساختند - آنگاه مردم هم با نجا انتقال یافتند وساختمان کردند حتی باروی شهررا مرمت نمودند ،

گفتند « ابودلف قاسم‌بن عیسی » درخلافت مأمون با دیلم جنگ کرد و در زمان خلافت معتصم‌بالله والی بود هنگامی که « افشین » والی جبال (عراق) بود ودژهائی ازانجمله «اقلیسم» را بگشود ، مردم آنجا با وی‌صلح کردند بدین شرط که (باج) بپردازند. وازانجمله قلعه «بومج» بود که به قهر و غلبه گشوده شد پس با اهل آنجا که قبول باج کردند صلح نمود - وی «ابلام» و «اندقا» (۱) را نیز فتح کرد افشین هم غزواتی کرد و دژهائی از دیلمان بگشود در سال ۲۵۳ « امیرالمؤمنین المعتز بالله » غلام خود موسی بن بغای بزرگ را بسوی طالبیین فرستاد که دردیلم وناحیه طبرستان ظاهرشده بودند -ودیالمه برمردی که ویرا « کوکبی»(۲) میگفتند گردآمده بودند پس موسی‌بن بغا با دیلم جنگ کرد ودرشهرهای ایشان توغل نمود پس‌باآنها درافتاد وفشارسنگینی برایشان واردآورد وسخت گیری بسیار کرد ،

مردی ازاهل قزوین مرا خبرداد از« قبورندماء » در راوند(۳) از اعمال اسپهان و شاعر گفته است :

الم تعلما مالی براوند کلها ولابخزاق من صدیق سواکما(۳)

۱- اندقا بفتح اول و سکون ثانی اکنون نیزدهی‌آباد وجزء بخش « قاقزان » محسوب‌میشود ودرحدود (۵۵۰) تن‌جمعیت دارد مرحوم‌شیخ حسین اندقی ازعلمای معاصرقزوین‌از مردم این آبادی‌بود

۲- حسین بن‌احمدبن‌اسمعیل بن محمدبن‌اسمعیل‌الارقط بن محمدبن‌امام زین‌العابدین ع « المشهور به‌کوکبی -» که درسال ۲۵۱ هجری بکمك دیالمه خروج نمود وقزوین وابهر و زنگان را بگرفت وبه «داعی‌الحق» ملقب شد مؤلف کتاب «منتظم ناصری مینویسد درسال ۲۵۲ هجری جستان‌حکمران دیلم باتفاق عیسی بن احمد علوی وحسن بن احمد کوکبی بمرزری وقتل‌وغارت اینولایت رفتندعبدالله بن عزیزحاکم ری گریخت ومردم ری با دادن (۲۰۰۰۰۰) دوهزار هزاردرهم باآنها صلح کردندکه آنها بازگشتند وابن‌عزیز به ری مراجعت کرد . (منتظم ناصری‌چاپ تهران صفحه ۹۸) مؤلف‌منتظم ناصری نام کوکبی‌را حسن بن‌احمد ذکر کرده درصورتیکه ابن‌خلدون درتاریخ خود جلد ٤ صفحه ۱۰) مانند بلاذری نام او را حسین بن احمد ذکر نموده است . کوکبی در سال ۲۵۳ در حوالی قزوین از موسی بن بغا غلام خلیفه معتصم شکست خورده منهزم‌بدیلمان رفت و به «حسن بن زیدبن محمدبن‌اسمعیل جالب‌الحجارة بن حسن بن‌زیدبن حسن‌مجتبی ع - پناه برد چون سخن بیصرفه‌ای از او به حسن رساندند حسب‌الحکم‌مشارالیه دوبرکه آبی غرق شد ، (مجالس‌المؤمنین صفحه ۱۸۵)

۳- (آیا ندانستید که‌در همه راوند و خزاق برای من جز شما دوستی نیست) باآنکه بلاذری تصریح میکند که ندماء برای غزای با دیلم‌به قزوین‌آمدند وآخرین‌آنها نیز دراشعارش ازتنهاماندن درقزوین بدلتنگی پرداخته است - معذلك مزار آنها را براوند از توابع اصفهان ذکر کرده که البته درست نیست - اولا راوند اکنون ازتوابع کاشانست و بین قم وکاشان واقع شده - ثانیاً راوند نیست و قطعاً رامند است که یکی ازبخشهای معمورقزوین‌است ودرجنوب آنجا قراردارد وچون راوند و رامند قریب‌المخرج‌اند ودرنوشتن نیز از شباهت دورنیستند لذا نساخ و کتاب‌آنرا تحریف کرده و راوند نوشته‌اند - اکنون دررامند آبادیی بنام خزاق که درمصراع دوم بیت بالا مذکور است وجود ندارد

و « عبدالله بن صالح عجلی » مرا حدیث کرد و گفت در سپاه حجاج که عازم دیلم شدند سه تن ازمردم کوفه بـا یکدیگر همدم بودند و با دیگران آمیزش نمیکردند آنها بر این شیوه میزیستند تا یکی ازایشان درگذشت دو رفیق دیگر او را بخاك سپردند و بر سرمزار او شراب مینوشیدند وچون نوبت بوی میرسید جام اورا برسرقبرش میریختند و میگریستند تادومی نیزدرگذشت وآنکه باقی مانده بود اورا در کنار قبر نخستین دفن کرد و میان آندو قبر می‌نشست و همچنان شراب‌مینوشید و بنوبت بر آرامگاه آنان میریخت ومیگریست روزی این اشعاررا انشاد کرد ،

خلیلی هبا طال مـا قدر قدتما — اجد کما ما تقضیـان کراکما

الم تعلمـا انی بقزویـن مفرد — و مالی فیها من خلیل سواکما

مقیما علی قبریکما است بارحاً — طول(۱) اللیالی او یجیب صداکما

سابکی کما طول الحیاة وما الذی — یرد علی ذی لوعة ان بکا کما(۲)

طولی نکشید که وی نیز مرد پس او را نزد دوستانش بخـاك سپردند ـ سپس آرامگاه ایشان به « قبورالندماء » معروف شد

بـاب هفتم

از کتاب مسالك ممالك خطی کتابخانهٔ ملك که بواسطهٔ نداشتن سرورقه نامش معلوم نشده است

جنوبی ولایت دیلمان ـ قزوین است وطارم وبهری از آذربایکان وبهری ازری وشمالی دریای خزر وغربی بهری ازآذربایکان وشهری ازآن و شرقی کوههای روبست و ما دوستان و کوههای قارن و کرکان ـ ودریای خزرجداگانه انگاشته‌ایم وآذربایگان درجمله ارمنیه برحد طبرستان ودیلمان وممطیر وساری ومهروان ولامراسك وتمیشه در شمارطبرستان است استرآباد و آبسکون و دهستان از ویشه کرکانست و در کوههای رورمخ و با دوستان وقارن هیچ قصبهٔ نمیدانیم مکرسمنان ومریم وآن ازجملهٔ قارن کوهست وبزرکترین شهری ازین که یاد کردیم از عراق کذشته برحدود مشرق شهرریست ودروازهای معروف‌دارد یکی‌را دروازه ماطان خوانند که سوی کوهستان وعراق رودو دروازه بلیسان سوی قزوین رود ودروازه کوهك سوی قم و بازارها ومحلهای معروف در ری روده وبلیسان ـ دهك نو ـ نصرآباد ـ سارمایان ـ باب‌الجبل درهشام درآهنین ـ درروده از همه‌آبادان‌تر است و کاروانسراها و بازارها و بازرگانیهای بسیار

۱ـ ظاهراً : طوال باشد

۲ـ ای دوستان جنبشی کنید دوران‌آرامش شما بدرازا کشید چنین می‌یابم که بخواب خویش پایان نمیدهید ـ آیا نمیدانید که من درقزوین تنها هستم وجزشما دوتن دوستی ندارم برمزارشما مقیم هستم وآنجا را درشبهای‌درازرها نمیکنم‌تا اینکه‌آوازشما مرا پاسخی بدهد ـ درسراسرزندگانی خود برشما گریه خواهم کرد لیکن چه سودگرفتار افسرده‌ای راکه برای شما گریان باشد ،

آنجا باشد ودرشارستان وی مسجد آدینه است و کرد بر کرد شارستان دیوار است و شارستان بیشتر خرابست وربض آبادانست وآب رود وآب کاریز دارند و بر کوی ساربانان کذرد و بیشتر آب ازآن خورند وکاریزهاست که برای کشاورزی کنند ومعاملت بزرودرم کنند ومردمان اهل مروت باشند وتربة محمدبن الحسن الفقیه و کور علی بن حمزه والکسای المقری وهشام بن عبدالله وابراهیم الخواص وفزاری المنجم بشهرری نهاده اند وازمتاعها کرباس های نرم خیزد که بآفاق برند خوار شهر کی کوچك باشد چند ربع یك میل ومردمانی معروف باشند وآب ایشان ازدماوند آید وضیاع ونواحی دارد و ویمه وشلنبه ازناحیت دماوند دوشهر است کوچك تر ازخوار و ویمه از ازشلنبه بزرکتراست کشاورزی وباغ وبوستان ومیوه بسیاردارد ودرین حدود هیچ جای سردتر از ویمه نیست ودرناحیت ری دیه هاست بزرگتر ازین شهرها جون ورامین وارنبویه وورامین و دراوقوسین وشنوده ام که درهردهی ازین قرب ده هزار مرد و زیادت بود و روستاهای ری قصر امین درونی وبیرونی و بهان الصن وپسا و دماوند کها ومرکوی - واز ری پنبه ببغداد آرند و بآذربایکان وجامه منرد درین همه نواحی که یاد کردیم رودی نیست که کشتی بردارد و هموارة ازسردماوند رودی برمیخیزد و کرد بر کرداین کوه دیه های بزرکست جون دبران ودرمیه و غیرهما وعلی بن شروین که اورا بر کنار جیحون اسیر کرفتند ازدرمیه بود - و کوه دماوند برهمه کوههای طبرستان مشرف بود وازهمه جای اورا بتوان دید - قومس - قصبه قومس دامغان بزرکتر ازخوار ری بود وسمنان کم ازدامغانست وبسطام کم ازدامغان وازبسطام میوه بسیارخیزد - . قزوین دو سارستانست ودیواردارد ومسجد آدینه درشارستان بزرکست ودر شهر دو کاریز کوچک هست خوردن را و کشت برآب باران بود و با این بی آبی شهری پرنعمت است و ثغر دیلمانست - و هموارة میان مردم شهرجنك بود ومیوه بسیاردارند انکور وبادام ومویز جندان بود که بشهرها ببرند ومساحت شهریك میل در یك میل بود وبرزمین و باغ که در قصبهٔ دارند خراج نبود ابهر و زنکان دوشهر کوجك اند نعمت و کشاورزی بسیاردارند - زنکان بزرکتر ازابهراست لیکن مردم زنکان عظیم غافل وار باشند طبرستان ولایتی بزرکست بناهای ایشان ازجوب ونی باشد وپیوسته باران بود ساری بزرکتر ازقزوین است آبادان وپرنعمت واز همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد خاصه بابل وجومنه ازطبرستان بهمه آفاق ببرند ومردمان طبرستان بیشتر بسیار موی وپیوسته ابرو باشند وسخن بشتاب کویند وبیشتر طعام ایشان نان برنج وماهی بود وسیر بسیارخورند وازطبرستان اصناف جامهای ابریشمین وصوف خیزد ودرهمه طبرستان رودی نیست که کشتی در آن کار کند ودریا نزدیکباشد وبیشتر بیشها زهابها دارد .

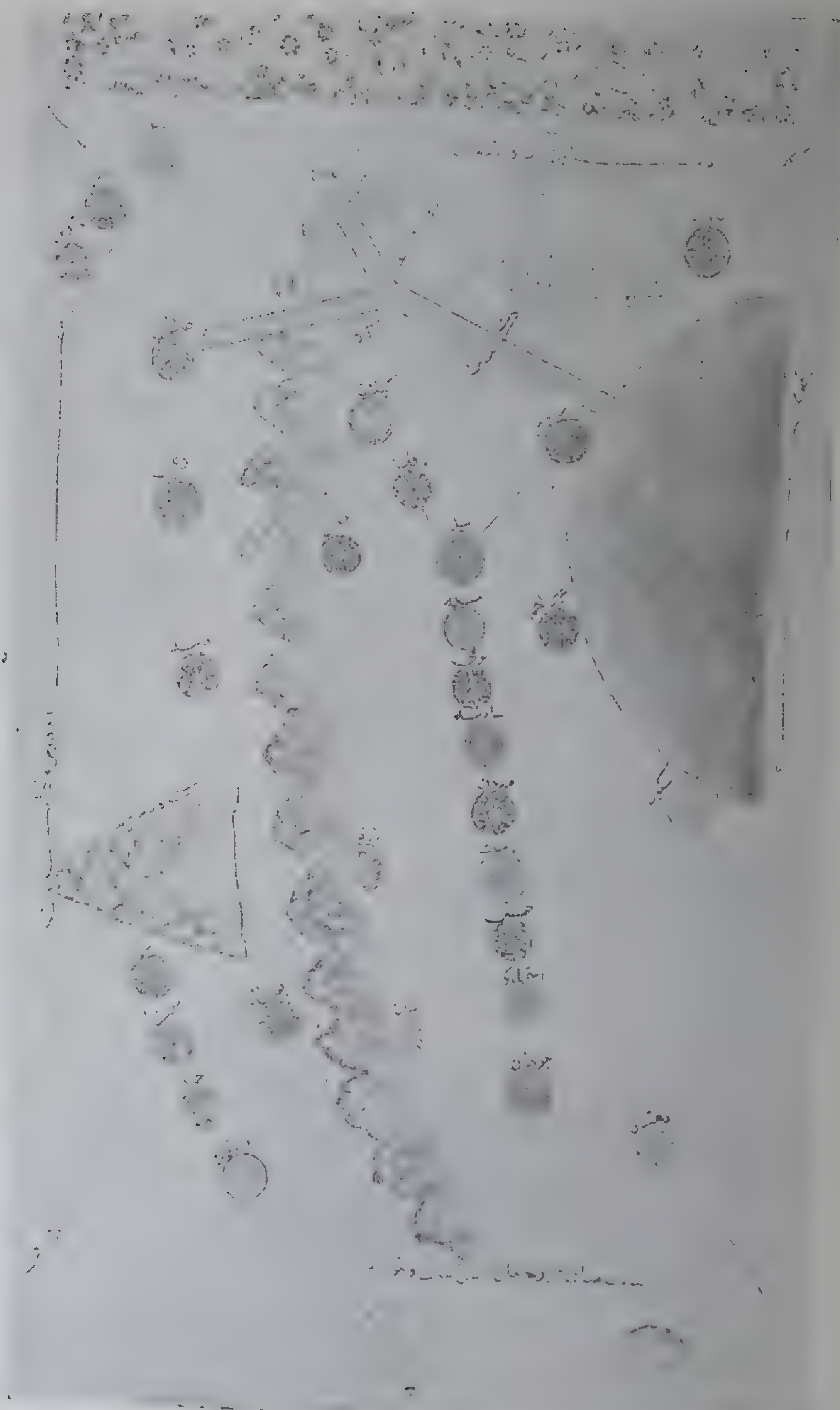
کرکان شهری بزرکست وباران ونم جنان نباشد که درطبرستان - و مردم کرکان مردم خوشطبع وبا مروت باشند وبیرون شهرمحلتی هست که آنرا بکرآباد خوانند ورودی بزرك در

میان است وابریشم و جامهای نیکو خیزد وتخم ابریشم کرکانرا در طبرستان بر ندابریشم نخیزد ودر ناحیت کرکان آبهای بسیار ونواحی و کشاورزی فراوان است وجون از عراق کذشتی هیچ شهری جامع تر از کرکان نیست ومیوهٔ کرمسیر وسردسیر آنجا یابند و بتابستان برف نزدیك بود واز کرکان مردمان معروف بر خواسته‌اند جون عمر کی و غیره ـ نقد طبرستان دیناری دو درم باشد ومن سنك شیصد درم .

استرآباد بدریا نزدیك‌وازانجا به‌آبسکون رود وبدریا سوی خزر ودربند ودیلمان‌ودیکر جایها رود ودرین‌همه نواحی‌هیج فرضه بهتراز آبسکون نیست‌ودرین‌ناحیت ثغری هست که آنرا دهستان خوانند جای پر نعمت اگرخواهند که ازری‌بزنگان روند وبه قزوین راه به‌زیرآبادرود

ذکر بحر خزر

جانب شرقی دریای خزربهری ازدیلمان و طبرستان و گرکان و بهری از بیابان خوارزم دارد وجانب غربی اران وحدود سریرودیارخزر وبهری از بیابان‌عربه وجانب شمالی بیابان‌عربی بناحیت سیاه کوه و جانب جنوبی بـا کیل و دیلمان دارد ـ و این دریا با هیچ دریا پیوسته نیست واگر کسی خواهد که کرد بر کرد این دریا بکردد هیج چیزاورا بازندارد مکررودی که درین دریا افتد وآب این دریا آبی شوراست وتاریك و قعراین دریا گل سیاهست بخلاف دریای قلزم ودریای پارس جای بود که در قعرآب سنکهای سپید بتوان دیدن از روشنی آب وآب این دریا سیاه بود وازین دریا هیچ چیز نخیزد مثل مروارید ومرجان وآنچه بدین‌ماند وجزببازرکانی که ازشهر بشهرشوند درین دریا منفعتی نیست وماهی بسیار گیرند و درین دریا هیچ جزیره آبادان مسکون نیست چنانکه بدریای پارس ودریای روم ـ لیکن درختستان‌وبیشه بسیار است‌ازانجمله سیاه کوه جزیره بزرکست وآنجا چشمهای آب ودرختان بسیارهست ودد ودام آنجا ماوا دارند وجزیره دیکرهست بحد مکران بزرك باآب و کیاه وازبردع ستوران بکشتی‌آنجا برند ورها کننذ تا فربه شود واز آبسکون بروند جایکاهی هست دهستان خوانند و آنجا آب خوش باشد وازنواحی‌مردم‌آنجا کردآیند‌بهرصید ماهی و کویند که نزدیك‌سیاه کوه قومی ترکان مقام دارند ودراینمدت نزدیك‌آنجا شده‌اند بحکم خلافی که ایشانرا باغزافتاد ازحدود غزبرفتند وآنجامقام ساختند واما ازجانب دست چپ دریا ازبرابرآبسکون تا زمین خزر همه‌آبادانی پیوسته است‌از آبسکون برحدود کرکان وطبرستان ودیلمان بروندآنکه درحدود اران شوند وچون ازموقان بکذرد تا دربند دوروزه راه ولایت شیر وانشا هست از آنجا به سمندر چهار روز راهست واز سمندر تا اتل هفت روزه راه همه بیابان است ودرحدود سیاه کوه این دریا را دهانهٔ هست اگر باد کشتی را بدانجانب اندازد بیم شکستن باشد وخزریا خلقی باشد از قصبه که‌آنرا اتل خوانند



در نسخه‌اصلی این نقشه باطلا ولاجورد وشنگرف رسم شده‌است



در نسخهٔ اصلی این نقشه باطلا ولاجورد وشنگرف رسم شده است

وآتل(۱) درجانب غربی این رود است که ازروس وبلغار(۲) بدریا میآید وآتل‌دونیمه است یکی برجانب غربی این رود است ودیگر نیمه برجانب شرقی این رود - پادشاه آتل درجانب غربی‌این رود مقام دارد وپادشاه را ملك خوانند وبال خوانند واین نیمه بدرازی یکفرسنگ بود ودیوار دارد وبیشترخرگاه نشستن باشد در اینولایت الا اندك پایه عمارت که از کل ساخته باشند چون بازارها وگرمابه‌ها ودرینحدود قرب ده‌هزارمرد باشد از مسلمان وسی جایکه مسجد و جماعت دارند وکوشك پادشاه از کنارآب دور است کوشکی ساخته‌اند از خشت پخته وجز این کوشك درهمه ولایت عمارت ازخشت پخته نیست ونگذارند که کسی دیگرجنان عمارت بسازد ازخشت پخته وشهرآتل چهاردروازه دارد ازانجمله یکی درسوی‌رود است ودیگری برابرصحراوپادشاه ایشان‌جهود است وچهارهزارمرد‌حاشیه‌دارد ازمسلمان وخزروترسا وبت‌پرست - لیکن‌خاصکیان اوجهودان باشند وچون کسی را حرمت‌دارند وتعظیم کنند اورا سجده برند و این ملك دوازده‌هزارمرد لشکردارد چون بمیرد دیگریرا بجای اوقرار کنند وایشانرا اجرا و جامکی نبود مگر اندك‌مایه چیزی که درمدت درازبایشان رسد وهر کس بکارخود مشغول باشد چون کاری افتدیا کارزاری پیش‌آید همه گرد شوند وابواب‌المال از رصدگاه و باجهای بازارکانان باشد که فرضه دریا ورودها نگاه دارند وباج‌آن بستانند - واین‌پادشاه را‌هه مرد قاضی بود یکی مسلمان ودیگر جهود وسه دیگربت پرست و دیگر کیشها و روز مظالم حاکمان بداوری نشینند قاضی باشد که هرجه ایشان گذارند بپادشاه باز گوید وجواب‌آنچه فرماید بازرساند تا برحکم فرمان او درآن بروند واین‌شهرهیچ روستا ندارد ولیکن‌مقدار بیست فرسنگ‌مزارع دارند کشت کنند وارتفاع بکشتی وبگردون بشهرباز‌آرند بیشترطعام ایشان ماهی وبرنج باشد وعسل وموم ازناحیت‌روس آنجا روند ونیمه شرقی آتل بیشتری مسلمانان وبازرگانان ولشکر وحاشیت در این جانب باشند ودیهها خاصه ملك بود وزبان خزرمانند زبان ترکست وهیچ قوم دیگرآن زبان ندانند - وروود

۱- رود آتل همان رود ولکا است که به بحرخزرمیریزد وشهرآتل اکنون وجود خارجی ندارد وبجای‌آن حاج طرخان ساخته شده که حالیه دایر وعامر است‌آتل را هم اتل واتیل میگویند مردم قازان وآن نواحی آنرا ایدل تلفظ میکنند

۲- بلغار اسم قومی است که اصل آنها هنوزمعلوم نشده در قدیم دوممملکت تشکیل داده بودند یکی درساحل رود دانوب که اکنون‌هم هست ویکی درساحل رود ولکا وپایتخت‌آن سربلغار نام‌داشته واکنون دهکده بلگارسکوی بجای‌آن شهردرقازان برپا است - چرم بلغار که درایران معروفست از اینمملکت میآمده‌وشهر بلغاررا در ٦٣٤ تا ٦٣٥ مغولهامورد تاخت وتازقرار دادند وخراب‌شدبار دیگر دردوران مغولهای معروف به « التون اردو » (اردوی طلائی) سروصورتی گرفت ولی در ۸۰۱ یا ۸۰۲ هجری ازطرف روسها ویران گردید ودیگر کمر راست نکرد - بلغارها به حسن صورت معروف بوده‌اندچنانکه‌ناصرخسروی علوی فرماید - :

همه جورمن از بلغاریانست | که مادامم همی باید کشیدن
برون‌آرند ترکانرا ز بلغار | برای پرده مردم دریدن

آتل ازحد خرخیر بیرون آید و ازآنجا به کیماك رسد وبه غز درآید و به بلغار شود و بر حدود برطاس(۱) بدریا ریزد و گویند که ازین رود هفتاد واند رود بر میخیزد و نواحی راآب دهد و عمود این رود بدریای خزرافتد و گویند که این رود درانوقت که همه آنها بهم باشد زیادت از رود جیحون بود ودربسیاری که هست چون بدریا رسد دوروزه راه توان دید که دردریا میرود وبرآب دریا غلبه کند چنانکه درمیاندریا درزمستان یخ بندد وازآب دریا بدید باشد و درخزر شهری هست که آنرا سمندرخوانند باغ و بوستان بسیاردارد چنانکه از دربند تا سرحد سریر همه باغ و بوستان این شهراست گویند چهل هزار باغ دارد و بیشترهمه انکوربود ودرین شهرمسلمانان بسیارند ومسجدها دارند وبناها ازچوب سازند وپادشاه ایشان جهود است وباپادشاه خزر خویشی دارد وبا پادشاه سریر بصلح باشد وازآنجا تا سرحد سریردوفرسنك باشد ومردم سریرترسا باشند و گویند که این سریرتختی بوده است ازآن ملکی ازملوك پارس تختی زرین است چون پادشاهی از خاندان ایشان بشد فرزندی ازان او آنجا رفت و تخت با خود برد و گویند از فرزندان بهرام چوبین باشند وتا این غایت پادشاهی درخاندان ایشانست ومردمان سریر با مسلمانان بصلح باشند و درولایت خزربجز سمندرعمارتی دیگرندانم - برطاس قومی‌اند به نزدیك خزر بر کناره رود آتل وبرطاس نام آن ناحیت است وهمچنین خزر و روس و سریر نام مملکت است و مردم خزر ترکان نمایند و ایشان دو گروه‌اند گروهی سیاه چرده و سیاه موی کوسی از نژاد هندوانند و گروهی سپید روی وبا جمال وبنده که ازخزرافتد ازبت پرستان باشند که ایشان فرزندان خودرا بفروشند واما جهود وترسا روا ندارند یکدیگررا بنده گرفتن و فروختن و آنچه بازرگانان از خزرآرند نه ازخزرخیزد که ازدیگرجایها آورند چون مومینه وبرده وعسل وشمع و خز وآنچه بدین ماند وجامه پوشیدنی نباشد ازگرکان وطبرستان وارمنیه وآذربایکان و روم آنجا برند و پادشاه ایشانرا خاقان خزرخوانند وملك خزراین پادشاه را قرار کند وبخاقانی خزرنشانند وچون خواهند که اورا بنشانند او را بیارند و پاره حریری بر گلوی او بندند تا چنان گردد که نفسش بخواهد گسستن آنکه درانحال ازوبپرسند که این ملك چندگاه خواهی گوید چندین سال آنکه اورا رها کنند وخاقان خزرباشد اگرچندان که گفته باشد بگذرد ونمیرد درانوقت او را بکشند وباید که این خاقان ازخاندان خاقانی باشد واورا هیچ فرمان نبود الا آنکه پیش آورند واو را سجده کنند وهر کس را براوراه نباشد مگرملك را و کسانی را که در پایه ملك‌داری باشند و ملك پیش اونرود الا وقتی که کاری عظیم پیش آید و چون پیش او رود وسجده کند و روی بر خاك مالد تاآنکه که اورا فرمان دهد که پیش خاقان شود وبا اوسخن گوید وچون کاری بزرك

۱- برطاس یا برداس قومی بوده‌اند که درقدیم‌الایام درحوضه رود ولگای کنونی درشمال‌خاك خزر وجنوب مملکت بلغارمیزیستند عموم‌مورخین آنها را قومی میدانند که روسها آنها را مردوامینامند برطاس‌هم درقرن دهم هجری مانند سایراقوام ساکن حوزه ولگا تحت تسلط روسهادرآمد.

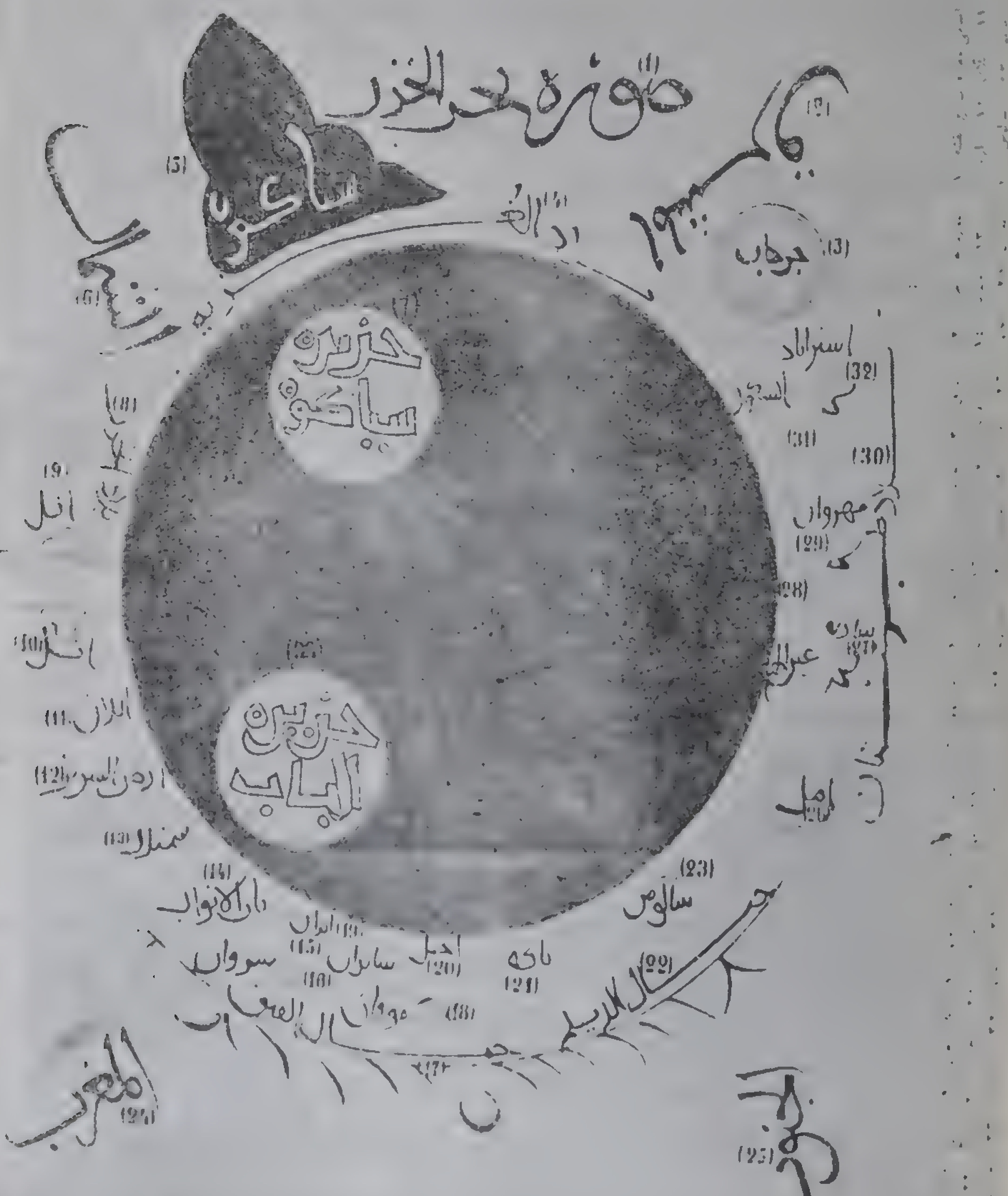
ضمیمهٔ ۱۰

نقشهٔ دریای خزر [illegible]

[illegible]

[illegible] رجوع شود بصفحه ۲۲ [illegible]

روی نسخهٔ خطی قدیمی عربی کتاب «مسالک الممالک» تألیف ابو اسحق [illegible]



نقشه دریای خزر وسرزمین‌های پیرامون آن

[نقل از کتاب «تاریخ روابط روس وایران»] تألیف دانشمند معاصر آقای سید محمدعلی جمالزاده

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

افتد که بان درمانند خاقان خزررا بیرون آرند هرترك که باشد چون او را دید جنگ بکند و باز کردد وچون خاقان خزر بمیرد هر کس که به نزدیك کور او بکذرد پیاده شود و سجده کند وتا کور او نابدید نشود براسب ننشیند واورا چنان فرمان بردار باشند که اکر بزر کی را ازیشان قتل واجب کردد وملك نخواهد که اورا بکشد اورا بفرماید که خویشتن را بکش بخانه درشود وتن خود را بکشد - وخاقانی درخاندانی باشد معروف و ایشانرا نعمتی نبود چون نوبت بیکتن رسید ازایشان اورا بخاقانی نشانند واکرچه یکدرم ندارد وازمعتمدان شنودم که برناسی در بازار بردکانی چیزی میفروخت ومردمان آن جایکاه میکفتند این خاقان که بود بکذشت - خاقانی دیکر آمد برنامسلمان بود وخاقانی جز بجهود ندهند وخاقانرا تخت و قبه زر باشد و کوشك خاقان از همه بناها بلندتر بود آن ملك ازان خاقان کمتر - وبناحیت برطاس خانه‌ها ازچوب سازند ودو کروهند نیمکروه آخر ولایت غز باشند نزدیك بلغارقرب دوهزارمرد ودر بیشه‌ها باشند بیطاعت ویك نیمه دربرابر ترك - وزبان بلغار وخزرهردو یکیست ومسجدآدینه دارند وسوار نزدیك بلغار شهری است هم‌مسلمان و هم مسجدآدینه دارد دربن هردوشهر مقدار ده‌هزار مرد باشد و درازی شب بتابستان آنجا چنان باشد که مردی بیش ازیکفرسنك نتواند رفت و بزمستان روز چند شب باشد تابستانی بود بکوتاهی بسیارروس سه کروهند کروهی نزدیك بلغار وپادشاه ایشان بشهری باشد که آنرا کوبابه خوانند وآن بزرکتراز بلغاراست و کروهی را اوثانی خوانند و پادشاه ایشانرا مقامی بود که آنرا ارتا خوانند و کروهی برترازایشان باشند ایشانرا جلابه خوانند و بازرکانان تا آنجا نرسند ببلغارنروند وبه ارتا کسی نرود وبحکم آنکه هر غریب که آنجا رود او را بکشند واکر کسی ببازارکانی آنجا رود هم درآب بازرکانی کند و هم بخشك و سمور سیاه وارزیز از آنجا خیزد ومردم روس مرده را بسوزانند وریش بتراشند وبلغار بزرك و بروم نزدیك و خلقی بسیارند وبلغاردرونی ترسا باشند.

ذکر مسافت بحر خزر

ازآبسکون تا نواحی خزرسیصد فرسنك بود و ازآبسکون تا دهستان قرب شش مرحله باشد وچون باد خوشبو دبرپهنای دریا بدربند روند وازآتل تا سمندرهشت روزه راه باشد واز سمندر تا دربند وتا ملك سریرسه روزه راه بود وازآتل تا سرحد برطاس بیست روزه راه واز برطاس تا بحال ده‌مرحله واز آتل تا بحال یکماهه راه وازآتل تا ببلغار براه بیابان یکماه راه وچون برروی آب روند بدوماه تمام‌توان رفت ودرنشیبی بمدت بیست روزتوان (رفت) وازبلغار تاسرحد روم ده‌مرحله وازبلغارتاکوتابه بیست روز واز بحال تا بسجرت درونی دو روزه راه والسلام (۱)

---

۱ – چون ممالکی که در کتب جغرافیای قدیم درپیرامون دریای خزرنام برده شده است در این کتاب توضیحات بیشتری درباره نام وموقعیت وطرزحکومت و کیفیت تجارت وجمعیت و زبان ومذهب هریك ازآنها داده‌شده‌است ولذا بدرج آن پرداختیم تا مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

باب هشتم

از کتاب حدود العالم(۱)

اینکتاب که نویسنده آن شناخته نشده دردوره سامانیان تألیف شده و آغاز نگارش آن سال (۳۷۲) سیصد و هفتاد ودوهجریست .

در اینکتاب درباره قزوین چنین نوشته شده :

« قزوین ز کردوی بارهٔ وایشانرا یکی جوی آبست کی اندر میان مزکت(۲) جامع کزرد وچندانست کی بخورند ومردمانی افتاده آنجا میوه نیکو باشد »

باب نهم

از کتاب صبح الاعشی تألیف ابی العباس احمد قلقشندی(۲)

احمد قلقشندی در جلد چهارم صبح الاعشی (۳) در باره قزوین و دیلم و غیره چنین نگاشته است :

صاحب « لباب » گوید : قزوین بفتح قاف وسکون زاء معجمه و کسر واو وسکون مثناة زیرین ودر آخر آن نون - وموقعیت آن در اقلیم چهارم است

وصاحب « قانون » و « رسم المعمور » گویند از حیث طول هفتاد وپنجدرجه وعرض سی و- هفت درجه است .

ابن حوقل آورده : وآن شهریستودر آن باروئی وآبش از آسمان و باران است آنرا فقط کاریز کوچکی است برای آشامیدن - و آن شهریست حاصلخیز و دارای اشجار و کروم که آب نمیخورد و دیمی است - و آب روانی ندارد جز آبی آشامیدنی که میآشامند و در میان مسجد جاری است .

۱ـ از این کتاب یك نسخه منحصر بفرد درموزه آسیائی لنین گراد است ودرسال ٦٥٦ یعنی سال تألیف گلستان سعدی استنساخ شده و درسال ۱۹۳۰ میلادی مطابق (۱۳٤۸ ـ ۱۳٤۹) هجری قمری دولت شوروی روسیه آنرا بطریق اشتروتیپی چاپ کرده است مقدمه‌ای‌هم بزبان روسی وفهرستی از اسامی بلاد مزبور که هردو بقلم استادو بارتولد مستشرق مأسوف عنه روسی است ومشتمل برهفتادوهشت صفحه است بدان افزوده شده و علامه نحریر شادروان محمدبن عبدالوهاب قزوینی طیب‌الله تربته در تاریخ شهررجب ۱۳۵۰ هجری قمری‌مطابق آبانماه ۱۳۱۰ شمسی به تصحیح آن مبادرت فرموده‌است ونیز این کتابرا جناب آقای سید جلال‌الدین تهرانی بسال ۱۳۱۳ هجری خورشیدی در تهران جزء گاهنامه‌چاپ کرده‌اند.

۲ـ مزکت فارسی مسجد است که اعراب معرب کرده مسجد گفته‌اند ،

۳ـ چاپ قاهره ۱۳۳۲ / ﻫ . ـ ۱۹۱٤ / م . جلد ٤ صفحه ۳۷۰

گفت ابن حوقل: آب قنات آن بیماری آور است.

ابهر(۱) یاقوت در «المشترك» گوید بفتح همزه وسکون باء موحده وفتح هاء پس راء مهمله وموقعیت آن در اقلیم چهارم است.

و در «الاطوال» آمده است: از حیث طول هفتاد و پنج درجه وسی دقیقه و عرض سی و شش درجه و پنجاه و پنج دقیقه - و یاقوت در «المشترك» آورده است: و آن شهری است میان قزوین و زنجان و بقول ابن خرداذبه: از آنجا تا زنجان پانزده فرسخ است.

باب دهم

حالات امام ابوالقاسم رافعی قزوینی (۲)

در آغاز کتاب تدوین نسخه عکسی اسلامبول شرح مختصری درباره حالات امام ابوالقاسم رافعی مؤلف تدوین بنقل از طبقات ابن شهبه مرقوم گردیده است که برای شناسائی مؤلف نامبرده ترجمه آن جهت خوانندگان گرامی در زیر نگاشته میشود:

عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم بن فضل بن حسین بن حسین ابوالقاسم رافعی قزوینی - صاحب شرح مشهوریست که عامه فقها واصحاب ما در این اعصار و در بیشتر اقالیم و شهرها بدان رجوع میکنند در نزد پدرش ودیگران فقه آموخت واز گروهی حدیث سماع کرد ابن صلاح گوید: مانند او در شهرهای ایران دیده نشده است وی صاحب فنون بسیاری بود - «شرح وجیز» را در ده واندی مجلد تصنیف کرد - وهیچکس وجیز را مانند او شرح نکرده است. نودی گوید او ازصلحا بود و کرامات بسیاری ازوی ظاهرشده - ذهبی گوید بحدیث وفنون آن درشرح سند توجه قوی داشت - گویند در قریه‌ای که شب در آنجا خوابید برای مطالعه روغن چراغ پیدا نشد وی متألم گردید وچوب مو را روشن کرد ودرروشنائی آن مطالعه نمود - اسنوی گوید صاحب شرح وجیز کسی است که در باره مذهب هیچکس مانندوی تصنیفی نکرده است او درفقه وتفسیر وحدیث واصول وجز آنها پیشوا بودوزبانی پاك داشت وبسیارمؤدب بود ازمنقولات سخت دوری میکرد و از احدی مطلبی را نقل نمیکرد مگر آنکه آنرا در کلام او دیده باشد ابن صلاح گوید - در آخر سال سوم (مقصود آخر سال ۶۲۳ است) یا اوایل سال ششصد بیست و چهار (۶۲۴) بقزوین در گذشت. ابن خلکان گوید در ذیحجه سال سوم (یعنی ششصد بیست و سه) زندگانی را بدرود گفت و ۶۶ سال زندگی کرده بود - از تصانیف او «العزیز فی شرح وجیز»

---

۱ - صفحه ۳۶۸

۲ - شرح حال مفصل امام رافعی وانتقادات شادروان آقا رضی قزوینی در کتاب «ضیافة الاخوان» ازنامبرده درجلد دوم این کتاب مذکور خواهد شد.

است که نودی پس از وصف مؤلف در باره آن میگوید - : بدانکه در آئین شافعی مجموعه‌ای کامل‌تر از آنچه ذکرشده است بدست نمیآید - عقیده من و کلیه مصنفین این است که مانند آن‌در مقاصدومهماتی که در کتب پیشینیان ومتأخرین آمده یافت نمی‌شود- نودی گوید رافعی منسوبست برافعان که شهری ازشهرهای قزوین است اسنوی گوید شنیدم قاضی‌القضاه جلال‌الدین میگفت: رافعان درفارسی مانند رافعی است بعربی زیرا الف ونون درآخر درنزد ایرانیان مانند یاءنسبت است درآخر آن نزد عرب پس رافعان منسوب برافع میشود سپس گفت درنواحی قزوین شهری نیست که بآن رافعان یا رافع گفته شود بلکه وی منسوب به رافع است شیخ جمال‌الدین گوید یکی‌ازفضلا ازشیخ خودمرا حکایت کرد و گفت شنیدم ازقاضی‌مظفرالدین قاضی قزوین‌پرسیدند نسبت رافعی چیست ؟ او گفت بخط امام رافعی در کتابش « التدوین فی‌اخبارقزوین » که نزدمن است‌نوشته‌شده است که‌اومنسوبست‌به ابی رافع مولی رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم (از طبقات ابن شهبه)

باب یازدهم

از کتاب تدوین امام ابوالقاسم رافعی قزوینی(۱)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و به‌الاستعانة والتوفیق رب یسر و اتمم بالخیر

سبحان‌الله مقلب‌اللیل و النهار عبرة لاولی‌الابصار والحمدلله‌الذی رفع بنعمة‌الاقدار ووضع برحمة‌الاغلال والاحبار و لااله‌الاالله المنزه عن یغیره تعاقب الادوار اویبلیه تناسخ‌الاعصار والله اکبر من‌ان یقادم ان بدامنه اقتهار اوان تحل بملکه امهال و امصار والصلوة علی رسوله محمدالمختار و علی آله و صحبه‌المهاجرین‌والانصار.

وبعد درقلب‌من جایگزین شد تا در باره تاریخ شهر خود آنچه راکه آماده کرده بودم جمع وتنظیم نمایم - پیش ازآغاز بآن موضوع برسرزبانهاافتاد من که سرگرم پیوستن مقدمات آن بمؤخرات بودم طمع امیدوارم ساخت و آنرا بفال نیك گرفتم ومقدمه وجود آن دانستم واز خدای تعالی یاری جستم که بهترین پشتیبان است و با شتاب کوشیدم که گمان طالبین را تحقق به‌بخشم تا انجام آرزوی خود را با چشم ببینند وآنچه راکه به‌آن پیروزی یافته بودم در اصول وتعلیقات متفرقه ازسواد به بیاض نقل نمودم بدانگونه که الفاظ‌آن اندك ومعانی‌آن بسیار باشد ویادآورمیشوم که کتب تاریخ دو گونه است :

نوعی - توجه کردن درآن بذکرپادشاهان‌و سادات و جنگها و غزوات و بنیاد شهرها و

۱- نسخه عکسی که در اسلامبول ازنسخه خطی کتابخانه سلطان سلیم پادشاه عثمانی عکس برداشته شده است‌متعلق به‌آقای سید جلال‌الدین محدث ارموی (صفحات این‌نسخه شماره ندارد)

گشودن آنها و پیش آمدهای عمومی مانند نرخها و بارانها و صاعقه‌ها و بلیات و فرود آمدن زمین‌لرزه‌ها وانتقال دول و تبدل ملل و نحل و حالات بزرگان مردم از ضیافات و عروسیها و شادباشها و سوگواریها وخبرهائی مانند آنها که در اینگونه مجاری متداول است.

نوع دیگر ـ مقصود از آن بیان حالات اهل علم و دانشمندان و قضات و فضلا و رؤسا و ولات و صاحبان مقامات حمیده و روشهای پسندیده است از هنگام ولادت تا گاه مرگ شان و پاره‌ای از گفتارها و روایات مشایخ و رواة ایشان و اهتمام علمای حدیث باین نوع است و کتبی که دراین باره تصنیف کرده‌اند بدو گونه تقسیم میشوند: عمومی مانند تاریخ ابن‌نمیر ـ واحمدبن حنبل و یحیی بن معین ـ وعلی بن مدینی و تاریخ محمدبن اسماعیل بخاری وابن‌ابی‌خثیمه وابی‌زرعه دمشقی و ابی‌عبدالله بن منده وجرح و تعدیل ابن‌ابی حاتم رحمهم‌الله و خصوصی که مربوط باقلیم وناحیه‌ای است مانند تاریخ شام و یا متعلق به شهریست مانند تواریخ بغداد از حافظ ابوبکر خطیب وغیره و تاریخ مصر ازابی سعیدابن یونس وواسط از اسلم‌بن سهل بحشل واصفهان ازابوبکربن مردویه وابن‌منده وابی نعیم وهمدان ازصالح‌بن احمد حافظ و پس ازوی کیاشیرویه و نیشابور از حاکم وهرات ازابواسحاق‌بن یاسین و بلخ ازابواسحاق مستملی و غیره ومرو از عباس‌بن مصعب واحمدبن سیار و دیگران و بخارا ازابوعبدالله غنجار وسمرقند ازابوسعد ادریسی و همچنین . . . . و برای قزوین چنین تاریخی تهیه نشده مگر مختصری که حافظ خلیل‌بن عبدالله رحمة‌الله تألیف کرده که آنهم برای ذکر کسانیکه پیش ازوی بوده‌اند کافی نیست حتی ازذکر علمای عصر خود اوهم خالی است ودر هرقرنی‌هم کسانی زیسته‌اند که تاکنون احدی به شناساندن وشرح احوال ایشان برنخاسته وامام هبة‌الله‌بن زاذان رحمة‌الله عزم داشت دراینباره چیزی جمع کند ـ دیدم بخط او که «ازپیش واکنون‌عزم داشته‌ام اخبارقزوین‌واخبارساکنان آنرا جمع کنم» ازخلال کلامش برمیآید که کم رغبتی درکارها مانع وی شده و گمان میکنم تقدیر با وی مساعدت نکرده‌است.

واین کتاب اگرخدایتعالی آنرا آسان کند وافی بذکراکثرناموران و گمنامان ازپیشینیان ومتأخران است از قبیل بزرگان دانش وطالبان علوم و اصحاب مقامات مرضیه که در قزوین و نواحی آن میزیستند یا در آنجا ساکن شده‌یا ازآنجا گذشته‌اند من بترجمه احوال اینگونه کسان میپردازم وحالات ایشانرا بنابرانچه ازشیوخ وعلماشنیده‌یا درتعلیقه‌ها وجزوه‌ها بدست آورده‌ام، میآورم ازآنچه ازرویه و کلام و گفتار وروایات‌ایشان نقل گردیده‌است آنچه نیکوتروسودمندتر دیده شده است نقل میکنم وبودیعه میگذارم و کتابرا به «التدوین فی ذکر اهل‌العلم بقزوین» نامیدم. ودرنظر گرفتم آنرا درچهار فصل بنویسم:

فصل نخست درفضایل شهروخصایص آنست وفصل دوم درنام آن وسوم درچگونگی بنیاد وفتح آن وچهارم درنواحی ورده‌ها و کاریزها ـ و مساجد و مقابر و گورستانهای آن ـ سپس در

دنباله این فصول کسانی ازصحابه و تابعین رضی‌الله‌عنهم اجمعین راکه بدآنجا وارد شده‌اند ذکر میکنم وپس ازان بذکر اسامی کسانیکه پیش از ایشان بوده‌اند میپردازم والله‌الموفق .

اما فصول صدر - پس فصل نخست درفضایل قزوین وخصایص آنست وآن به منقوله و مستنبطه تقسیم میشود :

اول منقوله : - که آنرا امام مشهور عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم جمع وتألیف نمود در فهرست کتابهای او کتبی دیدم آنها را وقف کرده وصدقه جاریه قرارداده‌است ودرجزء مصنفات بزرگ و کوچکش جزوه‌ای‌هم‌درفضایل قزوین است .

وهمچنین اسحاق‌بن محمدبن یزیدبن کیسان وپس ازایشان‌حافظ حسن‌بن احمد رحمهم‌الله. مطالبی‌در باره قزوین جمع کرده‌اندوهرگاه‌همه موضوعاتی را که در این باب نقل‌شده ذکر کنیم به تطویل میانجامد ازاینرو به بهترین مطالبی که در این باره بما رسیده است‌اکتفا میکنم وآن دونوع است - اخبار وآثار .

نوع‌اول اخبار: امام پدرم برامام ابوالفضل‌محمدبن عبدالکریم‌الکرجی رحمهماالله‌بسال ۵۵۸ قرائت کرد ومن در مجلس قرائت حاضربودم خبرداد قاضی ابوالفتح اسمعیل‌بن عبدالجبار- خبر داد ما را حافظ خلیل‌بن عبدالله حدیث کرد ما را محمدبن سلیمان‌بن یزید حدیث کرد عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم حدیث کرد ابو زرعه حدیث کرد ابونعیم حدیث کرد بشیربن سلمان گفت حدیث کرد مرا مردی گفت پیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «به قزوین بروید زیرا ازبلندترین درهای بهشت است »(۱)

باآنکه این حدیث مرسل و ضعیف است من‌آنرا مقدم داشتم از اینرو که علی‌بن احمدبن ثابت گفت خبرداد ما را احمدبن محمدبن داود واعظ حدیث کرد مرا اسحاق‌بن محمد - شنیدم ابازرعه رازی میگوید - « درباره قزوین حدیثی صحیح‌تر ازین **نیست** »

وبشیربن سلمان که وی‌ابواسمعیل‌هندی کوفی است‌ازمجاهدوعکرمه وابی جازم وقاسم‌بن صفوان روایت کرد وثوری ووکیع و ابن‌عیینه وابونعیم فضل‌بن دکین ازاو روایت کرد ومسلم ازوی نقل و روایت کرده است و در روات یکی دیگرهم هست که او را بشیربن سلمان مدنی میگویند - روایت میکنند ازجابربن عبدالله ونقل روایت میکند این‌حدیث را از بشیربن سلمان- از ابی‌الشری ازمردی که ابوالشری نام اورا فراموش کرده از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم - واز همین طریق ابن‌ثابت بغدادی روایت کرد: وقوله اغزوا قزوین- مراد این است که قصد کنید قزوین را برای مرابطه درآنجا و جهاد درآنموضع .

وقوله فانه من‌اعلی ابواب‌الجنة - رواست ضمیررا به اغزوا رجوع کنیم وهم‌جایزاست

۱- **اغزوا قزوین فانه من‌اعلی ابواب‌الجنة**

آنرا به قزوین بر گردانیم - واینکه انه گفته و انّها نگفته‌اند کیر باعتبار بلد وموضع است بنا بر مشهور باب من‌ابواب‌الجنة - وبرخی ازشیوخ ما ذکر کرده‌اند- معنی آن این‌است که آنجاجایگاه جهاد ویکی از درهای هشتگانه مذکور در فرموده خدایتعالی است : « وفتحت ابوابها واحد الاسهم‌الثمانیه من‌الاسلام » گشوده میشود درهای آن که یکی ازسهام هشتگانه اسلام است از دوجهت یکی آنکه درقزوین جهاد میشود وجهاد یکی از ابواب بهشت است ودیگرآنکه جهاد یکی از قواعد هشتگانه اسلام میباشد خبرداد ما را یحیی بن ثابت‌بن بندار - از پدرش خبر داد ابوالقاسم ازهری - خبرداد حافظ علی بن عمرحدیث کرد ماراعبدالله‌بن محمدبن عبدالعزیزحدیث کرد ما را سویدبن سعیدحدیث کرد ما را حبیب‌بن‌حبیب برادرحمزه زیات ازابواسحاق ازحارث از علی رضی‌الله‌عنه گفت فرمود رسول خدا صلی‌الله‌علیه و سلم اسلام هشت سهم است پس نماز سهمی است وزکوة سهمی است وجهاد سهمی است وروزه ماه رمضان سهمی است وامربمعروف سهمی است ونهی ازمنکرسهمی‌است وکسی که ازآنها بهره‌ای نداشته باشد زیانکاراست - ودر غیراین روایت سهام هشت‌گانه به‌کلمه شهادت وحج پایان می‌پذیرد .

اسحاق‌بن محمدبن یزیدبن کیسان‌درآنچه درفضایل قزوین گرد آورده ذکر کرده است که : - حدیث کرد ما را ابو یوسف یعقوب‌بن اسحاق‌بن زکریا کوفی ببغداد از میسرة‌بن عبدربه ازسفیان یعنی ثوری از عاصم‌بن بهداه از زربن حبیس از ابی‌بن کعب رضی‌الله عنه از رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم - گفت زر خبرداد مرا ابی رضی‌الله‌عنه که : درآخرالزمان مردمی در قزوین پیدا میشوند که نور ایشان شهدا را روشن میکنند همچنانکه نور آفتاب مردم جهانرا روشن میگرداند(۱) روا است چنین معنی کنیم که - روشن میکنند نورایشان شهدای دیگر را از لحاظ بلندی مقام وجاه ایشان وجایزاست معنی چنین باشد- که نورآنها مادامی که شهدا درمیان‌ایشان هستند روشن میکنند خبر داد ما را محمدبن عبدالکریم‌الکرجی به قرائت پدرم رحمهماالله.خبر داد ما را اسمعیل‌بن عبدالجبار .خبرداد خلیل‌بن عبدالله حدیث کرد ما را محمدبن سلیمان‌بن‌یزید. حدیث کرد ما را عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم حدیث کرد ما را پدرم حدیث کرد ما را ابراهیم‌بن‌ولید حدیث کرد ما را داودبن محبر از ربیع‌بن صبیح‌ازیزیدرقاشی از انس‌بن‌مالك رضی‌الله عنه گفت- رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود :

« بزودی برشماآفاق گشوده میشود وبدست‌شما شهری‌فتح میگردد که گفته میشودقزوین- کسیکه چهل بامداد درآنجا رابط باشد (مقصود این است در برابر کفار جهاد کند) او را در بهشت عمودی‌اززر خواهدبود که بالای آن‌عمود قبه‌ای ازیاقوت سرخست وبالای قبه هفتادهزار

۱- انه یکون فی‌آخرالزمان قوم به قزوین یضئی نورهم للشهداء کما تضئی‌الشمس لاهل‌الدنیا.

در است و برهر دری زنی است از حور العین»(۱) گروهی از داود روایت کردند - که از ایشانست حرث بن ابی اسامه و اسماعیل بن اسد و سلیمان بن خلاد ابو خلاد مؤدب و امام ابوعبدالله بن ماجه آنرا در سننش نقل کرده است و حفاظ (ناقلان روایت) کتاب او را با صحیحین و سنن ابی داود و نسائی برابر میدانند و بآنچه در آن کتاب است حجت میآورند - و روایت کرده است عبدالرحمان ابن ابی حاتم از پدرش از ابراهیم بن ولید بن مسلمه از داود لکن حکایت میشود از تضعیف داود بن محبر از احمد بن حنبل و علی بن مدینی و ابی زرعه و ابی حاتم و ربیع بن صبیح (به فتح صاد) بصری روایت میکند از او ثوری و وکیع و ابو نعیم و عبدالرحمان بن مهدی و در « جرح والتعدیل » از ابن ابی حاتم است که احمد بن حنبل و اباز رعه براو ثنا گفته‌اند و یحیی بن معین هم او را تضعیف کرده است - پس پدرش حدیث کرد از حرملة بن یحیی از شافعی رضی الله عنه که او گفت ربیع بن صبیح مردی غزاء بود

روایت کردند برای ما جماعتی از زاهد شحامی از ابی صالح مؤذن خبرداد ما را ابونعیم احمد بن عبدالله - حدیث کرد ما را ابومحمد عبدالله ابن جعفر گفت ندیدم محمد بن یوسف اصفهانی را که عروس زهادش میگفتند حدیث مسندی نقل کند مگر حدیثی را که روایت کرده است علی بن سعید عسکری حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن ابی سلم حدیث کرد ما را عبدالله بن عمران اصفهانی - خبرداد ما را عامر بن حماد اصفهانی از محمد بن یوسف از عمر بن صبیح از ابان از انس رضی الله عنه که گفت : رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود : « خداوند سه ده را از زبرجد سبز گردانید برای زفاف با همسرانشان عسقلان - اسکندریه و قزوین(۲) (در اصل اینطور بود) محمد بن احمد بن ابی سلم (صحیحش احمد بن محمد بن ابی سلم است) همچنین نامیده شد بدرستی ابن ثابت بغدادی و روایت حدیث کرد از سلیمان بن یزید او هم از وی نقل میکند - و حافظ ابونعیم در حلیه آورده - و قوله تزف الی ازواجهن - جایز است مراد این باشد که این شهرها را بسوی نظائرشان از کاخهای زبرجد در بهشت میبرند و ممکن است چنین باشد - پس از آنکه زبرجد کردند آنها را نزد ساکنین بهشت میبرند تا چشمشان از دیدن آنها روشن شود .

خبرداد ما را حافظ حسین بن احمد خبرداد ما را هبة الله بن فرح - خبرداد محمد بن حسین صوفی خبرداد ابوبکر محمد بن حسین بن فرا - خبرداد ما را ابراهیم بن علی مالویه خبرداد جعدر بن ابراهیم غازی در شاش (چاچ) خبرداد محمد بن لقمان خبرداد شداد بن سعید خبرداد خالد بن یزید خبرداد ابراهیم بن طهمان از ابان بن ابی عیاش از انس بن مالك از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود:

۱- ستفتح علیکم الافاق ویفتح علیکم مدینة یقال لها قزوین من رابط فیها اربعین صباحا کان له فی الجنة عمود من ذهب علی رأسه و به من یاقوته حمراء علی راسها سبعون الف مصراع علی کل باب منها زوجة من الحور العین مشهور .

۲- تحول الله ثلاثه قراء من زبرجد الخضراء تزف الی ازواجهن عسقلان والاسکندریه و قزوین.

« کوهی از کوههای فارس بزمین دیلم‌است که قزوین گفته میشود خبرداد مرا دوستمن جبرئیل گفت روز رستاخیز محشورمیشوند بردرهای بهشت صفوفی می‌ایستند ومردم در حسابند وایشان بوی بهشت را درمی‌یابند »(۱)

قوله من‌جبال فارس - یعنی سرزمین ایران نه ناحیه فارس واین‌چنانست که لغت ایرانی‌را فارس مینامند وقوله تحشرون یعنی اهل آنجا خبرداد ما را عطاءالله‌بن علی در کتابش ازخلیل‌بن عبدالجبار حدیث کرد ما را ابوبکرشافعی‌بن محمدبن ادریس و گروهی گفتند خبرداد ما را زبیر حدیث کرد ما را سلیمان‌بن یزید حدیث کرد محمدبن یونس حدیث کرد عباس‌بن عبدالله ترقفی حدیث کرد قاسم‌بن حکم از محمدبن بشیر از اسحاق‌بن مالك از قاسم‌بن بهران از ابان از انس گفت فرمود رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم « هرگاه خدا سوگند نخورده وعهد نکرده بود که پس ازمن پیغمبری برنینگیزاند هرآینه ازقزوین هزار پیغمبر برمی‌انگیخت »(۲)

روایت کرد علی‌بن جمعه ازحمدان‌بن‌مغیره ازقاسم‌بن حکم‌عرنی وخبرداد ما رامرتضی‌بن حسن‌بن خلیفه حسنی خبردادمارا ابوعلی خبرداد ابونعیم ازابوالشیخ اصفهانی - خبرداد احمدبن عیسی حدیث کرد ما را خالدبن زاذان عبادانی حدیث کرد عبده‌بن محمد عاصم تغلبی از عنبسه از حسن‌بن‌ابی‌الحسن بصری‌ازانس‌بن‌مالك‌رضی الله عنه گفت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وسلم فرمود:

« دو در دربهشت گشوده شده‌اند : عبادان وقزوین(۳)

گفتیم عبادان تازه احداث شده گفت لیکن نخستین بقعه‌ایست که به عیسی‌بن مریم ایمان آورده است این‌اسنادی که نقل کردیم ازاو دراصل‌چنین‌بوده است ودیدم بخط موسی‌بن‌محمدبن یونس فقیه حدیث کرد مارا میسرةبن علی‌حفاف قرائت کرد برابی‌الحریش احمدبن عیسی کوفی حدیث‌کرد ما را خالدبن یزداد عبادانی حدیث کرد عبده‌بن محمد حدیث را ذکر کرد.

نوشت بما حسن‌بن احمد حافظ خبرداد ما را حسن‌بن احمد مقری خبر داد عبدالرحمن‌بن محمدبن احمدابن جعفرابن‌مله واعظ خبرداد عبدالرحمان‌بن محمدخبرداد عبدالله محمدبن‌جعفربن حنان‌خبردادابراهیم‌واوپسر محمدبن حسن‌است حدیث کرداسحاق واوپسرزریق است حدیث کرد عثمان‌پسرعبدالرحمان حدیث کرد مرا مجاشع‌بن عمرواز ابی‌زبیر ازجابررضی‌الله‌عنه که‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وسلم فرمود :

« من مردمی را در آخرالزمان میشناسم که ایمان بگوشت و خون ایشان آمیخته شده است درشهری که‌آنرا قزوین مینامند جنگ‌میکنند ومشتاق است بسوی ایشان بهشت‌وناله

۱- ان جبلاً من جبال فارس بارض الدیلم یقال‌له قزوین نبأنی خلیلی جبرئیل قال تحشرون یوم‌القیمة فیقومون علی‌ابواب‌الجنة صفوف و الخلایق فی‌الحساب وهم یجدون رابحةالجنة

۲- لولا ان‌الله اقسم بیمینه وعهدان لایبعث بعدی نبیا لبعث من قزوین الف نبی.

۳- بابان مفتوحان فی‌الجنة عبادان وقزوین.

میکنند چنانکه شتر برای بچه خود ناله میکند (ناله شوق مراد است)(۱)

و روایت کرد آنرا حافظ ابوبکر جعابی از حسین بن موسی بن خلف از اسحاق بن زریق و گفت من در آخرالزمان مردمی را میشناسم که خدارا دوست میدارند و خدا دوست میدارد ایشانرا درشهری جنگ میکنندالی اخره واسحاق بن زریق بمقدم داشتن «زای» است اورا رسعیی گویند منسوب به رأس‌العین است - و رأسی هم میگویند . و آمیختگی ایمان بگوشت وخون کنایه ازشدت دست بگردن شدن وطول ملازمت است (خلاصه آمیختگی آنها چنانست که از یکدیگر جدا نمی‌شوند)

قرائت کرد امام پدرم برمحمدبن عبدالکریم کرجی رحمهماالله ومن حاضربودم - خبرداد ما را قاضی ابوالفتح اسماعیل بن عبدالجبار ازحافظ ابی‌یعلی حدیث کرد ما را محمدبن سلیمان بن یزید حدیث کرد پدرم حدیث کرد ابوعبدالله احمدبن‌عبدالله مقری حدیث کرد اسامة بن بشیربجلی از بقیه‌بن ولید از عبدالله‌بن عون از جابر بن یزید از جابر بن عبدالله انصاری گفت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود :

« هیچ قومی درنزد خدایتعالی محبوب تر ازمردمی نیستند که قرآن را بردوش گرفته‌اند و بکار می‌بندند بازرگانی‌یی را که خدایتعالی فرموده است شما را ازعذاب دردناك نجات‌میدهد قرآن را میخوانند وشمشیرها را میکشند - بشهری ساکنند که بآن قزوین گفته‌میشود - روز رستاخیز در حالیکه از رگهای گردنشان خون میچکد میآیند خدا را دوست‌دارندو خداوند ایشانرا دوست میدارد و برای آنها گشوده میشود درهای هشتگانه بهشت پس گفته‌میشودبایشان ازهردری که میخواهید درآئید : »(۲)

و روایت کرده است آنرا یحیی بن عبدالوهاب منده حافظ در تاریخش از واقدبن خلیل از پدرش .

حدیث کرد ما را محمدبن سلیمان حدیث کرد مرا پدرم حدیث کرد احمدبن عبدالله حدیث کردابوبهز حدیث کرد سلمة بن بشیراز بقیه پس افزود خبرداد بما بهز و گفت سلمة‌بن بشیرعوض اسامة روایت کرد مرا علی‌بن ثابت حافظ ازسلیمان‌بن یزید گفت خبرداد ما را احمدبن عبدالله‌بن عاصم قزوینی حدیث کرد محمدبن اسحاق بجلی که ثقه بود حدیث کرد حسن بن زیاد از حسن‌بن ابی‌جعفر ازمحمدبن عثمان ازعمران‌بن سلیم از ابی‌ذر که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و سلم فرمود :

۱- انی لاعرف اقواما یکونون فی آخرالزمان قد اختلط الایمان بلحومهم و دمائهم یقاتلون فی بلدة یقال لها قزوین تشتاق الیهم الجنة و تحن کما تحن الناقه الی ولدها .

۲- ما من قوم احسب الی الله تعالی من قوم حملوا القران ورکبوا الی التجارة التی ذکرالله تعالی تنجیکم من عذاب الیم - قراؤالقرآن وشهودالسیوف یسکنون بلدة یقال لها قزوین یأتون یوم القیمه واوداجهم یقطر دماء یحبهم الله ویحبونه یفتح لهم ثمانیة ابواب الجنة فیقال لهم ادخلوا من ایها شئتم

« درآخرالزمان مردمی فرود میآیند بجائی که آنرا قزوین میخوانند برای ایشان در آنجا ثواب جنگ درراه خدا نوشته میشود »(۱)

خبردادمارا ابومنصور دیلمی ازابی عثمان اسماعیل بن محمد محتسب - خبرداد عبدالرحمان بن محمدخبرداد حافظ ابوالشیخ در کتاب الامصار والبلدان حدیث کرد مارا ابراهیم بن محمد بن حسن حدیث کرد اسحاق بن زریق دررأس العین حدیث کرد عثمان بن عبدالرحمان حرانی حدیث کرد جمیل غلام منصوراز ابن عطاء از پدرش از عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : « خداوند بمردم قزوین درهرروزدو بار نظرمیکند وآنگاه از گناهکارانشان درمیگذرد واعمال نیکوکارانشانرا می پذیرد »(۲)

حدیث کرد آنرا ابوبکر جعانی به قزوین از حسین بن موسی بن خلف از ابن زریق - وقوله ینظرالله الیهم مقصود این است که محبت ومهربانی میکندوقوله مرتین ممکن است ظاهر آنرا بگیریم وبگوئیم برای هردفعه درگذشتن از گناهان و پذیرفتن نیکوئیها - وممکن است مرتین کنایه ازدونوع باشد یکی بخشایش ودیگری پذیرفتن .

حافظ علی بن احمدبن ثابت درمجموعه خود که درفضایل قزوین است ذکر کرده است ومن ازخط اونقل میکنم :

خبرداد مارا سلیمان بن یزید حدیث کرد احمدبن عبدالله بن عاصم حدیث کرد محمدبن اسحاق بجلی حدیث کرد حسن بن زیاد از ابن جریح ازعطاء از ابن عباس رضی الله عنه گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ، « دجال ازیهودیه اصفهان بیرون میآید تا بکوفه میرسد آنگاه مردمی ازمدینه ومردمی ازطور ومردمی ازذی یمن ومردمی میآیندازقزوین باومی پیوندندودنبال اومیآیند گفته شد قزوین چیست؛ ایرسول خدا - فرمود درآخرالزمان قومی از قزوین خارج میشوند از دنیا بنا بزهدی که دارند وخدا قومی را بواسطه ایشان از کفر بایمان(۳) برمیگرداند قوله فیلحقه قوم مقصود قومی است که قصد قزوین میکنند و برمیگردانند براو وقوله من ذی یمن ممکن است مقصود ازطرف صاحب یمن وملوك یا پادشاهان یمن ازقضاعه باشد که آنها را آذواء میخواندند و قوله باخره مقصود اخیراً با خاء مفتوحه است .

همچنین دراین مجموعه است - خبر داد مارا احمدبن ابراهیم فقیه حدیث کرد ما را قاسم بن زکریا حدیث کرد مرا حسن بن سکر حدیث کرد ابوشیخ حرانی حدیث کرد مخلد از مجاشع بن

۱- انه سیکون فی آخرالزمان ینزلون مکانا یقال له قزوین یکتب لهم فیه قتال فی سبیل الله .

۲- ینظرالله الی اهل قزوین فی کل یوم مرتین فیتجافه عن مسیئهم و یتقبل من محسنهم .

۳- یخرج الدجال من یهودیة اصبهان حتی یأتی الکوفة فیلحقه قوم من المدینه وقوم من الطور وقوم من ذی یمن و قوم من قزوین قیل یا رسول الله وما قزوین قال قوم یکونون بآخره یخرجون من الدنیا فیها یردالله بهم قوماً من الکفر الی الایمان .

میسره ازسفیان ازپدرش ازمیمون‌بن‌مهران ازعکرمه ازابن عباس- رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «جهادو رباط درقزوین‌خواهدبودهریك‌ازایشان‌نظیرمضرو ربیعه شفاعت‌خواهند کرد»(۱)

خبرداد ما را قاضی عطاءالله‌بن علی کتابتاً از خلیل‌بن عبدالجبار حدیث کرد ابو ابراهیم جاجی‌بن علی صولی خبر داد ما را قاضی ابوالحسن علی‌بن محمدبن وکیع اسکندرانی حدیث کرد ما را ابومحمد اسحاق‌بن محمدحدیث کرد یعقوب‌بن ابراهیم حدیث کرد یعقوب‌بن اسحاق‌از میسرةبن عبدربه ازعمر از ثور ازمکحول ازابن عباس ازپیغمبرصلی‌الله علیه وسلم که فرمود:

«هر که خشنود میشود ازاینکه خداوند برای او دری از درهای بهشت را بگشاید بیاید ودری‌ازدرهای ایرانی را باز کند که ساکنین آن در شب عابدان ودرروز شیرانند»(۲) قوله فلیشهد مراد این است که برای غزا بیاید و مرابط باشد و رهبان جمع راهب است مانند رکبان وراکب به رهابن نیز آنراجمع می‌بندند- ومیسرةبن‌عبدربه‌از کسانیست که در باره او بد گفته‌اند.

وخبر داد ما را همچنین ازخلیل - حدیث کرد ما را ابومنصور امیر کاابن احمدبن زیتاره حدیث کرد ما را ابوالقاسم علی‌بن حسن صیدنانی وابومحمد طیبی و ابوطلحه قاسم‌بن ابی‌المنذر گفتند حدیث کرد ما را قاسم‌بن ابی‌المنذر گفتند حدیث کرد ما را ابوبکر محمدبن عمر جعانی حافظ املاء کرد به قزوین حدیث کرد ما را ابوعبدالله حسین‌بن موسی‌بن خلف در رأس‌العین حدیث کرد اسحاق‌بن زریق‌حدیث کرد عثمان‌حرانی ازجمیل‌غلام منصور ازعبدالوهاب‌بن‌مجاهد ازپدرش ازابن عباس رضی‌الله عنه گفت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود:

«کسیکه شاد باشد ازاینکه خداوند آتش را بر چهره وتن اوحرام کند باید در قزوین بمیرد»(۳) ت معنی این است که باید در قزوین اقامت کند برای جهاد تا بمیرد. خبر داد ما را محمدبن عبدالکریم خبر داد اسماعیل‌بن عبدالجبار از حافظ ابی‌یعلی حدیث کرد ما را محمدبن اسحاق کیسانی‌حدیث کرد اسحاق‌بن‌محمد حدیث کرد یعقوب‌بن اسحاق حدیث کرد زکریاحدیث کرد میسره از ثوربن یزید از شهربن حوشب از عبدالله‌بن مسعود رضی‌الله‌عنه گفت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود:

«درود خدای برمردم قزوین که خدای بایشان دردنیا مینگرد ودرنتیجه مردم زمین‌بآنها رحم میکنند.»(۴)

خبرداد ما را حسن‌بن احمد از هبةالله‌بن فرح از محمدبن حسین صوفی از ابی‌بکر فرأ از

۱- سیکون جهاد ورباط بقزوین شفع احدهم فی‌مثل ربیعه ومضر.

۲- من سره ان یفتح‌الله له بابا من ابواب‌الجنة فلیشهد بابا من ابواب‌العجم سکانه‌رهبان باللیل لیوث بالنهار

۳- من سره ان یحرم‌الله وجهه و بدنه علی‌النار فلیمت بقزوین - کان‌المعنی فلیقم بها مرابطا الی ان یموت.

۴- صلوات‌الله علی اهل‌قزوین فان‌الله ینظرالیهم فی‌الدنیا فیرحم بهم اهل‌الارض.

ابراهیم‌بن علی از جحدر غازی ازمحمدبن لقمان ازشدادبن سعید ازخالدبن یزید حدیث کرد مارا قیس‌بن ربیع ازاعمش ازیحیی‌بن دنار ازابن مسعود ازپیغمبرصلی‌الله‌علیه وسلم که فرمود «هر که اورا شاد کنند که آخرش به شهادت وسعادت خاتمه پذیرد پس بدروازه قزوین بیاید»(۱)

خبرداده شد برای ما ازمحمدبن نصربن احمد خبرداد ما را ابوثابت بحربن منصور صوفی حدیث کرد ما را جعفربن محمد ابهری - خبرداد ابوبکرلال فقیه خبرداد ابوبکر عبدالله‌بن‌حسن کرجی حدیث کرد ما را علی‌بن سعید عسکری حدیث کرد مرا عمروبن سلمه جعفی حدیث کرد احمدبن عبدالرحمان- خبرداد ابوهشام حوشبی‌ازایوب‌بن مقدم ازابی‌هاشم اززاذان ازابن‌مسعود از پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم فرمود:

«خداوند وفرشتگان او در هر روز وشب بر مردگان قزوین وشهدای ایشان صد درود میفرستند»(۲)

ممکن است مراد ازمردگان مرزبانان ورابطینی باشند که آنجا در گذشته و بشهدا یعنی کشته شدگان درراه خدا پیوسته باشند خبر داد ما را حافظ علی‌بن عبیدالله از کتاب شافعی ابن محمدبن ادریس‌ازپدرش - خبرداد محسن‌راشدی وخبرداد ما را به سند عالی محمدبن‌عبدالکریم از اسماعیل ازخلیل حافظ گفتند خبرداد ما را محمدبن‌علی‌بن عمرحدیث کرد ما را سلیم‌بن یزید حدیث کرد حازم‌ابن یحیی حلوانی حدیث کرد هانی‌بن متوکل اسکندرانی از خالدبن حمید از سلیم اعمش ازابی‌صالح ازعلی رضی‌الله عنه که فرمود بربیع‌بن خثیم چه چیز ترا منع میکند از اینکه با ما باشی گفت نمیخواهم با توبجنگم ونه میخواهم در جنگ با تو کمك کنم پس مرا به جهاد یا رباط راهنمائی کن - فرمود بر تو باد اسکندریه یا قزوین - زیرا من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه وسلم شنیدم که میفرمود- «بزودی برامت من‌دودر گشوده میشوند وآنها ازدرهای بهشت هستند کسیکه یکشب درآنها یا دریکی ازآنهارابط باشد ازگناهانش بیرون میرودمانند روزیکه ازمادر زائیده شده باشد»(۳) روایت کرده است ازهانی‌بن متوکل محمدبن سنان قراز وابومنصور محمدبن سلیمان بجلی همچنین روایت نموده است ابوحفص عمربن عبدالله ابن‌زاذان ازعلی‌بن ابراهیم ازخازم باخاء و زای معجمتین واو برادر احمدبن یحیی حلوانی است و اینکه ربیع گفته «لاقاتلك ولااقاتل معك» دال‌است برآئین‌پارسائی وسلامت‌طلبی‌وی‌است‌وهرآینه گروهی ازصحابه وتابعین ازحضور دروقایعی که میان علی ومعاویه رضی‌الله‌عنهما جریان داشت از تورع

۱- من سره ان یختم له بالشهادة و السعادة فلیشهد باب قزوین.

۲- ان‌الله وملائکته یصلون فی کل یوم ولیلة علی موتی قزوین والبحار وشهدائهم مایة صلاة

۳- ستفتحان علی امتی وانهما بابان‌من‌ابواب‌الجنة من رابط فیهااوفی احدیهما لیلة واحدة خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه

ببیعت علی وپیروی ازوی رغبت نکردند(۱) ازاینرو ایشان کناره گیری را سلامت‌تر دیدند و در این باره ازاو استجازه کردند.

وقوله فدلنی علی جهاد او رباط.. مانند این است که میگوید چون برای مرزها و ثغور لابد ازفرستادن مجاهدینی هستی که رابط باشند درمرزها من بهان راغب‌ترم از بودن در اینجا وشرکت در جنگ با معاویه پس اگر صلاح میدانی در این‌باره بمن‌اجازه‌بده که برای جهاد یا رباط بروم -. قرائت کرد بر من پدرم‌رحمةالله بسال ٥٦٥ در (؟ لایقرء)خبردادشما راابوالفضل عبدالملك‌بن سعدتیمی خبر داد مارا ابوعثمان اسماعیل بن محمد محتسب خبرداد عبدالرزاق‌بن احمدبن عبدالرحمان حدیث کرد ما را ابوبکرمحمدبن علی بن محمد غزالی حدیث کرد ما را ابوالحسن علی‌بن محمدبن محمدبن مهرویه واسماعیل‌بن عبدالوهاب بقزوین سال ۳۳۰ وخبردادند ما رابه سند عالی حافظ ابوالعلاء عطار خبرداد هیثم‌بن‌محمد حدیث کردابوعثمان‌عیارصوفی حدیث کرد ابوالحسن علی‌بن حسین‌بن بندارعنبری. خبردادابن مهرویه گفتندحدیث کرد ما را ابواحمد داودبن سلیمان‌بن یوسف غازی خبرداد علی‌بن موسی‌الرضا حدیث کرد پدرم از پدرش جعفر از پدرش محمد از پدرش علی از پدرش حسین از پدرش علی رضی‌الله‌عنه گفت‌رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود:

« قزوین دری از درهای بهشت است امروزه در دست مشرکین میباشد و بدست امت من گشوده میشود پس از من افطار کننده در آن مانند روزه دار در غیر آنست ونشسته در او همچون نمازگذار دردیگرجاها است وشهید در آنجا روز رستاخیز بر ستورهائی از نور سوار میشودآنگاه بسوی‌بهشت‌روانه میگردد وبحساب گناهو گناهکاری اووبر کرده واعمال‌اونمیرسند واودربهشت‌جاودان‌استواز حورالعین‌تزویج‌میکندواز شیرهاوانگبین‌وسلسبیل‌سیراب میشود»(۲)

(الف ولام درتمام اینها ازباب تعریف است یعنی در حورالعین‌والعسل والالبان‌آنچنانکه ازپیش وعده داده است بآن خدایتعالی وقوله مع ماله عندالله من‌المزید (ظاهراً این قسمت اخیرازحدیث افتاده است) جایزاست که اراده کند بزیادتی ثواب درجاتی راکه دراحادیث واردنشده و گاهی اشاره باین بود که افزایش نظربسوی خدایتعالی باشد چنانکه فرموده حقتعالی (للذین‌احسنوا الحسنی)تفسیرشده‌استوزیادة-بکسانیکه نیکوکارندزیاده‌میدهند- (زیاده‌نظر بسوی خدااست)

۱- باید دانسته شود که عمل بعضی‌ازصحابه بخصوص ربیع‌بن خثیم ازباب اعراض ازبیعت علی‌ع نبودبلکه کناره گیری‌را سالم‌ترازدخالت در کشمکش‌دودسته مسلمان تشخیص‌داد ودراینباب ازانحضرت اجازه خواست که با مجاهدین بثغوراسلامی برود وباکفار بجنگد.

۲- قزوین باب من‌ابواب‌الجنة هی‌الیوم‌فی‌ایدی‌المشرکین‌وستفتح علی یدی امتی من بعدی‌المفطر فیها کالصائم فی‌غیرها والقاعد فیها کالمصلی‌فی‌غیرها وان‌الشهید فیها یرکب یوم‌القیامه علی‌براذین من‌نورفیساق الی‌الجنة ثم‌لایحاسب علی‌ذنب‌اذنبه ولاعمل‌عمله وهوفی‌الجنة خالداً ویزوج من‌الحورالعین ویسقی می‌الالبان والعسل والسلسبیل.

و بآن اسناد گفت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود : « خدای بیامرزد برادران مرا بقزوین .. » (۱)

گفتندای رسول‌خدا قزوین چیست و برادران تو کدامند ـ فرمود «شهریست در آخرالزمان که آنرا قزوین گویند وهمانا شهید درانجا در نزد خدا برابر با شهدای بدر است . » گفته میشود عدل چیزی بچیزی یعنی اورا بااو برابر کرد در کتب لغت نگفته‌اند عدل شیئی بشیئی بمعنی تساوی است . . (مقصود این است که این نظر خود مؤلف تدوین است در کتب لغت باینمعنی چیزی ذکر نشده)

نوشت برای ما حافظ ابوالعلاء عطار خبرداد مارا هبة‌الله کاتب خبرداد مارا عبدوس بن عبدالله حدیث کرد ما را ابوطاهر حسین بن علی بن سلمه عدل حدیث کرد فضل بن فضل کندی حدیث کرد عیسی بن هارون حدیث کرد هارون بن هزاری حدیث کرد ابن سالم حدیث کرد ابوسعید نجرانی ازمحارب بن دثار ازعلی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه فرمود ازرسول خدا صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود :

« درود خدای بربرادرم یحیی بن زکریا فرمود « در آخرالزمان ترعه‌ای از ترعه‌ها(۲) یا دری ازدرهای بهشت پدید میآید که آنراقزوین میگویندو کسیکه آنرادریابدبایددر آنجا باشدو بایدمرادررباط آنجا با خودشریك‌سازد تامن‌اورا درفضیلت‌پیغمبری‌خودم‌با اوشریك گردانم »(۳)

ابوحفص عمربن عبدالله بن زاذان درفوایدش وارد کرده است ازعلی بن محمدبن ابی‌سهل بزاز ـ از هارون هزاری حدیث کرد ما را حسن بن عبدالله ابوسالم حدیث کرد یحیی بن سعید از محارب بن دثار ازعلی ـ وترعه‌به درتفسیرشده چنانکه درحدیث مصرح است باغ هم گفته میشود درجه‌هم‌معنی‌میدهد (برای معانی آن بذیل‌همین‌صفحه که‌ازمنتهی‌الارب‌نقل شده است مراجعه‌شود)

علی‌بن ثابت در مجموعه اش ذکر کرده است خبر داد ما را سلیمان حدیث کرد ما را علی‌بن سعید عسکری حدیث کرد عمروبن سلمه جعفی حدیث کرد احمدبن عبدالرحمان مخزومی حدیث کرد ابوهشام حوشبی ازایوب‌بن مقدم ازعبدالعزیز بن سعید ازپدرش از ابی‌دردا رضی‌الله‌عنه که پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم فرمود : « به رابطان ومرزداران قزوین و روم و دیگر

۱ـ رحم‌الله اخوانی بقزوین قالو یا رسول‌الله ما قزوین و ما اخوانك قال بلدة فی آخرالزمان یقال لها قزوین ان‌الشهید فیها یعدل عندالله شهداء بدر .

۲ـ صلی‌الله علی اخی یحیی بن زکریا قال یکون فی آخرالزمان ترعه من‌ترع‌الجنة یعنی باباً من ابواب‌الجنة یقال لها قزوین فمن ادرکها فلیرابطها ولیشرکنی فی رباطها اشرکت فی‌فعل نبوتی

۳ـ ترعه بالضم درترع کصرد جمع و فی‌الحدیث ان‌منبری هذا علی ترعة من ترع‌الجنة و روی درآبشخور ودهانه حوض واستخرودهانه جوی و پایه نردبان و مرغزار درزمین بلند و پایه‌های منبر و دهبست بشام ودهی‌است درصعیداعلی که صبرازآنجاآرند (منتهی‌الارب جلد ۱ باب‌التاء فصل‌الراء ص: ۱۲۵) ولی درخود حدیث بالصراحه‌آنرا بمعنی درگرفته .

رابطیان درشهرها و برای هریك از کسانی که دررباط باشند درهرروز وشب اجر کشته شده در راه خدا که درخون خود طپیده باشد ارزانی میشود »(۱)

خبرداد ما را عطاءالله‌بن علی از خلیل‌بن عبدالجبار خبرداد ما را حاجی‌بن علی خبر داد ما را قاضی‌ابوالحسن‌بن وکیع حدیث کرد ما را اسحاق‌بن‌محمد ازیعقوب‌بن اسحاق ازمیسرة‌ابن عبدربه ازعروة ازعایشه گفت‌شنیدم رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وسلم‌میفرمود : ـ « ترك قزوین‌دریغ است وآمدن بآنجا برکت وبهشت برای مردمش شتابانست »(۲)

قرائت کرد پدرم برمحمدبن عبدالکریم کرجی رحمهماالله ومن حاضربودم ـ خبرداد مارا قاضی ابوالفتح اسماعیل‌بن عبدالجبار ازابی یعلی‌حافظ حدیث کرد ما را محمدبن سلیمان‌بن یزید حدیث کرد پدرم حدیث کرد مرا محمدبن احمد نخعی حدیث کرد عبدان جوالیـقی حدیث کرد محمدبن عبدالاعلی از معتمربن سلیمان تمیمی از عبدالملك‌بن ابی جمیله از ابی‌بکربن بشیر گفت کعب‌بن‌عجرة رضی‌الله‌عنه را دیدار کردم وباو گفتم ای کعب آهنگ کجا داری ؟ گفت بسوی جبل (عراق) گفتم برای چه به جبل میروی ومجاورت پیغمبرصلی‌الله‌علیه و سلم را ترك میکنی گفت بشهری‌میروم که شنیدم پیغمبرصلی‌الله‌علیه وسلم‌میفرمود :« او روزرستاخیزمیآید درحالیکه ویرا دوبال است ازدر سفید میان تهی برای‌مردم آنجا ومیان زمین‌وآسمان پرواز میکنند وفریاد میزنند من‌قزوین و قطعه‌ای ازبهشتم‌هرکس‌داخل من شود حتی اورا در نزد پروردگارخودم(۳) شفاعت میکنم » دربعضی‌نسخ قطعت‌من‌الفردوس است(یعنی‌ازبهشت جدا شده یابرداشته‌شده‌ام.)

وروایت کرد حدیث را علی‌بن ثابت و گفت در اول روز از ماه رمضان .. و قوله باهلها بگفته اویعنی به تطیربهما .

وحافظ ابی‌یعلی حدیث کرد حسین‌بن علی‌ابن‌محمدابن زنجویه حدیث کرد علی‌بن‌محمدبن مهرویه حدیث کرد عبدالله‌بن‌احمد دشتکی‌حدیث کرد ابراهیم احمدبن مسعود برادرزاده سیدول حدیث کرد مراقاسم‌بن حکم حدیث کرد اسماعیل‌بن سلمان حدیث کرد مرا ثوربن‌یزیدازخالدبن معدان ازمعاذبن جبل رضی‌الله عنه گفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه وسلم فرمود : « کسیکه‌یکشب درقزوین‌باندازه‌فواق‌ناقه‌ای بخوابد خدایتعالی ازهرآسمان هفتادتن‌از فرشتگانرا برمیانگیزاند که باهرفرشته‌ای دفتری ازنوراست باکلك‌هائی ازنورومرکبی ازنور وتادمیدن صور برای او

۱ـ المرابطون بقزوین و روم و سایرالمرابطین فی‌البلاد یختم لکل من رابط منهم فی کل یوم ولیله اجرقتیل فی سبیل‌الله‌متشحط فی‌دمه .

۲ـ ترك قزوین حسرة واتیانها برکة والجنة الی‌اهلها مسرعه .

۳ـ انها تجی‌یوم القیامه ولها جناحان تطیر بهما من‌السماء و الارض من درة بیضایجوفه باهلها تنادی اناقزوین قطعة‌من‌الفردوس من دخلنی حتی اشفع له‌الی ربی

ثواب مینویسند. (۱) »

راوی آن ابوالحسن صیقلی از عباس بن حسین بن عباس صفار رازی از دشتکی است و او به عبدالرحمان موسوم است

وفواق مدت مابین دودوشیدن شتر است - باین کیفیت که شتر را پس از دوشیدن بچه اش رارها میکنندوزیر پستان مادر میاندازند همینکه قدری شیرخورد دوباره بچه را میگیرند وشتر را که شیرش فراوان شده ازنومیدوشند وفاصله بین ایندودوشیدن را فواق ناقه گویند واختصاص شب ممکن است سببش این باشد که بیم اصحاب ثغور ومرزبانان درشبها بیشتر وسخت تراست

املا کرد حافظ ابوبکر جمانی به قزوین حدیث کرد مرا محمدبن سهل ابوعبدالله عطار حدیث کرد عبدالله بن محمد بلوی حدیث کرد عمارة بن زید حدیث کرد مرا ابونعیم عمربن صبیح از مقاتل بن حیان از ابی سلمه ازابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود :

« خداوندا برادران مرا به قزوین بیامرز گفتیم این برادران شما کیانند ؟ فرمود قزوین دریست ازدرهای بهشت با دیلم جنگ میکنند شهدا در آنجا مانند شهدای بدرند »(۲)

و از اواست ازابی هریره گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود : « برای امت من شهری است که آنرا قزوین مینامند سکونت در آنجا افضل ازاقامت درحرمین است » (۳) گوئیا قصد سکونت در آنجا بعنوان مرابطه افضل است .

روایت کرد خلیل بن عبدالجبار که اجازه داشت از کسیکه اجازه داشت برای ما ازامیرکابن زیتاره حدیث کرد ما را زبیر حدیث کرد سلیمان بن یزید حدیث کرد ابوالحسین احمدبن محمد حدیث کرد محمدبن هبیره غاضری حدث کرد سلم بن قادم حدیث کرد سلیمان بن عوف نخعی حدیث کرد عثمان بن اسود ازسعیدبن مسیب ازابی هریره گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:-

« برترین مرزها سرزمینی است که فتح خواهدشد وآنرا قزوین میگویند کسیکه یکشب درآنجابرای رضای خدا بخوابد شهید میمیرد و با صدیقین در زمره پیغمبران برانگیخته میشود تااینکه داخل بهشت میشود »(٤)

قوله مع الصدیقین فی زمرة النبیین - گوئیا اشاره میکند که زمره پیغمبران وپیروان ایشان صنوفی هستند که از ایشانند صدیقون وآنها بالاترین درجه این اصنافند روایت کرد خلیل این

۱- من بات لیلة بقزوین علی قدر فواق ناقه بعث الله تعالی من کل سماء سبعین من الملائکه مع کل دفترمن نورواقلام من نوریستمدون من نوریکتبون ثوابه الی ان ینفخ الصور

۲- قزوین باب من ابواب الجنة تقاتلون الدیلم الشهداء فیهم کشهداء بدر.

۳- یکون لامتی مدینة یقال لها قزوین الساکن بهاافضل من ساکن الحرمین .

٤- افضل الثغورارض ستفتح یقال لها قزوین من بات بها لیلة احتسابامات شهیدا وبعث مع الصدیقین فی زمرة النبیین حتی تدخل الجنة

حدیث را ازابی محمد عبدالله بن احمدرزده حدیث کرد مارا ابو نعیم احمدبن عبدالله حافظ باصفهان حدیث کرد سلیمان بن احمد طبرانی حدیث کرد حسن بن علی بن حجاج حدیث کرد ابراهیم بن محمد ترجمانی حدیث کرد ما را شریح بن زید ازابی نعیم خراسانی ازمقاتل بن سلیمان از مکحول از ابی سلمه از ابی هریره گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی با ما نشسته و چشم خود را بسوی آسمان دوخته بود گوئی متوقع امری بود پس فرمود « خداوند برادران مرا به قزوین بیامرزد »(۱) سه کرت فرمود - پس اصحاب گفتند ایرسول خدا این قزوین چیست و برادران تو که آنجا هستند کدامند؟ - فرمود «قزوین دری ازدرهای بهشت است که امروزدردست مشرکین است در آخرالزمان بدست امت من گشوده میشود کسیکه این روزگاررا دریابد بهره خودراز برتری رباط قزوین میگیرد »(۲) و نزدیك باینحدیث خبریست که از عبدالرحمان ابن ابی حاتم روایت شده است واو وارد کرده است باسنادش از هشام بن عبیدالله از زاهر یعنی ابن سلیمان از عبدالحمیدبن جعفر (بقیه را انداخت و نگفت) تا ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما - گفتند ما نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودیم پس چشم خود را بآسمان انداخت گوئی توقع چیزیرا داشت وآنگاه فرمود : « خدا برادران مرا بقزوین بیامرزد - سه بار فرمود - آنگاه قطرات اشگ از پیرامون ریش مبارکش جاری شد گفتند ایرسول خدا قزوین چیست؟ وبرادران تو که آنهارا ذکر کردی و رقت نمودی برای ایشان کیانند؟ - فرمود : « قزوین زمینی از زمین دیلم است و امروز در دست آن طایفه باشد و بزودی برامت من گشوده میشود برای طوایفی ازامت من رباط میباشد » پس کسیکه آنزمانرا درك کرد بهره خود را از فضل و برتری رباط قزوین دریافت میکند زیرا قومی درآنجا بشهادت میرسند که با شهدای بدر برابرند »(۳) علی بن احمدبن نات درمجموعه‌ای که گردآورده‌است : ذکر کرده‌است ابوبکرمحمدبن عبدالله اصفهانی نزیل قزوین حدیث کرد ما را حسین بن مامون بردعی حدیث کرد حسن بن محمد صباح حدیث کرد عبدالغفار بن عبیدالله کریزی حدیث کرد صالح بن ابی الاخضر اززهری ازابی سلمه ازابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود : « قزوین دری ازدرهای بهشت است ازمقبره آن چندهزار شهید محشور میشوند »(٤)

خبرداد ما را قاضی عطاءالله بن علی کتابتاً که خلیل بن عبدالجبار اجازه داد او را حدیث

۱- رحم الله اخوانی بقزوین

۲- قزوین باب من ابواب الجنة و هی الیوم فی یدالمشرکین ستفتح فی آخرالزمان علی امتی فمن ادرك ذلك الزمان فلیأخذ نصیبه من فضل الرباط بقزوین

۳- قزوین ارض من ارض الدیلم وهی الیوم فی یدالدیلم وستفتح علی امتی وتکون رباطاً لطوایف من امتی فمن ادرك ذلك فلیاخذ نصیبه من فضل رباط قزوین فانه یستشهد بها قوم یعدلون شهداء بدر

٤- قزوین باب من ابواب الجنة یحشرمن مقبرتها کذا و کذا الف شهید

کرد ما را ابوالحسن علی بن محمد بن مخلد وقیل حدیث کرد ما را عمویم ابراهیم بن علی بن مخلد حدیث کرد ابو داود سلیمان بن یزید حدیث کرد ابو حاتم رازی حدیث کرد نعیم بن حماد حدیث کرد رشیدبن سعد ازجریر بن حازم از اعمش ازغلام عمر عبدالعزیز گفت دیدم مردی حدیث میکرد عمر بن عبدالعزیز را میگفت : حدیث کرد مرا پدرم ازجدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اوفرمود : « بزودی بر امت من دو شهر گشوده میشود یکی ازآنها از زمین دیلم است که آنرا قزوین میگویند ودیگری اززمینهای روم است که آنرا اسکندریه میخوانند کسیکه در یکی از آنها رابط باشد روزی یا فرمود روزی وشبی بهشت براوواجب خواهد شد »(۱) گفت پس عمر بن عبدالعزیز شروع کرد و بآن مرد میگفت - حدیث کرد ترا پدرت از جدت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ؟ عمر بن عبدالعزیز گفت « خدایا نمیران مرا تا قرار بدهی برای من در یکی از آنها خانه ومنزلی »(۲) پس دوات و کاغذ خواست وحدیث را نوشت ومحمد بن داود بن ناجیه مهری درفضایل اسکندریه ازداود بن حماد برادرزاده رشدین چنین روایت کرده است که : حدیث کرد ما را رشدین از ابی عبدالله خراسانی ازسفیان ثوری از اعمش و روایت کرد ابوالحسن صیقلی از علی بن اسحاق بن خشنام بن زنجله رازی ازعباس ابن احمد بغدادی از محمد بن اسحاق صاغانی از نعیم بن حماد وروایت کرد آنرا میسرة بن علی ازعباس بن احمد بغدادی یعنی احمد - و گفت درری درمجلس ابن ایوب آنحدیث را برای ما حدیث کرد - وروایت کرده‌اند برای ما عده‌ای ازمشایخ ازحسن بن احمد مقری خبرداد ما را عبدالرحمان ابن محمد خبرداد عبدالله بن جعفر بن حیان ابوالشیخ در کتاب الامصار حدیث کرد ما را محمد بن جعفر حدیث کرد جراح بن مخلد حدیث کرد محمد بن بکیر حدیث کرد عبدالله بن هیثم زهری ازجدش ابی عقیل ازعمر بن عبدالعزیز ازپدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود: دوشهر درآخرالزمان گشوده میشود شهرروم وشهر دیلم اما شهرروم اسکندریه است وشهردیلم قزوین . کسیکه درامری از آنها رابط باشد مانند روزیکه ازمادرزائیده شده است ازگناهانش بری وپاك میشود » (۳)

دیدم بخط فقیه حجازی شعبویه خبرداد ما را شیخ ابوابراهیم خلیل بن عبدالجبار بسال ۴۹۰ خبرداد مرا ابوالحسن علی بن ابی عبدالله بن ابی الحسین بناء که مرد صالحی بود گفت شنیدم استادم حسان بن حمزه بنا ازپدرش حمزة بن ابی یعلی بنا حکایت میکرد و او درپیشه خود تقدم داشت ودر پایان عمرساختن سور قزوین را بعهده گرفته بود و درتابستان و زمستان سر گرم تعمیر و مرمت

۱- ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الاخری من ارض الروم یقال لها لاسکندریة من رابط فی احدیهما یوماً اوقال یوماً و لیله وجبت له الجنة .

۲- اللهم لاتمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما داراً ومنزلا

۳- تفتح مدینتان فی آخرالزمان مدینة الروم ومدینة الدیلم اما مدینة الروم فالاسکندریة ومدینة الدیلم قزوین من رابط فی شیئی منها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امة

آن بود و کارهای دیگر را ترک کرد تا آنگاه که در گذشت.

پس جهت اینکار را از او پرسیدم گفت روزی در سور کار میکردم ناگاه مردی از راه در رسید کوزه و عصائی در دست داشت آنگاه بشهر در آمد و از سور بالا رفت و در آنجا دو رکعت نماز گذارد سپس فرود آمد و مقدار کمی از خاك بر گرفت و آنرا با آبی که با خود در کوزه داشت بیآمیخت و آنرا در برخی شکافهای سور قرار داد آنگاه بر گشت و راهیرا که آمده بود در پیش گرفت من که از اینکار در شگفت مانده بودم باو پیوستم و پرسیدم - گفت من مردی از فلان ناحیه ماوراءالنهرام در خبری از پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم دیدم که - :

« در آخرالزمان شهری به نزدیك دیلم خواهد بود که قزوین خوانده میشود و آن دریست از درهای بهشت کسیکه در ساختمان سور آن بقدر کفی از خاك کار کند خداوند گناهان کوچك وبزرگ اورا میآمرزد »(۱)

حمزه گفت این امر باعث شد که من بقیه عمر خود را صرف آبادی اینجا بنمایم.

در بعضی کاغذپاره‌ها و جزوه‌های کهنه احادیث غیرمسندی در فضیلت طالقان که میان ری وقزوین است یافته‌ام واز انجمله این حدیث: است خاك قزوین وخاك طالقان از خاك بهشت‌است کسی که در آن دوشهر یك تکبیر بگوید برای او در نزد خدایتعالی حقی است و مستوجب این‌است که اورا از آتش دوزخ آزاد کنند »(۲)

نوع دوم در آثار

خبرداد ما را محمدبن عبدالکریم از اسماعیل بن عبدالجبار از خلیل حافظ حدیث کرد مارا محمدبن سلیمان بن یزید حدیث کرد پدرم حدیث کرد حسن بن ایوب حدیث کرد علی بن محمد طنافسی حدیث کرد ما را زیدبن جبار از زایده از اسماعیل سدی از مره همدانی گفت علی رضی‌الله عنه فرمود « کسیکه اقامت با ما را دوست ندارد. بپیوندد بدیلم »(۳) - پس مره با چهارهزار کس بدان سوی رفت

روایت کردند آنرا سفیان بن عیینه ومعاویة بن عمرو وحسین بن علی ابوعبدالله جعفی از زایده. وحدیث شد ازاو از محمدبن سلیمان حدیث کرد ما را فضل بن محمد حدیث کرد ابوسهل موسی بن نصر رازی حدیث کرد حکام بن سلم از ابی‌سنان گفت علی بن ابیطالب رضی‌الله عنه فرمود « هر کس دوست ندارد همراه ما بجنگد به قزوین بپیوندد » (٤)

۱- انه یکون فی آخرالزمان بلدة بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة من عمل فی عمارة سورها ولو بقدر کف من طین غفرالله له ذنوبه صغیرها و کبیرها

۲- ان تربة قزوین وتربة الطالقان من تربة الجنة من کبر بهما تکبیره وله عندالله ان یعتقه من النار

۳- من کره المقام معنا فلیلحق بالدیلم فخرج مرة فی اربعة الاف

٤- من کره القتال معنا فلیلحق بقزوین فسار الیه الربیع بن خثیم فی اربعة آلاف

و آنگاه ربیع بن خثیم با چهارهزار کس بآنسو روان شد.

احمد بن محمد قریشی از محمد بن سلیمان از پدرش حدیث کرد مرا حدیث کرد جعفر بن محمد بزاز حدیث کرد عمرو بن مالک حدیث کرد سعید بن عبدالرحمان حرانی حدیث کرد محمد بن ابی عایشه از عطاء از ابن عباس رضی الله عنه که روزی مرزها و ثغور را ذکر میکرد و فضایل آنرا میشمرد آنگاه گفت « از جمله مرزها و ثغور قزوین است و آن یکی از باغهای بهشت است کسیکه در آنجا بشهادت برسد گرامی ترین شهدا است در نزد خداوند در روز رستاخیز »(۱) و حدیث شد از او از سلیم حدیث کرد ما را عیسی بن عبدالله عسقلانی حدیث کرد محمد بن راشد دمشقی حدیث کرد مرا پدرم حدیث کرد اعمش از معرور بن سوید از ابی ذر رضی الله عنه گفت « هر که در زمین قزوین چهل گام یا بیشتر هنگام ترس از دشمن بردارد اگر باندازه روی زمین گناه داشته باشد خداوند اورا میآمرزد و باکی هم ندارد »(۲)

وحدیث شد از او از سلیمان حدیث کرد احمد بن محمد بن ابی سلم حدیث کرد سعید بن ابی سعید دوری و نوشت بسوی مدرک بن عامر جرزی از مردم رأس العین گفتند حدیث کرد اسحاق بن زریق حدیث کرد عثمان بن عبدالرحمان حدیث کرد مرا جمیل غلام منصور از ثور بن یزید از مکحول از واثلة بن اسقع رضی الله عنه گفت « مثل قزوین در زمین مانند جنت عدن است در بهشت »(۳)

وحدیث شد از او از خلیل حافظ حدیث کرد علی بن احمد بن صالح حدیث کرد محمد بن مسعود و محمد بن یونس بن هارون گفتند حدیث کرد ما را اسماعیل بن توبه حدیث کرد عبدالله بن اسوار از ابی سنان گفت سعید بن جبیر به قزوین در آمد و او از حجاج گریزان و متواری بود شبی در آنجا خوابید و گفت « هرچند بکوشند عبادت کنندگان دو مسجد هرگز فضیلت این شب را در نمی یابند »(٤)

عبدالله بن اسوار گفت در این مسجد ما بود یعنی مسجد توت و قصد او از مسجدین - مسجدالحرام و مسجد مدینه میباشد.

حدیث شد ازاو - حدیث کرد از او محمد بن علی بن عمر حدیث کرد احمد بن محمد شحام حدیث کرد حجاج بن حمزه حدیث کرد یزید بن هارون گفت بمن رسیده است که محمد بن جبیر بن مطعم از مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم بسوی قزوین برای غزا (جهاد) بیرون آمد

وحدیث شد ازاو - حدیث کرد عبدالواحد بن محمد حدیث کرد عبدالوهاب بن محمد خطیب

۱- ومن الثغور قزوین وهی روضة من ریاض الجنة ومن استشهد بها کان اکرم الشهدا عندالله یوم القیامة.

۲- من مشی بارض قزوین اربعین خطوه فما فوقها عند فزع العدو ثم لقی الله بمثل قراب الارض خطیئة غفرالله له ولایبالی

۳- مثل قزوین فی الارض کمثل جنة عدن فی الجنان

٤- لیجتهد عبادالمسجدین فلن یدرکوا فضل هذه اللیله

حدیث کرد احمدبن محمدبن ابی اسلم حدیث کرد نصربن خلف حدیث کرد مرا حسن بن عبدالله ازعمروبن جریر ازاسماعیل بن ابی خالد ازقیس بن ابی حازم گفت. بپدرم گفتم این قزوین که ذکرش ورد زبانها میباشد چیست؟ گفت «قزوین مبارکست و آن دریست ازدرهای بهشت»(۱)

علی بن ثابت درمجموعه‌ای که گردآورده است گوید خبرداد مارا جعفربن احمدبن یحیی عدل بحدیث احمدبن عبید قزوینی حدیث کرد حامدبن محمود هروی حدیث کرد یحیی بن سعید اموی حدیث کرد شیبان نحوی ازعبدالملك بن هارون بن عنتره ازپدرش ازعلی رضی‌الله‌عنه که فرمود «چهاردر دردنیا ازبهشت است اسکندریه وعسقلان وقزوین وعبادان»(۲)

روایت کرده است او را ابوالحسن صیقلی از ابی‌علی طهرانی از عمویش عبدالرحمان بن محمد طهرانی ازمحمدبن ابی موسی ازاسماعیل بن مالك از ابی المصا حجاج بن خالد از عبدالملك باسنادش که مقطوع است (یعنی زیاده برآن وسائط را نگفته) جده بر این چهار جایگاه «فضیلت داده شده است چنانکه خانه خدا بردیگرخانه‌ها برتری یافته است(۳)

و روایت کردابن ثابت دراین باره از احمدبن محمدبن داود واعظ حدیث کرد زکریابن یحیی نیشابوری حدیث کرد ما را اسماعیل بن توبه از عبدالله بن اسوار از ابی‌سنان شیبانی گفت - عمر عبدالعزیز فرمود «اگر برای من کسی می بود که امورامت را کفایت میکرد هرآینه باخانواده‌ام بقزوین میرفتم ودرآنجا مرزداری میکردم تا چه درحال مرابطه شهید شوم یا با مرابطان آنجا بمیرم درروز قیامت با شهدای بدر برانگیخته شوم»(٤)

واز علی بن ابراهیم حدیث کرد ما را محمدبن ادریس بن منذر حدیث کرد هشام بن عبیدالله رازی حدیث کرد یعقوب بن عبدالله اشعری از ابی مجالد صنعانی حدیث کرد عمربن حفص عبدی ازعون بن ابی شداد ازمحمدبن کعب قرطبی گفت بما رسیده است که: ازهریك از دو شهر قزوین وعسقلان هفتادهزارتن یا قریب بآن برانگیخته میشوند که همگی آنان شهیدانند(٥)

و ازاسحاق بن محمدبن یزیدبن کیسان ازابی سلم حدیث کرد ما را احمدبن حمك بن سندی حدیث کرد عیسی بن ابی فاطمه حدیث کرد یزیدبن عجمی به سفیان ثوری گفتم: مجاورت یکساله مکه درنزد تودوست‌داشتنی تراست یا یك اربعین دررباط - گفت: مرزداری قزوین برای من از مجاورت یکساله مکه دوست‌داشتنی تراست.

۱- قال مبارکة بها باب من ابواب الجنة.

۲- اربعة ابواب فی الدنیا من الجنة الاسکندریه وعسقلان وقزوین وعبادان.

۳- وفضل جده علی الاربع فضل بیت‌الله علی سایرالبیوت.

٤- لوکان لی من یکفینی امرالامة لتحولت الی قزوین بعیالی ارابط فیها فاما ان استشهد واما ان اموت رابطها فابعث یوم‌القیامة مع شهداء بدر

٥- انه یحشرمن کل واحده من‌قزوین وعسقلان سبعون الفا اونحوذلك کلهم شهدا.

ابوالشیخ حافظ در ثواب‌الاعمال آورده است ازخالد ازابن ابی‌حاتم از عیسی‌بن ابی‌فاطمه از یزیدبن ابی‌خالد جلاب که گفت من به سفیان گفتم و حدیث کرد ابن ثابت ازابی‌عبدالله محمدبن ابی‌عبدالله حدیث کرد مـا را علقمة‌بن حصین حدیث کرد هنادبن سری گفت : مردی از همدان بشریکش در آمد و باو گفت : میان شما وقزوین چه مسافتی‌راه است ؟ گفت فلان فرسنگ سپس باو گفت حج کرده‌ای ؟ گفت آری گفت غزا (جهاد) کرده‌ای ؟ گفت نه ـ گفت اگر بمیری من بتو نماز نمیگذارم .

و از احمدبن محمدبن داود واعظ ـ از احمدبن عبید حدیث کرد مـا را احمدبن ثـابت فرخونه رازی حدیث کرد عیسی بن ابی‌فاطمه ـ گفت پیش سفیان ثوری رفتیم

خلیل‌بن زراره هم با ما بود ـ سفیان پرسید ـ فاصله میـان شما و قزوین چه قدر است ؟ گفتیم کمتر از سی فرسنگ پرسید در میان شما کسی هست که هرماه یکبار به قزوین برود ؟ ـ گفتیم آری ـ لیکن کسانی‌هم هستند که هر گز بآنجا نرفته‌اند ، میگفت ـ سبحان‌الله ! سبحان‌الله! و از سلیمان بن یزید حدیث کرد ما را احمدبن‌محمدبن‌ابی سلم ـ حدیث کرد علی بن‌خلف‌مقری‌ـ گفت درقزوین درمسجد توت بودیم ودشتکی وحمکویه عطار و دیگران نیز همراه مابودند ـ پس ابوجعفر محمدبن ابراهیم وراق و کیع از میان ما بیرون شد ـ و گفت و کیع را در قزوین بخواب دیدم مثل‌اینکه در جای بلندی بود بوی سلام کردم گفتند تواینجـائی ؟ پاسخ دادم آری گفت بیا بالا گفتم چگونه بالا بیایم ـ وی دست خود را درازنمود من آنرا گرفتم وبالا رفتم ـ سپس گفتم ای‌اباسفیان چه میگوئی‌درحق قزوین ؟ ـ گفت زمین رباط(۱) وجایگاه فضل‌وعبادت است ـ ومذکوراست که موسی‌بن هرون‌بن حیان ـ گفت‌ما را حدیث کرد عبدالله‌بن محمدحدیث کرد جریربن عبدالحمید ازحکیم‌بن جبیر که‌علی بن‌ابیطالب‌رضی‌الله‌عنه بهربیع بن خثیم‌ومرة‌طیب فرمود : هر که اکراه دارد با من به صفین بیاید به قزوین برود ـ کسانیکه پـاداش یا مواجب خودراگرفتند وبه قزوین روانه شدند چهارهزارتن بودند.

خبرداد مـا را ابوالعلاء حـافظ در کتابش خبـر داد مـا را ـ احمدبـن محمدبن علی‌بن احمد ـ خبرداد حسن‌بن علی واعظ تمیمی خبرداد احمدبن‌جعفرقطیفی ـ خبرداد عبدالله‌بن‌احمدبن حنبل حدیث کرد ما را ابومعمر ـ خبرداد جریرازحکیم‌بن جبیر که گفت عمرعبدالعزیز(۲) فرمود لوودت ان منزلی به قزوین حتی اموت یعنی بذلك‌الرباط وخبرداد ما را حافظ از حسن‌بن‌احمد خبرداد عبدالرحمن‌بن محمد ـ خبرداد عبدالله‌بن محمدبن جعفر ـ حدیث کرد خال من ـ خبر داد

۱ـ نقطه ارتباط دو دسته یا دوسپاه‌یا دوقوم که بمرز تعبیرمیشود ـ عین تفسیر کتاب‌منتهی‌الارب چنین است : رباط بکسر آنچه‌بوی بندند ومشک وخرانرا، رباطه جای درآمدن دشمن ـ مرابطه‌مثله اوالمرابطه ـ ان یربط کل من‌الفریقین خیولهم فی‌ثغره معداً لصاحبه فسمی‌المقام فی‌الثغر « رباط »

۲ـ بهترین خلفای اموی است که سب امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب ع را ازمیان برد.

ابو حاتم خبرداد علی بن میسره شنیدم عبدالعزیز بن عثمان گفت از سفیان ثوری پرسیدم ـ عسقلان در نزد تو دوست داشتنی ترست یا قزوین ؟ ـ گفت « قزوین »

آیا گفتار حسن را دربارهٔ آیهٔ : « قاتلوا الذین یلونکم من الکفار »(۱) نشنیدی که گفت هرقومی که درمجاورت ری و دیلم باشند ؛ یعنی بکشید آن کسانی را که پشت کردند بشما از کفار،

خبر داد ما را قاضی عطاءالله بن علی در کتابش از خلیل بن عبدالجبار حدیث کرد ما را ابومنصور و گروهی که از انجمله زبیر بن محمد بود حدیث کرد ما را ابوداود حدیث کرد احمد بن محمد بن ساکن زنجانی که گفت ازعمویم مسیب شنیدم که میگفت مردی از اهل بادیه درجنگ بابل باما شرکت میکرد اتفاقاً یکسال نتوانست درجهاد حاضر شود وخدایتعالی درانسال مسلمین را فاتح گردانید ـ اینمرد بواسطه شرکت نداشتن دراین پیروزی غمگین بود ـ چون در آنشب خوابید ـ درخواب بوی نمودندازاینکه حاضروشاهد این پیروزی نبوده‌ای دلتنگ مباش بقزوین برو ونمازاین عید را در آنجا بگزار چنانست که عهده‌دار این فتح بوده‌ای و از خلیل ـ خبرداد ماراحاجی بن علی صوفی ـ حدیث کردعلی بن محمدبن وکیع ـ حدیث کرد اسحق بن محمد حدیث کرد ابوحاتم رازی حدیث کرد عبدالعزیز بن عثمان دامـاد عثمان بن زایده که گفت از سفیان شنیدم میگفت « دوست دارم منزلم قصران(۲) باشد » ابوحاتم گفت برای نزدیکی آن به قزوین ـ .

دیدم بخط احمدبن محمدبن داوود واعظ ـ حدیث کرد محمدبن یزید حدیث کرد جعفربن محمد عبدالجبار همدانی معروف به سندول ـ شنیدم بمن میگفت که بـا وکیع مشاوره کردم

۱ـ یاایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین ـ ای آنها که گرویدید جنگ کنید باآنها که نزدیك شمابند از کفار و باید که بیابند درشما درشتی و بدانید که خدا با پرهیزکارانست ـ سوره تـوبه آیه (۱۲۲) ـ واما تفسیر آیه مبارکه ـ قوله تعالی یا ایها الذین آمنو قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدو فیکم، حقتعالی باین آیه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گروندگان هر گروهی ازشماکارزار کنی باآنانکه بشما نزدیکترند ومتعلق‌اند ازخویشان و همسایگان ونزدیکان و این در معنی بـاری مجری آنست که خدایتعالی گفت واندر عشیرتك الاقربین و چنانکه رسول(ع) گفت الجاراحق بصنیعه وآیت دلیل است بر آنکه واجب است براهل هرثغری قتال کردن باآن کافران که درنواحی ولایت ایشان باشند برسبیل دفاع ازخویشتن واز بیضه اسلام چون براوخائف باشند واگرچه امام حاضر نباشد وآنکس که اقرب را رها کند وبا ابعد کارزار کند اگر باذن امام کند مصیب است واگرنه باذن امام کند مخطی باشد ولیجدوا فیکم غلظه این امر غایب است بایدتادرشما درشتی باشد وبا ایشان رفق واین نکنی ومفضل از عاصم خواند غلظ بفتح الغین ابوالحسن اخفش گفت من فتح نشناسم وزجاج گفت دراو سه لغت است فتح وضم وکسر وکسرفصیح‌تر است یعنی درشت باشی با ایشان که چون چنین باشی ایشان شما را چنین یابند برای آنکه واجد و موجود را علی ماهو به یابد واعلموا ان الله مع المتقین و بدانی که خدای بـا آنان باشد که ازمعـاصی او اجتناب کنند بمعنی نصرت (ازجلد دوم تفسیرابوالفتوح رازی قدس سره چاپ تهران ۱۳۲۳ هجری قمری ص ٦٥٤)

۲ـ قصران ورودبار قصران مقصود همان آبادیهائی است که اکنون در شمال تهران واقع شده وبنام شمیران معروفست .

واودرمکه بود آنگاه باو گفتم ای ابا سفیان در مکه میمانی یا بجده میروی؟ - گفت تصمیم گرفته‌ام درمکه بمانم وقصدم این است که اگر آسایش در جده پیدا شود بآنجا کوچ کنم آنگاه پرسید از کدام شهری؟ گفتم از مردم همدان - گفت مسافت شهر شما تا قزوین چه‌قدر است گفتم سه یا چهارروز راه گفت ماهی یکبار بآنجا نمیروید؟ گفتم خدای ترا بیامرزد ماه کدام است بلکه در سراسرعمرهم بآنجا نمیرویم، گفت گمان میکنم قزوین در روزقیامت محسود بلاد خواهد بود. حدیث کرد قاضی ابوحنیفه فضل بن اسمعیل - و گفت خبرداد ما را ازجمعی ازاو ازابی منصور مقومی حدیث کردمحسن بن حسین راشدین حدیث کرد خضر بن احمدفقیه - حدیث کردعبدالرحمن بن ابی‌حاتم که حدیث کرد ما را پدرم وابوزرعه و گفتند حدیث کرد ما را از یعقوب بن عبدالله قمی از ابی‌مالك ثعلبه از ابی‌سنان که گفت ابراهیم نخعی را پرسیدند در باره قزوین چه میگوئی؟ گفت دوست دارم منزلم دشتبی باشد و در مختصری که در باره فضیلت عسقلان گردآوری شده آمده است که حدیث کرد ابواسحق طالقانی از ابی‌جعفربن میسره صنعانی - از سلیمان باهل از سالم بن ابی‌جعد که گفت در برخی کتب دیدم که عسقلان وقزوین دو دهکده از بهشتند.

این است آنچه بالااتفاق ازفضایل منقول در باره‌قزوین ایرادشده‌است بدانکه‌اسنادآثارمذکور در این‌باب‌ازواضح‌ترین اسنادیست که‌در این‌باره‌در جاهای‌دیگرذکرشده‌ورجالش‌موثق‌ترین رجالست ودر بیشتراین اسنادتشویش‌است لکن اگردردونوع تأمل کنی‌وبرظواهر آنها وطرق فراوانشان وتأیید بعضی ازبعض دیگرآگاه شوی شکی برای تو نمیماند که آن اخبار اساس و ریشه‌ای دارد وبرای این بقعه درنزد اولین (صحابه پیغمبرص) مرتبه وفضلی است.

قسم دوم درفضایل وخصایص‌مستنبط ازآن:

ازانجمله پیوسته‌رباط و ثغربودن‌اواست (مقصود ثغردیلم است ورباط نقطه ارتباط فریقین است در مرز)

عبدالرحیم‌بن مظفر حمدولی - خبرچندی قرائت کرد برعلی‌بن‌عبیدالله‌بن بابویه اجازه داد حدیث کند ما را عبدالواحدبن حسن صفار - حدیث کرد ما را محمدبن‌احمدبن موسی شروطی- حدیث کرد محمدبن حسین‌بن خلیل حدیث کرد ابوسعید مشمدةبن بکر فرغانی حدیث کرد ابوالحسین زکریاابن یحیی نیشابوری حدیث کرد احمدبن حرب ازمحمدبن فضل از عبدالملك‌بن جریح از ابی‌زبیرمکی ازجابربن عبدالله انصاری ازپیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه وسلم که فرمود - :

من‌بات بالری لیلة واحدة صلی فیها وصام کانما بات فی غیره الف لیلة صامها و قامها وخیر خراسان نیشابور وهریو ثم بلخ ثم اخاف علی‌الری وقزوین ان‌یغلب علیهما العدو(۱) والثغر وهوموضع‌الذی یخاف علیه من غلبة‌علیه العدو.

۱ـ ظ: وهماالثغر یالانهما فی‌الثغر.

یعنی کسیکه یکشب درری بخوابد و نماز بگذارد وروزه بگیرد مانند هزارشب خوابیدن و نماز گذاردن وروزه گرفتن است درجای دیگر- و بهترین جای خراسان نیشابور وهرات وپس ازآن بلخ است ـ گذشته ازین میترسم بر ری و قزوین دشمن غلبه کند چه آنها در مرز وثغرهاند ومرز جایگاهی است که درمعرض خطرتجاوز دشمن میباشد . ومنظور ازیکشب بسر بردن اینست که باروزآن باشد یعنی یك شبانه روز.

و مورخان ازانجمله مؤلف کتاب البلدان که کیاشیرویه دیلمی ویرا ابوعبدالله احمدبن محمدبن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف به ابن فقیه معرفی نموده است- روایت کرده است از پدرش از ابن دیزیل ومحمدابن ایوب رازی و روایت کرده است از او ابوبکر بن لال و غیره از جمله ابوالفرج قدامة بن جعفر بن قدامة کاتب که دیلمیان را حال چنین است : همیشه آنان مردمی دورو وبی اراده اند پای بند بهیچ مذهب و شریعتی نیستند هیچگاه در فرمانبرداری استوار نمیباشند و همواره غدار وپیمان شکنند، بارها بکفرباز گشته اند بهسخت دلی و خشونت طبع مشهور و بخونریزی و گردنکشی ضرب المثل میباشند خبرداد ما را ابوزرعه قدسی خبرداد ابومنصور مقومی در ری بسال ٤٨٤ - خبر داد زبیربن محمد - خبر داد علی بن محمدبن مهرویه خبرداد علی بن عبدالعزیز حدیث کردمارا ابوعبیدحدیث کردابومعویه ازاعمش ازابن وائل که گفت علی بن ابیطالب رضی الله عنه. عبدالله بن عباس رضی الله عنه را عامل موسم حج گردانید آنگاه خطاب بایشان خطبهای خواند (که هر گاه دیلم آنرا می شنید مسلمان میشد(۱)- سپس سوره نوررا برای ایشان تلاوت کرد)وازجمله از ابن عبید-حدیث کردمارا عبدالرحمن ازسفیان ازاعمش ازابن وائل که گفت ابن عباس سوره نوررا خواندوآنراموردتفسیرقرارداد آنگاه مردی گفت-: « اگردیلم این رامی شنید هرآینه مسلمان میشد»

پیش ازبعثت فارسها درقزوین جنگ داشتند ـ و بوسیله مواجب گیرندگان درانجا مرزبانی و مرابطه برقرار کرده بودند وهنگامی که میان آنها صلح نبود دیلم را دفع میکردند زمانی هم که صلح وآشتی میان آنها جریان داشت احتیاط را ازدست نمیدادند زیرا ازپیمان شکنی ونقض عهدآنها بیمناك بودند .

گویند که کسری شاپوربن ربرکان رابا دههزارمرد گسیل داشت وامر کرد که او درقزوین اقامت کند و از پیشرفت و نفوذ دیالمه بممالك او جلوگیری نماید و سبب آن بنابرآنچه ابوحنیفه احمدبن داود دینوری در تاریخ خود معروف به « اخبارالطوال » حکایت کرده است چنین است :

در ایام کسری « بهرام معروف به چوبین بتدبیر کسیکه کسری برای کشتن وی مأمور کرده بود در بلاد ترك کشته شد- آنگاه یاران بهرام بیرون آمدند و از جیحون گذشتند و کنار نهررا گرفتندتا ببلاد دیلم پیوستند ودرآنجا ساکن شدند وبا دیالمه هم پیمان گردیدند و دشواری آنها بآسانی گرائید بعد از این کسری خال (دائی) خود« بندویه» رابکشت و بخال دیگرش « بستام»

(۱) لوسمعتها الدیلم لاسلمت ثم قراء علیهم سورة النور.

(بسطام)(۱) نوشت که نزد او برود و قصد داشت ویرا نیز به برادرش ملحق نماید، در راه خبر کشته‌شدن برادرش را به بستام رساندندوی‌ازرفتن منصرف‌شدو بدیلم نزدیاران بهرام باز گشت، مردم اورا برافراختند و بپادشاهی برداشتند و تاج برسر وی نهادند و خواهر بهرام را بعقد وی درآوردند - اشراف گیلان و دیلم و طیلسان نیز با وی همراه شدند آنگاه بستام بسوی دشتبی بیرون‌آمد ودسته‌هائی را برای جنگ بکوهستان (مقصود جبال یعنی عراق است) فرستاد تا به «حلوان» رسیدند کسری سپاهیان خود را بسوی وی گسیل داشت چندی میان دولشگر جنگ وجدال سختی برپا بود - آنگاه کسری کس‌نزد خواهربهرام(۲) فرستاد ووعده داد که اگرشوهر خود را بکشد اورا به همسری برخواهد گزید وبانوی بانوان خویش خواهد نمود اوهم‌پذیرفت وخواهش کسری انجام یافت ومردم بستام رفتند و برخی از بلاد دیلم را غارت کردند - در این هنگام بود که کسری شاپوررا بسوی قزوین فرستاد.

درایام جمل وصفین دیلم بیرون آمد وعرب درمانده را از قزوین و نواحی آن بیرون راند وبرایشان چیره شد - سپس بنی‌امیه در زمان خلافت خود لشکریانی برضد دیلم تجهیز وروانه نمودند ومیان آنها با دیالمه جنگهای بسیاری‌اتفاق افتاد - در تاریخ محمدبن جریر رحمة‌الله است که چون خبر کشتار وخونریزی دیالمه از مسلمین به «منصور» رسید از پیش خود نماینده نزد مردم فرستاد وآنها را بجنگ وغزو با دیلم خواند ودرسال ۱۴۳ به جنگ‌آنها رفت و در سال ۱۴۴ محمدبن امیرالمؤمنین ابی‌العباس عبدالله‌بن محمدبن علی بخاطر اهل کوفه و بصره و موصل وجزیره با دیلم جنگ کرد.

ایندلایل مشعرند براینکه قزوین در دوران جاهلیت واسلام ثغربوده و در اخبار و آثار گذشته‌گان نیز به ثغربودن آن تصریح شده است چنانکه صاحب مسالك ممالك میگوید «قزوین ثغر دیلم است» و بدیع (مقصود بدیع‌الزمان همدانی صاحب مقامات است) ابوالفضل همدانی‌در یکی از مقامات خود میگوید - : «در ثغر قزوین بسال ۷۵ جنگ کردم» و دبیس‌الاسدی در

۱- بسطام (مقتول ۵۹۵ یا ۵۹٦) تلفظ میشده همان کلمه‌ایست که دراصل (ویس تخما) فردوسی درشاهنامه «گستهم» ذکر نموده است وی خال خسروپرویز وحکمران خراسان و قومس‌و گرگان وطبرستان بود پس از کشته شدن برادرش بندویه بنای سرجنبانی را گذاشته در (۵۹۱ - ۵۹۲ میلادی) وخود را پادشاه خواند ولی عاقبت مقتول گردید ازبسطام هفت عدد سکه بدست آمده است که ازروی‌آنها معلوم میشود وی لااقل شش سال سلطنت نموده‌است‌واسم وی درروی مسکوکات «بیروج ویستهم» منقوش است [نولدکه در تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان ص ۴۷۸ ص ۴۸۷] بعدها سنباط باگرادونی ارمنی که مرزبان گرگان بود از طرف خسروپرویز با متمردین بجنگ برخاست در ۵۹٦ یا ۵۹۷ آتش طغیان طبرستانرا خاموش کرد (از کتاب روابط روس و ایران ص ۳٤)

۲- گردویه خواهر بهرام چوبینه همسر بستام خال هرمز پادشاه ساسانی،

« سقیاالهیمان»(۱) ازقزوینی به ثغری تعبیر میکند و ثغر بودن قزوین ازهنگام استیلای ملاحده (خداوندآنها را هلاك گرداند) بر دیار دیلم و قلاع آن از فرط وضوح نیازمند بهیچگونه شرح وبسطی نیست .

واگرشهری ازشهرها ثغرباشد همیشه بحکم اسلامست الکفارالذین یلونه ـ حتی بگفته علمای اصحاب اگروقفی بر ثغرباشد پس ازتوسعه منشوراسلام ربع وقف نگهداری میشودباحتمال اینکه به ثغرباز گردد.

وازانجمله قزوین برجاده‌ای ازشرق بغرب یا از اقلیمی باقلیم دیگر قرار نگرفته بلکه از شاهراه بر کنارومنحرف است واین است که هر که بآنجا وارد شود بمنظورمرزبانی یا زیارت و تجارت وغیره است برخلاف شهرهای واقع برشاهراهها که بسیاری از آنها منزلگاه است نه مقصد واردین بآنجا قصدی ومقصودی ندارند ودرواقع از آنجا عبورمیکنند ـ .

وازانجمله سختی وصلابت مردم قزوین وشدت غیرت و صفای عقیده آنها در دین است که جزاند کی ازآنهابقیه باین صفات متصفند . دریکی ازنوشته‌های شیخ ما ابی محمدنجاررحمةالله دیدم ازحسن بصری رضی الله عنه که فرموده خدایتعالی ـ « قاتلواالذین یلونکم ولیجدوفیکم غلظة »(۲) درحق مردم قزوین نازل شده وخشونت درطبایع آنها ازغیرت دین مرکوز است .

وازانجمله ـ شراب ودیگرمنکرات مشهور درآنجاآشکار نمی‌شود وارتکاب بمنهیات میان مردم آنجا برای کسی ممکن نیست مگراینکه به حیله متوسل شود یا درانتظارفرصت باشد زیرا مردم آنجا همواره اصرار برانکاردارند جزدرموردیکه دچاراستیلای لشگریان باشند و ازانکار بترسند ودراینوقت خشم خود را فرو میکشند وبهنگام ضرورت سکوت مینمایند .

وازانجمله ـ بسیاری حافظین قرآن در آن شهراست که بتلاوت وتدریس آن مداومت میکنند وسرگرمی آنها علم تفسیراست که هم آنرا میشنوندوهم میشنوانند.

وازانجمله ـ چیرگی فقربربیشترمردم قزوین وقناعت کردن آنها است بکمترین مقدار در خوراك وپوشاك واینرویه پسندیده‌ای برای سالکان است.

وازانجمله ـ اقبال و پیشقدمی آنها برجهاد است بنا باختلاف طبقات (غنی وفقیر) وبرای همین دوخصلت نیکو که فقروجهاد باشدآنها را ستوده‌اند وآن حرفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم است.

وازانجمله ـ بسیاری حجاج آنشهراست که بهرنحوی مقدورشان باشد پیاده یاسواره بزیارت خانه خدا میروند .

وازخصایص قزوین که متعلق باموردنیوی میباشد ـ امنیت وآسایش عمومی درتمام نواحی

۱ـ نام کتاب است.

۲ـ برای استحضار ازآیه مبارکه وترجمه وتفسیر آن به حاشیه صفحه ۹۰ مراجعه شود

آن ازدزدان وراهزنان است برخلاف بیشترشهرستانها - ونیزقزوین‌درزمین هموازی واقع‌شده وکوهی در نزدیکی آن نیست که مانع وزیدن بادهای لطیف باشد - همچنین پاکیزگی آبهای آنست ازآلودگیها وپلیدیها - زیرا کاریزهای آن اززیرزمین روانست حتی درحوضها‌هم‌باندازه ضرورت ریخته میشود و - پاکیزگی آسایشگاههائی که در آنجا است - و نفاست زمین‌های آن بویژه قصبه شهر .

بارها ازجمعی‌رؤسای نواحی‌ری شنیدم که میگفتند اگرما را چنین زمینهائی بودبواسطه فراوانی‌آب چندین برابراینجا درهرجریب محصول برداشت میکردیم ودیگرخوبی وپاکیزگی وبسیاری حبوبات ودرآمدآنجا است و از جمله میوه‌های نیکوی قزوین است که دارای سودی فراوان وزیان کمتری میباشد .

ودراین باره نیازی به اطاله کلام نمی‌بینم .

دیدم ابی‌العمیس محمدبن اسمعیل مکی درفصلی از کتاب خود بتوصیف ری و قزوین - ومدح‌وستایش آنهاپرداخته‌است‌وفضیلت‌هریك‌از آنهارا بردیگری متذکرگردیده‌وپس‌ازتوصیف ری گوید و اما قزوین - پس او در فضیلت مقدم است و مردم آن اشرف‌اند و ثغری از ثغور مسلمانانست واهل آنجا ازاعراب مشهورمیباشند - وآن دریست از درهای بهشت - کار در آنجا افضل وثواب‌آن بیشتروخوابیده درآنجا بمنزله عابد و مقیم‌آنجا مانند مجاهد است - حصارآن بلندتر وسورآن جامعتروآب‌آن خوشگوارتر ونانش اشتهاآورتر ودرختانش شگفت‌آمیزتر و انگورهایش گواراتر وشیره‌اش تندتر وشرابش قوی‌تر (گیرنده‌تر) است پس از آن ارزانی نرخها وبسیاری برف وباران آنجا است که ذاتاً ازری بی‌نیاز وازآن ممتازتراست وری نیازمند بآنجا است وهرگز ازآن بی‌نیازنمی‌شود .

ومردم قزوین نزدیکترند بدعا ودیدارشان ثابت‌تر وبجنگها داناتر ودرکارهای دشوار و عظیم‌واردترند‌پیادگان آنهاچابك وسوارانشان‌پلنگ‌اند(دلیر) آنگاه‌بذم‌آنها میپردازدو گوید:

اهل قزوین سنگدل‌وقسی‌القلب وخشن‌وجفاکارند برخورد ودیدارشان با ترشروئی است وخوشروئیشان ناپسند وسلام‌شان اندك و دوستی‌شان ملال‌آور وفقیه‌شان زبون و دانشمندشان کم‌خرد وادیب‌شان خنگ‌و طبیب‌شان اندوه‌آور است - (محزون) در جود وبخشش‌آنها ومردم ری‌چنانند که شاعر گفته:

اذا ما قستهم فی باب جود   وجدتهم کاسنان الحمار

(هرگاه‌بخشندگی آنها را قیاس یاجستجو کنید‌آنها را مانند دندان خرمی‌یابید)

گویا اشاره بضرب‌المثل معروفست که میگویند ، خرسخاوت ندارد مگر دندان گرفتن ، ودر کتاب ، لمع‌الفضیه ، ابی‌منصورثعالبی ازابی‌الحسن مصیصی ، است که گفت ابودلف

خزرجی وابوعلی‌هایم ازندمای عضدالدوله بودند روزی میان آنها شوخی در گرفت وسخن آنها ازمحاضره ومذاکره به حرفهای رکیك کشید - ابوعلی به ابودلف گفت خدا طاعونهای شام و تب‌های خیبروسپرزهای بحرین وضرب عرق مدنی وآتش پارسی ودملهای بلخی نصیبت کند پس ابودلف گفت ای بیچاره ! «تبت یدا ابی لهب» را به ابی لهب میخوانی و خرما را به هجر(۱) میبری خدا اژدهاهای مصر وافعی‌های سیستان و کژدم‌های شهرزور وجراره‌های اهوازرانصیب تو - وبردهای یمانی وقصب‌های مصری ودیباهای شوشتر وعباهای فارس و حله‌های اصفهان و سقلاطون بغداد وسمور بلغار وفنك(۲) کاشغروروباه خزر وجوراب‌های قزوین را نصیب من کند اینکه جوراب را ازمختصات قزوین نوشته معلوم نیست مقصودش جوراب صوفیه است یا جورابهائی که صوفیه ازجلود درست میکنند.

باب دوازدهم

اخباریکه درباره قزوین راجع بآخرالزمان ذکرشده است(۳)

حوادث قزوین

فی غیبة طوسی روی عن النبی ص- انه قال یخرج بقزوین رجل اسمه اسم نبی یسرع الناس الی طاعة المشرك والمؤمن یملاء الجبال خوفاً

روایت شده است ازحضرت رسول ص که آنحضرت فرمود در قزوین مردی که نام او نام یکی ازپیغمبران است خروج میکند مردم اورا هم مؤمن وهم مشرك باطاعت میشناسند و کوهها ازخوف او پرمیشود.

ایضاً ازمحمدبن حنفیه نقل کرده است که زندیقی ازقزوین بریاست برخیزد که پرده ناموس آنرا پاره کند بزرگان ایشانرا گمنام نماید وحصارآنرا تغییر دهد و هر که با وی مقاتله نماید کشته شود وهر که تابع او گردد کافرشود واهل آنجا دوفرقه شوند فرقهٔ بردین خود گریه کند وفرقهٔ بردنیای خود.

سید حسنی

ازعلائم حتمیه خروج «سید حسنی» است و آن جوان خوشصورتی است که از طرف

۱- هجررا اکنون الاحساء گویند ودرآنجاخرما فراوان است نظیرهر دو مثال درفارسی هست و مفهوم آن «زیره بکرمان بردن است»

۲- حیوان کوچکی است که پوست آن بی‌اندازه نرم و لطیف است و از آن جامه‌های فاخر وپربها میدوزند.

۳- از کتاب علائم الظهور تألیف - مرحوم میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی صفحات ۱۰۷-۱۰۸ ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۷۹ - ۱۵۹ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - چاپ تهران

طالقان ودیلم وقزوین خروج کند و یا آن سیدی است از اولاد حضرت امام حسن ع ویا نام او حسن باشد ویا ملقب است به « حسنی » دعوی امامت ونیابت و بابیت نکند ومردم را بخوددعوت نکند بلکه مردم را باتحاد و ترقی اسلام دعوت کند عادل نباشد اما مثل سلطان عادل حکم کند مردم ازاطراف دوراورا بگیرند - این شخص ازقزوین تا کوفه را امن ومنظم کند وزمین ایرانرا ازلوث ظلمه پاك کند و آن جوانیست که سن او کمتر از چهل سال باشد و خوش صورت و پاك عقیدت باشد .

درباب خروج سید حسنی - عبارات کتب مختلف است مؤلف فقط بنقل از کتاب « كفاية الموحدين » اکتفامینماید که فرموده است- ششم ازعلامات حتمیه خروج سید حسنی است وآن جوان خوش صورتیست که ازطرف دیلم وقزوین خروج نماید و بآواز بلند فریاد کند که بفریاد برسید آل‌محمد را که ازشمایاری میطلبد واین سید حسنی ظاهراً ازاولاد امام حسن مجتبی ع باشد ودعوی برباطل ننماید ودعوت برنفس خود نکند بلکه ازشیعیان خلص ائمهٔ اثنی عشروتابع دین حق دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود ولکن مطاع وبزرگ ورئیس خواهد بود و در دستار و کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین ص وددرزمان خروج او چون کفروظلم عالم را فرا گرفته باشد ومردم ازدست ظالمان وفاسقان دراذیت وآزار باشند وجمعی ازمؤمنین نیزمستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین در آنحال سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل‌محمد (ص) پس مردم اورا اعانت نمایند خصوصاً گنجهای طالقان که از طلا ونقره نباشند بلکه مردان شجاع قویدل ومسلح ومکمل که براسبهای اشهب سوار باشند ودر اطراف او جمع گردند وجمعیت اوزیاد شوند وبنحو سلطان عادل درمیان ایشان حکم وسلوك نمایدو کم کم براهل ظلم وطغیان غلبه نماید وازمکان وجای خود تا کوفه زمین را ازلوث وجود ظالمان و کافران پاك میکند وچون با اصحاب خود وارد کوفه شود باو خبرمیدهند که حضرت حجةالله مهدی آل محمد (ع) ظهورنموده است واز مدینه بکوفه تشریف آورده است پس سید حسنی با اصحاب خود بخدمت آنحضرت مشرف میشوند واز آنحضرت مطالبه دلایل امامت ومواریث انبیاء را مینماید- حضرت صادق (ع) میفرمایند بخدا قسم که آن جوان آنحضرترا میشناسد ومیداند که او برحق است ولکن مقصودش اینست که حقیقت اورا برمردم واصحاب خود ظاهر نماید پس آنحضرت دلایل امامت ومواریث انبیا را ازبرای او ظاهر نمایددر آنوقت سیدحسنی و اصحابش باآنحضرت بیعت خواهند نمود مگرقلیلی ازاصحاب او که چهارهزار نفراززیدیه باشند که مصحفهاوقرآن در گردن ایشان حمایل است وآنچه مشاهده نمودند ازدلایل ومعجزات آنرا حمل برسحرنمایند و گویند که این سخنان بزرگی است واینها همه سحراست که بما نموده‌اند - پس حضرت حجت آنچه نصیحت وموعظه نماید ایشانرا وآنچه اظهار اعجاز نماید در ایشان اثرنخواهد نمود و تا سه روز ایشانرا

مهلت میدهد وچون موعظه آنحضرت وآنچه حقست قبول ننمایند امرفرماید که گردنهای ایشانرا بزنند وحال ایشان بسیارشبیه است بحال خوارج نهروان که در لشکر حضرت امیرالمؤمنین در جنگ صفین بودند.

خروج سیدحسنی وقتیست که در ایران پادشاه مقتدر نباشد و پس ازغلبه کفر وظلم وقتل ونهب خروج سید حسنی است از طالقان ودیلم چنانکه سابقاً ذکرشد و از اخبار مستفاد میشود که این سید دعوت بخود نکند اما مثل پادشاه رفتار کند واین در وقتی است که ایران پادشاهی نداشته باشد وجمهوری گردد وهرج ومرج یا ملوك‌الطوایف شود

روی ابن‌اعثم‌الکوفی فی کتاب‌الفتوح عن امیر المؤمنین(ع)- انه قال ویحا للطالقان فان‌لله عزوجل بها کنوزاً لیست من ذهب ولا فضة ولکن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته وهم‌ایضاً انصارالمهدی فی آخر الزمان.

در کتاب «دارالسلام» نقل کرده‌است از کتاب «منتخب‌البصائر» حدیث مفضل را درباب خروج‌سیدحسنی -و عوض حسنی حسینی ذکر کرده است پس قدر متیقن این است که سیدی از اولاد فاطمه از طالقان ودیلم خروج کند وبطرف قزوین آید وایران را از شر کفار نجات دهد اسلام را قوت دهد اهل ایران را ازشرسلطنت وضررهای سلاطین وظلمه آسوده کند خواه‌حسنی باشد خواه حسینی واین دروقتی است که امر برمسلمانان سخت شود ازطرف کفار وظلمه‌ومردم یکی‌یکی دوتا دوتا دور سید حسنی را میگیرند و کم کم امراو آشکارشود وقوت گیرد تاآنکه بطرف نجف حرکت کند وهمه جا با فتح وفیروزی باشد.

در کتاب «نورالانوار» فارسی گوید یا ازاولاد امام حسن‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب است یاآنکه حسن نام دارد ویا ملقب به «حسنی» خواهدبود - وادعای نیابت وبابیت حضرت مهدی‌رانمیکند ومردم را ببدی وباطل دعوت نخواهد نمود ولکن ببزرگی ومطاعیت وریاست خواهد رسید.

سابقاً ذکر کردیم شخصی است خوش صورت که سن او کمتراز چهل سال باشد - خوشا بحال اهالی طالقان که اورا یاری کنند- ازاخبارمستفاد گردد که اشخاص مختلف‌العقیده درزیر لواء اوجمع شوند وعاقبت عقایدآنان‌خوب‌شود جز چهارهزار نفربقول صاحب کفایة وچهل‌هزار نفربقول نورالانوار وبحار شاید این‌مخالفین ازاهل‌ری باشند که دراخباراست که مخالفت‌وجدال با امام(ع)خواهند نمود- اگرچه درخبرتصریح شده‌است باینکه اززیدیه باشند -مؤلف دوستان و اولاد خود را وصیت میکنند باینکه همینکه حسن نام از طرف طالقان و الموت ظاهر شدکه

۱-ابن اعثم کوفی در کتاب «الفتوح» ازامیرالمؤمنین (ع) روایت کرد که‌حضرت‌فرمود رحمت بطالقان‌زیرا خدای‌عزوجل‌رادرآنجا گنجینه ایست نه اززروسیم‌بلکه درآنجا مردانی‌ازگروندگان‌اند که خدایرا چنانکه سزاوار شناسائی او است شناخته‌اند و همچنین ایشان در آخرالزمان یاوران مهدی هستند.

صبیح‌المنظر وسنش کمتر از چهل باشد ومدعی سلطنت و امری نباشد بشتابید بسوی او در زیر لوای او گردآئید تا آنکه بتوسط آن لواء برسید بحضور امام موعود چه راحت و امنیت وظفر و فتح و دنیا و آخرت باآن لواء است والعاقبة للمتقین وپرهیز کنند ازخیالات واوهام که این شخص سید نیست ویا زاهد وعابد نیست ویا ضعیف وبی معین است .

پادشاه مظلوم شود ـ فی‌غیبة‌الطوسی والبحار وغیره عن محمدبن بشیر عن محمدبن حنفیه قال قلت له قد طال‌الامر حتی متی قال فحرك رأسه ثم قال انی یکون ذلك ولم یعص‌الزمان انی‌یکون ذلك ولم یجفوا الاخوان انی‌یکون ذلك ولم یظلم‌السلطان انی یکون ذلك ولم یقم‌الزندیق من قزوین فیهتك ستورها ویکفر صدورها ویغیر صورها و یذهب ببهجتها من‌فرمنه ادرکه ومن‌حاربه قتله ومن اعتزله افتقر ومن‌تابعه کفر حتی‌یقوم باکیان یبکی‌علی دینه وباك یبکی علی دنیاه(۱)

فی‌السماء والعالم

و فی خطبة‌الملاحم لامیرالمؤمنین(ع)التی خطب بها بعد وقعة‌الجمل بالبصرة قال یخرج‌الحسنی صاحب طبرستان مع جم کثیر من خیله و رجله حتی یأتی نیسابور فیفتحها ویقسم ابوابها ثم یأتی اصبهان ثم الی‌قم فیقع بینه وبین اهل قم وقعة عظیمه یقتل فیها خلق کثیر فینهزم اهل قم فینهب‌الحسنی اموالهم و یسبی ذراریهم و نسائهم و یخرب دورهم فیفزع اهل قم‌الی‌جبل یقال له ورده(۲) اودهار فیقیم‌الحسنی ببلدهم اربعین‌یوماً ویقتل منهم عشرین رجلا ویصلب منهم رجلین ویرحل عنهم ـ خلاصه معنی آنکه حضرت امیرالمؤمنین(ع)فرمودخروج کند حسنی صاحب طبرستان با جماعتی بسیار ازسواره و پیاده تا آنکه به نیشابور برسد پس آنرا فتح کند ودرهای آنرا قسمت کند پس از آن باصفهان و از آنجا به قم‌آید آنگاه بین او واهل قم جنگ بزرگی روی‌دهد درآنجنگ گروه‌بیشماری کشته شوند و آنگاه اهل قم فرار کنند و حسنی مالهایشانرا غارت نماید اطفال و زنانشانرا اسیر کند و خانه‌هایشانرا ویران‌سازد آنگاه اهل‌قم به کوهی که گفته‌شود بآن‌ورده‌یادهار پناه برند وحسنی چهل روز درقم توقف کند وبیست تن ازاهل قم را بکشدودوتن‌از آنهارابدار بکشدو آنگاه از

۱ـ ورده ـ قریه‌ایست ازنواحی قم ـ ورداورد قریه‌ایست درنزدیکی تهران متصل بآب کرج

۲ـ درکتاب غیبة طوسی، و بحار ـ غیره از محمدبن بشیر از محمدبن حنفیه است که گفت ـ گفتم امر چه قدرطول میکشد ـ پس سر را جنبانیدآنگاه گفت ـ این هنگامی است که زمانه نافرمانی نکند وقتی است که برادران بیکدیگر جفا نکنند ـ هنگامی است که پادشاه ستم نکند ـ آنوقتی است که زندیق ازقزوین برنخیزد که پرده‌ها را پاره کند و بزرگان را فرو گیرد و صورتها را تغییر دهد و شادمانی را ببرد کسیکه ازاوبگریزد گرفتارشود وآنکه با اوبجنگد کشته شود و هر که از او دوری کند تهی‌دست گردد و کسیکه پیروی او کندکافرشودحتی گریه کنندگانی برمیخیزند که‌دسته‌ای بدین و گروهی بدنیاشان میگریند

آنجا کوچ کند (مؤلف گوید) مراد از حسنی همانست که سابقاً ذکر شد که از دیلم و طالقان خروج کند ومازندران را متصرف شود پس از آن بطرف نیشابور وخراسان رود آنگاه کرمان واصفهانرا بگیرد ودرقم جنگ کند واز آنجا بکوفه رود.

از پاره اخبار ـ استنباط میشود که درهنگامیکه حسنی ازطرف دیلم خروج کند وياری طلبد ازاطراف ضريح اورا جواب دهند یاآنکه ازاطراف ضریح مردم را باو دعوت کنند شاید مراد ازضریح حرم مطهرحضرت عبدالعظیم باشد که ازفتنه و سختی جمعی از مؤمنین از کثرت ظلم پناه بآنمکان مقدس برند ودرانوقت صدای حسنی ازطرف طالقان وقزوین وديلم بلندشود که بفریاد برسید ملهوف را وياری کنیدآل محمد را.(۱)

۱ـ اخباریکه راجع بخروج سیدحسنی‌است چون مربوط به قزوین بود نقل‌شد ـ اما صحت‌اخبار مذکورمورد تردیدقرار گرفته ـ توضیح آنکه جناب‌آقای‌پروین گونابادی نماینده اسبق مجلس‌شورای ملی (از سبزوار) که از جمله فضلاء معاصرند برای نگارنده حکایت کردند که در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه میرزاآقاخان کرمانی وروحی وخبیرالملك وهمفکران ایشان ظاهراً توطئه کرده بودند که ناصرالدین شاه را ازمیان بردارند وبرای‌پیش‌بردن مقصود خود مرحوم سیدحسن صاحب‌الزمانی‌را که گفته میشوداهل‌تهران وجوانی‌زیباروی بودبر گزیدندواخباری دایربخروج‌سیدحسنی‌درآخرالزمان جعل‌نمودند وانتشاردادندخروج‌سیدنیز بعنوان‌سیدحسنی‌تحقق پیدا کرد ولی‌عمال دولت‌آنروزی قضیه‌را بزودی کشف کردند وسیدرا باعده‌ای ازهمراهان‌اودرهمدان دستگیرساختند وزندانی نمودند که‌پس‌از چندی‌آزاد شد بنا بتقریر آقای گونابادی هنگامیکه در مشهد مقدس تحصیل میکرده‌اند باسیدحسن مذکوردرفوق‌رفاقت‌داشته‌اندوخوداوبطورخصوصی‌چگونگی‌رابشرحیکه گذشت‌برای‌ایشان‌نقل کرده‌اند وجعل‌احادیث واخبارمذکوره را اعتراف نموده‌اند نگارنده‌هم که درسال ۱۳۱۰ خورشیدی درحدود یکسال در مشهد و شهرستانهای خراسان مأموریت بازرسی اداره امنیه را داشتم سید رامکرر در آستانه دیده بودم باآنکه محاسن اوسفید شده بود معذلك سیمائی جذاب وجالب وخواستنی داشت

فصل دوم

باب سیزدهم

در نام آن

از تدوین رافعی

ذکر کرده‌اند که یکچند از شهرها و نواحی بنام کسانی نامیده شده است که آنها را بنا کرده‌اند یا کسانیکه بآنمواضع فرود آمده‌اند مانند همدان واصفهان که میگویند بنام دو برادر ازفرزندان «فلوج بن یقطین» از نژادیافث بنا گردیده - و گفته‌شده‌است که آنهارا حلوان بن الحاف بنیاد نهاده وذکر کرده‌اند که تفلیس - اران - بردعه - فارس - ری - گرگان - نیشابور - بلخ وبخارا نیزمانند آنست وهمانند آنها است شام وخراسان - ممکن است قزوین‌هم مانندآنها باشد ولی مشهور است که قزوین بفارسی «کشوین» بوده پس معرب کرده قزوین گفتند - قدامة بن کاتب گفته است تفسیر آن حد مرموق است یعنی طرفی که سزاوار نیست مهمل گذارده شده‌واز آن غفلت شود.

همیشه خلفا وبزرگان پادشاهان بکارهای قزوین توجه داشته وبر آن بیمناك بوده‌اند.

حدیث کرد قاضی محسن بن علی بن محمد تنوخی از ابی‌علی محمدبن حمدون که گفت‌شبی در حضور معتضد بودم برای اونامه‌ای رسید پس‌از آنکه‌آنرا خواندآنوضع را که داشت‌بهم‌زد وحالت ناگواری برای اووحاضرین پیدا شدآنگاه عبیدالله‌بن سلیمان (وزیر) را احضار کرد او فی‌الحال‌حاضرشد اما ازترس‌نزدیك‌بود قالب تهی کندزیرا گمان کرد اورا بازداشت کرده‌اند- آنگاه معتضد نامه را پیش اوانداخت معلوم شد نامه از مأمور سری است که بوزیر نوشته است درقزوین مردی دیلمی‌بطور ناشناس دیده شده، معتضدبه عبیدالله گفت الساعه بسران سپاه‌وخراج بنویس ورستاخیزی برپا کن وآنها را بیم‌ده وبخواه که‌آنمرد دیلمی را ولو از آخرین سرزمین دیلم باشد باید بدست‌آورند وآنها راآگاه کن که خونشان گروکان این قضیه است - و راه و آئین بنما که ازاین پس احدی نتواند ازنو بآنجادرآید یا بدون اجازه ازشهر بیرون رود عبیدالله گفت فرمان خلیفه را شنیدم وفرمانبردارم - میروم درمنزلم ومینویسم گفت نه همین جا بنشین و

بنویس و بمن بنما - عبیدالله نشست اما عقلش زایل شده بود سپس نوشت و باونشان داد و ویرا خرسند نمود و کاغذرا فرستاد آنگاه بعبیدالله گفت یکنفر را بفرست تا خبر گذشتن اورا از نهروان بیاورد - پس عبیدالله برخاست و معتضد بوضعی که قبلا داشت باز گشت و چنان مینمود که سختی ورنج بزرگی باو رسیده باشد.

آنگاه ساعتی دراز کشید - پس از او اجازه سخن گفتن خواستم - چون رخصت داد گفتم شما درخوشی وعیش بودید خبری که آمد درباره آن میتوانستید فردا امر بدهید - اینکه فوری امردادی هم دلخود را تنگ و عیش خویش را منغض نمودی و هم وزیر خود را ترساندی وحواس عیال ودوستانش را پراکنده کردی ازاینکه دراینوقت اورا بخواندی - گفت ای پسر حمدون- تو نباید چنین پرسشهائی بکنی لیکن چون بتو اذن سخن گفتن دادیم - بدان که دیلمان بدترین مردم دنیا هستند مکرشان ازهمه بیشتر و نیروشان سخت تر وقلبشان قویتر است،

من از ترس این دولت قلبم متزلزل است - اگر آنها بتوانند پنهانی داخل قزوین شوند عده‌ای از آنها در آنجا گرد میآیند و بکسانی که در آنجا هستند دست مییابند و مدتها طول خواهد کشید تا بتوانیم این ثغررا که میان ما وایشان است پس بگیریم - زیرا از آنها بمملکت زبونی واهانت میرسد و اینکار بست بزرگ و من اندیشیدم که اگر ساعتی در تدبیر خود دست نگهدارم کار ازدست برود - بخدا سوگند که اگر به قزوین دست یابند هرآینه اززیر سریرمن سربیرون خواهند آورد.

ومعتضد رحمة‌الله علیه به حزم و کفایت و حسن تدبیر مشهور بوده و به نیکوترین راهی بضبط ممالك میپرداخته است.

در کتاب البنیان تألیف احمدبن ابی‌عبدالله برقی دیدم که او از «هیثم» روایت کرده است که قزوین ثغر (مرز) بوده یکی از اکاسره هنگامی که سرکرده‌ای را با عده بسیاری بآنجا فرستاد دشمنان آنها پیش آمدند واین نقطه جایگاه سپاهیان بودآنها صف کشیدند و آماده جنگ شدند - سرکرده آنها درصفوف مزبور شکافی دید و بیکی از یارانش گفت «این کش‌وین»- یعنی آنموضع را نگهداری کن پس دشمنان گریختند و در این جایگاه شهری بنا کردند و آنرا کشوین نامیدند پس معرب کردند و قزوین گفتند ممکن است «زای» قزوین بدل از «سین» باشد مانند - : «زراط وسراط» - وممکن است از «قسا - یقسو» باشد که بمعنی صلب وسخت است چنانکه گویند «رجل قاس» یعنی مردسخت باین تعبیر که از «اقسان‌العود» آمده است و این درصورتیست که آن چوب خشک و سخت شده باشد، «وعسا و اقسان‌الرجل» باینمعنی که «کبر وعسا» یعنی مرد بزرگ شد وسخت شد - واین ازآنرواست که مردم آنجا شدید وسخت هستند وبرتقدیراول بروزن «فعلین» وبرتقدیر دوم «فعویل» است و همزه درآنجا ملینه است واو بدل ازهمزه است وزبان بآن فرمانبردارتراست وآنرا بهترمیتوانند ادا کنند و این آنچیزیست

که بنام آنجا مربوط ومشهور است.

وخواندم در نزد عبدالعزیز بن خلیل خطیب از شافعی مقری که خبر داد ابراهیم بن حمیر خبرداد کشمهینی که خبر داده است از محمدبن اسمعیل بخاری حدیث کرد از علی بن عبدالله که حدیث کرد ما را سفیان - گفت اسمعیل خبرداد قیس گفت ابی هریره پیش ما آمد و گفت سه سال درمصاحبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودم وبچیزی آزمندتر از گوش دادن بحدیث نبودم - ازانجمله شنیدم که میفرمود: (و گفت چنین بادودستش) - :

« بین یدی الساعه تقاتلون قوماً نعا لهم الشعر » یعنی میان دودست من است ساعة (قیامت) جنگ میکنید شما با مردمیکه کفش های آنها موئی است وآن همین بارزاست و گفت سفیان یکبار « وایشان اهل بارز هستند » ، « قوله لم اکن فی شیئی احرص » در بعضی نسخه ها «لم اکن فی شیئی» است و احرص ندارد و هردو صحیح است قال هکذا بیدیه - یعنی اشاره کرد - گفته میشود بـا دستش گفت همه اینها سبب تعبیر ازاشاره بقول بود همانا اشاره مانند لفظ مقصود را میفهماند ،

وقوله نعا لهم الشعر - : (کفشهاشان موئی است) - یعنی کفشهاشان از موهای رشته شده بود یا ازپوست غیردباغی شده که مو در آنها باقی مانده باشد. (۱)

ذکرشده است احتمال میرود آن اشاره باشدبه بسیاری موهای ایشان ومنتهای درازی آنها که تا انتهای ساق پاهاشان بوده یا اینکه نزدیك زمین میرسیده وروی زمین کشیده میشده است،

وقوله وهو هذا البازر » ذکر کرده است حافظ ابواسحق خمری مغربی معروف بابن قرقول بدرستیکه « زاء » در لفظ باتفاق روات مقدم بر « راء » مفتوحه است و یکی از ایشان گفته است همانا ایشان دیلم هستند وبازر شهرآنها است ، و اختلاف در لفظی که نقل شده است ازسفیان ثانیاً حکایت کردم وذکرشده است که بعضی روات همچنین آنرا به تقدیم راء (یعنی بارز) نقل کرده اند لیکن آنرا کسره داده اند (یعنی بارز خوانده اند) و گفته شده است بنابراین معنی آن دراینجا « البارزون لقتال الاسلام الظاهرون فی البراز من الارض » است یعنی کسانیکه خودرا برای جنگ با اسلام آشکارساخته ودرزمین هموار نمایان شده اند وبعضی نقل کرده اند « بازر » بتقدیم زاء وفتح آن مشعر است براینکه این تفسیر مانند تفسیر بارز است و قضاوت در آن ذکر شده است که « بارز » یا « بازر » بلد دیلم است، اینکه این اسم برای قزوین میباشد چنانکه مشهور است ممکنست آن بلد دیلم وشهرایشان باشد- آیا نمی بینید آنچه راکه درپیش گفتیم از روایت عمربن عبدالعزیز رضی الله عنه - ازپدرش از جدش از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که او گفت :

یفتتح مدینتان فی آخرالزمان مدینة الروم و مدینة الدیلم اما مدینة الروم فالاسکندریة ومدینة الدیلم قزوین ، (در آخرالزمان دوشهر- شهرروم وشهردیلم گشوده شود اما شهرروم

۱- گیلانیهای ساکن دهات وسکنه کوهستانی آن استان چاروق راکه کفشهای متداولی آنهااست ازپوست کله گاو درست میکنند که مو در آنها باقی است.

اسکندریه است وشهردیلم قزوین)

بدانکه ایراد گروهی ازدانشمندان بحمل حدیث بر « ترک » اشعارمیکند بنابرآنچه وارد شده است دربرخی ازروایات حدیث صحیحی که پیغمبرصلی‌الله‌علیه وسلم فرمود :

« **فتقاتلون بین یدی الساعة قوماً نعالهم الشعرکان وجوههم المجان المطرقه حمرالوجوه صفارالاعین** »

میان دستهای من ساعتی [درنزدیك زمانی بقیامت] جنگ میکنید باقومی که کفشهایشان موئی است گوئی چهره‌هاشان سپرهای چکش‌خورده‌است سرخ رو وزرد چشمانند) واین‌صفت ترك است و برخی از روایات بیان میکند چنین چیزیرا پس گفت « **لاتقوم‌الساعة حتی تقاتل المسلمین الترك قوماً وجوههم کاالمجان المطرقه یلبسون‌الشعر ویمشون فی‌الشعر** » (ساعت وقیامت برپا نخواهد شد ، مگر آنکه مسلمانان با ترك می جنگند ـ مردمیکه صورتهاشان مانند سپرهای چکش‌خورده است وموميپوشند ودرمو راه میروند)

ولیکن دربسیاری ازروایات مدونه درصحاح آنچه زیست که برجنگ با مردمی درماوراء ترکان دلالت میکند چنانکه روایت شده است از آنحضرت صلی‌الله علیه و سلم که فرمود « **لاتقوم‌الساعة حتی‌تقاتلوا قوماً نعا لهم‌الشعر ـ ولا تقوم‌الساعة حتی تقاتلوا قوماًکان وجوههم مجان‌المطرقه** » (قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه مردمی که کفشهاشان از مو است بجنگند وقیامت بپا نمی‌شود تا بجنگند مردمی که صورتهاشان همچون سپرهای چکش خورده است)وازینرو تفسیرآن‌دوتای نخستین‌بدیلم‌و آخری‌به‌ترك ـ متوجه‌میشود واینکه‌درروایت‌پیشین ترك وصف کرده شد باینکه کفشهای ایشان مواست ـ از اختلاف فریقین‌مانع نیست ـ امااینکه ماآنرابراین‌حمل کردیم که کفش‌هاشان ازمواست‌یا ازپوست‌هائی است که مو برآنهاباقی‌میباشد. از اینرو است که‌آنها ازآسایش‌ونعمت دورند ـ پس ترکها ساکنان دشتها ودیلم‌ساکنان کوهسارها وبیشه‌ها میباشند وهنگامی که آنـراحمل بربسیاری موودرازی‌آن کردیم ـ همانا ایشان همگی بداشتن‌آن خرسندند ـ

اما دیلم به بسیاری وپراکندگی آن متوجه است وترك درازی مو وشانه کردن آنرامورد اعتنا قرارمیدهد ،



فصل دوم

باب چهاردهم

فصل سوم تدوین رافعی ـ درچگونگی ساختمان وگشوده شدن آن

بارها ازامام پدرم رحمةالله شنیدم که ازقول مشایخش نقل میکرد ـ بقعه چسبیده بمقبره معروف به «کهنبر» (۱) قریه خوانده میشد وبفارسی «دهك» میگویند و آن کهن ترین بنای قزوین است و تاریخ بنای آن بواسطه قدمت زمان معلوم نیست،

مشهوراست شهرباستانی را «شاپور ذوالاکتاف» بنا کرده وپیش از آن چنانکه گذشت جایگاه اقامت دشتبی وقاقزان بود ـ دیالمه یکبار جنگ کردند وصلح نمودند بار دیگر پیمان شکستند و دوناحیه مذکور را معرض تاخت وتاز قرار دادند ـ شاپور بمرزبانش بفرمود برای پاسبانی این نواحی شهری بسازد همینکه آغاز بساختن آن کردند دیالمه گردآمدند وآنها را ویران ساختند ـ ، چگونگی بعرض شاپور رسید فرمود آنها را بمال راضی کنند و بنا را بپایان برسانند و چنین کردند ـ در این هنگام شاپور با تازیان در جنگ بود و اوضاع شهرستانها را بررسی میکرد همینکه ازجنگ با اعراب بپاسود بسوی دیلم روی آورد و بشهرهای آنها وارد شد، بواسطه سرمای سخت در نقطه «اسمرد» (۲) فرود آمد و توقف نمود تا هوا خوب شد ـ آنگاه بتاخت وتاز پرداخت وهریك ازآنها راکه بدست میآورد میکشت تا بدریای گیلان رسید ازاموال آنان چیزی با خود نبرد بلکه تمامی را درزمینهای خودشان مدفون ساخت . شاپور از کشور آل جستان(۳) داخل سرزمین آل لنجر ـ شد وازمملکت آل مسافربن‌اسوار بن لنجر بیرون آمد ، (٤) در زمان امیرالمؤمنین عثمان رضه «سعید بن عاص» از قزوین

---

۱ ـ در اصل نسخه که عربیست «کهنبر» نوشته شده ولی نگارنده چنین می پندارم که «کهن پیر» باشد چون در زبان عرب حرف «پ» نیست مؤلف با باء منقوطه نوشته است ،

۲ـ در نسخه اسلامبول اسبمرد ذکر شده

۳ـ ظاهراًخط سیرشاپور بدینقرار از رودبار وعمارلو و دیلمان بنواحی لنگرود و لاهیجان ودربازگشت‌ازحدودامامزاده هاشم کنونی‌بەرودبار زیتون وتارم وازآنجا به قزوین بوده‌است

٤ـ سرزمین آل لنجریا انجردرهردو نسخه تدوین بهمین صورت نوشته شده ولی‌درست آن کنگر است که‌آنرا معرب کرده کنجر نوشته‌اندواسقاط سرکاف ازاشتباه نساخ است ـ چنانکه میدانیم‌پادشاهان ... به‌آل مسافریا کنگری معروفند لذا (آل مسافربن اسوار بن کنگر) درست است.

گذشت و آنشهرستانرا به « ولیدبن عقبة‌بن‌ابی معیط والی کوفه داد ، سپس موسی‌الهادی بسال ۱۶۷ یا ۱۶۸؛ در زمان خلافتش بطور ناشناس به قزوین آمد که به « ری » برود - بوالی قزوین فرمود مردم آنجا را آماده سفر (حاضر بجنگ) کند تا آنها را ببیند والی دستورداد طبل‌وشیپور نواختند موسی برجایگاه بلندی برآمد ومردم‌را مینگریست وازرویه آنها خشنودشدوجدیت‌شانرا بپسندید وامر کرد دژی در آنجا بسازند وآنرا « مدینه موسی » نامید و غلامان خود را در آنجا سکونت داد ودوقریه بنام « اراد نرسه » و« رستم‌آباد » بآنجا وقف کرد، بعضی بنای شهرموسی را به « موسی‌بن بوقا » نسبت داده‌اند واین اشتباه است ،

« مبارك‌ترك » غلام هادی‌خلیفه نیزشهردیگری که تا امروزبنام‌وی‌خوانده میشودبساخت وآن هنوزآباد است وبنای آنرا بسال ۱۷۶ ذکر کرده‌اند ،

شهرموسی بعدها خراب شد وبباغ ومزارع تبدیل یافت ،

آنگاه هرون‌الرشید دردوران خلافتش‌به قزوین‌آمد وفرمان ساختن‌مسجد جامع راداد. وآن‌صحن کوچکی است ازمسجد بزرگ ومقصوره کهن وبفرمان‌خلیفه‌مستغلاتی خریداری شد که‌آنهارا بمصالح شهروساختمان وتعمیرمسجد ودژ وقف کرد وآنها را رشیدیات گویند،

حصارقزوین برسه شهراحاطه داشته است وموسی‌بن‌بوقا غلام معتصم درسال ۲۵۴ بناهای دیگری بنا کرد ومال بسیاری‌بآنهاصرف نمود - دیدم بخط یکی‌ازفرزندان عجل برجهای‌حصار قزوین دویست و پنج عدد بود سوای برج معروف به « کاهدان » و دورسور بیش از ده‌هزار و سیصد وشمار(۱) بوده است لیکن بارها دچار ویرانی و خلل گردیده و ازنو مرمت گشته ویا عمارت آن تجدید شده است - ازجمله « صاحب اسمعیل‌بن‌عباد » هنگامیکه درسال ۳۷۳ بایاران خویش به قزوین وارد شد ودوسال در آنجا اقامت گزید بساختن سورفرمانداد - ، ونیز درسال ۴۱۰سالارابراهیم‌بن مرزبان‌دیواریرا که درراه‌جوسق (کوشك) ودرج بودویران ساخت آنگاه میان اوواهل شهرمدت ششماه جنگ ادامه داشت درسال ۴۱۱ به فرمان شریف ابوعلی جعفری آنچه ویران شده بود ازنوساخته شد - ، بار دیگر کسیکه اقدام در تعمیر سور نمود وزیر سعید محمدبن عبدالله‌بن عبدالرحیم‌بن لك(۲) قاضی‌مراغه رحمه‌الله بود که درسال ۵۷۲ وسالهای‌بعدش بدستور اوویرانیهای بارو تجدید وتعمیریها مرمت شد وآن بدستیاری پدرمن که با وزیر دوستی ویگانگی قدیمی درمدارس بغداد ونیشابورداشت انجام گرفت

در کتاب بنیان‌احمدبن‌ابی‌عبدالله‌است که‌شهرقزوین‌را « شاهپوربن اردشیر» بنا کردو آنرا « شادشاپور » نامید.

۱- ده‌هزاروسیصدگام است ولی‌درمرآت‌البلدان تألیف‌محمدحسنخان اعتمادالسلطنه صدهزارو سیصدگام ذکرشده است ،

۲- لك درنسخه عکسی اسلامبول است

اما گشوده شدن آن

خبر دادند ما را گروهی از « اسمعیل بن عبدالجبار » از « خلیل بن عبدالله الحافظ » ، حدیث کرد ما را عبدالله بن محمد قاضی ، خبر داد اسمعیل بن محمد نحوی حدیث کرد ، حسین بن حسن ابوسعید سکری در کتاب « البلدان » از تصانیفش که «قزوین» را براء بن عازب رضی الله عنه با زیدالخیل گشود و گوید براء پس از گشودن قزوین - در ببر و طیلسان و زنجان جنگ کرد وآنها را قبضه نمود و با دیالمه نبرد کرد و به قزوین بازگشت وآنجا را رباط و مرز قرار داد وبکوفه مراجعت نمود - ، ازاینرو قزوین رزمگاه اهل کوفه گردید ، وهنگام بیرون رفتن بیکی از این نواحی یکتن از کسانی که همراه وی بود گفت ، :

قد یعلم الدیلم اذ تحارب — لما اتی فی جیشه ابن عازب
بان ظن المشرکین غالب — فکم قطعنا فی دجی الغیاهب
من جبل و عرو من سباسب — (و) نؤمهم(۱) فی الخیل ذا الکتائب
حتی فتحناها بعون الغالب ،(۲)

هنگامیکه براء بن عازب به قزوین تاخت جز شهر کهن چیزی نبود و مردم شهر در حال محاصره میجنگیدند - همینکه پذیرفتن دین اسلام یا دادن جزیه بآنها تکلیف شد محصورشدگان درپیرامون سور ایستاده بودند ومیگفتند : « نه مسلمان بشویم نه گزیت دهیم » پس از جنگ سختی اسلام را پذیرفتند واظهار مسلمانی نمودند وچون مسلمین باز گشتند بآئین خود رجوع نمودند - اینبار مسلمین برگشتند و با قهر وغلبه برایشان استیلا یافتند ،

مشهور است بار دوم قزوین را « کثیر بن شهاب حارثی » پدر عبدالرحمن بگشود اما این قضیه مسلم نیست که صلح وتسلیم درمرحله نخست چگونه بوده وباردوم چیرگی واستیلای اعراب برخانه‌ها و زمینهای ایشان چه نحوه‌ای داشته است آیا دفعه اول صلح کردند یا از تقصیر آنها چشم‌پوشی شده درباره سور وزمین‌های ایشان چه رفتاری کردند همچنین در مرحله ثانی معلوم نیست که آنها ازقبول دین اسلام یا دادن جزیه سر باززده‌اند یا قصدشان خارج شدن از اطاعت مسلمین بوده‌است نه دین اسلام بخطابی عبدالله نساج رحمة‌الله دیدم - که حکایت میکرد از یکی که مردم قزوین وری عشریه بده هستند زیرا هردوشهر مزبور بصلح گشوده شده‌اند ،

از اینرو که دیده میشود آتشکده‌های آنها را خراب نکردند وبرای مردم وزمینهای آنها بلحاظ مدارا خراج قراردادند .

در کتب فقه درباب « جزیه » مذکوراست که ری بصلح گشوده شد چنانکه گذشت -

---

۱- ظاهراً یك (واو) از اول این فرد حذف‌شده یاازقلم‌افتاده‌است

۲- درمعجم‌البلدان چاپ مطبعه غننفه آلمان ص۸۹ - کلمه آخرفرد سوم بجای غالب «الکاذب» و«...» آخرفرد پنجم سباسب ذکرشده ودوفرد ۶و۷ هم اصلا نگاشته نشده

و روایت شده است که دشتبی و قاقزان در زمان عمربن خطاب بدستیاری عروة بن زید خیل طائی گشوده شد .

و پس ازفتح نهاوند عمربه سرداران خود نوشت و بآنها فرمان داد که عروة را باهشت هزار کس بناحیه ری ودشتبی بفرستند وچنین کردند آنگاه عروة بکوههای قاقزان رفت و یکتن را برای مرزبانی یا فرمانداری دیلم.ودشتبی وقاقزان معین نمود ـ سپس همگی متفق الکلمه شدند. وجنگ را آماده گردیدند و جمعیت گرد آوردند مبارزه میان دوگروه شدت یافت تا آنجا که عربی گفت :

اجول فلا ادری لعل منیتی　　　بدکان او داکان او بالحرندف

واین دیه‌ها ازناحیه معروف بابهررودند

سرانجام خداوند مسلمانانرا یاری کرد ودیالمه بخانه‌های خود بر گشتند ـ ومردم قاقزان ودشتبی درخواست صلح کردند چون مردم دشتبی دردین خود استوار ماندند این ناحیه خراجیة شد ومردم قاقزان که اسلام را پذیرفته بودند زمین‌هاشان عشریه‌بده شد

هنگامیکه قاسم‌بن رشید والی گرگان و طبرستان و قزوین گردید مردم قاقزان از ستم فرمانداران بوی شکایت کردند اما او بار دیگرعشریة را برای آنها مقرر داشت .

باب پانزدهم

فصل چهارم تدوین در ذکر نواحی و بیابانها و قناتها و مساجد ومقابر قزوین

اما نواحی بنابر آنچه که ابوعبدالله جیهانی مؤلف کتاب مسالك ممالك ذکر کرده است - قزوین برای سپاهیانی که در کوههای آن دیده بانی داشتند مرز ورباط بود آنگاه (رستاق) یادهستان دشتبی همدان که ازحیث وسعت وافزونی در آمد اهمیت بسزائی داشت ضمیمه آن شد - ورستاق دیگری که دشتبی ری نامیده میشد بدآن افزوده گشت وشهرستان بزرگی شد ودشتبی ری را موسی بن بغا ضمیمه قزوین نمود .

در کتاب ابی‌عبدالله قاضی و دیگرانست که دشتبی میان ری و همدان قسمت شده بود - بخشی که دشتبی همدانی خوانده میشد عامل خلیفه در همدان کسی را میفرستاد که در قریه « اسفقنان »(۱) می‌نشست وخراج را جمع میکردو بهمدان‌میفرستاد - دشتبی ری را مدتها خلیفه به شخص خود اختصاص داده بود تا هنگامیکه « گوتکین ترك » در سال ۲٦٦ به قزوین دست یافت ومحمدبن فضل بن سنان عجلی رئیس قزوین راگرفت واملاکش را ضبط کرد - .

وهنگامیکه بوسیله طاهربن حسین صاحب مأمون درقزوین داد و دهش پدید آمد و در همدان بواسطه عمال آنجا جوروستم ظاهرشدمردی بنام‌محمدبن میسره از بدرفتاری عمال‌همدان شکایت کرد وباگروهی به نیشابور رفت و درخواست کرد باو پشتیبان باشندوپذیرفته شد .

میگویند کسیکه کوشید قزوین‌شهرستان شود وهردو بخش دشتبی را ضمیمه قزوین نمود مردی تمیمی ازساکنان دیه های قزوین بود که او را « حنظلة بن خالد » میخواندند و مکنی به ابامالك بود و در کتاب « البلدان » آمده است : کسیکه قزوین را شهرستان کرد حسین بن عبدالله‌بن سیارعبدی است که دردوران هارون‌الرشید آنجا را شهرستان کرد و برای آن « نساء » و « سلقانرود » - وخرقان را ازدهستانهای همدان درسال ۲٤۱ - جدا ساخت لیکن باردیگردر سال ۲٥٤ نواحی مزبور بهمدان بر گشت - سپس به قزوین پیوست وهمچنان باقی ماند - دشتبی نامی‌ترین نواحی قزوین است .

۱- اکنون‌ده یا مزرعه یا قصبه‌ای‌باین نام یا نزدیك باین نام در دهستان دشتبی‌وجود ندارد . این آبادی ممکن است قصبه دانسفهان باشد که اکنون جزء دهستان رامند است و بدست نساخ بدینصورت درآمده است.

و ازنواحی دیگر آن قاقزان است که هوائی پاکیزه و آب فراوان دارد ـ دیگر ازنواحی آنجا قریه « رامند » است و آن دیهی است بزرگ دارای غله فراوان « قرقسین » و « خیارج » ممکن است ازدشتبی همدان باشند.

در کتاب « بنیان » تألیف برقی مذکوراست : کلبی گفت وجه تسمیه رامند این است که یکی از اکاسره برای جنگ خراسان از این بیابان گذشت چون بقسمت رامند رسید پرسید از اینجا تاآبادی چه قدرراهست گفتند « ده » گفت « راه‌مند » یعنی هنوزراه مانده است وباینکلمه مشهور شد ـ .

دیگر ازنواحی قزوین « ابهررود » وناحیه دیگر « زهرا » است که ناحیه‌ای آباد ودارای آب ومیوه‌های فراوانست وقصبه او « مسکن » میباشد ـ .

برقی ذکر کرده است که « زهرا » منسوب بدختر « روی » صاحب ری است که همین‌نام را داشته واین بقعه را بدخترش بخشیده است واو در انجا بنائی کرد و دیگر از نواحی قزوین « بشاریات » است ودیگر ناحیه « سفح » است و دیگر ناحیه « اقبال » و آن ازسایرنواحی بشهر نزدیکتراست ـ ودیگر از نواحی رستاق « اندجن » است وبیشتر اهل زهرا شیعه و بیشتر مردم بشاریات وسفح حنفی‌اند وسایرنواحی‌شافعی میباشند ـ ودرفرق‌بدعت ازمردم شهر و نواحی(۱) تعصب ودشمنی سختی است همچنانکه اهل استقامت‌را غیرت وصلابت است(۲) ، چنانکه دریکی ازمجموعه‌ها دیدم که غریبی بیکی از دیه‌های قزوین رفت که مردم آن در تشیع متعصب بودند نام ویرا پرسیدند گفت «عمران» است اورا زدند وبیازردند گفت من عمری نیستم‌ونامم‌عمران‌است گفتنددرتو کلمه‌عمر و دوحرف الف و نون‌ازعثمانست‌زنجان‌و تارم‌و این‌نواحی‌ازشهرستان قزوین شمرده میشد ـ همچنین « سهرورد » و « سجاس » درونائق(۳) امروز . بقزوین منسوب میشوند.

در کتاب « بنیان » « جیلان » « باجرود » « زنجان » و « قصر برازین » تا ناحیه دیلم از ناحیه قزوین بشمارآمده است .

و از نواحی قزوین « فشگل » است (ظاهراً فشگدره کنونی باشد) ونیز بآن طالقان اضافه میشود ـ برقی ذکر کرده است که آنجا را « طالقان اصغربن خراسان » بنا کرد و او با « طالقان اکبر » صاحب طالقان خراسان توأم بوده است

اما دره‌های قزوین

اما وادیهای آن سه دره است که تاکستانهای قصبه باکثرت آن از وادیهای مزبور آبیاری میشوند وغالباً وافی بآنها است وزمین‌هایشانرا بایکبار آبخوردن بواسطه حاصلخیزی

۱ـ شیعه وحنفی را اهل بدعت میشمارد

۲ـ شافعی را اهل استقامت میداند وعمل‌آنها را حمل برغیرت و صلابت میکند

۳ـ احکامی که ازطرف خلیفه برای هرشهری صادر میشد وثائق میگفتند

خاك كفايت ميكند و گاهی دو تا پنج سال آب یافت نمیشود وموستان آن میوه میدهد - و اصل این دره‌ها از برفهائی است که در کوه انباشته میشوند و چشمه‌های آنجا است . لیکن آب چشمه‌ها بشهر نمیرسد مگر بمدد برف و باران .

یکی از آن دره ها دره دیزج است که کروم «دربکوشک» و «دزج» و «ارداق» وبعضی از کروم راه ابهر و بیشتر باغهای شهر از آن مشروب میشوند و میگذرد براه ارداق در داخل شهروا گرزیاد شود به خانه‌ها وعمارات زیان میرساند - .

دوم «دره ارنزك» است که موستانهای درب «دستگرد» و «صامغان» و «ری» و بعضی باغهای شهر ازان مشروب میشوند .

سوم دره زراره است که بسوی کروم راه ابهر » و « سکر » (۱) معروف به « دهل بند » یا «دلف بند» سرازیر میشود و علت اینکه آنرا دلف بندنامند اینست که « دلف بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی هنگامیکه به قزوین آمد آنرا بنا کرد و در آنجا ساکن شد جهت صرف آب برای آبادی و آن در ازاء سکری است که « شاپور ذوالاکتاف » بسته بود و « شاوور بند » نامیده میشد .

آب این دره‌ها برای نیازمندان بحکم الاعلی فالاعلی مباحست که از آن سودمند گردند وسیر آب شوند - اینکه نوبت را مصطلح کرده‌اند تسامحی است ازجانب مالکین اراضی بالادست ومشابه آن والبته غیرلازم است وایشان هروقت بخواهند میتوانند مراجعه نمایند .

صورت مجلسی دیدم که درآخرصفر ٥١٤ هجری نوشته شده ودرآن خطوط گروهی از پیشوایان نامی دوشهر بود(۲) وخلاصه آن اینست که درشب پنجم رمضان سال ٥١٣ ه زمین‌لرزه بزرگی درقزوین روی داد که ویرانی بسیاری پدیدآورد ومقصوره مسجد جامع که از آن اصحاب ابوحنیفه رحمه‌الله بود خراب شد وقبه آن شکاف برداشت و نیازمند به تجدید عمارت گردید - آنگاه از امیرزاهد خمارتاش که رغبت وافری درخیرات داشت خواهش تجدید عمارت آن شد هنگامیکه بساختن شکسته‌های مقصوره فرمان داد درزیر محراب چسبیده بدیوار لوحی یافت شد که شرح زیر بر آن منقور بود - :

بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب‌العالمین وصلوته علی محمد و آله اجمعین - امرالملك العادل المظفر المنصور عضدالدین علاءالدوله و فخرالامة و تاج‌الملة ابوجعفر

۱- سکر بالکسر بندآب ونهر وآنچه بدآن بندکنند وکناره بلند از نهر و آب وسکور جمع (منتهی‌الارب باب‌السین فصل‌الکاف ص ٥٧٠)

۲- مقصود ازدوشهر « شهرشاپور » و « مدینه موسی » است

محمدبن(١) دشمن زیارحسام امیرالمؤمنین اطال‌الله بقائه بتخلید هذااللوح ذکرماراه و اباحه من وادیتی دزج وارنزك لخاصة اهل قزوین لیسیحوه مزارعهم و کرومهم فی‌القصبه علی‌النصفه و تحریم اخذ ثمن له و الزام مؤنة علیه علی‌التأیید فمن غیر ذلك او نقضه اوخالف مرسومه فقد باء بغضب من‌الله و استحق‌اللعنة واستوجب العقاب‌الالیم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم. و کتب فی‌شهر رمضان سنه اثنین وعشرین واربعمائه. (۴۲۲)

اما قنوات قزوین

در کتاب اصفهان « حمزةبن حسن » است که: حمزة بن الیسع اشعری درقم رئیس بود وآنجا را بصورت شهردرآورد ومنبری در مسجد آن نصب کرد

آنگاه پادشاه(٤) اورا فرماندارقزوین کرد - ودر قزوین قناتی احداث نمود که آب آن ازوسط شهرجاریست وجزآن درقزوین‌آب جاری دیگری نیست وارد است که حمزة موقوفاتی برای این قنات معین کرد که بوقف حمزه معروف شد ولی اکنون چنین چیزی شناخته نمی‌شود واینکه گفته سوای‌آن قنات آب جاری دیگری ندارد مقصود اوشهرتیست که وضع شهردرقدیم داشته وآنها آب ازچاه میاشامیدند واین چاهها هنوزدایر است.

از قنوات قدیم قزوین « قنات طیفوریه » است که اگر در تعمیر آن بکوشند قنات پرآبی است و ازدرب دیزج داخل‌میگردد وآب آن به محال دورونزدیك تقسیم میشود چگونگی‌تقسیم

١- درنسخه عکسی اسلامبول کلمه محمد را ندارد وابوجعفربن دشمن زیار ذکرشده

٢- ابوجعفر حسام‌الدین محمد ملقب به علاءالدوله و معروف به ابوجعفر کاکویه ازبزرگان‌دیالمه و چون پسرخاله سیده والده مجدالدوله‌بن فخرالدوله بود و خال را دیالمه کاکویه میگفتند باین نام اشتهاریافت‌وی درسال ۳۹۸ نزد سیده‌آمد ومورد اکرام قرارگرفت واصفهان در وجه اقطاع اومقرر شد وبحکومت‌آنجا منصوب گردید امیر علاءالدوله مردی فاضل و فضیلت دوست و عادل وسائس بود شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا بمناسبت مذهب وفضیلت بدوبپیوست وحسب‌الامرلوح آب وادیهای قزوین را مرقوم داشت وی درسال ۴۳۳ باجل طبیعی درگذشت.

٣- ترجمه لوح چنین است؛ بنام خداوندبخشنده مهربان - نیایش درخور پروردگار جهانیانست و درود خدای برمحمد وهمگی آل وتبارش باد.

فرمانداد پادشاه دادگر پیروز و پیروزمند بازوی دین برتری دولت سربلندی امت وتاج ملت « ابوجعفرمحمدبن دشمن‌زیار » حسام امیرالمؤمنین درازبدارد خداوند پاینده‌گیش رابجاوبدان‌ساختن این‌لوح‌وذکرآنچه‌را که‌صلاح دید و حلال کرد ازآب دره‌های دیزه وارنزك مخصوص مردم قزوین تا روانه سازند برای، مزارع وتاکستانهاشان درقصبه بطورعادلانه وحرام کرد گرفتن بهاء وهزینه را برای‌آن وتأیید نمودآنرا پس کسیکه جزاین بکند و به نقض یا خلاف‌آن عمل نماید به‌خشم خداوند گرفتارشود وسزاوار لعنت وشایسته عقابی دردناك باشد فمن بدله الخ- سورهٔ مبارکه بقره آیه ۱۷۷ نوشته شد درشهررمضان سال چهارصد وبیست ودو (۴۲۲)

٤- سلطان محمود غزنوی

این آبرا بطور مشروح در نسخه‌های کهنه دیده‌ام ودرصورت مجلسی ذکر شده‌است.

قنات دیگری معروف به «طرخانیه» ودیگری معروف به «مطابادیه» نیز وجوددارد که هر دو اکنون ویران شده یابدو شعبه به‌قنات طیفوری پیوسته‌اند واز آنجمله قنات «خمارتاشیه» است که آنرا «امیرزاهد خمارتاش‌بن‌عبدالله» در زمان خود احداث کرد - و میگویند بیش از دوازده هزاردینار بر آن‌صرف نمود واین‌قنات مورد اعتماد واطمینان اکثر محلات‌شهراست.

واز آنجمله قنات «زراریه» است که از قنوات قدیمی است ودیگر قنات «سیدیه» است که ذکر میکنند منسوب بیکی از سلویه است که یا آنرا احداث کرده و یاتولیت آنرا داشته است واز آنجمله قنات «خانونیه» است که از میان دره - میگذرد واز اینرو همواره به‌آسیب‌فراوان دچار میشود.

واز آنجمله قناتی‌است که «صاحب‌حسن»(۱) پس از سال ۵۷۰ آنرا احداث کرده است.

حاکم ابوعبدالله در تاریخ نیشابور آورده است که در قزوین آبهائیست که اگر تازه واردی از آن بیاشامد وزیادحرکت نکند پاهایش بادمیکند وخلاصی از آن جز بابریدن پاها میسرنیست واین‌چیزیست که‌اگردراین‌زمان باشد خداوندعافیت‌میبخشد.

امامساجد مشهور شهرقزوین

صدر مسجد جامع کبیر را «هارون‌الرشید» بنا کرد - وآنچه ازنگارش مورخان برمیآید صحن بزرگ وصفه‌ها بعداً بآن افزوده شده ونیز ذکر کرده‌اند که بطبقات‌صحن‌بزرگ‌آسیب رسیده‌وویران گردید پس«ابواحمدالکسائی»وساوةالمنادی»بسال۳۹۳ آنرا تعمیر کردندیاازنوبنا نمودند در سال ۴۱۳ «سالار ابراهیم بن مرزبان» فرمودتا فرو ریخته‌های طبقات صحن‌بزرگ را ازنوساختند ومال بسیاری بر آن صرف کرد.

گویند در این‌تاریخ قریه«زراره» وقف مسجدجامع وقنات‌زراره‌شد(۲).

واز درب‌های جامع «درب‌معتصمی»است «خلیل حافظ» از ابوعبدالله بن‌حلیس حکایت کرده است دری که بدقاقیریا «دقاقین» بازمیشود «شیخ محمدبن‌عبدالوهاب‌مرزی» گرفته است تا راه خانه‌اش نزدیک‌شود امروزه این‌دربظن غالب‌منسوب‌به«خزری»هااست آنگاه‌صحن کوچکی راکه‌دنبال درهائی‌است که بطرف حلوائیها بازمیشود «عبدالجباربن‌ابی‌حاتم گرفته است.

در اینجا حظیره‌ایست (۳) اکنون منسوب به «استاد علی‌بن شافعی مقری» که صندوقی مرتب کرده و کتبی‌را که وقف‌برمسلمین است درانجا بامانت گذارده‌اند ودرجائی‌جز از مسجد

---

(۱)درنسخه عکسی‌اسکندریه«حاجب‌حسن» ذکر شده.

۲ -در اینجا جمله ایست که چون کلمه‌یاکلمات محذوفه داشت و مطلب ناقص بود از ترجمهٔ آن‌صرفنظر شد.

۳ - حظیره جای خشك کردن خرما -حظیرة القدس بهشت

نیز صندوقهائی است که در آنها کتب وقفی و غیر وقفی است از آنجمله است - صندوق « ابو - الحسین احمد بن فارس بن زکریا » « صاحب مجمل » که در صف مقدم آنهاست و از آنجمله « صندوق خضر » است و آن در حظیره‌ای قرار داده شده که امروز آرامگاه و مقابر « کرجیه » است و تولیت آن با حاجی البیع استرآبادی است و از آنجمله صندوق « ابوحاتم » و « ابوالحسن » و « کندریها » میباشد - که در آن نیکیهای راشدین و کتب موقوفه را قرار داده اند و آن صندوق در حظیره زاویه ایست که نزدیك آن دری بسوی باب لغ بازمیشود و از آنجمله صندوقیست که « علی بن احمد بن علی » معروف به « حاجی البیع » بعهده گرفته است کتبی وقف آنجا بکند و آن منسوبست به « امام المکداد بن علی رحمة‌الله » - گذاردن صنادیق ومنابر بزرگ درمسجد بنظر فقیه است همچنین است گذاردن منابر بزرگ از جهت گرفتن جا - ومانع شدن نماز و مانند آن که میگویند هرگاه کثرت نباشد و مسجد فراخ باشد ودر آن باره پادشاه اجازه داده باشد ایرادی نیست و نهادن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم منبر را درمسجد به این امر دلالت میکند و مطابقت آن باروش مسلمانان در نهادن منابر و گذاردن کتب درجاهائیکه برای آنها درجوامع مسلمین آماده است و این از شعائر دین بشمار میآید

و مقصوره کهنه بنای « ابوالحسن محمد بن یحیی بن زکریای قاضی » و « صاحب - ابوالعباس بن سریح (۱) رحمهماالله است و آن کسی است که بآوردن منبر آنجا فرمانداد و مقصوره بزرگ نورا « امیرزاهد خمارتاش » درشوال سال ۵۰۰ هجری آغاز بعمارت کرد و در رجب سال ۵۰۹ پایان یافت وخطیب را بآنجا منتقل کرد - پس از آن شبستان یاپیش سرائی در جانب قبله بنا کرد (۲) وخانه پیش سرائی که در آن مجلس منعقد میشد و روی به قبله بود آنرا امیرارغوابن برتعش ساخت ودرسال (٥٤٨) ازبنای آن فارغ شد.

و مسجد جامع اصحاب « ابی حنیفه رضی الله عنه » در رستاق قطن (۳) تازه ساز است و آن خانه « عیسی نصرانی » بود که مدتها فرمانداری قزوین را داشت ومنبر بزرگ آن در سال (٤٠٤) چهارصدو چهار ازری حمل شد و آنرا « ابوعبدالله زعفرانی » فرستاد.

اگر درهردو مسجد نماز جمعه برپاشود باکی نیست زیرا اگر اختلاف نیات را مؤثر بدانیم پس مسجد ما دردرون شهر کهنه ومسجد ایشان درخارج آن میباشد وشهر در گذشته ساخته شده است واگر نیت را مؤثر ندانیم نماز جمعه در مسجد ما ادا میشود پیش ازآنکه در مسجد آنها اقامه شود - پس نماز جمعه برای ما درست است و نزد « ابویوسف » برپاداشتن دو نماز جمعه دریك شهر جایزاست - ازاینرو نماز جمعه آنها نیز بنابمذهب خودشان درست است.

۱- درنسخه عکسی اسلامبول واو ندارد « صاحب ابی العباس بن سریح » ذکر شده

۲- این کلمه که « بهو » است چنین معنی شده : بهو بالفتح خانه در پیش سرای جداگانه وگاد ساز فراخ (منتهی الارب) باب الباء وفصل الهاء ص ۱۱٦ (گویامقصود شبستان باشد؟)

۳- ظاهراً محله پنبه‌ریسه کنونی باشد.

واز مساجد باستانی «مسجد توث» (۱) میباشد و آن بنای «محمدبن حجاج بن یوسف» است ومردم در آن مسجد گرد میآمدند تاآنگاه که هارون‌الرشیدجامع را بنا کرد روایت میکنند که حجاج مأمور دیلم شدتاآنهارا بدین اسلام بخواند یاجزیه بگیرد - دیالمه نپذیرفتندوابا کردند حجاج دستور داد ازناحیهٔ دیلم وبیابانها وکوهها وساختمان‌های آن تصویری برای او بکشند چون آماده شد - آنرا که ازقبل دیلم پیش او آمده بود بخواند وآن صورت را نشان داد و گفت در او فرمانبرداری مینگرم - گفتند برای تو شهر ها را تصویر کرده اند ولی سوارانی راکه در تب و تاب میاندازند گردنه ها و کوههای آن را برای تو تصویر نکرده اند و بزودی خواهی دانست اگر سپاهیان را بجنگ با ایشان تکلیف کنی وی فرزند خود محمدبن حجاج را بدین امر فرمان داد واو کاری از پیش نبرد وبه‌قزوین باز گشت و«مسجدتوث» را درآنجا بنانمود .

محمدبن زیادمدحجی گفت درمسجد قزوین لوحی دیدم که درآن چنین نقش شده بود (۲) ازآنچه خبرداد باومحمدبن حجاج - عمال خالدبن‌عبدالله قسری ودیگر عمال بنی امیه‌دراین‌مسجد «علی رضی‌الله‌عنه» را لعنت میکردند تاآنکه مردی ازموالیان بنی‌جنید از جاجست وخطیب‌را کشت واز آن‌روز لعن‌قطع شد.

وروایت کرد «عبدالرحمان بن‌محمدبن حمادطهرانی» که بخط «علی‌بن ثابت‌بغدادی» دیدم حدیث کرده بود از «علی‌بن شهاب» حدیث کرد مارا «مقابل‌بن محمدنصرآبادی» گفت در مسجد توث قزوین مردی بود که پس ازخواب اذان‌میگفت بوی گفته‌شد پس‌از ادای کلمه «لااله‌الاالله» در آخر اذان بگو: «الواحدالقهار رب السموات‌والارض ومابینهما العزیزالغفار» واو میگفت تا مرد وبرادر خواب دیدند وپرسیدند باتوچه‌کار کردند گفت خداوند مرا بواسطهٔ کلماتی که بعد ازاذان ادامیکردم آمرزید .

ودیگر ازمساجد قزوین مسجد «بنی‌مراد» درشهر کهنه است که «محمدبن سعیدبن سابق» درآن بود - و ازانجمله است مسجد «طیبین» درشهر ایضاً که پدرم میگفت همان مسجدیست که امروزبه «قاضی ابوخلیفه» منسوبست . و از آنجمله است مسجد «ابو عبدالله نساج» در آخر «راه‌ری» (۳) ومسجد «محمدبن‌مسعود» است که‌پس‌ازوی «علی‌بن‌احمدبن‌صالح» درآنجانمازمیکرد. واز آنجمله است مسجد «قاضی اسماعیل ماکی» بسر راه «صامغان» و از آنجمله است مسجد «بنی‌ماداء» در راه «دزج» ومسجدی که نزدیك حوض النبی است و از جمله مسجد «کتاب» است

۱- بنظر میرسد که مسجدتوت‌درست‌باشد - ثوروتوب‌وتوث بی‌مناسبت‌مینماید وشایدازتصرف نساخ باینصورتها درآمده وذکر شده است .

۲- نقش‌لوح‌راکه‌چنین بوده «این‌مسجد رامحمدبن حجاج‌بنا کرد» درمتن ازقلم انداخته است.

۳- این‌محله‌اکنون‌هم بهمین نام‌مشهور میباشد ودر جنوب شهراست.

به« راه کوشك» ومسجد ابی الغرب» ومسجد «مدينة المبارك» ومسجد « مدينه موسی» که باشهرش ویران شده است و از آنجمله است مسجد « دهك » و مسجدی براه گورستان که آرامگاه «صیقلی» درآنجااست و از آنجمله است مسجد «باب المدينه» که ابوطیب جعفری در سال ٤١٤ آنرا از نو بساخت.

اینها مسجدیست موصوف بفضل که در آنها قرآن وعلوم بسیاری تدریس میشود وبذکر آنها تبرك جستم.

آرامگاهها ومقابر وزیارتگاه‌های قزوین

بزرگترین مقابر گورستانی است که یك‌سوی آن به «مازستان (١) و «دهك » می پیوندد ویکطرف آن به« باب کادوك» وراه «ارداق» (٢) کشیده میشودوطرفی از آن به «باب المشبك» موسوم است بعضی اطراف آن ازراه ری تا «لاومشت» منتهی میشود ودرراه پیوسته بجاده ارداق قبریکی از صحابه رضی‌الله‌عنهم قراردارد -همچنین از پدرم رحمةالله شنیدم که میگفت در این گورستان مشهدی‌است‌معروف به «ابن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا» رضی الله عنه که بخردسالی در گذشته است -همچنین در آنجاقبور بسیاری ازعلویه وشیعیان‌است.

وآرامگاه «شیخ‌ابراهیم معروف به‌ستنبه» (٣) و قبور و زیارتگاههای معروفیست که ذکراسامی آنها باعث‌تطویل است.

نزدیك در«باب‌المشبك» مزار گروه‌بسیاری از دانشمندان و زهاد وشهداء و نیکوکاران واقع شده وازمقابر آنجا مقبره ایست درراه «دربکوشگ» که به«مقبره‌علك» شناخته میشود و « شیخ علك »(٣) قزوینی درآنجا مدفونست - ودرمجاورت آن قبور بسیاری از علماء وصلحا قرار دارد.

ونیز بقعه‌ایست که « قبور شهداء » خوانده میشود - و دعا در آنجا باجابت میرسد و از آنجمله مقبره ایست براه « دستگرد » که « کوهك» خوانده میشود ودرآنجا مسجدیست بربالای تل که‌بدان‌تبرك میکنند ودرآنجابرای حاجات وبرآورده شدن نیازمندیها نمازمیگزارند.

از گروهی سالخوردگان شنیدم در نزدیك‌دری که براه صامغانست قبوری در داخل و خارج شهربود که آنها را در آنجا بخاك سپرده بودند از اینرو که مرگ ناگهانی واقع شد (مانند وباوطاعون وامثالهم گویا منظورش باشد) ومیسر نگردید آنها را بمقابر مذکور نقل

١-درنسخه اسلامبول «مارستان» ذکرشده.

٢- راه ارداق همانستکه از کنار رودخانه سابق‌وخیابان‌مولوی کنونی از برابر خانه‌های امینی‌ها گذشته بدروازه‌خندقبارمنتهی‌میشودوازگورستان‌بیرون دروازه گذشته بارداق‌میرود واکنون‌هم بهمان‌نحو است.

٣- درنسخه‌عکسی اسلامبول« ستبه» نوشته شده (شاید «سنبته» باشدکه‌بمعنی روزگاردراز است«منتهی‌الارب‌باب‌السین‌فصل‌الباء صفحه ٥٣٠»)

کنند.نیکو نیست تطویل در وصف آرامگاههائی که محل زیارت است زیرا برای کسانی که از آن دور نداز وصف کردن بسیار سودی نمی‌برند و برای آنهائی که واردند بحث و مراجعه آسان است.

از قبوریکه در خارج گورستانها زیارت میشود آرامگاه «ابوالقاسم شهید کرجی» و گروهی پیشوایان از نژاد وی‌هستند که در جامع در حظیره معروف به«رأس التربة» قرار دارد و معلوم‌نیست دردفن کردن مسجد چه عذری است و از آنجمله است قبر «ابن اسکاف» امام جامع دراصل حائط درجاده محله «بنی مراد» وقبرشهید«اسکندرحاجی»درخانقاه‌مشهور«سهرهیزه»(۱) وقبرآیتکین‌ترك(۲) درمدرسه خودش که واقع است در «راس کر کبره» وقبری‌است در مسجد قدیم «دهك» در صف داخل وقبری در مسجد النبی واقع در برابر حوض النبی ص است که میگویند آن از بعضی علویانست ودردهستانها جایگاههائی‌است که بآنها تبرك‌میجویند از آن جمله مسجدی است درخرندف (۳) که‌میگویند در آنجا قبور برخی از صحابه است ودر بند «آشنستان»(٤) قبور عظیمه‌ایست گروهی که آنجا را زیارت‌نموده‌بودند گفته‌اند در آنجا دعا مستجاب میشود وزائری که بآنجا وارده‌میگردد اورا رعب وهیبت‌عظیمی میگیرد.

و در «طرظوك» (٥) از توابع رامند مشهد معروفیست که بآن تبرك میجویند و به «بندستان» (٦) مسجدی عزیز و مزاری است. در اینجا فصول چهار گانه بتوفیق خداوندی پایان‌میبابد.

۱ـ درنسخه اسکندریه «شهرهیره» ذکرشده در دهستان دشبتی یك آبادی است که خورهیزه یاخورهیزك‌نام‌داشته واکنون آنجاراخروزك میخوانند وبااین کلمه‌قرابت‌ظاهری‌دارد

۲ـ درنسخه‌عکسی‌اسلامبول «اتکین» ذکرشده ممکن است «آی‌تکین» باشد.

۳ـ این‌آبادی درمعجم البلدان «جرندف» ضبط‌شده گرچه اکنون چنین آبادی وجودندارد ـ اما بنظرمیرسد جرندف درست‌باشد وآنجامحلی‌است که درسال۲۲ هجری میان سپاهیان آذربایجان‌وری ودیلمان باتازیان جنك شدیدی واقع‌شدکه‌آنراتالی‌جنك‌نهاوندذکر کرده‌اند واینکه‌صاحب‌تدوین نوشته‌است درانجا قبور برخی ازصحابه‌است ـ شایدازصحابی‌هائی بوده‌اند که درهمان‌جنك کشته‌شده ودرآن‌نقطه‌مدفون گردیده‌اند.

٤ـ قریه آشنستان ـ اکنون‌هم ده دایروعامری میباشد وجزء دهستان کوهپایه قزوین است دارای ٤٧٨ نفر نفوس و در دو فرسنگی شمال شرقی قزوین سر راه امامزاده اباذر واقع شده است.

٥ـ اکنون در رامندوآبادی‌است که شباهت باین کلمه‌داردیکی- تبریزك است که‌طرویزك هم‌مینویسند ودارای ۷۷٦ تن جمعیت است دیگری «طزرك» که آن‌هم جزء رامند است و٨٥٦ نفر جمعیت‌دارد.

٦ـ این‌آبادی درنسخهٔ اسکندریه «بندشتان» ودرنسخهٔ‌عکسی اسلامبول «نندستان» یا «بندستان» ذکرشده اکنون‌هم یك‌ده کوچکی درمشرق‌قزوین‌درفاصله کمتر ازیك‌فرسنگ‌واقع‌شده و «بیدستان» نام دارد ممکن‌است‌مسجدومزاری که‌درتدوین ذکرشده درهمین آبادی قرار داشته و دهکده مزبور در آنزمان بزرگتروآبادتر ازحالا بوده است.

فصل سوم

باب یکم

از معجم البلدان یاقوت حموی

یاقوت در «معجم البلدان (۱)» در باره قزوین چنین نوشته است:

قزوین- بفتح پس بسکون و کسر و او و یاء مثناة زیرین ساکنه و نون -شهرمشهوریست که میان آنجاوری هفده فرسخست و تاابهر دوازده فرسنگ و آن در اقلیم چهارم است -طولش ۷۵ درجه و عرض آن سی وهفت درجه میباشد.

ابن فقیه گفت نخستین بانی آن «شاپور ذوالاکتاف» است که ابهر را نیز احداث نموده است

گفت دژ قزوین بفارسی نامیده میشد «کژین» میان آنجا و دیلم کوهی است که پادشاهان زمین پادکانی ازاسواران در آنجا برقرار کرده بودند که هرگاه میان آنهاصلح نبود دیلم را دفع میکردند وشهرخودرا ازراهزنان پاسبانی می نمودند.

وعثمان بن عفان رضی الله عنه درسال بیست وچهار «برآء بن عازب» راوالی ری کرد - پس از آنجابابهر آمد وچنانکه ذکر کردیم آنجارابگشود واز آنجاروانه قزوین شدوبآنجا فرود آمد- ومردم آنجا درخواست صلح کردند آنگاه شرایطی راکه بمردم ابهر اعطاء کرده بود بر آنها عرضه داشت تمام آنهارا پذیرفتند جز جزیه را (۲) (سر گزیه) که از آن نفرت داشتند گفت ناچار از قبول آن هستید - چون چنین دیدند اسلام آوردند و در مکانهای خود ماندند وزمین هاشان عشریه بده شد -پانصدتن ازمسلمین «واجب بگیر» را که در میان ایشان «طلیحة بن خویلد اسدی» و «میسرة المائذی» و گروهی از «بنی تغلب» بودند درمیان آنها گذاشت و اراضی واملاکی بآنها تیول داد که هیچکس در آنها ذی حق نبود - وآنها را آباد کردند وانهارش راجاری ساختند و چاهها کندند ومکانهای خودرا نامگذاری نمودند- وایشان بجائی فرود آمدند که اساوره بصره در آنجافرود آمده بودند بنابراینکه باهر که بخواهند باشند.

۱-شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی متوفی سنه۶۲۶

۲-چاپ مطبعه غننننه آلمان سال۱۲۸۶هجری جلد ٤صفحه ۸۸تا۹۱ ونسخه چاپ مصر جلدهفتم صفحه ۸۰تا۸۲ .

۳-جزیه معرب سر گزیه است که سرانه اهل ذمة باشد

آنگاه گروهی از ایشان بسوی کوفه رفتند و با «زهرة بن حویة» هم‌پیمان گشتند و آنهارا «حمراء دیلم» نامیدند و بیشتر آنها در جای آنها اقامت کردند - گفت مردی از کسانی که بابراء بود :

قد یعلم الدیلم اذ تحارب   لما اتی فی جیشه ابن عازب
بان ظن المشرکین کاذب   فکم قطعنا فی دجی الغیاهب
من جبل وعر ومن سباسب (۱)

گفتند وقتیکه «سعد بن عاص بن امیه» پس از «ولید بن عقبه» والی کوفه شد بادیلم جنگ کرد ودر میان آنها افتاد، وبه قزوین آمد و آنجا را شهر ساخت و محل جنگ اهل کوفه با دیلم قرارداد .

وهنگامیکه «موسی الهادی» بری میرفت بقزوین آمد و فرما نداد شهری در برابر آن بنیاد کنند و آن معروفست به «مدینه‌موسی» وزمینی را که رستم آباذ گفته میشد خرید و آنرا وقف برمصالح شهر نمود و «عمرورومی» وپس ازوی پسرش «محمدبن عمرو» متولی آن بود . و «مبارك ترکی» در آنجا دژی ساخت که «مبارکیه» نامیده شد و در آن قومی از موالیان او است.

و حدیث کرد «محمدبن هرون اسپهانی» گفت رشید بهمدان بگذشت واراده خراسانرا داشت - لیکن مردم قزوین جلواورا گرفتند وویرا بموقع خویش به نسبت ازشهر دشمن وسختی هاشان درجهادباآنها آگاه کردند ودرخواستند بایشان توجهی بکند وتکالیف مایلزم آنهاراازده یك غلانشان درقصبه تخفیف بدهد آنگاه بقزوین آمد وداخل آنجاشد وجامع آنجا را بنا کرد ونام اودرلوحهٔ سنگی بردرآن نوشته‌شده است - ودکاکین و مستغلات خرید و وقف برمصالح شهر و ساختن قبه وسورآن نمود .

گفت -روزی بر گنبد بلندی که بردروازهٔ شهر ومشرف بربازارها بود برآمد - و در این‌وقت بانگ نفیر برخاست پس مردم آنجارا نگریست که دکاکین خودرا بستند و شمشیرها و سپرها وجمیع اسلحه‌شان را برداشتند وباپرچمهای خود بیرون رفتند - پس با ایشان مهربانی کرد و گفت اینها مردمی مجاهدند بواجبی توجه بایشان می کنیم- ودر این کار با خواص خود مشورت کرد وهریك رأیی زدند . گفت اصلح آنست کاری بکنیم که خراج آنها کم‌شود وبرای ایشان نقطوظیفه قصبه‌قرارمیدهیم- پس برای هرسال مقطوعاً ده‌هزار درهم مقررداشت.

و محدثین در فضایل قزوین اخباری روایت کرده‌اند که در نزد حفاظ ونقاد متضمن ترغیب مردم باقامت درآنجا است برای اینکه ازثغور (مرز- سرحد) ونظایر آنست وما بواسطه اکراه ازاطاله آنرا ترك کردیم مگربرخی مطالب ازانجمله است که :

۱- ترجمه به ص ۵۹ مراجعه شود

از پیغمبر خدا صلعم روایت شده است :

«انه قال لیقاتلن بقزوین قوم لو اقسمو علی الله لابر اقسامهم» (۱)

وغزا کرده بود به قزوین «حولی بن الجون» پس گفت .

و بکر سوانا عراقیه بمنحازها او بذی قارها
و تغلب حی بشط الفرات جزائرها حول ثرثارها (۲)
و انت بقزوین فی عصبة فهیهات دارك من دارها (۳)
ندامای من قزوین طوعاً لامرکم فانی فیکم قدعصیت نهاتی
فاحبوا اخاکم من ثرکم بشربة تندی عظامی او تبل لهاتی
اساقیتی من صفوا بهرها که وان یك رفق من هناك نهاتی. (۴)
خلیلی مدطرفك هل تری ظعأن بالللوی من عوکلان
ألم تر أن عرفان الثریا یهیج لی بقزوین احتزانی،

خلق بیشماری منسوب به قزوین هستند که از ایشان است : « خلیل بن عبدالله ابویعلی قزوینی (۱) .روایت کرد از «ابوالحسن علی بن احمد بن صالح مقری » وغیره و روایت کرد از او «امام ابوبکر بن لال فقیه همدانی » حکایت اورا در «معجمی که نوشته است واو از «ابن لال بزرگ» سماع کرد.

گفت کیا شیرویه گفته است حدیث کرد مارا از او پسرش « ابوزید واقد خلیل خطیب » با «ابوالفتح بن لال »وغیرهما ازقزوینیان که او بزرگواری از حافظین قرآن وهوشمند و یگانه عصر خود درفهم وذکا بود .

شیرویه در تاریخ همدان گفت - ازاعیان پیشوایان وائمه قزوین «محمد بن یزید بن ماجه» حافظ ابوعبدالله قزوینی» صاحب کتاب «سنن» است .در دمشق سماع کرد ـ هشام بن عمار . ودحیماً . و عباس بن ولید خلال و«عبدالله بن احمد بن بشیر بن ذکوان » ، ومحمود بن خالد ، وعباس بن عثمان . و عثمان بن اسمعیل بن عمران ذهلی ،وهشام بن خالد واحمد بن ابی الحواری ،وبمصر ابا طاهر بن سرح،

---

۱ ـ هرآینه قومی بقزوین جنك میکنند که اگر خدایتعالی را بآن سوگند دهند حاجاتشان برآورده میشود .

۲ـ ثرثار دریاچه طبیعی بزرگی بوده است واقع در ٥٦ کیلومتری سامره که اکنون خشك شده ـ دولت عراق سدی درروی دجله بنا کرد وکانالی بطول ٦٥ کیلومتر ازسد تادریاچه حفر کرد وبدین وسیله دجله را بدریاچه متصل نمود تاهنگام طغیان آب دجله آب اضافی بدریاچه ثرثار که گنجایش چندین میلیون مترمکعب آبرا دارد ریخته شود ـ این سد وکانال درسال ۱۳۳۵ خورشیدی آماده شد سد مزبور دارای ۱۷ دریچه است که عرض هردریچه ۷ متراست وقتی دریچه هارا ببندند درحدود شش متر آب دجله بالا آمده وازکانال مزبور بدریاچه میرود ودیگر بعدها ازطغیان دجله خسارت و زیانی متوجه مردم عراق نخواهدشد این سدرا درروز ۱۳فروردین ۱۳۳۵ خورشیدی امیرفیصل دوم پادشاه عراق با حضور عده ای ازبزرگان عراق، وممالك خارجی ورؤسای عشایر وطوایف افتتاح نمود .

۳ـ وی مؤلف کتابی است بنام ارشاد که نسخه آن نایاب است

٤ـ لال یعنی سرخ

ومحمدبن رويح ،ويونس بن عبدالاعلى وبه حمص- محمدبن مصفى- و هشام بن عبدالملك اليزنى، و عمرا(۱)ويحيى پسران عثمان وبعراق- ابابكر بن ابى شيبه،واحمد بن عبده،واسمعيل بن ابوموسى فزارى، واباخثيمه زهر بن حرب،وسويدبن سعيد وعبدالله بن معاويه الجمحى ،وخلقى جز آنها روايت كرد از او ابوالحسن على بن ابراهيم بن مسلمة القطان -وابوعمرو احمدبن محمدبن ابراهيم بن حكيم وابوالطيب احمدبن روح بغدادى .

گفت ابن ماجه(۲) رحمة الله- اين نسخه يعنى كتابش را در «سنن» به على بن زرعه عرضه كردم در آن نگاه كرد و گفت گمان ميكنم اگر اين بدست مردم بيفتد تمام اين جوامع يا اكثر آنها تعطيل خواهدشد - گفت در تمام آنها سى حديث نميباشد كه اسناد آنها ضعيف باشد يا گفت بيست يا كلامى مانند اين

جعفر بن ادريس -در تاريخ مرگ او گفت : ابوعبدالله بن ماجه روز دو شنبه در گذشت وروز سه شنبه كه هشت روز ازماه رمضان باقى مانده بود بسال دويست وهفتادوسه(۲۷۳) بخاك سپرده شد . واز اوشنيدم كه ميگفت درسال(۲۰۹) متولدشده بود .

---

(۱) - در اصل نسخه چنين است

(۲)- ماجه معرب ماچه وماچه مخفف ماهچه است كه عربى آن هلال است .

فصل سوم

باب دوم

از کتاب آثارالبلاد تألیف زکریابن محمدبن محمود کمونی قزوینی(۱)

قزوین شهر بزرگ و آبادیست درفضائی اززمین پهناور و بلند ـ و خاکی نیکو دارای باغهای بسیار ودرختان فراوان ونواحی و اقطاری پاکیزه و روئیدنیهائی خوش اسلوب است که مانند آن در دیگر شهرها نیست ـ دو شهراست درمیان یکدیگر ـ شهر کوچك که شهرستان نامیده میشوددارای بارو ودرهائی است که شهربزرگ آنرا فرو گرفته ـ آن نیز باروودروازه هائی دارد که موستانهاو باغستانها ازهرطرف بشهر بزرگ محیط است ومزارع هم بباغستانها احاطه دارد و آنجارا دووادی است که یکی رادره دیزج ودیگری راارنزك گویند (چنانکه دررسم ونقشه پیوست دیده میشود) واین است صورت آن : (پیوست است) .

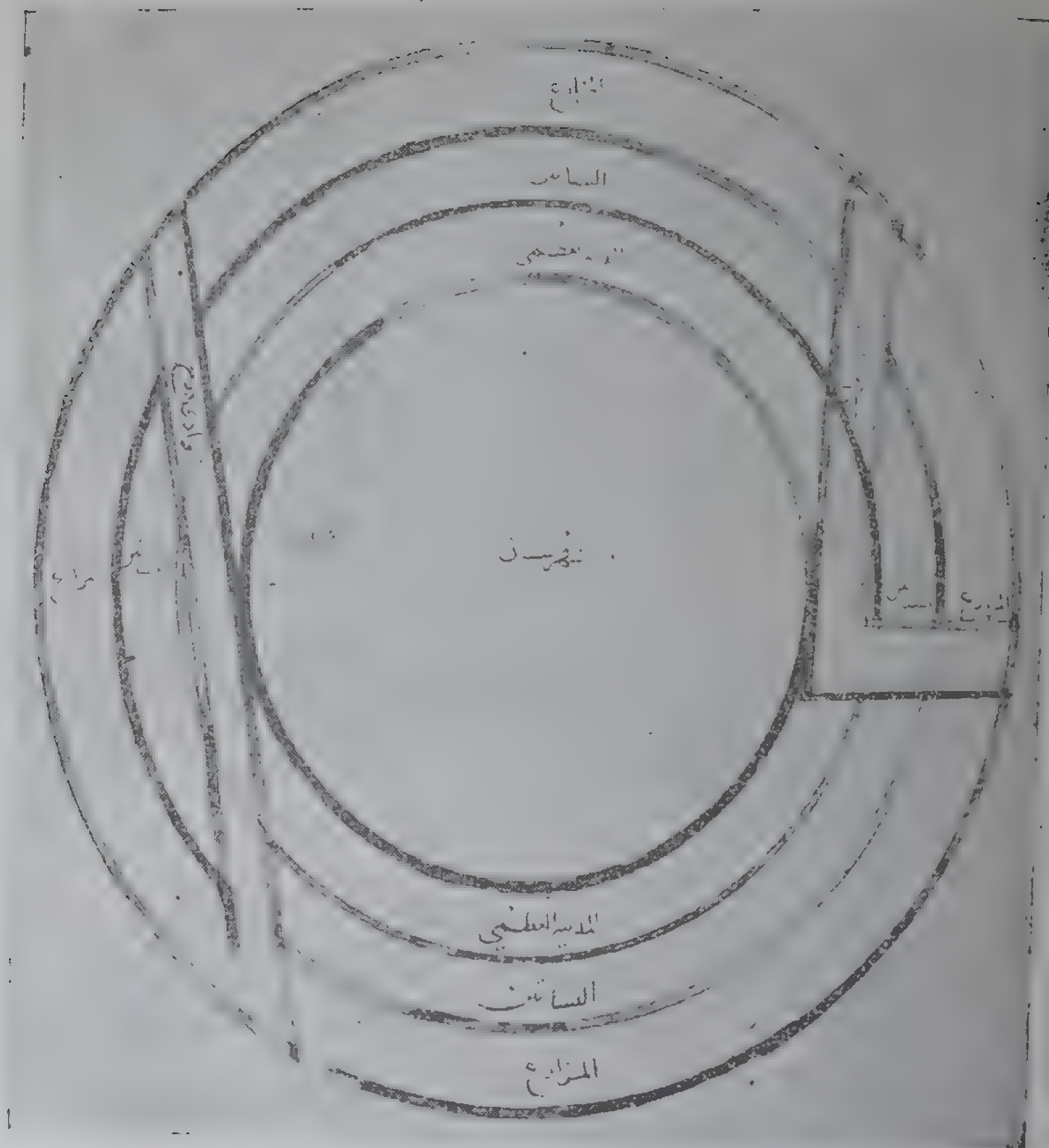
ابن فقیه گوید ـ نخستین کسی که قزوین را بنیاد کرد شاپورذوالاکتاف بود وبنای شاپور را در زمان ماشهرستان مینامند ـ هنگامی که رشید ازسرزمین جبال (عراق) بآهنگ خراسان میگذشت مردم قزوین جلو اورا گرفتند وویرا آگاه نمودند که جایگاه ایشان اززمین دیلم است سپس اوبقزوین آمد وباروی شهر بزرگ وجامع آنجارا بسال ۲۵٤(۲) بساخت ونخستین کسی که آنجا را بگشود براءبن‌عازب انصاری بودهنگامیکه رشیددر آنجا بود یکبار نفیررا بصدا در آوردند رشید دید مردم آنجا بیدرنگ کارهارا ترك کردند واسلحه خود را برداشتند و برای برابری بادشمن بچالاکی بیرون شتافتند ـ انگاه بآنها مهربانی کرد و باروی آن شهر بساخت وخراج آنجارا سالی ده‌هزاردینار قرارداد ـ درفضیلت قزوین ازاینرو که مرزو ثغوراست احادیث بسیاری رسیده است ازجمله:

روایت است ازعلی بن ابیطالب رضی الله عنه ازپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود: « برشما باد اسکندریه یاقزوین که هرچه زودتر بدست امتان من گشوده میشوند و آنها درهائی از درهای بهشت‌اند کسیکه یکشب دریکی از آنها بگذراند پاك میشود از گناهان

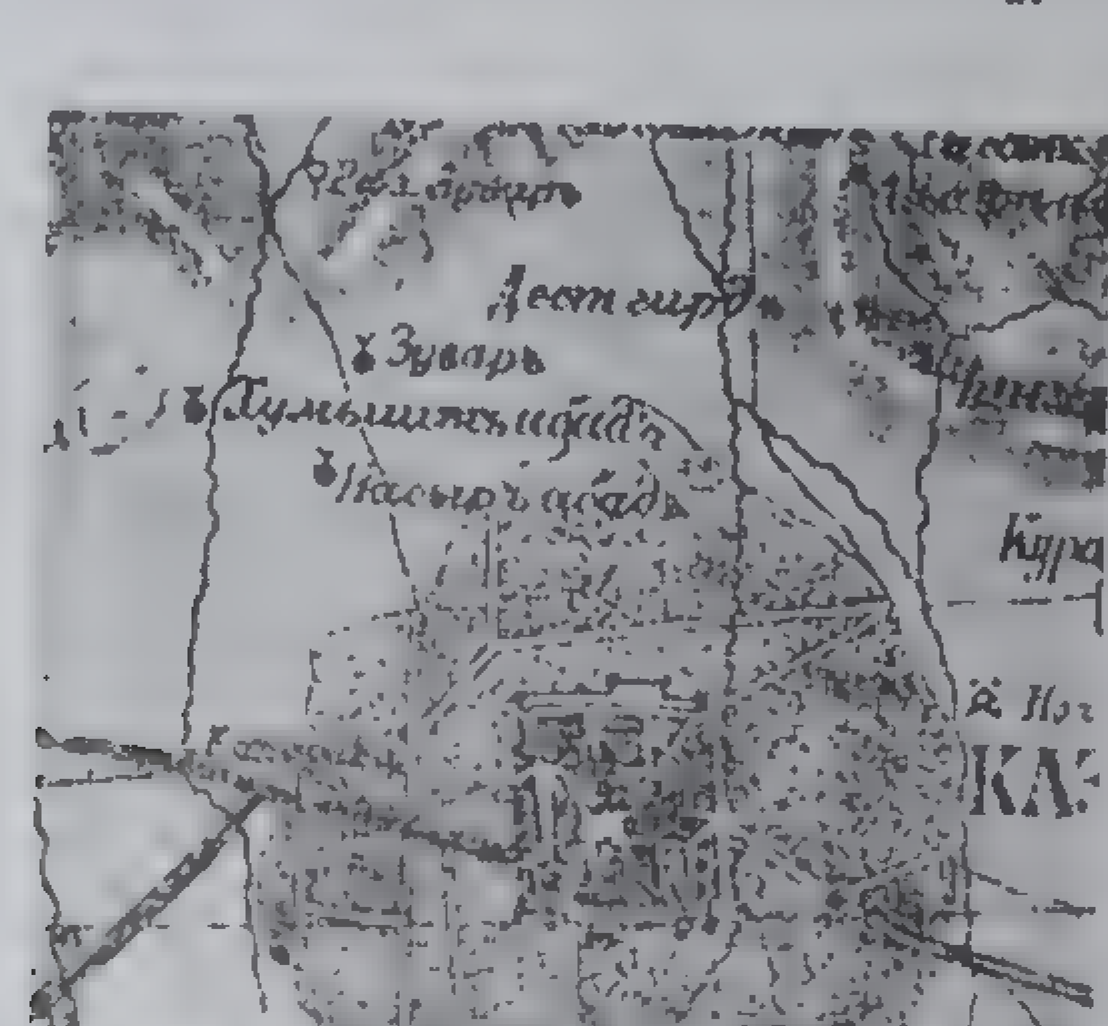
---

(۱) متولد ۶۰۰ هجری ومتوفی بسال ۶۸۲ هجری

(۲)ـ این تاریخ غلط است هارون بسال ۱۹۲ هجری قمری بقزوین آمدودستورساختن مسجدجامع راداد



نقشه شهر قزوین وپیرامون آن که پیوست کتاب آثارالبلاد قزوینی است .



نقشه قزوین که بوسیله روسها درسال ۱۳۳۲هجری‌قمری مطابق ۱۹۱۵میلادی ترسیم‌شده است
(ومربوطاست به‌صفحه ۲۴۹ این کتاب)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

خود مانند روزی که ازمادرزائیده شده باشد»(۱).

واز سعید بن مسیب- به نقل از پیغمبر خدا صلعم است که فرموده سادات الشهداء شهداء قزوین، یعنی آقا و خواجه شهداشهدای قزوینند - ومانند این احادیث بسیار است(۲).

میان قزوین و دیلم کوهیست که پادشاهان پارس (ایران) در آنجا ر تباطی قرار داده اند هنگامیکه میان آنها آشتی نباشد واین کوه چون پرده ایست میان قزوینیان و اسماعیلیه که یکجانب از اینها و جانب دیگر از آنها است و در آنجا مقامی است که امید بر آورده شدن حاجات میرود.

از جمله مسجد شالکان و مسجد شهرستانك و مسجد دهك و مسجد باب المشبك چسبیده بباره است و آنها جایگاههائی هستند که ابدال بآنجا میروند و از جاهای شگفت آمیز آن مقصوره جامعست که آنرا امیرزاهد خمارتاش غلام عمادالدوله صاحب قزوین بنیاد کرده است.

گنبد بیمانند آن درغایت ارتفاع و خربوزه‌ای شکل است - ساختمان زیبا و بلند آن نه در شهرهای اسلام مانند دارد و نه در شهرهای کفار.

آورده اند هنگامیکه هنرمندان پایه های آنرا بالا بردند در بهم آوردن سر و سقف آن بلحاظ گشادگی بسیار وژرفای بی اندازه ناتوان شدند وچیزی ازشاخه‌ها و اسلیمی ها وافی بمقصود نبود ناچار ساختمان متوقف ماند تااینکه کودکی بر آن بگذشت و گفت اگر بتوانند آنجا را باد کاه» پر کنند ممکن است ساختمان‌را بپایان برسانند - هنرمندان از حسن تشخیص آن کودك درشگفت شدند و گفتند جز آنچه این کودك گفت راه دیگری برای اینکار متصور نبود آنگاه آنجا را باد کاه» انباشتند و ساختمان‌را بپایان رسانیدند.

وازشگفتیهای آن کار باغستان آنجااست که درسال جز یکبار آب نمیخورند و میوه‌های خوش طعم و شاداب میآورند و چه بسا که سالی یکبار یکمرتبه هم آب نمیخورند و برمیدهند اما میوه آنها شاداب نیست.

ازشگفتیهای آن گورستان یهود است و آن فضائی است که از سمت راست و چپ پهناور است وشایع است بیماری وجع را زایل میکند.

واز شگفتیهای آن بازار چهار پایان است در جایگاهی که رسق الشعیر نامیده میشود - گفته‌اند - هراسبی که آنجا برای فروش میآورند اگرسر کش باشد فی الحال معلوم میشود و در همان آن آشکار میگردد- وازشگفتیهای آن مقبره باب المشبك است و آن آرامگاه شریفی است که مزار بسیاری از دانشمندان وشهداء وصلحا و پارسایانست و مردم شبهای جمعه بآنجا میآیند

۱- نسخه خطی کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار بخط حسین بن عثمان بن حسین حافظ بتاریخ روز سه شنبه پنجم رمضان سال ۸۰۳ ص ۲۴۸ (۲) نص خبر: علیکم بالاسکندریهٔ اوقزوین فانهما سیفتحان علی یدامتی وانهما بابان من ابواب الجنة من رابط فیها اوفی احدهما لیلة خرج عن ذنوبه کیوم ولدته امه

و می‌بینند که انوار و پرتوهای شگفت آوری ازمزارها بالامیرود و پائین‌میآیدو این کار آشکاری است که هر کس ازنیکوکار و بدکار بآنجا میرود آن‌را می‌بینند و من برخی شبهای شگفت‌آوری دیدم و آن اینست که از برخی گورها مکرر کمان درخشانی پدیدمیآمد و باندازه پرتاب یك‌تیر بهوا بلند میشد و پیرامون آنجا را ازنور خود روشن‌میکرد - جزمن مردم بسیاری آنرا دیدند وصدا را بتکبیر وتهلیل‌بلند کردند آن نورزرنگ آتش نداشت بلکه همرنگ ماه بالون سبز زننده‌ای بود که پس‌ازصعودبجای خود بازمیگشت.

شیخ‌ابوبکرمعروف به«شانان» بآنجا منسوب‌است‌وی‌شیخی‌عظیم‌الشأن بود که ابدال‌به‌نزد وی میآمدند واوتاکستان و گاو و قطعه زمینی داشت که گندم میکاشت وانگور باغ‌وشیرگاو ازوسایلی بودند که پذیرائی میهمانانی‌را که به‌زیارت اومیآمدند آسان‌میکردند.

یکی ازشاگردان اوحکایت کردروزی شیخ کاسه (یالاوکی) که در آن‌نان وشیربودبمن دادو گفت آنرا بمسجد باب‌المشبك که چسبیده به‌باروی شهر است ببر و آنرا به کسیکه درآنجا است تسلیم کن من لاوك‌را گرفتم وهمینکه بمسجد رسیدم -شیرمهیب ودرنده‌ای‌را بردر مسجد دیدم ازترس فریاد کردم وبعقب بر گشتم -آنگاه مردی‌ازمسجدبیرون‌شد وبجانب‌من‌آمدولاوك را گرفت‌وجلوی شیرودرمیان دستهای آن‌درنده گذاشت شیرآنرا خورد و تمام کرد- دراینوقت سه مردازمسجدبیرون آمدند -یکی‌ازآنها پسری‌ترك وزیباروی بود که زلفان بلندی‌داشت پس سوارشیرشد وبپهلوی مسجددر کوچکی است به‌بیرون که صاحبان باغها وتاکستانهاازآن‌بیرون شهرمیروند - زیرا راه‌آنها ازدروازه شهر دوراست آنگاه هرسه‌تن ازاین‌دربیرون رفتند - من بنزد شیخ‌باز گشتم‌وآنچه دیده‌بودم‌بوی گفتم -فرموداین پسر فرزند فغفور پادشاه چین است که خداوند ازآغاز شب گذشته اسلام‌رابوی روزی فرموده وهمانشب ولایت‌باو ارزانی گردیده‌است وچون نمیتواند راه برود‌این شیررا برای سواری گرفته‌است تابتدریج توانائی‌راه‌رفتن پیدا کند وخداوندا‌ست که‌توفیق‌دهنده‌خیراتست .

شیخ یعلی‌قزوینی که‌ازشاگردان شیخ‌ابوبکربود حکایت کرد که:

دوتن بنزدشیخ آمدند که آنها را نمیشناختم -شیخ بیرون رفت که با آنها نزد دوستانشان بروند وازشهرخارج شدند منهم باآنها رفتم -شیخ روبمن کرد و گفت‌بر گرد زیرا آمدن‌توباما مقدور نیست من بالتماس پرداختم‌سرانجام بااشاره آن‌دومرد مرا نیزهمراه خود بردند - در راه سختی‌ندیدیم هنگامیکه به‌آب‌میرسیدیم ازروی‌آب‌هم مانند‌اینکه روی‌زمین‌راه‌میرویم میگذشتیم تا(برزمین‌حد) یاحدودرسیدیم زمینی زرین که ریگهای آن‌قطعات گوهر بود من پیش‌خود گفتم اینهاچون ملك کسی‌نیست مباح است وبرداشتنش‌جایز - پس‌ازآنها دانه‌چین کردم وجیب‌ها و آستین‌هایم را انباشتم - شیخ میدید ومیگفت چه‌میکنی آنجاای بیچاره؟ تاآنکه به‌آبی‌رسیدیم

شیخ و آن دومرد همچنان از آب گذشتند و من نتوانستم از آب بگذرم و هرچند کوشش کردم بیشتر فرورفتم آنگاه باستغاثه برخاستم و فریاد کردم ای شیخ به‌فریادم برس - شیخ گفت آنچه باتست بینداز و بیا - منهم آنچه‌در جیب و آستین داشتم‌ریختم و به‌آنها پیوستم. و برای‌شیخ‌ابوبکر رحمة‌الله‌علیه مانند این‌داستانها بسیار است که نزدمردم‌قزوین مشهوراست.

هنگامیکه مرگ او نزدیك شد بشاگردش شیخ‌علی‌بویانی درباره ابدال وصیت کرد از اینرو آنها هرشب جمعه‌میآمدند‌ووی آنان‌را به‌مردم نشان میداد تا آنها را بشناسند وبا ایشان گفتگو وحدیث کنند.

یکی ازصلحا که نزد شیخ‌علی‌بویانی رحمة‌الله‌علیه حضور داشت حکایت کرد که جمعی از اوخواهش کردند ابدال را‌بایشان بنماید - پس‌ما‌در رباط ایشان حاضرشدیم و آنجاخانه‌ای‌دررباط بود که درآنجا حضور پیدا میکردند - روز آدینه پیش ازفرورفتن آفتاب مادررباط حاضر شدیم وبآن خانه‌در آمدیم و گوشه‌ها وزوایا وپشت‌درهای آنرا دیدیم کسی نبود آنگاه بیرون آمدیم وبردرخانه‌نشستیم - سپس ازدرون خانه بانگ تکبیر شنیدیم - آنگاه بخانه داخل‌شدیم سه‌تن را دیدیم که نمازمیکردند سپس شیخ‌علی‌بخانه درآمد ودست‌نگاه‌داشت تااز نماز فارغ‌شدند آنگاه آنها را ازحضور مردم آگاه‌ساخت وبورودماوسخن گفتن باآنها اجازه دادیکی ازابدال گفت توهرشب‌جمعه هفت رکعت نماز میکنی؟ و مواظب آن‌هستی؟ دیگران هریك از آنها پرسشی کردند وپاسخی شنیدند.

حکایت کردند که یکبار ایشان دردرون‌خانه ابدال حاضرشده‌بودند - ومردم‌در بیرون‌خانه بودند - مردی صالح وخوش‌صورت که‌قرائت نیکو میکرد اجازه‌خواست چیزی ازقرآن‌تلاوت نماید - بوی اجازه‌دادند آنگاه مقام وجایگاهی برای اوتعیین کردند که درآنجا نشست و چنین خواند: لایلهیهم تجارة‌ولا بیع‌عن ذکرالله واقاموا‌الصلوة‌الخ(سرگرم بازرگانی وخرید نشوند ایشان ازذکر خدا وبپاداشتن نماز) گفته‌شددراینوقت‌یك‌هاله پراز نور بالای‌سراو بودتااز‌خواندن قرآن‌مجید فراغت‌یافت.

حکایت کرد که یکبار قاضی قزوین رکن‌الدین‌محمد نزد ایشان حاضر شد - چون اجازه یافت وبرایشان برآمد شیخ‌علی باابدال گفت - این‌پسرقاضی عمادالدین عمراست آن قوم گفتند بپدرخود بگوئید به‌عزت خداوند سوگند ماجن‌نیستیم - وی‌نزد پدر بازگشت و آنچه‌شنیده بود باز گفت پدرش گفت من‌پیش‌خود گمان میبردم که شاید‌آنها جن باشند.

حکایت کرد مراکه وقتی‌ایشان حاضرشده‌بودند ازآنهاطلب نعمت کردند - یکبار بشماره حاضران شیر و عسل بیرون آوردند شیخ علی چگونگی رابرسید پاسخ دادند عسل آن‌اززنبور عسل است‌در کوهسار وشیر آنهم ازگاو وحشی‌وآهواست.

شیخ‌عمرفرغانی ملقب به‌رشیدالدین رحمة‌الله‌علیه مراحکایت کرد واو از یاران شیخ‌علیابود

ومدتی ازداستانهای شگفت آمیز او مذاکره میکرد - از جمله میگفت شبی با شیخ علیا به مقبره باب المشبك رفتیم - دریکی ازقبرها احساس ناله کردیم شیخ گفت او معذب است ودریکی از قبور همهمه احساس نمودیم شیخ گفت تراسوگند بانکه ترا آفریده است صدایت را بلند کن تامابشنویم چه میگوئی - پس آن همهمه بصدای بلندی مبدل شدو میخواند لااله الا هوالحی القیوم وشیخ علی را شأن عجیبی بود و آوازه اشتهار او باقطار جهان رسیده بود وپادشاهان شهرها باو مکاتبه میکردند - اتفاقاً در کوهی نزدیك قزوین اسمعیلیه شبانه باآلات وابزار لازم آمدند و دژاستواری بنیاد نهادند - هنگامی مردم قزوین ازچگونگی آگاه شدند که راه انجا بدست اسمعیلیه افتاده بود - ازاینجهت کار مردم قزوین بدشواری کشید واستخلاص آن دژ امکان ناپذیر بود چه هر ساعت اسمعیلیه از دژ فرود میآمدند ورهگذران را باسارت میبردند و آنچه بدست آنها میافتاد تاراج میکردند - آنچه به پادشاهان اطراف شکایت کردند سودی نبخشید - پس شیخ علی رحمة الله علیه گفت من کار این قلعه را چاره جوئی میکنم - آنگاه نامه ای به سلطان تکش نوشت بنشانی اینکه توفلان اندیشه را درفلانجا ودرباره فلان موضوع کرده ای برای رفع گرفتاری مسلمین بپاخیز وگرنه درنفس خود زیان خواهی دید - ونامه را فرستاد - چون سلطان آن نامه را خواند متعجب شد زیرا آن رازرا که برای وی خطر داشت بکسی نگفته بود از اینرو باسپاهیان خود بقزوین آمد ودژ را فروگرفت وآن را بگشود وبه خداوندقزوین تسلیم کرد وبخوارزم بازگشت - امیر قزوین گروهی از مسلمین را در دژ نشاند - اسمعیلیه پنهانی از درون دژ نقبی به بیرون آن زده بودند وشبی از آن راه نقب به دژ درآمدند وهمهٔ مسلمین نگهبان آن دژرا بکشتند وشکایت بصورت نخستین تجدید شد - شیخ باردیگر نامه ای بپادشاه دراین باره نوشت - پادشاه باسپاهیان خودشخصاً مراجعت نمود ودژرا فروگرفت وآنرا بآشتی وصلح تصرف کرد وویران ساخت - اسمعیلیه درنگ کردند تاهنگامیکه شیخ به زیارت خانه خدا رفت وپس از گزاردن حج آهنگ شام (دمشق) کرد وروز جمعه سال ۶۰۱ هجری بسن ۳۲ سالگی درجامع دمشق پس از ادای نماز در ازحام مردم بدست یکی ازفدائیان شهیدشد خداوند اورا بیامرزد وازاو خشنودباشد.

ابوحاتم محمودحسن قزوینی رحمة الله علیه نیز بقزوین منسوبست که فقیه واصولی ومناظرواز پیروان ابی الطیب طاهرطبری بود.

اورا کتابی است در«حیل فقه» که مشهور است واوازفرزندان انس بن مالك رضی الله عنه بود وپسرعموی من است خداوند بزرگ مراغریق بر کتهای اوو پدرانش بنماید بمنه و رحمته وشیخ ابوالقاسم بن هبة الله مکمونی قدس الله روحه نیز بدانجا (قزوین) منسوبست که دانشمندی خدا پرست وپرهیزکار از فرزندان انس بن مالك رضی الله عنه بود حکایت است که در زمان او شخصی والی قزوین شد - درقزوین دو دره است که آب آنها ازسیلاب است و کروم (موستانها) مردم

قزوین از آبی که در این دودره جاری است سیراب میشود - والی مذکور بدانسر شد که خراج و مالیاتی باین آبها ببندد مردم قزوین به شیخ شکایت کردند شیخ بخانه والی رفت و به حاجب او گفت این آب همیشه مباحست ودادوستد آن حلال نیست و مالکین این باغستان (موستانها) بیوه زنان و یتیمانند و موستانها چون سالی یکبار آب میخورند ضعیف هستند و محصول آنها وفا به خراج نمیکند.

حاجب نزد والی رفت و گفت اینجا شیخی است که نمیگذارد اینکار صورت بگیرد والی در خشم شد وشمشیر خودرا برداشت و باشمشیر برهنه بیرون آمد و گفت کیست که خریدوفروش این آبرا منع میکند؛ شیخ برخاست و گفت من - والی بدو نگریست بدرون باز گشت و گفت هرچه این شیخ میگوید بکنید زیرا هنگامی که برخاست دو اژدها از چپ وراست او دیدم که آهنگ من داشتند پس اراده خود را باطل کردم - این آب تاکنون مباحست واین شیخ جد پنجم من است خداوند اورا بیامرزد وازوی خشنود باشد.

واز کسانی که بآنجا منسوبست ابومحمد بن احمد نجار است.

و او مردی عالم فاضل ادیب - فقیه و اصولی دارای فهمی مستقیم و ذهنی وقاد بود و در عصر خویش باب‌سیاری فضلای قزوین نظیرومانند نداشت پدر او نجاروی نیزدراین صنعت استاد بود - صاحب قزوین (پادشاه یاوالی) اورا دید ومدرسه‌ای برایش بنیاد کرد - درآخر عمر بمصیبت فالج مبتلاشد اورا تصانیف بسیاریست که تمامی نیکواست - حکایت کردند که صاحب قزوین قاصدی از باطنیه‌را گرفت که نامه‌ای همراه داشت وقتی نامه‌را باز کردند سفیدبود بهشیخ ابومحمد خبر دادند - گفت اورا بآتش نگهدارید - چون بآتش گرفتند خطوط آن نمایان شد که در آن بمردی از اهل قها(۱) نوشته و از اوشترو کبوتر خواسته بودند وقها ناحیه‌ایست از توابع ری- پس پادشاه گفت هنوز قضیه اشکال دارد زیرا درقها نه‌شتر است ونه کبوتر -شیخ ابومحمد گفت تیرو کمان خواسته‌اند کسی از او پرسید این راز کجا فهمیدی؛ گفت مگر نشنیده‌ای که‌شتررابکمان تشبیه‌میکنندوتیررابکبوتر که گفته‌اند:

خوص کاشباح الحنایاضمر - واذارمت تری یموت طائر.

شیخ ابوالقاسم محمد بن عبدالکریم رافعی رحمة‌الله‌علیه نیز بقزوین منسوبست او عالم-فاضل -پارسا بشمارمیرفت در نقلیات مانند تفسیرو حدیث وفقه وادب استاد بود تصانیف بزرگی داشت که همگی نیکوهستند-وی هر روز بعداز عصر مجلس علمی درجامع قزوین برپامیداشت وبیش از دویست تن نزد اوحاضرمیشدند واوتفسیر قرآن میگفت.

واز عجایب احوال او آنکه روزی بنابعادت آمد وپس از فراغت از وظیفه گریه کرد و گفت ایمردم برای من واقعه‌ای پیش آمده‌است که‌مانندآن اتفاق نیفتاده‌است بهمت خودتان بامن

۱- قها ظاهراً همان قوهه است که‌ازتوابع ری بشمار میآید.

کمك کنید ـ مردم دلتنگ شدند بعضی از بعض دیگر واقعه را پرسیدند ـ گفتند تاجری پانصد دینار نزد او امانت گذارده و مدت درازی غائب بوده است اینك که آمده و مطالبه کرده است شیخ بجایگاهی که امانت را گذارده بود رفته و آنرا نیافته است و آنکه آنرا برداشته بواسطه طول مدت در امانست مردم متحیر شدند تا یکی از ایشان گفت زنی فقیر که در خانه شیخ خدمتکار بود اکنون حال او را نیکوتر از آنچه بودمی بینم ـ پس اورا خواستند و امانت را ازوی مطالبه کردند و نزدوی یافتند ـ روز دوم که شیخ آمد مردم باو خبر دادند که همت آنها مؤثر گردید و واقعه دفع شد.

گویند وزیر خوارزمشاه که به او معتقد بود دستش را بوسید شیخ باو گفت دستی را بوسیدی که چیزها نوشته و چندین مجلد تصنیف کرده است پس از چندی از حیوانی بزمین خورد و دست راستش شکست آنگاه میگفت : چون دستم را ستودم خداوند باین بلا دچارم نمود وی بسال ۶۲۳ درسن کمتر از ۶۰ سال در گذشت

واز کسانی که بقزوین منسوبست شیخ ابوعلی حسنویه بن احمد بن حسنویه زبیری ملقب بمعین الدین است او شیخ معتبری از اعیان قزوین بود ـ چیز عجیبی که از او دیده شد اینست که اگر کسی جنی (جن زده) میشد او جن را حاضر میکرد شفاعت مینمود جنیان اورا رها میکردند ـ گویند هنگامی که جن زده ای را نزد او میبردند چاقوئی از آهن یا تکه پولادیرا میگرفت و دور او خطی میکشید و دستمالی قرار میداد و عزایم میخواند.

و هنگامیکه شروع بقرائت میکرد جن حاضر میشد نشانه حاضر شدن جن این بود که هنگام حاضر شدن جن حال جن زده تغییر میکرد وقتیکه این وضع رامیدید شروع بشفاعت میکرد ومیگفت ـ این انسان هرچه کرده است از نادانی و بچگی بوده من ازاو شفاعت میکنم و برای شما در این بخشش ثواب عظیم و پاداش نیکوئی است ـ واز جن زده میپرسید ترا بخشیدند؟ یانه اگر میگفت بخشیدند که مقصود حاصل شده بود و اگر میگفت «نه» بار دیگر شفاعت را اعاده میکرد و مبالغه مینمود و باز از جن زده میپرسید ـ اگر میگفت «نه» بخشونت میپرداخت ومیگفت مگر این چه گناهی کرده است که اورا نمی بخشید وازاو نمی گذرید ـ من مردی شیخ ازاهل علم هستم اگر شفاعت مرا قبول نمی کنید هر آینه شمارا در کوزه ها و شیشه ها حبس میکنم و پس از آن بار دیگر بملایمت و نرمی شفاعت میکرد تاوقتیکه از جن زده میپرسید و او میگفت «بخشیدند» این کاررا در قزوین میکرد و بسیاری از مردم بدین طریق صحت پیدا کرده اند

در گذشت وی نزدیك بسال ۶۲۰ وسن او دوسه سال کمتر از ۸۰ سالگی بوده است.

وشیخ شجاع باك وازنیز بقزوین منسوبست او صاحب آیات و عجایب وشخص باهیبتی بود هر که او را میدید هیبتش اورا میگرفت در نزد آن شیخ رحمة الله علیه پادشاه وفقیر یکسان بود

خطابی که بشاه میکرد مانند خطابی بود که بفقیر میکرد- هنگامی که یکی را میدید میگفت نزدتو فلان مقدار پولست آنرا برای فقرا بیرون بیاور وقتیکه بیرون میآورد همان میزانی بود که گفته بود -

گویند روزی ازمرد تاجری چیزی طلب کرد آن مرد حنفی معتزلی بود و بکرامات اولیاء عقیده نداشت بدین سبب ازجا دررفت و بخشونت ودشنام پاسخ داد -وی گفت مالی که با پسرت در سفر بود الآن دچار راهزنان شد وآنرا گرفتند - آن مرد بخشم و دشنام خود افزود - گفت پسرت بدست حرامیان کشته شد این گفتار وی را تاریخ گذاردند آنگاه خبر آمد که مال اورا درهمان تاریخ برده وپسرش را کشته اند.

گویند که آن شیخ رحمة الله علیه دراربل در رباط جنینه بود-شیخ شهاب الدین عمرسهروردی بسوی اربل آمد-مردم اربل ازاو استقبال کردند پس از ورود برباط داخل خانه جماعت شد و بمصلی درآمدودو رکعت نماز گذارد وچکمه در پاداشت - همینکه پاك و ازاینرا دید گفت ای شیخ درجایگاه نماز مشایخ چگونه باچکمه توقف میکنی مگر هنگامیکه این قوم چنین عملی را از تو ببینند معتقد نخواهندشد که این عمل درطریقه جایزاست؟صوفیه که شاگردان شیخ بودند باو پریدند وپس از آنکه وی را کتك جانانه ای زدند پایش را گرفتندو به بیرون رباط کشیدند - همینکه شیخ فهمید باعمل صوفیه مخالفت کرد و گفت او برصواب بود بروید ازوی معذرت بخواهید -پس رفتند واو را در بازار جلودکانی نشسته یافتند و بعذرخواهی پرداختند وطلب بخشش کردند وی گفت چیزی نیست که نیازمند بعذرخواهی باشد واگرهم بوده است شمارا حلال کردم - صوفیه گفتند اگر راضی هستی برباط برگرد - گفت عازم سفرهستم ونشستن من دراینجاهم برای اصلاح (ظاهراً چارق باشد) کفشها یاچارقهایم میباشد .

پس قوم برباط باز گشتند آنگاه پادشاه ازماوقع مستحضر شد وفرمودشیخ رباط باجمیع صوفیه نزد اوبروند ومعذرت خواهی کنند - آنها رفتند و اوایشان را نپذیرفت پادشاه گفت من میروم - سوار شدو آمد بسوی بازار پاك و از بردکه ای نشسته بود و کفشدوز پا افزار او را میدوخت .

پادشاه گفت من برای شفاعت آمده ام باقوم روبه صوفیه را پیش بگیر وبارضایت خاطرو صفای قلب بآن مکان بر گرد- گفت برنمیگردم مگر آنچه را که میل دارم انجام بدهید پادشاه پرسید چه اراده ای داری؛ گفت سیصد دینار میخواهم گفت میدهم گفت الان حاضر کن - سلطان حاضر نمود آنگاه گفت میخواهم من ازجلو وقوم ازعقب وجلومرا برباط برسانند -پس اینکار راچنانکه

خواسته‌بود انجام‌دادند واو بااین کیفیت داخل رباط شد درحالی که طلارا نیز همراه داشت - آنگاه گفت کی مرازد ؛ هریك از آنها گفتند ماچیزی باو نزدیم سپس گفت هر که‌مرا یك‌سیلی‌زده باشد یك‌دینار میگیردوهر که‌دوسیلی‌زده باشدودینار وهر که سه‌سیلی‌زده باشد سه‌دینارخواهد گرفت آنگاه هریك‌از آنها میگفتند - من‌چندین‌سیلی‌باوزده‌ام - وی طلاها را میان آنها پخش‌نمودوسفر کرد- براوبادآمرزش‌خدا در گذشت‌وی باندك‌زمانی مانده‌به ۶۲۰روی‌داده‌است.

آرشت و ناشقین (۱) از اقلیم چهارم ازدهات قزوین واقع درسه فرسنگی آنجا است ازشگفتی‌های آنجا اینستکه آهن درآرشت رنگ میگیرد ودرناشقین رنگ نمیگیرد اگرچه هرقدر زیرآنرا آتش کنند- و خمره رنگرزی درناشقین پخته میشود و در آرشت پخته نمیشود هراندازه زیر آنرا آتش کنند-ازاینرو در آرشت اصلاً رنگرز و در ناشقین از اصل آهنگر نیست وهر گاه یکی‌از این‌صنعتگران بجای‌آن‌دیگری منتقل‌شود کارش پیشرفت نمیکند و این چیزیست مشهور که مردم این شهرستانها میدانند.

ابهر (۲)از اقلیم چهارم است شهریست در سرزمین کوهستانی دارای آب و درختهای فراوان که بنیاد گزار آن شاپور ذوالاکتاف است گویندهمه‌آنها چشمه‌بوده شاپور آنهاراباپشم وجلدینه پوشانیده وشهررا بنیادنهاد ابهر شهریست درنهایت نزهت ازپاکیزگی هوا و فراوانی آب وباغهای بسیار وبیرون آن بهتر ازدرون آنست آنجا بوستانی است که« بهاءالدین آباد» گفته‌میشود ازحیث طول‌وعرض بزرگتر ازآن دیده‌نشده‌است و آنجا عمومی است برای ورود بآنجاهیچگونه رادع‌ومانعی‌نیست احدی ازورود بانجا ممنوع نیست قهندزی دارد که مخالفان صاحب‌ولایت بآنجا پناه‌میبرند واکنون‌متروك است.

گویند درندگان درآنجا آشیانه کرده‌اند احدی‌جسارت وجرئت رفتن بآنجا ندارد. در آنجا چشمه آبیست که هر که تیر در بدنش مانده باشد و از آن آب بیاشامد تیر جدا شده و بیرون میآید.

کلیه شهر مشتمل بر آسیاهائی استکه باآب میگردند و بیشترمیوه‌های آنجاانگوروجوز است - نوعی از گلابی‌ونیز « کمثری» درآنجا یافت‌میشود که گرداست وبه‌بزرگی نارنج‌میباشدو آنرا «عباسی» میگویند وواقعاً لذیذاست چنانکه‌درشهرهای‌دیگر مانند آن نیست و این میوه در آنجا فراوانست وبرای فروش بشهرهای دیگر بار میکنند - وآنها را می بندند و در طول زمستان میخورند.

۱-ص ۱۶۰ ۲-ص ۱۶۳

اهل آنجا خوش‌رو و در چهره بهترین مردمند همگی آنها اهل سنت و جماعتند مذهب دیگری میان آنها یافت نمیشود -درمیان آنها ادباو فضلا استو ایشان همگی برای دفع ظلم وستم حکام گردهم جمع میشوند ازاینرو است که تاکنون هیچ حاکمی نتوانسته‌است علی العاده خلافی مرتکب‌شود زیرا همگی آنها مانند یکتن واحد برای دفع وی میکوشند وبروی قیام میکنند

اردیبهشتك(۱) از اقلیم چهارم است.

یکی از قریه‌های قزوین واقع درسه فرسنگی آن است-ازشگفتیهای آن چشمه آبیست که هر کس از آن آب بیاشامد مزاجش اجابت بسیار میکند در فصل بهار مردم از هر طرف بدانجا میآیند (تاشکم ومعده خودرا تنقیه کنند) وبرای پاك کردن درون خود آهنگ آنجا میکنند میان قزوین و آنجا نهری استکه اگر آب این نهررا از آنجا دور کنند خاصیتش ازبین میرود چنانکه از این آب در سبو به‌قزوین حمل کنند وبکار برند -چیزی بکار نیاید واز خاصیت این آب اینستکه ممکن است یکتن بخلاف دیگر آبها باندازه پنج تاشش رطل از آن بیاشامد .

ارسلان گشاد (۲) قلعه‌ای دردوفرسخی قزوین برقله کوه بوده است گویند اسمعیلیه درسال «۵۹۵» هجری قمری باآلاتی که برپشت چهارپایان داشتند شبی بآنجا آمدند - چون بامداد شد مردم قزوین دیدند راههاشان بسته‌شده واینوضع برای آنها دشوار بود ازاینرو به‌پادشاهان اطراف شکوه کردند وسودی نبخشید شیخ علی بویانی رحمة‌الله‌علیه که صاحب کشف و کرامات وشگفتیها بود گفت من این اندوه را ازشما دور میکنم آنگاه به‌تکش بن‌اتسز خوارزمشاه نوشت بنشانه اینکه درفلان‌شب چنین وچنان‌بودی واندیشه‌ای چنین داشتی وچنین‌فکر کردی حرکت کن‌واین شر ازمردم‌قزوین دفع کن وگرنه‌صدمه بتووبه‌مملکت توخواهد رسید -چون خوارزمشاه نامه‌را خواند گفت این رازیست که جز خدا کسی بر آن آگاه نبود سپس بالشکریان‌خود آمد وقلعه رامحاصره کرد وآنجا را به آشتی گرفت و بمردان سلاح مجهز ساخت وتسلیم مسلمانان کرد و بازگشت - باطنیان‌ازدزنقبی به‌بیرون زده ودرآنرا پنهان کرده‌بودند -شبی‌ازاین‌راه نقب به‌قلعه درآمدند -چون بامدادشد -دزازمردان باطنیه موج میزد پس مسلمانان راکشتند و دزرابدست گرفتند -باردیگر شیخ‌رحمة‌الله‌علیه -خوارزمشاه را برانگیخت وی بنفس‌خویش‌آمدو آندزرا باسپاهیان خود فرو گرفت مردم قزوین (هردوشهر) وباطنیه دانستند که پادشاه تا بمقصود نرسد بازگشت نخواهد نمود -ازاینجهت باطنیه تسلیم‌شدنرا اختیار کردند وزینهار خواستند بادشاه‌نیز همین‌طور پذیرفت - گفتند مادودسته میشویم دو کرت ازقلعه بیرون خواهیم‌آمد -اگرفرقه‌اول که بیرون آمدند مورد تعرض واقع نشدند قسمت دوم‌هم بیرون خواهند آمد وقلعه ازشمااست‌و اگر مورد تعرض‌قرار گرفتند دسته‌دوم ازورود شما به‌قلعه جلو گیری خواهند کردسپس هنگامی

۱-صفحه ۱٦٤ ۲-صفحه ۱٦٥

که فرود آمدند خدمت بپادشاه کردند وهمگی رفتند ـ مسلمانان در انتظار فرود آمدن دسته دوم بودند وهنگامیکه احدی در آنجا نبود همگی یکباره فرود آمدند پادشاه فرمانداد دزرا ویران کردند واستحکامات آنرا نابود ساختند وتااین‌زمان همچنانست .

اشتروین(۱) قریه بزرگی از توابع قزوین واقع دردو فرسنگی شهر است ـ وآن آبادی معموردارای مردم مالداری استکه خیرات فراوان وزمینهای بسیاردارندشیخ نورالدین محمدبن خالدجیلی رحمة‌الله ـ که مردی بزرگ وصاحب کشف و کرامات بودبدان ده در آمد ودر آنجا وطن‌ساخت وزن گرفت وبر که ای برآورد واز آنچه بود آبادترشد ومحصولش بیشتر وفراوانتر گردید وبرشماره مردمش بیفزود وشیخ در آنجا کشت‌میکرد وریع زیادی ازآن بدست‌میآورد که‌به‌نیازمندی مردم آنجا ومهمانان وزائران وافی‌بود وشیخ زائران بسیار داشت که از اطراف میآمدند وازشگفتیها اینستکه برخی سالها ملخ میآمدوتر وخشگی برای آنها نمیگذاشت ولی بکشت‌شیخ‌زیانی نمیرسید ـ این‌ده بوجود این‌شیخ منزل وفرودگاه ویا جایگاه برکت بود مگر اینکه سفهای ایشان ازنعمتهای خدایتعالی در همسایگی این شیخ نادانی کردند و گفتند کشت‌ما بواسطه کشت شیخ‌خشك میشود ـ برای اینکه آب جهت کشت بسبب‌زراعت شیخ‌نمیماند ـ چون شیخ بشنید ازآن‌ده دور شد وباکسانش درسال ٦١٤ به‌قزوین رفت همینکه شیخ‌ازآنجا بیرون شد ـ مانندخانه‌ای گردید که ساختمان آن ازجا کنده‌شده‌باشد ودرهم فروبریزد .

قنات آن نیز فرو ریخت (باصطلاح این‌زمان پشته کرد)وآب آن قطع‌شد ـ واینها را بشیخ نسبت‌دادند.

آنگاه کشاورزان آنجا مالی(وجهی) برای تعمیر قنات گرد آوردند و فائده‌ای ازآن برنگرفتندوتاکنون خرابست.

الموت(۲) از اقلیم چهارم قلعه استواری‌است درناحیه رودبار میان‌قزوین ودریای‌خزر برقله کوه واقع است پیرامون آن زمینهای پستی است که نمیتوان درآنجا منجنیق بکار برد و آن کرسی کشور اسمعیلیه است ـ گفته‌اند یکی ازپادشاهان دیلم عقابی برای صید فرستاد و در دنبال آن‌خودرا دراین‌مکان یافت وآنجارا جایگاهی حصین وموضعی محکم دید و قلعه‌ای بنیاد نهاد واله اموت نامید ـ یعنی آموزش عقاب و کسی از ایشان گفت نام قلعه و تاریخ بنیاد آن سال چهارصدوچهل‌شش‌است وآن[الموت]است(که بحروف‌ابجد ٤٤٦ میشود) [الف ولام را بغلط الف‌ونون‌نوشته].

۱ـ صفحه۱٤٧

۲ـ نسخه‌خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار ـ این‌نسخه بااینکه‌خیلی‌قدیمی‌وخوش‌خطاست‌امااغلاط فراوانی دارد ازجمله‌حسن صباح‌رادرهمه‌جاحسن‌صباغ نوشته یقین‌است نویسنده بیسوادوازتاریخ‌بی‌اطلاع بوده و نگارنده حسن صباح‌نوشتم که برای‌خوانندگان گرامی تولیداشکال‌نشود .

حسن‌صباح (۱) بآنجا منسوبست که داعی باطنیه و بحکمت و نجوم و هندسه و جادو آشنا بود و نظام‌الملك اورا بواسطه فضلش اکرام و احترام میکرد.

روزی ازروی فراست گفت بهمین‌نزدیکی دو گروهی از ضعفای عوام را گمراه خواهد کرد - آنگاه صباح بمصر رفت و برمستنصر در آمد واز او اجازه گرفت که مردم را به‌بیعت او بخواند وخلفای مصر چنین‌می‌پندارند که از نژاد محمدبن اسمعیل‌بن جعفرند سپس صباح بشهرهای ایران بازگشت تابناحیه رودبار پیوست در آنجا کسی‌را برشاخه درخت‌دید که همان‌شاخه را باتبر قطع میکند - باخود گفت مردمی نادان‌تر از اینها یافت‌نمی‌شود - آنگاه خودرا بدانجا انداخت و زهد وپرهیزکاری‌ظاهر ساخت - گوتوال‌الموت مردی‌علوی بود که به‌حسن‌ظن داشت‌صباح کاراو را بمردم واگذار کرد وعلوی‌را بیرون کردند - کودکی باا و بود گویند از نسل‌محمدبن‌اسمعیل‌بوده واکنون امامت باپدر وی میباشد - چون بنیان دعوت اودر آنجا استوارشد قوم‌خودرا گفت- که مردمان ناگزیر ازداشتن‌آموزگارند اکنون معلم و آموزگارشما این کودك‌است‌وفرمانبرداری ازاین‌کودك برشما واجب‌است - اگر ازشما راضی و خشنود باشد در اینجهان و جهان دیگر سعادتمندخواهید بود وشما بچیزی نیازمند نیستید جزفرمان بردن ازمعلم‌وآموزگار - آنگاه‌قوم خودرا بیم داد و ازاو فرمانبرداری کردند تا آنجا که جان خویش را در راه اوفدا نمودند - همینکه علمای اسلام باعتقاد آنها واخلالشان بارکان دین‌آشنا شدند فتوی بالحادشان دادند و جنگ باآنهاراهمچون غزاتلقی کردند واز ایشان‌اسیر گرفتندو گروهی‌از بزرگان بدست فدائیان آنها کشته‌شدند - همچون خلیفه مسترشد و نظام‌الملك - وبکنم‌صاحب ارمن وایقلمش‌صاحب عراق‌و سرانجام همگی پادشاهان اطراف ازآنها بیمناك‌شدند ودرزمان‌مستعصم شخصی در یمن پیدا شد ودعوی خلافت کرد جمعی براو گردآمدند - گروهی‌را برگزیدند و بسوی او روانه ساختند که وی‌را کشتند اما شوکت ایشان پابرجابود تااینکه یکی از بزرگان تتار را کشتند - آنگاه‌ایشانرافرو گرفتند وهفت سال درمحاصره بودند سرانجام گرسنگی برساکنان قلاع آنها حکمفرما شد و بسیاری از ایشان مردند کسانی هم که از قلاع فرود آمدند کشته شدند و شر ایشان کنده شد.

بلاد دیلم(۱) از اقلیم چهارم.

اراضی جبال دیلم سرزمین کوهستانیست درنزدیکی قزوین وآن بلاد همگی کوهسار و زمین‌های پست است درآنجا مردم بسیاری از دیلم است وآنها بدترین مردمند از حیث نادانی و حماقت میان ایشان همیشه جنگ است واگر یکی از آنها کشته شود باید اگر چه یکتن باشد از مردم آن طایفه را بکشند - پادشاهان بلاد جبال قدیم‌و کهن بودند اصل آنهارا ازبنی‌تمیم(۲)

۱-ص ۱۸۹

۲-مؤلفین‌قدیم‌معلوم نیست‌ازچه‌رو‌اصرار داشتند که‌نژادهمهٔ‌قبایل‌دنیارا بعرب‌منسوب کنند‌اکنون برای کسی‌جای‌تردید‌نمانده‌است که‌دیالمه‌از‌نژادآریائی‌بوده‌اند و باتازیان‌هیچگونه‌نسبت وانتسابی نداشته‌اند

ذکر کرده‌اند از اینرواستکه‌می بینید آنها به‌ادب‌و‌عربیت مـایلند- پادشاهان آل‌بویه که‌همگی آنها فضلا وادبا بودند‌از ایشان‌اند .

از کسانی که‌با نجامنسوبست‌شمس المعالی قابوس‌بن‌وشمگیراست که پادشاهی‌فاضل وادیب بود دیگر ازمشاهیر آن‌دیار مرداویچ‌بود که شهرهای جبال (عراق) را نجات‌داد و لشگریان او دیلم وترک‌بودند ومیان آنهـا دشمنی بود اودیلم راکه منسوب او بودند مینواخت یاری و کمك میکرد از اینرو ترکها فشار آوردند واورادر گرمابه کشتند آنگاه قابوس بجای وی برخاست‌و مملکت تکان‌خورد سپس آل‌بویه شهرهای‌جبال‌را ازاو گرفتند وی‌بطبرستان رفت و به‌پادشاهان سامانی پناه برد و بـا آل‌بویه‌جنگ کرد تاپسرش منوچهر غدر کرد واورا دریکی ازدژهازندانی ساخت و‌پادشاهان‌دیلم درفرمان خلفا نبودند هنگامی که آنواقعه برای قابوس اتفاق افتاد مقتدر بالله گفت :

قد قبس القابسات قابوس نجمه فی السماء منحوس

یعنی چگونه امیدرستگاری میتوان داشت از کسی که آخر نام او «بوس» است‌درحالیکه ستاره‌او در آسمان منحوس است هنگامیکه قابوس این‌را شنید گفت:

شعر

یا ذالذی یصرف الدهر عیرنا (۱) هـل عانـد الدهـر الا من له‌خطـر
امـا تری البحر تعلـو فوقه جیـف و تستقـر بادنـی قعـره الـدرر
و فی السماء نجـوم غیر ذی عدد و لیس یکف الا الشمس والقمر

در کتاب‌وفیات‌الاعیان - اشعار قابوس‌بن وشمگیر چنین نگارش‌یافته :

قل للذی بصروف الدهر عیرّنا هل حارب‌الدهر الا من له‌خطر
اما تری البحر تعلو فوقه جیف و تستقر باقصی قعره الـدرر
فان تکن عبثت ایدی الزمان بنا و مسناّ من تمادی بؤسه ضرر
ففی السماء نجوم لاعـدادلهـا ولیس‌یکسف‌الاالشمس‌والقمر

کوه‌یله‌یشم (۲)

این کوه نزدیك دهی است که‌آنرا «یل» میگویند و ازدهات‌قزوین و بمسافت‌سه‌فرسنگی آنست کسیکه بالای اینکوه رفته بود بمن‌خبر داد که :

برآن صور حیوانات است که خداوند آنهارامسخ‌نموده‌وسنگ شده‌اند از آنجمله‌چوپانی است که تکیه برعصا کرده واز گله‌خود نگهبانی میکند‌وزنی‌شیر گاو میدوشد وجزاینها صور آدمیان وجانوران واین امریست که مردم قزوین بدان آگاهند ودرآنجا چشمه‌ایست که‌ازشکاف

۱-درکتاب دیگری این مصراع چنین بود : قل‌للذی‌بصروف الدهر غیرنا
۲- نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار صفحه ۲۸٤

کوه جاری میشود و آب آن خیلی گرم است و در حوضی که آنجا است جمع میشود بیماران - زمین گیرها و جربیها و دیگران بمیان آن میروند و از آن بهره مند میگردند و سود نمایان میبرند و مردم این بلاد آنجارا «پله گرماب» (۱) مینامند.

جبال (۱) (عراق) اقلیم چهارم

جبال ناحیه مشهوری است که کوهستان و «قهستان» گفته میشود - خاور آن بیابان خراسان وفارس و باختر آن آذربایجان وشمال آن دریای خزر و جنوب آن عراق و خوزستان است و آن پاکیزه ترین ناحیه است از حیث آب وهوا و سکنه آن سالمترین مردمند از لحاظ مزاج و نیکوتر از حیث صورت گفتند آنجا خاك دیلمیه است که عدل و انصاف ناپذیرند - و کسیکه والی آنها شد سرکشی کردند - اسکندر به ارسطاطالیس نوشت - که در سرزمین جبال پادشاهان جستان را دیدم اما کشتن آنها را اختیار نکردم و اگر آنها را ترك کنم از سرکشی آنها ایمن نمیباشم نظر شما دراینباره چیست - ارسطاطالیس پاسخ داد هرشهر را بیکی بده و اینکار را بکن تا ملوك - الطوایفی پیدا شود - پس از مرگ اسکندر اختلاف پیداشد آنگاه اردشیر بن بابك جد پادشاهان ساسانی چیره گردید وسپس «ساسانیان» اکاسره آنجارا گرفتند.

رودبار از اقلیم چهارم

رودبار - شهرهائی است بسرزمین جبال که سراسر آن کوهسار و اراضی پست است با آبها واشجار وساختمانها ودیه‌ها ودژهای استوار و ساکنان آن دیالمه هستند ابوعلی احمد بن محمد رودباری بآنجا منسوبست که اصل او از رودبار است و در بغداد سکونت دارد وی حدیث را از ابراهیم حربی سماع کرد وفقه را از ابوالعباس بن سریح وادب را از ثعلب وصحبت را از جنید فرا گرفت ابومنصور معمر اصفهانی برای من حکایت کرد و گفت شنیدم ابوعلی رودباری گفت: بفقرا کذا و کذا انفاق کردم ودستم را بالای دست فقیر قرار ندادم بلکه دست مرا آنها میگرفتند ودست آنها برتر از دست من بود وی بمصر درسال ۳۲۲ در گذشت براو باد آمرزش خدا وخشنودی او.

همچنین ابوعبدالله احمد بن عطاء رودباری بدانجا منسوبست که خواهرزاده ابوعلی بود - از وی حکایت کردند که سوار برشتر بودم پای شتر بریك فرو رفت گفتم - جل‌الله - شتر هم گفت جل‌الله.

گویند روزی او ویارانش رادعوت کردند - هنگامیکه در راه میرفتند کسی گفت این صوفیه مال مردم را حلال میدانند ودر باره ایشان زبان درازی کردو گفت یکی ازایشان صد درم ازمن بوام گرفته وبمن ردنکرده است اوراهم نمی بینم تامطالبه کنم.

۱- ظاهراً همان آبگرمیست که اکنون پله گنبد میگویند

۲- ص ۱۹۶

۳- ص ۲۳۱

ابوعلی بمیزبان که دوست او و اینطایفه بود گفت صد درهم بمن میدهی - او داد آنگاه ابوعلی بیکی از یارانش گفت این پول را ببر و بآن آدم بده و بگو این مبلغی است که یکی از یاران ماوام گرفته و از تأخیر آن عذرخواهی کن.

طالقان از اقلیم چهارم

طالقان بخشی است دارای قریه‌های کوهستانی میان قزوین و گیلان در کوهستان دیالمه- در کوههای آنها زیتون و انار است که به قزوین میآورند از آنجمله زیتون و ناردانه بسیار است.

ابوالخیر احمدبن اسمعیل ملقب برضی الدین بآنجا منسوبست- که دانشمند و پارسا و صاحب کرامات بود.

گویند در آغاز امر که مشغول فقه شد استادش درس را باو تلقین میکرد آنگاه مکرر مرور مینمود تا آنرا حفظ کند ولی از بر نمیشد تا اینکه استاد وی منضجر گشت و بواسطه بلادت وی از درس دادن باو خودداری کرد ابوالخیر از این قضیه دلتنك و دلشکسته شد استاد چون خوابید درخواب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را دید که بوی میگوید احمد را آزار مده او متنبه شد و گفت ای رضی بیا تا درس ترا بیاموزم - گفت بشفاعت او بمن میآموزی آنگاه خداوند تبارك وتعالی درهای ذکاوت را بروی او بگشود تا آنجا که از حیث علم و فضل وزهد و پارسائی یگانه روزگار خود شد وی مدتها در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد آنگاه اراده مینمود که به‌قزوین باز گردد اما میسر نمیشد تا آنکه بااستیذان رهسپار خانه خدا گردید و پس از ادای حج از راه شام به‌قزوین بر گشت و درقزوین چنان قبول عامه یافت که برای هیچکس نه پیش از او و نه پس از او میسر گردید -روزهائیکه وعظ میکرد مردم با چراغ میامدند برای خود جا بدست آورند آنها که دارا بودند جای فقرا را که زودتر آمده و جا گرفته بودند میخریدند و آنچه از او میشنیدند از وی روایت میکردند چنانکه یاران پیغمبر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکردند.

حکایت کردند که شیخ بسیار متعرض شیعه میشد و بر درخانه او درخت خیلی بزرگی با شاخه‌های بهم پیوسته بود دریکی از روزها مردیرا بالای آن درخت دیدند و او از محله شیعه بود گفتند او آمده بود که متعرض شیخ بشود آنمرد گریخت و شیخ گفت بعد از این درقزوین اقامت نخواهم کرد واز شهر بیرون رفت پس از بیرون رفتن او مردم و پادشاه هم بیرون رفتند -رضی الدین گفت برنمیگردم مگر با این شرط که داغی تهیه نمائید و در آن نام ابوبکر وعمر وعثمان را حك کنید آنگاه باآن پیشانی گروهی از اعیان شیعه را که در میان ایشان دارای عنوان هستند «داغ» کنید، این شرط او پذیرفته شد و انجام گردید - آنها (مقصودش اعیان شیعه است) هنگامی که بیرون می آمدند عمامه‌ها را تاروی چشم خود میآوردند که مردم پیشانی آنها را نبینند.

شیخ عزالدین محمد بن عبدالرحمن واربنی رحمة الله علیه ـ که از مشایخ بزرگ به قزوین بود حکایت کرد ـ که شیخ اول ظهر روز جمعه دوازدهم محرم سال ۵۹۰ مجلسی برپا داشت و تفسیر فرموده خدایتعالی «واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله» را بیان کرد و تذکر داد پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم بیش از هفت روز زنده نبود واین تعریضی به نفس خودش بود چه باحال تب بخانه خود برگشت وهفت روز باقی بود ودر روز هشتم کالبد اورا از زمین برداشتند و چون بوادی نزدیک تربت وی رسیدند خدایتعالی از فضل و رحمتش آن وادی را نورانی گردانید ودر آسمان آیات روشن وامارات واضح وانوار درخشنده وروشنائی فزاینده ورنگهای شگفت آمیز نمایان گردید و نوری تابان و روشنائیهای درخشان در هفت نقطه از هوا کشیده شد در اینوقت خلق حیران ومبهوت گردیدند ـ چشمها گریان ودلها اندوهناك و صدای ضجه و ناله‌ها بلندشد مردم برو در می افتادند ودماغ وصورت خودرا بخاك میمالیدند ـ هیچ جنبنده‌ای توانائی آرامش نداشت وهیچ ساکنی از حرکت نمی ماند تااینکه اورا درقبر گذاردند پس آسمان بحال خود بازگشت و هوا هیئت نخستین خود را بازیافت واین از لطف خدایتعالی نسبت بارباب علوم واصحاب دیانات شگفت نیست ـ براو باد آمرزش خدا وخشنودی او.

طروز (۱) ده بزرگیست ـ از دهات ثروتمند قزوین ودارای آب واشجار و باغهای فراوان ومیوه‌های پاکیزه ولطیف ـ ترکهای ایرانی غلامان پادشاهان آنجا برای خود مسکن گرفته و کاخهائی بنا کرده و توالد وتناسل نموده‌اند ـ که اگر کسی داخل آنجا شود از بسیاری خیرات و فراوانی میوه واثمار ونیکوئی ساختمانها وپاکی هوا وخوش صورتی مردم آنجا حیرت میکند واز اولاد اتراك در آنجا چهره های نمکین وسیماهای زیبائی است که هر کس داخل آنجا میشود دیگر دل نمیکند که از آنجا بیرون بیاید ووضع آنجا همینطور بود تاورود تاتار.

طرزك (۲) یکی ازدههای مشهور قزوین است ـ گویند یکی از صلحا در خواب دید که آنجا جایگاه یکی از صحابه است واورا قبری نبود واحدی این را نمیشناخت هنگامیکه آنجارا کشف کردند مردی بلندقامت رادیدند که زره در بردارد وخون از جراحات او جاریست ـ پس برای او آرامگاهی بنا کردند ومیان مردم شهرت یافت که در آنجا دعا مستجاب میشود و محل مقصود مردم شد وخلایق ازهرسو آهنگ آنجا میکردند پدرم که آمرزش باد براو مرا حدیث کرد که برای زیارت بآنجا رفتم ومقدم بربقعه مسجدی بود من چهارپا وغلام را ترك کردم وداخل مسجد شدم که نماز کنم سجاده‌ای درمحراب گسترده شده بود ـ گفت هنگامیکه سرم را ازسجده برداشتم انار بزرك تازه‌ای درمصلا دیدم مثل اینکه تازه از درخت چیده شده بود ـ واین درخت درقزوین

۱ـ هم اکنون در بخش رامند دهی است بنام طرویزك که ۷۷٦ تن جمعیت دارد.

۲ـ در بخش رامند اکنون دهی بنام طرزك است که ۸۵٦ تن جمعیت دارد.

ونواحی آن عمل نمیآید وانار ازخارج میاورند یعنی ازری وآنوقت تابستان بود وانار درهیچیك ازشهرها اصلا یافت نمیشد - گفت پس از فراغت اززیارت بیرون آمدم واز غلام پرسیدم کسی داخل مسجد شد؟ جواب داد نه - پرسیدم کسی ازمسجد بیرون رفت گفت نه - پس در شگفت شدم وانار با من بود تا بهمزرعه خودمان پیوستم - وطروز برسرراه من بود وانار نیز هنوز باقی بود آنرا به برادرم وجمعی که آنجا بودند نشان دادم وهمگی ازآن متعجب شدند - آنگاه آنهارا با خرجینی که داشتم ترك کردم ودنبال حاجتی رفتم چون برگشتم آنرا ندیدم ازغلامم پرسیدم - گفت از آن خبری ندارم - مدتی ازاین داستان گذشت تاآنکه دریك سفر تنها بودم درین هنگام مردی را دیدم - شیخی بود بلند بالا باریش توپی فریاد میزد:

ای محمد این انار را چه کار کردی؟ من بآهنگ اینکه اورا ببوسم بجانب وی رفتم ولی ازنظرم ناپدید شد ونفهمیدم کجا رفت.

فصل سوم

باب سوم

از کتاب عجایب المخلوقات وغرائب الموجودات (۱)

الیر (۲) اینکوه درسه‌فرسخی قزوین درغایت بلندی است وقلهٔ آن کوه هرگز از برف خالی نبود ودرآنجامسجدیست که ابدال‌درآنجا باشند مردم‌بزیارت‌روند و درمیان برف همچون زقی پیدا شود پراز آب‌جوش وبروی‌غشائی تنك‌بود وسفیدو چون‌سر چوب بروی‌زنند چندان‌آب ازوی‌بیرون آید که‌حیوانی‌را تمام‌بود.(ص۱۰۱)

عین‌اردیبهشتك از ضیاع‌قزوین است میانشان سه‌فرسنك‌است‌هرگاه انسان‌از‌آن‌بیاشامد سخت دچار اسهال میشود وازعجایب خواص آن آنستکه‌از آن‌ده‌رطل نتوان آشامید ودر فصل بهار مردم ازقزوین ودیگر جایها از بهر اسهال قصدآن کنند وچون آب به‌قزوین آورند خاصیت ازآن زایل شود وازاهل‌قزوین شنیدم که میان قزوین واردیبهشتك نهریست چون‌آب ازآن‌نهر بگذرانند خاصیتش‌باطل‌شود(۳)(ص۱۱٤).

عبدالله‌آباد دهی است‌میان قزوین وهمدان آنرا عبدالله‌آباد گویندرآنجا‌چشمه‌ایست که ازآن آب‌گرم بمقدار قامت مردی‌برجوشد بیضه‌را برآن عمود نهند تاپخته شود مقداری که در موضعی جمع‌شود واصحاب امراض قصدآن کنند نافع‌باشد (٤)(ص۱۱٦).

یله‌یشم‌جیلا اینکوه بارض قزوین است و«یل» نام دارد ودرآن کوه صورت حیوانات از سنك ساخته شده است وشبانی ایستاده است وتکیه برعصائی کرده است وگوسفند بسیاری در پیش اوست وزنی‌هم گاوی‌را میدوشد وحیوانات بسیار است که سنك شده‌اند واین حکایت را

۱ـ تألیف زکریابن محمد قزوینی چاپ‌تهران ۱۲۸۳.

۲ـالیر ـاینکوه نامش اله‌تر است‌اکنون هم بهمین‌نام معروفست.

۳ـ از اردیبهشتك وآب آن اکنون نامی‌وآثاری دیده نمیشود.

٤ـ عبدالله‌آبادـ درنزدیکی آبگرم راه همدان است درقدیم که راه شوسه نبوده منزلگاه عبدالله‌آباد بود اکنون‌دکاکین وبرخی‌ساختمانها کنار جاده بناشده‌است‌برای آب‌گرم‌هم حمامهای نمره‌ای ساخته‌اند که بیماران مبتلا بدرد مفاصل وروماتیسم ونظائر آن ازآن‌بهره‌مندمیشوند.

اهل قزوین دانند ویادیده یاشنیده باشند (۱) (ص۱۱۹).

۱- ظاهراً کوه یل همان یله گنبد کنونی باشد - گرچه یکی از مردم قزوین که درشیراز سالهای بین (۱۳۰۱ ۱۳۰۳) شمسی با نگارنده هم‌منزل بود وزمانی ازقزوین ازراه دیلمان بطرف لنگرود مسافرت نموده بود تعریف میکرد بجائی رسیدیم انسان وحیواناتی را (چنانکه صاحب آثارالبلاد شرح داده) ازسنك دیدیم- آن اوقات نگارنده توجهی باظهارات او نداشتم وتحقیقات بیشتری نکردم اما این اوقات آنچه دراین باره جویا شده‌ام وتحقیق کرده‌ام وجود چنین چیزی را در آنحدود تصدیق نمیکنند ولی میگویند دریله گنبدمزاری است ودر آن کالبد مردیست که اجزاء بدن او تماماً سلامت است الااینکه سرندارد واین داستانرا یکی از رجال قزوین برای نگارنده ازقول شادروان امیرانتصار (محمدقلی خان خلعت بری) دامادمرحوم محمدولی خان خلعت بری سپهسالار تنکابنی) که مردی باتقواودرسلك عرفا بود نقل میکرد .



D. TITLE-PAGE OF QAZVINI, *'AJA'IB AL-MAKHLUQAT*

First half 15th century. Metropolitan Museum of Art

Format $8\frac{7}{8} \times 5\frac{7}{8}$ in. (22·5 × 14·9 cm.)

صفحهٔ نسین ازیك نسخه بسیار نفیس کتاب عجایب المخلوقات تالیف زکریا بن محمد بن محمود مکمونی قزوینی (متعلق بموزه مترو بولیتن) که در نیمه سده پانزده میلادی نوشته شده



اسب آبی – و ماهی قاطوس



در روز رستاخیز چهار فرشته که حمله عرش هستند بصورت انسان و گاو
و نسر و شیر از آدمیان و چهارپایان و پرندگان و درندگان شفاعت میکنند

نمونه دیگری از کتاب عجایب المخلوقات زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (نسخه موزه متروپولیتن)



انوشیروان عادل - پس از ساختن بند (مقصود بند باب الابواب است) در کنار دریای خزر سواری از دریا بر آمد و بنوشیروان گفت پیش از تو هفت بار دیدم مردمی آمدند و این بند بساختند و هفت بار دیدم که خراب کردند - باریتعالی مرا خبر داد که فرشته‌ای باین صورت می آید و این بند میسازد که همیشگی است و تو آن فرشته‌ای - این بگفت و از نظر ناپدید شد - کس ندانست کی بود و بکجا رفت



اختران هفت گانه که با اختر قنطورس آمیخته و نوزده اختراست. کوکب السبع و کوکب قنطورس[6] را از انبوهی «سماک ذابح» خوانند





درزمین هند کوهیست بر آن دو صورت از سنگ تراشیده‌اند که ازدهان
شیران آب بیرون‌میآید ودردوجوی‌روانست و بر هرجوئی دهی بنا کرده‌اند

نمونه‌ای ازصفحات کتاب عجایب‌المخلوقات قزوینی (نسخه‌موزه‌متروپولیتین)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فصل سوم

باب چهارم

حمدالله احمد بن ابی بکر بن نصر مستوفی قزوینی

در باب ششم از تاریخ گزیده (۱) که مشتمل بر هفت فصل است در باره قزوین چنین مینویسد:

باب ششم در ذکر احوال شهر قزوین که مقام مولد ومنشاء مؤلف است وآن هفت فصل است :

فصل اول دربیان کیفیت نام قزوین

در کتاب البنیان آورده است که شهر قزوین «شابور بن اردشیر بابکان» ساخته است و «شادشاپور» نام کرده همانا آن‌شهری بوذ که در میان قزوین ساخته‌اند چنانکه رودخانه جند برجنوبی آن روانست ورودخانه ابهر برشمالی آن واز آنجااطلال بارو پدیدست .ومشهور آنست که یکی ازاکاسره‌قدیم لشگری بجانب دیلمان فرستاده بوذ در صحرای قزوین صف کشیدند سپهدار لشگر اکاسره بموضع زمین قزوین درصف لشگری خود خللی دید با یکی از اتباع خود گفت «آن کش‌وین» یعنی بذان کنج نگرو لشگرراست کن نام کش وین بر آنموضع افتاد چون آنجا شهر کردند کش‌وین خواندند عرب معرب کردند «قزوین» گفتند.

فصل دوم ازباب‌ششم درذکرچگونگی وعمارات آن :

بقعهٔ که بذان پیوسته است بمحله «شهرستان» و کورستان بیرون «دهك» منسوبست قدیمترین عمارت قزوین است وبسبب قدمت بانی آن معلوم نشده و مشهور است که شهرستان قزوین محلی است درمیان شهر شابور ذوالاکتاف ساخته زمانی که ازروم گریخته با یران آمد تابذانجارسید هیچ آمنی نداشت آنجا بر کنار رودخانه صومعه یزدان پرستی بوذ که اکنون مقام قلندران است نزول کرد اتفاقاً وزیرش وجمعی امراء که از بیم قیصر گریخته بوذ در کوههای روذبار بوذند بذو پیوستند وبا او بجنك قیصر رفتند مظفر شدند شابورذوالاکتاف چون بپادشاهی رسیدزمین قزوین برخود مبارك دانست فرمود درآنجا شهری بسازند معماران بعمارت مشغول شدند دیلمان

۱- خواجه‌حمدالله مستوفی مخدوم شهید سعید خواجه رشید الدین فضل‌الله طبیب بود واینکتاب رابنام‌خواجه غیاث‌الدین محمدوزیرفرزندخواجه فضل‌اللهوزیر نگاشت وتاریخ تألیف آن‌سال ۷۳۰هجری قمری‌است‌چاپ اوقاف گیپ‌ص ۸۳۰-۸۴۹ Ej. W. gibb' Memorial 'Series. Vol. XIV

مزاحم ایشان بوذند ـ هرچند ایشان بروز میساختند دیلمان بشب خراب میکردند معماران حال بحضرت شابورانها کردند شابور بدفع اعراب و دیگر طامعان ملك مشغول بوذ باکار دیلمان نمی‌پرداخت جواب فرستاد که دیلمان را بمال‌مشغول کنید وشهر بسازید همچنین کردند وشهرستان بساختند ـ آغاز عمارت آن درماه آبان سنه ثلث‌وستین‌وار بعماة الاسکندری (٤٦۳) بوذ بطالع جوزا ـ ازتاریخ آن‌تا کنون یکهزار وصدو هفتادوهشت‌سال شمسی‌است .

جمعی ازلشگریان شابور جهت دفع شر دیلمان درآنجا ساکن شدند ـ چون شابور دفع طامعـان ملك کرد بجنك دیلمان آمد از کنار دریا رفت وقتل‌عام کرد وبرهیچ دیلم ابقانکردو هرچه بغارت لشگر درآنولایت برده بوذند بعضی بسوخت وبعضی درزیر خاك کرده از بردن آن عار داشت ـ میان دیلمان ومقیمان آن حصار از آنوقت بازخصومت قائم شده ـ چون‌رأیات اسلام بـاقطار وآفاق جهان برسید ومردم قزوین بشرف اسلام مشرف شدند در زمان خلافت امیرالمؤمنین عثمان‌عفان‌رضی‌الله عنه برادر مادرش ولیدبن عقبه (۱) که والی عراقین‌بوذ سعدبن العاص‌الاموی را بفرستاد وآن حصاررا شهری ساخت وتمامت بمردم مسکون گردانید ـ چون دولت خلافت بهٔ‌هادی‌موسی‌بن‌عباس رسید اوشهرستانی ساخت وتمامت بمردم مسکون گردانید ومدینه موسی نام کرد واتباع خودرا درآنجا ساکن گردانید وآنشهرستان‌اکنون‌هست‌وآنرا شهرستانك میخوانند(۲) .

حمدالله‌مستوفی درجای دیگر مینویسد:

چون‌عیسی بن‌ماهان درخراسان وماوراءالنهر جور بسیار میکرد درسمرقند ـ رافع بن‌لیث‌بن نصر سیار خروج کرد وبرماوراءالنهر دست یافت هرون‌الرشید هرثمة‌بن ابی طحیمه تمیمی ـ را بخراسان فرستاد وعلی‌بن‌عیسی‌بن ماهان را معزول کرد وهرچه ازمردم بناحق گرفته بوذ او را ملزم‌بپرداخت نمود ـ چون‌کار رافع بالا گرفت ودرماوراءالنهر بزرگ‌شد هرثمه درخواست کرد تاهرون‌الرشید بنفسه متوجه خراسان شود ـ چون هرون‌الرشید بهمدان رسید مردم شهرستان قزوین که اکنون کوئی ازقزوین است ازدست دیلمان بوی‌شکایت کردندهرون بفرمود کوبهای دیگری دربرابر آن بسازند وباروئی‌بکشند چون بساختن‌آن پرداختند هرون‌الرشید در طوس شب شنبه سوم ربیع‌الاخر سال۱۹۳ﻫ .در گذشت اورا درآنجا که اکنون مشهد علی‌بن موسی الرضا است دفن کردند بیست وسه‌سال و دوماه ونیم خلافت کرده بود چهل دوسال عمرداشت ـ عمارت قزوین تا زمان معتز خلیفه ناتمام بماند .

۱ـ درکتب تواریخ همه‌جا ولیدبن‌عقبه‌نوشته شده ولیدبن عبته‌یاعتبه‌ازتصرف نساخ‌وکتاب‌است
(۲) شهرستانك درست‌است

فصل سوم در ذکر فتح آن و اسلام اهل آن بقعه

در کتاب «البلدان» مذکور است که قزوین را براءبن عازب وزیدبن الخیل الطائی (۱) فتح کردند در زمان امیرالمؤمنین عمربن الخطاب رضی الله عنه (۲).

و در آنوقت حصار شهرستان شابوری بوذ مردم آنجا با مسلمانان جنك کردند یا جزیه قبول کنند - ایشان برسر بارو بآواز بلند میگفتند... مسلمانان راه آوردنی برایشان تنك کردند بصلح آمدند واظهار مسلمانی کردند بعد از مراجعت مسلمانان شهریان باز سرضلالت رفتند لشگری دیگر از اسلام درصحبت ابوعبدالرحمن الحارثی بیامدند و آنرا مسخر گردانیدند در عهد عمرخطاب رضی الله عنه ایمان بصدق قبول کردند ودر کار دین اسلام وطاعت مبالغه نمودند ودرجه عالی یافتند. وچون مذهب پیدا شداند کی حنفی وشیعی شدند وهر دو قوم مقیم محله دستجردند ودیگر محلات شافعی مذهب‌اند و معدودی چند از جهودان در آنجا هستند وهیچ مذهب وملت دیگر نیست.

شهر قزوین وناحیه قاقزان عشریست و ناحیت دشتی (۳) خراجی ونواحی دشتی عروة بن-زیدالجبل الطائی فتح کرد درزمان عمر رضی الله عنه.

فصل چهارم درذکر نواحی ورودخانها وقنوات ومساجد ومقابر آن:

چون هرون الرشید قزوین را شهر میساخت ناحیت بشاریات و بعضی دشتبی که داخل همدان بوذ وناحیت ابهررود و بعضی قاقزان که داخل ابهر بوذ ازانولایت مفروز گردانید وجهت آنکه در صحرای قزوین افتاده داخل قزوین گردانیدند.

اماوادیها - آب رودخانه‌های آنجا از برف است واند کی چشمه دارد ودرآخر زمستان و اول بهار جاری باشد در گرما چون آب چشمه ها اند کست بشهر نتواند رسید پنج رودخانه‌است.

اماقنوات - کاریز آن - بیرون مبارك آباد که ملك سعیدافتخارالدین طاب ثراه اخراج کرد وباباغ برخوابگاه خود وقف گردانیده وتمامت سبیل است وهیچ ملکی نیست - اول در قزوین کاریز نبوذه است وآب ازچاه میخورده‌اند وچاه آنجا زیاده ازصد گز فرورونده - حمزة بن الیسع که حاکم قم بوذ وسلطان محمود سبکتکین قزوین نیز بدو داد - کاریزی اخراج کرد ودر جامع روان بوذ - باکثر محلات میرسید واکنون هست - دوم طیفوری - سوم روذباری چهارم سیدی برمحله دستجرد پنجم خاتونی ششم خمارتاشی باکثر محلات شهر قزوین جاریست ومدار شهر

۱- درنسخه اصلی (زیدبن الخیل) زیدبن الجبل الطائی نوشته شده چون اشتباه بود همان نام درست آن که زیدالخیل است نوشته شد.

۲- فتح قزوین باردوم ظاهراً در سال ۲۴ هجری در زمان خلافت عثمان بوده است.

۳- دشتبی صحیح است دشتی غلط وازاشتباه نساخ است.

اکنون بر آنست هفتم صاحبی بمحله ابهر هشتم ملکی بمحلات ابهر وازرق (١) واوری (٢) (راه ری-دربری) ملك سعید امام‌الدین یحیی‌البخاری رحمةالله‌علیة- اخراج آب این کاریزها کرد تا بجهت خوردن وریختن وحمامات در بایست باشد و بباغات و زراعت بردن بموجب شرط واقفان روانیست.

امامسجدها جامع کبیر که بامام شافعی مطلبی رضی‌الله‌عنه منسوب است صحن بزرك آنرا هربارهٔ کسی ساخت وبدیشان بازخوانند واولادشان آنجا نماز کنند.

جامع اصحاب امام اعظم ابوحنیفه رضی‌الله‌عنه کوجك بوذ ملك مظفرالدین الب ارغون سرای عیسی نصرانی بخرید واضافت کرد آنراتابزرك شذوطاق بزرك آن مرحوم خواجه عزالدین حنفی ساخت - مسجد نوب دابکنان (٣) محمد بن حجاج بن یوسف ثقفی بنا کرد و در اول بتخانه بوذ واهل قزوین در اسلام اول نماز جمعه آنجا کذاردندی اهل شیعه آنمسجد را دشمن دارند بجهت آنکه کویند بنی امیه در آنمسجد امیرالمؤمنین علی را لعنت کرده باشند.

مسجد شهرمده - آن نیز ازمساجدقدیمست کویند پیش ازاسلام آتشکده بوذ (٤)

مسجد مرادیان - مراد نامی ساخته بوذ صاحب سعید خواجه فخرالدین مستوفی طاب ثراه تجدیدعمارت کرد.

مسجد طبیب آباد (٥) قاضی خلیفه ساخته بوذ - خواجه صدرالدین احمد خالدی تجدید عمارت کرد.

مسجدقاضی اسمعیل ماکی برسرمحله صامغان بوذ.

مسجد مادا درمحله درخ (٦)

مسجد درشهرستان- بمیان بازار.

مسجددهك.

مسجد سرراه کورستان- نزدیك حوض النبی بحوالی خانقاه نظام‌الدین و این مساجدمقام

١- ازرق درست آن« ارداق» است . که دیهی است در ٢٤ کیلومتری جنوب قزوین

٢-اوری ازغلط نویسی کاتب یانساخ است ودرست آن «راه‌ری» است .

٣- صاحب تدوین این مسجد رابنام « توث» ضبط کرده و کلمه بعدی را هم ندارد چنانکه ذکر شد ظاهراً نام او مسجد توت بوده زیرا توث و ثوب و ثور معنای مناسبی برای مسجد ندارند ممکن است بواسطه درخت توتی که دردرون یا بیرون آن بوده باین نام معروف شده است .

٤- بااینکه حمدالله مستوفی مینویسد این مسجد قدیمی است ومیکویند آتشکده بوده است معذلك درتدوین رافعی ذکری از آن بمیان نیامده است.

٥-محتمل است این مسجد همان باشد که صاحب تدوین بنام طیبین ذکر کرده است وطیب آباد معروف بوده است و کتاب طبیب آباد نوشته‌اند واگر آنرا از قصور کتاب یا نساخ بدانیم طیب آباد درست تر است

٦- محله درخ هم غلط است ودرست آن « دزج » است که یکی ازمحلات قزوین بوده وآن مخفف دیزج ومعرب دیزه است.

اولیای بزرك بوذه و بسیار بزرگان آنجا بوذه‌اند.

مسجد گورستانهای- آن تمامت داخل شهر است و بهترین آن بکثرت و برکت مقبره ایست شرقی آن محله راه ری و غربی آن محله ارداق نزدیك رودخانه و شمال آن محله شهرستان و جنوبی آن باروی شهر بطرف ارداق نزدیك برودخانه گوریست از آن یکی از صحابه و مشهدیست از آن بسر علی بن موسی الرضا و قبر امام احمد غزالی و خواجه ابوبکر شاذانی (۱) وشیخ نورالدین کیلی و خواجه امام الدین رافعی و مولانا نجم الدین عبدالله - و بسیاری از کبار ائمه و علماهست.

فصل پنجم

درذکر صحابه وتابعین وائمه معصوم و خلفا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مشایخ وعلما رحمهم الله و پادشاهان و وزراء و خواقین و امراء و اکابر که بقزوین رسیده‌اند.

فمن الصحابه - براء بن عازب رضی الله عنه بیشتر یاذ کرده شذ که فتح قزوین او کرد واز نسل ایشان علمای بزرك و رواة حدیث بوذه‌اند واکنون بسیاری از خطباء ولایت عازبی اند- وبکر زیدالخیل طائی درفتح قزوین مصاحب براء بن عازب بوذ- سعید بن العاص الاموی ازقبل ولید بن عتبه(۲) براذر مادری امیرالمؤمنین عثمان والی قزوین بوذ سلمان فارسی او را سلمان الاسلام و سلمان الخیر خوانده‌اند بوقت غزو دیلم به قزوین رسید ابوهریره - هم در اینوقت به قزوین رسید.

و من التابعین :

ابراهیم بن یزید النخعی واویس قرنی به قزوین رسیدند بوقت آنکه بحرب دیلم میرفتند - ربیع بن جثیم الکوفی (۳) والی قزوین بوذ ازقبل مرتضی علی رضی الله عنه سماك بن مخرمة الاسدی وسماك بن عبدالقیس - این هر دو سماك باسماك حرثیه بوقت غزو دیلم به قزوین رسیدند.

و امیرالمؤمنین عمر خطاب در حقشان فرمود بارك الله فیکم اللهم اسمك انهم الاسلام و ایدیهم.

شمرة بن عطیه الاسدی الکوفی - مرویست بوقت آنکه به قزوین آمد اسبش چهار هزار درم قیمت کردند - مرة بن الحبل الهمدانی (٤) و عبید بن عمرو السلمانی از قبل امیرالمؤمنین علی والی قزوین بوذند - محمد بن حجاج بن یوسف الثقفی از قبل پدر والی قزوین بوذ زید بن کیسان السکری الکوفی - به قزوین آمذ و آنجا مقیم شذ و اورا نسل معتبر بوذ از اهل حدیث.

۱- در تدوین رافعی ابوبکر شایان یا شادان اصلا ذکر نشده ولی در آثار البلاد قزوینی ابوبکر شانان مذکور است ظاهراً درست آن شادان و شاذان است

۲- عتبه غلط است و ازعدم توجه کاتب یا نساخ است ذرست آن ولید بن عقبه میباشد

۳- در تاریخ گزیده ربیع بن جثیم و در تدوین رافعی ربیع بن خیثم و در برخی نسخ ربیع بن هشیم ذکر شده لکن ربیع بن خیثم درست است.

٤- در تدوین رافعی مرة بن شراحیل الهمدانی ذکر شده.

و من الائمة والخلفاء - علی بن موسی الرضا متواری بقزوین آمذ و در سرای داودبن - عیسی بن سلیمان غازی نزول کرد و او را بسری دو ساله بوذ آنجا متوفی شذ و مشهد او معروف است .

امیرالمؤمنین مهدی عباسی بوقت غزا دیلم بقزوین آمذ و یکنوبت دیگر ناشناخت بیامذ و بر بالائی بنشست ووالی بفرمان او منادی کرد .

امیرالمؤمنین هرون الرشید یکنوبت باپدر بقزوین آمذ و یك نوبت در خلافت خود بوقت آنکه از همدان عازم خراسان بوذ اهل قزوین پیش او رفتند و ازاو رحمت طلبیدند بقزوین آمذ و برایشان رحمت کرد .

و من المشایخ والعلماء - ابراهیم بن شیبه هروی - بقزوین آمذ ودر آنجا بوذ تاوفات کرد - ابراهیم ادهم وابراهیم خواص دروقت سلوك بقزوین آمذند .

احمد بن محمد غزالی - بقزوین آمذ دو نوبت ودر نوبت دوم مقام کرد تامتوفی شذ - حاتم اصم وسفیان ثوری - بوقت سلوك بقزوین آمذند .

شقیق بلخی درزمان سلوك بهقزوین آمذ - یحیی بن معاد رازی بقزوین آمذ ووعظ گفت و رقص وسماع کرد .

و من الملوك والوزراء فضل بن یحیی برمکی جهت قضیه یحیی بن عبدالله علوی بقزوین آمذ واورا ازدیلمان بیرون آورد و ببغداد برد .

اسمعیل بن احمد سامانی - در طلب محمد بن هرون بظاهر قزوین نزول کرد وقت حصار (حصاد) (١) بوذ باوجود آنکه قطعاً یك آدمیزاد ازلشکر او درهیچ باغ وخرمن نمیرفت وهیچ چیز بی بهانمی ستدند ازارباب ضیاع استحلال میخواستند - الیاس برادر اسمعیل بن احمد سامانی در سنه ثلث وتسعین ومأتین (٢٩٣) والی قزوین بوذ .

ابن العمید ابوالفتح علی بن محمد بن حسین وزیر رکن الدوله بوذ درسنه ثمان وخمسین وثلثمائه (٣٥٨) بقزوین آمذ برای دفع فتنهٔ که واقع شده بوذ وجنایت ازاهل قزوین قدرهزار وهزار ودویست هزار درم (١/٢٠٠/٠٠٠) بستد وآنرا مال التأدیب نام نهاد .

اسمعیل بن عباد چند کرت بقزوین رسیده است وآنجا تملقات داشته - سلطان طغرل بیك سلجوقی بقزوین رسید ومسخر کرد .

سلطان ملکشاه بوقت مطالعه ولایات بقزوین رسید چون ایشان را در دست ملاحده منزعج دید غلامزاده عمادالدوله توران ابن الفقشه راجا کم آنجا کرد وفرمود که خانه و تعلقات به

١- وقت حصار نوشته شده ودرست آن « حصاد » است که هنگام درو باشد .

آنجا آورد تااهتمامش بحال آنجا بیشتر باشد .

سلطان محمد بن ملکشاه - بوقت تنازع بابرادرش برکیارق بقزوین آمد - سلطان ارسلان بن طغرل مدتی درقزوین بوذ تاقلعه قاهره را از سلطان وملحدان مستخلص کرد وبارسلان گشای موسوم کردانید - بسرش سلطان طغرل بکرات بقزوین رسید دروقت تنازع باقتلغ اینانج وقزل ارسلان وغیرهما بقزوین آمد .

سلطان محمد بوقت انهزام از مغول بقزوین آمد وبخانه عزالدین کریمان بکوچه نو نزول کرد واهل قزوین اورا بجزایر دریا رهنمونی کردند .

از اکابر قزوین پرسیدند چرا سرسراها چنین فراخ میسازید گفتند ازبهر آنکه زنان ما آفتاب آن نبینند که ازسرخانه بدر آید .

اتابك سعد زنکی سلغری - بوقت آنکه از خوارزمشاه خلاص شد بقزوین آمد ودرخانه عمادالدین احمد بمحله ارداق نزول کرد قحطی عظیم بوذ عمادالدین زاکانی اگرچه اورا نمیشناخت واو نیز خودرا ظاهر نمیکرد خدمات پسندیده کرد چنانك اتابك خجل شد لاجرم چون بفارس باسرپادشاهی رفت اورا دعوت کرد درمقابل اونیکوئیها فرمود .

ومن الخواقین والامراء

هولاکوخان - بوقت استخلاص قلاع ملاحده بقزوین آمد ودرحمام مسلم استحمام فرمود بسرش ابقاخان بابسرخود ارغون خان وامراء وارکان دولت بقزوین آمد وهیجده شبانه روز در خانه ملك افتخارالدین هرچه ما یحتاج ایشان بوذ ازخود داد ومددی از کس نطلبید .

احمدخان و کیخاتوخان و غزان خان والجایتو سلطان وابوسعید بهادرخان - بکرات بحدود قزوین عبور کردند واکثرامرای بزرگ قوم مغول بارها بقزوین رسیده اند و ذکر تمامت تطویل دارد .

فصل ششم درذکر حکام قزوین

درعهد اکاسره که شهرستان شابوری بوذه امراء ایشان حاکم بوذه اند ومقامشان تابستان در « سروباز » و زمستان به « ری » بوذ .

چون رایات اسلام دراقطار آفاق عالم شائع شد واهل آنجا بشرف ایمان مشرف شدند از قبل امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه - ابودجانه سماك بن حرشه انصاری - کثیرة بن شهاب الحارثی - والی بوذند درعهد امیرالمؤمنین عثمان عفان رضی الله عنه از قبل او برادر مادرش ولید بن عقبه سعید بن العاص الاموی حاکم گشت ودرزمان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه - ربیع الجثیم الکوفی(۱) وابوالعریف الارحنی ومرة بن شراحیل الهمدانی وعبیدة بن عمرو السلمانی وقروة بن انطاة

۱- ربیع بن خیثم صحیح است.

والی بوذند یکی بعداز دیکری -چون دولت به بنی امیه رسید - حجاج بن یوسف از قبل ایشان حاکم اکثر ایران شذ بسرش محمد والی این ثغور بوذ و چون جای حجاج به یزید بن مهلب رسید بعداز وبه قتیبة بن مسلم و بعداز وبه نصر بن سیار کسان ایشان ولاة قزوین بوذند -چون دولت به بنی عباس رسید وزارت به برامکه تفویض رفت -عراق عجم و خراسان بذیشان مخصوص بوذ و بعداز ایشان به علی بن عیسی ماهان و بعداز وبه طاهریان تعلق گرفت -همچنین والی ازقبل ایشان بوذی و بهر چند گاه یکی آمذی وذکر تمامت تطویل دارد -چون خلافت به معتصم بن هرون الرشید رسید حال تغلب دیالمه و تسلط ایشان برقزوین بسمع او رسانیدند گفت اهم مهمات ما تدارك این قضیه است که دیلمان بدترین و بخیل ترین دشمنان ما اند - اگر ایشان قزوین مسخر کنندزود باشدنه بس دیر که از زیر سریر من سر بر آورند- بجهت التفات خاطر باحوال آن بقعه آنرا از تصرف حکام عراق و خراسان مفروز کرد و چهاردهم پدرم فخرالدوله ابومنصور کوفی از تخم حر بن یزید ریاحی را بامارت لشکر و ایالت بذین ثغر فرستاد ودرسنه ثلث وعشرین ومائتین(٢٢٣) او وفرزندان او که همه را فخرالدوله ابومنصور لقب بوذ و نام متفاوت بوذ قرب دویست سال بذان مهم قیام نموذند.

اول بیست و هشت سال بحکم خلفا حاکم بوذند چون الداعی الی الحق حسن بن زید الباقر از سنه احدی و خمسین ومائتین(٢٥١) بر اکثر عراق عجم مسلط شذ دو سال بفرمان او بوذند چون موسی بن بوقا بحکم معتز خلیفه اورا ازاین ملك دور کردند سی و هشت سال بحکم خلفا والی بوذند چون سامانیان - بنی لیث برانداختند و برطبرستان و مازندران و بعضی عراق نیز مستولی شذند دو سال الیاس بن احمد سامانی والی بوذ ودرسنه اربع وتسعین ومأتین(٢٩٤) باز بحکم خلفا ایالت بدوازدهم پدرم فخرالدوله ابوعلی تعلق گرفت بیست و هفت سال حکم کرد -چون دیالمه درسنه احدی وعشرین و ثلثمائه (٣٢١) بر اکثر ایران پادشاه شذند صدسال درعهد ایشان حاکم بوذند و اکثر مناشیر و امثله که خلفا و پادشاهان در حق ایشان صادر فرموذه اند موجود است. چون درسنه احدی وعشرین واربعمائه (٤٢١) سلطان محمود بن سبکتکین برملك عراق نیز مستولی شذ نهم پدرم فخرالدوله ابی منصور درگذشت بسرش ابی نصر ببلوغ نرسیده بوذ و بکار ایالت شایسته نبوذ کاراستی ندیم را به ایالت قزوین تعیین کرد واین تخمه را استیفا فرمود از آنوقت باز به مستوفیان منسوب شذند - در آنوقت دیانت اهل قزوین درمرتبه اعلی بوذ اکثر آن قوم لقمه بی شبهه خوردندی و مستجاب الدعوة بوذندی و بذین سبب هیچ حاکم برایشان تطاول نیارستی کرد - کاراستی گفت من بشما طمع بسیار نمیکنم هریك جهت من یك تخم مرغ بیاورید تامن اورا تیمار دارم و ما کیان حاصل شود و مارا از آن نفعی وخرجی باشد -چنان کردند چون تمام بیضه ها درانباری جمع شذ گفت من خوابی دیدم و از آن ستدن پشیمان شذم این بیضه ها را باخانه خود برید هریك یکی برند کسی ندانست که از آن او کدام است این از آن او و آن از آن این میبردند تالقمه مشتبه در حلق همگنان رفت کاراستی

دست تطاول دراز کرد ودعای ایشان درحق او مستجاب نمی بوذ جهال قزوینیان بذین سبب او را بکشتند یکسال وچند ماه والی بوذ بعدازو حمزة بن الیسع را که حاکم قم بوذ ایالت قزوین فرمودند دوسال وچندماه حکم کرد بعدازو به امیر شریف ابوعلی محمد جعفری حواله رفت صاحب ثروت تمام بوذ اوو فرزندانش قریب شصت سال وچندماه حاکم بوذند وآخرین ایشان فخرالمعالی ذوالسعادات ابوعلی شرفشاه بن محمد بن احمد بن محمد بن جعفری بوذ ـ واورا دستگاه عظیم بوذه است ـ بیشتر دیه ها نواحی وباغات قصبه ومستغلات شهر ملك او واتباع او بوذ ومحصول املاك او هرسال سیصدوشصت وشش هزار دینار زرسرخ بوذه وفات اودرسنه اربع وثمانین واربعمائه (٤٨٤) بوذ از وی یکدختر ماندایـن همه اسباب واملاك دردست او تلف شذ واو بعدازانك بقوت محتاج شذ ومردم بتصدق درحق اوانعام کرذند در گذشت.

برارباب ثروت واصحاب نعمت واجبست که این امثال وحکایات در نظر آورند و باسباب دینی فانی غره نشوند ودرتوشه راه عقبی کوشند

بیت

بمال غره مباش و به زندگانی شاذ　　　　که مال کنج روانست وزندگی برباذ

چون دولت بدور مغول رسید ـ بحکم یرلیغ منکوقاآن ملك سعید افتخارالدین محمد البخاری حاکم شذ درسنه احدی وخمسین وستمائه (٦٥١) اوو برادرش ملك سعید امام الدین یحیی طاب مثواهما ـ بیست وهفت سال حکومت کردند ودرسنه سبع وسبعین و ستمائه (٦٧٧) حکومت بصاحبان سعیدان حسام الدین امیرعمر شیرازی وخواجه فخرالدین احمد مستوفی تعلق کرفت وتا آخر عهد اولجایتو سلطان اکثر اوقات افتخاریان حاکم بوذند.

دراول عهد سلطان ابوسعید بهادرخان به نواب مادرش خاتون مطهر کنجشگان خاتون دروجه اخراجات اردوی او تفویض کردید.

ونیز راجع بقزوین درآغاز پادشاهی غازان خان چنین مینویسد:

چون اکثر بلادعجم بواسطه مقرری علفخوار ویران شده بوذ از شهرها و مردم جلاء وطن کرده بمرتبهٔ که در قزوین نماز جماعت و جمعه حاصل نمیشذ ـ خواجه صدرالدین علفخواران شهرها برداشت وتمغا مقرر کرد وازآن بیشتر مال مضاعف حاصل میشذ و مردم در آسایش و راهها ایمن شذ.

فصل هفتم

در ذکر قبائل قزوین و بزرکان که ایشان از آنجا برخاسته اند

اصل قبایل آنجا بیشتر از عربست بوقت آنکه موسی بن بوقا باروی قزوین ساخت وشهر بزرك کشت بحکم خلفا بعضی مردم را ازآنجا بولایت نقل کردند وجمعی بخوذ رغبت نموذند ـ از نسل ایشان هرقوم قبیلهٔ کشت و بعضی قبائل آنکه دراصل درشهر شابوری بوذه وبعضی آنکه

جون یکی ازشهریان را مرتبه وجائی میشد نسل او بدو باز خوانده‌اند وقبیله گشته.

فمنهم السادات - شریف ترین قبائل جهان سادات‌اند وسادات قزوین به زهد و ورع وعلم وتقوی وادب وقطع طمع متحلی‌اند ودرویش وتوانکر ایشان ازطمع بدیکران محترز باشند و رسوم سئوال در ایشان نیست واز کسب خوذخورند وسادات بزرك مستجاب الدعوة درمیان ایشان بوذه‌اند چون سیدرضا وسیدعمادالدین عبدالعظیم الحسینی النقیب - ازاکابر نقبای زمان خوذ بوذو متقی وپرهیزکار ومقبول عندالخواص والعوام واملاك بسیار داشت ازو نسل نیست وسیدعزالدین محمد که در آن زمان بغایت بزرك بود وسیدی عاقل وفاضل بوذ ومجالست او بیشتر باشیخ جمال الدین کیلی بود - واکثر بنین وبنات ایشان متقی وپرهیزکار بودند وباشند وازسب صحابه محترزودراین عهد از ایشان مولانا مرتضی اعظم اقضی القضاة والحکام مبین الشرایع والاحکام سیف الملة والدین محمدالحسینی - قاضی قضات دارالملك سلطانیه وتومان قزوین وابهر و زنجان و طارمین است متابع مذهب امام شافعی ودرقطع قضایا از جاده شرع تجاوز نمیکند.

ومنهم العلماء - علماء قزوین بیشتر صاحب علوم تفسیر وحدیث وفقه بوذند ودرطاعت وعبادت درجه عالی داشته ودرعلومی که دین را از آن خللی باشد کمتر شروع نموده و در کار دین و تقویت مذهب خوذ بغایت صلب بوذند و اکابر آنجا مرتبه و جاه عظیم یافته‌اند و بعضی بوزارت رسیده.

افتخاریان - اصل ایشان افتخارالدین محمد بکری بوذه از نسل امیرالمؤمنین ابی بکرصدیق رضی‌الله‌عنه - واومردی دانشمند متقی بوذ پیش امام سعید محمدبن یحیی نیشابوری تحصیل کرده و بقدرمنال داشته از احفاد او ملك سعید افتخارالدین محمدبن ابی نصر طاب ثراه ملکی عاقل صاحب حزم بود ودرتدبیر امور دیوانی عدیم المثل بوذ ودرتحصیل خط وزبان مغولی وترکی سعی بلیغ کرده بوذ وقول او مغولان را نص قاطع باشد کتاب کلیله ودمنه بازبان مغولی و کتاب سندباد با زبان ترکی نقل کرده والحق درهر دوداد سخنوری داده است وچون دولت وپادشاهی به منکوقاآن رسید اومرتبه وجاهی تمام یافته وحاکم تومان قزوین شذ - وعمارات عالی ساخت وبرادر دیگرش عمادالدین محمود حاکم مازندران بوذ رکن الدین احمد ملك کرجستان رضی الدین بابا - حاکم دیار بکر بوذ - بعدازده و سال از آنهمه اسباب و املاك در دست و رثه ایشان هیچ نماند - از آن قوم ملك سعید رضی الدین بابا حاکم دیار بکر بوذ بعد از دو سال هیچش نماند - اشعار خوب دارد.

بازداران - اولشان برتعش(۱) بازدار است واوغلام مقتفی خلیفه بوذ بفرمان خلیفه بحکومت قزوین آمذ ومظفرالدین لقب یافت.

---

(۱) برنقش باز دار درست است

بشاریان- مردمان متمول بوذه‌اند واز ایشان خواجه عزالدین بشاری - خواجه صاحب نعمت بوذ.

حلوانیان- اصلشان ازشهر حلوان‌است مردمان‌صاحب‌جاه وعمل‌پیشه‌اند.

خالدیان - اصل‌شان از نسل خالد ولید مخزومی است وایشان دوشعبه‌اند:

اول -شیخ‌نورالدین کبل- جدمولانا شیخ‌الاسلام سعدالدین قتلقخواجه‌رحمهم‌الله‌از ایشان بوذ ودرتصوف درجه‌عالی داشته.

شعبه دوم- اززنجان آمذند ازایشان‌صاحب‌سعید خواجه‌صدرالدین احمد خالدی چهارسال درملك‌ایران وزارت کرد وبه‌صدرجهان‌منسوب‌شد.

دبیران- مردمان عالم صالح بوذند از ایشان مولاناسعید استاد علماء زمان نجم‌الدین‌علی بن‌عمرالکاتبی‌عدیم‌المثل‌بوذواز وصف مستغنی.

رافعان-اصلشان از عربست ازنسل‌رافع‌بن‌خدیج الانصاری در عهد خلفاء ماتقدم بقزوین آمذندوساکن کشتند -درمیان‌ایشان‌علمای‌عالی‌مرتبه بوذند.

زاکانیان- اصلشان ازعرب بنی‌خفاجه‌است منشوری ازرسول‌الله‌صلی‌الله علیه وسلم بخط امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌وجهه‌دارند این‌سوادآنست:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - هذا کتاب من‌محمدرسول‌الله الی بنی‌زاکان بعدما اسلموا‌انی فانی الیکم‌الله‌الذی لااله‌الاهواما‌بعد - فانه فقد انزل الی‌انکم ترجعون الی‌دیارکم ومغارکم‌ومنازلکم ولیس‌علیکم بأس‌لقربکم من‌الله ورسوله ویعفو جرائمکم ویعفوعن سیآتکم وقد اجاز الله‌رسول الله‌صلی‌الله علیه‌وسلم مما‌اجاز به‌نفسه‌ولکم ذمة‌الله وذمة رسوله‌و ان‌الله قد غفرلکم‌سیآتکم وسمع شکواکم مؤمنین‌موقنین فلایبطل‌حق من‌حقوقکم مادمتم یسمعون‌لرسول‌الله‌وعلیکم عاریة‌ثلاثین زراعاً واربعین‌نقیراً وانها لرسول‌الله‌ان کان‌یجلس‌بالیمن‌نردهاعلیکم وبعدذلك یجاورون بجوارالله ورسوله‌علی انفسکم واموالکم واولادکم ولایعسرون‌ولاشجرة علیکم وتعاونواعلی‌ما‌استقمتم‌به علیه وهوالحق ومن‌اطلع‌لهم بخیر فهوخیرله‌ومن‌اطلع له‌بشرفهو شرله وعلی‌المؤمنین و المؤمنات والمسلمین‌والمسلمات‌الوفابمافی هذه‌الکتاب‌وشهدعمر بن‌الخطاب‌وشهدابوبکرالصدیق‌وشهدسلمان الفارسی‌والمغیرة‌بن‌شعبة‌الثقفی‌وجریر بن‌عبدالله‌الجریر وعبدالله‌الجلیل‌ومالك‌بن‌عوف‌و کتب‌علی‌بن ابیطالب فی‌سبع‌خلون‌من‌محرم -ومهری دراینصورت‌در آخرمنشور است -ایشان دوشعبه‌اندیکی بعالمی منسوب - از ایشان امام سعید شرف‌الدین عمر و بسرش رکن‌الدین محمد عالمان عامل بوذند ودر کار دین مغایرت میان اهل سنت وشیعه دررجحان مذهب‌خاست امام‌رکن‌الدین‌زاکانی بخراسان رفت بیش امیرجرماغون وبدلایل وبراهین‌معقول ومنقول‌اهل‌شیعه‌را ملزم کردانید

شعبه دوم ارباب صدور بوذند ازایشان صاحب سعید صفی‌الدین زاکانی خداوند املاك و

اسباب واز ایشان صاحب معظم خواجه نظام الدین عبیدالله اشعار خوب دارد و رسائل بی‌نظیر.

زبیریان از نسل زبیربن مصعب بن زبیربن العوام‌اند در ایشان علماء وصلحاء بوده‌اند.

زاذانیان از نسل زاذانند که درعهد رسول‌الله صلی الله علیه‌وسلم حاکم جمعی اعراب بوداز امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌وجهه منشوری دارند و در آن منشور گفته:

«اسکن یازاذان بقزوین او عسقلان» درمیانشان علماء زهاد عالی مرتبه بوده‌اند.

شیرزادیان- اولشان شیرزادبن شیران نامی بوده از اواسط الناس قزوین و او راگله کوسفندی بوذ بسرش حاجی بدرالدین را املاك واسباب زیاده شد بحضرت او کتاقاآن رفت و راه‌الغ بتکچی قزوین بستد بسر او حسام‌الدین عمر پیش امیر بوقا که امیرالوس بوذ راه نیابت یافت و پیش پادشاه مرتبه بلند یافت و چندسال حاکم برو بحر ملك فارس کشت.

طاوسان- اصلشان ازتخم طاوس‌بن کیان(١) است و او از تابعین بوذ ازایشان‌علمای عالی‌مرتبه بوذه‌اند چون‌شیخ‌محمدو بسرش ابوجعفرعراقی.

عباسیان - نسل‌ایشان ازتخم بنی‌العباس‌بن عبدالمطلب است کار کنان دیوان‌قزوین‌بوذند

عقاریان- در اول مردمی صالح ومتدین بوذند از ایشان‌امام سعید استادالائمه نجم الدین صاحب‌الحاوی رحمة‌الله‌علیه درعلم فقه‌مذهب‌امام شافعی مطلبی رضی‌الله‌عنه باقصی‌الغایة‌والامکان کوشید و آن قوم بذو منسوب کشتند - ومفتخر کشتند وفات او در ثامن محرم سنه خمس وستین وستمائه(٦٦٥) واکنون فرزندان او ائمه قزوین‌اند.

قضویان - جدشان فخرالدین فخرآور - در دیوان قضا وکالت کردی بذین سبب ایشانرا قضوی خوانند.

قراولان - از ترکانند که در عهد دولت مغول بدین ولایت آمدند تمولی تمام داشتند املاك واسباب خریدند قومی خوش‌صورت طرب دوست بوذند از ذکور واناث ایشان بربن‌نوع از ایشان کسی‌باقی‌نیست که‌ازو باز توان کفت.

کرجیان - اصلشان از قبیله ابودلف عجلی است که‌بفرمان‌هرون‌الرشیدبعجم‌آمد وشهر کرج بساخت‌وآنجاساکن‌شد.

انسیان-از نسل انس‌بن مالك است درمیان ایشان علما وفقهای عالی‌رتبه بوذه‌اند اکنون نسل ایشان‌درقزوین‌منقطع‌شده.

کیسیان-قومی معروف بوذه‌اند و در علوم مرتبه اعلی ازایشان‌مولانای سعید عزالدین ابوالفضائل به‌تبریز رفت وآنجا ساکن‌شد درفتنه خوارزمشاهی مساعی جمیله نموذ وایشان رادر قزوین نسل‌نیست.

ماکانان - اولشان ماك بود از نسل ماکان‌بن کاکی دیلم -واو مردی تند و تیز بوذ - نبیره او سدیدالدین اسمعیل‌بن عبدالجبار بن محمدبن‌عبدالعزیزبن‌ماك - تحصیل کرد و بمنصب قضا

---

(١) ظاهراً کیسان درست است

رسید- قضای قزوین تاغایت در نسل او است.

مستوفیان- قدیمترین قبائل قزوین‌اند - اصلشان از نسل حربن یزید ریاحی بوذ در اول والی قزوین بوذند از زمان معتصم خلیفه بذان مهم موسوم بوذند بعداز آن باستیفا منصوب شدندو بمستوفی معروف.

مؤمنان- مردمی صاحب مال وجاه بوذند از ایشان صاحب مرحوم خواجه تاج‌الدین مؤمنی در دیوان وزارت صاحب سعید خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان بوذ نائبی مطلق‌العنان ودر آخر عمر توبه کرد ودر تبریزساکن شذ - روزگارخود بطاعت موزع گردانید.

معافانیان- قبیله عظیم‌القدر بوده‌اند ازایشان عبدالملك بن محمد - عالمی متبحر بوذ درزمان او کسی به‌ازاو ننوشت - درديوان سلطان طغرل بك سلجوقی براه انشاء شریك «صفی ابوالعلاء» بوذه آن قبیله را اکنون درقزوین نسل نیست.

مرزبانیان- قبیلهٔ معروف بوذند ومقیم محله دستجرد نزدیك باغ میدان درمیان ایشان علماء واهل حدیث بسیارند.

نیشابوریان - بوقت آنکه درنیشابور زلزله افتاد در سنه اربعین وخمسمائه (٥٤٠) مردم از آنجا متفرق شذند بعضی از قضاة آنجا به قزوین آمذند از ایشان قاضی القضاة عبدالرزاق معتبر بوذ نسل ایشان اکنون منقطع است.

بولاتموریان - اولشان امیرتکش بود ازتخم طاکابانك خان بادشاه قوم نائمان بوذدرزمان او کتاقاآن به‌شحنگی قزوین آمذ وآنجاساکن شذ بسرش امیربولاتمور بمرتبه امارت برسیدواملاك واسباب واتباع بسیار در خراسان و عراق برو جمع شذ وهنوز بعضی ازآنها در تصرف بسرش امیرنصرةالدین بوقا است - قبائل قزوین بسیار است چون معارف ایشان نوشتم اختصار کردم.

فصل سوم

باب پنجم

از کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی(۱)

رودبار ولایت است که شاهرود برمیانش میگذرد و بدان بازمیخوانند ودرشمالی قزوین به شش فرسنگی افتاده است در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکمست و بهترین آنها قلاع الموت ومیموندز ولنبسر(۲) بوده ومعتبرترین همه قلعه الموت که دارالملك اسمعیلیان ایران زمین بود و صدوهفتادویکسال مقر دولت ایشان بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فه لز» وعرض از خط استواء «لو کا» الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری درسنه ست واربعین ومائتین (۲٤٦) ساخت و در سنه ثلاث و ثمانین واربعمائه (٤۸۳) حسن صباح بر آن مستولی شدو بدعوت بواطنه مشغول شدو آن قلعه را دراول الهاموت گفته‌اند. یعنی آشیانه عقاب که بچه گانرا در آن آموزش(۳) کردی بمرور الموت شدو حروف الهاموت بعدد جمل (حمد) سال صعود حسن صباحست بر آن قلعه واین از نوادر حالاتست درسنه اربع وخمسین وستمائه (٦٥٤) بفرمان هلاکوخان آن قلعه را خراب کردند وولایت رودبارا گرچه اکثرش گرمسیراست اماسردسیرش نیز چنان نزدیك است که در دوموضع که آواز هم توان شنید دریکجا جو بدروند ودر دیگری هنگام زرع جو باشد وحاصل نیکو باشد وغله وپنبه وانگور ومیوه بسیار نیکو بود وازمیوه هایش سیب کم بکار آید و امرود کم از اصفهان نبودونانش نیکوباشد ومردم آنجا مذهب بواطنه داشته‌اند وجمعی را که مراغیان خوانند بمزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت خودرا مسلمان شمارندوا کنون پاره پابه راه دین میآیند حقوق دیوانیش هشت هزار دینار است.

کوه رامند - در قبلی قزوین وشمالی خرقانست ومردم نشین است ودراو دیهها و زراعت وبلندی عظیم ندارد اما ذکرش درفهلویات بسیار آمده.

بیت

که الوند خوش بی بادماوند　　　ابی رامند که چون مینماید

کوه النز - عوام گویند که اصل نامش اعلی نز است و بکثرت استعمال النز شده و این

۱- چاپ لیدن صفحه ٦۰-٦۱　۲- لمبسر　۳- پرورش

سخن بی بنیاد است والنز اسم علم اواست ودرشمال قزوین است و کوه بلندو بادیگر جبال این دیار پیوسته ودر آنجا مسجدیست که قدوم اولیا فراوان آنجا رسیده است دعا را آنجا اجابت بوده ودومحرابست ودرعجایب المخلوقات آمده وعوام نیز گویند که مزار اویس قرنی رضی‌الله‌عنه در آنجااست برقله کوه بر آنروی که بررودبار است پیوسته برف باشد.

کوه برجین - بولایت قزوین بر او غاری و شکافیست که دراوقریب یکمیدان راه میتوان رفتن وسرمای عظیم دارد و در آخرش جوی آب روانست و فرونتر از آن رود رفته و بادی عظیم میآید وهیچ روشنائی بیرون را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت وبدین سبب کسی بر حال آخر آن شکاف واقف نشده اند و سنك آسیا مردم آنحدود از آنجا میآورند.

آب بوه‌رود - از کوههای حدود طالقان برمیخیزد ودرولایت قزوین میریزدوهرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود امابتابستان بیش ولایت قزوین نتواند آمد

آب کردان‌رود - از کوههای حدودطالقان برخیزدودرولایت ری میریزد وهرز آبش در بهاردرمفازه منتهی میشود.

آب ترکان‌رود - یابر کانرود از کوههای خرقان برمیخیزد وبولایت قزوین میریزد ودر بهار بمفازه منتهی شود اما بتابستان بیش بولایت قزوین نتواند آمد.

آب قزوین - چهار رود است در بهار جاری باشند اگر بقوت بودباغات قزوین را کفاف بود و الا بعضی باغات خشک بماند ودرتابستان ازضیاع فوقانی بقزوین نتواندرسید - آنکه او راهرزه آبی بودنادر باشد.

آب خرقان - از کوههای آنجا برمیخیزد ودر بهار بخشك رود گذشته وبولایت ری افتد و با دیگر آب ضم شده در مفازه (۱) منتهی شود اما بتابستان از خرقان بیرون نتواند آمد.

آب تارمین و توابع - از آن کوهها برمیخیزد و در سفید رود میریزد و مزارعات، تارمین براین آبهااست ودرتابستان اکثرش با زراعت گیرند و اندکی برود رود در بهار بیشتر به سفیدروددررود.

آب کرهرودیاگرمرود - از کوههای طالقان و قزوین برمیخیزدو درولایت ساوجبلاغ چند نهراز او برمیدارند وولایت شهریار وری اکثر بدان‌رود مزروعست ودر بهار فاضل آبش برمفازه منتهی میشود طولش بیست وپنج فرسنك باشد.

آب ابهررود - از حدودالله اکبر سلطانیه و از کوه سرآهند برمیخیزد بولایت قزوین میگذرد وهرزه آب بهاریش باآبهای کوههای قزوین جمع شده و در مفازه منتهی میشودوطولش بیست فرسنك باشد واین رودنیز درولایت ابهروقزوین چون زنده‌رود زاینده است.

آب خررود - از کوههای آن ولایت برمیخیزد بولایت رامند ودشتبی قزوین میرسدوهرزه آب بهاریش درمفازه منتهی میشود طولش بیست وپنج فرسنك باشد.

۱- مقصود ازمفازه بیابانی است که اکنون بصورت دریاچه حوض سلطان در آمده.

فصل سوم

باب ششم

از کتاب هفت اقلیم(۱)

امین احمد رازی در کتاب «هفت اقلیم» قزوین را چنین وصف کرده:

قزوین - از شهرهای قدیم جهانست صاحب گزیده از کتاب البنیان نقل میکنند که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخته اما در «لب التواریخ» آمده که چون شاپور ذوالاکتاف از زندان قیصر بکمك ومدد کنیز کی که بدو عاشق شده بود بگریخت تازمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت ودر آنوقت باغی کوچك وصومعه یزدان پرستی بود چون در آن زمین لشکر بدو پیوست هرآینه آن محل را برخود مبارك دانسته وفرمود تاآنجا شهری بنانهادند وآغاز عمارت قزوین درماه ایاز(۲) چهار صدوشصت وسه اسکندری (٤٦٣) بوده بطالع جوزا-چنانچه چهار صدوچهل ویکسال(٤٤١) ازتاریخ هجرت پیش بوده (۳)

وحمزه اصفهانی را اعتقاد اینست که درزمان بهرام اول بناشده وبعضی گفته‌اند که یکی از اکاسره لشکر بجنگ دیلمان فرستاده بود و در صحرای قزوین صف قتال دست داده سپهدار اکاسره در صف لشگر خللی دیده بایکی از اتباع خود گفته که «آن کش وین» یعنی آن کنج نگرو لشکر راست کن چون از آنجانب فتح روی داده هرآینه درآنموضع شهری بنا کرده وموسوم به کشوین گردانیده عرب معرب ساخته قزوین خوانده - درزمان خلیفه سوم ولیدبن عقبه که والی عراقین بود سعدبن عاص را فرستاد تاتعمیر آن شهر نمود و کس بسیاری ساکن کردانید و چون دولت خلافت به هادی عباسی رسید شهرستان دیگر در جنب آن بساخت ومدینه موسی نام کرده آنشهرستان الحال داخل محله دزج وجوسق گردیده وهرون نیز مسجدی در آنشهر بساخت و بار و بنیاد نهاد اما بسبب فوت او موقوف ماند وزیر سلطان ارسلان سلجوقی صدرالدین محمد

۱- صفحه ٤٦٥

۲- حمدالله مستوفی ماه ابان نوشته .

۳- اگر برسالهای میلادی ۳۱۱ بیفزائیم سال اسکندری یعنی تاریخ اسکندری بدست میآید واگر ازتاریخ اسکندری ۳۱۱ کم کنیم تاریخ میلادی بدست میآید - در تاریخ اسکندری آغاز سال از اواسط ماه نخستین پائیز شروع میشود ودرسالهای میلادی آغازسال نزدیك باواسط زمستانست ازاینرو این دوتاریخ سه ماه وگاهی تایکسال بایکدیگر فرق پیدا میکنند.

باروا بآخر رسانید اما در فترات مغول از آن اثری نماند ، در گزیده آمده که درزمان سابق بعضی از ولایت همدان وری وتمام ابهر وزنجان وطارم وردوبار و ساوه وآوه و جهرود تعلق بقزوین داشته ،وبهترین آبهای قزوین آب خمارتاش است وخمارتاش زاهدی متوکل بوده ودر خمسمائه (۵۰۰) بنای اینکاریز نهاده وشاه طهماسب صفوی قریب سی سال آنشهر را دار الملك ساخته آبادانی تمام درعصراو ازممرعمارات واسواق وحمام ودیگر تکلفات بحصول پیوست وشاه عباس کاریزی برآن افزوده که آبش الحال درمیان برزن وبازار جریان می پذیرد و در قزوین چهار مسجداست که دروی دعامستجاب میگردد وازغرائب دنیا معامله باغات انگور آنجا است که در سال زیاده از یکمرتبه آب نمیخورد وازمیوه انگورشاهانی وخربزه وفستق نیك میشودومردمش در روش مصاحبت و گرمی هنگامه بی انبازند واکثر ایشان از علم موسیقی باخبرند وبی تمرخ آهنك وحسن صوت نیستند چنانچه شاعر گوید .

شاه را باید که باشد چار صنف از چار شهر ... تا بود ممتاز دایم بر سریر سروری
ازخراسان مطرب ازقزوین انیس وهمزبان ... ازصفاهان عامل از تبریز مردلشکری

و میرزا شرفجهان این چندبیت در صفت قزوین گفته:

زهی خسته دیاری که ساکنانش را ... مدام شیوه فقرو قناعتست آئین
نه مفلسند که همچون صدف بود کفشان ... مدام زآبله کسب پر زدر ثمین
چوسرو گرچه زآزادگی تهی دستند ... ولی بجود ندارند همچو معن قرین
دلیل همتشان آنکه هیچکس نکشد ... پی مضایقه برگرد باغ حصن حصین

مقابر اولیاء واتقیا وعلما در آنشهر ازحدوعد متجاوز است - مثل قبر ابن ماجه محدث - وخیرالنساج وشیخ احمدغزالی وابراهیم ستنبه،وابوبکرشاذان -وشیخ نورالدین وامام الدین رافعی وجمال الدین عبدالغفار - وامام جمال الدین بابویه ، برطرف یمین امام جمال الدین تربتی است که هر که بصدق درمیان آن دو گور حاجت خواهد حاجتش رواشود وایضاً قبر شیخ علك درمحله جوسق است ودر آن مقبره موضعی است مسمی به « قبور الشهداء » که دعادر آنجا مستجاب شود همچنین قبر خیرالنساج وشیخ رضی الدین طالقانی -ونجم الدین عبدالغفار صاحب حاوی و مولانا نجم الدین کاتبی در دستجرد است .ودر آنجا نیز دعااجابت شود ودر درون شهرمشهد حسین بن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء مشهور بشاهزاده حسین که مطاف طوایف اکابر واصاغر است وامور عجیبه وصفات غریبه ازآنشهروولایت بسیار روایت کرده اند که بختی این نسخه طاقت حمل آن ندارد، هرآینه شروع درمردم آندیار مینماید .

فصل سوم

باب هفتم

از کتاب مرآت‌البلدان(۱)

تألیف محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه:

قزوین از اقلیم چهارم است و در حساب ثغور میباشد جهت آنکه پیوسته بادیالمه و ملاحده درمحاربه بوده‌اند.

احادیث بسیار در فضیلت این بقعه وارد است و مشهور و در تدوین رافعی مسطور ومنها - عن جابر بن عبدالله قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و آله - اعزوا قزوین فانه من اعلی ابواب‌الجنة و بدین سبب آنرا باب‌الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروحست اینجا نیز مجملا؛ ربطسخن‌را یاد میکنیم:

در کتاب البنیان آمده که قزوین‌را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت وشادشاپور نام‌نهاد و همانا آن شهری بوده که درمیان رودخانه‌های خررود وابهر رود میساخته‌اند و آنجااطلال‌بارو پدیدار است ومردم آنجا در دیه‌هرجه که باردشیربابکان منسوبست مسکون‌اند ومشهور است ـ و در کتاب تدوین مسطور که حصار شهرستان قزوین اکنون محلتی است درمیان شهر شاپور ذوالاکتاف ساسانی ساخته است ـ تاریخ عمارت آن ماه ایاز سنه ثلث‌وستین واربعمائه‌اسکندری طالع عمارتش برج جوزا ـ اطلال آن بار وهنوز باقیست ـ زمان عثمان برادز مادریش ولیدبن‌عتبه(۳) الاموی بن‌سعیدبن‌العاص را بایالات آن ثغر فرستاد و آن‌حصار را بمردم مسکون گردانید وشهری شد والهادی‌بالله‌موسی بن‌مهدی در آنحوالی شهرستان دیگر کرد و مدینه‌موسی خواند وغلامش مبارك ترك شهرستان دیگر ساخت و مبارك‌آبادخواندند ،چون دولت هادی به هرون‌الرشید رسید اهالی‌مداین مذکوره تغلب دیالمه وازعاج خود بدوانها کردند باروئی که محیط مداین‌ثلثه ودیگر محلات بود بنیادفرمود وبجهت‌وفات او باتمام‌نرسید تادرعهد معتزخلیفه موسی‌بن‌بوقا درسنه‌دویست وپنجاه وچهار هجری (۲۵۴) عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم

۱ـ جلدچهارم صفحه ۱۷۴ حروف ج.ب

۲ـ اغزوا درست است.

۳ـ ولیدبن عقبه‌درست است .

مسکون گردانید وشهری معظم شد و بعداز او بصدوبیست صاحب جلیل ـ اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخرالدوله دیلمی درسنه ثلث وسبعین وثلثمائه (۳۷۳) جهت آنکه خرابی بحال باروی اوراه یافته بودواودر کتب احادیث دیده:

انه تکون فی آخرالزمان بقرب دیلم بلدة یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة من عمل فی عمارت سوادها ولو بقدر کف من طین غفره الله له ذنوبه صغیرها و کبیرها ـ تجدید عمارت بارو کرد وجهت آنکه در کتب احادیث خوانده وبروایت عمر بن عبدالعزیز مروانی ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین والاخر من الروم یقال لها الاسکندریة من رابط فی احدیهما یوماً و لیلاً وجب له الجنة ، و قال عمر بن عبدالعزیز : اللهم لایمتنی حتی یجعل لی فی احدیهما داراً ومنزلا .

وجهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت بر محله جوسق (۱) و آن زمین را اکنون صاحب آباد خوانند ودرسنه احدی وعشر واربعمائه (۴۱۱) جهت نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجدالدوله بن فخرالدوله بااهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافته امیر-شریف ابوعلی جعفری مرمت آنخرابیها کرد ودرسنه اثنی وسبعین وخمسمائه (۵۷۲) وزیر صدر-الدین محمد بن عبدالله مراغهٔ تجدید عمارت بارو کرد و اکثر روی بار و بآجر برآورد وشرفه های آجر ساخت ومعمار آن عمارت امام جلال الدین بابویه رافعی بود ـ لشکرمغول آن بارو را خراب کردند دور بارو صدهزاروسیصد گام است(۲)

بخلاف ادوار بروج هوایش معتدلست وآبش ازقنوات و درو باغستان بسیار است و هر سال یکنوبت آب خیز سقی نماید وانگور وبادام وفستق بسیاراز آن حاصل شود وبعداز سقی و بیل اسقار خربزه وهندوانه بکارند بی آنکه دیگر آب بخواهد وبرنیکو دهدواکثراوقات آنجا ارزانی غله وانگور باشد ، نانش نیکو است وازمیوه هایش انگوروآلوزمج خوبست و شکار-گاهها وعلفزارهای نیکو دارد به تخصیص علف شتر بهتر از دیگر ولایات باشد و شتر قزوینی باقیمت تر ازدیگرشتر انست وبرسه فرسنگی قزوین چشمهٔ است که آنرا یکول خوانند درروزهای گرم تابستان آن چشمه یخ بندد واگر روز خنك بود یخ کمتر باشد وچون یخ شهر کم شود ازآنجا آرند ومردم آنجا بیشتر شافعی مذهب اند ودر کار دین بغایت صلب میباشند و اندك حنفی وشیعی نیز باشند وباوجود قرب جوار هرگز مأمور ملاحده نشده اند و در آنجا مشهد امامزاده حسین پسرعلی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا وقبریکی ازصحابه ومزار اولیای کبار بسیار است مثل خواجه احمدغزالی ورضی الدین طالقانی ـ وابوبکرشاذانی- وابراهیم هروی وخیرالنساج سامری ـ وابن ماجه محدث وعلك وفلك قزوینی ونورالدین وجمال الدین جیلی وامام الدین رافعی وغیرهم،

۱- مقصودمحله ایست که اکنون بدربکوشك یاراه کوشك معروفست وجوسق معرب کوشك است
۲- درنسخه دیگر ده هزاروسیصد گام ذکرشده .

وحقوق دیوانی آنجا به‌تمغا مقرر است ومبلغ پنج‌تومان ونیم بدفتردرآمده‌ولایتش کمابیش‌سیصد پاره‌دیه ومزرعه است منقسم به‌هشت‌ناحیه ودر آن دیه‌های معتبراست چون فارسجین وخیارج و قرقسین وشال وسگزآباد وسیادهان وسوشقان وشهرسیامك وشرف‌آباد وفرك‌ومامزین وامثال آنولایت رانیز پنجتومان‌ونیم حقوق‌دیوانیست.

جامع قزوین - این جامع بامام «شافعی» منسوب بوده صحن بزرگ آنرا چند نفر ساخته هرمحلی باسم بانی‌آن موسوم است.

صحن کوچك که بطرف شرقی مقصوره است از ابنیه هرون‌الرشید میباشد.

صحن کوچك بطرف قبلی از بناهای «خمارتاش‌عمادی» است که درسنه پانصد شروع به بنای‌آن کرده ودرپانصد نه تمام‌شده(خمارتاش از ممالیك عمادالدوله توران که ازمشاهیر حکام قزوین بوده میباشد وچون عمادالدوله بملازمت‌سلطان مشغول‌بودخمارتاش‌ازجانب‌اوحکومت میکرد مردی زاهد وآخرالامر تارك‌اشغال دیوانی گشت)(۱)

بعداً چون در بعضی اماکن خرابی بهم‌رسید «فخرالدین دولتشاه کیالان» به‌تجدیدعمارت ومرمت آن‌برداخت ، « ملك‌مظفرالدین الب‌ارسلان‌بن‌نقش‌بازدار»(۲) نیز درسنه‌پانصد و چهل و هشت برعمارت مسجد افزود - بعضی کتیبه حاوی شرح برخی‌موقوفات خمارتاش‌بن‌عبدالله‌العمادی و دولوح که مشعر برمحو بعضی رسوم مذمومه وبدع میباشد دراین مسجددیده‌میشود-تبصره‌را سواد هر یك را در ذیل مینگارد و چون بعضی کلمات درمواضع مختلفه محو وحك شده‌جای آنرا سفید میگذارد وصحت‌وعدم صحت عبارات برعهده نگارنده نیست زیرا که باکمال دقت بعینه نقل‌شده است (۳)

۱- در اواخر قرن پنجم هجری موقعیکه سلطان محمدبن ملکشاه سلجوقی بمطالعه اوضاع ولایات میپرداخت بقزوین رسیده‌واهالی آنجاراگرفتار تعرضات ملاحده‌دید برای‌جلوگیری ازصدمات ومزاحمت آنها وحصول آسایش اهالی -غلام‌زاده عمادالدوله‌توران‌بن‌الفقشیه راکه‌ازمعتمدین‌اوبود بحکومت قزوین منصوب کرده وامرداد باخانواده ومتعلقات خود بآنجابیآید تااهتمامش‌درقلع وقمع فرقه‌باطنیه وجلوگیری ازتعرضات‌وتجاوزات آنها بشهرقزوین زیادتر باشد -لیکن‌عمادالدوله‌ملازمت سلطان‌را ترك‌نکرده وابومنصورخمارتاش‌بن‌عبدالله‌عمادی‌راکه‌مردنیك‌نفس‌وپرهیزکار وخداترس بود از جانب‌خود بحکومت آنجاگماشت -فقیدمزبوردرضمن‌انجام‌مهمی‌که‌عهده‌دارآن‌شده‌بودبساختمان مسجد همت گماشت ودرسنه پانصدهجری آغاز بکار کرد وپس از نه سال باتمام‌بنای‌مسجدومدرسه وخانقاه‌وچاه‌خانه وحفرقنات‌موفق گردید . ۲- برنقش بازدار درست‌است

۳- چون ترجمه کتیبه‌ها و رونوشت دولوح‌سنگی‌درضمن مسجد جامع‌ذکرخواهدشد دراینجا از نقل‌آنها خودداری شده است.

فصل سوم

باب هشتم

از کتاب کفایة الجغرافی(۱)

میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله در کتاب کفایة‌الجغرافی در باره قزوین چنین نوشته:

قزوین مدفن احمدغزالی بنای شاپور - بزرگتر از طهران قدیمست و منتهای جمعیت چهل هزار(۴۰۰۰۰) نفر وحصار چینه بی‌خندق و باغها ورزستان اطرافش زیاد و آبش کم است وهنوز اثار عمارات صفویه در آنجاست اما خرابست.

و قزوین را ده بلو کست.

خررود - قهپایه- ابهررود - بشاریات- رودبار- اقبال - فشگلدره - دشتبی - قافزان - رامند - زهرا.

و از توابع قزوین طالقانست - والموت از قلاع محکم رودبار در شمال قزوین افتاده دارالملک اسمعیلیه بود.

۱- چاپ تهران ۱۳۱۹ هجری صفحه ۹۳

فصل سوم

باب نهم

از کلیات جغرافیای ایران (۱)

میرزا رضاخان مهندس الملك در کتاب «کلیات جغرافیای ایران» در قسمت قزوین چنین نگاشته:

در بمین دره سفیدرود سلسله جبال مازندران از مجاورت ساحل دور شده متدرجاً بموازات بحر خزر بسمت شمال غربی ممتد میگردد.

ابتدا جبال «سامان» مستور از مراتع و اشجار و دیگر فلات «خرزان» که راه قزوین برشت از آن میگذرد و بعد رشته جبال معظم البرز شروع میشود که در هر نقطه موسوم باسمی شده از قبیل «تخت سلیمان» (۴۴۰۰ متر) و بفاصله کمی در جنوب شرقی آن کوه «سیالان» والموت (در قله آن قلعه محکمی است که مقر حکمرانان اسمعیلیه بوده) ارتفاع اغلب گردنه‌ها در این قسمت البرز از (۲۵۰۰ متر) تجاوز میکند.

در سمت مشرق ایران جبال غیرمنتظمه از شمال بجنوب متعاقب یکدیگر امتداد یافته مابین صحاری ریگزار و کویرهای شوره‌زار فاصلهٔ گشته‌اند این صحاری قدیم الایام بحار داخله بوده‌اند یعنی در عهدی که هنوز آتشفشانهای نواحی شمالی ایران دایر بوده چنانکه از بعضی آثار و علامات منتظمه که در حوالی ابهر در جنوب شرقی سلطانیه دیده شده معلوم میشود که خشکیدن و ممتلی شدن بحار داخله در اواخر عهد اخیر بوده صحاری مذکوره علاوه بر نمکزار بودن شن و ماسه رقیقی دارد که بادمانند ستون آنرا بلند کرده باطراف میبرد و راه قوافل و مزارع کنار چشمه‌های موقتی را محدود و مستور و اطراف قراء را مسدود مینماید.

۱- چاپ تهران (۱۳۴۱) هجری قمری صفحه ۱۵

۲- نمونه صحرای ریگزار و کویر شوره‌زار که بقایای دریاهای داخلی عهد اخیر است هم اکنون در پیرامون قزوین یعنی در بخش «زهرا» زمین‌های شوره‌زار و باتلاقی و در «کهك» (مخفف کوهك) غالباً طوفان ماسه که باعث زحمت مسافرین و گذرکنندگانست دیده میشود. (کهك بین قزوین و تاکستان است و فاصله آن تا قزوین ۲۷ کیلومتر است)

فصل سوم

باب دهم

از قاموس الاعلام ترکی(۱)

صاحب قاموس الاعلام درباره قزوین چنین نوشته است:

قزوین در ایالت عراق عجم ایران و در یکصد و پنجاه کیلومتری شمال غربی تهران واقع شده در دامنه کوههای البرز و در منبع رودخانه‌ای که به ابهر رود میریزد (۲) واقع است و در روی جاده‌ای قرار دارد که از تهران به تبریز میرود، موقعیت آن بین (″۲/′۱۵/ ۳۶) سی و شش درجه و پانزده دقیقه و دو ثانیه عرض شمالی و (″۱۸-′۴۲- ۴۷) چهل و هفت درجه و چهل و دو دقیقه و هیجده ثانیه طول شرقی است و شهریست که دارای (۴۵۰۰۰) چهل و پنج هزار نفوس است و از بناهای هرون-الرشید جامع شریفی در آنجا است که از خارج با کاشیهای زیبائی به شکل مکعب ساخته شده (۳) باسایر جوامع و مساجد -و در آنجا عمارات کهنه و قدیمی وجود دارد که روبویرانیست و میدانی که با اشجار سایه‌دار محاط است.

تجارت آن بارونق است و بازارهای بزرگ و چهارسوهای پیرامون آن نشان میدهد که وقتی شهر تا چه درجه بزرگ بوده است.

گورستان بزرك و وسیع آن آرامگاه مشاهیر است، و انگورهای لذیذی دارد، در باغهای آن هندوانه و پسته و دیگر میوه‌های خوب بعمل میآید.

چون از یکطرف بآذربایجان و شیروان و ممالك عثمانی و از طرفی به بنادر بحر خزر و از جانبی بفارس و هندوستان در سر معبر کاروانها واقع شده بواسطه مرکزیت آن دارای موقعیت مهم تجارتی است، مردم آنجا عموماً دارا و جسورند بواسطه موقعیت آن از حیث ارتفاع هوایش مختلف و سریع التحول است، چون آب آن خیلی کمست اکثر آب مانده استعمال میکنند و آنرا «آب انبار» میگویند انبار آبهای وسیع دارند.

از ایرانیان شاپور ذوالاکتاف یا یکی از بهرامها قزوین را بنا کرده است و در کتاب بطلمیوس بنام «قسابین» ذکر شده و شهر بسیار کهنی است بطوریکه استنباط میشود -پیش از اسکندر موجود بوده اسم فارسی آن «کزاوین» و قزوین معرب آنست.

درقزوین منسوجات ابریشمی و قالی و از پنبه هم کرباس میبافند.

۱-چاپ اسلامبول سال ۱۳۱۴ هجری تألیف شمس الدین سامی بیك (۲)-در قزوین رودخانه‌ای که به ابهر رود بریزد وجود ندارد (۳)-بنای هارون الرشید عاری از هر گونه تکلف و یك محوطه سرپوشیده ساده‌ای میباشد

فصل سوم

باب یازدهم

از کتاب جغرافیای تاریخی ایران

استاد - و. بارتولد خاورشناس روسی در کتاب « جغرافیای تاریخی ایران » (۱) چنین نگاشته است :

درشمال شهر همدان - بین شهر همدان و قزوین یك شهر هم وجود نداشت - از شمال همدان راهی ازشهر « سهرورد» به«زنجان» میرفت سهروردوطن «شیخ‌سهروردی » (۲) صوفی معروف قرن دوازدهم است که بسال ۱۱۹۱ میلادی درحلب اعدام‌شد - ولی این راه که بیش از سایر راهها مستقیم بود گاهی از خطر کردها که‌سهرورد را در دست داشتند ایمن نبود و در مواقع خطر ازهمدان به‌زنجان ازراه قوسی وازطریق قزوین میرفتند (اصطخری‌ص۱۹۶)

در«زنجان » راه‌جبال باشاهراهی که از ری بآذربایجان میرفت متصل میشد - اولین شهر عمده که براین راه قرار گرفته بود «قزوین»بود.

۱- ترجمه حمزه سردادورطالب‌زاده چاپ‌تهران ص ۲۶۱ - ۲۶۵

۲ یك‌آبادی کوچکی اکنون بجای‌شهر سهرورد باقیست که دارای ۲۰۰ خانواده جمعیت است وآنرا «قره‌غوش» میگویند وفاصله آن تازنجان درحدود ۸۰ کیلومتر است.

۳- شیخ‌شهاب‌الدین ابوالفتح یحیی‌بن حبش بن امیرك‌سهروردی مشهور بشیخ‌اشراق از اکابر مشایخ‌صوفیه‌وازحکمای نامی‌سده‌ششم است فقه‌واصول وحکمت را در مراغه در محضر مجدالدین جیلی (گیلی) تحصیل نمود درعلوم عربیه وفنون ادبیه یگانه عصر گشت ودرحکمت سرآمد اقران خود گردید چندی دردمشق بسر برد وروزگاری درحلب میزیست سرانجام‌درسال پانصدوهشتادوهفت(۵۸۷) هجری درسن هشتادوهشت‌سالگی بفتوای فقهای‌حلب‌که اورا دارای مذهب‌ومشرب حکمای اشراق میدانستند گرفته‌و کشتند - درحدود شصت‌جلدازوی تألفات ذکر شده که نامی ترین آنهاعبارتنداز تلویحات- حکمت اشراق-مطارحات-هیاکل‌نوریه-رمزالوحی-مبده‌ومعاد بفارسی-بستان‌القلوب -طوارق‌الانوار نفحات دراصول ،بارقات‌الالهیه ،نفمات‌السماویه،لوامع‌الانوار، کتاب‌البصر،رسالة‌العشق،رسالة‌المعراج شرح اشارات درباره آئین‌شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی باید گفته‌شود که‌حکمای یونان‌دو دسته بودند دسته‌ایکه افلاطون‌پیشوائی آنهارا‌داشت «حکمای‌اشراقی گویند» این‌دسته‌بتزکیه نفس وتصفیه باطن پرداخته ازاشراق وروشنی‌درون بمعرفت اشیاء پی‌برده و بواسطه‌نوریکه‌دردلهای آنهاجلوه گرمیشد از راه‌مکاشفه‌تعلیم‌و تعلم مینمودند- گروهی راکه‌سردسته آنها ارسطو بود «حکمای مشائین »مینامند این گروه برخلاف‌اشراقیین‌درك‌حقایق‌اشیاء رامتکی بدلایل‌وبراهین‌میکردند.

قزوین مدت مدیدی حتی درزمان عباسیان یکی از نقاط سرحدی امپراطوری اسلامی بود زیرا «دیلم» یعنی قسمت کوهستانی ایالت گیلان کنونی بدست اعراب مسخر نشده بود، دراوایل قرن چهارم هجری یکنفر از عمال آل علی در دیلم بترویج اسلام پرداخت در همان قرن سلسله آل بویه ازدیلم بیرون آمد.

بنای قزوین را بشاپور پسراردشیر مؤسس سلسله ساسانی نسبت میدهند راجع بتاریخ و نقشه شهر نسبتاً اطلاعات مفصلتری در دست است ـ زیرا حمدالله قزوینی مورخ و جغرافیا نویس قرن چهاردهم از همین شهر بیرون آمده است (حمدالله قزوینی ۵۶-۵۹) اهالی قزوین درقرن چهاردهم بیشتر سنی شافعی بودند و بنابگفته قزوینی در هیچ زمانی تحت اطاعت ملحدهای اسمعیلی در نیامدند در صورتیکه مراکز عمده این فرقه که درقرن یازدهم بوجود آمد در «رودبار» بودورودبار بلاواسطه درشمال شهر ودر شش فرسخی قزوین واقع شده است ـ دراین سرزمین بیش از پنجاه قلعه مستحکم بود که مهمترین آنها «الموت» ومیمون دژ بود ـ رئیس فرقه اسمعیلی ویا «حشیشیین» در الموت زندگی میکرد که بعدبدست مغول خراب شد اسم قلعه بقول (حمدالله قزوینی) «آله موت» یعنی آشیانه عقاب بود شاید از اصطلاحات لهجه محلی باشد ـ راجع باسمعیلیه هنوز تحقیقات مفصل در دست نداریم و کلیتاً قرن ۱۱ و۱۲ کمتر از سایر ادوار تاریخ ملل اسلامی موردتحقیقات واقع شده تحقیق این نکته فوق العاده جالب خواهد بود که آیا علت موفقیت این فرقه که یك سلسله قلاع محکمه را درخطه وسیعی تاصفحه کوهستان درشرق بدست آورده و آدمکشهای مخفی برای قتل قربانیانی که نشان میکرد بتمام ولایات آسیای اسلامی میفرستاد چه بوده چنانکه معروفست کلمه فرانسه «اساسین» (۱) (یعنی قاتل) از کلمه حشیش که نام این فرقه بوده اخذ شده است ـ درعین حال می بینیم که پیشوایان این فرقه ازعالم مدنیت بی بهره نبودند ـ درالموت کتابخانه عظیمی جمع آوری کرده بودند که اشتهار بزرگی داشت «جوینی» مورخ معروف که در معیت هلاکوخان بود قبل از اقدام مغولها به تخریب الموت درسال ۱۲۵۶ (م.) توجه ایلخانرا بقدر و قیمت کتابخانه معطوف ساخت هلاکو امرداد که تمام کتابهارا به جوینی تسلیم کنند ـ جوینی کتابهائی راکه بزعم وی گرانبها بود باآلات نجومی محفوظ داشت و مابقی را که متضمن شرح عقاید کفرآمیز اسمعیلیه بود بآتش بسوخت (۲) (شاردن ج ۲۰ ص ۲۶۷) گوید که الموت بعدها تجدید عمارت یافت ودرزمان صفویه محبس دولتی بود اشخاصی را که میخواستند از دستشان آسوده شوند از صخره بلندی که قلعه را برروی آن ساخته بودند پائین میانداختند ـ ازجمله قلاع سرحدی واقعه در حوالی قزوین ازقلعه «طالقان» اسم میبرند که درشرق قزوین نزدیك کوهها واقع شده ودر اواخر قرن دهم درزمان «مقدسی» (۳۶۰) شهر مهمی بود در قرن شانزدهم در

۱- Assassin

۲- D'ohsson .III ,198

زمان «شاه‌طهماسب» قزوین چند زمانی پایتخت ایران بود از قراری که سیاحان قرن هفدهم اظهار میدارند قزوین از حیث شکوه وجلال از هیچ شهری در ایران بجز اصفهان کمتر نبود.

دراینزمان‌هم که شهر بواسطه موقعیت جغرافیائی خود که برشاهراه بین‌ساحل بحرخزر و رشت وطهران پایتخت ایران واقع‌شده نقطه تجارتی بارونقی میباشد .

قزوین اولین شهر بزرگیست که مسافرین این‌خط برسرراه خود مشاهده میکنند . از قراری که حدس میزنند عدهٔ نفوس شهر به‌چهل هزار نفر میرسد ولی گرزن(ج۱۰ص۳۵)این‌عدد را اغراق‌میشمارد .

راهی که از قزوین بزنجان‌میرفت از شهر ابهرعبور میکرد - ابهر دراینزمان هم برقرار ولی‌خارج‌ازشاهراه واقع‌شده‌است ،در قرن دهم‌شهر ابهر مثل‌قزوین‌ازدست کردها ودیلمهاصدمه یافت (ابن‌حوقل ۲۵۸) در دوره مغول مملکت ایرانرا پایتخت جدیدی باسم‌سلطانیه بوجودآمد که بین ابهر وزنجان درنه‌فرسخی اولی وپنج‌فرسخی دومی واقع‌شده بود .

فصل سوم

باب دوازدهم

ازلاروس قرن بیستم (۱) ودایرة المعارف بریتانیا ودایرة المعارف روسی

درلاروس قرن بیستم راجع بقزوین چنین نوشته:

کاشوین، کازبین، کازوین، شهریست از ایران از ولایت عراق عجم - دارای پنجاه هزار جمعیت.

حکومت نشین آن دارای اماکن مهم تجارتی است و کالا های آن عبارتست از منسوجات ابریشیمی و پنبه‌ای.

ودر قرن سوم میلادی بناشده ومدتهای زیادی پایتخت ایران بوده است.

ازدائرة المعارف روسی (۲)

دائرة المعارف روسی دربارهٔ قزوین چنین نوشته:

قزوین یکی ازشهرستانهای عراق عجم است که بین راه رشت وتهران، قراردارد، درروی دشتی بارتفاع (۱۳۰۰) هزاروسیصدمتر ازسطح دریاست در آنجا کارخانجات نساجی است که مخمل وسایر محصولات نساجی بدست میاید، ونیز قبضه وغلاف شمشیر در آنجا ساخته میشود به تربیت حیوانات ازاسب وشتر اهمیت میدهند، تجارت آن قابل توجه است.

سکنه این شهر راسی تاسی وپنجهزار تن (۳۰۰۰۰ - ۳۵۰۰۰) تخمین میزنند.

ازدائرة المعارف بریتانیا (۳)

دائرة المعارف بریتانیا دربارهٔ قزوین چنین نوشته:

قزوین ایالتی است از ایران که درشمال غربی تهران وجنوب گیلان واقع شده واز باختر بخمسه نزدیك است سالیانه مالیاتی درحدود بیست ودوهزار لیره (۲۲۰۰۰) میپردازد، قزوین دارای دهاتی ثروتمند است که در آنها دانه‌های مزروعی بعمل میآید.

شهرقزوین که مرکز ایالت است درانفاع (٤١٦٥) پا واقع شده وموقعیت جغرافیائی آن در

۱- جلدچهارم صفحه ۲۳۲

۲- چاپ بطرزبورغ (لنین گراد کنونی) جلددهم سال ۱۹۰۳ م صفحه ۳٥٦ حرف آ.ك.h.۸.

۳- چاپ لندن جلد ۳۰ طبع دهم سال ۱۹۰۲ میلادی صفحه ۲۳

(′۱۵/°۳٦)سی‌وشش درجه و پانزده دقیقه شمالی و پنجاه درجه(°۵۰) شرقیست و تا تهران از راه شوسه۲۹۰میل مسافت دارد.

جمعیتش تخمیناً سی و پنجهزار تن(۳۵۰۰۰)است و تجارت عبوری یا(ترانزیتی) هم دارد، و ایستگاهی است بین جاده رشت و تهران و در وسط این راه واقع شده است یك ایستگاه تلگراف دارد که از سال ۱۸۵۹ (۱) میلادی دایر شده است اداره پست آن‌هم درسال(۱۸۷٦)(۲)میلادی تأسیس گردیده است آنجا محل تولد گروهی از نویسندگان مخصوصاً حمدالله مستوفی، مؤلف نزهة‌القلوب و تاریخ گزیده و ظفر نامه است, کتاب اخیر نادر و کمیاب است، چندسال پیش موزه بریتانیا بزحمت این کتاب را بدست آورد.

۱- ۱۲۷٦هجری قمری

۲- ۱۲۹٤هجری قمری

فصل چهارم

باب یکم

از سیاحتنامهٔ حکیم ناصرخسرو علوی قبادیانی مروزی(۱)

حکیم بزرگوار هنگام عبور ازقزوین دربارهٔ آنجا چنین نگاشته‌است :

۹محرم ۴۳۸هجری بقزوین رسیدیم باغستان بسیار داشت بی‌دیوار وخار وهیچ مانعی از دخول درباغات نبود وقزوین را شهری نیکودیدم باروی حصین و کنکره برآن نهاده و بازارهای خوب مگر آنکه آب دروی اندك بود ومنحصر بکاریزها درزیرزمین ورئیس آنشهر مردی علوی بود ودرهمه صناعات که‌در آنشهر بود کفشگر بیشتر بود:

۱- چاپ سنگی ۱۳۱۴ صفحهٔ ۵- نسب حکیم در کتاب سیاحتنامه‌ودیوان اوچنین نوشته‌شده.
ابومعین‌الدین ناصربن خسروبن‌حارث‌بن‌عیسی‌بن‌حسن‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌موسی‌الرضا .

فصل چهارم

باب دوم

از سفرنامه پی اترو دل لاواله ایتالیائی (۱)

پی اترو دل لاواله (۲) یکی از نجبای ایتالیا که در سال ۱۶۱۶ میلادی مطابق ۱۰۲۵ هجری قمری در دربار شاه عباس بزرگ مهمان پادشاه بوده است در سفرنامه خود مینویسد که شاه سفرای هندوستان و مسکو را در میدان بزرگ قزوین چنین پذیرائی کرد.

برای آمدن شاه بقزوین شبها میدان بزرگ شهر را چراغان میکردند - میدان مزبور یك قدری از قصر سلطنتی دور و نزدیك محله بازار است در حقیقت از میدان بزرگ اصفهان کوچکتر ولی از حیث زیبائی کمتر از آن نیست - مثل میدان اصفهان تقریباً طولش سه برابر بیشتر از عرضش میباشد و بنظر من با این طول و عرض برای چوگان بازی ساخته شده زیرا در دو طرف بفاصله معین ستونهای سنگی نصب گردیده است خانهای اطراف میدان بسبك قدیم بنا شده و چندان دلپذیر نیست ولی در دو طرف میدان در وسط دو قصر سلطنتی خیلی زیبا با ایوانهای قشنگ ساخته شده یکی با پنجره‌های زنبوری مخصوص حرم و دیگری برای تماشا و ملاقاتهای پادشاه است و در عقب هریك از این عمارتها باغات بزرگ احداث شده است.

عیب میدان قزوین اینست که دیوارهای اطرافش خیلی کوتاه است و نمیتوان در سایهٔ آنها از آفتاب سوزان پناه برد از اینجهة فقط عصرها مردم برای گردش بمیدان میآیند و تا مدت زیادی از شب مشغول تفریح و گردش میباشند.

بتازگی دور میدان درخت کاشته‌اند که هنوز سایه‌افکن نشده از نهر پای درختها همیشه آب جاریست و در دو طرف نهر نرده چوبی نصب کرده‌اند که در موقع گلکاری کنند.

۱- ترجمهٔ جناب آقای خان ملك ساسانی.

۲- Pietro della Valle پی اترو دل لاواله از بزرگترین سیاحان جهانست و در اروپا شهرت فراوان دارد این مرد ایتالیائی که هم ادیب و هم نویسنده و هم جنگجو بود پس از حوادث بسیار از بیت المقدس بدمشق و حلب و بغداد رفت و در آنجا عاشق یکدختر ایرانی شد و همراه او بایران آمد و چهار سال در مصاحبت شاه عباس بسر برد و قسمتی از خاطرات او راجع بپذیرائی شاه عباس از دون گارسیا سیلوا- فیکوارو آ- سفیر اسپانیا همچنین سفرای دیگری است که بدربار شاه عباس آمده بودند و مختصات هریك از آنها را شرح داده است

شاه‌عباس‌تقریباً هرشب سواره بمیدان میآمد و بزرگان مملکت برای عرض چاکری یاتقاضای خدمت‌سواره منتظر شاه میشوند زیرا بهترین موقع برای ملاقات شاه اوایل شب در میدانست ـ پیش ازورود شاه مردم‌شهر درمیدان گردش میکنند هنگام آمدن‌شاه پیاده‌هاازسطح میدان بیرون‌میروند یادرپشت نرده‌ها ویابالای بامهای مشرف‌بمیدان توقف میکنند ولی‌اشخاص سواره درون میدان وصل به‌نرده‌ها صف‌میکشندباین‌ترتیب میدان برای‌ورود شاه‌خلوت‌میشود. شاه اغلب باچندتن از نزدیکان سواره بمیدان میآید هیچکس حق ندارد پیش از یکمرتبه مراسم سلام وتعظیم بجای آرد اگرچه‌شاه چندین دفعه از برابراو عبور کند ـ شبها بهترین سکنه‌شهردر میدان گردش میکنندشاه زیاد دریك‌نقطه توقف‌نمیکندبعداً بوسط میدان‌میرود و سواره‌بازی میکند یابایکی ازبزرگان صحبت‌کنان دورمیدان میچرخد واگر بکسی وقت داده است او را می‌پذیرد بهرحال همیشه خوش‌وخندان ودلفریب است پیشخدمتها تنگهای زرین پرازشراب ناب باجامهای زرین در دست ایستاده‌اند که‌باشاره شاه آزادگان و بزرگان که مهمان شاه هستند سقایت کنند.

سرشب موزیك‌نظامی‌مرکب ازشیپور ونی‌لبك وکرنا ونقاره درجایگاه‌مخصوص‌مینوازد بعضی اوقات شاه فرمان میدهد که درحضورش چوگان‌بازی کنند وسوارکاران خوب‌رادعوت مینماید ولواینکه ازطبقه ممتازه مملکت‌نباشند ـ خودش هم گاهی‌دربازی‌شرکت‌مینمایدوچالاکی وقدرت خودرا که برهمه برتری داردنشان‌میدهد . ـ دور میدان و بالای بامها زنها برای تماشای چوگان بازی دسته‌دسته می‌ایستند شاه اغلب تانیمه شب‌درمیدان توقف مینماید درهمین‌میدانست که شاه نمایندگان عثمانی را که برای مذاکره صلح آمده‌بودند وسفیر اسپانیاوسفیر هندوستان وسفرای‌مسکورا پذیرفت.

شب یازدهم نوامبر ۱۶۱۶ (۱۰۲۵ﻫ) شاه تقریباً تمام شب را بانزدیکان وخاصان درمیدان تفریح وباده‌گساری کرد سفیر هندوستان که چندی در شهرقم منتظر امر شاه بود در آن ایام احضارشده وهمان‌شب‌وارد قزوین گردید ومستقیماً بباغ جنت که‌برایش‌منزل معین کرده‌بودند رفت فردا شب که بازهم میدانرا باهزاران چراغ رنگارنگ زینت داده بودندشاه‌سفیر مذکور رادرمیدان پذیرفت وتانیمی ازشب در ایوان عمارت علی‌پاشا بباده‌گساری مشغول بودند.

(علی‌پاشا ازطرف عثمانیها حاکم تبریز بود وقتیکه عقب‌نشینی کردند بدولت ایران پناهنده شد شاه هم اورا درآن عمارت منزل داد باینجهت آن قصر راعمارت علی‌پاشامینامیدند)

روز سه‌شنبه سیزدهم نوامبر سفیر مسکو یا بهتر بگوئیم سفرای مسکو که در اردبیل بعلت کسالت سفیر بزرگ نتوانسته بودند شرفیاب شوند بقزوین‌رسیدند .

چهار شنبه طرف عصر شاه سفرای مسکورا درمیدان باهدایائی که آورده‌بودند پذیرفت.

سفرای مسکو باهدایا وهمراهان که‌در حدود یکصد وپنجاه نفر بودند شرفیاب شدند ـ طبق معمول دولت مسکو سفرای نامبرده دو نفر بودندیکی بزرگتر ودیگری کوچکتر ـسفیر بزرگتر را که از نجبای عالی‌مرتبه بود گنیاز خطاب میکردند ـسفیر دویمی درمرتبه پائین‌تر از گنیاز بود بعلاوه این‌دوسفیر یك‌دبیرهم ازطرف پادشاه مسکو همراهشان بود که‌دارای‌اهمیت واقتدار بود ومثل سفراللباس میپوشید ودوش بدوش آنها حرکت میکرد ـ اسم سفیر بزرگتر « گینیاز وروتنیسکی» اسم سفیر کوچکتر «ایوان‌ایوانویچ» بوداسم دبیرمذکور درفوق بخاطرم نمانده است ـ لباس این سفرای مسکو بنظرمن خیلی ناهنجار و عجیب آمد ـ هیچگونه ظرافت نداشت ـ بسیار بلند بود تاروی پاوچنان گشاد بود که هر طرف بدون ترتیب چین میخورد و رویش یك کمربند بسته بودند که شکل غریبی پیدا کرده بود ـ بعلاوه یك باشلق هم از پشت سرشان تانیمه پشت آویزان بود ـموهاشان خیلی بلند وتاروی شانه ریخته بود ویك کلاه‌پوستی باریك وبلند برسرداشتند ـ کلاه سفرا ودبیر پادشاه از کلاه سایر همراهان بلندتر بودوبیرونش را ازپوست سموروقاقم طوری پوشانیده بودند که نوك کلاه بزحمت دیده میشد ـلباس سفراو دبیر پادشاه از پارچه ابریشمی قرمز بود وروی کلاهشان چند دانه مروارید نصب کرده بودند لباس قسمتی ازهمراهان از پارچه پشمی بنفش رنك ودسته دیگر سفید پوشیده بودند .

رنگ رخسارشان همگی سفید وسرخ بود بازلفها وریشهای خیلی بلند طلائی رنگ سفرای نامبرده سواره وارد میدان گردیده همگی پیاده شده واز کنار میدان بطرف‌هدایائی که آورده بودند رهسپار گردیدند در آنجا مهماندار ایشان را نشانید که منتظر آمدن شاه باشند .

کمی بعد شاه باتفاق سفیر هندوستان وارد میدان‌شدند وپشت‌سرشاه از اعیان وبزرگان درباری بسیار بودند که همگی‌لباس ابریشمین وزرین در بر داشتند وبه‌عمامه‌شان نسبت بمقامی که داشتند جواهرات زده بودند ولی شاه‌عباس همان لباس کرباس معمولی همیشه‌گی را دربر داشت فقط شاه وسفیر هند سواره وارد میدان شده تاوسط‌میدان مقابل‌در عالی‌قاپو پیاده شدند دیگران پیاده وارد میدان شده وهریك بجای‌خود ایستادند مهماندار سفرای مسکو را که در طرف دیگر میدان بودند بحضور آورد سفیر بزرگتر نامه پادشاه مسکو را تقدیم شاه کرد شاه‌عباس پس از طی تعارفات باتفاق سفیر هندوستان وسفرای مسکو بعمارت علی‌پاشا که در کنار میدان واقعست رفتند ودر ایوان آنجا نشستند وتانیمی ازشب شراب‌نوشیدند بمحض‌اینکه شاه از ایوان پائین‌آمد عرض هدایا شروع‌شد .

بدواً هدایای سفیر هندرا ازنظر شاه گذرانیدند ـهدایای مزبور عبارت بود از: بیست‌ونه‌شتر پارچه‌های‌ابریشمین وزربفت هندوستان ـ سپس یك کوشگی ازچوب‌طلائی

رنگ که‌اوراق کرده بودندو چندین نفر قطعات جداشده آنرا حمل میکردند بعد مقدار کثیری شمشیر واسلحه آوردند که بعضی از آنها مکلل بجواهرات بودسپس چندین سینی آوردند که درون هریك پنج‌شش عدد عمامه بود چونکه بهترین عمامه‌هارا در هند میبافند یك دندان فیل خیلی عظیم هم درمیان آنها بود.

درجزو هدایا پنج عدد عرابه سواری هندی بود که هریك دارای دوچرخ بودندوممکن بودبآسانی آنها را قطعه‌قطعه کرد وروی دوش بکوهستان حمل نمود چتراین عرابه‌هااز پارچه‌های ابریشمین زرین بود - هریك از این عرابه‌ها را یك جفت گاوسفید کوهان‌دار میکشید گاوها بی‌اندازه سفید وتمیز وبراق بودند- بدنبال عرابه‌ها حیوانات‌عجیب وغریب میآمدند - یك کرگدن بود بایك گاومیش باشاخهای بلند - چندین بازشکاری - گوزنهای عجیب والاغهای وحشی‌ودر آخر همه ده زنجیر فیلهای عظیم‌الجثه باهودجهای سیمین از نظر شاه گذراندند: هدایای هندوستان که بآخر رسید بلافاصله گذراندن هدایای مسکوشروع شد.

بدواً چهار بسته پوست قاقم بود که قاعدتاً باید برای چهار توب شنل باشد - مقدار کثیری دندان شیر ماهی فانوس‌های بزرگ که بجای شیشه تلق انداخته بودند - چندین صندوق محتوی بطریهای عرق انگور که درایران مورد علاقه بسیار است وحقیقتاً در نهایت‌خوبیست سپس چندین شتر گذشت که بارآنها بوچگه‌های پرازعرق انگور بود.

شاه‌عباس پیش از عزیمت بمازندران یك شوخی بموقع با سفرای مسکو کرده و روانه شد.

چون قسمت عمده هدایای روس‌ها عرق انگور بود شاه خیال کرد که چون روس ها شنیده‌اند او بمشروبات الکلی علاقه بسیار دارد قسمت عمده هدایاشانرا عرق قرارداده و تلویحاً بباده گساری ومستی‌های او اشاره کرده‌اند - وقت حرکت بسمت فرح‌آباد بعد از طی تعارفات دوستانه کلیه عرقها را برای سفرای مسکو پس‌فرستاده وپیغام داده بود که یك قدری از آنها رابرای ذخیره برداشتم وچون مذکور شد که شما دائماً عادت بنوشیدن عرق دارید بقیه‌رابرای شماهدیه‌میفرستم که‌درمضیقه نباشید.

فصل چهارم

باب سوم

از یادداشتهای همراهان سیلوافیگوارو آ سفیر اسپانیا مأمور دربار شاه عباس بزرگ (۱)

درسال نهصد وسیزده هجری قمری (۹۱۳) هنگامیکه « شاه اسمعیل صفوی » ایران متلاشی شده را جمع آوری میکرد « پرتغالیها » «هرمز» (۲) را تصرف کردندو بتدریج بناحیهٔ «لارستان» دست اندازی نمودند :

خاندان میلادی که در «لارستان» پدر برپدر حکومت میکردند مطیع پرتقالیها شدند و تقریباً یکصدسال لارستان در دست آنها باقی ماند درسال یکهزار وده هجری (۱۰۱۰) زمانی که «الله وردیخان» والی فارس بود بامر «شاه عباس بزرگ» لارستانرا تصرف کرد و« ابراهیم خان میلادی » را دستگیر نمود و بخراسان فرستاد . مشارالیه در شهر « بلخ » بحضور شاه مشرف شد.

شاه عباس پس از تصرف لارستان مترصد بود که ایالت هرمز و بحرین و جزایر خلیج فارس ، را از پرتقالیها پس بگیرد ولی برای کشمکشی که با عثمانیها و اوزبکها داشت دست نگاه میداشت.

مقارن آن ایام از طرف پادشاه اسپانی «دون گارسیا سیلوافیکوارو آ» که از نجبا و محترمین آندیار بود بسفارت مأمور ایران گردید ودرسال هزارو بیست وسه هجری (۱۰۲۳) از اسپانی حرکت کرده ازراه هندوستان بایران آمد .درسال هزارو بیست وهفت (۱۰۲۷) باصفهان رسید ونیز درهمان سال «شاه عباس» کامرون(۳) وجزایر بحرین را از پرتقالیها پس گرفت وخود بعزم تفرج به «فرح آباد» مازندران رفت.

خبر ورود سفیررا که بعرض رساندند امرفرمود که سفیر بقزوین برود تاآنکه خودش هم

---

۱ - (ترجمه بقلم خان ملك ساسانی) : دون گارچیادوسیلوافیگوارو آ
Don garcias de silva figueroa

۲- جزیره ایست درمدخل تنگه هرمز دوخلیج فارس البو کرك سردار پرتوغالی دردهم ربیع الاول سال ۹۱۳ آنجا را متصرف شد وسلغرشاه بن تورانشاه پادشاه آنجاکه از سلطنت جز نامی نداشت از پرتوغالیها فرمانبرداری کرد

۳- کامرون همانجائی است که پس از انتزاع از پرتغالیها بنام شاه عباس بزرگ « بندرعباس » نامیده شد .

از مازندران برای پذیره شدن او به‌قزوین بیاید .

یکی ازهمراهان سفیر شرح پذیرائی (سفیر)راکه در قزوین از ایشان بعمل آمده است چنین‌مینویسد:

هدایائی که پادشاه اسپانی برای شاه عباس فرستاد بارچهارصدشتر بود که از بندرعباس باخود بقزوین بردیم، سفیر فوق‌العاده تعجیل داشت که هرچه زودتر مأموریت خود راانجام‌دهد و هدایارا از نظرشاه بگذراند ، روز ورود بقزوین سفیر دستور داد کلیه بارها را باز کنند و مرتب نمایند که اگر چیزی خراب شده است تعمیر واصلاح شود، خوشبختانه همه‌اشیاء صحیح‌و سالم رسیده بودند.

همانشب ورود بقزوین مهماندار ما که رئیس تشریفات بود بملاقات سفیر آمده‌اظهارداشت که روز یکشنبه آینده شاه‌سفیررا خواهد پذیرفت فردای آنروزخود مهماندار برای‌دیدن هدایا آمد سفیر ازمشارالیه خواهش کرد که همه هدایارا تحویل بگیرد و بحضور ببرد که زحمت روز شرفیابی کمتر باشد ولی مهماندار اظهار داشت رسم اینست که همانروز شرفیابی سفیردنبال هدایائی که آورده بحضور برود .

روزیکشنبه(۱)مزبورمهماندارششصدنفرازمعتمدین‌دربارراباخودبمنزل‌سفیرآورد که‌هر کدام یك‌پارچه از هدایا را روی دست ببرند سفیر تقاضا نمود که اشیاء کوچك را در سینی‌ها بگذارند ویکجا بحضور ببرند این تقاضا مورد قبول واقع نشده وکلیه اشیاء را بین ششصد نفر تقسیم کردند .

هدایا وتحف عبارت بود ازچندین توپ‌ماهوت‌قرمز ،چندین‌توپ اطلس‌باگلهای ایتالیائی، گلدانهای بزرگ ،و گلاب‌پاشهای نقره زراندود یك‌منقل بوته ازنقره خام ، یکصندوق محتوی شصت‌پارچه‌اسباب میزغذاخوری نقره‌زراندود مخصوص ییلاق وشکار، شش گلدان بزرگ‌بلور که باطلای ناب تزیین شده بودند ، دو گلدان‌زرخالص،یك‌خنجر ،ویك‌شمشیر،مزین‌بطلای‌ناب ، یك‌جعبه کوچك‌نقره‌مات‌زراندود که‌باصورتهای برجسته حکاکی شده بود ومحتوی بیست و سه رشته زنجیرطلای مینابود که‌دو رشته از این زنجیرها بازمرد ومروارید ترصیع شده‌بودند‌هشت حلقه‌انگشتر زر درشت ، چهار دست کله‌گی‌و براق اسب با شیرکی که‌یراقها‌باطلا و نقره‌تزیین شده بودند .

شش‌دست زره‌فولادی ،پنجاه‌لوله‌شمخال ،پنجاه‌قبضه شمخال‌تمام‌شده حاضر برای‌تیراندازی که قنداقهای آنها باطلا تزیین شده‌بودند ولوله‌آنها رامخصوصاً برای‌شکار گشاد ساخته بودند

۱- یکشنبه۲۲جمادم‌الثانی۱۰۲۸ ﻫ . ق-۱۶۱۸میلادی

بانضمام چرخها وبست‌های قلمزده وجلدهای آنها. چندقبضه تفنگ و طپانچه جنگی باجلدهای قشنگ. بعلاوه اینها یکهزارودویست‌وپنجاه کیلو(۱۲۵۰) فولاد ، و یکصندوق بزرك پر از ابزار نجاری وقفل‌سازی وجراحی وچهارصد کیلو گرم قرمز دانه برای رنگرزی محتوی پنج چلیك ،وعجیب اینجاست که این‌هدیه ازجمیع هدایای دیگر پسندیده‌تر آمد .

شاه‌عباس فرمانداده بود هدایائی راهم که شخص سفیر تقسیم میکند نیز همراه هدایای سلطنتی اسپانی باشد.

هدایای سفیر عبارت بود از دوتابلوی نقاشی که‌یکی صورت‌ملکه اسپانی‌ودیگری‌صورت ملکه فرانسه بود .بادوازده نیزه ازچوب دارچین‌سیلان که نوك فولادین آنها را با صنعت تمام قلم زده‌بودند ، باچهار عدد شمخال سیلان که طول آنها دو متر و چهل سانتیمتر بود و باکمی باروت صد متر برد داشت ، بانضمام یك شمخال دیگر کار سیلان که خیلی بزرگتر و صدف نشان بود .

از همهٔ اینها عزیزتر سگ درشت رشید درندهٔ بود که تا آن زمان نظیرش در دنیا دیده نشده بود وسفیر کبیر مخصوصاً از اسپانی برای پیشکش کردن به‌شاه‌عباس همراه آورده بود ، همه این‌اشیاء را ششصدنفر روی‌دست از کوچه‌ها عبور دادند ودرمیدان بزرگ قزوین در باغی که شاه بارمیداد ایستادند ،سفیر ساعت چهار بعد ازظهر باتفاق مهماندارو‌حاکم قزوین‌وچندین نفر از درباریان وعده کثیری افسر وسرباز که همه لباس‌های فاخر یکرنک پوشیده بودند از منزل بیرون آمدند وباشکال از میان جمعیت‌تماشاچی واشخاصی که حامل هدایا بودند گذشتند و بسی‌متری باغ سلطنتی رسیدند ، سفیر آنجا از اسب پیاده شدو زیرسایه درختان چنار که‌قالی فرش کرده بودند نشست .

از میدان تادر باغ درباریان و بزرگان صف کشیده بودند سفیر نیم‌ساعت درآنجا معطل شد ،وچون عادت بزمین نشستن نداشت بی‌اندازه درزحمت‌افتاد خصوصاً که بالباس‌سلام‌وشمشیر بود لذا بمهماندار گفت که خیلی ممنون خواهد شد اگر او را هر چه زودتر از زحمت نشستن رهائی دهند ،چنددقیقه بعد مهماندار فرستاد که سفیر میتواند وارد باغ شود : بعداً سبب معطلی زیر درختهای چنار معلوم‌شدو‌چنین‌بود :

که «چاووش افندی» سفیر کبیر عثمانی که خیلی پیش از سفیر اسپانی بایران آمده و هنوز موفق بشرفیابی نشده بود لذا انتظار آمدن اورا میکشیدند .

باری آقای « گارسیاسیلوافیگواروآ » باچندین نفر از بزرگان ایران وهمراهان خود تا در باغ رفتند آنجا «آقامیر» منشی مخصوص شاه و«یوسف آغا» خواجه باشی که خیلی طرف اعتماد شاه است سفیر را پذیره شدند وازیك خیابان عریض که اطرافش چنار و سرو بود اورا

راهنمائی کردند . اشخاصی که همراه سفیر وارد باغ شده بودند همه بتدریج عقب ماندند در وسط این خیابان عریض طرف راست وارد خیابان باریکتری شدند که در آخر آن یك استخر بسیار بزرگ قشنگی نمودار شد که وسطش اطاقی ساخته شده و چهار طرف آن ایوان بود.

راه وصول باین اطاق یك پل سرپوشیده‌ای بود بعرض یك مترونیم که روی چهار پایه چوبی که در آب فرو کرده بودند نصب شده واطرافش زری کشیده بودند مهماندار و خواجه باشی در بیست متری استخر سفیر وهمراهانش را متوقف ساختند ،شاه دراین‌وقت از اطاق‌وسط استخر خارج‌شده بود ، ترجمانی که همراه ما بود وشاه را مکرر دیده بود بسفیر گفت‌شاه‌است درآن‌لحظه شاه از اطاق واقعه در روی استخر طوری بیرون آمده بود که دیده‌نشود .

وقتیکه ما او را دیدیم در چهل قدمی استخر بود آن‌وقت سفیر کلاه رسمی را از سر برداشت زانورا خم کرده بادست راست تمنای تمامی بجای آورده دست خودرا برای بوسیدن بدهان برده سپس دامن قبای شاه را لمس کرده و دوباره دست خود را بوسید ، آن وقت نامه پادشاه اسپانی را نیز بوسه‌داده وبدست شاه سپرد ، شاه‌عباس پس‌از دریافت‌نامه سفیررا در نهایت گرمی پذیره‌شده بدو گفت :

خیلی خوشوقتم که صحیح‌وسالم بدینجا رسیدید از سلامتی پادشاه اسپانی سئوال کرده پرسید آیا اخیراً نامه‌ای از معظم‌له دریافت کرده‌است سفیر جواب مختصری که لازم بود داد . آن‌وقت شاه بسفیر فرمانداد که باطاق وسط استخر برود تااو بیاید‌سفیرهم بطرف‌اطاق‌رفت‌در انتهای پل ازدوسه‌پله بالارفته وارد اطاق گردید .

پنج‌شش ایرانی خوش‌صورت آنجا بودند که بسیار اندام وقواره خوب داشتند و از قیافه آنها معلوم بود که از نجبای درجه اول ایران‌هستند همگی قبای بلند زری در برداشتند و سرپا ایستاده بودند .دونفر ازآنهاکه در دست راست بودند سفیر کبیر را درمیان خودروی قالی که همه اطاق فرش بود نشـاندند وسفیر با کفشهای رسمی سگك‌دار و شمشیر در نهایت ناراحتی نشسته‌بود که «چاووش‌افندی» سفیر عثمانی‌وارد شد مشارالیه‌یك‌قبای اطلس‌رنگین‌بلندی‌تاقوزك پاپوشیده عمامه سفید معمولی عثمانیها برسر داشت ولی بکمر شمشیری نه بسته بود،سفیراسپانی از دیدن پیرمردی که اینطور لباس ساده پوشیده بود تصور کرد مفتی‌یاشیخ‌الاسلام ویایکی‌از سادات خلیج فارس است که بحضور شاه آمده است ولی ترجمان که دروسط اطاق ایستاده بود فوراً اورا از اشتباه درآورد و گفت‌سفیر روم است -چون ایرانیها بساکنین اسلامبول‌واناطولی روم میگویند وباروپائیها فرنگی ، خلاصه «چاووش‌افندی» اگرچه درو‌حله اول از دیدن لباس سفیر کبیر که هرگز ندیده بود یکقدری متعجب شد .اما متانت خودرااز دست‌نداد وبهمه‌حضار سلام کرد .فوراً آندونفر بزرگزاده ایرانی که درطرف دست چپ در ورود بودند او را بمیان گرفتندو‌نشاندند .

سفیر اسپانی بتوسط ترجمان بادو نفری که پهلویش نشسته بودند داخل صحبت شد یکی از آنها «خان گیلان» بود و دیگری از نجیب‌زادگان کردستان نجیب‌زاده کرد از سفیر باخنده پرسید بنظر شما چاووش‌افندی چه جور آدمی میآید، سفیر جواب داد صورت ظاهر ملای محترم شرافتمندی بنظر میرسد.

دراین بین شاه وارد شد یکی از شمخالهائی را که سفیر کبیر پیشکش کرده بود واز همه هدایا بیشتر مورد توجه واقع شده بود در دست داشت باشاره امر کرد که کسی از جای خود حرکت نکند. سپس از سفیر کبیر پرسید اسپانیولیها در جنگ ازاین قسم شمخال استعمال میکنند؟ سفیر جواب داد که پیاده نظام ازاین شمخال در دست دارند ولی در دست سواران شمخالهای کوتاهتر وسبکتر میباشد. آنوقت شاه شمخال را بادقت نگاه کرده بصورت گذارد و قراول رفت و یکی از پیشخدمتها را که درایوان دور اطاق ایستاده بود صدا زد باو داد و پهلوی نجیب زادگان گیلان و کردستان نشست.

لباس شاه یك قبای کرباسی سبز بود که لباس فقرای ایران است - یك دستار کوچك ابریشمی گلدوزی سبز روی یك کلاه قرمز دوازده ترك مخصوص قزلباشها پیچیده بود این کلاههای قزلباش ازماهوت قرمز پنبه‌دار دوخته شده وبقدری کلفت وضخیم است که در جنگ مثل سپر در برابر ضربه گرز وشمشیر مقاومت دارد.

دهان این کلاهها بقدری تنك است که با فشار باید سر گذاشت و سپس بتدریج گشاد میشود و گنبد آن دارای دوازده ترك است که علامت دوازده امام است دوازده ترك مزبور منتهی بیك قطعه چوب تراشیده گردی بعرض چهار وقطر یك انگشت میشوند که آنهم مثل کلاه سرخ رنگست، این کلاه را تاج قزلباش مینامند ودورش پارچه‌ای را که مرتباً تاشده باشد بطرز قشنگی میپیچند طوری که نوك کلاه وچوب قرمزش پیدا باشد.

شمشیری که شاه بر کمر بسته بود مثل لباسش بسیار ساده وغلاف چرم سیاهش از شدت استعمال قهوهٔ رنگ شده بود، رفتار وحرکات شاه بسیار طبیعی وبدون هیچگونه نخوت وتکبر بود، اندام شاه‌عباس ازمتوسط قدری کوتاهتر چهار شانه و عصبانی ولی بسیار قوی‌البنیه بود، دماغش بشکل نوك عقاب صورتش لاغر چهره‌اش گندم گون - چشمانش بی‌اندازه درخشان و رنگ سبز داشت. سواری روزانه و جنگهای متوالی در سرما و گرما صورتش را سرخ کرده بود چیزی که درو جود شاه زیبائی نداشت دستهای او بود که کلفت و ضخیم و انگشتان کوتاه سیاه مثل دستهای کارگران وکشاورزان بود.

بمحض اینکه شاه وارد اطاق شد یك جوان پانزده شانزده ساله سفید روئی که قبای کوتاه سبز در بر و دستیار سفید کوچکی برسر داشت وارد شد وبطرف دست راست اطاق ایستاد و تکیه

بدیوار کرد و چشمهارا بزمین‌دوخت نه‌باو کسی حرفی‌زدو نه‌حرفی‌شنید. ترجمان آهسته بسفیر گفت پسر شاه است ولی باید چنان رفتار کنید که او را نمی‌شناسید چون میل شاه بر این است.

دراینوقت که نزدیك غروب آفتاب بود هدایائی را که سفیر اسپانی آورده بود در کنار استخر می‌چیدند یکمرتبه در دور استخر هزاران مشعل وشمع درشمعدانهای نقره روشن شد. دور استخر را قالی فرش کرده بودند. همراهان سفیر را نزدیك پل جای مناسب‌تری نشانده بودند وهمراهان چاووش افندی‌را که بی نظم وترتیب‌حرکت میکردند پشت‌سر آنها جای داده بودند روشنی شمعها ومشعلها بقدری بود که تمام باغ راروشن کرده بود و پشت‌سر این جماعت‌قندیلهای نقره‌مشبك که درآنها شمعهای بسیار تعبیه‌شده بود آویزان کرده بودند.

چیزعجیبی که در آن‌شب ضمن این‌پذیرائی شاهانه دیده میشداین‌بود که درمیان‌اینهمه‌مرد فقط یکنفر زن‌بود. این‌خانم یکقدری دورتر از استخر درجلوی عمارت حرمخانه که کوشک کوچکی است روی فرش نشسته بود. این‌خانم مثل همه زنهای ایران چادرسفیدی برسر داشت ولی صورتش باز بود وبنظر پنجاه‌ساله‌میآمد. بلندبالاورشید بود با چهره گندم گون وقار و بزرگی از نشستن ونگاه کردنش هویدا بود. و چنین بنظر میآمد که هدایا را از نظر او میگذرانند. درنزدیکی او چیزی نبود مگر یك گلدان طلای بزرگی‌ودر بیست‌متری‌او یکدسته سرباز خوش لباس مجهز ومسلح باتیرو کمان و نیزه ایستاده ومنتظر فرمان‌او بودند کلیه‌اشخاص حامل هدایا ازجلوی‌اوعبور میکردند وبطرف حرمسرای شاه میرفتند واین‌خانم بدون حرکت نشسته بود و گاهگاهی صورت خودرا ازهدایا برمیگرداند.

هنوز شاه وارد اطاق نشده بود از گفتگوئی که بین‌نجیب‌زاده وسفیر راجع‌به چاووش افندی شده‌بودمستحضر گردیدوخندید وچون شاه زبان گرجی میدانست توسط ترجمان خوش آمدهای شیرینی بزبان گرجی بسفیر گفت. از این‌رفتار چنین‌مستفاد میشد که میل دارد بسفیر اسپانی بیشتر از چاووش افندی محبت کند و میخواهد باو بفهماند که پادشاه اسپانی طالب دوستی با شاه ایران است، وچنین هدایای مهم وفوق‌العاده‌ای برای او فرستاده‌است.

برای همین‌منظور بود که مدتی چاووش‌افندی را سر گردان گذارده بود و باوجوداینکه ده روز پیش ازسفیر اسپانی وارد‌شده بود اورا بعداز سفیر اسپانی پذیرفت ومخصوصاً این روز را برای پذیرفتن او انتخاب کرده بود که بااو راجع بکارهای دولتین گفتگو کند، چون‌شاه‌عباس از مطالب‌ومستدعیات او توسط‌وزراء مستحضر شده بود با او باجملات کوتاه و خشك صحبت مینمود، ونسبت باو گاهی خشمناك‌میشد بطوریکه ترجمان برای سفیرحکایت کرد شاه‌عباس به چاووش‌افندی میگفت که ترکها هرگز نباید‌خیال کنند که با اوهم میتوانند مانند شاه خدابنده

کور و بیچاره رفتار کنند که قسمتی از آذربایجان وارمنستان را باوان، وموش، واخلاط وبتلیس در کمال بیعرضه گی به ترکها واگذار کرد، همان ممالکی را که من بزور شمشیر یکی بعد از دیگری پس گرفتم، میتوانم آنهارا بخوبی حفظ کنم. این ممالك جزء لایتجزای ایران هستندومن نخواهم گذاشت که هیچگاه کسی در آنها دست‌اندازی کند این ممالك را هرگز به ترکها رد نخواهم کرد وازآنها ممنون‌هم نیستم.

ترجمان بسفیر گفت از سئوال وجواب شاه باچاووش افندی معلوم میشود که مأموریت سفیر عثمانی این‌بوده است که بعضی از این‌ممالك‌را که شاه‌عباس درجنگهای اخیر متصرف‌شده است به‌ترکها مسترد دارد.

دوساعت از شب رفته چندین‌نفر جوان زیبا که‌زلفهایشان از زیر عمامه تاروی‌شانه‌ریخته بود وارد شدند همگی برای آنکه لباسشان دست‌وپاگیر نباشد قبای کوتاه و چسبان و شلوار تنگ از زربفت پوشیده بودند کفشهاشان‌هم از همان پارچه ببلندی چکمه بود که‌در نزدیکی زانو به‌لب‌شلوار دکمه کرده بودند. جوانان مزبور فوراً شروع بکار کردند در جلو شاه و مهیمانان سفره بسیار بزرگی از پارچه ابریشمین که گلهای زری‌داشت پهن کردندو نانهای نازك شیرین دورش چیدند این‌نانها بقدری نازك بودند که ممکن میشدآنها را تاکرد ویابجای‌دستمال سفره استعمال نمود. شام بی‌اندازه ساده وبی‌تکلف بود وبشام‌خانوادگی شباهت‌داشت نه‌بمهمانی شاهانه، درواقع مثل شام عربهای بی‌چیز بود نه‌شام ایرانیان که از شدت ثروت وتمول در عیش ونوش غرق شده‌اند، شام عبارت بود از چندظرف شلغم نه‌پخته و چند سینی پلو باگوشت بره و مرغ مخلوط وچندظرف خیار سبزو گوجه‌نیم‌رس، بیشك مقصود شاه از شام باین مختصری این بود که بمهمانهایش بگوید، پیشه من سربازی وسلحشوری است و عایدات مملکت را بمصارف قشون ولشگر کشی میرسانم‌نه‌به‌مصرف عیش ونوش، اگر چه شام بسیار خودمانی و ساده بود ولیکن ظروف سر سفره حقیقةً‌محتشمانه وشاهانه‌بود، تمام‌سینی‌هاو کاسه‌ها، و بشقابها و تنگها، و جامها، همه طلای خالص سنگین بودند، نه‌تنها ظروف سرسفره شاه اینطور بود بلکه ظروف کلیه‌سفره‌هائی که‌دور استخر پهن کردندوهزاران‌نفر شام خوردند همه‌اززرناب بود چون‌عادت ایرانیان همیشه براین بوده‌است که در سر سفره از مسائل جدی و یاحکایات خوشمزه گفتگو میکنند، شاه‌عباس در یك قسمت شام با چاووش افندی حرف میزد بطوریکه در صحبت او را بیچانده بود از او که فارغ شد اول جام شرابش را بسلامتی پادشاه اسپانی که همیشه اورابرادر خطاب میکرد نوشید وجام دوم را بسلامتی سفیر نوشید. سفیر کبیر هم باوجود اینکه عادت بمیخوارگی نداشت یک‌جام بسلامتی‌شاه وفتح وفیروزی ایران نوشید وجام‌دوم راکه‌پر کردند بترجمان گفت که بزبان گرجی بشاه بگوید که «بسلامتی ریش‌چاووش افندی» مینوشد شاه از

اینحرف بسیار خندید.

اما پسر شاه در تمام مدت شام از همانجائی که ایستاده بدیوار تکیه کرده بود تکان نخورد همچنین آن خانمی هم که در نزدیکی کوشک حرمسرا روی قالی نشسته بود نه شام خورد نه از جاجنبید ، هردو مثل یک مجسمه بیحرکت ماندند .

نزدیک نصف شب تابستان بود که شام تمام شد . نظر باینکه سفیر از نشستن روی زمین بالباس رسمی خیلی خسته شده بود از شاه استدعا کرد که اورا مرخص بفرمایند بمنزلش برود شاه هم بحاکم قزوین ومهماندار امر کرد که سفیررا تامنزلش مشایعت کنند . تمام باغ از شمعدانها وقندیلهای نقره مثل روز روشن بود ودرمیدانها و کوچه‌ها مشعلهای بسیار افروخته بودند.

« ماه اوت ۱۶۱۸ »

چون جنگ با عثمانیها هنوز تمام نشده بود « شاه‌عباس » درقزوین ماند و بسفیر کبیر اسپانی امر فرمود که باصفهان برود ومنتظر او باشد .

روزی که سفیر ازقزوین بسمت اصفهان عزیمت کرد . سفیر پادشاه لاهور وارد قزوین میشد . بیرون شهر قزوین برای پذیرائی او چادرهای مفصل زده بودند که یکی از آنها درزیبائی واحتشام وجلال نظیر نداشت.

سفیر از راه « ساوه » و « قم » و « نطنز » باصفهان رفت و در ماه اوت ۱۶۱۸ به اصفهان رسید ،

در آنسال ماه محرم مقارن اول زمستان بود ، در مسجد شاه اصفهان روضه میخواندند ، اشخاص متعین نوکرهارا باقالیچه میفرستادند که برایشان جا بگیرند ، علی‌الخصوص خانمها باینکار اصرار بسیار داشتند وروزی نبود که میان گماشته گان برسرجا نزاع وجدال واقع نشود عموم زنها چادر سفید برسر داشتند ولی برای عزاداری محرم هر کدام یک دستمال سیاه روی سر انداخته بودند .زنهای تجار واصناف وپیشه‌وران درصحن مسجد می نشستند وغلام گردشها مخصوص دلبران عمومی شهر بود زیرا که شاه‌عباس آنها را از دیگر زنان عزیزتر میدارد .و بدوجهت برای آنها امتیازاتی قائلست یکی آنکه درجنگ همراه قشون میروند و نمیگذارند سختی جنگ بسربازان مؤثر شود دیگر آنکه در موقع صلح مالیات زیاد و گزاف میپردازند ،

نگارنده گوید . تااینجاموضوع مربوط به‌قزوین بود گرچه‌پس ازرفتن سفیر اسپانیا باصفهان وقایع مربوط به‌آن شهر میشود اما بسیاری از مراسم معموله درآن‌روزگار وچگونگی پذیرائیها وجشنها که دردربار صفویه متداول بوده است چون ازهرجهت جالب توجه وبرخی بیسابقه‌میباشدضمناً در بعضی موارد بقزوین‌هم اشاراتی‌شده‌است لذا سزاوار ندانستم که این یادداشتها را ناقص‌بگذارم وبنابراین بدرج کلیه یادداشتهای مربوط به مأموریت سفیر اسپانیا تا هنگام بازگشت از ایران مبادرت کردم وامیدوارم مورد پسند قارئین گرام واقع‌شود واز مطالب آن بهره‌مند گردند.

زنهای وزراء و درباریان خیلی کم از خانه بیرون میآیند و اگردر کوچه دیده شوند صورت و اندامشان کاملاً پوشیده است اما زنهای عمومی فوراً از طرز لباسشان که زربفت است شناخته میشوند وهمیشه سوار براسب حرکت‌میکنند وچهره را نمیپوشانند ولی برای عزاداری محرم هر کدام یك‌دستمال سیاه یارنگین روی‌سر انداخته بودند .روضه‌خوانها هم بمناسبت‌عزاداری‌یك شال بلندی که نیم ذرع عرض داشت دور گردن و پشت و شکم و کمر پیچیده بودند که انتهایش بروی زمین میرسید وهر کدام هم روی عمامه سفید خود یك پارچه سیاه کشیده بودند.

زمستان سال۱۶۱۹راسفیر اسپانی در اصفهان منتظر شاه‌عباس‌بود .یکروز حاکم‌اصفهان خبرداد که شاه بقزوین رسیده است. همینکه‌بسه‌منزلی‌اصفهان رسید سفیر منشی‌خودرانزدحاکم برای کسب تکلیف راجع باستقبال رفتن فرستاد ولی فردای آنروز شاه بدون تشریفات باچند نوکر وارد اصفهان شد .پس از ورود تاپنج‌شش‌روز مشغول بازدید حرمخانه و عمارات دولتی و کارهای جاری شدزیرا که دوری او از اصفهان سه‌سال طول کشیده‌بود ودراین‌مدت باعثمانیها درجنگ‌بود :روزها وشبها فقط بادونفر پیشخدمت‌در کوچه‌هاومیدانها وبازارها گردش‌میکرد وهروقت بدینصورت بیرون میآمد هیچکس حق‌نداشت که باوسلام کند یا حرف بزند یاعریضه بدهد ویا احتراماتی منظور بدارد، هنگامیکه مردم اصفهان شاه را پیاده بادو نفر پیشخدمت میدیدند کنار راه‌ایستاده‌وفریاد میکردند «شاه‌زنده‌باد» بااین ترتیب شاه‌از جزئیات آنچه که در مملکت میگذرد باخبر است.

از کلیه شکایات مردم از کار کنان دولت اطلاع دارد وهروقت لازم باشد اشخاص خیلی کوچك‌را بحضور می‌پذیردو بسبب همین نکته است که اهالی مملکت‌تصور مینمایند ازهر کاری که میکنند پادشاه باخبراست هیچگاه ازحدود خود تجاوز نمی‌نمایند واسباب زحمت دولت را فراهم نمیکنند.

یك هفته پس‌ازمراجعت باصفهان

یکروز شاه‌عباس بیخبر وارد منزل سفیر اسپانی شد. «یوسف‌آغا» و «اسکندربیك» که همیشه درموقع گردشهای شهر همراه شاه‌هستند ملازم‌خدمت بودندویکنفر کماندار تیرو کمان شاه رادردست داشت، اسکندربیك از نجبای ایرانست ولی هیچگاه باشاه راجع بمسائل مهم مملکتی صحبت نمیکند یااصلاح خودرا دراینکار دیده ویاآنکه نمیخواهد روح خودرا باامور دولتی خسته کند و همین‌قدر خوشنود است که با شاه شراب میخورد و میخندد و صحبت‌های دلپذیر میکند.

باری شاه بنوکرهای سفیر امر کرد که بارباب خود خبر ندهند، سفیر در باغ مجاور گردش میکرد که شاه رسید و ازدور بسفیر فرمود خانه شما مثل خانه من است میان دوستان

تشریفات‌لازم نیست ، آنگاه باسفیر بایوان عمارت رفتند که فرش‌قالی افتاده بودشاه بعادت‌معموله ایران کفشهارا کنده و روی قالی نشست ، سفیر از این رفتار شاه بیچاره‌شد چونکه با کفش اگر می‌نشست‌شاید به‌شاه بی‌ادبی بود و اگر کفش رامیکند شاید ناخوش‌میشد پس صبر کردتابرایش پاپوش بیاورند تا کفشها را باپاپوش عوض کند و بنشیند ، شاه ازحال سفیر و ترتیب مهمانداری واخبار اروپا وسلامتی پادشاه اسپانی پرسید وپس از نیمساعت بلند شده همانطور که آمده بود بدون تشریفات حرکت کرد ،سفیر خواست تا پای رکاب مشایعت کند ولی شاه نگذاشت و فرمود هروقت که خواسته‌باشید بحضور بیائید ودرامور دولتی صحبت کنید حاضرم، همینکه بر اسب‌سوار گردید فریاد زنده‌باد شاه ازاطراف بلندشد .

همیشه بعد از هرسفری که شاه باصفهان بازمیگردد ، یك‌جشنی به‌تنهائی برای خودمیگیرد روز بعد از آمدن بمنزل سفیر اسپانی برای این‌جشن تعیین‌شده بود و آن عبارت از این بود که جارچی درشهر فریادمیکرد که تمام زنان زیبای اصفهان از ایرانی و خارجی مسلمان وغیر مسلم بایدفلان ساعت دم‌در فلان بازار جمع‌شوند وهر کس تخلف کند جان ومالش‌هدراست.

محل اجتماع کاروانسرائی بسیار بزرگ بود که دو در بدو بازار داشت ، چهارطرف این‌فضادکان بود وجلوی همه دکاکین ایوان سرپوشیده بود که تجار ایرانی و ارمنی و عرب و هندی وایطالیائی بهترین پارچه‌ها واشیاء نفیس ودلربای خودرا گسترده بودند ، درتمام ایوانها وصحن‌کاروانسرا انواع چراغها دربرابر آئینه‌های کوچك میخکهای طلا روشن بود ـ صحن کاروانسرا وایوانها را باقالیهای ابریشمین فرش کرده بودند ودرجلو تمام دکانها تنگهای‌شراب باانواع مرباها درظروف طلا ونقره چیده بودند ایطالیائیهابرسم مملکت‌خود روی میزبزرگی سفره‌سفید کشیده بودند وبوفه‌زنگینی تهیه دیده بودند .

کلیه تجار و مردم این کاروانسرا بعد از آنکه تمام مال التجاره خود را بمعرض نمایش گذاردند ، در ساعتی که برای ورود زنها تعیین شده بود از کاروانسرا خارج شدند فقطهریك ازتجاریکنفرزن از خانواده خودبرای‌محافظت دکان گذارد ـ سپس جارچی‌فریاد کرد که اگر مردی در این‌کاروانسراواین بازار دیده شودجان‌ومالش‌هدر است،بعلاوه دراطراف‌کاروانسرا نگهبانان مواظب بودند که مردی نزدیك بازاروکاروانسرا دیده‌نشود ولی‌شاه‌دستورداده‌بود که محلی‌برای‌نوکرهای سفیر معین کنند که بتوانند این‌جشن‌را تماشا نمایند.

دم‌هردرکاروانسرا چهارپنج نفر خواجه بارختهای زربفت و عمامه‌های ابریشمین چماق طلا بدست ایستاده بودند ، تمام دخترهای شهر بزك کرده و آرایش شده باتفاق مادرهاشان در ساعت معین حاضر گردیدند وبقدری زیاد بودند که بازار و کاروانسرا و میدان مجاور پرشده بود ،هرده‌پانزده‌نفرهم بدرکاروانسرا میآمدند وخواجه‌سراها که سلیقه شاه را میدانستند و در

اینعمل استاد بودند روی زنها را باز میکردند وخوشگلها را اجازه ورود بکاروانسرا میدادند . وبدترکیبها را باکمال اوقات تلخی رد میکردند ، انتخاب دختران زیبا از بعد ازظهر شروع شد وطرف غروب خاتمه پذیرفت ، عده خوشگلهائی که داخل کاروانسرا شدند درحدودسه‌هزارنفر بودند ،غروب آفتاب شاه‌عباس باچندنفر خواجه‌سرا وچندنفر از زنان سازنده و خواننده وارد کاروانسرا شدند فی‌الفور نگهبانان درها را بستند تمام شب‌شاه در کاروانسرا ماند بامدادان که هوا روشن شد مادرها به‌تفحص حال دختران‌خود آمدند شاه فقط‌چند دخترو زن ارمنی انتخاب کرده‌بود که‌یکی‌از آنها دختر تاجری بسیار متمول‌بود .

پذیرائی شاه‌عباس بزرگ ازسفرای هفت دولت

روزی که سفیر کبیر جهانگیر پادشاه گورکانی در هندوستان - وارد اصفهان میشداز اصطبل خاصه هفت‌رأس اسب برای سفیر کبیر اسپانی آوردند اسبها بر سر جیقه و روی کفل شیر کیهای زربفت داشتند ، شاه‌عباس پیغام فرستاد که امروز برای تماشای‌ورودسفیرهندوستان بیکی از باغات خارج شهر میرود ومیل‌دارد که سفیر اسپانی هم همراه باشد ومخصوصاً توصیه کرده بود که تمام نوکرها وهمراهان سفیر سواره در رکاب او بیایند و اینکار خلاف عادت اسپانی بود زیرا که درآنجا نوکرها وپیشخدمتها همه پای رکاب پیاده‌میدوند .

صبحگاه مهماندار با سواران بسیار در منزل سفیر اسپانی جمع شدند سفیر باجاه‌وجلال تمام از منزل بیرون آمد چون بعلاوه‌افسران اسپانیولی وپرتقالی کلیه فرنگیهای‌ساکن اصفهان برای احترام سواره دنبال او میرفتند فقط انگلیسها نخواستند که دررکاب سفیر اسپانی‌حرکت کنند وباوجودیکه ازطرف شاه‌عباس بآنها هم توصیه شده‌بود که همگی‌در منزل سفیر اسپانی جمع شوند و از آنجا حرکت نمایند . این آقایان پیش خودشان تصور کرده بودند که کسر شأن پادشاه انگلستان است که اتباعش در رکاب سفیر اسپانی حرکت کنند ، خصوصاً که مذاکرات سفیر اسپانی در ایران بکلی مخالف منافع انگلیسها بود لذا جداگانه باتفاق داروغه اصفهان ازشهر بیرون رفتند .

تمام شهر ازمیدان وبازار و کوچه‌ها و عمارات سلطنتی از سربازها و اهالی پر بود و از دولت‌آباد که دوفرسخی شهر است تامیدانشاه دورچه سرباز ایستاده بود - سفیر که از شهر بیرون رفت بقافله همراهان ونوکران سفیر هندوستان رسید که برخلاف آنچه که از تمول هندوستان وتشخص سفیرش گفتگو میشد باوضع بدی مسافرت کرده بودند ، سفیر اسپانی از کثرت جمعیت شاه‌عباس را گم کرد وچون از گرمای تابستان وگرد و خاك خسته شده بود بمنزل معاودت نمود که استراحت کند ، تازه لباسهایش را کنده بود که نوکرهای شاه بتاخت رسیدند که شاه‌عباس دریکی از باغهای سلطنتی پیاده‌شده‌است ونهار سفارش داده است ومنتظر



پذیرائی شاه‌عباس بزرگ از «خان‌عالم» سفیر کبیر جلال‌الدین اکبرشاه گورکانی پادشاه هندوستان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

سفیر مشارالیه است که باهم نهار بخورند، سفیر مجدداً لباس پوشیدو بمیدانشاه آمد از عمارت عالی‌قاپو عبور کردواز یك خیابانی که بامرمر فرش شده بود گذشته واردعمارت دیگری شددرآنجا حسن‌بیک قورچی‌باشی باعده‌ای قورچی دم‌در ایستاده بودند.

درون راهرو «داودخان» برادر «امامقلیخان» والی فارس ویکی از وزراء . . . ایستاده بودند و بسفیر گفتند اند کی صبر کند تاتیمور آغا رئیس دربار وزنان حرم بیاید واورا راهنمائی نماید : چند دقیقه بعد «تیمور آغا» جلوافتاد وسفیر باتفاق سه‌نفر کشیش وصومعه نشین اسپانیولی که در کلیسای اصفهان معتکف بودند براه افتادند ، از عمارت دومی که خارج شدند بخیابانی رسیدند که باسنگ یشم ومرمرسفید فرش‌شده بود . درختان اطراف این خیابان بقدری انبوه و بلند بودند که ذره‌ای آفتاب روی زمین‌نمی‌افتاد و در دوطرف به فواصل معین از سنگ مرمر ویشم پایه‌هائی بالا برده وروی آنها راچوب منقش‌زر اندود انداخته و بته‌های یاس وانواع گلها روی آنها کشیده بودند.

عرض این‌خیابان قریب‌ده‌متر ودرچندین‌نقطه آب جاری ازحوضهای مرمر عبورمیکرد، عظمت ودلپذیری این خیابان راغیر ممکن است بتوان شرح داد همینقدر باکمال جرئت میتوان گفت که نه‌تنها در ایران واصفهان بلکه درهیچ‌نقطه روی زمین نظیر ندارد - درانتهای‌خیابان عمارتی مربع بود که قریب بیست و پنج متر جبهه داشت و ارتفاعش یکقدری بیش از شش متر بود مرتبه پائین مثل سایر عمارات سلطنتی اصفهان اطرافش ایوان وپنجره‌ها از هرطرف درون ایوان بازمیشد ، در ورودش رو بروی نمای خیابانی است که باسنگ یشم ومرمر فرش شده‌است کف داخل‌عمارت هم‌ازسنگ مرمر ویشم‌است.

سقف عمارت را یك گنبد بزرگ پوشانیده است که ازوسط آن یك گنبد کوچکتری بیرون آمده‌است. سقف عمارت از چوب‌منقش‌زراندود ودیوار بیرونش درچندین نقطه‌ازصفحات یشم هر کدام باندازه دومتر مربع پوشیده شده است .دروسط تالارمحاذی زیر گنبد یك حوض مرمر ساخته‌شده است که دروسطش فواره بلند وزیبائی میجهیدو کف آن‌ازقالیهای‌فاخرپوشیده شده بود - رو بروی در ورودیك دردیگری بود که بهمان باغ نگاه میکرد و جلوی آن در یك قالیچه برای جلوس شاه انداخته بودند .در کنار حوض وفواره مزبور که برای مهمانها‌معین شده بود قدحهای‌طلا پراز اقسام مرباهای خشك وتر وتنگها وجامهای رنگارنگ زرین چیده شده بود : ودرمیان همه آنها یك‌چیز شبیه به‌منقل‌مربع بود که‌چهارطبقه داشت وعرض‌وارتفاع هرطبقه تقریباً سی‌سانتیمتر بود که کلیه آن‌مخروطی شکل بالا میرفت و تمام طبقاتش پر بود از تنگهای زرین وجامهای مرصع بانواع لئالی ازقبیل یاقوت وزمرد وفیروزه ومروارید به‌غیراز الماس ، چونکه ایرانیان برای الماس ارزش قائل‌نیستند .

وقتیکه سفیر اسپانی وارد مجلس شد ، حضار تمام ازجا برخاستند و همینکه نزدیک آنها رسید همگی اظهار ادب کردند ،وبدون آنکه ازجای خود تکان بخورند سرها را پائین افکندند وفقط دستها را بپیشانی بردند .سفیر کلاه را ازسر برداشت وبهمان ترتیبی که دراسپانی معمول است خم شده اظهار ادب کرد وجائی که برایش در دست راست حوض نزدیک دری که شاه باید وارد شود معین کرده بودند نشست . نزدیک او چاووش‌افندی سفیر عثمانی نشسته بود

سپس داروغه اصفهان و پهلوی داروغه اصفهان سفرای مسکو نشسته و وصل بآنها کشیشهائی که همراه سفیر اسپانی آمدند نشسته بودند ، در دست چپ در ورود نزدیک بمحل جلوس شاه سفیر هندوستان وبعد از او سفیر ازبکستان سپس‌سفیر «پرکوپ» همسایه لهستانیها وروسها نشسته بودند ولی هیچکدام از این‌سفرا باندازه سفیر حجاز خودنمائی نمیکردند .سفیر مزبور یک‌عرب لاغری بود که میگفتند برادر خلیفهٔ مکه است و میان سفیر « ازبکستان » و «پره کوپ» نشسته بود وازطرف برادرش که سلطان وپیشوای دینی عربستان شده است بسمت سفیر فوق‌العاده بدربار شاه‌عباس آمده‌است .لباس سفیر عربستان یك قبای بسیار بلند بود که آستینهای گشادش تاروی زمین کشیده میشد وجلو دامن قبا را حاشیه پهن سیاه دوخته بودند بی‌شباهت بلباس صومعه‌نشینان اسپانی نبود ، شال‌سفید نازکی بسرپیچیده وتحت‌الحنکش‌را از زیر گلو برده بسر بسته بود.

چاووش افندی‌یك‌پیرمرد محترمی است که ریش‌سفیدش تا کمر میآید روی قبای بلندی از مخمل قرمز یك کلیچه کوتاه رنگین پوشیده بود وعمامه بزرگی برسرداشت .

اما سفیرلاهور از لباس ورنگ‌چهره وطرز رفتارش پیدا بود که سفیر هندوستانست ، لباسش از یکپارچه ابریشمی نازك بود کمربند زربفتی بکمر بسته بود وخنجری مرصع زده بود برسرش عمامه کوچك وبگوشهایش گوشواره آویزان کرده بود ، واین‌شخص عموی جهانگیر پادشاه وبرادر اکبرشاه بود که‌ازطرف برادرزاده‌خودبسفارت‌بایران آمده است: تجارهندوستانی ساکن اصفهان میگفتند ــ سالی یك‌ملیون زر مسکوك عایدات دارد ،« سفیر ازبکستان » مثل تاتارها چهره‌ای پهن ورنگ زرد داشت وتقریباً مثل ایرانیها لباس پوشیده بود و شخصاً بسیار زیرك وسخنگوی بود.

سفیر «پره کوپ» هم مثل ایرانیها لباس پوشیده بود فقط‌یك کلاه کوتاهی بابطانه‌پوست بسر داشت وهیچکدام‌ازاین سفراء شمشیر بکمر نداشتند .

اما «سفیر مسکو» وهمقطارش (چونکه سفارت آنها مرکب از دونفر بود) هر دو بلند قامت وسفیدرو وفربه بودند وصورتهای‌پهن‌وچاق داشتند ومثل مردمانی که کمتر بشهر آمده‌اند ساکت ومتکبر نشسته بودند ـ لباسشان عبارت بوداز یك قبای‌بلندماهوت‌قهوه‌ئرنگ که آسترش مخمل خاکستری بودیقه‌هایشان که‌بلندی چهارسانتیمتربگردنشان‌چسبیده‌بود مروارید دوز بود

بسر کلاهی از پوست قاقم داشتند که هفتادسانتیمتر ارتفاع داشت با کلاه باین عظمت وقبای بلندتا روی زمین قدو بالای آنها بی نهایت بلند بنظر میرسید .

شاه بدون تشریفات و بدون اینکه کسی متوجه باشد وارد تالار شد فقط دو نفر غلام بچه همراهش بودند که یکی کمان وتیر در دست داشت و دیگری شمخال بلند ، شاه بسیار خوشحال وخندان بود بمحض ورود سفیر اسپانی را صدا زده ودر دست چپ خود نشاند ، دردست راست سفیر لاهور نشست زیر دست او چاووش افندی سفیر عثمانی و سفیر اوزبکستان سپس صومعه نشینان اسپانی که همراه سفیر آمده بودند نشستند و بعد از آنها سفیر مسکو نشست چون شاه ملتفت شد که سفیر اسپانی از نشستن روی زمین در رنجست فرستاد یك چهارپایه کوتاه زر اندود برایش آوردند . سپس امرداد نجبا زادگانی که همراه سفیر اسپانی باصفهان آمده بودند آنهاهم بیایند وروبروی انگلیسها که درطرف دیگر تالار نشسته بودند بنشینند ، یکی از کشیشان اسپانیولی که تازه بایران آمده بود و زبان فارسی خوب میدانست نامه‌ای ازطرف پادشاه اسپانی برای شاه عباس آورده بودنامه‌را حضوراً تسلیم کرد ، شاه فرمودند که خودت ترجمه کن، پادشاه اسپانی نوشته بود راجع بمطالبی که « روبرت شرلی » ازطرف آن اعلیحضرت پیشنهاد کردبسفیر خودمان دستور دادیم که باآن اعلیحضرت داخل مذاکره شود .

پس از تشریفات وصول نامه ـ بلافاصله عصرانه شروع شد بعلاوه قدحهای مرباوسینیهای خیار سبزو گیلاس تازه انواع میوه‌های خشک راچیده بودند اگرچه هیچ قسم گوشت درسر سفره نبود ولی برای رفع عطش درآن فصل تابستان صدها تنگ طلا پراز می وقدحهای پراز برف بود ـ پهلوی هریك از سفرا جوانی نیکو منظر باالباس و کلاه زربفت که زلفهایش از اطراف کلاه مرغوله‌وار ریخته بود نشسته دریك دست تنگ ودر دست دیگر جام داشت و هیچگاه ساغر مهمانان را خالی نمیگذاشت :وهر وقت ایشان از شراب خوردن خسته شده‌بودند برای ترغیب وتحریص آنها جامی پرمیکرد وبسلامتی اطرافیانش مینوشید شاه عباس جام اول را بسلامتی پادشاه اسپانی نوشید سپس بسلامتی پادشاهان هریك ازسفرا جامی نوشید ،بعد از صرف عصرانه از درعالی قاپو بمیدانشاه آمدند ـ تمام آن میدانی که ششصدپاطول وسیصدپا عرض دارد پر از سپاهیان بود وجز کلاه خودهای فولادین پردار چیزی مشاهده نمیشد بزحمت بسیار راه باز کردند تا سفیر اسپانیول بمنزل رسید ، هنوز ساعتی راحت نکرده بود که مهماندار وارد شد وبعرض رساند که شاه عباس امشب همه سفرا را ببازار وقهوه‌خانه دعوت کرده‌است ومنتظر شما است ـ تا سفیر لباس پوشید هوا تاریك شد وارد میدان که شدند شاه سواره ایستاده بود همه درباریان هم در اطرافش حلقه زده بودند شاه که چشمش بسفیر اسپانی افتاد بطرف او آمد و باهم براه افتادند . در دهنه بازار چندین نفر تاجر بخارائی وسمرقندی و جغتائی ایستاده بودند

شاه جلو اسب را کشید و با آنها مشغول صحبت شد در حالیکه بقیه سفرا از عقب بفاصله بیست متر میامدند - ترجمان سفیر گفت شاه از وضعیت ممالک «سغدیان» وراه از «سمرقند» تا «خان بالغ» و«ختا» سئوال میکرد - سفیر باشاه وارد بازار شدند که میدانشاه را احاطه کرده ولی جمعیت باندازه‌ای بود که عبور اشکال داشت ،سفیر اسپانی آنشب سوار بریك اسب ترکمن بسیار خوب بود که شاه درقزوین باو مرحمت کرد ولی بسیار رموك بود .در بازار که رسیدند از اینهمه چراغ وآئینه وصداهای مختلف اسب رم کرد ونمیخواست وارد بازار شود و هرچه سفیر مهمیز میزد چاره نمیشد بالاخره نوکرهای شاه آمدند وبهر ترتیبی بود اسب را ببازار در آوردند سفیر دم درقهوه‌خانه بشاه رسید. محل مزبور مشهورترین عمارات اصفهانست و سرائیست بسیار وسیع کلیه قهوه‌ای که‌درایران مصرف میشود آنجا میفروشند باین لحاظ آنجارا قهوه‌خانه مینامند ، اما قهوه یك قسم مشروبیست که ایرانیان هم برای سلامتی مزاج وهم برای مزه‌اش مینوشند و آن عبارت از یك آب سیاه بسیار تلخی که بابعضی گیاهها ترکیب شده است و ایرانیان معتقدند که مخصوصاً برای معده بسیار مفید است ، قهوه‌را در فنجانهای کوچک چینی میریزند و بعد از آنکه چندمرتبه فوتش کردند قطره‌قطره مینوشند واگر فوتش نکنند نوشیدن آن غیر ممکن است چون از بس داغست نمیتوان بدهان برد .

یك‌قسمت از اینسرای وسیع که قهوه‌خانه نام دارد ،مدرسه یا آکادمی رقص است در آنجا جوانان زیباروی ایرانی وچرکس و گرجی وارمنی انواع رقصهای ظریف وشهوانی رامیآموزند وشاه‌عباس میل کرده بود که امشب سفرارا درچنین جائی پذیرائی کند از درسرای که واردشدند یك تالار بسیار بزرگ بود که باچراغهای مختلف وپارچه‌هـای زربفت وآئینه‌های بسیارزینت شده بود وسط تالار دریك‌حوض مرمر فواره میجهید. مثل همه‌مجالس شاه‌سفیراسپانی رادردست چپ وسفیر لاهور را در دست راست خویش نشاند باقی سفراهم به‌ترتیب‌سابق نشستند ،بلافاصله سفره انداختند ،چندقسم‌غذا که باگوشت گوسفند وگوشت طیور تهیه شده بود آوردند همه‌را شاه بادست خود قطعه قطعه کرده وبمهمانها میداد ،همینکه سر شام نشستند شاه امرداد پسران نیکومنظر رقص را شروع کنند ،موزیك عبارت از چندقسم نی ونقاره بود ازمیان رقاصها دو نفر بسیار خوب میرقصیدند اگرچه‌همه اطوارشان زنانه واز زنهاهم بیشتر نازوعشوه بکار میبردند بعضی‌ازرقص‌هاشان مطابق صنعت وظرافت بود ولی بعضی دیگر بقدری شهوانی‌ورسوابود که انسان از دیدنش مشمئز میشد یکی از آن بچه‌ها اصفهانی ودیگری چرکس بود ،دستهٔ ازحضار طرفدار جوان چرکسی‌ودستهٔ دیگر طرفدار رقاص اصفهانی شدند،بالاخره‌قرارشد هیئت‌منصفه تشکیل شود ودر این‌موضوع قضاوت کند .درتمام مدتی که شام صرف‌میشد ورقاصهامیرقصیدند هر دوپسر شاه‌عباس یکقدری دور تر از پدر ایستاده بودند و پیدا بود که شاه سفرای ممالك

خارجه‌را بر آنها ترجیح میدهد وشاید مطابق میل شاه بود که وزراء وآزادگان درباری نیز احترامات آنها را منظور نمیداشتند واز رفتار شاهزادگان چنین بنظر میآمد که بی اندازه از پدر اطاعت دارند.

اسم پسر کوچکتر «امامقلی‌میرزا» وهمان جوانی بود که درشب مهمانی قزوین‌دیده‌بودیم این‌شاهزاده شمشیرو کفشهای شاه‌را در دست گرفته بود بسیار خوش صورت و سفیدرو و شاید هیجده‌سال داشت. گفتند دراین سن زن‌وفرزند دارد، اماشاهزاده بزرگتر اسمش«خدابنده» و سنش‌درحدود‌بیست‌وپنج‌شش‌سال بود این شاهزاده برخلاف برادرش‌بلندا‌ندام‌وقوی‌هیکل‌وسبزه رو بود وسبیلهای سیاه‌داشت ودرچشمان‌وچهره‌اش غرور و تکبر بسیار مشاهده میگردید در چهرهٔ برادرش جزمحبت ومهربانی چیزی دیده نمیشد،شاه‌عباس ملتفت‌شد که‌سفیراسپانی‌پسرانش را بدقت نگاه‌میکند،رو بسفیر کرده گفت پسر کوچکم بسیار نیکوسیرتست ولی برادر بزرگش نامرد وبیشرف است.سفیر جواب داد چون هردو از تخمه پاک‌شاه هستند قطعاً از نبوغ وصفات حمیده اعلیحضرت ارث برده‌اند.ویقین است که درآینده‌افتخارات این مملکت‌رابیشترومرزهای ایران‌را وسیع‌ترخواهند کرد بعد ازصرف شام شاه دست‌سفیر اسپانی وسفیر لاهور را گرفته ودر تمام بازارهائی که میدانشاه‌را احاطه کرده است گردش کردند، درون بازار بعلاوه جمعیت بسیار بقدری چراغهای مختلف روشن کرده بودند که درفصل تابستان حرارت طاقت فرسا شده بود، این گردش پیاده تاپاسی ازشب طول کشید. بالاخره بهمان‌سرائی رسیدند که چندروز پیش شاه جشن زنانه گرفته بود، اجناس اینسرای‌از تمام آنچه که دربازارها مشاهده شد ذیقیمت‌تر و دلپذیرتر بودند، سفیر اسپانی که ازگرمای فوق‌العاده خسته شده‌بود اجازه مرخصی خواست که بمنزل‌خویش برود. شاه‌فرمودند برای حل‌مسائل‌سیاسی پیش ازحرکت از اصفهان‌بارخواهم‌داد ومذاکره خواهم کرد.

از آن‌شب ببعد

چندین هفته شاه‌مشغول بازدید عمارات سلطنتی وامور عقب افتاده شهر اصفهان‌شد.چون که برای جنگ با عثمانیان ۳ سال از این شهر دور مانده بود و ضمناً در تهیه هدایائی بود که بهندوستان بفرستد، هدایائی که پادشاه لاهور برای شاه‌عباس فرستاده بود از قبیل حیوانات و طیوری بود که درایران نیست اگرچه ازحیث‌قیمت ارزشی نداشتند ولی بسیار مطبوع‌و دلپسند بودند ـ نظر باینکه هر روز ممکن بود که شاه بهوس مسافرت افتد وبیخبر حرکت کند سفیر مکرر تقاضای شرفیابی کرد که‌راجع بنامه‌ای که«کشیش‌برنارد» از طرف‌پادشاه اسپانی‌آورده بودمذاکره وجواب نامه را توسط خود او ارسال‌دارد لیکن مهماندار اظهار داشت که اکنون ملاقات شاه غیرممکن است. چون‌درون حرمسرای رفته وباین‌زودیها بیرون‌نمیآید،حتی‌نوکرهای مقرب‌هم از شرفیابی محرومند، بدین‌ترتیب تمام‌تیرماه وقسمتی از مرداد گذشت‌بدون آنکه‌سفیر

موفق بشرفیابی شود ، فقط در عرض این‌مدت یکی از درباریان ازطرف شاه پیغام آورد که در شهریورماه بلادرنگ مرخص خواهد فرمود که ازراه هرمز و هندوستان عازم‌اسپانی‌شود و علاوه کرد که شاه درنظردارد سفیر فوق‌العاده همراه مشارالیه باهدایای بسیار باسپانی بفرستد وضمناً استمزاج‌نمود که‌چه متاعی‌دراسپانی‌عزیزتراست.

سفیر جواب داد پادشاه من بیشتر ازهمه متوقع محبت‌های شاه است . مستدعی است که برای ارسال هدایا در بند ارزش اشیاء نباشند، هرچه که از طرف اعلیحضرت باشد مطبوع و دلپسند خواهد بود .

چندروز بعدازطرف‌شاه کلیه‌سفرارا خبر کردند که فردا عصر همگی روی پل زاینده‌رود حاضر باشند ، پل مزبور محل ارمنیها وزردشتیها و تبریزیها را ازشهر کهنه اصفهان جدامیکند، از قرون سالفه در اصفهان معمول است که در مردادماه جشن« آبریزان» میگیرند که به جشن «ل‌پرکال» و« کارم‌برنان» که دراسپانی میگیرند بی‌شباهت نیست ، روز مزبور جارچی‌تمام‌سکنه شهر ازمسلم‌وغیر مسلم راخبر کرد که کنار زاینده‌رود حاضر شوند لباس تمام اهالی در آن روز عبارت بود ازیك قبای کوتاه وبی چین ویك زیر شلوار تنگ چسبان و بجای‌عمامه یك کلاه نمدی یاشب کلاه‌برسر داشتند وبامقایسه بالباسهای هرروزه‌شان بنظر خیلی مسخره میآمدند ؛ همگی باین ترتیب در کنار رودخانه حاضر شدند دراین فصل زاینده رود از همه‌جا قابل عبور بود یکمرتبه تمام این‌جمعیت درآب ریختند وروی‌هم آب‌میپاشیدند . بعضیها باظروف‌فلزی که در دست داشتند بروی یکدیگر آب‌میریختند-صدای فریاد وقال‌ومقال برآسمان‌میرفت‌و گاهی ظروف فلزی ازدستشان پرتاب میشد وسرحریف رامیشکست ، زنها از بالای‌پل‌تماشا میکردند باوجود اینکه آنروز هوا خیلی گرم بود صبحگاه مهماندار آمد که شاه سرپل‌منتظر سفیراست، سفیر مهماندار را نشناخت چونکه اوهم بهمان لباس مسخره ملبس‌شده بود وجای تعجب‌بود که چطور آدم هفتادساله باریش سفید اینطور لباس پوشیده است ،همینکه سفیر باول پل رسید از اسب پیاده شد نوکرهای شاه اورا راهنمائی کردند سفیر از طرف‌مشرق وارد زیرپل گردید - آنجا چندین کریاس کوچك وصل‌بهم بود که هر کدام جای۳ چهار نفر بیشترنمیشد .

شاه‌عباس وسفیرلاهور در کریاس دومی بودند وسفیر ازبکستان در کریاس سوم:جشن آبریزان درمنتهای سیرخود بود فریاد وغوغا گوش فلك‌را کر میکرد سرهای چندی‌شکسته و چندین‌نفر درآب افتاده بودند شاه دسته‌ای از سواران خودرا فرستاد که غرق شدگان را نجات دهند. آنوقت صحبت شروع شد وشاه بتفریح همیشگی خود پرداخت مشغول نوشیدن شراب گردید بازهم تنگها وجامهای طلارا آوردند وچندین سینی پسته بوداده در ظرفها - ریختند و بسایر کریاسهای‌پل که دیگرسفراء ودرباریان نشسته بودند تقسیم کردند ، وقتیکه سفیر اسپانی

وارد کریاس شد دونفر زن مطربه ورقاصه آنجا بودند که باسفیر لاهور و ازبکستان مزاح و شوخی میکردند ودر راهرو و در ورود بکریاس‌هم زنهای روباز بسیار بودند، همینکه سفیر اسپانی پهلوی شاه نشست شاه فرمود که چون سفیر اسپانی بواسطه پیری صحبت ومعاشرت زنان را دوست نمیدارد همه زنها خارج‌شوند، آنوقت بسفیر فرمود پیش‌از این‌مارا باشتباه نیندازید که از راه پارسائی و تقوی از صحبت زنان پرهیز دارید بی‌پرده بگوئید که بسبب پیری وناتوانی‌از آنها میگریزید.

سفرای لاهور وبلخ یکمرتبه زدند زیر خنده، سفیر اسپانی از این خنده سفرا و تمسخر شاه‌عباس کوك‌شد -درجواب عرض کرد - حق بااعلیحضرت است زیرا که عموماً پرهیزکاری در این راه از ناتوانی است نه‌ازپارسائی ولی برای اینکه حقیقت امر براعلیحضرت ثابت شودو نتوانندمرا پیش‌از این‌موردتمسخرقراردهند خوبست زنان‌زیبای روبسته‌رانشان‌چاکر بدهندزیرا که برای دلبران هرجائی احساسات جوانترازمن‌هم‌بحرکت‌نمیآید.

شاه‌عباس ازاین جواب چنان ازورفت که صحبت‌را بکلی قطع کرد.

سفیر هندوستان یك‌آدم خوش مشرب بیماری بود باینجهت طرف میل شاه‌عباس‌واقع‌شده بود واز مصاحبت باو لذت میبرد گاهی مسخره‌اش میکرد ودر هرمجلس طرف شوخی و مزاح شاه بودو گاهی‌از شوخی لفظی تجاوز کرده شاه ریش‌سفیر را میگرفت وبپهلو و پشتش مشت میزد ودرهرجا که بهم میرسیدند یکموضوعی‌برای شوخی‌وخنده پیدا میشد.

اسم‌سفیر هندوستان «عالم‌خان پسرمحمدپادشاه و عموی جلال‌الدین پادشاه» بود که جد اعلای او«بابرشاه» نواده «تیمور گورگان» ازاغتشاش‌هندوستان استفاده کرده‌بودومقارن‌طلوع خاندان«صفوی» درایران او هم از آسیای‌وسطی بهندوستان رفته بود وممالك‌وسیعی راتصرف نموده بود وسلطنت‌عظیمی برای خود تهیه‌دیده بود - اولاد او اکنون در هندوستان پادشاهی میکنند ویکی از بزرگترین‌سلاطین‌آسیا محسوب میشوند.

خلاصه چون شاه مایل بودبعادت معمول سری بجلفا بزندویك قسمتی از شب را در آنجا بگذراند سفرا را مرخص کرد وبسفیر اسپانی فرمود عنقریب شما را بحضور خواهم خواست، سفیر عرض کرد چنانکه معروفست اعلیحضرت بزودی خیال عزیمت ازاصفهان‌را دارندوباضیق وقت فرصتی برای مذاکرات نیست استدعا دارم بخاطر بیاورند که پادشاه اسپانی توسط آن کشیش که شرفیاب شد بچاکر دستور انجام مذاکرات را داده بودند وچنانکه درقزوین بعرض رسانیدم مورد استدعا استرداد قسمتی از پادشاهی«هرمز» بود که دولت ایران متصرف‌شده است شاه‌عباس چنان وانمود کرد که اصلاً این‌حرفها‌را نشنیده است از زیر پل همه باهم‌بیرون آمدند روی پل که رسیدند دلقك سفیر لاهور آنجا ایستاده بود وبقدری قیافه‌و رفتارش متین وموقر

بود که انسان تصور میکرد این شخص یکی ازفلاسفه یونان‌قدیم است ، تقریباًهم‌سن‌سفیرلاهور بود وتعجب اینجاست بقدری باو شباهت داشت که جزهمراهان سفیر لاهور دیگران همیشه او را بجای سفیر میگرفتند ونسبت باو ادب واحترام بجای میآوردند اوهم‌هیچ بروی خودنمیآورد وباکمال متانت ووقار جواب میداد ،سفیراسپانی که چشمش بدلقک افتاد برفقا گفت که امروز سفیر لاهور برای‌خوشمزگی دلقک‌راهم همراه خود آورده است که‌عوض‌خود جابزند.

باری شاه‌عباس دروسط پل‌ایستاد تا اسب‌بیاورند همهٔ‌سفراودرباریان و آزادگان بدورش حلقه‌زدند در این لحظه شاه بایکدست بازوی سفیر اسپانی‌را گرفت و بکنار کشید وبا دست دیگر سفیر لاهور را نشان‌دادو گفت این‌مرد اگر شهر قندهاررا بمن مستردندارد بزور شمشیر پس خواهم‌گرفت وتمام آن‌حدود را تصرف خواهم کرد زیرا من‌نمیخواهم که این‌فرزندان من که حاضرند روزی مراملامت کنند از اینکه اجازه داده باشم که یکوجب ازممالکی‌را که بزور شمشیر ضمیمه ایران کرده‌ام دیگران دست‌اندازی کنند ـ سفیر اسپانی‌هیچ بروی خود نیاورد که این گفتار پاسخ‌استدعائی‌است که چنددقیقه پیش راجع بهرمز کرده‌است ، عرض کرد اگر چه چاکر ازموضوع قندهار مسبوق نیست ولی‌یقین دارد که‌اعلیحضرت همایونی باپادشاه‌هندوستان وسفیرش دوستانه کنار خواهند آمد شاه بعادت معمول خنده کرده وسفیر رامرخص‌فرمودوراه جلفارا پیش گرفت.

اکنون که اسم‌قندهار بمیان‌آمد لازم است وضعیت اخیر آنجا را متذکرشویم

قندهار شهر کیست‌نزدیك سرحدات هرات اگرچه از حیث شهریت کوچك است‌ولی در سرحد هندوستان‌مقام سوق‌الجیشی‌مهمی‌دارد وسرراه تجارتی بین‌خراسان وهندوستان واقعست، کاروان ازیکطرف بمملکت سند میرود وازطرف دیگر بهاکراه « اکره» و لاهور واز طریق خراسان بهمهٔ ایران مربوط‌میشود وکاروانی که ازایران‌بهندوستان آمدوشدمیکندناچارازقندهار عبور نماید :

از چند سال باین‌طرف شاه‌عباس درنظرداشت که راه تجارتی از ایران بهندوستان‌را که سابق ازطریق دریا وهرمز بود بر گرداند وازطریق قندهار باز کند باین‌لحاظ بقندهار اهمیت بسیار میداد وپادگان‌مهمی در آنجا گذارده بود ولی‌فرمانده پادگان آنجارا تسلیم پادشاه لاهور کردوخودش هم‌درهندوستان واردخدمت‌شده‌بود.

دوروز بعد ازجشن‌آبریزان شاه‌عباس‌سفرارا برای تماشای کشتی گیری و جنگ قوچ و گاو بمیدان‌شاه دعوت کرد ، تمام میدان‌را باضمام صحرای فوقانی وتحتانی چراغان کرده‌بودند جمعیت بی‌نهایت بود وباوجود بزرگی میدانشاه اصفهان مردم از ازدحام خفه میشدند یکساعت ازشب گذشته همینکه‌شاه از درعالی‌قاپو بیرون‌آمد فورا قوچهارارها کردندوشرط‌بندی‌شروع

شد جنگ قوچها که تمام‌شد- گاوها را بمیدان آوردند، سپس کشتی پهلوانان شروع شد و تا پاسی ازشب طول کشید -فردای آن‌شب شاه چندین دوستکامی نقره پراز مربا وچندین‌مجموعه انواع میوه‌هائی که درشکر پرورده شده بود برای سفیراسپانی هدیه فرستاد - اگرچه مرباها را خوب درست کرده بودند ولی بخوبی مرباهائیکه در اسپانی میپزند نبود ولی بقدری زیاد بود که تمام همراهان سفیر برای مدت مدیدی از مرباسیر شدند، سفیرهم مبلغ‌مهمی بآورندگان انعام داد.

در اینجا لازم است از اعتقاد قلبی‌وپرستشی که ایرانیان نسبت بپادشاهان دارند حکایتی نقل کنم:

درهمسایگی خانه‌ای که سفیر منزل کرده بود یك‌مرد شعربافی مسکن داشت که زنش مدتی بود ناخوش وبستری‌شده بود ،همینکه شنیدشاه برای‌سفیر مربا هدیه کرده است شوهرش را فرستاد که برای‌رضای خدا یکقدری از آن‌مربا برای شفای من بفرستید چون هرچه‌از نظر شاه گذشته واز طرف او آمده باشد شفای بیمارانست سفیرهم کاسه‌ای ازآن مربا برای آن زن همسایه فرستاد باوجودیکه آن‌زن درظرف چند روزنتوانسته بود چیزی بخورد همه آن‌مرباها را باشتهای تمام خورده بود سه روز بعد شفا یافته بود واز بستر بلندشده بود واین معجز را از برکت‌انفاس قدسیه پادشاه میدانست دو روز بعد ازجنگ قوچ‌وگاو طرف عصرشاه‌عباس‌برای سفیراسپانی پیام فرستاد که امشب منزل یکی‌از تجار اصفهان مهمان هستیم زودتر بیائید که‌باهم برویم همینکه سفیر بمیدانشاه رسید گفتند اعلیحضرت بطرف پل چهارباغ رفته است سفیر هم سواره بدان‌طرف رفت وروی پل بشاه‌عباس‌رسید.

آن‌روز جارچی فریاد کرده بود که باید اهالی اصفهان خیابان چهارباغ و پل وجلفا و محلات تبریزیها و ایروانیها وزردشتیها را چراغان کنند ،بقدری چراغ‌ومشعل دراین قسمت‌شهر روشن کرده بودند که باندازه روشنائی خورشید درخشندگی داشت.

خانه تاجری که آنشب مهمان بودند پیش از رسیدن بپل دست راست میرفت، وقتی که سفیر بشاه رسید. اعلیحضرت باصدای‌بلند‌فریاد کرد اسپانیاآمد مثل همیشه‌سفیر لاهور در دست راست وسفیراسپانی دردست‌چپ شاه‌قرار گرفتند.

شاه‌عباس ازسفیر اسپانی پرسید - از اروپا چه‌خبردارید؟

چونکه این اوقات بتجار «ونیزی» ساکن اصفهان از «بغداد» و«حلب» خبر رسیده‌بود که در ایتالیا مشغول تهیه‌جنگ هستند هم بااسپانی‌وهم بافرانسه بعلاوه «مانولی» خداوندگارشهر «صیدا» باکمك‌شورشیان« لبنان» شهربیروت‌را ازعثمانیها انتزاع کرده بود. باوجوداینکه سفیر اسپانی مایل بود که بتواند صحت این اخبار را تصدیق کرده و شاه عباس را بجنگ باعثمانیها

تشویق نماید معذلك چون ازدربار اسپانی این خبر را رسماً دریافت نکرده بود از تصدیق صحت یا سقم آن خودداری کرد علی الخصوص که حس کرده بود شاه عباس دیگر چندان مایل بجنك با عثمانیها نیست وحقیقتاً هم معلوم نبود که تهیه جنگ در ایتالیا برعلیه کیست فقط بعرض رساند که جنگ برعلیه هر کس که باشد بضرر عثمانیها تمام خواهد شد.

ذکر این جمله برای این بود که اگر شاه مایل بجنگ باعثمانیها باشد خودش موضوع را دنبال خواهد کرد.

باری درخانه‌ای که میهمان بودند شاه از اسب پیاده شد - خانه‌مذکور چندین طبقه داشت پس از بالا رفتن ازپله‌های بسیار ببام رسیدند که مثل یك ایوان روبازی بود و بمحض اینکه شاه جلوس فرمود - دریك لحظه هزارها مشعل و چراغ درتمام شهر ومحلات مجاور روشن شد که باعث تعجب گردید وتاچشم کارمیکرد چراغ بود وباوجود ارتفاع بام خانه وهوای آزاد کنار رودخانه حرارت شمعها حقیقتاً طاقت فرسا بود.

بعادت معمول باده گساری شروع شد وبرای اینکار تنگها و جامهای طلای دربار را با چندین سینی پسته بوداده آورده بودند، شاه عباس دراین مجالس هروقت سر کیف میآمد شمشیر سفیر اسپانیارا میگرفت وبانوك آن بازی میکرد در آنوقت هم شمشیر را از غلاف بیرون کشید واز حضار پرسید واقعاً از «مانولی» چه شنیده‌اید یکی گفت اگر باین پهلوان یکه‌تاز «صیدا» سلاطین اروپا کمك کنند میتواند جزیره قبرس را تصرف کند.

دیگران گفتند - که قبرس حالیه در دست اوست وپاشای شامات در برابر او جسارت تظاهر ندارد. چاووش افندی هیچ دم نمیزد و گوش میکرد سپس رو بسفیر اسپانی نمود و گفت خواهشدارم شما عقیده خودتان را بفرمائید: سفیر اسپانی اظهار داشت گمان ندارم که مانولی برای اجرای چنین نقشه‌ای لشکر کافی داشته باشد یابتواند تهیه کند زیرا برای چنین عملی باید سپاهی نیرومندتر از قشون عثمانی در اختیار داشته باشد وتصور نمیکنم که سلاطین اروپا حاضر باشند تا این اندازه باو کمك نمایند فعلاً کاری که مانولی میتواند بکند اینست که شهر طرابلس را غارت کند واطراف آنجارا بتصرف درآورد چاووش افندی که شرف حضور دارد میتواند بهتر از هر کس اعلیحضرت همایونی را از وضعیت آنجا آگاه سازد، شاه ملتفت شد که چاووش افندی از این مذاکرات درهم شده است لذا موضوع را بخنده و شوخی برگذار نمود و صحبت را عوض کرد.

سفیر لاهور از روز اول ورودش باصفهان عادت داشت که درمجالس عمومی تنباکو بکشد وشاه عباس از اینکار متنفر بود واسباب آلات کشیدن تنباکو عبارت بود از یك حقه طلای سوراخدار ویك لوله چوبی بطول شصت سانتیمتر که بحقه طلا وصل کرده بودند تنباکوی سائیده شده توی حقه میریختند درونش آتش میگذاشتند وسفیر لاهور لب لوله چوبی را که بقطر یك انگشت بود

بلب میگذاشت ونفس را بالا میکشید ویك دودمتعفنی بیرون میآورد که باعث نفرت تمام‌حضار میشد ـ این اسباب جهنمی را «چپق» مینامیدند .روزاول که سفیر لاهور بچنین‌عمل‌ناشایستی در مجالس عمومی مبادرت ورزید جماعتی حمل بر بی‌ادبی او کردند و برخی این عمل را قابل عفو میدانستند واظهار میداشتند که عالم‌خان بقدری باین کار عادت کرده‌است که اگر نیمساعت‌چپق نکشد غش‌میکند ازآنجائیکه‌شاه‌عباس نسبت بمهمانها خیلی باادب رفتار میکرد باوجود نفرت فوق‌العاده‌ای که از دود تنباکوداشت وحس‌میکرد که سایر مهمانها هم از بوی آن منزجرند هرگز این‌موضوع را بروی سفیر لاهور نمیآورد اماآن‌شب همینکه «عالم‌خان» دود چپق را درآورد شاه‌عباس ازسفیراسپانی پرسید آیا در اسپانیا هم مردم تنباکو میکشند؟

سفیر که مقصود شاه را دریافت کرد جواب داد فقط هندیها و کاکاسیاه‌ها باین‌عمل‌معتادند شاه یکمرتبه از خنده شگفت وتامدتی هم دست بپیشانی خودمیزد ومیخندید . آن وقت ازجا برخواست وعمامه «امامقلی‌خان» والی فارس‌را ازسرش برداشت وپهلوی نرده‌ای که در کنار بام بود عمامه را زیرسر گذارد ودراز کشید . ساعتی بعد امامقلی‌خان سر برهنه نزد سفیر آمد که شاه‌خوش‌وقت‌میشود اگر یکمرتبه دیگر بفرمائید که در اسپانیا چه اشخاصی تنباکو میکشند ، سفیر مجدداً همان جوابی‌را که بشاه داده بودتکرار کرد ، درآن‌وقت شاه ازخواب بلندشده‌بود وبطرف مهمانها میآمد همه‌حضار از شنیدن جواب سفیر یکمرتبه زدند بخنده .سفیر لاهوریااین حرفها را نشنیده بود یاآنکه چون درباریها میان خودشان بزبان ترکی مسخره‌اش میکردند اصلاً نفهمیده بود وبخیال‌خود مشغول کشیدن چپق بود . نزدیك طلوع آفتاب اسکندربیك‌ندیم شاه فریاد کرد که اعلیحضرت مهمانهارا مرخص فرمودند ، سفیر باسایر حضار خدا حافظی کردو بطرف منزل‌روانه‌شد.

شاه‌عباس مایل بود که شب بعد سفراء مأمور دربار اصفهان چراغان شهر را از بالای بام قصرعالی‌قاپو مشاهده کنند .قصر مزبور چندین‌طبقه وبغیراز گلدسته‌مساجد ازکلیه‌بناهای‌اصفهان بلندتر است وتمام میدانشاه زیرپایش افتاده است کلیه‌سفراء اول غروب درعالی‌قاپو حاضرشدند کشیشهای اسپانیولی وانگلیسها واغلب اروپائیان ساکن اصفهان حتی نوکرهای سفیر اسپانیا نیز دعوت شده‌بودند ، آن‌شب شاه بعذر کسالت درمجلس تشریف نیاوردند و پذیرائی سفراء را بیکی از امراء کردستان وامامقلی‌خان والی فارس وسایر آزادگان محول فرموده بودند واز سفراء معذرت خواسته بودند ولی بعداً شنیده‌شد که باچندتن ازخانمهای حرم‌درطبقه‌سوم‌عالی‌قاپو بتماشای چراغان مشغول بودند ،اعلیحضرت برای راحتی مهمانها امر فرموده بودند دوربام قصر عالی‌قاپو را نرده بکشند که خیال آنها راحت باشد وخطری متوجه نشود آن شب ازهرحیث ازمجالس پیش خوشتر گذشت منظره شهر اصفهان و محلات اطراف با هزاران هزار چراغ

مسحور کننده و بواسطه بلندی قصر عالی قاپو هوا بسیار مفرح بود کلیه سطح بام قصر را با قالی فرش کرده بودند و هرطرف تنگهای شراب و جامهای طلا راچیده بودند وانواع خوردنی گسترده بودند مهمانها مدتی مشغول تماشای چراغان وچندین صدهزارسکنه اصفهان بودند که‌درمیدان واطراف جمع‌شده بودند وصدا از کسی بیرون‌نمیآمد ولی هیچ چیز از چراغانی قصر عالی‌قاپو قشنگتر نبود که باهزاران چراغ رنگارنگ‌مثل‌یك قصروهمی‌مرصع‌میدرخشید.

ومنظره شهر بااینهمه چراغ قابل وصف نبود ، آن شب چون شاه در مجلس حاضر نبود میهمانهارا زودتر مرخص کردند واین‌آخرین جشنی بود که شاه‌عباس بسفرا داد ، دراروپا بغلط سلاطین‌مشرق‌زمین را دوراز تمدن معرفی‌میکنند ولی بااوضاعی که ما در اصفهان‌دیدیم حقیقت غیراز این‌بود ودرهمه چیزخلاف آن مشهود است ؛ مثلا در جشنهائیکه میگیرند وشرح آنها مفصلا داده شد . ازپادشاهان اروپا عاقل‌ترومآل اندیش‌ترند زیراکه‌هم بملت تحمیلاتی نمیشود وهم خودشان متضرر نمیگردند درصورتیکه دراروپا اینطور نیست

باری نظر باینکه ماه‌رمضان درپیش‌بود وشاه‌عباس میخواست درتمام مدت آن‌ماه درشهر نباشد ، سفیر اسپانی توسط مهماندار استدعا کرد که زودتر مرخصش‌فرمایند بلکه بتواند اوایل ماه اوت بطرف هرمز عزیمت نماید . شاه‌بگماشتگان امر فرموده بود که وسایل حرکت وتهیه مسافرت سفیررا بوجه اکمل فراهم نمایند روز دوم ماه اوت ۱۶۱۹ میلادی (۲۰ شوال ۱۰۲۸ قمری هجری - ۱۰مرداد ۹۰۸شمسی) خبر کردند که امروز اعلیحضرت کلیه سفرارا در میدانشاه بحضور می‌پذیرد که‌همه‌را مرخص‌فرماید باوطان‌خود مراجعت کنند.

ساعت نه بعد ازظهر میدان‌شاه از چراغ ومشعل مثل روز روشن بود ، وقتی که سفیر اسپانی وارد میدان شد کلیه سفرا سواره در حرمسرا که معمولاً شاه ازآنجا بیرون‌میآمدحاضر بودند ،چون گرمای تابستان وحرارت‌مشعلها طاقت‌فرسا بود سفیر اسپانی بوسط میدان رفت و کشیشهای اسپانیولی را نیز همراه برد- زیرا میخواست ازحضور شاه‌استدعا کند اجازه‌مرحمت فرمایند کشیشهای مزبور دراصفهان کلیسا بسازند .

اعلیحضرت بطوریکه‌درقزوین دیده‌بودیم‌درمیان شمعدانهای بزرگ‌طلاونقره‌ومشعلهای بیشمار باعده کثیری از اعاظم واشراف وخدمه بسیار ازقصر سواره بیرون‌آمدند وبدون توقف وصحبت باسایر سفرا مهماندار یکسره شاه را بوسط میدان آورد که سفیراسپانی ایستاده بود. شاه مثل همیشه که سفیر را میدید از دور باصدای بلند میگفت اسپانیا اسپانیا و میآمد همینکه نزدیك سفیر رسید سلام داده وفرمود ازبرادر، پادشاه اسپانی چه‌پیغام آورده‌اید من امروز اینجا آمده‌ام که حرفهای شما را بشنوم ومخصوصاً هرچه بتوانم برای‌شخص شما بکنم - سفیر اسپانی تصور کرد که شاه میخواهد سواره چندکلمه‌ای بگوید وبگذرد پاسخداد عرایضی که چاکر از

طرف پادشاهم بحضور همایون دارم همانست که درمیدان قزوین شفاهاً بعرض رساندم و کتباً توسط کشیش «ملکیور» بفرح آباد مازندران معروض داشتم واما راجع بخود چاکر استدعائی ندارم جز اینکه مرخص فرمایند که از راه هرمز باسپانیا مراجعت کنم و بکشیشهای اسپانیولی اجازه فرمایند در اصفهان کلیسا بسازند ، شاه فرمود چون میل دارم حرفهای شما را مشروحاً بشنوم یکی از کشیشها که فارسی میداند باشما بیاید در یك گوشه میدان بنشینیم ومفصلاً صحبت کنیم درحال ازمشعلها وجمعیت همراهان دور شده و باتفاق سفیر ویکی از کشیشها که درهرمزمتولد شده بود وفارسی را خوب میدانست بکناری رفتند ،درخدمت شاه فقط قراخواجه وزیر و یوسف آغای خواجه باشی باقی ماندند .

شاه از اسب پیاده شد وروی زمین نشست سفیر اسپانی را در پهلوی خود جاداد وآن دو نفر را روبرو نشاند ـ دومتر پشت سرشاه غلام بچه‌ای شمشیر وتیرو کمان رانگاهداشته بود ،همینکه روی زمین نشستند ، شاه عباس رو بسفیراسپانی کرده فرمایشاتی را که سواره دروسط میدان کرده بود تکرار نمود مضافاً فرمود رضایت کامل شمارا طالبم ، پس هرچه میخواهید تقاضا نمائیدزیرا که شما را بجای پدر محسوب میدارم واین کلمات را چنان بامحبت وصفا فرمود که هیچ ربطی بلحن فرمایشات قزوین نداشت وقتیکه سفیر دریافت که شاه سرکیف است اوهم آنچه را که لازم میدانست برای جنگ باعثمانیها بیان کرد وبعرض رساند که برای استرداد ممالك آشوری و بین‌النهرین که عثمانیها ازجدشما شاه‌طهماسب بغصب تصرف کردند اکنون بهترین فرصت فراهم میباشد وموقع مغتنم است زیرا که بموجب خبرهای واصله تجهیزاتیکه در اسپانیا وایتالیاوفرانسه میشود اگرهم نتیجه مطلوبه بدست نیاید سبب تزلزل و تشویش خاطر عثمانیها خواهد بود مخصوصاً که دربار قسطنطنیه برای انتخاب سلطان جدید بین عثمان خان جوان و عمویش مصطفی‌خان دودسته شده‌اند ودراین‌موضوع مهم اختلاف بحدیست که در کشمکش افتاده‌اند . در بین‌صورت اعلیحضرت همایونی فرصت‌دارند که بآسانی بغداد را تصرف کنند ، بخصوص که اهالی بغداد ازعثمانیها بیزارند وبانزدیکی که این‌شهر بحدود ایران دارد پیش از آنکه عثمانیها بتوانند از آنجا دفاع کنند یکی از ایالات ایران خواهد گردید و خاطر همایون را متوجه میسازد که این قبیل فرصتها کمتر فراهم میآید و اگر غفلت شودمثل تیریست که از شست رها شده است ودیگر بدست نمیآید .

این‌دفعه اول نبود که سفیر حس کرد شاه‌عباس بجهاتی که سابقاً ذکر شد چندان مایل بجنگ باعثمانیها نیست معهذا باکمال‌دقت عرایض‌سفیررا گوش میداد ، درپاسخ باکمال سردی فرمود که اگر سلاطین عیسوی باتمام قوای‌خود ازطرف اروپا به‌عثمانی حمله کنند اوهم با تمام سربازان شاهنشاهی ازطرف آسیاحمله‌خواهدکرد ویکسر به‌بیت‌المقدس خواهدرفت که آنجا

را از عثمانیها انتزاع کند و بلادرنگ تسلیم عیسویها بنماید.

در انتهای این جواب عادی و عمومی زبان بشکایت گشوده فرمود وقتیکه من باعثمانیها در جنگ بودم تاجداران اروپا عوض اینکه بامن برعلیه دشمن عمومی قیام کنند و مرا تنها نگذارند امپراطور باعثمانیها مصالحه کرد من هم بعد از فضل و یاری خداوند بشمشیر خود مستظهر بودم وعثمانیهارا از ایران راندم و آنچه را که از پدرم بغصب تصرف کرده بودند مسترد داشتم .

سفیر اسپانی بعد ازاین سؤال و جواب وارد درموضوعی شد که برای مذاکره آنها بایران آمده بود ودرقزوین شفاهاً بعرض رسانده بود وسپس کتباً به«فرح آباد» مازندران معروض داشته بود، یکی اینکه دولت ایران به انگلیسیها وسایر بیگانگان اجازه ندهد در ایران تجارت نمایند دوم آنکه جزایر بحرین وقشم وبندر «کمورون» (بندرعباس) را که لشکریان ایران از دولت هرمز گرفته‌اند مسترد دارند.

وقتیکه سفیر اسپانیا این تقاضا را درقزوین بعرض شاه رساند باحال عصبانی ومشقت بسیار این سخنان را تحمیل مینمود اما دراین دفعه آخر شرفیابی سفیر با کمال صبر و حوصله بعرایض مشارالیه گوش داد و راجع بتقاضای ثانوی فرمود که برای برادرم پادشاه اسپانی چه اهمیت دارد که جزایر «بحرین» و «قشم» و «کمورون» در دست سلطان هرمز بوده باشد یا دردست من خصوصاً که سلطان هرمز ازاهل تسنن است ودشمنی آنها بافرنگیها بیش از دشمنی ماست - بنظر سفیر اسپانی این جواب بسیار مضحک آمد ومطمئن بود هرمملکتی را که شاه عباس تصرف کند هرگز مسترد نخواهد داشت مگر بقوه جبریه معهذا دست برنداشته و عرض کرد که سلطان هرمز تحت‌الحمایه پادشاه اسپانیا است واعلیحضرت همایونی که دوست ومشفق او هستند استرداد آنچه را که از او انتزاع فرموده‌اند بسیار بجاست .

شاه عباس ازاین طرز صحبت سفیر که بسیار آزادانه بود هیچ متغیر نشد وفقط فرمود ارزش من بیشتر از سلطان هرمز است وموضوع سخن را تغییرداد وداخل مطالبی شد که هیچ مربوط باین مذاکره نبود چون همیشه عادتش براین بود وقتیکه نمیخواست مستقیماً جواب بدهد یا تقاضائی را بپذیرد صحبت را عوض میکرد اما راجع بانگلیسها فقط فرمود که من هم با شماهم عقیده هستم .

باوجود اینکه آنشب سفیراسپانی سه‌چهار مرتبه بگوشه و کنایه وارد این موضوع شد شاه عباس دیگر از این بابت هیچ نفرمود وهروقت که سفیر میخواست وارد این موضوع شود او صحبت را تغییر میداد بالاخره چون وقت گذشته بود سفیر شرحی راجع بمدح حضرت عیسی و پاکی حضرت مریم بیان کرد شاه عباس همه را گوش میداد همینکه حرفهای سفیر تمام شد ، شاه فرمود میل دارم که برای خودتان تقاضائی بکنید، سفیر بعرض رساند جز استدعای اجازه ساختن کلیسا

در اصفهان عرضی ندارم واضافه کرد که پادشاه اسپانی بی‌اندازه خواهان این ملاطفت است، شاه‌عباس در جواب فرمود در فکرش خواهم بود و دو مرتبه پرسید برای خودتان تقاضائی ندارید سفیرعرض کرد فقط استدعایم این است که اجازه فرمائید زودتر مرخص‌شوم.

شاه در وقت برخواستن دو دست را بمترجم سفیر داده و بکمك او از جا برخواست - این‌وقت هردو دست خودرا بسفیرداده اورا ازجا بلند کرده و گفت:

شمارا مثل پدر دوست دارم ورویش را بوسید. سفیرهم برای اظهار تشکر ازاین افتخار دست‌شاه‌را بوسه داد. شاه‌مجدداً روی‌سفیررا بوسیده‌ومرخص‌فرمود - همینکه شاه‌سوار اسب شد سفیرهم بمنزل مراجعت نمود - در تمام مدتی که‌باشاه‌عباس گوشه میدان نشسته بودیم ومذاکره میکردیم - باوجود اینکه میدان پراز جمعیت بود هیچکس بطرف مانیامد مثل‌این‌بود که کسی درمیدان نیست وبقدری مردم خودرا دوراز ما نگاهمیداشتند که اگرشاه بلندهم صحبت میکرد هیچکس‌نمی‌شنید وکلیتاً در آن‌طرف میدان نزدیك درحرمسرا جمع‌شده بودند که‌شاه‌رادروقت مراجعت زیارت کنند.

فردای آن روز شنیده‌شد بکلیه سفرا اطلاع داده شده است برای اجازه مرخصی در میدان‌شاه حاضرشوند - شاه‌عباس سواره ازدر اندرون بمیدان‌آمد وبطور خیلی‌مختصر سواره باهریك ازسفراء چندکلمه حرف‌زد ومرخص فرمود وقتیکه چاووش‌افندی پیش‌آمد شاه‌فرمود منتظر تصحیح حدود ایالت «شیروان» هستم ومطمئن بـاش که یکوجب از آنچه‌تصرف کرده‌ام مسترد نخواهم‌داشت.

فردای آن‌روز مهماندار کلیه اوازم مسافرت سفیر را فراهم آورد ولی همینکه روز حرکت فرا رسید از قضایای ناگوار پای سفیر لغزیده و پیچ خورد بطوریکه چندین روز از درد ناراحت بود این مسئله سبب شد که نتواندخود راابباد موافقی که از هرمز بطرف‌هندوستان میوزد برساند

شاه‌عباس - چند روز بعداز مرخص کردن سفرا از اصفهان عزم مسافرت نمود ودرموقع حرکت برای سفیر دو طاقه اطلس زربفت که درآن تصویر ایرانیان و گرجیان‌وفرنگیان بافته شده‌بود باچند طاقه‌زری وچندطاقه مخمل که تعداد آنها مجموعاًنه طاقه میشد برای سفیر هدیه فرستاد واز این‌تعداد معلوم گردید که عدد ۹ نزد آسیائیها مبارك و میمون است - ونیز برای همراهان سفیر بیست وهفت طاقه زری وچند طاقه مخمل فرستاد و همینکه پـای سفیر بهتر شد - در بیست و پنجم اوت ۱۶۱۹ در تخت روان نشست واز اصفهان عزیمت‌هرمزنمود

دروقت حرکت ارمنی‌ها وآسوری‌ها وگرجیها برای بدرقه سفیر آمده بودند و همگی گریه‌میکردند چونکه سفیردرمدت توقف دراصفهان بآنهاصدقه‌میداد برای آخرین‌دفعه‌هم‌مبلغی

پول بین آنها تقسیم کرد و باتفاق مهماندار و کشیشهای اسپانیولی و چند نفر از بزرگان و آزادگان ایران از شهر خارج شد.

چند روز بعد بشیراز رسیدند ـ پیش از ورود بشهر از خیابان بسیار عریضی عبور کردند بقدری مردم در طول راه ازدحام کرده بودند که سربازان راه عبور باز میکردند در جلوی سفیر یکنفر آخوند همی میرفت و باصدای بلند مدح و ثنای باریتعالی را میخواند و برای سلامتی و نیکبختی شاه دعا میکرد.

از در دروازه فسا وارد شهر شدند کوچه‌ها همه تنگ و باریک بود این شهری که از دور اینقدر قشنگ بنظر میآمد خانه‌های خشت و گلی و خرابهٔ داشت بعد از عبور از چند کوچه بمیدانی رسیدند که «الله‌وردیخان» در آنجا بتازه گی مدرسه‌ای بسیار عالی ساخته بود تماماً از سنگ سفید باحجرات بسیار برای طلاب و مسافرین از آنجا بمیدان بزرگ دیگری رسیدند که عمارت دولتی و منزل والی فارس بود ـ عمارت مزبور ایوان بسیار باشکوه زراندودی داشت ـ آنهائی که در کنار راه ایستاده بودند همه باچادر سفید وروی بسته بودند ـ بالاخره از دروازه آهنی که در شمال غربی شهر واقعست بیرون رفتند و بخیابانی رسیدند که هشتاد قدم عرض ودو هزار قدم طول داشت و مثل این بود که باطراز آن را صاف کرده‌اند دو طرف این خیابان که بقصر شاه متصل میشد باغات سلطنتی بود پر از اشجار میوه‌دار و در هر باغی کوشکی زیبا بنا کرده بودند در خیابان مزبور چهارستون مرمر برای چوکان بازی نصب کرده بودند که آزادگان گوی وچوکان میزدند و یکدسته رقاص که همه دختران دلربا و دسته دیگر که همه پسران زیبا بودند پیشاپیش سفیر میرقصیدند و سفیر برای خاطر آنها مجبور بود باآهستگی حرکت کند تابدر باغ رسیدند و وارد قصر شدند که از ایوان آن تمام شهر و اطراف بخوبی نمایان بود و منظره بسیار دلپسندی داشت، نزدیك در ورود یك استخر هشت گوش پر از آب بود، سفیر برای راحت کردن باطاق خود رفت ولی بقدری اشخاص محترم برای دیدن و منزل مبارکی آمدند که نتوانست ساعتی بیاساید.

علی بیگ چرکس ـ آجودان والی از نوکران قدیم «الله‌وردیخان» که فعلا آجودان پسرش «امامقلی خان» والی فارس بود از طرف والی چند صندوق شراب خلار هدیه آورد و از طرف او عذر خواهی کرد که نتوانسته است دیروز از سفیر استقبال کند و امر شاه را بموقع اجرا بگذارد.

امامقلی خان در فارس در کمال استبداد حکومت میکند و همان اندازه که بشجاعت و رشادت در جنگها مشهور است در ظلم و ستم برعیت و جمع آوری مال و مکنت بنادرستی معروفست ـ همه واردین از شرابهای امامقلی خان صبوحی زدند و زود برفتند زیرا رسم ایرانیان براین است که برای ملاقات

یکدیگر صبحهای زود میروند تا آنکه بتوانند بقیه‌روزرا باحریفان اهل وظریفان بافضل بمعاقرت عقار ومعاشقت دلدارمشغول باشند .

٭٭٭

در این تاریخ که ۱۶۱۷ میلادیست (۱۰۲۶ هجری) فرمانفرمائی مملکت فارس ولارستان وبحرین متعلق است به «امامقلی خان» پسر «الله‌وردیخان» شاه‌عباس حکومت این ممالك بااین عرض و طول را برای تمام عمر به «امامقلی خان» داده است ـ واین عادت ازقدیم الایام در ایران جاری بوده که پادشاهان هریك از ممالك ایران را باختیار یکی از آزادگان و در تحت اختیار مطلق آنها میگذارده‌اند ـ اصولاً این‌مقام را باشخاصی میداده‌اند که‌درجنگها خدمات نمایانی کرده باشند وهیچگاه آنها را معزول نمیکرده‌اند مگر خیانتی نسبت بشاه ومملکت از آنها سربزند

شاه‌عباس هم‌نظر بخدمات «الله‌وردیخان» که لارستان وبحرین و کمورن را از پرتقالیها مسترد داشت تمام منطقه فرمانفرمائی اورا بپسرش امامقلی خان واگذار فرمودند ـامامقلی خان هم بعد ازفوت پدر خزانه ابراهیم‌خان سلطان لارستان‌را که بعداز شکست اوتصرف کرده بود به شاه پیشکش کرد . یکی از جمله تکالیف امامقلی‌خان این‌است که هروقت برای ایران جنگی پیش‌بیاید مشارالیه باید پنجهزار سوار وپنجهزار پیاده مجهز نموده وبجنگ بفرستد سایر حکام ایران‌هم‌نسبت باهمیت ایالت خود همین‌وظیفه‌رادارند.

عایدات امامقلی‌خان سالیانه از فرمانفرمائی فارس‌دوملیون‌اگومیباشد(پنج‌ملیون‌تومان) بنابراین‌در کمال تشخص‌زندگی میکند.

درباری شاهانه دارد مرکب ازقسمت نظام وسیاسی وحسبه وغیره ولی‌متأسفانه مثل همه فرمانفرمایان شرق به‌هستی خود اطمینانی نداردزیرا باکمال قدرتی که این اشخاص درحکومت خود دارند ـ بی‌اندازه مورد تهمت و سوء ظن میباشند وممکن است روزی جان و مالشان برباد فنارود

باری‌همه ولات وحکام ایران بتقلید شاه زندگی‌میکنند وبغیر ازمدتی که‌بناچاردرجنگها بسرمیبرند بقیه‌ایام‌به‌عیش‌ونوش‌مشغولند .

هر روز ازصبح تاشام‌بساط میخوارگی‌پهن‌است دختران دلربا بانواهای‌موسیقی‌میرقصند وخدمت ظاهری پسران زیبای خوش لباس که زلفهاشان مثل دختران تا روی شانه ریخته این است که سقایت کنند همیشه تنگ باده بدست مواظب مهمانها هستند که جام هیچ کس خالی‌نماند .

نه تنها در جشنها ومهمانیها این خدمت بآنها مرجوعست بلکه دنبال ارباب خود تنگ بدست همه‌جا میروند بزرگان‌وآزادگان بقدری بمیخوارگی معتادند که بغیراز چندساعت صبح

ناشتا که بکارهای عمومی مملکت میرسد باقی ایام را تانیمهٔ شب مشغول عیش و نوشند و هر کدام که عاشق بشکار شاهین و بازند چند ساعت عصر را برای شکار بصحرا میروند و ساقیها و سازندهها ورقاص‌هارا همراه میبرند و بساط را در روی سبزه میگسترانند و باساز ورقص کبك و مرغابی و حواصیل شکار میکنند

چند ماه پیش از ورود سفیر اسپانی بشیراز شاهزاده خانم مادر «تهمورس خان والی گرجستان» را بشیراز آوردند. باوجود اینکه این خانم درعصیان پسرش دخالتی نداشت ولی شاه‌عباس بقدری از رفتار تهمورس خان دلتنگ شده بود که این خانم را بادو پسر کوچك تهمورس خان بشیراز تبعید کرد ولی از روزی که سفیر وارد شیراز شد این خانم که باو «بیگم» میگفتند برای سفیر پیغامات محبت آمیزی فرستاد و اظهار خدمتگذاری کرد ولی سفیر از ترس شاه‌عباس جرئت ملاقات با این شاهزاده خانم عیسوی را نداشت فقط او هم توسط پیغام آورندگان اظهار ادب و انسانیت میکرد

در همین‌زمان و ایام «بدیع الزمان» پسرخان جغتائی هم درشیراز بود موضوع توقف او در شیراز این بود که جغتائیها بر پدرش شورش کردند برای اینکه دیگری را بسلطنت برگزینند در دنباله این شورش وعصیان او را از مملکت جغتائی بیرون کردند وقتی که شاه‌عباس «بلخ» را محاصره کرد و باخانه اوزبك درجنك بود جغتائی خان بشاه‌عباس پناه آورد، شاه هم اورا بمشهد فرستاد و حکومت خراسان را باو واگذار فرمود

جغتائی خان درعوض حق‌شناسی سعی کرد که خراسان را از ایران مجزا سازد و بالاستقلال در آنجا سلطنت کند لذا شاه هم او را با تمام خانواده‌اش دستگیر کرد و بشیراز فرستاد - خود جغتائی خان دوسال قبل در شیراز فوت کرد - عیال و اطفال و بستگانش هنوز در شیراز بودند و بدیع الزمان پسر بزرگش اغلب برای ملاقات سفیر اسپانی میآمد

سفیر اسپانی هنگام مراجعت - از شیراز از راه لارستان به «هرمز» رفته است و در سفرنامه خود مینویسد:

شهرلار - که پایتخت لارستان است دریك دشتی بعرض وطول چهار کیلومتر واقع شده است - کوهها از هرطرف این‌دشت را احاطه کرده‌اند و فقط یك راه برای ورود باین دشت باز است که از شیراز میآیند - بزرگی شهر لار بقدر هرمز ولی کوچه هایش از کوچه‌های هرمز وسیع‌تر است. شهر لار مرکز عبور و مرور قوافل بسیار میباشد - یك راه از لار بکرمان میرود راه دیگر به «هرمز» و از آنجا به «عربستان»، راه دیگر شیراز و سایر ممالك ایران باین جهت کاروانسراهای متعدد عالی دارد و تجار ایرانی وعرب وهندی ویهودی در این‌شهر بسیارند

لارستان تابیست‌سال قبل پادشاه جداگانه داشت، که از نسل سلاطین قدیم ایران بودند،

آخرین شاه لارستان موسوم به « ابراهیم خان » بود شاه عباس بیست سال قبل « اللهوردیخان » بیگلربیگی فارس را مأمور تصرف لارستان نمود ، مشارالیه هم بلارستان رفت و بالشکر جرار لارستان را تصرف نمود و ابراهیم خان را دستگیر کرد و مملکت اورا ضمیمه ممالك ایران نمود و خزانه لار را که آگنده از طلا و نقره وجواهرات بود بدست آورد .

اللهوردیخان -در شهر لار دو بنا ساخته است که با بهترین بناهای اروپا رقابت میکنند ، یکی بازاریست بسیار وسیع باسنگ تراشیده ساخته‌اند که چندین چهارسو دارد . و گنبدهائی روی چهارسوها زده‌اند که یکی از بهترین شاهکاریهای معماریست . دیگری بازار شکر فروشان است که در آنجا شکر تصفیه میکنند وهم مرکز فروش اقسام مرباها در آنجا است . و مثل این دو بنا از حیث استحکام وصنعت وزیبائی بنائی درهمه اروپا ساخته نشده است.

برای تکمیل اطلاعات مختصری را که سفیر اسپانی در سفرنامه خود از لارستان داده است بیمورد نیست که سوابق تاریخی آن نیز در اینجا ذکر شود:

کیخسرو کیانی سلطنت لارستان را به « گرگین میلاد » واگذار کرده بود ، در سنه یکصد هجری « جلال الدین ایرج » سلطان لارستان دین اسلام قبول کرد « باکالنجار دوم » از خاندان گرگین میلاد مطیع پادشاهان آل مظفر گردید و در لارستان سکه بنام « شاه شجاع » زدند ، در ۷۹۹ قشون « محمد سلطان » نواده تیمور گورکان بلوك کازرین و فال را یغما کردند در ۸۵۹ زمان سلطنت « جهانشاه میلادی » در لارستان یکی از تجار روسی که به « هرمز » میرفت از لارستان عبور کرده است و در سفرنامهٔ خود شرحی از آنجا بیان نموده است.

« انوشیروان میلادی » که موسیقی دان و نویسنده و شاعر بوده است بعد از جهانشاه در لارستان سلطنت میکرده است و بدست یکنفر فدائی کشته شده است.

جانشین او « ابراهیم خان » تسلیم دولت صفویه شد و « امیردیوان » لقب یافت -پسر ابراهیم خان « نورالدهر میرزا » در زمان سلطان محمد خدابنده از طرف دولت صفوی فرمانفرمای لارستان بود ، شاه عباس کبیر « علاء الملك » پسر نورالدهر را « ابراهیم خان ثانی » لقب داد و حکومت لارستان را باو واگذار فرمود . ابراهیم خان که بسیار جوان و بی تجربه بود بخیال استقلال افتاد و بنای خودسری گذارد واذیت و آزار تجار و مسافرین را فراهم میآورد . در این ایام که راه لار برای ایران مهمترین راه وصول بدریا بود .. خود سری ابراهیم خان و عدم اطاعت او برای شاه عباس که میخواست « هرمز » و « بحرین » را از پرتقالیها مسترد دارد بهیچوجه قابل بخشش نبود لذا به « اللهوردیخان بیگلربیگی فارس » امر شد لارستان را تصرف کند و ابراهیم خان را دستگیر نماید.

در سنه هزار و نه هجری (۱۰۰۹) « اللهوردیخان » بالشکری فراوان بلارستان رفت ،، در سال

هزاروده(۱۰۱۰) ابراهیم‌خان‌را دستگیر نمود و نزد شاه‌عباس به «بلخ» فرستاد ، آخرین یادگار خاندان « گرگین میلاد » در بلخ بدرود زندگی گفت و در نزدیك مزار «شت زرتشت » بخاك سپرده شد.

شاه‌عباس - حکومت لارستان را به « قاضی قاسم‌لاری » واگذار نمود ، پس از صفویه «خدادادخان» ازطرف اشرف افغان‌حاکم لارستان شد ،سکنه یك‌قسمت از گرمسیرلارستان که شافعی مذهب بودند باافاغنه مساعدت میکردند « نادرشاه» محمدخان‌بلوچ - سردار فارس را به قلع وقمع آنها فرستاد وسپس حکومت آنجا به‌ناصرخان محول گردید ، درسال ۱۲۵٦ آقاخان محلاتی ملقب‌به«عطاشاه» که‌بدولت مرکزی‌عصیان کرد موقتاً لارستان‌را اشغال‌نمودولی حکومت آنجا تاسال ۱۲٦۲ باخانواده ناصرخان بود ،فعلا شهر لار ده‌دوازده هزارنفر جمعیت بیشترندارد ولارستان ازجمله‌ممالك فراموش‌شده‌ایران‌است ، (پایان شرح مسافرت سفیراسپانی‌مأمور دربار شاه‌عباس بزرك‌درایران)

نگارنده گوید

از هنگامی که پای اروپائیان بایران بازشد مخصوصاً مأموران‌سیاسی آنها جز کارشکنی و خرابکاری و ایجاد فتنه و فساد بسود خود و زیان ایران اندیشه دیگری نداشتند و هرجا که پیشرفت داشته است وتوانسته‌اند حقایق را قلب کرده وآنرا بنفع‌خود جلوه‌داده‌اند.

چنانکه درمورد سفیر کبیر اسپانیا نیز یکی ازمأموران همسایه جنوبی‌بنام « کلنل‌آرنولد ویلسن» در کتابی‌بنام «خلیج فارس» (۱) چنین مینویسد :

«دون گارسیادوسیلوافیکرو» ازطرف پادشاه اسپانی بعنوان سفارت‌نزد شاه‌عباس‌فرستاده شدودرسال ۱٦۱٤میلادی از راه « گوا(۲) بایران آمد وابتدا درقزوین و بعددر اصفهان بحضور شاه رسید . درآخرین دفعه که بدرگاه شاه‌عباس حاضر گردید «توماس‌بارگر» انگلیسی‌وعده‌ای از سفرای خارجی‌هم حضور داشتند و«فیکرو» تقاضا نمود که اولا ایرانیها بندرعباس و سایر نقاطی‌را که از پرتقالیها گرفته بودند پس‌بدهند و ثانیاً انگلیسها وسایر ملل اروپائی را بکلی ازتجارت«ایران»طردنمایند ، شاه‌عباس‌از این‌تقاضای بیخود متغیر گردید ومراسلات شاه‌اسپانی‌را پاره‌کرد وسوگند یادنمود که پرتقالیها را ازهرمزهم اخراج کند وبعلاوه‌درهمانجافرمانی صادر کرد که تجارت ابریشم ایران ازراه‌دریا منحصراً دردست انگلیسهاباشد،فیکرو بعد از آن ازراه دماغه امیدواری باسپانی مراجعت کرد ومسافرت اوده‌سال طول کشید آنگاه درباره « برادران شرلی»(۳) اینطور قلم‌فرسائی کرده‌است .

۱- چاپ‌تهران (۱۳۱۰)هجری‌صفحهٔ ۱۰۷

۲- گوا بندری‌است درهندوستان که‌هنوزهم دردست‌پرتقالیها است

۳- کتاب‌خلیج‌فارس‌چاپ‌تهران‌صفحهٔ ۹۵

ورود سواران شرلی

برادران شرلی بابیست و شش نفر همراهان خود ـ چون بقزوین رسیدند ـ البسه فاخر پوشیده بودند و بر اسبان عالی نشستند . و خودرا بعنوان دو نفر از نجبای انگلیس که شهرت پادشاه ایران را شنیده‌اند و مایل بدخول در خدمت او هستند به «شاه‌عباس» معرفی کردند و وی پذیرائی شایانی از آنها نمود .

«انتونی شرلی» سمت نمایندگی دولتی نداشت و مقصود اساسی از مأموریت او این بود که شاه‌عباس را وادار نماید بادول مسیحی اروپا برعلیه ترکها تشریك مساعی کند و بعلاوه باب تجارت بین ایران وانگلیس را مفتوح سازد.

مطالعه سفرنامه مذکور در فوق که ورود و ملاقاتهای سفیر اسپانی را باشاه‌عباس بزرگ درقزوین واصفهان شرح داده‌است نشان میدهد که سفیر اسپانیا پیش از آنکه شاه‌عباس را ملاقات کند تقاضاهای خود را کتباً برای شاه به فرح آباد مازندران نوشته بود و نامه پادشاه اسپانی را نیز درقزوین بشاه‌عباس تقدیم داشت و چنانکه درسفرنامه مذکور است هیچگاه پادشاه ایران نه درقزوین و نه‌در اصفهان نسبت بسفیر نامبرده یا پادشاه اسپانی رفتار نا مناسبی نکرده یا رویه خشونت آمیزی بکار نبرده است واگر تقاضا ودرخواستهای سفیر مشارالیه قابل قبول نبوده‌است شاه‌عباس‌هم بزبانی باوی گفتگو کرده است که هم‌خواهشهای او را مؤدبانه رد کرده‌است و هم کوچکترین نارضایتی برای سفیر پیدا نشده‌است ـ ازاین رو باید دانست که نوشته سرهنگ دوم ویلسن که‌ازمأموران نظامی وشاید« انتلجنت سرویس» بوده‌است ظاهراً باحقایق مطابقت ندارد

بطور کلی کتابهائی که بدست خاور شناسان و مأموران سیاسی و نظامی بیگانگان درباره ایران نوشته میشود و منتشرمیگردد اکثرروی مقاصد سیاسی و بمنظور تضعیف وتخفیف ایرانیان وقلب حقایق‌است

علیهذا مردم ایران نباید باینگونه تألیفات و نشریات که نویسندگان آنها نوعاً در ردیف مأموران سیاسی یابعبارت دیگرازخدمتگذاران دستگاه « انتلجنت‌سرویس» هستند ـ حسن نظر داشته باشند و مطالب آنها را صد در صد صحیح و درست بدانند .

فصل چهارم

باب چهارم

از سیاحتنامهٔ تاورنیه فرانسوی(۱)

مسیو تاورنیه فرانسوی که در سنوات ۱۶۳۲/۱۰۴۲ و ۱۶۳۸/۱۰۴۸ و ۱۶۴۳/۱۰۵۳ و ۱۶۵۲/۱۰۶۳ و ۱۶۵۷/۱۰۶۸ و ۱۶۶۳/۱۰۷۴ میلادی بایران مسافرت کرده ودر سفرنامه مفصل خود (که سفر اول او در سال ۱۰۴۲ هجری است) درباره قزوین چنین نوشته:

قزوین در هفتاد و یك درجه وسی دقیقه (۳۰′ /۷۱) طول وسی وشش درجه وپانزده دقیقه عرض واقع شده است

واین قریه بزرگی است که خانه‌های آن کوتاه وپست و بدبناشده باستثنای هفت هشت خانه که جزء باغ سلطنتی هستند ویکصورت ظاهری دارند.

دیوار وبارو ندارد وبیشتر از نصف شهر باغاتست، سه کاروانسرا دارد که اطراف آنها بازار واقع شده است ویکی از آن کاروانسراها خیلی بزرگ و راحتست،سکنه شهر تمام مسلمان هستند وعیسوی خیلی کم دارد .

در اراضی قزوین پسته بعمل میآید درخت آن بزرگتر از درخت گردوی ۱۰-۱۲ ساله نمیشود وپسته مثل انگور خوشه دار است.

مقدار کثیر پسته که از ایران خارج میشود در ملایر بعمل میآید که شهر کوچکی است در دوازده لیو مشرق اصفهان و بهترین پسته دنیا میشود، واراضی وسیعه آن بقدری پسته میدهد که کفایت مصرف خود ایران وحمل بهندوستان را میکند.

از قزوین میروند دریك قریه کوچکی منزل مینمایند که یك کاروانسرا دارد واراضی عرض راه آن همه حاصلخیز است وچندین نهر آب جاریست .

از اردبیل تا قزوین همه جا خوبست در هر سه یا چهار لیو فاصله یك رودخانه دیده میشود که از جبال سمت شمال جاریست واراضی را آبیاری ومشروب میسازد ،کاروان معمولاً پنج روزه از اردبیل تا «آریون» واز آنجا تا «طارم» دو روزه واز طارم تا قزوین هم دو روزه میرود نیم لیو دور از طارم یك رودخانه بزرگیست که از آن بتوسط یك پل سنگی عبور میشود ودر مسافت

(۱) J. B Tavernier ترجمهٔ ابو تراب نوری نظم الدوله چاپ تهران ۱۳۳۱ هجری-صفحه ۱۲۹

دولیو از پل‌خلخال واقع‌است . آریون شهر کوچکیست وطارم و خلخال دو قصبه بزرگ و در تمام ایران فقط دراین‌سه محل زیتون بعمل میآید که از آن روغن‌میگیرند‌از خلخال که‌میگذرند سه ساعت باید در یك‌جلگه راه پیمود ورسید بیك کوه بلندی که ازآن در کمتر ازچهار ساعت نمیتوان عبور کرد و آن کوه بقدری سخت‌است که اسب وقاطر بزحمت زیاد از آن بالا میروند اماشترمجبور است که از راه پائین‌حرکت نماید که دو سه لیو دورتر و آنهم راه بد پرسنگ و ریگی است که سیل‌در آن احداث کرده است‌من‌در عبور از این کوه دو اسب خود را گم کردم بالای‌آن کوه یك‌قریه‌ای واقع است که میتوان درآنجا منزل کرد از آن کوه که پائین میآیند اراضی صاف میشود و سه‌لیو بیشتر تاقزوین مسافت نمی‌ماند .

فصل چهارم

باب پنجم

از سیاحتنامهٔ شاردن فرانسوی(۱)

شوالیه شاردن فرانسوی که در ثلث آخر سده هفدهم میلادی در ایران سیاحت کرده است. در سیاحتنامهٔ خود شرح مفصلی در باره قزوین نگاشته که ترجمه آن بدین قرار است(۲):

قزوین. شهر بزرگیست که در یك دشت مصفائی واقع شده مسافت آن از کوه الوند (۳) سه لیواست(٤) این کوه یکی از بلندترین ومشهورترین کوههای ایران ویکی ازشعبات کوههای توروس(٥)است که ازقسمتهای شمال کشور پارت(٦) میگذرد واورا ازهیرگانی(۷) جدا میسازد طول این شهر از شمال بجنوب آنست درایام قدیم بواسطهٔ دیوارهائی محصور بوده هنوز خرابه های این دیوارها دیده میشود اکنون در تمام نقاط راهش بازاست .

شهردوازده هزار (۱۲۰۰۰) خانوار دارد ومحیطش شش هزار متر و جمعیتش بصد هزار نفر میرسد که چهل خانواده مسیحی وصدخانواده کلیمی در میان آنها است که بسیار فقیروتنگ دست هستند زیباترین مکانهائی که در این شهر میتوان دید اسپریس اسب دوانی است که بمیدان شاه معروف است ،طول این میدان بهفتصد وعرض آن بدویست پامیرسد و ساختمان آن مانند میدانشاه اصفهان است .

قصر شاهی هفت در دارد - در معروف آن را عالی قاپی میگویند یعنی در بلند - در بالای آن کتیبه ایست بحروف طلائی که معنای آن اینا ست.

« امید است که این در همیشه بدولت و سعادت باز باشد ، با گواهی به اینکه جزاوخدائی نیست» (۸) باغهای کاخ خیلی زیباهستند وتمیز نگاهداشته میشوند - بنای آنها بطرز شطرنجی است

۱- سیاحتنامه شوالیه شاردن در ایران voyage de Chevalier Chardin en perse که بوسیله ل لانگلس L. Langles جمع آوری شده ولو نورماند Le Normand بنشر آن مبادرت نموده است ، چاپ پاریس ۱۸۱۱ میلادی جلددوم.

۲- از صفحهٔ ۳۸۷ تا صفحهٔ ٤۰۱

۳- شاردن کوه البرز را همه جا باشتباه کوه الوند ذکر کرده است

٤- لیوچهار کیلومتراست ظاهراً شاردن بجای فرسخ استعمال کرده است

٥- Tourus

٦- Parte

۷- Hircani

۸- ظاهراً کتیبهٔ سردراین دو بیت بوده، گشاده باد بدولت همیشه این درگاه بحق اشهدان لا اله الا الله

شاه‌تهماسب این کاخ را خیلی کوچك ساخت بنا بنقشه‌ای که یك معمار ترك باو داده بود شاه‌عباس بزرگ آنرا توسعه‌داده وهمه‌جزئیات آنرا عوض کرد (۱)

درقزوین مسجد خیلی کم است ، مسجد بزرگ ومشهور آن مسجدجمعه‌است که درسال ۱۷۵ هجری یا ۷۸۶ میلادی بوسیله هرون‌الرشید بناشده یعنی درهمان‌سالی که بخلافت رسید (۲) مسجد شاه نیزاز بهترین و بزرگترین مساجد ایران بشمار میرود ودر پایان کوچه وسیعی واقع شده که دارای درختهای بزرگ و کهن‌میباشد ودر اول کوچه در بزرگ کاخ شاهی‌قراردارد این‌مسجدرا شاه‌اسمعیل آغاز کرد همینکه یك‌طبقه اورا ساخت بجهان دیگر شتافت واتمام آن بهمت شاه‌تهماسب بانجام رسید - بجز این‌دومسجد مسجد قابل‌ذکر واهمیتی درقزوین‌یافت‌نمیشود قزوینیهاهم مانند سایرایرانیان درمنازل خود باخداوند رازونیاز میکنندو گمان‌ندارند دعائی که درمساجد میکنند درنزد خداوند پسندیده‌تر از دعائی باشد که‌درخانه‌های‌خود میکنند ، ازاینرو اصراری درساختن مساجد ندارند وبیشتر به‌بنای‌کاروانسرا میپردازند که بدردعامه بخورد ، پس از مساجدزیباترین ساختمان عمومی مدارس علوم دینی‌میباشد که مهمترین آنها بمدرسه خلیفه‌سلطان معروف‌است و آن‌نام بانی مدرسه‌است که‌پنجاه‌سال‌پیش وزیر نامی ومشهوری بوده‌است ، چندین بناهای زیبا هم در این‌شهر ساخته شده که مانند مهمانخانه‌های عمومی از آنها استفاده میشود مهمانخانه شاهی- دویست وپنجاه اطاق دارد ویك حوض بزرگ در وسط حیاط است که بادرختان کهن احاطه‌شده و دو در دارد که‌یکی‌ازآنهامشرف بکوچه‌ای‌است که‌دوطرف آن دکاکین زیادی است که تمام آنها ازکالاهای بازرگانی پربهاء مملواست.

اما چیزی که مهمترین زینت قزوین بشمار میرود- نه‌مهمانخانه‌ها ونه گرمابه‌ها ونه‌بازارها ونه‌میدانها وسراهای بازرگانی است ونه قهوه‌خانه‌هائیست که ایرانیان در آنجا بخوشگذرانی سرگرمند- بلکه‌شماره بسیاری کاخهای اشراف‌ایرانست که ازپدران‌بپسران رسیده و گاه‌وبیگاه دربارشاهی دراین‌قصرها توقف‌مینماید.

درقزوین باغات زیادی نیست مانند سایر شهرها برای‌آنکه زمین‌زراعتی ریگزاروخشك

---

۱ - شاردن در زمان پادشاهی شاه‌سلیمان صفوی درایران بوده‌است- آرنولدویلسون‌هم L col. sir Arnold T. wilson درکتاب خلیج‌فارس چاپ‌تهران ۱۳۱۰ هجری ص۱۳٦ مذکور داشته است که شوالیه‌شاردن درسال ۱٦۲٤ میلادی (۱۰۸۵ هجری) درایران مشغول سیاحت‌بوده‌است درگراند لاروس جلد دوم صفحهٔ ۱٤۲ مذکور است شوالیه‌شاردن بسال ۱٦٤۳ میلادی (۱۰۵۳ ه.) متولدشده‌ودرسال: ۱۷۱۳ میلادی (۱۱۲٦ ه.) درگذشته‌است وسیاحت‌نامه‌خود را درسال ۱٦۷۱ میلادی (۱۰۸۲ ه.) منتشر نموده‌است

۲ - هرون الرشید در سال ۱۷۰ هجری‌یا ۷۸۱ میلادی‌بخلافت رسید- مسجد جامعی‌هم که او بنا کرد فقط یك‌طاق کوچکی در انتهای رواق شرقیست که منسوب بهرون‌الرشید است و آنرا طاق هرونی می‌خوانند- وهنگام رفتن به خراسان درسال ۱۹۲ هجری‌دستورساختن آن‌مسجدو حصارشهر قزوین را داد که‌پس‌ازمرگ‌وی عملی گردید.

است- فقط رودخانه کوچکی از اینجا میگذرد که یکی از شعبات رودخانه شاهرود است (۱) و آبش غیر کافیست - آبهای دیگری از کوهها میآورند بامجاری زیر زمینی که آنها را کاریز گویند - آبهارا در آب انبارهائی که‌سی پاعمق دارند جامیدهند این آب خنك است لیکن خیلی سنگین و بیمزه میباشد - بواسطه کمی آبست که هوای قزوین سنگین و خشك میباشد وروبهمرفته شهری بدآب وهواست مخصوصاً درفصل تابستان زیرا که آب جاری ندارد ،همچنین شهر گندآب رو ندارد که کثافات را بخارج حمل کند - اینطور شهرت دارد که ایرانیان (۲) مخصوصاً نمیگذارند رود شاهرود ازقزوین بگذرد مبادا که شهرقزوین از اصفهان زیباتر شود وشاه محل اقامتش را بهقزوین انتقال دهد - باوجود کمی آب شهرغرق در فراوانیست وهمه گونه مواد غذائی یافت میشود - زیراباغات اطراف پرازغلات ومیوه‌جات واحشام واغنام است

دراینجا بهترین انگور ایران بدست میآید که موسوم است به «شاهانی» رنگ این انگور طلائی است ودانه آن درشت وشفاف است مانند زیتون کوچکی خشگبار این انگور را بتمام نقاط کشور میفرستند - ازاین انگور قویترین شراب دنیا بوجود میآید ودر عین حال لذیذترین آنها بشمار میآید ومانندعرق پردرجه ونیرومند است - این انگور عالی نمو نمیکند مگر بوسیله تاکهای جوان - این تاکها را آب نمیدهند وپنجماه تابستان را در یك زمین ریگزار و زیر یك آسمان سوزانی بسر میبرند بدون آنکه قطره آبی بآنها برسد - پس از چیدن انگورها گله‌را برای چریدن در میان تاکها میاندازند - آنگاه میو ها(۳) و شاخه‌های کلفت تاك را بریده فقط میوهای جوان را که سه‌پاطول دارند باقی میگذارند و نیازی نیست که زیراین میوهای جوان دوخاله بزنند

دراینجاپسته خیلی درشت بدست میآید.

هوا در ایام تابستان بسیار گرم است وعلت آن کوههای بلندیست که در شمال شهر واقع شده - اما در عوض شبها خنك است بطوریکه اگر خود را بی لباس در معرض هوا قرار دهیم بیمار خواهیم شد.

قزوین -در هشتاد وپنج درجه وپنجدقیقه (′۵ ۸۵)طول نصف‌النهار (طول‌شرقی) وسی و شش درجه وسی‌و پنجدقیقه (′۳۵/°۳۶) عرض شمالی واقع شده - اغلب مورخان اروپائی

۱- شاردن متوجه نبوده‌است که‌شعبه رودخانه شاهرود ازقزوین نمیگذرد وورودخانه «دلی‌چای» راشعبه‌رودخانه شاهرود پنداشته‌است.

۲- گویا مقصودشاردن از ایرانیان متنفذین اصفهان بوده‌است که‌در باررسوخ‌داشته‌اندوشاه رامانع میشده‌اند که‌متوجه‌قزوین باشد.

۳ - در قزوین شاخه‌های تاك را «میو» بروزن کید یا میوانه بروزن میخانه تلفظ میکنند

که شهرهای ایران‌را مورد مطالعه قرارداده‌اند میگویندقزوین «ارساس»(۱) قدیمست و پیش از آنکه پارتها اورا بنام نخستین شاهنشاه خود «ارساس» بنامند «اردپ» (ارد) خوانده میشد، مورخان اروپائی میگویند که ارساس قدیم همانست که یونانیها «راژا» مینامیدند (۲) در کتاب «خزائن جغرافیائی اورتلی»(۳) و کتب مقدسه «راژس دمدی» (٤) ذکر شده برخی گمان میکنند قزوین همان «کاسپرائی» است(٥) که «استرابون»(٦) از آن گفتگو میکند.

تاریخهای ایران این شهر را کهن نمیدانند و «آل بیجون»(۷) که خود بمعنی شرح و تفسیر است میگوید که آنجارا «شاپور پسر اردشیر بابکان» ساخته (۸) و «شاپور نامید» باصطلاح دیگر

۱- این عقیده هربر «Herbert» و «اولئاریوس» «Olearios» است که از کتاب شرح آسیانس «Discription de L'asie» بواسطه داپر «Dapper» از هلندی استنساخ و بفرانسه ترجمه شده است.

اما پوله «poullet» در کتابی بنام «ارتباط خاور» Relation de Le vanit (جلد دوم صفحهٔ ۱۷۷) گمان میکند ارساسیا «سلطانیه» است.

۲- «راژیا» بخوانید Rageia ۳- Thesauras Geographicus Orteli

٤- Rages de Medi ٥- Casbira ٦- Strabon

۷- El beijon (تبصره ناشر کتاب) بعده زیادی کتب بفارسی و عربی یافت میشود که عنوان آنها به کلمه «البیان» آغاز میشود و ایرانیان «البیان» تلفظ میکنند - یعنی شرح و تفسیر و توضیح در اینجا شاردن همچنین حمدالله مستوفی که شاردن از او نقل میکند باین موضوع اشاره‌ای نکرده و بطور کلی بایستی عنوان کتاب رامعین می نمود این احتیاط ازاین رو ضرورت داشت که حمدالله مستوفی در فهرست کتابهائی که شخصاً مطالعه کرده است باین عنوان اشاره نمیکند [نگارنده گوید]: حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بنای شهر قزوین را از کتاب «البنیان» احمد بن ابی عبدالله برقی نقل کرده ولی ناشر سیاحت نامه این کلمه را «البیان» خوانده وچون باین نام کتب متعددی بفارسی و عربی هست که تا نام مؤلف آن ذکر نشود نمی توان دانست مقصود کدام کتاب البیان است لذا بذکر این تبصره مبادرت نموده است در صورتیکه نام کتاب «البنیان» است.

۸- شاهپور یاشاپور نخستین کسی است که پسر و جانشین اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی بود - همانطور که مصنف البیان و شاردن ذکر کرده‌اند وی قطعاً بانی شهر قزوین نبوده است بلکه بنا بمتن جغرافیای ایرانی چنانکه سرگرد اوزلی (ماژور اوزلی) major Ouselley ناشر کتاب جهان آراء (چاپ ایرانی و انگلیسی صفحه ٤۲ وصفحه ٤۳) بما میفهماند شاپور یك جایگاه تفرج و خوشگذرانی در قزوین بساخت و آنرا «شاد» نامید - خیلی قابل توجه است که میرخواند در کتاب ضخیم تاریخ عمومی خود موسوم به «روضة الصفا» که شرح مفصلی راجع به ساسانیان نوشته است از بناهای گوناگون شاپور نامی نبرده در کتاب جهان آراء مذکور است که شاپور بسال ۲۳۸ بتخت سلطنت جلوس نمود ودرسال ۲٦۹ بقتل رسید تمام نویسندگان ایرانی چه میرخواند وچه دیگران موافقت دارند که کلمه شاهپور یاشاپور معنی پسر پادشاه است و نخستین پادشاهی که باین نام خوانده شد پسر اردشیر بابکان بود او بوسیله وزیر پدرش بدون اطلاع پادشاه بزرگ شد و بحد رشد رسید چون وزیر نمیخواست شهریار آینده خودرا بدون رضایت پدرش نامی بدهد ویرا شاهپور خواند بنظر میرسد این

بقیه پاورقی در صفحه بعد

شهر پسر پادشاه (شاه بمعنی سلطان و پور بمعنی پسر بوده است که شاپور ازاین دو کلمه ترکیب گردیده‌است) (به‌تبصره‌هایی ذیل که‌از ناشر کتابست مراجعه‌شود)

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کلمه از لفظ «پوتره» pothre مأخوذ از کلمات محذوفه است - این‌واژه درمصطلحات جدید بنام «پسر» محفوظ مانده واینگونه کلمات مختلف ایرانی شباهت زیادی به‌لغات «پوترا» «pouthra» «پوتر» «pouthr» دارد که در سانسکریت بمعنی پسر است-مصنفین یونانی «سابور» «Sapores» تلفظ میکنند تاریخ معروف «تدوین» اینطور میگوید :

شهری که‌موسوم بود به «شاپور» خودقزوین نبود بلکه‌شهری بوده‌است دوازده کیلومتر آنطرف بجانب مغرب که درمحل تلاقی دو رودخانه‌یکی‌موسوم بشاهرود که قبلا بآن اشاره‌شد ودیگری‌موسوم به‌ابهررود (کتاب تدوین‌را بخوانید این کتاب عبارت از مجموعه‌هائیست که بتوسط امام قاسم راجع به‌قزوین نوشته شده و بنابقول حاجی‌خلیفه درسال ۷۳۲ هجری فوت نموده است این مجموعه مرکب از احکام واحادیثی‌است که از دهان حضرت رسول شنیده شده و درجغرافیای ایران آنچه راجع به‌قزوین است درج شده حضرت رسول فرمود «قزوین را محترم بدارید برای اینکه آن‌شهر یکی از درهای بهشت است‌از طرف دیگر این‌مجموعه شامل هیچیك از وقایعی که در خود صفحه اصلی کتاب موجود است نمیباشد (تبصره دیگر ناشر کتاب) بعضی حوادث که در جغرافیا ذکرشده یابعضی احکام‌که از کتاب تدوین اخذ شده باآنکه شاردن‌خودش آن جغرافیا را ترجمه کرده‌معلوم‌میشود که آن‌را بخوبی نفهمیده ومقصودش این‌بوده‌است که زبردستی خودرانشان بدهد‌بهمین‌جهة از کتابی نام‌میبرد که‌خودش هیچوقت آن‌را نخوانده است و به‌مطالبی اشاره‌میکند که‌در کتاب‌دیگری منتشرشده این‌وقایع‌بامطالب در کتاب «نزهة‌القلوب» یافت‌میشوند باید این اشتباهات‌را بواسطه صفحات عربی که‌حمدالله‌مستوفی در کتاب خودش درباره قزوین درج کرده است شناخت- این‌صفحات مسافرمارا کاملا پیچانده‌است وچون عربی نمیدانسته ووسیله‌ای‌نداشته‌است‌خودراناچار دیده‌است که‌این‌صفحات رابیندازد- بهمین‌ملاحظه باید پیش‌از زبان فارسی عربی‌رامطالعه کرده وآموخت کتاب حمدالله که شاردن بآن اشاره میکندتاریخ نیست این‌موضوع قطعاً مربوط به « نزهة القلوب » است که رساله‌ایست درعلم هیئت ورساله دیگری درخصوص تاریخ طبیعی ویك‌شرح‌خوبی ازایران.

[نگارنده گوید] همانطور که‌ناشر کتاب سیاحتنامه‌شاردن‌ذکر کرده است چون شاردن عربی نمیدانسته‌وبفارسی‌هم‌مسلط‌نبوده‌است-اشتباهات‌بسیاری کرده‌است-منجمله‌ازتدوین‌نقل‌نموده‌است که «شاد» شهردیگری جزقزوین بوده‌ودردوازده کیلومتری‌مغرب‌قزوین کنونی‌قرارداشته‌است‌درصورتیکه‌چنین عبارتی‌دردو نسخه‌تدوین که‌موردمراجعه نگارنده بوده‌است‌وجود ندارد و بنای «شادشاپور» راهم‌مورخانی که نوشته‌اند از کتاب‌البنیان احمدبن‌ابی‌عبدالله‌برقی نقل‌نموده‌اندمحل‌آنراهم‌در نقطه‌ای میان خررود و ابهررود ذکر کرده‌اند درصورتیکه شاردن بجای‌خررود «شاهرود» نگاشته و بنای‌مزبورهم در مغرب قزوین‌نبوده بلکه درجنوب‌غربی آنجا قرارداشته که مسافتش تا قزوین متجاوز از سی کیلو متر است همچنین مؤلف تدوین نامش محمدبن‌عبدالکریم‌و کنیه‌اش ابوالقاسم‌است نه‌قاسم‌فوت اونیز باصح خبر درسال ۶۲۳ هجری بوده‌نه ۷۳۲ مطالب‌تدوین هم‌احادیث وروایات منقوله ازرسول‌اکرم‌ص و جانشینان وصحابه‌اوست وروایت منقوله درفضیلت قزوین اشاره‌است بحدیث «اغزواقزوین فانه‌من اعلی ابواب الجنة» درنزهة القلوب‌هم از اوضاع‌طبیعی قزوین مطالبی‌ذکرشده‌ولی‌شرح مفصل‌راجع به‌قزوین را حمدالله‌مستوفی درتاریخ گزیده‌درج‌نموده‌و باب‌ششم آن کتاب‌را که‌هفت فصلست به‌شرح‌قزوین‌اختصاص داده‌است.

من ازبسیاری ازایرانیان صلاحیتدارشنیدم (درمسئله دوشهر بودن) که ناقلین تصدیق میکنند مقداری خرابه که درهمین نزدیکیها یافت میشود دودیه کوچك موسوم به «سارجه» (۱) بوده اند که توسط اردشیر بابکان بنیاد شده اند ودرتاریخی که حمدالله مستوفی نوشته ذکر گردیده است(۲) که شهر قزوین نخست یك دژی بود که اردشیر بابکان (۳) برای جلوگیری از دیالمه وتاخت و تاز آنها که از کوههای الوند (٤) میآمدند بنا کرده بود وجایگاه آن بیشك محلیست که اکنون میدانشاه(٥) در آنجا واقع شده وتازیان آن‌را درزمان خلافت عثمان ویران کردند ـ درسال ٤١ هجری که مطابق ٦٦١ میلادیست والی یااستانداری بنام سعدبن العاص(٦) شهررا از نو ساخت ـ تمام مورخان بتقریب از این قلعه یادژ شاهانه گفتگومینمایند ومیگویندپس ازویرانی ازنوآنجا را بزرگتر ازپیش ساختند ودرپیرامون آن ده بزرگی پدیدآمد

موسی الهادی بالله پسرمحمدمهدی خلیفه بغداد درسال ۱۷۰ هجری آن کاخ یادژرا بادیواری محصور نمود (موسی الهادی بالله چهارمین خلیفه بنی امیه(۷) پسروجانشین محمدمهدی که جانشین بلافصل اوهرون الرشید میباشد درسال ۱۷۰ هجری مطابق ۷۹٦ میلادی در گذشت) و هزار پا دورتر شهر کوچکی ساخت و آن‌را «مدینه موسی» نامید یك بخش مهم قزوین کنونی این نام را دارد (۸)

۱ـ شاردن ازیك دهی بنام «سارجه» Sartche که دوقریه ودرحوالی قزوین بوده اند نام میبرد ولی درنزدیکیهای قزوین چنین آبادی ونقاطی باین نام وجود ندارد ـ امادر بخش دودانکه دو آبادی اکنون بنام« ساج» و« نرگه» است که نرگه رانرجه هم تلفظ میکنند ـ شاید بنای نخستین این دهات بدستور اردشیر بابکان بوده ومقصود شاردن هم همین آبادیها میباشد ولی مسافت انها تاقزوین کمتر ازچهل کیلو متر نیست وبین دورودخانه «خررود »و«ابهررود» واقع شده اند.

۲ـ بانی قزوین‌را حمدالله مستوفی شاپور پسر اردشیر بابکان ذکر کرده نه اردشیر.

۳ـ دژقزوین باختلاف روایات بوسیله شاهپور پسر اردشیر یاتوسط شاهپورذوالاکتاف بناشده است

٤ـ شاردن در همه جا کوه البرز را که از شمال قزوین میگذرد کوه الوند نوشته ـ درصورتی که کوه الوند درهمدان است

٥ـ میدانشاه همان خیابانی است که جلوی عالی قاپی واقع شده واکنون آن‌را «خیابان سپه» نامگذاری کرده اند ـ درزمان شاه تهماسب صفوی جهة غربی آن کوچه امامزاده اسمعیل وطرف شرقی آن کوچه سادات قافله باشی بوده وظاهراً میدانشاه اصفهان‌را شاه عباس بزرك ازروی این میدان بنیاد نموده است

٦ـ سعدبن العاص به قولی وسعیدبن عاص بقولی

۷ـ بنی امیه غلط ـ وبنی عباس درست است

۸ـ در دورة که شاردن میگوید بخش مهمی از قزوین مدینه موسی نام دارد ـ خلاف محض است زیرا درزمان امام رافعی که چندقرن پیش از زمان سیاحت شاردن است مدینه موسی وجودخارجی نداشته وپس ازویرانی جزء باغستان شده بود.

مبارك ازبك غلام آزاد شده هرون الرشید (۱) که والی آنجا بود شهر دیگری بهمان مسافت بساخت و آنرا « مبارکیه » خواندند چند سال بعد آنجا در میان ایرانیان « مبارك آباد » مشهور شد.

هرون الرشید - برادر وجانشین خلیفه موسی الهادی این سه شهر را بوسیله چند بنای خوب بیکدیگر اتصال داد و یکدسته سرباز بپاسبانی آنجا گماشت و فرمانداد تمام این محیط را باديوارها وقلاع محصور کنند. با آنکه درسال ۱۹۰ هجری آغاز باجرای دستورهای خلیفه نمودند ولی پیش از آنکه بانجام برسد ومنظور هرون الرشید که بنیان سدی در برابر هیرگانیان (۲) و دیلمان و انباری برای اسلحه جنگ برضد کشور ایبری (۳) باشد و ایجاد پایگاهی برای بازرگانی تأمین گردد وی رخت ازجهان هستی بر کشیده ودر گذشت و این کار ناقص ماند.

در سال ۲٤٥ (٤) موسی پسر بوقا که از فرمان خلیفه مهدی بالله سرباز زده بود و بزور واقتدار سلطنت ایران را غصب کرده بود این قلاع ودیوارهارا که ناتمام مانده بودند کلیه راپرداخت وساختمان آنها را بانجام رسانید وبشهر نام «قزبین» (٥) یا «قزوین» داد- زیرا این اسم را گاهی با «ب» و گاهی با «و» (٦) تلفظ میکنند خودکلمه معنایش تنبیه وبازحمت است چه دراین شهر بوده که اشراف را تنبیه وحبس مینمودند (۷)

معتز بالله سیزدهمین خلیفه درهمان سال ۲٤٥ (سال ۲٥٤ درست است) بوقای شرابی را مأمور کرد که دیوارهای قزوین را باتمام برساند - ووی بامر خلیفه بقتل رسید.

راجع باسم ولفظ قزوین نسبت دیگری میدهند وآن اینست که این شهر مرکز تبعید بوده عاصم بيك مؤلف ارمنی - عقیده دیگری دارد -وی معتقد است که شهرقزوین بنام شاه « کاسپین »

۱- مبارك غلام هادی خلیفه بودنه هروف .

۲- هیرگان - باسترآباد وگرگان اطلاق میشود .

۳ - نام قدیم سرزمین گرجستان است .

٤ - [تبصره ناشر کتاب شاردن] چهار نسخه نزهة القلوب خطی در دست است که در تمام آنها بجای سال ۲٤٥ سال ۲٥٤ ذکرشده) البته نه ۲٥٤ درست است ونه ۲٤٥ زیرا مهتدی درسال ۲٥٥ بخلافت رسید ودرسال ۲٥٦ کشته شد. نگارنده گوید کلمه مهدی هم غلط است ومهتدی درست است.

٥- موسی پسر بوقا - مداین ثلثه راکه عبارت از دژشاپوری ومدینه موسی ،ومبارك آباد باشد بوسیله حصار محصور کرد و بصورت شهر واحدی در آورد - نام قزبین kazbine یا قزوین kazvine از قرنها پیش بآنجا اطلاق میشد نه آنکه موسی پسر بوقا این نام را برای آنجا برگزیده باشد.

٦- با (.B) و (.V) .

۷ - تا کنون درهیچیك از تواریخ دیده نشده است که قزوین زندان یا تبعیدگاه اشراف باشد همچنین درهیچ کتاب لغتی لفظ قزوین به تنبیه وزحمت معنی وتعبیر نشده است دردوران صفویه دژالموت جایگاه زندانیان سیاسی بوده لیکن خودقزوین هرگز محبس یا تبعیدگاه نبوده ومعلوم نیست شاردن ازروی چه مأخذی برای قزوین چنین معنائی ذکر کرده است

(که شاید همان شاه‌تهماسب باشد) موسوم شده است(۱)

درسال ۳٦٤ یك‌قسمت از دیوار شهر خراب‌شد صاحب خلیفه اسمعیل وزیرعلی‌فخرالدوله شاه ایران ویرانیها را از نو آباد کرد (۲) ولی‌جنگهای داخلی آن‌دیوار رایکسره منهدم‌نمود شریف‌امیرابوعلی جعفری جدیت نمود تادیوارها را برپانماید وچنان بکار آغاز کرد که پس از دوسال یعنی ٤۱۱ ه (مطابق ۱۰۲۰ میلادی) دیگر از ویرانیها اثری نبود.

تاریخ قزوین ار دوبلیه بزرگ یعنی زمین‌لرزه حکایت میکند - نخستین آن‌درسال ٤٦۰ هجری (۱۰٦۷م.) واقع‌شده که تمام دیوارها را سرنگون کرد ویك‌سوم از بناهارا ویران‌نمود «کهنون»(۳) یکی از شاهرادگان سلجوقی سه‌سال بعد تمام ویرانیها را مرمت نمود، زمین لرزه دومی بسال ٥٦۲ه) اتفاق افتاد(٤) (اما باندازه زمین‌لرزه نخستین زیان نداشت - محمدبن‌عبدالله مراغه‌ای(وزیر صدرالدین محمدبن‌عبدالله‌المراغی) که دراین‌وقت درسرزمین‌بارتها (خراسان) فرمانروائی داشت ونزدیك قزوین بود شخصاً برای بازرسی ومشاهده اوضاع ویرانیها وتعمیرات به‌قزوین آمد وچون دیوارها وحصارها را باگل‌ساخته بودند بنظرش محکم نیامد و فرمانداد آنچه که از زمین لرزه بجامانده بود تمامی را خراب کرده وبجای آن دیوارهائی با آجر سرخ بنا کرد - محیط این‌دیوار صدهزار وسیصد پا (گام) بود و در هر پانصدگام (پا) یك برج برای استحکام بنا کرده‌بودند - مغولها وترکها تمام این‌حصار را همچنین آنچه که پس‌از این‌بجای آن ساخته شد چندین بار ویران کردند که اکنون آثار آن ویرانیها پدیدار است - و بهرحال در قزوین حال عادی دوباره برقرار شده وبیشتر ازسیصد سال است که در امنیت و فراوانی بسر میبرد مخصوصاً از لحاظ اهمیت موقعی که دارد واسطه ارتباط بازرگانی میان هیرگانی (٥) و ایبری(٦) ومدی(۷) با شهرستانهای جنوب کشور است - درسال ۹٥٥ ه (۱۰٤۸م.)شاه‌تهماسب مأیوس از دفاع تبریز برعلیه سلیمان کبیر به‌قزوین برگشت واین شهر را پایتخت کشور قرار داد زیرا این‌شهررا ازهرحیث ودرهرفصل مناسب دید زمستانها را در شهر بسر میبرد و هنگام گرما بچند فرسنگی شهر در دامنه های کوه الوند (۸) در زیر چادر میگذرانید یعنی بیشتر

۱- شاید شهر قزوین چنانکه عاصم‌بیك نگاشته بنام‌پادشاه یاطایفه کاسپین موسوم‌شده باشد اما تعبیرشاه‌کاسپین به‌شاه‌تهماسب بکلی بیموضوعست.

۲- صاحب‌بن‌عباددرسال ۳۷۳ به‌تعمیر باروی قزوین پرداخت ومحله‌صاحب‌آبادرابوجود آورد وساختمانهای بسیار کرد (رجوع‌شود بصفحهٔ۸ تدوین رافعی نسخهٔ‌عکسی کتابخانهٔ‌ملی)

۳- «kebnon»

٤- این زمین‌لرزه را صاحب تدوین درشب پنجم رمضان سال ٥۱۳ هجری‌ذکر کرده‌و باتاریخی که شاردن‌نگاشته تفاوت زیادی‌دارد.

٥- ظاهراً غرض شاردن ازهیرگانی- گیلان‌باشد نه‌استرآباد وگرگان)

٦- گرجستان ۷- عراق‌عجم ۸- قزوین‌دردامنه رشته کوههای‌البرزاست وسلسله‌البرزاست که ازشمال‌قزوین‌میگذرد نه‌الوند

درجاهائیکه آب وسایه داشت بسرمیبرد ـ جانشینان وی نیز زندگی خودرا مانند او بسر بردند تا دوران شاه‌عباس بزرگ که ازاول سال پادشاهیش پایتخت را باصفهان انتقال داد(۱)ـ باین تبدیل چندین علل قائل میشوند ، خیلیها بدی آب وهوای قزوین را باعث انتقال میدانند که شاه ازآب و هوای آنجاخوشش نمیآمد. دیگران میگویند منجمین اورا از بلیات زیادی که درصورت ماندن در آن شهرمتوجه‌وی میگردید ترسانده‌اند، عده دیگر گمان میکنند که‌شاه برای ساختن شهر تازه‌ای باین انتقال راضی‌شد ومی‌پنداشت بنای شهر تازه بهترین‌وسیله نام جاویدان او خواهدبود اماآنچه که بحقیقت نزدیك‌است چنانکه‌یکی از بزرگان کشور میگفت ـ شاه‌عباس چون‌مقاصد کشور گشائی درسرداشت از این جهة اصفهان‌را به‌پایتختی برگزید تابکشورهائی که خیال دست اندازی‌دارد نزدیکتر باشد.

بهر حال شهر قزوین از وقتی که دربار از آنجا رفته موقعیت خودرا ازدست داده وبکلی از میان رفته‌است.

جانشینان شاه‌عباس یك‌الی دوسال گاه گاهی دراین شهر اقامت کرده‌اند ـ مرحوم شاه قصد کرده بود که بآنجا برود اما اجل اورا امان‌نداد ودر گذشت

شهر باتعارف وهدیه بسیار آمدن شاه را درخواست نموده بود ـ چنانکه هنگام آگهی از تشریف‌فرمائی شاه از شدت خوشحالی و مسرت بقاصدی که این مژده را بشهر آورده بود سیصدتومان بعنوان انعام‌ومژدگانی دادند مهمترین منبع خوبی که‌از اقامت دربار عایدشهرمیشود صرف مقدار بسیاری موادغذائی است که نمیتوان بخارج فرستاد ووسیله حمل آن فراهم نیست واستانهای‌نزدیك ومجاورهم‌نیازمند باینگونه مواد خواربار نیستند:

باضافه آنچه که شهر قزوین‌را مشهور میسازد نبایدفراموش کرد که‌از این‌شهر نویسندگان نامی برخاسته اند دربین آنها «لوکمان» خصوصاً بواسطه‌افسانه‌ها وداستانهائی که‌نوشته‌وحکایات آن‌شبیه«ازوپ»(۱)است مشهورشده(۲).

حاکم‌شهر موسوم‌است به«داروغه» که هردوسال‌یکمرتبه‌عوض‌میشود ـ وهر سالی ششصد تومان ازاین‌حکومت گرفته‌میشود.

درمجاری‌قضائی باین شهر نام «دارالسلطنه» میدهند زیرا محل اقامت پادشاهان در سده‌های‌پانزده وشانزده مسیحی‌بوده . همچنین‌عنوان«جمال‌آباد» هم‌به‌قزوین داده‌میشود.

[تبصره ناشر کتاب سیاحتنامهٔ شاردن](مادروقت‌خودش‌ازاین‌نویسنده‌صحبت خواهیم کرد ـ خصوصاً راجع بعلوم‌وصنایع ـ فقط‌تذکر میدهیم که شاردن‌نبایستی فراموش کرده باشد که‌حمدالله متولد قزوین بوده‌وصاحب جغرافیای تشریحی ایران‌میباشد ویقیناً بارهاشاردن اینکتاب‌رامطالعه‌کرده‌است)

۱- شاه‌عباس بقولی‌سال‌ششم‌وبقولی سال‌دهم‌پادشاهی یعنی‌سال۱۰۰۱ـ یا۱۰۰۶ پایتخت‌راباصفهان تغییرداد

۲-ESOPE ۳ـ(نگارنده گوید) :ازلفظ Locoman لوکمان یالکمان معلوم نشدمنظور شاردن‌چه‌شخصی بوده‌ازشرحی که‌ناشر سیاحتنامه شاردن‌دردنباله‌این قسمت‌نگاشته‌نظرش حمدالله‌مستوفی است ـ امالفظ لوکمان‌را که شاردن بکاربرده ارتباطی بااسامی حمدالله‌مستوفی‌ودیگر نویسندگان‌قزوینی ندارد ـ معلوم نیست این‌نام‌در نوشتن اشتباه‌شده‌یاقصد‌شاردن‌نویسنده‌دیگری بوده‌است بهرحال‌درمیان دانشمندان ونویسندگان‌قزوینی چنین‌نامی دیده نشده‌است ـ ممکنست اینهم‌مانند‌اشتباهات شاردن ناشی از بی‌اطلاعی بنام مؤلفین ومصنفین‌قزوینی باشدیا بدست نساخ‌تحریف‌شده باشد.

فصل چهارم

باب ششم

از سفرنامهٔ مادام دیولافوا فرانسوی

آقای مارسل دیولافوا مهندس و باستان شناس معروف که در سالهای بین ۱۸۴۳ و ۱۹۳۰ م. (۱۲۶۰-۱۳۳۸ هجری قمری) میزیسته در سبکهای معماری خاوری و باختری و ارتباط آنها با یکدیگر بررسیهائی میکرده و در پیوستگی اسلوب ابنیه قرون وسطی با اشکالاتی روبرو میشده و چون در صدد حل این مسئله بوده است که آیا سبك معماری دوره ساسانیان در معماری دوره اسلامی تأثیر و نفوذی داشته است یا نه ـ پس از تحقیقات خود در اروپا و بررسی کتب مربوطه همینکه به نتیجه دلخواه نمیرسد تصمیم میگیرد مسافرتی بکشورهای خاوری بویژه ایران بکند تا از مشاهده بقایای ابنیه عهد باستان بمقصود خویش نائل گردد.

بنابراین درسال ۱۸۸۱ میلادی (۱۲۹۸ هجری قمری) بهزینه شخصی از راه ترکیه وقفقاز بایران سفر کرده شمال و جنوب و مرکز ایران و سرزمین بین النهرین را سیاحت میکند و آثار باستانی این نقاط را مورد بررسی و مطالعه قرار میدهد.

مشارالیه پس از آنکه در شوش به گنجینه‌های گرانبهائی برخورد مخصوصاً پس از حفریاتیکه انگلیسها پیش از او در این تلال و ویرانه‌ها بعمل آورده بودند ـ از قرائن و آثار دریافت که باید در این تلال که در روزگار باستان پایتخت پادشاهان بزرك ایران بوده است ذخایر فراوانی از اشیاء عتیق (انتیك) در دل خاك نهفته باشد ـ پس از بازگشت به فرانسه بفکر استخراج این گنج عظیم افتاد و برطبق قراردادهائی در سال ۱۸۸۴ م. (۱۳۰۲ ه) بایران باز گشته ومدتها در شوش سرگرم حفاری بود و بسیاری اشیاء عتیق که از آنجمله سربازان جاویدان وکاشیهای تزیینی دوران پادشاهان هخامنشی است از زیر خاك بیرون آورده و موزه لوور پاریس را زینت می‌بخشد

پس از او نیز هیئت‌های دیگری از فرانسه بشوش آمده وکارهای او را دنبال کردند و ذخایر پربهائی از آنجا بدست آورده و بکشور خود حمل نمودند.

چون از کمیت و کیفیت آنها اطلاع کاملی در دست نیست نمیتوان مقدار وارزش آنهارا تعیین نمود

در مسافرت نخستین آقای مارسل‌دیولافوا بایران «مادام‌دیولافوا» نیز باشوهرخودهمراه بوده این بانوی فاضله از روز حرکت تاهنگام بازگشت بپاریس وقایع روزانه‌مسافرت ونتیجه مشاهدات وتحقیقات شوهر خودرا مرتباً ومشروحا یادداشت کرده ـ یادداشتهای مزبور بصورت کتابی‌بنام «مسافرت دویولافوا در ایران وشوش‌وکلده» چاپ شده وآقای «فره‌وشی» (مترجم همایون سابق) درسال ۱۳۳۰ هجری شمسی آنرا ترجمه کرده ودرسال ۱۳۳۲ چاپ‌نموده‌اند

اینك فصلی از کتاب مزبور را که‌درباره قزوین‌است ذیلا درج‌مینماید.

فصل۶ صفحه۱۰۰(۱)

خانه عظیم‌آباد ـ تاثیرسراب ـ ورود بقزوین ـ آب‌انبارهای قزوین ـ شاهزاده حاکم قزوین ـ اوهام مسجد جمعه قزوین ـ تعزیه امامزاده حسین ـ عزیمت‌ازقزوین ـ ورودبتهران :

۸ مه (۱۸۸۱م) . (۲) مسافت منزل‌خرم‌دره تا عظیم‌آباد کمتر بود و پس از هفت ساعت دهکده آبادی که در ساحل رودخانه بود پدیدار گردید کاروان از رودخانه عبور کرد ـ ماهیان زیادی اززیر دست‌و پای قاطرها فرارمیکردندوبالاخره کاروان داخل کوچه‌عظیم‌آباد شد عدهٔ از دهقانان جلوآمدند وما را بمنزل خود دعوت کردند یکی‌ازآنها گفت:

«این‌خانه بشما تعلق دارد ومن‌نوکر شما هستم» ودرمقابل‌یکدیوار گلی ایستادودر کوتاه وباریك آنرا باز کرد واین‌خانه ظاهر خوبی‌داشت ودر مرکزآن دالان سرپوشیده‌ای بود که باچند پله باید بآن‌رسید البته این‌پله‌های بلند متناسب باپاهای اروپائیان نیست .

صاحب‌خانه مارا دراولین اطاق جای‌داد واطاق دیگری را برای آشپزخانه و سکونت مستخدمین مامعین کرد والبته خود باخانواده‌اش درطویله یادر بالاخانه که در فوق دالان واقع شده منزل خواهندکرد ـ اطاقها دارای پنجره‌های بزرگ چوبی‌است که بآنها کاغذهای‌روغنی چسبانده‌اند سقف آنها نیز باتیر چوبی پوشیده شده و هریك دارای یك بخاری کوچك و دو طاقچه است .

اکنون برویم بسراغ اثاثیه این اطاقها صورت برداشتن آنها چندان وقتی لازم ندارد ـ صندوقهائی است که از نوارهای حلبی یاسمین زینت‌یافته وحصیرهای کاهی در کف‌اطاقهاافتاده که‌جابجاتکه فرشهای کهنه‌ای روی آنها را میپوشاند هرگاه این‌فرشهای مستعمل قدیمی باشند درفرانسه بهای زیادی دارند ـ دوسه قلیان ویك‌قرآن وچند کتاب شعر که جلدهای بد ترکیب وخشنی دارند در روی طاقچه‌هاقرار گرفته‌اند دروسط حیاط درختهای میوه دیده میشود که بادیوارهای بلند خانه باغچه‌ای تشکیل میدهند این است شکل یکنواخت منازل روستائیان ثروتمند این‌ناحیه .

۱ـ چاپ تهران چاپخانه‌حیدری سال۱۳۳۲ ـازصفحهٔ۱۰۰ تاصفحهٔ۱۱۷

۲ـ ۱۲۹۸ هجری‌قمری

۹ مه ـ در ساعت سه صبح کاروان براه افتاد وامروز بقزوین خواهیم رسید ودر آنجا دو روز توقف واستراحت خواهیم کرد ـ البته پس از طی ششصد وچهل وسه کیلومتر آنهم درهوای بد وجاده‌های سخت چنین استراحتی لازم است.

از عظیم آباد به‌بعد‌دره بسرعت رو به‌پستی میگذرد و مابین ساعات ۸ و۹ هوا بحدی گرم شد که ما بزحمت افتادیم ـ درعقب پرده‌های مه از دور گنبدهای آبی رنك و مناره‌های بلند شهر بزرگی که در پایه جبال گیلان واقع شده سربرآورده‌اند . در جلوی این گنبدهای بلند گنبدهای مسطحی هم دیده میشود که دارای کاشیهای براق مساجد نیستند وعده آنها زیاد است و بمنظرهٔ شهر حالت قدمتی میدهند ـ باغها مانند کمربند بسیار عریضی شهر قزوین را احاطه کرده‌اند .

هر گاه دریاچه‌وسیعی که از دور پدیدار است مارا مجبور نکند که پیچ و خمهائی طی کنیم زود بشهر میرسیم ـ من باتعجب بشوهرم گفتم که این‌دریاچه وسیع چیست ؟ ما که بغیر از دریاچه ارومیه ودریاچه‌های فارس در روی نقشه ایران آنهم نزدیك قزوین دریاچه‌ای ندیده‌ایم بنابراین نقشه ایران را که دردسترس داشتیم باز کردیم و باکمال تعجب نشانی از دریاچه در حوالی قزوین ندیدیم ـ معهذا هرچه بیشتر میرویم چنین بنظر میآید که بر وسعت دریاچه اضافه میشود ودرپشت این توده آب جنگلی‌هم نمایان میگردد ـ من‌باسب نهیب زدم و تاخت کردم تا زودتر بکنار دریاچه برسم اما برعکس دریاچه پیوسته از مقابل من دور میشد و شکل اشجار جنگل هم تغییر میکرد مدت یکربع ساعت مانند اشخاص مریض ومالیخولیائی که اشکال‌عجیب وغریبی بنظرشان میآید مبهوت باین منظره نگاه میکردم ـ انعکاس اشعه آفتاب در روی آب صاف چشمان را خیره میکرد ـ غفلتا مثل‌اینکه عمل سحر وجادوئی بمیان آمده باشد هم دریا وهم جنگل یکدفعه ناپدید گردیدند وگویا جادوگری باشاره عصا بکلی تغییر شکل بآن‌داد ـ بعد فهمیدم که این‌منظره سرآب بوده وما بخطا آنرا دریاچه تعبیر میکردیم خلاصه بجای یك سطح مایع صاف وسایه‌های خشك جنگل جاده پر خاکی در مقابل ما باز شد وطولی نکشید که داخل تاکستانها وباغهای پسته‌شدیم این باغها از قنوات عدیده مشروب میگردند (۱) ولی در تابستان آب آنها کم میشود وبهمین جهة اهالی آب‌انبارهای مسقفی‌ساخته‌اند ودرزمستان که آب زیاد است آنها را پروبرای تابستان ذخیره میکنند .

در طول‌راه بچند‌آب‌انباری برخوردیم ودر مقابل هریك مختصر توقفی کردیم تاپیاله‌های قاطرچیان در میان مسافرین دست بدست بگردند وعطشی که بواسطه آفتاب گرم بهاری‌بآنها دست‌داده تخفیف‌یابد .

---

۱ ـ باغات قزوین ازقنات مشروب‌نمی‌شوند بلکه‌از رود آب‌دره‌های دیزج وارنزك‌مشروب‌میگردند

این آب‌انبارها وسیع و عمیق هستند و ممکن است هر یک گنجایش ششهزار متر مکعب آب داشته باشد - بنا بشکل مربع و سقف آن مانند نیمکره است همین گنبدهای کروی شکل بود که از دور منظره عجیبی بشهر میداد - آب ذخیره شده زمستانی در تابستان بسیار خنك و مطبوعست. سردر این بناها از موزائیك‌های قشنك کاشی زینت یافته و پله‌های عریض زیادی دارد که در طول پانزده الی بیست متر قرار دارند در زیر سر در آب انبار تخته سنگهای تراشیده‌ای وجود دارد تا مسافرین خسته بتوانند ساعتی در سایهٔ آن استراحت کنند و کوزه‌های سنگین گلی که پر از آب و بازحمت بالا آمده خالی کنند در بالای سر در غالبا کتیبه‌ای دیده میشود که دارای نام بانی بلندهمت آنست و تاریخ ساختمان آنرا نشان میدهد.

شهر قزوین بسیار باوسعت است و در بدو ورود نمیتوان باهمیت اوضاع آن پی برد - ارتفاع خانه‌ها تقریبا در همه جا یکسانست در نزدیکی شهر جمعیت زیادی دیده میشود که براسب یا الاغ سوار و در رفت و آمد هستند - این ازدحام جمعیت بزرگی شهر را نشان میدهد - گاهی در میان کاروانهای الاغ واسب وقاطر و شتر شکارچیانی هم دیده میشوند که بر اسبان قشنك ترکمنی سوارند ولباس شکاری آراسته‌ای دارند اسبان آنها هم گردن بندهای زرین وسیمین دارند که دانه‌های فیروزه و یاقوت در آنها میدرخشند، شکارچیان مانند دلیران سلحشور تفنگهای انگلیسی را بروی شانه انداخته وقنداق طپانچه‌ها در کمر آنها پیدا است و در پهلوی آنها هم قمه‌ای آویزانست که طول آن به ۶۰ سانتیمتر میرسد و در غلافی از فلز یا مخمل جا یدارد اینها اولاد همان مردان دلیر قبایل کرد و ترك هستند که درسال ۱۷۲۳ افغان را که مدت هفت سال برایران استیلا یافته بود از کشور خود بیرون راندند و بواسطهٔ ابراز رشادت وشجاعت روح ملی ایرانی را بیدار کردند و بغاصبین فهماندند که ایران بیشه شیران و جایگاه اعقاب داریوش و نوشیروانست.

بطوریکه میگویند شهر قزوین باسکنه اطراف خود قسمت عمده قشون ایران را فراهم مینماید - ایرانیان بدلاوری آنها اعتماد دارند، معهذا گاهی باشوخی آنها را استهزا میکنند و داستانهای آمیخته باکنایه‌ای برای آنها میسازند.

مصاحب همیشگی من حاجی نقل کرد که در زمان سلطنت محمدشاه شورش بزرگی در خراسان بروز نمود شاه حکم کرد که فوراً فوج اصفهان برای تقویت گارد شاهنشاهی بتهران حرکت کند چون مدتی گذشت واز ورود آن خبری نشد شاه مضطرب گردید وعلت تاخیر را جویا شد - افسران پاسخ دادند که فوج هنوز حرکت نکرده است زیرا که راه قم مغشوش و راهزنان مانع عبور هستند بهتر آنست که اعلیحضرت امر فرمایند یکعده سربازان قزوین بحوالی قم آمده راه را امن کنند تا فوج بتواند عبور نماید (۱) بنابراین اعتماد شاه از سربازان عراقی سلب شد و

۱ - این مضمون ولطیفه درباره مردم کاشان مشهور است - شاید حاجی ناقل اشتباهاً بجای کاشان اصفهان را گفته یا مادام دیولافوا اشتباهاً کاشان را اصفهان ذکر کرده است

باخراج آنها فرمانداد وتامدتی حتی یکنفر عراقی هم درقشون دولتی دیده نشد.

باری دردنبال این شکارچیان قوشچیان سواری هم بودند که دستکش چرمی در دست و روی آن یك مرغ شکاری قرار داشت و سر آن با کلاه مخصوصی پوشیده بود بعلاوه یکعده تازیان و سگان شکاری نیز باافسار دردنبال این قوشچیان درجست وخیز بودند.

درمیان این جمع زنانی هم دیده میشدند که برالاغ سوار بودند روی پالان این الاغها روپوشی کشیده شده که پارچه آن سفید وحاشیه آن بامفتولهای نقره زینت یافته بود این زنان باوجود چادر وچاقچور که آنها را در زحمت داشت بتاخت وتاز پرداخته وباتر که‌های بلند حیوانات یاآدمهای عقب مانده را بجلو میراندند ودر جاهای پرتگاه هیاهو وجنجالی فراهم ساخته بودند ـ این زنان الاغ‌سوار باآن کفشهای بی‌پاشنه به‌بهترین سواران ماهرهم بانظرحقارت نگاه‌میکردند آیا زنها هم عازم زیارت‌هستند؟ نمیدانم ولی ازظاهرشان میتوان چنین حدس زد.

در این اثنا ملای چاووش کاروان ما که ازحرکات این زنان متغیر شده بود روی بآقای زائر کرده و گفت:

به‌بینید این زنان چقدر بیحیا هستند وچه‌رسوائی راه‌انداخته‌اند مارا درمقابل‌این‌فرنگیان پدرسگ بکلی مفتضح کرده‌اند.

آقا که چترقرمزی برسرداشت باطمانینه ووقاری گفت باکی نیست درعوض زنان‌مراهم می‌بینند که تاچه اندازه حیا وعفت دارند ورفتار این‌شیطانهای افسار گسیخته‌راجبران میکنند.

خلاصه ما وارد محلات قزوین شدیم ـ قسمت عمده آبادی وترقی این‌شهر مدیون اوضاع جغرافیائی است زیرا در محلی واقع‌شده است که کاروانهای عدیده غربی وشمالی در اینجا تلاقی میکنند اروپائیان از راه شمال زودتر بتهران میرسند زیرا که کوتاه‌تر ودر هر فصل از راه گرجستان وارمنستان بهتر است ـ سفرای خارجه وکارمندان آنها همیشه ازاین راه بتهران آمد ورفت میکنند ـ چندسالیست که بخیال افتاده‌اند خط آهنی بکشند تابتوان این‌هشت منزل را تا شهر رشت زودتر وراحت‌تر طی کرد یك کمپانی انگلیسی بامساعدت بانکهای آلمان باین فکر افتاد وساختن راه را بشاه ایران پیشنهاد کرد باین‌شرط که امتیاز جنگلهاواستخراج کلیه‌معادن ایران باستثنای طلا ونقره وفیروزه مجاناً بآن واگذار شود ودرعوض از منافع این راه صدی بیست بخزانه دولت بدهد وپس ازهفتاد سال کلیه مؤسسات کمپانی بدولت ایران تعلق گیرد ـ نظر باینکه دومیلیون‌پول باکمال مهارت درمیان وزراء ودرباریان وحتی زنان حرمشاهی تقسیم شده بود کمپانی بگرفتن این‌امتیاز موفق گردید وشروع بکار کرد و۲۰ کیلومترهم نقشه‌برداری شد ـ کمی بعد ناصرالدین(شاه) باساس این‌امتیاز پی‌برد وملتفت شد که در این بازی پاك باخته و کمپانی معادن‌مس ومانگانز وذغال‌سنگ وغیره را برایگان برده‌است ـ بنابراین بفکر برهم‌زدن این قرارداد افتاد وبمحض اینکه تأخیری درشروع بکار دید همان‌را دست‌آویز قرارداده وقول

خودرا پس گرفت ودر لغو امتیاز کوشیدوحکم کرد کارخانه‌هائی‌هم که‌برای شروع بکارساخته شده و یانیمه تمام بود تعطیل نمایند - مدیر کمپانی بارون روتر Baron Reuter شکایت آغاز کرد وخواست از راه دیپلماسی باشاه بازی کند و چون انگلیسی بود نمی‌توانست دست دولت آلمان را درکار آورد وازطرفی هم ملکه انگلیس ووزرای اوموقع‌را مناسب ندیدند درکاری که باسرمایه آلمانی شروع شده دخالت کنند وبنابراین کشیدن خط‌آهن متروك‌ماند وچندین ملیون برباد رفت اما گاهی پیش‌آمدهای بدخیری هم در دنبال دارد زیرا که اگر راه‌آهنی‌در ایران ایجاد نشد اقلا در این‌واقعه وزارت راه‌آهنی دراین کشور بوجودآمد.

درموقع‌شروع بکار عده‌زیادی از اروپائیان‌بایران آمده ودرقزوین توقف‌نمودندهنوزهم چندنفری درقزوین هستند واهالی‌هم نظر بنفعی که از آنها عاید میگردد باآنها خوش‌سلوکی میکنند باری برای اینکه‌سفرای خارجه قبل ازورود بتهران محل استراحتی داشته باشند شاه مهمانخانه‌ای در قزوین ساخته ودو نفر ازنوکران خودرا بپرستاری ونگهبانی آن مأمور کرده است - مأمورین بامسافرین مؤدبانه رفتار میکنند و مهمانخانه را بدون امتیاز در اختیار آنها میگذارند.

ساختمان این مهمانخانه چندان قابل توجه نیست دارای دوطبقه است‌واطراف آنراایوانی احاطه کرده که جابجا ستونهای آجری‌دارد-دریکطرف آن باغچه‌ایست که‌دارای‌حوض‌بزرگی است وارد کها درآن‌شناورند وسقاها میآیند ومشکهای چرمی خودرا ازآب پر کرده وبخانه‌ها میبرند در طرف دیگرآن‌میدانی است که چنددکان بدنمائی‌دراطراف آن‌هست‌وچنارصدساله‌ای آنها را از اشعه آفتاب درپناه نگهمیدارد .این‌دکانها از حیث‌ساختمان بسیار بدنماهستند وسقف آنها باحصیر وپارچه‌های مندرسی پوشیده شده وبساط کاسب در اطراف تیر بزرگ مرکزی چیده‌شده است وکالای آن عبارتست ازمیوه‌های‌خشك وپیازو کاهو واناروم رکبات که ازرشت میآورند ظرف کاشی لاجوردی هم هست که در آنها ماست وشیره ویا بادام وپسته ریخته است کارگران ومزدوران وقت ظهر بآنجا میآیند وماست وشیره را مخلوط کرده بانان‌میخورند

۱۰- مه- مابسی اشتیاق داریم که مسجدشاه(۱) را تماشا کنیم‌ولی کوشش‌مابی نتیجه‌مانده است زیرا که‌ملاها‌مانع ورود بیگانگان هستند مارسل رئیس‌تلگرافخانه را واسطه قرار داد تا ما ازحاکم که‌برادر شاه است ملاقاتی کرده‌واجازه دخول بمسجدرابگیریم- رئیس‌هم این‌توسط را پذیرفت واز حاکم‌وقت ملاقات خواست طولی نکشید که نوکران‌متعددی بتلگرافخانه آمده و گفتند حاکم انتظار ورود شما را داردودرضمن چندصندلی‌هم از تلگرافخانه عاریه کرده‌بودند البته این‌صندلیها را برای تشریفات پذیرائی ما میبردند بنابراین ماصبر کردیم تاصندلیها بمقصد

۱- مسجدجامع کبیررا اشتباهاً مسجدشاه‌ذکر کرده است

برسند - کمی بعد بدارالحکومه رفتیم از دالان طویل مسقفی گذشته وارد حیاط وسیعی شدیم که درختان چنار زیادی داشت اما شاخه‌های آنها را بریده بودند - یکعده نوکران وفراشان را دیدیم که‌درخیابانها درسایه درختان‌والمیده‌یاخوابیده‌بودند ما کوشش داشتیم که‌باعث‌ناراحتی این مستخدمین شجاع نشویم در انتهای این حیاط دالان طویل دیگری تاریکتر از اول بود از آنهم عبور کردیم و بحیاط دومی وارد شدیم در مقابل ما عمارت ایوان‌داری پدیدار گردید از معبر تنگی بتالار پذیرائی واردشدیم - این‌تالار بشکل مربع مستطیل و در شیشه‌ای بزرگی‌هم داشت که بطرف باغ باز میشد وتانیمه بالا کشیده بودند تاهوا وروشنائی بداخل نفوذ کند از میان این درباغ بزرگی دیده میشد که در مرکز آن حوضی بود وازهرطرف آجرهای کاشی فیروزه‌ای داشت وبجریان آب‌جلو خاصی میداد بااینکه باغ بی‌نظم ودرآن سلیقه‌ای‌بکار نرفته از شکوفه‌های بهاری بی‌بهره نبود گلهای زنبق ویاس ولاله ومخصوصا گلهای‌سرخ‌فضای‌باغ را معطر کرده وبوی خوش آنها درتالار استشمام‌میشد - پرده بزرگ کرباسی باراههای‌قرمز وآبی دربالای در تالار آویخته بود وازحرارت آفتاب جلوگیری میکرد سایه تیره رنگ آن بهم‌آهنگی باغ مساعدت کرده وتابلوی نشاط انگیزی را تشکیل میداد - این‌تالار تزیینات‌مهمی نداشت دیوارها سفید ودارای گچ بریهای رنگینی بودند در بدنه دیوار چندطبقه طاقچه و در روی طاقچه‌ها ظروف قدیمی چینی‌وژاپنی قرارداشت‌ودرانتهای تالار بخاری بیضی‌شکل‌بزرگی بود که اطراف آن گچ‌بری شده وشاخ وبرگ گلهاومرغان را نمایش‌میدادفرشهای‌عالی‌فراهانی در روی حصیر افتاده ودر اطراف تالار پارچه‌های‌طویل ابریشمی‌زرد وآبی آسمانی گسترده بودند که جابجا باقطعات سنگ نگهداری میشد - برادر شاه در بالای تالارچهار زانونشسته بود - این‌مرد مسن چشمان سیاه وبینی منقاری داشت و گوشه‌های دهانش پائین افتاده وبا این حال قیافه ملایم ومهربانی‌داشت که درتیپ قاجار کمتر دیده میشود - این شاهزاده مدتی طرف بی‌مهری شاه واقع شده بود وتقریباً ششماه‌است که‌دوباره مشمول‌مرحمت‌شده وبحکومت‌قزوین منصوب گردیده‌است.

علت بی‌مهری هم این بود که شاه درموقع اولین‌مسافرت خود باروپا مقبره خدابنده را دید واز خرابی این بنای زیبا متأثر گردید وباین برادر دستور داد که در تعمیر آن اقدام نماید ومبلغ عمده‌ای‌هم برای اینکار در اختیار او گذارد . شاهزاده پول راگرفت وابداً اقدامی برای تعمیرآن‌نکردحتی یکنفر کارگرهم‌بآنجا نفرستاد شاه پس‌ازمراجعت‌ازسفر ازقضیه‌آگاه گردید وبه برادر خود نوشت که بتهران بیاید واقدامات خودرا گزارش دهد - مقصر از خشم شاه ترسیدوباعجله خودرا برشت رسانید وقبل‌ازاینکه‌مامورین برای دستگیری او برسند بکشتی سوار شده‌وبدولت روس پناهنده گردید - چون خبر بشاه رسید فوق‌العاده غضبناك شد و از

دولت مسکو درخواست کرد که بمحض ورود بروسیه اورا دستگیر کنند دولت روس شاهزاده را محبوس نگاهداشت وپس از چندی توسط کرد ووسایل آشتی دو برادر را فراهم ساخت و بشرطی اورا تسلیم کرد که قلم عفو برتمام خطاهای او کشیده شود ـ شاهزاده افسرده بتهران آمد واجازه گرفت که باسلامبول برود ولی پس ازخروج از ایران در بغداد اقامت کرد وچندی بعد موردمرحمت‌شاه واقع گردید .

باری‌حاکم بمحض ورود از جای خود بلندشد وبمارسل دست داد وبما اشاره کرد که در روی‌صندلیهای تلگرافخانه‌بنشینیم بلافاصله در فنجانهای قشنگ که پایه نقره داشت‌قهوه‌آوردند قهوه بسیار خوب طبخ شده ومطبوع بود شاهزاده بزبان فرانسه باما صحبت کرد و ابتداء عذر خواست که مدتی است باین زبان مکالمه نکرده وغالب لغات را فراموش کرده است پس از تبادل فورمولهای ادب واحترام علت مسافرت ما را جویاشدو گفت درمدت‌اقامت قزوین‌هر گونه مساعدتی از من بخواهید مضایقه نخواهم کرد .

مارسل گفت قصدمادیدن آثار وابنیه‌تاریخی ایرانست ولی‌ازقراری که شنیدم ملاهابرای دیدن مساجد اشکال‌تراشی کرده وبما اجازه دخول نمیدهند و چون من مخصوصاً برای مطالعه آثار تاریخی تحمل مشقات این‌مسافرت طولانی را کرده‌ام ازحضرت‌والاخواهشمندم‌اجازه‌دهند درموقعیکه مساجد خالی‌باشند مابمطالعه‌بنای آنها بپردازیم .

شاهزاده گفت متأسفانه من نمیتوانم دراین باب جواب مساعدی بشما بدهم‌اینکارازقدرت واختیار من خارجست من شخصا آدم متعصبی نیستم وخیال میکنم تربیت یافته و بتمدن آشنا باشم ـ نمازراهم ترك کرده‌ام ودر این‌مدت‌سه ماه که بقزوین آمده‌ام تاکنون پابمسجدنگذارده‌ام ممکن است من بشما اجازه بدهم ولی میترسم امام‌جمعه که ملای متعصبی‌است درصدد جلو گیری برآید ودرهرحال چنین‌صلاح میدانم که شما از دیدن مساجد صرف نظر کنید ـ بعد صحبت از نهلیسم‌وفراموش خانه ومیزهای متحرك بمیان آورد ومدتی مارا سرگرم داشت وبالاخره‌بدهان دره‌افتاد وخمیازه‌ای کشید(اینکاررا ایرانیان برخلاف نزاکت وادب‌نمیدانند) ومانا‌چاربدون اینکه از این ملاقات نتیجه‌ای بگیریم بلند شدیم وباکمال کسالت بیرون آمدیم.

خلاصه شاهزاده بلامذهبی خودافتخار میکرد وبااینکه خود را متمدن‌وبامعلومات‌معرفی مینمود وبسحروجادو وچشم‌بد وغیب گوئی وغیره‌هم اعتقاد تامی‌داشت وبسیار وهم‌پرست بود و چیزهائی‌راکه نمیدانست وازرموز علمی آنهاآگاهی نداشت همه‌را نتیجه سحروجادومیدانست. ستاره‌شناسی وطالع بینی وعقیده بتأثیر کواکب مدتیست از دنیای غربی رخت بربسته و بممالك شرقی پناهنده شده است .در شروع هرکاری حتما باید بمطالعه‌آثار کواکب پرداخت وساعات سعد ونحس را دانست هرگاه بخواهند از انجام کاری سرپیچی کنند به‌نحوست ساعت متوسل

شده وازاقدام بآن عذرمیخواهند آلات مخصوصی هم برای ستاره شناسی دارند که با استادی ومهارت تامی ساخته‌شده ولطف‌هنروذوق‌صنعتی‌سازنده‌را خوب‌نشان‌میدهد(۱).

شاه‌هم‌منجمین‌مخصوصی‌دارد که دراقدام بکارها با آنها مشورت میکنند ودر هنگام تولد نوزادان‌بایدحضورداشته‌باشندومانند منجمی که‌دراطاق‌ملکه«آن(۲) درموقع‌تولدلوئی‌چهاردهم مخفی شده بود طالع بینی کنند.

ایرانیان همیشه کتابچه تقویم‌را باخوددارند وقبل ازشروع بکارها بـاآن‌مشورت‌میکنند دراین‌کشور بعقاید روستائیان‌خودمان هم‌برمیخوریم هیچکس در روز جمعه وسیزده مسافرت نمیکنند درچنین روزی تعطیل‌عمومی‌است ومردم غالباً برای پرهیزازکار کردن خانه را ترك کرده وبگردش میروند درپاره‌ای از ایالات ازتلفظاین‌رقم‌نحس‌هم‌اجتناب میکننندوبجای‌سیزده میگویند«دوازده‌ویك».

سال‌گذشته خبری در ایران انتشار یافت مرغ سفیدکه تخم میگذارد از آن مرض طاعون بروزمیکند وموجب اتلاف نفوس میشود بنابراین‌درمدت هشت‌روز آنچه مرغ‌سفیدبود همه‌را کشتند وحتی‌جوجه‌های سفید تازه‌ازتخم درآمده‌رانیزخفه ونابود کردند.

روستائیان بتنگی‌نظر فرنگیان وآثاربدآن عقیده دارند وچون عبورفرنگی در دهکده بندرت اتفـاق میافتد یادگارهائی ازخود درآنجا باقی میگذارد مثلا میگویند پس‌ازعبور فلان فرنگی گاورضا مرد وزن‌علی طفل‌مرده‌ای زائید حتی‌درمیان‌خودشان هم اشخاصی‌را ببدچشمی نسبت‌میدهند ـ بجن‌وپری‌هم اعتقاددارند درپاره‌ای ازدهکده‌ها درموقع وضع حمل‌زنی باتفنگ شلیك میکنند تا اجنه دور شوند وبرای محافظت مادر نوزاد از حملات ارواح موذی شمشیر یا اسلحه‌برنده دیگری تاچندی درپهلوی اومیگذارند وگاهی‌هم یك‌ردیف‌سرباز مقوائی درروی بـام قرارداده وبانخی آنهارا بحرکت‌درمیآورند وبالاخره اگر وضع حمل سخت‌وطولانی‌باشد بوسائل مهمتری دست میزنند مثلا شوهرزن اسب‌سفیدی‌رامیاورد ومقداری جودرروی‌سینه‌برهنه زن‌میریزدتااسب‌بخورد:

۱۱مه- شب‌گذشته مدیر مهمانخانه باوضع مغرورانه‌ای گفت:

ازقرارمعلوم حکومت بشما اجازه‌نداد که بمسجدشاه بروید- این‌حاکم‌بسیارضعیف‌النفس است وازترس‌ملاها ازاین‌نوع اقدامات دوری میجوید اگر ازابتدا بمن مراجعه میکردید بشما میفهماندم که نوکری ازنوکران اعلیحضرت کاری‌تر از حکام و شاهزادگانست وبهتر از آنها میتواند فرنگیان‌را از خود ممنون‌سازد ـ دربین‌نمازهای صبح وظهر مسجد بکلی‌خالیست‌ملاها

۱- مقصود نوع‌اصطرلابست(مترجم)

۲-Anne-D' Autriche دخترفیلیپ‌سوم اسپانیولی‌وزن‌لوئی سیزدهم‌استودرهنگام‌طفولیت پسرش‌لوئی‌چهاردهم‌نیابت‌سلطنت‌فرانسه‌راداشت (مترجم)

در این‌موقع مشغول خوردن نهار و کسبه‌وتجارهم در بازار سر گرم کارهای‌خودهستند هر گاه حاضر باشید من میتوانم بدون اینکه خطری متوجه شما باشد در موقعی که مناسب میدانم شما را بآنجا ببرم

امروز صبح درموقعیکه مسجد خالی بود مدیر مهمانخانه جلو افتاد وماهم از دور بدنبال او رفتیم چهار نفراز دوستانش‌هم محض احتیاط همراه بودند ابتدا درهشتی مسقف‌تاریکی‌وارد شدیم وبعد از دالان سربازی عبور کردیم که دارای ایوانهائی بود وچند نفر گدا درآنها نشسته ساکت بآیندگان وروندگان نگاه میکردند ـ دالان‌دیگری که بادالان اول زاویه قائمه تشکیل میدهد منتهی بمحوطه مسقفی میگردد ـ ازاین محوطه هم خارج شدیم وازپیچی‌عبور کردیم و وارد حیاط مرکزی‌شدیم گویا این‌دالانها وپیچ‌وخمها باین‌منظور ساخته شده که‌مسجدازانظار کفار وناپاکان‌محفوظ باشد ـ حیاط وسیعیست وباآجر فرش‌شده اما بواسطه‌بی‌مواظبتی آجرها شکسته شده واز درزهای آنها علفهای هرزه وچمن روئیده است ـ در مرکز آنهم حوضی است که برای وضو وشستشوی دست و صورت ساخته شده وچند درخت کهن بی‌نظمی برآن سایه انداخته است ـ در چهار طرف حیاط رواقی وجود دارد که در وسط آن در بزرگ ورودی به محوطه عبادتگاه واقع‌شده است ـ مدخلهای‌دیگری‌هم هست که بیکدیگر شباهتی ندارند ولی بامحور بزرگ بنامتقارن میباشند ـ از وقتیکه اروپائیان درقزوین زیاد رفت‌وآمد پیدا کرده‌اند در بزرگ‌را بسته واز درهای کوچك‌دیگر بمحوطه عبادتگاه واردمیشوند ـ این محوطه‌دارای گنبدیست ودرجنبین آن‌دومنار بلند قراردارد که‌از دور بنارا نشان‌میدهد .

صورتی از موقوفات مسجددر کتیبه‌های آجری نوشته شده‌است ـ عبادتگاه دارای محراب مربعی است وباگنبد سنگین خود ساختمانهای زمان‌هرون‌الرشید را بخاطر می‌آورد ـ گیلوئیها و گچ‌بریها که یادگاری از هنرهای قدیمی ایران قرن دوازدهم هستند (قرن‌ششم‌هجری)دراینجا دیده‌میشوند که باشاخ وبرگهای‌ظریف وگلهای لطیف خطوط کتیبه‌ها را احاطه کرده‌اند و معلوم است که این‌تزیینات پس‌از زلزله‌های‌شدید که در قرن یازدهم ودوازدهم اتفاق‌افتاد وشهر قزوین را بکلی ویران ساخت در دوران‌سلطنت سلجوقیان‌در موقع تعمیرخرابی مسجد بوجود آمده است .

مدت یکساعت ونیم ما مشغول تماشای قسمت‌های مختلف بودیم و همینکه آفتاب عموداً ببالای‌سرتابید راهنما گفت‌موقع بیرون‌رفتن‌است زیرا که اکنون مؤذن ببالای مناره‌هامیرود ومردم‌را بنماز ظهردعوت میکند ـ بمحض‌اینکه از مسجدبیرون آمدیم‌صدای‌مؤذن‌درفضاطنین‌انداز شدومؤمنین‌ازهرطرف‌باشتاب بطرف مسجد میدویدند .

۱۳مه ـ امروز جمعه روز تعطیل‌عمومی است ومابرای سیاحت محلات اطراف شهر بیرون

رفتیم ناگاه صدای طبلی بلند شد ومارا متوجه خود ساخت-دروسط میدانی دوراز جاده جمعیت زیادی ازمرد وزن‌را دیدیم که برای تماشای تعزیه در آنجا جمع‌شده بودند - تعزیه‌مجلسی‌است بسیار حزن آور که در آن شهادت امیرالمؤمنین‌علی ع وفرزندان او که بامر خلفا شهیدشده‌اند نمایش داده میشود ومخصوص شیعیانست درروزهای‌حزن‌انگیز محرم‌مردم سر گذشت‌اندوهناك شهدا را میشنوند ونسبت به‌سنی‌ها که مرتکب قتل اولاد پیغمبر شده‌انداظهار تنفرمیکنندوبآنها لعنت میفرستند.

درقزوین مانند تهران محل‌مخصوصی برای نمایش‌نیست‌تماشاچیان‌روی پاشنه پادایره‌وار برزمین می‌نشینند -زنان باروهای پوشیده دریکطرف‌جای گرفته ومردان‌ازطرف‌دیگردروسط دایره‌هم‌فضائی برای نمایش‌دهندگان موجود است- از ضمایم این نمایش قطعه فرشی است که بزمین افتاده ودرروی آن شمشیروسپر قرار دارد - پرده‌سقف تماشاخانه منحصر برنگ کبود آسمانست وبجای چراغهای پردود ورنگ پریده تأترهای ما آفتاب فضارا زیرپرتوخودروشن میکند پسربچه‌ای عمامه سبزی برسر دارد ودرمقدمه مانند کسانی که سرودهای مقدس نمایشات حزن‌آور یونان‌قدیم‌را میخواندند باآهنك موزونی بنوحه‌سرائی میپردازد وتماشاچیان را بگریه درمیاورد - خودنمایش دهندگان هم در این‌موقع باجمعیت گریه‌میکنند حتی کسانی‌هم که‌نقش قاتلین‌را بازی میکنند میگریند - زنان مخصوصا بیشتر ازمردان باصدای بلند گریه میکنند و آه وناله سرمیدهند ولی اگر نمایش طولانی‌باشد آرام‌شده‌وبااطرافیان‌بصحبت‌های بشاشت‌آور میپردازند - آدم چاقی‌هم روی صندلی نشسته ونوبت‌خواندن هریکی‌را بااشاره معین‌میکند ودر موقع جنك‌هم طبل‌وشیپور میزند - پس‌از تماشای تعزیه رفتیم بطرف یك گنبد مینائی‌رنگ که میگفتند قبرطفل دوساله امام‌حسین‌است (۱) قبل از ورود بامامزاده از قبرستان بزرگی عبور کردیم زنانی را دیدیم که درپهلوی قبرها نشسته بارفقای‌خود مشغول‌صحبت وخوردن شیرینی بودند ودرپاره‌ای از جاها که قبرتازه‌ای بود مادران یازنان بیوه در کنار آن نشسته باناله‌های موزون گریه میکردند وزنانی که دراطراف آنها بودند حس‌ترحمی نسبت بآنها بروز میدادند تمام این‌زنان باالباس متحدالشکلی بیرون آمده بودند فقیر یاغنی همه دارای یك نوع شلواری هستند که دربالا گشاد ودر پائین باریك میشود وانتهای آن درروی‌پاچین‌خورده است - این نوع شلوار موسومست به «چاقچور» وچادر سیاهی‌هم برسر دارند که پارچه سفید بلندی در جلوی‌آن آویخته ودرمقابل صورت مشبك است این‌پارچه سفید «روبند» نام‌دارد و تازانو پائین میاید - وقتیکه زنی اینطور خودرا درلفاف بپیچد جوان یاپیر -چاق‌یالاغرشناختن‌آن‌مشگل

۱- نگارشات بانوی مسافر اشتباهات زیادی دارد که ازعدم احاطه‌وی برسوم کشور و تاریخ وزبان‌آن‌ناشی‌شده است- ازجمله‌حسین‌بن‌علی‌بن موسی‌الرضامعروف بشهزاده‌حسین‌رافرزند امام‌حسین ذکر کرده است.

است. نزدیك در امامزاده پله‌ای بود وما برای اینکه مناظر اطراف را خوب ببینیم از این پله ببالای بام رفتیم وبتماشای اطراف پرداختیم - مردم همه مشغول زیارت بودند و کسی بما نگاه نمیکرد اما همینکه زیارت تمام شد ملای پیری باقیافه گرفته‌ای بحیاط امامزاده آمد من بخیال افتادم که میآید تا مارا از بام بزیر آورد اما تعجب کردم که بجای تهدید باخوشروئی ما را دعوت کرد که بتماشای امامزاده که تازه تعمیر شده است برویم ما هم با نهایت خوشوقتی دعوت اورا پذیرفته باداو بدرون امامزاده رفتیم - این بنا بشکل مکعب وسردر اصلی آن از کاشی پوشیده شده است ابتدا داخل اطاق کوچکی شدیم که چند ستون داشت وستونهارا باشیشه‌های لوزی شکل تزیین کرده بودند از آنجا هم گذشته وارد مقبره شدیم در این تالار آئینه زیادی در روی دیوارهای سفید نصب کرده‌اند قبر بلندی هم در وسط آنست وضریح مشبك نقره‌ای اطراف قبررا احاطه کرده ودر چهار گوشه آن از بالا گلوله‌های درشت نقره قرار دارند - تزیین امامزاده بسیار خوشنما است. فرشهائی در روی زمین گسترده و چراغهای مسین از سقف آن آویخته است - در اطراف ضریح هم چند آیه قرآن باخط خوش نوشته شده است. مؤمنین کفشهای خودرا در آستانه ازپا در آورده وباپای برهنه داخل مقبره میشوند وتعظیم میکنند ودست بضریح نقره گذارده وسه بار دور قبر میگردند ودر زوایای آن گلوله‌های درشت نقره را میبوسند وپیشانی خودرا بآن میمالند ودر زیرلب جملات عربی هم میخوانند که مسلماً اغلب معنی آنهارا نمی‌فهمند بعد پشت بدر عقب رفته و پس از تکرار تعظیم ازدر خارج میشوند.

در بالا کتیبه ایست باخطوط طلائی که در روی زمینه فلزی برجستگی دارد ودر اطراف آن شاخ وبرگ درهم ریخته‌ای بسبك بناهای عربی بالوان قرمز وآبی وسبز دیده میشوند - و روشنائی ازیك در شیشه‌دار داخل محوطه میشود وباین مجموع هم آهنگی مخصوصی میدهد - محراب در امتداد کعبه واقع وپرده نقاشی هم داشت که باپارچه روی آن را پوشانیده بودند - بنابرخواهش من پرده را بلند کردند - تابلوئی دیدم که چندان ارزش صنعتی نداشت شخصی را نمایش میداد که باسیمای گشاده عقالی برسر داشت و رشته‌ای از پشم شتر بدور آن پیچیده بود و لباس پشمی بلند گندم گونی هم برتن داشت و من بسی تعجب کردم که برخلاف دستورات اسلامی در امامزاده تصویر انسانی پیدا میشود - در جنبین امامزاده دو اطاق برای مستخدمین بود ملای راهنما مارا باطاق خود دعوت کرد واصرار داشت که ما بمانیم تاقهوه‌ای که دستور داده است حاضر شود - بنابدعوت او وارد اطاق شدیم وهمینکه نشستیم شوهرم بملا گفت امروز بخت باما مساعد بود که بزیارت شما نائل شدیم - خواهشمندم اگر زحمت نباشد مختصری از حقایق مذهب اسلام ودستورات آن را برای ما بیان فرمائید.

ملا گفت من با کمال امتنان درخواست شما را اجابت میکنم - این مباحث موضوع تحصیلات

ومطالعات دائمی ما می باشد - من حقایقی را برای شما میگویم نه بقصد اینکه یکنفر عیسوی را از راه غلط بر گردانم و براه راست هدایت کنم بلکه برحسب وظیفه‌ای که دارم مطالبی را برای شما بیان میکنم - یکی از شعرای ما گفته است:

چه می بینی که نابینا و چاه است　　　اگر خاموش بنشینی گنا هست

وشروع بصحبت کرد واز توحید واصول وفروع دین وقیامت و حشر اموات و ملائکه و وظایف آنها سخن راند واز آداب نماز وروزه وحج و بهشت ودوزخ و پیغمبران سلف و کتب آسمانی وغیره مفصل سخنرانی کرد(۱)

درضمن صحبت سایر ملاها هم از عبادت فارغ شده وبتدریج آمدند وپشت بدیوار نشستند. قهوه‌ای صرف شد وقلیان دست بدست گشت پاره‌ای کتابی ازطاقچه برداشته بمطالعه پرداختند وبعضی هم قلمدانهای دراز را بالوله کاغذ که درقطعه چرمی پیچیده بود از جیب درآورده سر گرم نوشتن شدند وماهم برای رفتن بلندشدیم یکی از ملاها بما پیشنهاد کرد که خرابه‌های مدرسه قدیمی هم که نزدیك است ببینیم این مدرسه بوسعت مسجدشاه نیست (۲) ولی ازتزییناتی که باقی مانده است میتوان حدس زد که درزمان آبادی مانند مسجدشاه جالب توجه بوده است

۱۳مه - امروز بنابود ازقزوین بطرف تهران برویم ولی مارسل شب گذشته مبتلا بتب شدیدی شد واز دردسر مینالید واستفراغ میکرد من از رئیس تلگرافخانه پرسیدم که آیا دکتر اروپائی خوبی دراین شهر هست؟

گفت نظر باینکه ایرانیان پیرو دستورات ابن سینا دانشمند مشهور هستند که درقرن دهم درسلك حیات بوده بدکترهای اروپائی مراجعه نمیکنند وبنابراین دکتر اروپائی دراینجا نمیماند بدبختانه جعبه دوارا هم روزپیش باکاروان فرستاده بودیم وچون از ناخوشی او بیمناك بودم باین فکر افتادم که هرچه زودتر اورا بتهران برسانم- ازقزوین بتهران میتوان بادرشکه مسافرت کرد ولی درشکه پیدا نمی شود - درانبارهای دولتی چند درشکه بود که برای مسافرت اعلیحضرت محفوظ نگاهداشته وبکسی نمیدادند بالاخره پس از یکروز سر گردانی چهار چرخه‌ای پیدا کردیم که سرپوش بدی داشت لحافی در آن انداختم وشوهرم را روی آن خواباندم ودرساعت سه بعداز نصف شب حرکت کردیم - در پنج کیلومتری شهر راه بواسطه بارندگی زیاد پراز آب و گل شده وحیوانات بسختی راه میپیمودند ناگهان درشکه در گل ماند درشکه‌چی پیاده شد من عنان اسب را گرفتم واو بی در پی شلاق زد ولی نتیجه‌ای حاصل نشد بنابراین مجبور شدیم صبر کنیم تاآفتاب طلوع کند وبامساعدت عابرین کاری صورت دهیم - چون صبح شد چندنفر دهقان

۱- شرح این مجلس را نویسنده درچندصفحه بتفصیل ذکر کرده است چون ماءمسلمانان بیشتر وبهتر از او باین مسائل آشناهستیم ازترجمه آن صرف نظر میکنیم(مترجم)

۲- مؤلف مسجدجامع کبیررا همه‌جا مسجدشاه ذکر کرده است.

که باگاوان خود بمزرعه میرفتند رسیدند وباکمك آنها ونیروی گاوان توانستیم ارابه‌را ازگل ولای بیرون آوریم بطوریکه آنها نقل‌میکردند راه تاتهران بهمین حالست ومابایدیکصدوبیست کیلومتررابازحمت طی کنیم ـ مهندسی که این‌راه‌را ساخته و ایرانیان را باین شاهراه سلطنتی مفتخر نموده قابل ملامت نیست زیرا که امین‌السلطان‌مباشرساختمان این‌راه‌بوده و برای‌هر کیلو متر متجاوز از ده‌هزار فرانك از خزانه‌دولتی گرفته واین راه را ساخته است که در تابستان از زیادتی خاك ودرزمستان بواسطه آب و گل قابل عبور نیست ـ امین‌السلطان سابقاً کباب‌پز مخصوص شاه بوده و بواسطه همین شغل‌شریف باین مقام رفیع رسیده‌است ـ امروزهم‌صدراعظم کشور است بعلاوه ریاست گمرك وخزانه‌را هم دارد وعایدات ومخارج کشور کاملا دراختیاراو است ـ اکنون‌هم مضایقه ندارد که درموقع شکار پیش‌بندی‌به‌بندد و آستین‌را بالا زند وبرای‌شاه کباب لذیذی فراهم‌سازد البته بواسطه‌همین کباب مطبوع بوده که توانسته‌است‌ساختن‌راه‌تهران بقزوین‌را مقاطعه نماید ـ پس‌ازآنکه بگرفتن امتیاز نائل گردید دهقانان‌راباضرب‌شلاق وبدون اجرت بکارواداشت واز مالکین مزارع هم رفع‌خسارت نکرد والبته چنین راهی که یکوجب سنگ‌فرش ندارد بهتراز این نخواهد شد .

باری بازحمت زیادی بچاپارخانه چهارم رسیدیم ـ دراینجا نایب‌چاپارخانه مانع‌ازحرکت مان‌شد ببهانه‌اینکه راه امن‌نیست وشب نمیتوان حرکت کرد چنان حالت یأسی بمن‌دست‌داد که از توصیف خارج است ولی نظرباینکه مجبور بودم مریض را زودتر بتهران برسانم براصرار والتماس افزودم و گفتم مگر این‌رشته جبال‌البرز نیست که قلل پربرف آن‌نمایان‌است ؟

مابیست کیلومتر از پایتخت فاصله داریم چگونه ممکن است این فاصله کم و نزدیك پایتخت ناامن باشد ؟

بالاخره بواسطه پافشاری موفق شدم که‌اسبانی بگیرم وحرکت کنیم ـ درساعت‌ده‌بعداز ظهر ازخندق عریض پایتخت عبور کردیم اما سورچی تاکنون بتهران نیامده وراه‌را نمیداند‌او یکنفر دهقانی است که بالهجه کردی حرف میزند ومن هیچ‌نمی‌فهمم چه‌میگوید ـ بالاخره‌ارابه در کوچه‌های تاریك پرپیچ وخم وخالی از سکنه داخل شد در تمام خانه‌ها بسته شده و بقدری کوچه‌ها پر گل‌وآبست که بازحمت از آنها عبور میکنیم ـ وکمترین روشنائی هم وجود ندارد که بتوان راه‌را از چاه باز شناخت ـ پس از عبور از بازار که تاریکتر از کوچه‌ها بودناگهان دیدیم که دری نیم بازاست ومختصر روشنائی در آن پیدا است‌بنابراین بآنجا داخل شدم و دیدم یکعده سرباز سر گرم نوشیدن چائی و کشیدن قلیان هستند از آنها پرسیدم از کدام طرف باید بمحله عیسویان‌رفت؟

یکی از آنها بلندشد و باسورچی گفتگو کرد ودانست که او راه را نمیداند بنابراین برسرلطف آمد وپهلوی‌سورچی نشست ومارا بر گرداند ـ مدتی راه رفته را دوباره پیمودیم و

بالاخره بمیدان بزرگی رسیدیم که روشنائی ضعیفی داشت این‌میدان دارای چهار دروازه بزرگ بود(۱) سرباز راهنما ازیکی از آنها عبور کرد و گفت‌این‌محله فرنگیها است‌وپیاده شد که‌برود پرسیدم مهمانخانه کجاست؟.

گفت نمیدانم خوشبختانه‌قهوه‌خانه‌ای‌در آن نزدیکی بودمن‌بقهوه‌چی‌مراجعه کرده وراهنمای جدیدی پیدا کردم ده دقیقه بعد بخانه‌ای رسیدیم که دیوارهایش سفید و بحسب ظاهر تمیز بنظر میآمد- اینجا هتل‌فرانسه‌است‌یعنی کافه کوچکی که‌یکی‌ازهموطنان‌ما دایر کرده‌است‌وبطوریکه فهمیدم این‌شخص سابقاً شیرینی‌پز مخصوص‌شاه بوده‌است نظر باعتراض‌علما که شاه نباید‌شیرینی‌ئی که بادست ناپاك فرنگی فراهم شده صرف نماید از شغل‌خود منفصل گردیده و برای‌امرارمعاش اینکافه‌را دایر کرده‌است.

در اینکافه فقط دواطاق است که صاحب مهمانخانه مسیو پرود m.Prévat بمسافرین تازه وارد اجاره میدهد خوشبختانه این‌موقع این‌دواطاق خالی بودوماتوانستیم‌در کافه منزل کنیم- اما مارسل درچه‌حال‌است ؟خدامیداند -متصل هذیان‌میگوید وقادر نیست که‌خودرا باطاق رسانده روی‌تخت‌خواب‌بیفتد انتهی.

ونیز درصفحات (۵۰۱-۵۰۲)پس ازپایان شرح مهمانی وپذیرائی میرزامحمدمستوفی نظام حاکم بوشهر چنین‌نوشته‌است.

همینکه ما آماده رفتن شدیم -چندنفرپیشخدمت‌باقیافه گرفته وارد سالن‌شدند وتلگرافی بحـاکم دادند که بـواسطهٔ کنجکاوی یـا انتشار موضوع محتوی آن را میـدانستند - این تلگـراف از تهـران مخـابره شده و فقط حـاوی ایـن مختصر بود « سپهسـالار به رحمت ایزدی پیوست »

لقب سپهسالاری باعنوان ژنرالیسم معادل است - این‌شخص یکی از متنفذترین‌درباریان ناصرالدین شاه بود - مرگ غیر مترقبه او باعث تأثر حضار گردید زیرا که مدت چندین سال اقتداری داشت مافوق تمام اقتدارات ونفوذ درباریان‌بود.

سپهسالار پسر یکنفر استادحمامی قزوینی بود (۲) که از شغل‌پدری‌دست کشیدووارد کاخ

۱- مقصودش میدان‌توپخانه‌است (مترجم) [میدان‌سپه کنونی]

۲- حاج‌میرزاحسینخان سپهسالار پسر میرزانبی‌خان امیر دیوان قزوینی است که در دستگاه دولت مقامات عالیه داشته سالها وزیر عدلیه ومدتی والی فارس بود حاج میرزا حسینخان‌نیز پس از اکمال‌تحصیلات درتهران‌وفرنگ زیرتوجه امیر کبیر نخستین‌خدمتی که دردستگاه دولتی باو‌ر گذار شد ژنرال‌قونسولگری بمبئی بود سپس ژنرال قونسول تفلیس‌شد بعدها وزیرمختار وسفیر ایران در مملکت عثمانی بودکهٔ وسائل مسافرت ناصرالدین‌شاه رابه‌عتبات باآن تجملات وتشریفات که ازعهده کسی برنمیآمد فراهم کرد ودر برابراین‌خدمت بوزارت عدلیه منصوب‌شده بتهران آمد و هر خدمتی که باورجوع شدبیهترین وجهی انجام‌داد وبواسطه ابرازلیاقت وشایستگی وصحت‌عمل‌ودرستی بمقام صدارت عظمی ورتبه سپهسالاری رسید وبخلاع گرانمایه ونشانهای عدیده والقاب وعناوین و مشاغل

سلطنتی گردید - ابتدا بشغلهای پست تن‌در داد وطولی نکشید که بواسطهٔ استعداد وهوش و لیاقت فطری بمقامات عالی‌رسید واز تاریکی در آمد وچنان نفوذی درخاطر شاه پیدا کرد که بالاخره مقام صدارت مملکت‌را اشغال نمود نظر بنظم‌وترتیبی که دراعمال و رفتار خود نسبت بهیئت دیپلوماتیك بکار میبرد طرف توجه ومهر وملاطفت آنها واقع گردید وچون‌از انحرافات سیاست‌شرقی بکنار بود وباصداقت رفتار میکرد همه‌نسبت باو اعتمادی پیدا کردند وشاه‌هم او را محرم‌اسرار باطنی خود قرارداد ودرمسافرت باروپا اورا همراه خود برد در هنگام مسافرت شاه باروپاواقعه‌ای در ایران روی داد که نسبت بسیاست درباریان خالی از اهمیت نبود - یعنی خواهر شاه که سابقاً زن‌میرزا تقی‌خان امیرنظام بود به‌یحیی‌خان‌برادر سپهسالار شوهر کرد شاه ازاین ازدواج راضی نبود وبهمین جهة از این تاریخ ببعد سعایت درباریان نسبت بسپهسالار در خاطرشاه‌مؤثر واقع گردید وشاه‌هم‌ترس‌داشت که مبادا روزی اینمردتوانا عده ای‌از نارضیان را بدنبال خود اندازد وبفکر توطئه‌ای‌افتدبنابراین اورا ازکار بر کنار کرد.

درموقعیکه الکساندر سوم به تخت سلطنت روسیه جلوس میکرد چنین بنظر آمد که شاه کدورت قلبی خودرا نسبت باین‌مرد بزرگ فراموش کرده است زیرا که این‌مستخدم‌قدیمی را برای تبریك گفتن بپادشاه جدید روسیه بسفارت برگزید وشمشیر زر نشانی باغلاف مرصع بزمردهای گرانبها برای‌تزارفرستادبعلاوه فیروزه‌درشتی‌هم که‌بهای آن‌ببیست‌هزارفرانك‌میرسید بعنوان هدیه برای ملکه‌روسیه‌فرستاد.

سپهسالار دراین‌موقع بزرگی بخرج داده‌از خزانه دولتی در خواست خرج سفر نکرد بلکه باخرج خود عده زیادی را هم همراه برد و بطور شایسته شاه ایران را معرفی کرد و آبرومندانه بایران مراجعت نمود بامید آنکه دوباره مشمول مراحم شاه گردد.

در خاطر دارم که درموقع عبور از تهران‌دوست ودشمن از بخت واقبال مساعداین‌وزیر

بقیه‌از صفحه قبل

گوناگون وهدایای‌فاخره سرافراز گردید وبرای‌اینکه ترقی‌اروپا را بشاه‌بنماید واورا وادارد که‌در ایران نیز به‌رفورم تشکیلات پرداخته ومملکت‌را بطرف ترقی سوق بدهد وسایل مسافرت‌اورا باروپا فراهم کرد - متأسفانه‌یکعده ازشاهزادگان ودرباریان متعدی ومفت‌خوار که سپهسالار جلوی خودسری ومظالم وغارتگری آنها را گرفته بود باملای متنفذین‌همدست‌شده وناصرالدین شاه‌را تهدیدنمودند که‌ملت‌را برعلیه اوخواهندشوراند وی‌هم که‌پادشاهی‌عیاش وراحت‌طلب بود سعادت‌ملتی‌را فدای‌راحتی خود کرد وسپهسالار را مانند امیرکبیر ازکار برکنار نمود بعداً بایالت خراسان فرستاد و در آنجا چنانکه مشهور است آن‌مرد بزرگوار رابدستور اومسموم کرده‌وکشتند - اینکه‌مادام دیولافوآ نوشته است سپهسالار پدرش حمامی بود مسلماً این‌حرف‌را درباریان مغرض واطرافیان شاه که جزحسادت و خودپسندی‌وغارتگری وضعیف‌آزاری هنری‌نداشتندودشمن لیاقت و درستی بودند برای‌خفیف کردن سپهسالار بسرزبانها انداخته‌اندوباانتشاراینگونه اراجیف ونسبت های کاذب‌خواسته‌اند اورا در انظار کوچك کرده و موهون نمایند.

باتدبیر باهم صحبت میکردند وهمه اظهار امیدواری میکردند که شاه پس ازاین مأموریت بزرگ که صدراعظم سابق در نهایت آبرومندی و شایستگی انجام داده دو باره او را بر سر کار خواهد آورد.

اما برخلاف انتظار عمومی سه روز پس از ورودش شاه اورا بحکومت خراسان منصوب کرد ومجبور شد بمشهد برود که فاصله آن از تهران بیست وپنجروز راه است - اگرچه این مأموریت یکی از مشاغل مهم مملکتی است وهمیشه بیکی از اقوام و بستگان نزدیك شاه داده میشود - زیرا که این ایالت ثروتمند است وعایدات مهمی دارد وحاکم هم که بآنجا میرود اقتدار واختیار تامی دارد اماژنرالیسم بقصدشاه پی برد وفهمید که محکوم به تبعید شده است منتهی این تبعید تغییرشکلی پیدا کرده است - معهذا بامید آنکه مشمول مراحم شاه گردد میگویند یك ملیون بشاه تقدیم کرد تا اجازه اقامت اورا در تهران بدهد اماشاه خواهش او رانپذیرفت و گفت تاچهار روز حتماً باید تهران را ترك کرده وبخراسان برود

سپهسالار خدمات گرانبهائی بملت ودولت ایران کرد وبرخلاف گذشته میانه دولت ایران راباسیاست اروپائی سازش داد ودروحدت ملی کوشش فوق‌العاده‌ای کردقبایل عربستان وفارس راکه کوس استقلال میزدند وهمیشه یاغی بودند مطیع وفرمانبردار مرکز نمود بدبختانه روش اداری او بیشتر از سیاستش موجب بحث شد برعکس پیشینیان خود نه کارهای رسمی رابمعرض فروش درآورد ونه مأموریتهای بیمورد باشخاص نالایق داد وبدون ملاحظه واحتیاط امور مملکت را شخصاً اداره میکرد. بمحض ورود بکار صدارت احساس کرد که باید خودرا ازتحت کنترل وجاسوسی زیردستان خلاص کند - وبرای انجام رفرمی درنظر داشت تمام کارمندان وزارتی را از شغل خود منفصل کند عایدات را بشخصه بخزانه واردمیکرد ودر خرج هم نظارت کامل داشت وبجاهای لازم قشون اعزام میکرد - هم رئیس دفتر سلطنتی وهم رئیس قشون وهم رئیس مجلس شورای وزراء بود و بالیاقت و کفایت ذاتی امور کشور را اداره میکرد و مستقیماً باحکام مکاتبه داشت - تمام ایرانیان رفتار اورا میپسندیدند - امور اداری و اقتصادی رابرشالوده محکمی استوار کرد بطوریکه همه اورا تمجید کردند - اگر مثلا پیش او لباس سرباز پنجاه فرانك برای دولت تمام میشد بامساعی او ببیست فرانك تخفیف یافت پیوسته شاه را تشویق میکرد که برمواجب سرباز بیفزاید واز حقوق گزاف درباریان بکاهد - قبل از او سرباز وصاحب منصب شکایتی نداشتند زیرا که همه درخانه‌های خود راحت بودند وفرماندهان قشون هم بسیار خوشوقت بودند که بافراد قشون لباس ومواجب ندهند وفقط نام آنها را صورت دهند تابااین عنوان حقوق آنها را از خزانه گرفته وبجیب خود بریزند البته چنین وضعی آنهم درمملکت ایران قابل دوام نبود - وقتیکه درباریان متملق یقین کردند که ناصرالدین - در مراجعت از اروپا نسبت باین وزیر کدورتی

حاصل کرده آتش را دامن زدند و از او سعایت ها و شکایت‌ها کردند تا شاه بکلی دست او را از کار کوتاه کرد.

اما ملت ازاین کار ناراضی بود زیرا که میدیداین‌صدراعظم درخیال چاپیدن‌نیست‌زارعین و کسبه و تجاررا لخت وغارت نمیکند حتی‌اشخاص بزرگ‌هم دراین احساسات شرکت داشتندو همه از عزل او افسوس میخوردند - امروز که برای رسیدن بحکومت ولایات و ایالات و وصول بمقام سرتیپی ورسیدن بحق خود ودرخواست عدالت و حتی برای توقیف شدن وچوب خوردن هم باید پول داد- افراد ملت از فقدان چنین‌آدم‌بیغرض وعادل‌ومنصفی قدردانی‌میکنند واز مرگ غیر منتظره او افسوس میخورند و صفات نیك اورا بیاد میآورند و برای او از خدا طلب روانشادی میکنند - البته خداوند سپاسگزاری مردم را برای افراد درستکار ذخیره کرده‌است.

[درمنزل فراشبندفارس(۱) -نقل‌نقالی راکه برای اتباع نایب آنجاکه خانه‌اش منزلگاه مادام ومسیودیولافوآ بوده‌است چنین‌نقل‌کرده]

چون‌این داستان تمام شد حضار وعده پولی به نقال دادند و او را وادار به نقل داستان ذیل نمودند .

روزی صیادی آهوئی را شکار کرده وبدوست خود ملانصرالدین پیشکش کرد -ملاهم درعوض شکارچی را بنهار دعوت نمود وبساط رنگینی فراهم‌ساخت وهردو از گوشت شکار و شیرینی وسایر خوراکیهاکه زن ملافراهم کرده بود بحد افراط‌خوردند وشکارچی بانشاطو سرور از ملاخداحافظی کرد ورفت وچون‌بقهوه‌خانه‌ای واردشد که مجمع رندان و شیادان بود تعریف زیادی ازمهمانداری ملا وسفره پرنعمت او کرد و گفت من‌هرگز در عمرم غذائی باین لذت نخورده بودم -یکی از رندان شکم‌پرست بطمع افتاد وروز بعد بمنزل ملارفت‌وپس‌ازسلام وتعارف خودرا معرفی کرد که من برادر آنکسی‌هستم که دیروز شکاری بشما تقدیم نمود - ملا برای خوش‌آمد برادر او امروز هم این مرد را برای نهار نگاهداشت وپذیرائی شایانی ازاوبه عمل‌آورد -روز بعد رند دیگری درزدو بملا گفت‌من‌پسرعموی‌برادرشکارچی‌ئی‌هستم که‌آهوئی بشما پیشکش کرد .

(ملابااینکه باطناً ملول شده‌بود) از روی اکراه از این مردهم پذیرائی کردو غذائی برای‌او فراهم ساخت روز بعد دو نفر آمدند وپس از تعارفات چرب‌ونرمی بملا گفتند که ما از دوستان پسرعموی برادران‌شکارچی هستیم که غزالی بشما پیشکش کرد ملا گفت خوش‌آمدید

۱-فراشبند یکی از بخشهای فارس است که درسرراه جاده‌ایکه از شیراز ازطریق فیروزآباد به‌بوشهر میرود قرار دارد

بفرمائید دراطاق بنشینید وفقط اجازه دهید که من باندرون رفته سفارش نهار بکنم همینکه باندرون داخل شد بزن خود گفت ما ببلای غریبی گرفتار شده‌ایم باید تدبیری کرده ازشر این مردم طماع شکم‌پرست رهائی یافت ـ میدانی چگونه ناهاری باید فراهم کنی؟ زن گفت دستور باشما است ملا گفت:

قدری پیه گوسفند در دیك بریز و آن‌را پر از آب کن و همینکه آب جوشید در کاسه‌ها ریخته وبیرون بفرست وخود آمد و نزد مهمانان نشست و بصحبت پرداخت همینکه موقع ظهر شد سفره‌ای گسترده شد و چند کاسه آب داغ که کمی چربی روی آن دیده میشد از اندرون ملا بیرون آمد وقتیکه مهمانان از آن چشیدند با کمال تعجب بملا گفتند این چه معجونی است؟ مگر عزرائیل را برای طباخی استخدام کرده‌ای؟

ملا گفت مگر این آبگوشت مطابق سلیقه شما نیست؟ این آبگوشتی است که دوست پسر عموی برادر شکارچی‌ئی که آهوئی بمن پیشکش کرد درست کرده است.

در پایان این حکایت حضار بنقال آفرین گفتند و تدبیر ملا را ستودند ـ نقال هم گفت چون می بینم که از داستان ملا خوشوقت شدید ناچارم حکایتی هم از سادگی او برای شما نقل کنم و چنین گفت:

با این حال ملا نصرالدین از سادگی هم بی بهره نبود ـ الاغی داشت که پیوسته مصاحب مهربان او بود و مریدانش وقتیکه بجنگل میرفتند این الاغ را همراه خود میبردند و با بار هیزم بمنزل ملا برمیگرداندند ـ روزی در مجمعی صحبت از هوش الاغان بمیان آمد و حضار مخصوصاً از هوش خر ملا تعریف و تمجید زیادی کردند ـ ملا هم از داشتن چنین خری برخود بالیده و گفت شما هنوز آنطور که باید بهوش خر من پی نبرده‌اید ـ این خریست که بتنهائی بجنگل میرود و خودش هیزم فراهم میکند و با دندان بر پشت خود بار میکند و بمنزل برمیگردد مریدان که هرروز خر ملا را بجنگل میبردند حضور داشتند و از ناسپاسی ملا نسبت بخود کدر شده بفکر تدبیری افتادند روزی برحسب معمول خر ملا را بجنگل بردند در موقع مراجعت آنرا در جنگل رها کرده و باز گشتند ـ همینکه شب شد ملا الاغ را در طویله ندید و با خاطری پریشان نزد مریدان رفته و گفت عجب است که امروز الاغ برنگشت.

یکی از مریدان گفت جناب ملا شما نمیدانید که این الاغ چقدر باهوش و کارآمد است ـ امروز پیغامی توسط ما برای شما فرستاد و گفت پس از سلام بملا بگوئید که من از شما خیلی ممنونم زحمت زیادی در پرستاری من کشیدید ولی اکنون باین خیال افتاده‌ام که بتهران بروم و در خانه بزرگان پایتخت مشغول نوکری شوم و همینکه پول زیادی ذخیره کردم برمیگردم.

ملا گفت عجب خر من اینقدر باهوش است و من نمیدانستم، چنین خری را نباید از دست داد

فردای آن‌روز محرمانه راه تهران‌را در پیش گرفت تاخررا یافته وازفکری که بکله‌اش افتاده منصرفش نماید ودوباره آن را نزد خود بیاورد - همینکه بپایتخت نزدیك شد وچشمش بگنبد طلای شاه‌عبدالعظیم افتاد بیکی ازرندهای شوخ اعلیحضرت برخورد و آنرا از قصد مسافرت خود کاملا آگاه کرد وسراغ خر خودرا گرفت - ندیم چون‌سادگی ملارا دریافت‌وخواست او را دست‌اندازد درپاسخش گفت :

من میتوانم خبرخوشی بشما بدهم - این‌حیوان بسیارلایق‌وهنرمندوباهوش‌است - اکنون باآن کفایت ودرایتی که‌دارد یکی ازتجار متمول شهرقزوین شده‌است اگرمیخواهید اورا ببینید باید بقزوین بروید وسراغ اورا از تجار معتبر آنجا بگیرید البته فوراً منزل او را بشما نشان خواهند داد.

ملا پیش‌خود فکر کرد که ماندن من در تهران چه نتیجه‌ای دارد بهتر آنست که فوراً به قزوین رفته ودرمنزل خرخود واردشوم - اتفاقاً دراین‌موقع چون‌حاکم‌قزوین باوزیر خود نزاعی کرده بود وزیر بتهران رفت و باعلیحضرت از حاکم شکایت کرد و شاه هم شکایت او را مقرون به صحت دانست. واو را بحکومت رشت منصوب کرد و حاکم قزوین را هم به تهران احضار نمود.

ملاچون این قضیه را شنیده بود گفت‌بهتر آنست که نزد حاکم معزول بروم وسراغی‌از خر خود بگیرم - حاکم معزول چون بمنزل آمد ملارا منتظر دید اورا بدرون خانه برد و پس از تعارفات معمولی از باریدن باران وهوای خوش صحبت بمیان‌آورد - دراین‌ضمن ملاازحاکم معزول‌پرسید که‌آیا ممکن است ازیك‌خر باهوش وباکفایتی که یکی ازتجار ثروتمند قزوین شده است‌خبری بمن‌بدهید؟

حاکم‌هم نظر باینکه از وزیرخود کدورتی در دل‌داشت گفت عجب این خرشماست که باین‌مقام رسیده‌است؟ بلی من اورا خوب میشناسم - نظر باینکه هوش سرشاری داشت من او را برای وزارت خود انتخاب کردم ولی‌بامن‌نساخت وپس ازچندی ازمن باعلیحضرت شکایت کرد وشاه‌هم نظر بهوش وفراست وکاردانی خر شمارابحکومت رشت منصوب کرد والساعه‌دررشت درمسند حکومتی جلوس کرده است اگر مایل بملاقات اوباشید باید برشت مسافرت کنید وآنرا دردارالحکومه به‌بینید.

ملا پس از خداحافظی از حاکم معزول یکسره بطرف رشت رفت و پس از هشت روز زحمت‌ومشقت مسافرت بشهر رشت‌رسید وبلافاصله‌بدیوانخانه رفت‌وباکمال‌تکبر وغرور تقاضای ملاقات باحاکمرا نمود وبدربانان گفت ورود مرابحاکم اطلاع‌دهید فراشان ودربانان باو گفتند ممکن‌نیست خان حاکم اشخاص کوچك مانند شما را بپذیرد از این خیال منصرف شوید چون

ملا از تکبر خود نتیجه‌ای نگرفت ناچار فروتنی اختیار کرد و بالتماس و گریه و زاری پرداخت دربانان دلشان بحال او سوخت و باو راه دادند.

ملا باوجود ضعفی بتالار حکومتی وارد شد که اعیان و اشراف در آن جمع بودند و حکومت هم در صدر مجلس ببالش تکیه داده بود باشتاب بطرف حاکم رفت و دو انگشت خود را در بالای سر قرارداد حاکم بمشاهده این وضع مبهوت مانده و بملا گفت ای مرد مگر دیوانه شده‌ای؟ همانجا بایست و مطلب خود را بگو.

ملا خندید و گفت نه خر عزیزم من دیوانه نشده‌ام.. میدانم که تو بسیار باهوش و کار آمد هستی و بهمین جهت شاه حکومت رشت را بتو داده و خدمتی باهالی رشت کرده است.

اما تعجب من از جای دیگر است بگو به بینم آن دو گوش درازی که در بالای سر داشتی چه شده است؟

فصل چهارم

باب هفتم

از کتاب بستان السیاحه (۱)

حاج زین‌العابدین شیروانی(۲) در کتاب بستان‌السیاحه درباره قزوین چنین‌نوشته:

ذکر قزوین

شهریست دلنشین در زمین هموار اتفاق افتاده واطرافش گشاده است طولش از جزایر خالدات«عو» وعرضش ازخط‌استوا«له‌یح».

اصل آن کژوین بوده عربان معرب نموده‌اند . در بنای آن اختلافست بعضی گویند بهرام‌ابن‌هرمزبن شاپوربن اردشیر بابکان ساخته و اکثر مورخان گفته‌اند شاپور ذوالاکتاف بعد ازآنکه بامداد کنیز کی ازمحبس قیصر نجات یافته‌بود آن‌بلده‌را طرح انداخت ـ طالع عمارتش برج جوزا ـ آبش از قنوات‌وبسیار کم وهوایش انقلاب دارد ـ وقریب بدوازده هزار باب خانه دارا است ـ ونواحی‌بسیار‌مضافات اوست ـ اکثر فوا که سردسیرش ممتاز بخصوص‌فستق وانگور عسکری وهندوانه بامتیاز‌است در اطراف وجوانب آن باغات فراوان است از عجایب روزگار آنکه سالی یکبار باغات آندیار آب میخورد ودیوار نیز ندارد ـ حمدالله مستوفی حدیث چند در اوصاف قزوین در کتاب نزهة القلوب روایت‌میکند والله‌اعلم‌بحقایق‌الحال.

اهل قزوین سابق براین اکثر شافعی‌مذهب ودیگر حنفی وقلیلی امامیه بودند ـ اکنون عموماً‌شیعی‌مذهب وقلیلی علی‌اللهیند‌واکثرایشان خالی ازشرارت وخشونت‌نباشند وبیشتر اوقات فتنه‌جوی‌وشورانگیز باشند واغلب آنها کمر کچی وراه‌دار واهل بدعتند و ارباب فضل و کمال واصحاب وجد وحال نیز ازآنجا ظهور نموده‌اند منجمله شیخ عبدالجلیل صاحب تصانیف کثیره ومیرزااشرف‌جهان جامع‌علوم عقلی ونقلی ومؤلف ابواب‌الجنان وصاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب ازآنجا بوده‌اند ـ ومزار امامزاده حسین‌ابن‌امام‌موسی‌الکاظم (۲)وقبرشیخ‌احمدغزالی در آندیار زیارتگاه اهل روزگارند.

راقم گوید که مکرر آن‌شهر مشاهده شده وبامردم آنجا معاشرت‌ومجالست نموده‌عموماً شرارت‌اهل‌آنجا ازسعادتشان‌بیشتر‌واحوال‌زنانشان‌ازمردانشان‌بهتر بخصوص بعضی اشخاص دیده شده که‌ستوده‌سیرند.

۱ـ چاپ‌تهران ۱۳۱۵ هجری‌صفحه ۴۲۸ ۲ـ حاج‌زین‌العابدین شیروانی در ۱۱۹۴ هجری‌درشماخی متولدشده‌است‌درباره نوشته‌های‌وی‌ضمن شرح صفات مردم قزوین اشارت لازم بعمل آمده است.

فصل چهارم

باب هشتم

از کتاب ایران و مسئله ایران (۱)

لرد گرزن(۲) نایب السلطنه پیشین هندوستان که در سنوات ۱۸۸۵م - (۱۳۰۳ه) و ۱۸۹۵م - (۱۳۱۳ه) بایران و افغانستان و شرق اقصی مسافرت کرده و کتابی در باره سفر خود بایران بنام «ایران و مسئله ایران» نگاشته - درباره قزوین در آن کتاب چنین نوشته است :

گردنه خرزان بمقدار (۷۵۰۰) هفت هزار و پانصد پا از سطح دریا مرتفعتر است و عبور از این گردنه خصوصاً در زمستان بسیار مشکل و غالباً خطرناك است و همچنین در این محل کاروانسرا یا مزرعه وجود ندارد بعد از عبور از این گردنه بفاصله بسیار کمی قریه ایست موسوم به مزرع(۳) واین قریه بنام غریب گز مشهور و معروفست وزمین این منزل هم مستوی نمیباشد، ولی پس از عبور از قریه آقابابا زمین کم کم مسطح و هموار میگردد ومسافر میتواند بهمه نوع حرکت نماید وتاحد قزوین زمین وراه بهمین نحو مسطح و مستویست .

قزوین - یکی از شهرهای بزرك ایران محسوب میشود - درمدتی قبل دارای چهل هزار نفر سکنه بوده است ولی اکنون قریب دو ثلث این جمعیت را بیش دارا نیست واین شهر از حیث بزرگی اولین شهریست از ایران که اشخاص خارجه بدان قدم میگذارند .

این شهر نیز مانند اصفهان وشیراز وتهران وتبریز وسلیمانیه و اردبیل - یکی از سلاطین نشینهای ایران بوده است ولی حال از آن شکوه و ثروت قدیمه خود بکل افتاده وبناهای آن بالتمام روی بانهدام نهاده اند.

بنای این شهر را مورخین نسبت میدهند به «شاپور ذوالاکتاف» (٤) واین شهر را در سنه ۱۰۷۸

۱- نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی ترجمه میرزا محمد شاگرد مدرسه دارالفنون .

۲- L.curzon ۳- نام این قریه مزرعه است که معتمدالدوله فرهاد میرزا هم در کتاب هدیه السبیل و کفایة الدلیل ص ۲۲۹ به آن اشاره کرده است.

٤- استویك Eastwick که یکی از مورخین است در صفحه ۲۱۲ از جلد اول تألیفات خود بیان مینماید که قزوین در سنه ۱۵۰ بنا شده است وحال آنکه شاپور در ۳۷۹ - ۳۱۰ بتخت سلطنت جلوس نموده بود وبعضی دیگر میگویند که بانی قزوین شاپور اول است چونکه او در سنه ۲۷۲-۲٤۲ مشغول سلطنت وجهانداری بوده است در باب بنای قزوین گفتگوهای بسیار نموده وهریك در تصنیفات خود از جهت بنای این شهر گفتگو نموده اند وبجهت تحقیق این مطلب بهتر این است که رجوع نمائید به صفحه ۲۱۱ از اصطخر نامه وبه ص ٤٤٥

حسن صباح که موسوم به‌شیخ‌الجبل است محاصره نمود .

این شخص در قلعهٔ که موسوم به‌الموت(۱) است و بفاصله سی میل از شهر در کوهستان واقعست سکنا داشت شهر قزوین درزمان سلاطین صفویه از جمله شهرهای بزرگ ایران محسوب میگردید شاه تهماسب اول که زمان سلطنتش از ۱۵۵٦- (۹٦۲ه)- ۱۵۲٤- (۹۳۰ه) بود پایتختش را در این مملکت قرارداده بود .ومورخین میگویند که او محل سلطنت خودرا در این شهر قرار داد تا اینکه شاید از دست ترکان آسوده شود و بطور خوبی ازوضع سلطنت‌اودر اردبیل معلوم میشود که از دست این طایفه بسیار عاجز ومستأصل گردیده بود ولی بعدازانقضای پنجاه‌سال شاه‌عباس اصفهان‌را دار السلطنه قرارداد اصفهان نیز یکی ازشهرهای بزرگ ایران است و «پرت‌دالاوار» که یکی از سیاحان معروف ایتالیا است و در سنه ۱۱۱۸ - ۱۰۲۷ه که هنوز شاه‌عباس مشغول جهانداری بود بایران آمده‌بود مینویسد که :

اگر چه اصفهان شهر بسیار بزرگی است ولی بهیچوجه برای پایتخت خوب‌نیست وبنای قابل ملاحظه این‌شهر فقط میدانشاه‌است وعالی‌قاپو.

سرتوماس‌هربرت(۲) که یکی از مورخین میباشد وهمراه«سردومرکش»(۳) که‌ازجانب شارل بسفارت نزد شاه‌عباس آمده بود قدم درایران گذاشته‌است مینویسد که قزوین از حیث وسعت مساویست باتمام شهرهای ایران به‌غیراز اصفهان‌محیط برج وباروی این‌شهر هفت‌میل‌است وعده ساکنین درسابق دویست‌هزار نفر بوده‌است ولی روز بروز این‌جمعیت روبتنزل نهاده‌اند چنانچه کاردن (شاردن) که در پنجال سال بعد بقزوین آمده است جمعیتش را صد هزار نفر تعداد نموده و از این رو معلوم میشود که وضع این شهر در مدت پنجاه سال چه قدر تغییر نموده‌است .

بقیه‌از صفحه‌قبل

٤٤۱ از یاقوتنامه وهمچنین درناصروخسرونیزازاین‌شهر وبانی آن‌شرح مفصل‌ذکر شده‌است(ومستر شفر Shefer) درصفحهٔ ۱۲ ازجمله آخری‌تصنیفات خودشرحی‌درباب بنای‌شهرومورخینی که دراین‌باب گفتگونموده‌اند بیان‌مینماید .

۱ـ قلعه الموت را پس‌از اینکه چنگیزخان‌خراب‌نمود ـ سلاطین صفوی مرمت نموده و محبس اشخاص‌بزرگ قرارداده‌بودند ـ وآنکسانیکه دراین‌قلعه محبوس بودند پس ازاینکه‌موقع‌قتلشان‌میرسید در روی‌یکی ازکوهپاره‌ها به‌قیربابه‌گچ‌میگرفتند : کاردن‌درجمله‌نیز (chardin)از تصنیفات خود درصفحه ۱۱۵ شرحی‌درباب این‌قلعه مینویسد ـ مسترشیل M sheis که‌در سنه ۱۸۳۷ بتهران آمده‌بود از این‌قلعه نیزشرحی بیان‌نموده است(قلعه‌الموت‌را چنانکه معلومست هولاکو خراب کرد نه‌چنکیزخان نویسنده‌اشتباه کرده‌است.

Sir Thomas Herbert-۲

۳ـ در ترجمه یادداشتهای‌لردگرزن که‌درروزنامه«سیاست‌ما» شماره ۳۱٦ مورخه ٦ مهر ۱۳۳۱ درج‌است‌نام‌اینشخص«سردود مور گوتن» ذکر گردیده است.

در سنه ۱۷۲۲-(۱۱۳۵) این شهر را افغانها و در سنه ۱۷۲۵(۱۱۳۸) اتراك محاصره و مسخر نمودند وچند دفعه هم بواسطه زلزله منهدم گردیده است وفقط چیزی که از آثار قدیمه این شهر باقی مانده است مخروبه عمارات دولتی است که شاه تهماسب بنا نموده وشاه عباس باتمام رسانیده است و در مسجد جمعه که مانند در عالی قاپی اصفهان است نیز باقی است - و این مسجدرا در مائه هشتم هرون الرشید بنا نموده ولی اکنون چیزی که از آن باقیست منارهای کاشی وصحن مخروبه آنست .

مسجد عمده این شهر مسجد شاه است واین مسجدرا آقامحمدشاه وفتحعلیشاه درمحل بنای طهماسبی ساخته اند ، اگرچه قزوین نسبت بزمان سلف بسیار تنزل نموده است ولی بازهم از شهرهای عمده محسوب میشود .

چونکه اولا بواسطه واقع بودنش مابین رشت وتبریز وطهران وقم همیشه گذرگاه مسافرین وتجاران است.

ثانیاً از حیث انگورهای خوب وبعضی کارخانجاتش قابل ملاحظه است -دروازه این شهر بسیار باشکوه است -ودرداخل شهر بجهت مسافرین مهمانخانه بسیار عالی ترتیب داده اند واین مهمانخانه که تعلق به پستخانه دارد واقع شده است دروسط باغ بزرگ که در نهایت خوبی و آراستگی مشجر گشته بنای قابل ملاحظه دیگری که در قزوین میباشد تلگرافخانه انگلیس است که از هند به لندن وازتبریز بتهران کشیده شده - در این مهمانخانه همه نوع اغذیه بجهت واردین مهیا است- سیم تلگراف دیگری که ازاین شهر میگذرد سیمی است که ازطهران برشت بواسطه دولت ایران کشیده شده از مهمانخانه قزوین الی طهران که مقدار صد میل راه است طرمتاس چهار اسبه بجهة بردن مسافرین بتهران موجود است واین فاصله مابین قزوین وتهران را به ۲۴فرسخ یاشش منزل تقسیم نموده اند واسامی منازل ازاینقرار است .

کونده-قشلاق- ینگ امام(۱)-چمارك-شاه آباد-ازقزوین الی تهران راه شوسه ترتیب داده اند واز قراری که معلوم شده است درهرمیل ازاین راه ۶۴۵ لیره خرج نموده اند ومعذلك راه بسیار خرابیست چونکه فقط فضای مختصری از زمین را قدری شن ریخته وپست وبلندیش را هموار نموده اند . بجهة آمدن از قزوین بتهران راه دیگری نیز موجود است وآن راه در سمت شمال این راه جدید است وچاپارخانه ها نیز در این راه میباشد واسامی منازل واقعه در این راه ازاین قرار است.

عبدالله آباد -سفرخواجه- سنقرآباد -میانه مابین منازل آخری رودیست موسوم به کرج وفاصله اش ازطهران ۲۴میل است درسنه ۱۸۱۲ فتحعلیشاه عمارتی موسوم به سلیمانیه در کنار این رود بنا نموده و در این عمارت عبدالله خان که یکی از نقاشان معروف آن عصر است صورت دیوانخانه آقامحمدشاه وفتحعلیشاه را در دومجلس کشیده است -رودخانه کرج از میان دره

(۱) ینگی امام درست است

خارج میشود و آب بسیار گوارائی دارد ودر زمان فتحعلی‌شاه هر روز از آن رودخانه مشگی پر نموده و برای او به‌تهران میآوردند.

خلاصه از قزوین بطهران راههای متعدد موجود است ولی تعیین آنها بسته است بزمان وقیمت علوفه وهمچنین ازساحل بحرخزر تاطهران نیز طرق متعدده در پیش‌است وامتیازی که این راه برسایرین دارد این‌است که این راه ازتمام‌راههای دیگر سهل‌العبور تراست ،واگرشخص از این راه وارد ایران شود مدت مسافرتش از لندن الی طهران قریب سه‌هفته‌خواهد بود .انتها

(☆) نگارنده گوید-نگارش سیاحان فرنگی غالباً خالی از اشتباه نیست- نوشته‌های‌لرد کرزن هم دارای اشتباهات چندیست که تذکر آن ضروریست .

اولا نوشته است درسنه ۱۰۷۸ میلادی که مطابق سال ٤۷۱ هجری میشود حسن‌صباح‌قزوین را محاصره کرد درصورتی که درتمام تواریخ ذکرشده حسن صباح درسال ٤۸۳ به‌قلعه‌الموت‌دست یافت تاریخ خروج اورا هم مطابق کرده‌اند با اعدد «الموت» اگرفرض‌کنیم‌سال۱۰۸۷ بوده وکاتب در نوشتن اشتباه کرده بازهم مطابق‌میشود باسال ٤۸۱/٤۸۰ هجری که‌هنوز حسن بالموت استیلانیافته بود - همچنین محاصره‌قزوین ازطرف حسن‌صباح درتواریخ‌ذکرنشده بعکس‌درسنوات نخستین تسلط حسن بالموت قلعه مزبور از طرف امرای سلجوقی مکرر تحت محاصره قرار گرفته . است

ثانیاً سلطنت‌شاه‌تهماسب‌را از ۱٥۲٤ تا ۱٥٥٦ (۳۲سال) ذکر کرده درحالیکه مدت پادشاهی شاه‌تهماسب اول پنجاه‌وسه‌سال بوده از۱٥۲٤ تا۱٥۷۷ میلادی یااز۹۳۰تا۹۸٤ هجری .

ثالثاً خرابی‌الموت‌را به‌چنگیز نسبت‌داده درصورتیکه خرابی آنجا بدست‌هولاکو انجام شد رابعاًمقصرین کشتنی‌را درالموت غالباًازفرازکوه بپائین میانداختند ومیکشتند-قیرگرفتن‌یاگچ گرفتن مقصرین را نگارنده درتواریخ ایران ندیده‌ام .

خامساً محاصره قزوین‌ازطرف اتراك درسال ۱۷۲٥میلادی با ۱۱۳۸ هجری دانسته نشد کدام اتراك آنجارا محاصره کرده‌اند .

سادساً مسجدجامع راهرون‌الرشید نساخته فقط‌یك‌اطاق‌از این‌مسجد معروف به‌طاق‌هرونی‌است که‌بدستور او بشیوه‌مساجد دوره‌های نخستین‌اسلام‌بسیارساده وعاری‌ازهرتکلفی‌ساخته‌شده‌است‌ساختمان کنونی جامع کبیر ازبناهای خمارتاش عمادی ودیگران است .

سابعاً بانی نخستین مسجد شاه نیز شاه اسمعیل صفوی بوده است و شاه طهماسب آنرا باتمام رسانده است : ممکن است فتحعلی شاه قسمت‌هائی ازاین مسجدرا تعمیرات اساسی وعمده کرده باشد همچنین احتمال میتوان دادکه بنای شاه اسمعیل‌صفوی درطی گذشت دو قرن از میان‌رفته وفتحعلی‌شاه آنرا از نو احیاء نموده باشد.

فصل چهارم

باب نهم

از کتاب هدایة السبیل و کفایة الدلیل (۱)

شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله بن عباس میرزا بن فتحعلی شاه که هنگام رفتن بمکه معظمه وبرگشتن از بیت‌الله الحرام ازقزوین گذشته در کتاب خود بنام «هدایة السبیل و کفایة الدلیل» چنین نگاشته‌است :

روز یکشنبه ۱۸ شعبان ۱۲۹۲ منزل «عبدالله آباد» قزوین بود که از راه خارج است ییلاق خوبی است حرکت بمابین شمال و مغرب بود سه فرسخ مسافت است نواب سلطان احمدمیرزا عضدالدوله حاکم قزوین شنیدند که مادرعبدالله آباد هستیم بدیدن تشریف آوردند ویکروز در آنجا اتراق شد.

روز سه شنبه بیستم شعبان ازعبدالله آباد بشهرقزوین رفتم دوفرسخ حرکت بمابین جنوب ومغرب بود - ووقت اذان شب چهارشنبه ازقزوین از دروازه «قوبمیدان» که دروازه گیلان هم میگویند درآمده به «آقابابا» رفتیم چهار فرسخ راه است - تا باغات راطی کردیم رو بمغرب بود از باغات بیرون آمده بمابین شمال ومغرب حرکت کردیم واز قریه حسین آباد که گذشتیم بجانب شمال حرکت کردیم وآقابابا از بلوك قاقزان است که بکثرت بادعاصف معروفست ودرقاموس نیز «قاقزان» ضبط است وقال القاقزان ثغر بقزوین.

روز چهار شنبه بیست ویکم شعبان از آقابابا به قریه «خرزان» (باخاء معجمه و بتقدیم المهمله علی المعجمه) بروزن شعبان آمدیم حرکت اول منزل قدری بجانب مغرب بود وبعد بمابین شمال ومغرب حرکت کردیم وبشمال مایلتر - واز آقابابا تاقریه خرزان چهار فرسخ ونیم است ، ودر خرزان کاروانسرای خوب مرحوم منوچهرخان معتمدالدوله ساخته است و گردنه خرزان بجهة طول مسافت که زمستان برف میگیرد و بادسختی دارد بسختی معروف شده است والاهیچ سختی ندارد ، در پیش گردنه‌های لرستان و کردستان حکم زمین هموار را دارد اگرچه سر از بری آن سخت طولانیست ولی هیچ جاپرتگاه ندارد از اینجهت شخص ایمن است .

۱- سال ۱۷۹۲ هجری قمری تالیف شده چاپ تهران ص ۳۲۸-۳۳۱

۲- قوبون در ترکی بمعنی گوسفند است وچون میدان مال فروشان وگوسفند فروشان در این محله واقع شده این میدان ومحله ودروازه‌را قوبمیدان میگفتند

روز پنجشنبه ۲۲ شعبان از خرزان به پای «پل لوشان» باشین معجمه بروزن چوکان آمدیم (امروز بعدازظهر تحویل شمس بمیزان است مطابق ۲۳ سپتمبرماه انگلیسی) این پل را «حاج محمدهادی تاجر میانجی» ساکن قزوین دراواخر دولت شاه شهید ساخته اوایل دولت خاقان خلدمکان بانجام رسیده ودراین مدت هشتادسال واندی هیچ رخنه در اویافت نشده واین پل بالای رودخانه شاهرود وطالقان است که رود الموت ورودبار وغیره نیز داخل اومیشود ـ الحق بسیار ثواب کرده درطغیان آب مایه زحمت مترددین میشد؛ وازقریه خرزان تا «پاچنار» که کاروانسرای مختصریست همه جا سرازیر حرکت میشود وبعضی جا سرازیری های سخت دارد ودوفرسخ ونیم میشود واین کاروانسرای پاچنار در کنار رود طارم واقع شده است که بفاصله قلیلی پائین کاروانسرا داخل شاهرود میشود.

از قریه «مزرعه» که اول گردنه در طرف قزوین محسوب میشود تاپاچنار که آخر گردنه است تقریباً پنج فرسخ مسافت است که این انخفاض وارتفاع را باید طی کرد وباین طول مسافت هیچ جا پرتگاه وجای خطر ندارد، رودخانه شاهرود درپای پل ازمابین شمال مشرق بجانب جنوب مغرب جاریست وازکاروانسرا تاپای پل تقریباً یك فرسخست واز منزل که حرکت شد بعضی جا بجانب مغرب وبیشتر بجانب شمال ومغرب حرکت کرده‌ایم ودر کنار پل آبادی ندارد واز قریه لوشان که بقدرنیم فرسخ یازیادتر است آذوقه ومایحتاج میآورند و رودخانه شاهرود حد فاصل میان طارم قزوین که به «طارم سفلی» مشهور است واملاك «عمارلو» است که جزء گیلانست (۱)

روز شنبه پانزدهم ربیع الاول ۱۲۹۳ از منجیل بکاروانسرای پاچنار آمدیم، چون کاروانسرا خیلی کثیف وبدبود که چادرهم نمیشد اینجا بزنند ناچار در قشلاق طایفه چگنی درنزدیك کاروانسرا در خانه کربلائی کاظم چگنی منزل کردیم که نسبت بکاروانسرای کثیف حکم قصر شریف دارد اهل قشلاق هم کلاً بییلاق رفته بودند ودرقشلاق دوسه نفر برای فروختن کاه وجو براهگذر گذاشته بودند و کاروانسرا هم از بنای حاج محمدهادی تاجر است که پل راساخته است وآب شاهرود طغیان داشت وآب ازدو چشمه بزرگ پل حاج محمدهادی منصرف ومنحرف شده ازدوچشمه کوچك پل میرود اگر آبرا برنگردانند دورنیست که آن دو چشمه کوچك مقاومت وتاب آن آب را نداشته باشد وعنقریب خراب شود خیلی بکار مترددین میآید وازدیوان حکم شده بود که در «پاچنار» چاپارخانه بسازند واستاداکبرمعمار برای بازدید آنجا آمده بود؛ اگرساخته شود خیلی بکار مترددین خواهدآمد.

روز سه‌شنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۲۹۳ از قشلاق چگنی روانه شده قدری در کاروانسرای پاچنار معطل شدم که جای چاپارخانه رامیان آب‌انبار و کاروانسرا معین کردم همه رعیتها

۱ـ تااینجا موقع تشرف معتمدالدوله به بیت‌الله‌الحرام است و از این پس نگارشات مرحوم معتمدالدوله مربوط بهنگام بازگشت از خانه خدا وعزیمت بطرف تهران میباشد

گفتند اگر تمام از سنگ و آجر و گچ باشد که طاق بزنند دوام او دراین سرما و برف زیادتر خواهد بود.

بجناب ناصرالملك پیغام دادم که تفاوت طاق آجری باتیر چوبی خیلی کمست بعرض خاکپای مبارك برسانند که انشاءالله این چاپارخانه بانجام برسد درزمستان احیای نفوس خواهد شد واین کاروانسرا بجز طویله‌مال هیچ جای نشیمن ندارد که بتوان دو ساعت آنجا زیست کرد ، و بقریه خرزان نرسیده دردامنه کوه چند سیاه چادراز چگنیها بود آنجادر سیاه چادر بنهار افتادیم زهرا نام پیره‌زن قوچاقی (لفظ ترکیست معنی آن زبروزرنگ و قوی است).

عجوز تمنی ان تکون فتیه   وقدیبس الحنان واحدودب الظهر
تروح الی العطار یصلح شأنها   وهل یصلح العطار ماافسدالدهر

از سن اوپرسیدم گفت وقتیکه فتحعلیشاه مرحوم‌شد من شوهر داشتم همین گنجعلی پسرم را داشتم برای ما اجاق روشن کرد ودر کنار اجاق نشسته یادجوانی میکرد ومتصل سرمیجنبانید وآه میکشید گفتم چرا این‌قدر آه میکشی گفت پسرم گنجعلی نوکر است‌سوار راخبر کرده‌اند که بسفر برود واولادهم ندارم غصه اورا میخورم که دیگر اورا نه‌بینم جویا شدم نمازمیخوانی حمد وسوره را خوب خواند ودوازده امام را یگان‌یگان خوب شمردخیلی خوشم‌آمد هیچ گمان نمیرفت نه‌نه‌زهرا درآنصحرا بداند ونماز یادگرفته باشد وبعداز نهار قریب بظهر چنان هومه و دومان (دومان لغت ترکیست بمعنی مه) شد که جبال شوامخ وتلال بواذخ پوشیده وپنهان گشت بلکه درچند قدمی راکب‌ومرکوب ازنظر محجوب‌شد، آقا کاظم کدخدای خرزان‌میگفت‌دیروز دراینجا برفی آمد که اگر زمستان بودبقدر یکچارك درصحرا دوام میکرد وهواهم خیلی سرد بود وآقا کاظم کدخدای خرزان گفت که سه‌چهارسال قبل یکنفر ازفرنگیها آمده بود مساحت این کوهها رامیکرد واومیگفت که ارتفاع قله خرزان تاشهر رشت سه‌هزار وسیصد و سی‌و دو زرعست (۳۳۳۲) چنان دانستم که‌او فوت گفته آقا کاظم‌ندانسته‌است‌واگردرست گفته‌باشدتقریباً (۱۱۰۰۰)فوت‌میشود.

وخرزان بااین‌مختصری حمام گرم خوب داشت ودردهات معتبر بلوکات گنجه شماخی و شکی که هریکی هزارخانه است حمام ندارد ،نزدیك بغروب که‌مه ودومان آرام گرفت ازمنزل درآمده بتماشای کاروانسرا رفتم‌آقا کاظم بیان کرد که‌نقصان قریه‌مامسجد است که‌نداریم گفتم انشاءالله‌اگر حیاتی باشد مسجد او بپای‌من که انشاءالله امسال‌ساخته شود وتعهد کرد که‌درعرض دوماه چون دست‌رعیت خالی است کمك کرده‌بانجام‌میرسانم وقرارشد که‌در پهلوی حمام‌در کنار راه‌بسازند که درمعنی برای‌غربا که‌عبور میکنند منزلگاه‌باشد.

روز چهارشنبه هفدهم ربیع‌الاول سنه۱۲۹۳ از قریهٔ‌خرزان روانه‌شده بقریهٔ آقابابا‌رفتیم

وتاسرازیری بطرف قریه «مزرعه» یمین و یسار راه از قطعات برف مشحون و در سر گردنه کوههای «چرگر» (۱) که مابین طارم و سلطانیه است مالامال از برف پدیدار بود و چرگر مخفف چهار گر است و گر باصطلاح ایلات دره رامی گویند.

در آن کوهسار چهار دره بزرگ است از آن جهت «چرگر» میگویند که تقریباً از شمال بجنوب امتداد دارد و قریه «اسمعیل آباد» درمیان «گردنه قایان چائی» خیلی بکار مترددین در زمستان میآید که ازهلاکت برف و کولاك نجات میدهد واز تپهٔ که بسمت مزرعه سرازیر میشود شهر قزوین ودماغه سلیمانیه طهران پیدا است وازقریه خرزان تامزرعه در دوساعت و نیم آمدیم وشکوفه بادام زیاد بود یادم از بیروت آمد که دردوازدهم محرم که مطابق نوزده درجه دلو بود بتماشای بیروت رفتیم شکوفه‌های بادام مثل امروز جلوه وصفا داشت که بیست وسیم حمل - که شصت و چهار روز شمسی تفاوت هوای این مکان با بیروت است سبحان‌الله مالك‌الملك چه حکمتی در اختلاف امکنه و امزجه است وبجز ذات پاك پروردگار کسی ازاین اسرار آگاه وخبیر نیست لاتقف مالیس لك به علم.

ودرنهارگاه مزرعه وجه حلالی از بابت اجاره ملك کردستان رسید که هیچ گمان نمیرفت در آن مکان خدا کرم شاطرباشی حاضر شود و در ترك اسب پول حلال بیاورد و گفتم چون کار خیر بود خدا توفیق داد در همانجا مبلغ پنجاه تومان به آقاکاظم کدخدای خرزان از جهت مسجد دادم انشاءالله لمسجد أسس علی التقوی خواهد شد و تعهد کرد که تا غره رجب به انجام برساند.

القصه سه ساعت بغروب مانده به آقابابا رسیدیم چهارساعت و نیم راه آمدیم ولی از چهار فرسخ زیادتر نیست ودرآقابابا باغ بزرگی مالك اول او حاج آقا محمد ملك التجار احداث کرده که پنجهزار درخت بادام دارد وازشکوفه اودرزمین فرش سفید گسترده‌اند ودرهوا چادرسفید کشیده‌اند خیلی خوب بود بادامستانی بآن خوبی درجاهای دیگر دیده نشده‌است ودر نزدیکی مزرعه علمای طالقان از مباشر و ملاو سید و ریش سفیدان باستقبال آمده بودند و در آقابابا نور چشمی عبدالعلی میرزا با کالسکه مرسولی نواب اشرف و الاحسام السلطنه دام اقباله العالی رسید.

روز پنجشنبه هیجدهم ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ (اول نیسان ماه رومی است) باالخیروالعافیه از آقابابا بشهر قزوین رفتیم و تاقریه «نظام آباد» نواب عضدالدوله احمد میرزا حاکم قزوین باینی اعمام کرام اسحق میرزا پسرمرحوم رکن‌الدوله علینقی میرزا طاب ثراه و یعقوب میرزا پسر

۱- چرگر بفتح اول بروزن زرگر مغنی وخنیاگر باشد وبضم اول رسول وپیغمبر راگویند ومفتی وپیشنماز راهم گفته‌اند (برهان قاطع جلد ۱ چاپ تهران ۱۳۱۷ صفحه ۴۴۸)

مرحوم ظل‌السلطان وسایر اعیان ولایت تشریف آورده بعداز ظهر وارد دارالایاله قزوین که باصطلاح قزوینی‌ها از عهد صفویه بدولتخانه معروف است وارد شدیم، ودر اول نیسان باران رحمت آلهی هم آمد ودرهیچ شهری بقدر شهر اصفهان وقزوین کلاغ سیاه نیست که از صدای کلاغ نمیتوان خوابید و گویند که شهر قزوین از بناهای شاپورذوالاکتاف است وسورقزوین از بنای «زبیده» زن‌هرون‌الرشید است و برحسب اتفاق لفظ قزوین بحساب عدد تاریخ بنای سور ان شهر است که یکصدوهفتادوشش هجری است.

روز جمعه نوزدهم ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ صبحی بتماشای باغ و کلاه‌فرنگی شاه‌طهماسب اول رفتیم خیلی خراب وویران شده‌بود پس‌از آن باتفاق نواب عضدالدوله بخانه ابن‌عم مکرم «اسحق‌میرزا ولد مرحوم رکن‌الدوله علی‌نقی‌میرزا طاب‌ثراه» رفتیم ودرخانه‌اسحق‌میرزا کتاب فروش چند جلد کتاب آورده‌بود یك کتاب‌جنگی خریدم ویك‌حافظ خوب داشت‌نواب‌عضدالدوله برای مستقبل احوال من وورود بتهران ومراحم ملوکانه فالی باز کرد واین غزل آمد،

خوشا شیراز و وضع بیمثالش | خداوندا نگهدار از زوالش
بشیراز آی فیض روح قدسی | بخواه از مردم صاحب کمالش

اسحق‌میرزاوعضدالدوله گفتند که‌شما بشیرازمأمورخواهیدشد، گفتم‌خواجه‌لسان‌الغیب‌است ولی درمن هزارعیب که بتوانم متحمل اعباء حکومت واهواء خصومت بشوم حالاکه دلی خسته وتنی رسته دارم تاتقدیرآلهی‌وتدبیر پادشاهی چه‌باشد.

روز شنبه بیستم شهر ربیع‌الاول سنه۱۲۹۳ چهارساعت بغروب‌مانده‌ازشهر قزوین‌درآمده نواب‌عضدالدوله واسحق‌میرزا تاخارج‌شهر مشایعت کردند از نواب معزی‌الیه وداع کرده روانه شدیم ودرعرض راه باد وباران شد ودرهوا درطرف شرق دو قوس‌وقزح بالای هم پدیدار شد خیلی تماشا داشت وقوس‌وقزح‌اسفل بقدر نیمساعت طول کشید تامحوشد باین‌امتداد قوس‌وقزح ندیده بودم و کوههای طرف شمال‌وشمال‌مشرق‌را و کوههای طالقان‌را برف زد و امروز بیست وهفتم فروردین ماه جلالی است هوا بسیار سرد شد و نیمساعت بغروب مانده وارد عبدالله‌آباد شدیم که عوام عبدل‌آبادمیگویند وتا شهر قزوین سه فرسخ و نیم است ودرطرف جنوب مشرق قزوین واقع‌شده.

روز یکشنبه بیست‌ویکم ربیع‌الاول سنه۱۲۹۳ صبحی چنان مه ودومان کوه‌و بیابان را گرفته بود که‌هیچ معهود نبود که‌درصحرای‌عبدل‌آبادوخاك علی، چنان مه‌وضباب‌باشد که‌مثل گیلان بود بعد از دوساعت که آفتاب شد هوا خیلی گرم شد که آن‌سرمای دیروز واین گرمای امروز هردوغیر معهود بود وازعبدل‌آباد تاقریه قشلاق چهار فرسخ ونیم است حرکت بطرف مشرق است وازآنجا تاقریه «گازرسنگ» دو فرسخست حرکت بطرف مابین‌مشرق‌است‌وشمال

که بمشرق مایلتر است و در گازرسنگ این شعر بخاطرم آمد :

توپاك باش و مدارای برادر از کس باك　　　زنند جامه ناپاك ـ گازران بر سنگ

روز دوشنبه ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ از قریه گازرسنگ به «اوغلان تپه» رفتیم اوغلان تپه در جنوب مشرق گازرسنگ است و پنج فرسخ مسافت است و در عرض راه باران زیاد خوردیم پنجساعت بغروب مانده وارد اوغلان تپه شدیم .

روز سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ در اوغلان تپه توقف شد شب گذشته و امروز باران رحمت آلهی سهل و جبل را سیراب کرده است یحیی الارض بعد موتها .

فصل پنجم

باب یکم

مساحت شهرستان و شهر قزوین و چگونگی دروازه‌ها و خیابانها و بازارهای شهر

شادروان حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در کتاب «کیوان نامه» نوشته‌است «مساحت خاك قزوین بیست فرسنگ مضروبی است» البته این مساحت تخمینی و تقریبی است اما با حقیقت هم فاصله بسیاری ندارد - چون در نقشه‌های روسی و انگلیسی حدود شهرستانهای داخلی معین نگردیده است از اینرو نمیتوان مساحت خاك قزوین را بطور قطعی تعیین نمود و جز توسل بتقریب و تخمین چاره‌ای نداریم با اندازه گیری از روی نقشه‌های انگلیسی و فارسی بمقیاس ۱:۲۵۳/۴۴۰ مساحت کلیه خاك کنونی قزوین در حدود پانزده هزار (۱۵۰۰۰) کیلومتر مربع است که تقریباً معادل میشود با ۴۱۵ الی ۴۲۰ فرسنگ مربع اما مساحت شهر قزوین سابقاً در روزنامه نوروز (۱) چاپ قزوین ۶/۱۳۰/۲۴۵ متر مربع ذکر شده بود - در نقشه ایکه از طرف دایره جغرافیائی ارتش از خیابانهای قزوین برداشته شده ودر صفحه ۲۵۶ چاپ گردیده است طول شهر از دروازه راه کوشك تا انتهای بقعه شهزاده حسین در حدود ۱۸۰۰ متر است و عرض آن از دروازه رشت تا دروازه پنبه‌ریسه بالغ بر ۱۴۰۰ متر - که مجموع مساحت شهر به [۲/۵۲۰/۰۰۰] متر مربع میرسد.

در نقشه انگلیسی سابق الذکر شهر بصورت مربع مستطیل ترسیم شده بطول و عرض ۲ ۱/۲ در ۱ ۱/۲ میل (۲) که بحساب متر ۸۳۶۳۵۲۰ متر مربع میشود . قسمت باغستان در نقشه انگلیسی بطور کامل نقشه برداری نشده است.

در نقشه روسی که دقیق‌تر و مفصل‌تر از نقشه انگلیسی است شهر قزوین بشکل چهار گوش رسم شده وطول آن کمی بیش از عرض آنست یعنی ۲ ۱/۲ درازا و ۲ ورست پهنا دارد (۳) و معادلست با ۳/۶۷۵/۶۷۳ متر مربع . قسمت باغستان قزوین شرقاً و غرباً پنج ورست است و شمالاً و جنوباً ۶ ۳/۴ ورست میباشد و در تبدیل بمتر معادل است با ۲۴/۷۸۴/۴۴۰ - متر مربع یا ۲۴ کیلومتر مربع و اندی بهترین نقشه یا عکسی که از شهر قزوین بدست آورده‌ایم و در همین فصل چاپ شده است عکسی استکه از شهر قزوین و مقداری از باغستان آنجا بوسیله هواپیما برداشته شده است پاره‌ای آثار دلالت دارد که شهر قزوین پس از حمله مغول بهر صورت که در آمده است در آغاز زمان صفویه بسی کوچکتر از

۱ـ مورخه ۲۵ بهمن ۱۳۲۰ خورشیدی شماره ۱۰۷۹

۲ـ یك میل انگلیسی برابر است با ۱۵۸۴ متر یا ۱۷۶۰ یارد و هر یارد عبارتست از سه پا یا سه فیت و هر پا یا فوت مساویست با ۱۲ ـ اینج و هر اینج مطابق است با ۲ ۱/۲ سانتیم

۳ـ هفت ورست روسی معادلست با یك فرسنگ یا ۶۰۰۰ ـ متر ـ یك ورست برابر است با ۸۵۷ متر

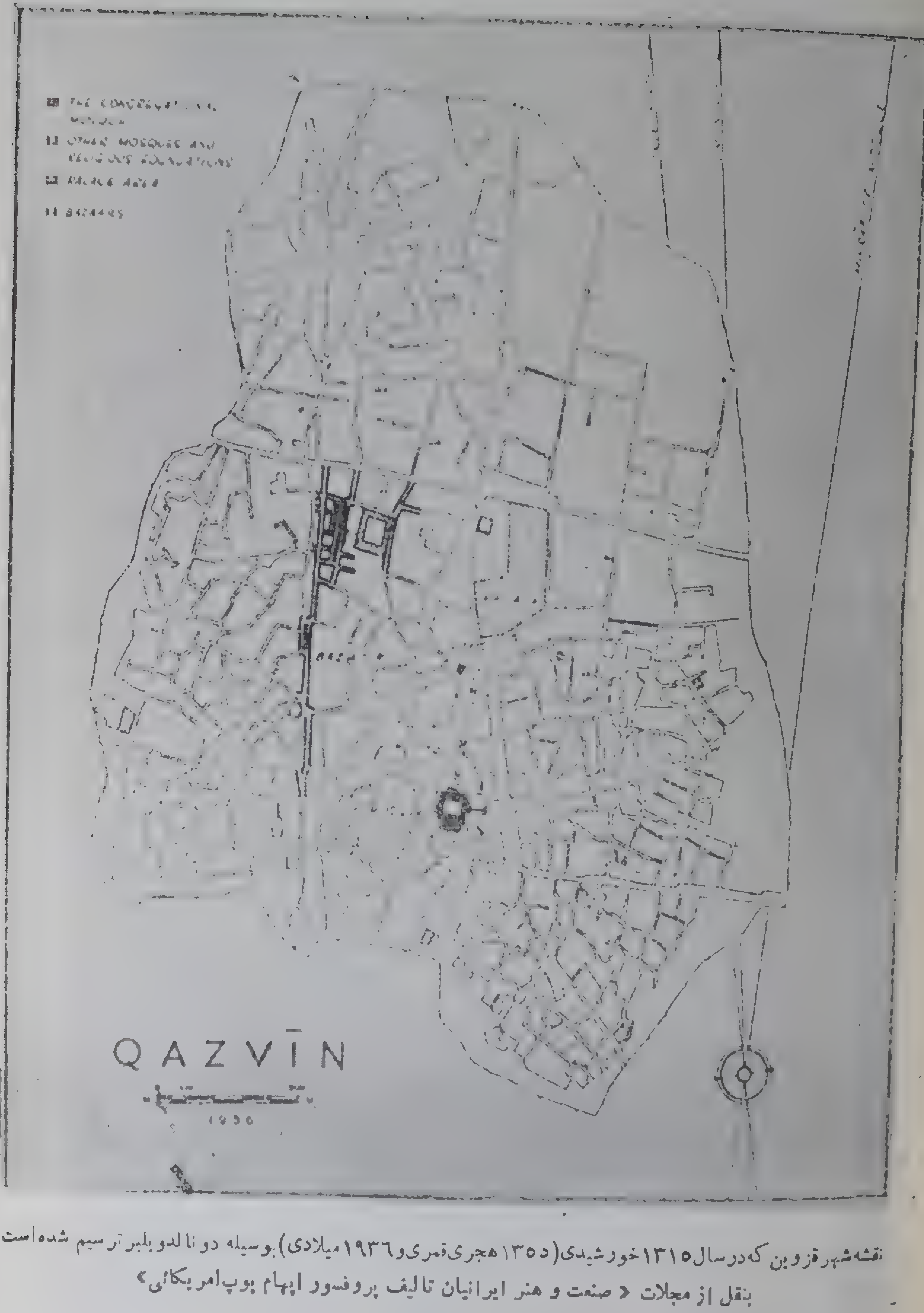
حد کنونی بوده است و چنین می نماید که رودخانه بازار در آن موقع خندق غربی شهر بوده و دروازه ای که از اینجا بسمت تبریز میرفته اند در نزد یکی پنجه‌علی قرارداشته و بنام دروازه پنجه علی معروف بوده است - چنانکه سید ظهیر الدین مرعشی در تاریخ گیلان هنگام آمدن حاکم از طرف سه پادشاه یعنی حسینعلی پسر جهانشاه وسلطان ابوسعید و اوزون‌حسن بقزوین این موضوع را ذکر میکند وعلی الظاهر درست است پس از استقرار شاه تهماسب درقزوین عده‌ای از امرا و بزرگان در محلات دربکوشک و پنبه‌ریسه منزل گرفتند کار کنان دربار و خدمتگذاران کشوری ولشکری نیز هریك مجبور بودند برای خود خانه و آشیانه‌ای تهیه کنند لذا چنین بنظر میرسد که قسمت غربی رودخانه باختیار آنها گذارده شده است که اقدام به ساختمان عمارت کنند قسمتی از محلات دربکوشک وشیخ آباد و قویمیدان یا گوسفند میدان همچنین محلات دیمج وقملاق بوسیله آنها عمارت شده یابنای آنها توسعه‌یافته‌است دلیل روشنتر آنکه برخلاف دیگر محلات مکالمه بزبان ترکی دراین محلات هنوزهم تا امروز متداول ومعمول است.

چون محلات شهر قزوین در قسمت « شهربانی » شرح داده شده در اینجا از تکرار آن خودداری میشود - ولی برای ارتباط موضوع باید گفته شود که شهر قزوین بهفده محله‌تقسیم شده بود واکنون بسه بخش قسمت‌شده‌است.

اما خیابانهای آن که از قدیم بود یا جدیداً احداث شده پانزده خیابان است.

نخستین اقدامی که برای توسعه معابر وبازارهای این‌شهر بعمل‌آمد درسال ۱۳۲۷ هجری قمری بود - هنگامی که مجاهدین از رشت آمدند وقزوین را قبضه کردند مأمورین انتظامی آنها بعضی از بازارها ومعابر را توسعه دادند وبتعمیر یاتجدید بنای آنها توفیق یافتند - لیکن در آن‌زمان چون وسایط نقلیه قاطر وشتر واسب والاغ یاگاری وارابه ودرشگه‌وکالسکه‌بود بمختصر توسعه‌ای قناعت‌ورزیدند.

ازسال ۱۳۰۸ خورشیدی که اتومبیل ووسایل نقلیه موتوری روبافزایش گذاشت‌وخیابانها باتنگی وشکل‌زلوبیائی مناسب نمی‌نمود ناچار بفکر توسعه ومستقیم ساختن خیابانها افتادند - دراینوقت‌مرحوم سرلشگر کریم آقابوذرجمهری فرمانده‌لشکریکم‌مرکز بریاست‌شهرداری‌تهران منصوب گردید وباحرارت زایدالوصفی بخرابی ساباتها وتوسعه خیابان‌های تهران مشغول‌شددر قزوین‌نیز برای آنکه‌از تهران عقب‌نمانند برآن‌شدند خیابان‌مستقیم و وسیعی که نشانه‌آبادی دوره پهلوی باشد احداث نمایند - برای این منظور مناسب‌تر از اتصال خیابان رشت بخیابان باغشاه طرح‌دیگری وجودنداشت - امادراین‌موقع‌باغ‌چهل‌ستون‌میان‌این‌دوخیابان‌حایل بود - یعنی سبزه میدان کنونی جزء باغ چهل‌ستون بود باغ مزبور ازشرق وغرب وشمال دیوار بسیار بلندی‌داشت و یك‌در کوچك آنرا به خیابان رشت(پهلوی کنونی) اتصال میداد که کسان واعضای فرمانداراز




نقشه شهر قزوین که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی (۱۳۵۵ هجری قمری و ۱۹۳۶ میلادی) بوسیله دونالد ویلبر ترسیم شده است
بنقل از مجلات « صنعت و هنر ایرانیان تالیف پروفسور ابهام بوپ امریکائی »

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



عکس هوائی از شهر قزوین

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



نقشه شهر قزوین
گورستان
جاده اسفالت
خیابان پهلوی
شاهزاده حسین
محله راه ری
محله خیابان
محله دباغان
محله آخوند
محله راه چمان
محله دیمج
محله بلاغی

این در آمدورفت می‌نمودند .دردیگری هم در جانب شرقی داشت روبروی خیابان فردوسی کنونی که آنگاه کوچه باغ معروف بود واین در را «اوغری قاپی» (در دزدکی) میگفتند ـ از خیابان رشت که میخواستند بخیابان باغشاه بروند بایستی قسمتی از باغ چهل‌ستون را ازمغرب وشمال وشرق دور بزنند تا بخیابان باغشاه برسند خیابان مزبور نیز حکم راه‌بن‌بست راداشت فقط از بیرون دروازه پنبه‌ریسه‌از کنار بارووخندق شهر یکراه مالروی معمولی آنرا بدروازه و جاده تهران متصل میکرد .

جاده شوسه که از شهر میگذشت همین خیابان رشت بود که در برابر سبزه‌میدان کنونی بطرف جنوب برمیگشت واز خیابان پیغمبریه از جلوی پیغمبریه و پنجه‌علی میگذشت و بخیابان دولتی (خیابان سپه کنونی) متصل میشد ودرانتهای خیابان دولتی روبروی مسجدجامع مهمانخانه وچاپارخانه‌واقع‌شده‌بود که یك‌درخصوصی آنرا از جنوب بخیابان واپور یا وافور (خیابان تهران) اتصال میداد ـ طرف شرقی مهمانخانه کوچه‌ای بود که‌ازخیابان‌دولتی(سپه)بخیابان‌وافور(تهران قدیم)آمدو رفت میکردند و ازآنجامستقیماً تادروازه‌میرفتند وداخل جاده شوسه تهران‌میشدند.

در قزوین همینکه خواستند بتوسعهٔ خیابانها دست بزنند متنفذین شهر که در مسیر آنها خانه و مستغلات داشتند شروع باشکال تراشی کردند وزیربار خرابی نمیرفتند سرانجام در ۱۳۱۰ خورشیدی دکتر شیخ بقزوین آمد ومأموریت خودرا موفقانه انجام داد ـ باین معنی که پس از بررسی‌های لازم نخست جاده شوسه تهران را از بیرون شهر پائین‌تر ازقریه‌دیزج منحرف کردند واز میان باغستان بدروازه باغشاه یاپنبه‌ریسه متصل‌نمودند آنگاه خانه‌ها ومستغلاتی‌را که‌مانع وسعت خیابان بود خراب گردند وخیابان رشت‌را مستقیماً ازوسط باغ چهل‌ستون گذراندند و بخیابان‌باغشاه‌اتصال‌دادند ـ سپس خیابان‌رشت‌راتاسبزه‌میدان‌بنام(پهلوی)خواندندوخیابان‌باغشاه را از سبزه میدان ببالا بنام (شاه) نامگذاری کردند ـ قطعه زمینی که از شمال باغ چهل ستون باقی مانده بود شهرداری آن را بصورت باغچه‌ای در آورد وحوض و فواره در آن‌بنیاد کرد وچراغ نصب‌نمود و گلکاری کرد وبنام «سبزه میدان» بگردشگاه مردم شهر اختصاص داد ـ قسمت جنوبی سبزه میدان که عمارت چهل ستون در آن قرار دارد کماکان بفرمانداری برگذار شده است ـ عمارت چهل‌ستون که از بناهای صفویه است و مکرر تعمیرات شده مقر فرمانداری قزوین است ـ چون اطاقهای اشکوب زیرین آن عمارت را سال گذشته (۱۳۳۴) خواستند تعمیر کنند ـ معلوم شد در دیوارهای آن نقاشی‌هائی از دوران صفویه وجود دارد که البته‌سلامت نبود درسال۱۳۳۵آنجا را مرمت کردند ونقاشی‌های آن‌را نیز سروصورتی دادندو بموزه هنرهای زیبا اختصاص داده‌اند اما موزه هنوز عملا دایر نگردیده است درمشرق‌عمارت چهل‌ستون قطعه زمینی از کنار خیابان بمساحت سیصد متر باختیارشیرو خورشید سرخ گذارده شد که یکدستگاه ساختمان سه اشکوبه در آن بنا کردند ودر ۱۳۳۵ خورشیدی‌ساختمان آن

پایان یافت .طبقات زیرین آن دست کار کنان شیروخورشیدسرخ است اشکوب سوم سالون مجللی است که به‌سینما اختصاص داده شده و ممکن است برای شیروخورشیدسرخ محل در آمد خوبی باشد

دروازهای شهرقزوین

در نتیجهٔ تحولاتی که پیش آمد و خرابیهائی که بمنظور توسعه خیابانها صورت گرفت دو دروازه رشت وباغشاه نیز فدای بی اطلاعی یا کج سلیقه گی متصدیان امور گردید و ویران شد ـ درصورتیکه دروازه های مزبور خود ساختمانهای باشکوهی بودند که بزینت خیابانها میافزودند ـ مأمورین دولت هم میتوانستند هنگام نیازمندی از آنها بهره‌مندشوندواطاقهای آنها را برای توقف بازرسان قاچاق واینگونه امور بکار برند.

پس ازخرابی آن دودروازه بتعمیرسایردروازه‌هانیز توجهی نگردید وتدریجاً دروازه های راه کوشك وتبریزهم‌ازمیان رفتند تنهادروازه تهران هنوز بصورت نیمه‌خرابه برپااست ولی درشرف انهدام ونابودیست ـ این پنج دروازه هریك دارای ساختمان باشکوه و کاشی کاری زیبا وتصویراتی از پهلوانان باستانی بودند سه دروازه دیگر قزوین یعنی دروازه شیخ آباد وشهزاده حسین وخندقبار که اولی درشمال غربی ودو دروازه دیگر درجنوب شهرواقع شده‌اند هیچیك از آنها قابل ذکر نیستند.

از خندق قدیم شهر فقط آثار بسیار کمی در یك قسمت ازشمال هویداست ـ از دروازه دربکوشك بطرف شرق تا خیابان فردوسی را غالباً اشخاص متصرف شده خانه وباغ ساخته‌اند قسمتی ازخندق میان خیابان فردوسی وحکم آباد هنوز معمور نگردیده فقط نهر آبی از میان آن میگذرد ـ از باروی شهرهم قسمت بسیار کمی درشرق دروازه دربکوشك بچشم میخورد کمی هم درشرق وغرب شهر نمایانست که قابل ذکر نمیباشد ودر حال ویرانی ونابودی است.

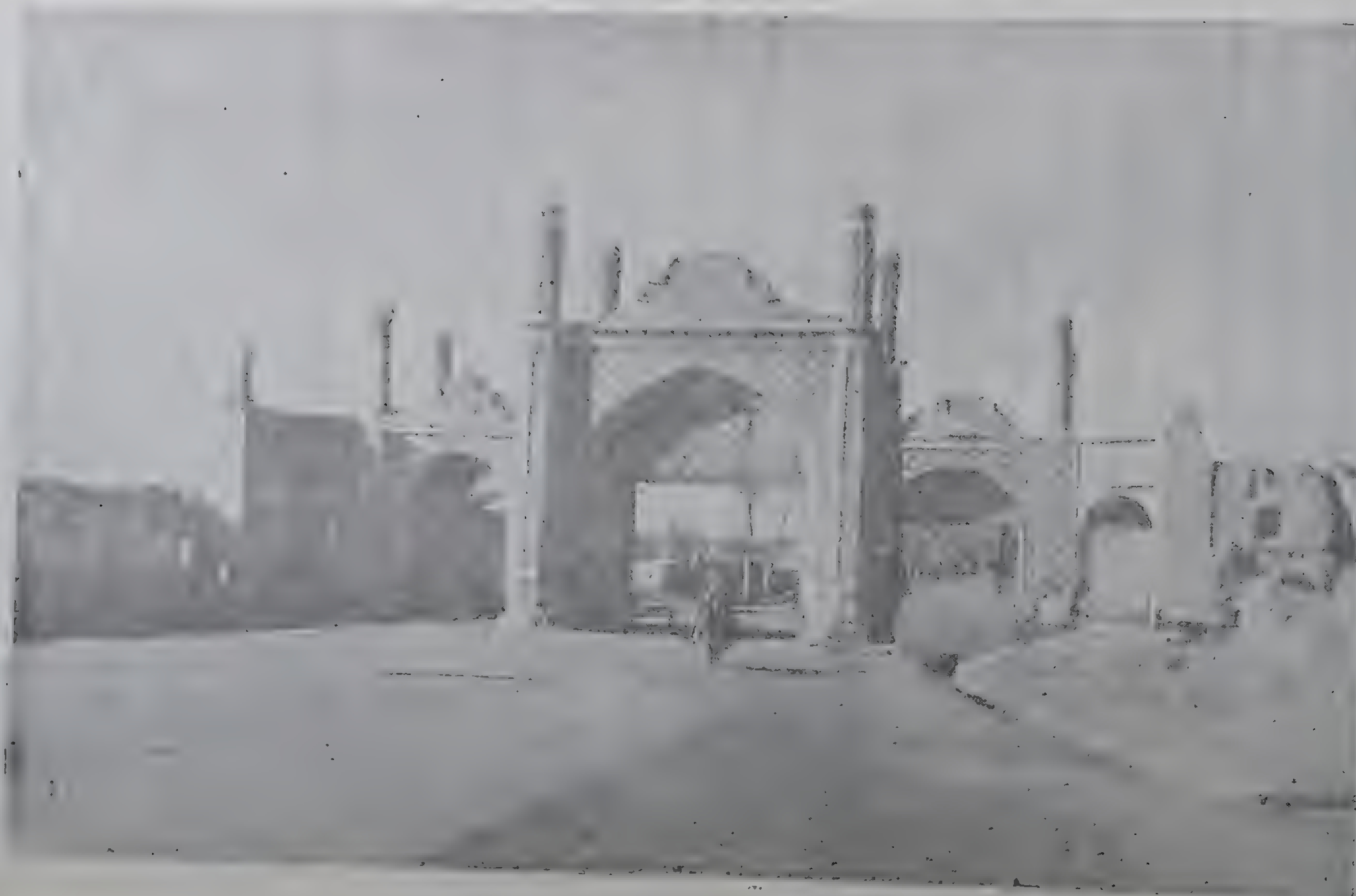
قدیمترین ومهمترین خیابانهای قزوین یکی خیابان عالی قاپی یادولتی (خیابان سپه کنونی) است ودیگر خیابان وافور یاتهران ـ خیابان دولتی از آثار دوران صفویه‌است که میدان شاه نام داشته و با وسعتی افزون تر ازسطح کنونی(۱) درزمان شاه تهماسب و شاه عباس بزرگ غالباً از سفرای دول بیگانه وبزرگان دراین میدان پذیرائی میشد معروفست در دوره شاه تهماسب اول هنگام ورود همایون شاه پادشاه هند ـ شصت هزار سپاهی دراین میدان حاضر بوده‌اند(۲) اکنون مانند یك خیابان عادیست آقاباقرسعدالسلطنه در دوران فرمانداری خودش در آبادی قزوین زحمت بسیاری کشیده ودرعمران این شهر سهم وافری داشته‌است.

مخصوصاً به‌تزیین وتنظیف این خیابان دلبستگی فراوانی نشان میداده‌است وحوض بزرگی

---

۱ ـ شاردن وسعت آنرا ۷۰۰ پاطول و ۲۰۰ پاعرض مینویسد ـ یعنی تقریباً ۲۳۰ مترطول و ۶۵ مترعرض

۲ ـ در تواریخی که نگارنده مطالعه کرده‌ام هیچجا از آمدن محمدشاه پادشاه هند به‌شهرقزوین ذکری بمیان نیامده‌است.



دروازه «راه‌ری» یا «تهران» که با کاشیهای رنگارنگ زینت یافته است و بواسطه عدم توجه روی بانهدام است

برابر در عالی‌قاپی ساخته بود که همیشه آب در آن جریان‌داشت در دوطرف خیابان چراغهای قشنگ با پایه‌های زیبا نصب کرده بود و همه‌روزه عصرهاسراسر خیابان جاروب وآب‌پاشی‌میشد نظافت و تمیزی اینجا بادرختهای تناور چنار ونارون‌های‌چتری که از دوطرف‌خیابان سر بآسمان افراخته بودند بی‌اندازه باشکوه وبدیع و دل‌انگیز مینمود و وسیلهٔ تفریح وتفرج‌حاشیه نشینان خیابان و عابرین میگردید .

از وقتیکه امجدالدوله در (۱۳۲٦ هجری قمری) سراین درختها را بواسطه صدای کلاغها که مزاحم خواب او بودند برید - درختهای این خیابان ازرشد بازماند برخی ازآنهانیز در نتیجه عدم رسیدگی خشك شد وبریدند وجای‌آنها درختی نکاشتند درختهائی‌هم که‌باقی‌است هیچگونه‌طراوتی ندارند وحکم‌مال بیصاحب یاصاحب مرده راپیدا کرده‌اند .

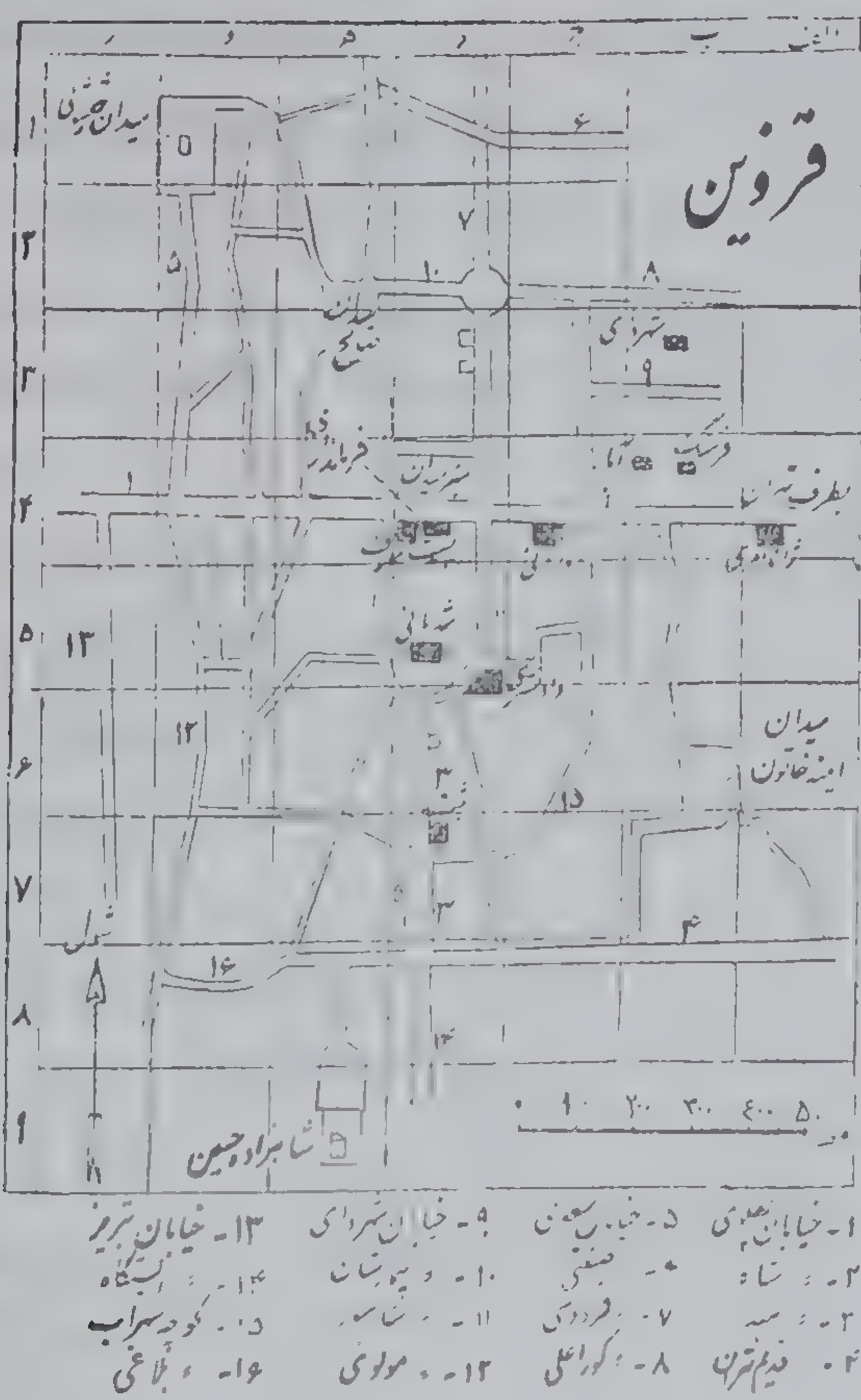
باری‌سعدالسلطنه فرماندارقزوین مردی جدی مدبر وپشتکار دار و کاربر و زرنگ و آبادی دوست بود نامش باقر واز مردم اصفهان بودنخست نوکری آقا ابراهیم آبدار ملقب به « امین‌السلطان » را داشت و در دستگاه او ترقی کرد در حدود پانزده سال در قزوین باقدرت حکومت نمود و کارهای نمایان انجام داد برای اربابش تقدیمیهای کافی میفرستاد و خود نیز استفاده‌های شایان میبرد - او نخستین کسی است که بست را در قزوین شکست و ازمیان برد - تفصیل آن چنین است: که یکنفر از ارباب‌معاملات که ظاهراً مال مردم‌را بالا کشیده‌بودبدعوی ورشکستگی بشهزاده‌حسین‌رفت ودرآنجا بست نشست (بستی‌را در آن وقت هیچکس قدرت نداشت متعرض شود بخصوص کسانیکه بمقابر ومشاهد مشرفه متوسل میشدند وبست‌مینشستند) سعدالسلطنه یك کنده وزنجیر بادوسه تن‌فراش فرستاد ومقصر رادر همانجا کنده کرده آنقدر آزارش داد تا بطریق عرف کاراوراختم کرد واعلان‌نمود که من ازطرف‌حضرت شاهزاده‌حسین این‌خدمت را انجام کرده‌ام زیرا برای حضرت ننك‌است که الواط مال مردم راببرند پنهان کنند وچند روزی بقعه را پناه‌گاه خود قراربدهند سپس خلاص شوند ومال مردم را بخورند - خود حضرت‌حکم کنده وزنجیررا دادند ماحکام‌هم گماشته‌حضرتیم از کارهائی که‌باو نسبت‌داده‌میشود اینکه‌شبی‌باو‌خبرداداند فلان شخص که از اعیان شهراست بساط عیش‌دارد و مطرب باساز وآواز فراهم کرده‌قمارهم‌درکار است - قزوین‌درآن‌وقت‌یکدسته مطرب مردانه ویکدسته‌مطرب زنانه داشت‌وآنها باآقا باقر ارتباط داشتند وهرشب هرجا میرفتند ناگزیر بودند بوی گزارش بدهند ظاهراً مجلس عیش در منزل امین‌الرعایا از طایفه امینی ها بوده است سعدالسلطنه دو سه ساعت ازشب گذشته به‌تنهائی ازپشت بام یااز دیوارخانه با نردبام خودرا داخل حیاط کرده‌بدون مقدمه وغیر منتظره وارد اطاق میشود وسلام میکند ومی‌نشیند وسپس گله میکند که چرا مرا دعوت نکردید میهمانها که همه‌هم‌شأن‌حکومتند گویا ترسیده‌اید که‌من‌دعوت شمارا نپذیرم‌حالا

خودم آمدم تاشما مطمئن باشید که غیراز من کسی از کارشما باخبر نیست من هم راز نگهدارم اما مهمان پرخرجم- اینرا گفته پس از مختصر توقف و خوردن چیز مختصری برخاسته میرود صاحب خانه نادم در اورا مشایعت میکند و باعذرخواهی فراوان وجه نقد لایقی تقدیم مینماید - مشارالیه وجه را گرفته میگوید- میدانم بیش‌از این حاضر نداشتی - فردا تهیه خواهی کرد تا برسوائی نیانجامد - روز دیگر بیچاره صاحبخانه از نووجه کلانی تقدیم مینماید سایر مهمانان نیز هریك نقدینه‌ای درخور شئونات خود برای او میفرستند - آقا باقربیسواد بود گاهی خودرا «باقر کچل» میخواند ازشاهکارهای او این بود که شبها تااذان‌صبح در کوچه‌ها وخیابانها بطور ناشناس میگشت ومراقب شبگردها بود - چون اغلب شبگردها بادزدها شریك بودند وآنها را راهنمائی میکردند - این‌مراقبت ومواظبت سبب‌شد که پس ازدزدیهای بزرگی که شایع‌شده‌بود واهالی‌را نگران وناراحت نموده بود ریشه‌دزدی‌در تمام دوره فرمانداری اوخشك‌شد ومردم‌در مهد آسایش قرار گرفتند -ونیز دراثر مراقبت وجدیت او از تعدی عمال دولت کاسته‌شد و سبب رفاهیت اهالی گردید .

روش مشارالیه درمیان مردم حسن اثرداشت ووی بعدالت پروری معروف شد -اودر کار خود بی‌اندازه مسلط بودو کسی‌را مجال‌نمیداد برعلیه او اقدامی بکند - شبی درضمن گشت با مستی روبرو شد نام زندانبان‌را باو گفته وامر کرد برووخودرا بزندانبان معرفی کن وبگوپای ترا کند کند تافردا صبح بمرضت‌برسم مست بیچاره مختصر هوشیار شد و امر را همانگونه که دستورداده بود اجرا کرد - وی‌درضمن گردش شبانه‌منازل اشخاص‌ماجراجوو کلاش‌وسکه‌زنها زنها و کاغذسازها را تحت نظر قرارمیداد واز مجالسی که برعلیه دولت یافرماندار تشکیل‌میشد بموقع مستحضرمیگردیدواز اقدامات آنها جلوگیری میکرد . باینمعنی که چون او را همواره مراقب میدیدند ازهرگونه اقدامی‌خودداری مینمودند

ونیز خرابه‌های بزرگی که منبع کثافات وپناه‌گاه سارقین ومحل اجتماع اراذل اوباش بود تبدیل به‌آبادانیهای‌عالی‌نمود - منجمله کاروانسرای‌بزرگ سعادت است که ظاهراً محل‌باغ سعادت‌آباد واز کاخهای معروف صفویه بوده است که پس‌از انقراض این‌سلسله ویران گردیده‌و مرکز زباله و کثافات شده بود سعدالسلطنه‌خاکروبه‌های آنجا رابه‌حکموارچی‌ها فروخت که برای کوت سبزیکارها بردند زمین آنرا هم هفت‌دستگاه کاروانسراهای بزرگ و کوچك ویك قیصریه ویك‌بازارچه سرپوشیده ویك‌حمام بنا کرد که ازهمان‌زمان ببعد توقفگاه بازرگانان و انبار اجناس‌وارداتی وصادراتی‌شهر قزوین‌است وآن کاروانسراهارا که تو در تو و بیکدیگر پیوسته‌است بمناسبت‌لقب‌خودبنام«سعدیه» موسوم کرد .

دو کاروانسرای بسیار بزرگی که بیکدیگر متصلند نیز در خیابان تهران احداث کرد ضمناً تمام عمارات دولتی و شهزاده حسین و مسجد جامع را تعمیر اساسی نمود و مهمانخانه بزرگی رو بروی مسجد جامع بنیاد کرد که در آن موقع یکی از بناهای بسیار سودمند و مورد توجه بود و برای مسافرین بویژه اروپائیها بی اندازه اهمیت داشت - این مهمانخانه با حیاط چاپارخانه و عمارت تلگرافخانه سابق که در جنوب همین مهمانخانه بناشده بود تمامی برای امتداد خیابان سپه بایستگاه راه آهن خراب شد.



نقشه خیابانهای شهر قزوین

پس از ایجاد راه آهن و آغاز ساختمان ایستگاه قزوین - مهمانخانه و چاپارخانه و تلگرافخانه را که متروک شده بود خراب کردند و این خیابان را از جلو مسجد جامع کبیر منحرفاً تا ایستگاه راه آهن امتداد دادند و بمیدان مقابل عمارت ایستگاه متصل نمودند در صورتیکه هیچگونه اشکال ومانعی برای راست و مستقیم رفتن خیابان وجود نداشت اینك استدلالشان در برابر کج بودن خیابان این است که مقرر بوده عمارت ایستگاه در انتهای خیابان سپه واقع گردد و از شهر عمارت

ایستگاه دیده شود ولی هنگام ساختمان عمارت ایستگاه متوجه این نکته نبوده یا اشتباه کرده‌اند وچون نمیتوانستند عمارت ساخته‌را خراب کنند بناچار خیابان را کج کردند - الحال درطرفین این‌قسمت جدید خیابان آبادی زیادی نشده وجز چند خانه محقر که بنا گردیده بقیه صورت بیابان‌را دارد .

خیابان تهران‌هم که از خیابانهای قدیمی است تا سلامگاه شهزاده‌حسین مستقیم است ودو طرف آن درختهای سایه‌دار داشت اکنون‌هم کم‌وبیش درخت دارد وچون درجنوب شهرواقع شده وبرخلاف زمان پیش که جاده طهران بود اکنون خیابان متروکی است ورفت‌وآمد در آن کمتر میشود - خیابانهای دیگری که پس از ۱۳۱۰ خورشیدی در قزوین احداث شده با خیابانهای قبلی کلاً بدینقرارند:

پهلوی- پیغمبریه- تبریز- تهران-حکم‌آباد-خیام-سعدی-سپه-سلامگاه-شاهپور-شهرداری عبیدزاکان - فردوسی -مولوی -نادری -بجز خیابانهای مولوی وسلامگاه وتبریزوحکم‌آباد - وخیابان سپه(از خیابان تهران تا ایستگاه) مابقی خیابانها نهرسازی واسفالت‌شده‌است.

بازارهای قزوین چنین‌مینماید که درزمان شاه‌تهماسب صفوی وسعت یافته و علی‌المعمول هر بازاری به‌صنفی‌اختصاص داشته است که تاکنون نیزبهمان نام‌معروف است بازارهای‌مزبور بقدری اهمیت داشته که شاه‌عباس بزرگ چنانکه در فصل پنجم میخوانید سفیر روس را برای تماشا باخود بگردش بازار برد ولیکن آن یکنواختی وعظمت بهم خورده وبرخی از آنها را نیزدراثر خرابی وآتش‌سوزی تغییر داده تعمیر یا تجدید عمارت نموده سقفهای تیری را بطاقهای آجری یاشیروانی تبدیل کرده‌اند تنهابازار کفشگرها است که بهمان‌یکنواختی خودباقی‌مانده وصنوف دیگری بآنجاراه‌نیافته‌اند .

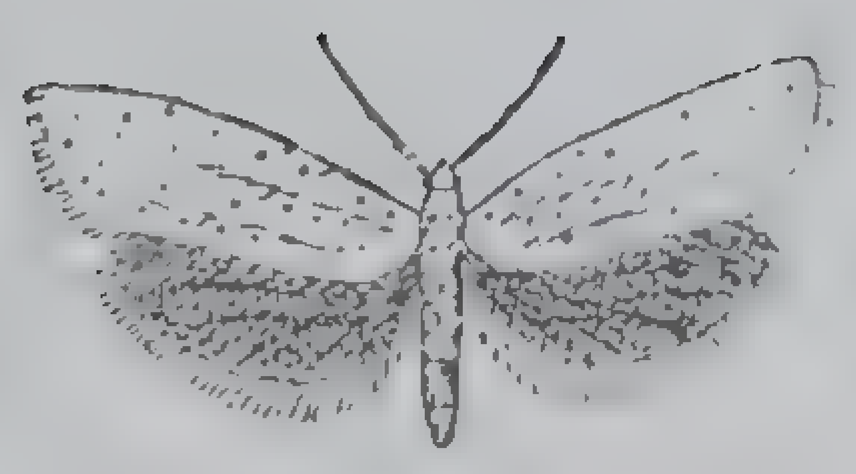
بازارهای معروف و کنونی قزوین‌عبارتند از:

بازاربزازها - زرگربازار -شانه‌تراش بازار - کیال بازار علاف بازار- آهنگربازار - سراج‌بازار - کفاش بازار - زنانه‌بازار- سمساربازار -لواف‌بازار - بازارچه‌آقا- بازارچه سعدالسلطنه -بازارچه‌وزیر- بازارچه‌آ کبیر- بازارچه‌سنگه کوبه- بازارچه‌حاج‌محمدرحیم-بازارچه حاج‌شیخ(اکنون‌خرابست)- بازارچه‌دیمج-بازارچه‌آمعصوم- بازارچه‌خیابان-بازارچه‌زغفرانیه قیصریه نیز بازار سرپوشیده‌ودواشکوبه‌ایست‌شبیه بازار و کیل شیراز باطاقهای‌آجری وارتفاع بسیار ودارای پنج دراست دودراساسی که یکی ازمغرب‌بچهارسوق کوچك بازمیشود ودیگری از مشرق بمحوطه روبروی کاروانسرای‌وزیربازمیشود درسومی ازجنوب به‌تیمچه سرپوشیده و چهارمی ازجنوب بکاروانسرای شاه وپنجمی از شمال بتیمچه سرباز بازمیشود -

چهارسوق بزرگ و کوچك هردو در راسته‌بزازها واقع‌شده‌اند کاروانسراها‌وتیمچه‌های تجارتی چندی است که درآنها ببازار بزازها باز میشود و تمامی درطرف شرقی بازار بزازها

واقع شده‌اند که‌شرح هریك‌درباب دیگر نگاشته خواهدشد.

باید یادآوری نمود که سوای راسته‌های مذکور درفوق بازارهای دیگری هم هستند که دردست صفوف مختلف است‌مانند ـ سنگتراش ـ حلاج ـ چلنگر ـ گیوه کش ـ غربال‌ساز ـ عطار ـ خشکبارفروش ـ روغن کشی ـ سمساری ـ گونی‌فروشی ـ علاقه‌بندی ـ خرازی فروشی ـ رنگ فروشی ـ رنگرزی ـ بلورفروشی ـ خیاطی ـ نجاری ـ حلوائی میوه‌فروشی ـ کباب‌پزی ـ چلوپزی ـ قصابی ـ حلبی سازی ـ مسگری ـ دوخته فروشی ـ کتاب ولوازم التحریر فروشی ـ پالاندوزی ـ قفلگری ـ چاقوسازی ـ قهوه‌چی گری نانوائی لوافی ـ بارفروشی ـ قنادی ـ صرافی ساعت سازی ـ خشکه‌پزی ـ سفید گری ـ مبل‌سازی ـ میخ چیگری ـ ونعلبندی‌وخورده‌فروشی.



فصل پنجم

باب دوم

قنوات و کاریزهای قزوین

مردم قزوین چنانکه مورخان نامی نگاشته‌اند تااوایل سده‌پنجم از آب چاه‌استفاده میکردند نخستین کاریزرا درقزوین حمزة‌بن‌الیسع که از جانب سلطان‌محمود سبکتکین بفرمانداری آنجا گمارده شده بود احداث کرد ـ پس از آن تااوایل سده‌هفتم بنابذکرصاحب تدوین(۱) کاریزهای دیگر قزوین عبارت بوده‌است از:

طیفوریه ـ وطرخانیه ومطابادیه‌وخمارتاشیه ـ وزراریه وسیدیه‌وخاتونیه‌وقنات‌صاحب‌حسن که نام بانی دوقنات‌را نوشته‌و بانی قنوات‌دیگررا ذکر ننموده‌است.

حمدالله‌مستوفی نیز(۲) در اواسط‌سده هشتم درتاریخ گزیده (۳) برای قزوین هشت کاریز ذکر کرده‌است‌بدین‌قرار:

قنات حمزة‌بن‌الیسع ـ طیفوری ـ روذباری ـ سیدی ـ خاتونی خمارتاشی ـ صاحبی ـ ملکی ـ ازاین‌کاریزها قنوات‌حمزة‌بن‌الیسع وطیفوری‌وخاتونی وخمارتاش ـ که‌درزمان امام‌رافعی‌بوده‌اند تازمان حمدالله‌مستوفی‌نیزپایدارمانده وهمچنان نام‌خودراحفظ کرده‌اند ـ ظاهراً نام‌قنات‌زراریه به‌روذباری وصاحب‌حسن بصاحبی‌وسیدیه به‌سیدی تغییر یافته یاصورت مختصرتری‌پیدا کرده‌اند طرخانیه‌ومطابادیه همچنانکه صاحب تدوین اشاره نموده احتمالاً به‌قنات طیفوری‌پیوسته‌اند.

قنات ملکی که درزمان رافعی نبوده باحتمال قوی ملک‌امام‌الدین‌یحیی‌بخاری‌احداث‌نموده است. گرچه ازنگارشهای حمدالله‌مستوفی چنین برمیآید که آب تمامی قنوات هشتگانه مزبور را امام‌الدین‌یحیی‌اخراج کرده‌است باآنکه صاحب‌تدوین‌متجاوزاز دوقرن پیش از حمدالله‌مستوفی میزیسته اسامی آنهارا در کتاب خود ذکر کرده‌است معذلك گفتار حمدالله‌مستوفی بایدمقرون بحقیقت باشد زیرا پس ازفتنه مغول‌و پریشانی اوضاع کشوروشهرقزوین مجالی‌برای‌توجه بتعمیر و مرمت قنوات برای کسی باقی نمانده و کاریزهای این‌شهر بتدریج متروك و منطمس گردیده بود درزمان افتخاریان که خود والی‌قزوین وفرمانروا وتوانگر بوده‌اند ودر میان‌مغول نفوذی

۱ـ نسخهٔ‌عکسی کتابخانه‌ملی صفحه ۱۰ـ۱۱

۲ـ نسخه‌چاپ‌لیدن فصل ٤ باب‌ششم صفحه ۸۳۳

فراوان داشتند ظاهراً امام‌الدین یحیی بمرمت کلیه قنوات قزوین همت گماشته و آب آنهارا جاری ساخته است از آن پس تا کنون البته بازهم تغییراتی در قنوات قزوین پیداشده است ولیکن کاریزهای طیفوری و خمارتاشی و خاتونی تا کنون نام خود را همچنان حفظ کرده‌اند و باقی هستند ـ شرح کلیه آنها بقرار ذیل است:

قنوات قزوین درحال کنونی ـ قنوات قزوین را دوازده تا شانزده رشته میشمارند که برخی از آنها دایر و بعضی نیم‌دایر و تعدادی‌هم بایر وازمیان رفته‌است شرح هریك از آنها بترتیب حروف تهجی چنین‌است:

قنوات دائر

قنات آخوند ـ برطبق وقف‌نامه نام این قنات «نوك» است ـ محله آخوند که یکی ازمحلات قدیمی قزوین‌است نام پیشین او «بندرخت» بوده‌است.

میگویند بمناسبت اینکه علامه بزرگوار آخوند ملاخلیلا (خلیل بن غازی قزوینی مؤلف شرح کافی وصافی) که‌از اعاظم دانشمندان سده یازدهم هجری است در اینمحله سکونت داشته و آرامگاه وی نیز در مقبره مخصوصی که ظاهراً مدرسه و محل تدریس او بوده است درهمین محله قرار دارد ازاینرو این محله واین قنات ویکی از فنود باغهای قزوین که متصل بشهر است بنام وی معروف گردیده است ولی ظاهراً دلیلی قانع کننده نیست چه فرضاً محله بنام وی معروف شود اماقنات و یك پنداز باغها بیجهت بنام معظم‌له مشهور نمیگردد ـ مگر آنکه بگوئیم باعث آبادی این محله شادروان آخوند ملاخلیلا بوده‌است درباره قنات احتمال قوی این‌است که مرحوم ملاخلیلا قنات خراب و منطمسی را تعمیر کرده وآب آنرا جاری ساخته است لذا بنام وی معروف گردیده‌است.

باغ آخوندرا هم ظاهراً خود علامه فقید آباد نموده که بنام وی معروف و مشهوراست.

آبده این قنات دراراضی «وشته»(۱) و «زویار» درشش کیلومتری شمال غربی شهر واقع شده ومظهرش درانتهای جنوبی شهر درنقطه موسوم به «باغ معنبات» (متصل بباغ آخوند) که آنرا باغ عنایت و باغنات‌هم تلفظ میکنند قراردارد . باغ معنبات بباروی جنوبی شهر طرف مغلاوك اتصال دارد وجزء پندباغ آخوند محسوب میشود مادرچاه این قنات درحدود پنجاه متر است ودر زیروشته سه‌شاخه‌میشود. شاخه‌زیرسوی آن از وشته آقای محمدی و وشته شهبازخانی شروع میشود وپس ازطی نزدیك بیك کیلومتر به‌سرسو می‌پیوندد وشاخه‌سرسو ازراه «باتمجین» به «بادامستان غیاث آباد» میاید ودر آنجا بزیرسو میریزد ـ آنگاه از بلوك «احمدخان» و «سرآتش» ودرامتداد شهر بند جاری‌میشود وبشهر میرسد واز «شیرین آباد» و «صوفی استان» و «اگری کوچه» وخیابان تبریز میگذرد وبکوچه «حاج چمن» ها میرسد که درقدیم مظهر آن دراین نقطه بوده‌است.

---

۱ ـ وشته مزرعه‌ایست که‌از شهرمیروند ودر آنجا گندم وجوی دیمی میکارند

لیکن اکنون بطرف محله آخوند سیر میکند و چون بسیار گود است در بیرون شهر در باغ معنبات آفتابی میشود.

آب کنونی آن بمقدار یك چهارم سنگ است می گویند باصرف سیصدهزار ریال ممکن است آب آن تاسه سنگ افزایش یابد - آب این قنات تعریفی ندارد معروفست یکرگ نفت دارد ونفاخ است - آبش وقف محلات آخوند وقملاق (۱) و مغلاوك (۲) است کنار مرها آب این قنات را بعناوین مختلف بخانه‌های خود برده‌اند چنانکه درمظهر قنات آبی دیده نمی‌شود.

بانی این قنات را «خدیجه خانم» دختر خواجه بدیع‌ها ذکر کرده‌اند - و وقف‌نامه‌ای راجع باین قنات موجوداست که اصل آن نزد مرحوم میرزا محمدحسین محله آخوندی طاب ثراه بوده که ازعلمای پرهیز کار وزهاد عصر خود بشمار میآمده‌است - مرحوم حاج شیخ محمدرضای عاشوری پسر شادروان آخوند ملاهادی عاشوری(۳) رونوشتی از آن دردست داشت که علمای معاصر و معاریف مانند شادروانان حاج ملاعلی اکبر مجتهد معروف به‌سیادهنی وحاج میرزا اسحق ابزدی وحاج ملاعلی تارمی وملاشریف بهشتی و آقاسیدمحمد جزمه‌ای وحاج شیخ عیسی شهیدی وملاهادی عاشوری وخود حاج شیخ محمدرضای عاشوری و آقاسیداسمعیل شیخ الاسلام طیب‌الله رمشهم سوادمصدق آنرا گواهی فرموده وصحت نسخه اصل را بارونوشت تصدیق نموده‌اند.

نگارنده ازروی آن رونوشت نسخه‌ای برداشت - لیکن این وقف نامه که تاریخش سنه اربع وخمسین واربعمائه (٤٥٤) ذکرشده یا تاریخش غلط است ویا وقفنامه عاری از اصالت است بدلیل اینکه انشاء این وقفنامه هیچگونه شباهتی به‌تعبیرات واصطلاحات قرن پنجم ندارد - دیگر آنکه اگرچنین قنات باچنین وقفنامه‌ای وجود داشت.

امام‌رافعی در کتاب تدوین که درربع نخستین سده هفتم تألیف‌شده است همچنین حمدالله مستوفی در نیمه سده‌هشتم از آن نام‌میبردند - و نیز برادر واقفه (که متولی قنات معرفی شده) بنا خواجه نظام‌الدین ولد مبرور خواجه عمادالدین منصوری نام برده شده است که‌درواقع برادر ناتنی واقفه محسوب میشود پس بجهات مذکور وقفنامه را نمیتوان عاری از خلل دانست ولی‌در هرحال چون مدرك وقف قنات آخوند همین نوشته است لذا عین آن درذیل‌درج میشود:

رونوشت ازرونوشت وقفنامه قنات آخوند(۴)

بسم‌الله الرحمن الرحیم - الحمدلله علی سرائر النیات والهم کا (دررونوشت اصلی همینطور بود

۱- این محله‌درقدیم نامش «ریگزار» بوده وقملاق هم ترکی ریگزار است

۲- محله‌مغلاوك درقدیم چینی‌بندان «نام‌داشته»

۳- مرحوم آخوند ملاهادی‌عاشوری‌عموی‌ناتنی‌مادرنگارنده‌بود.

٤- رونوشتی که دست‌مرحوم میرزا محمدحسین محله آخوندی‌بوده ظاهراً سه‌امضاء ومهر بنام‌خواجه محمدسلیم‌وخواجه‌احمدسمنانی الاصل وخواجه‌ابراهیم زنجانی ودومهر لایقره‌داشته که‌معلوم‌نیست‌چه‌کاره بوده‌وچه‌سمتی‌داشته‌اند

عیناً نقل شد) . بانشاء سوانح الخیرات والمبرات ووفقهم بادخار محاسن المثوبات وانعم علیهم فی روضات الجنات و بین لهم تمهید قوانین الصدقات الجاریات والصلوة والسلام التامه الدائمة علی سید المرسلین واشرف الدین محمد المبعوث علی کافة الخلایق اجمعین و آله وعترته المعصومین سیما ابن عمه و کاشف غمه امیرالمؤمنین وامام المتقین و قاعدعز المحجلین علی بن ابی طالب علیه اکمال التحیات وافضل الصلوات واضحات الذین الصعدوا معارج الحق بالتحقیق و سعد وامناهج الصدق بالتصدیق اما بعد .

چون توفیقات ربانی و تأییدات سبحانی قرین حال و کافل آمالی و آمال فاطمة الزمانی و خدیجة الدورانی بلقیس مکانی را بعة الزمانی اسوة المخدرات خدیجه خانم بنت مرحوم خواجه بدیعا شده دیده بصیرت او بکحل الجواهر آیه کریمه سبحانی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ـ شرف اکتحال یافته لاجرم بعین بصیرت کامله ملاحظه نموده که عوارضات ومتاع این جهان فانی و بر طبق فرموده انما الدنیا متاع وان الاخرة هی دار القرار از حلیه استقرار واستمرار عاری واز مضمون کلام معجز نظام حضرت خاتم الانبیا که فرموده اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا ثلث ولد صالح یدعو الله وعلم ینتفع به بعد موته وصدقة جاریه ـ ومنقطع حاصل بدرجه استفتاح رسیده که از خیرات و مبرات پسندیده که موجب سلم انتفاع دنیویه صدقه جاریه است که فواید آن دایم و همیشه باقی و مکرر لیالی وازمنه واوقات ثواب آن تا حشر زائل و فانی نمیگردد ـ و بنا براین مراتب مخدره مکرمه عفیفه صالحه ساجده خدیجه خانم منصوره همت خودرا مصروف بآیه کریمه جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ـ داشته وقف مخلد صحیح شرعی نمود در حالت صحت بدن و رضا بالطوع والرغبة تمامی و همگی و جملگی حق الشرب بکرشته آب قنات جاریه مدعوه وموسومه به قنات نوك بجهت محض رضای پروردگار مخصوص ومختص بشار بین محله ریگزار و چینی بندان من محلات قزوین نمود که ساکنین ومتوطنین دو محله مزبور بکمال رفاه حال مشروب گردیده ثواب آن بروزگار فرخنده آثار روح پرفتوح والدین واقفه برسد ـ و تمامی و همگی منافع سه دانك از دو محل ذیل واقعه در جنب زنجان ملك مکتسبی خودرا بعد از وضع اخراجات و خرج قنات و سایر مایجب اخراجه من القریتین مذکورین صرف تنقیه قنات از نو کن و بود کش ولات روب نماید و ضمن العقد واقفه مزبوره چنین .

اسعادره(۱) مستغنی از توصیف و تحریف است ـ کافوریه مستغنی از توصیف و تحریف است(۲)

قرارداد که مادام که واقفه مزبوره در حیات فانی دیناحی وصحت بدن داشته باشد احدی دخل ومدخل در قنات مزبوره ننماید و بعد از آنکه واقفه مسفوره بندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی

۱ـ اسامی دهات عینا همینطور است که نوشته شده قریه اولی مرکب از دو کلمه است که کلمه اولی چون نقطه ندارد و نمیتوان تشخیص داد که صحیح آن چیست کلمه دوم آن «دره» است (۲) نام قریه دومی هم کافوریه است که اختلافی ندارد

ربك راضية مرضيه بگوش هوش واقفه رسیده داعی حق را لبیك گوید تولیت قنات مزبوره را برادر باسعادت خود خواجه نظام الدین ولد مبروز خواجه عماد الدین منصوری وا گذاشت که حضرت حق سبحانه و تعالی را منظور نظر دانسته ازروی راستی ودرستی منافع ومداخل سه دانك محلتین مذکورین درفوق را بعداز وضع اخراجات صرف نفقة القنات نموده نگذارد که قنات مزبور منطمس شود و بهمین دستور اولاد متولی مزبور هریك اصلح وافضل واکمل بوده باشند متولی قنات مسفور خواهند بود و بعداز انقراض اولاد متولی مزبور بالکلیه تولیت قنات مسطور بواقفه واورع و افضل واعلم ازساکنین ومتوطنین دومحله مزبوره میباشد که بطریق انیق مسطوره متوجه آبادی قنات مزبوره باشد وکیل صاحب دیانتی تعیین نماید که هرساله محلتین مزبورین رفته ربوع ووجه اجاره آنهارا جمع آوری نموده وصرف نفقة القنات نماید وضمن العقد واقفه معظمه مکرمه چنین قرارداد که مادام آب قنات مزبور از دومحله مزبور بعداز مشروب شدن بحوض باغات معنبات خارج از شهر نرسد احدی مدخل وتصرف درقنات مزبور بهیچوجه ازوجوه ننموده احداث ممری ازابتدای کمبره تاحوض باغات ننماید وصرف نمودن آب مزبوره ازمکانی وخانهٔ که آب جاری باشد بجهت استعمال وآشامیدن مسلمانان بیمانعست چه قدر که خواهند استعمال نمایند بشرط آنکه شئی بجاری مجرای آب (دراینجا فاصله‌ای موجود است وچیزی نوشته نشده) که آب قنات مزبور سربعقب زده وقهقرا نموده باعث خرابی قنات مزبور گردد و ساکنین و متوطنین دو محله درحین آشامیدن و وضو ساختن وتطهیر نمودن بجهت اباحت صلوة طلب مغفرت از حضرت پروردگار جناب وهاب بجهة واقفه وآباء واجداد کرام او بنمایند(۱) و برهریك ازشاربین لازم ومتحتم است که مادام قدرت و توانائی وجهد و کوشش نگذارند که دخل وتصرفی برقواعد مراتب قرارداد وضابطه مرقومه مزبوره مسطوره چیزیکه خلاف گفته واقفه بوده باشد راه دهند محروم ازمثوبات دنیوی واخروی بوده باشند وبی بهره ازعمر خود کردند وتوفیق دنیا شامل حال ایشان نباشد وشروط گذشتن آب رشته قنات مزبور از دو محله مزبوره چنین است که از ابتدای کمبره قنات مسفور بندرخت عالیه حال که ابتدای محله ریگزار است الی حوض باغات معنبه هریك از اهل سکنه محله مزبوره بدستوریکه درذیل الکتاب قرار واستقرار یافته بنوبه که وکیل ثابت الوکاله واقفه قرارداده لولجات بخانه خود قرار داده ازخانه خود آب مزبور را بخانه همسایه ولوله وغیرها ممری ویارخنهٔ راه ندهند و حلال نیست کسانیکه آب مزبور را بعنوان غصب بخانه خود جاری ساخته خیانت نمایند بجهت وضو و نه غسل و نه تطهیر ونه آشامیدن ونه استعمال نمودن واز ابتدای بندرخت مزبور آب مسفور منقسم میگردد بدو ممر که احداز دوممر مزبور جنوبی ودیگری شرقی میباشد - جنوبی ممر مزبور منتهی میشود بحوض

۱- یکی از مزایای منشآت فارسی بیش از حمله مغول فصاحت وبلاغت وادای مطلب عمده درقالب ایجاز واختصار بوده که دراین وقفنامه درست عکس آن مشاهده میشود

باغـات معنبات شهرشروط جارمجرای مهرمزبور چنین است و بدین دستور است که مادام آب قنات‌مزبور بحوض‌مسفور نرسد ومملو نگردد احدی دخل‌وتصرف ومدخل در آب مزبور ننموده بهیچوجه من‌الوجوه متعرض رفع جاری‌بودن آب مزبور نگردد و بعد از آنکه آب مزبور از حوض مسفور آب‌قنات مذکور گذرد آن فضلابه‌آب مزبور بر هریك ازجماعات مسلمانان حلال ومباح است که‌هر گاه‌خانه ویورتی در آن‌سمت حوض مزبور بنا کرد و آب مذکور را از اصل قرار داد الاعلی فالاعلی بخانه خود بنوبه ببرند ودر حین استعمال طلب مغفرت از حضرت واهب‌العطایا بجهة واقفه وساعیه و بانیان و کنکیان ومباشرین تنقیه قنات مزبور آن نمایند (محل‌مهر) وشرقی (شرقی) مهرمزبور منتهی میگردد بحمام قمك وشروط مهرمذکور آنست که آب مزبور از حمام‌مزبور تجاوز ننموده ونیم‌زرع (بازاء اخت‌الراء نوشته‌شده) فاصله خارج حمام‌قمك نرود وسوای مهر چندی که واقفه مزبوره بشروط مبسوطه مشخصه معینه که قرارداد بموجب‌طومارمظبوط خود مهری‌قرار ندهند هرچند بفاصله یکزراع بوده باشد وسوای نهرجاری استعمال آب مزبور بر احدی جائز نخواهد بود ودخل وتصرف آن برهمگی وجمله ناس‌حرام محض‌خواهد بود و از طریقه واقفه تخلف وانحراف‌جایز ندارند وحضرت رب‌العزت‌برخود حاضروناظر شمارند (محل‌مهر) وازفوق کعبره قنات تا اصل میخه که آب‌مزبور از آنجا برآمد وجاری گردیده الی منتهای‌قنات که‌اصل کعبره است ازقرار سررشته وطومار مرقومه‌مسطوره علیحده که دریدامین‌واقفه‌مذکوره‌میباشد مأذون ومرخص‌نیست که رخنه‌ولوله‌جاتی بسمت‌خانه‌ویورت‌خود ازقنات مزبور احداث‌نماید واز آن‌آب استعمال نماید مگر ازجار مجرای آب‌قنات مزبور که‌از نهرمذکور جاریست هر چند بفاصله نیم‌زرع (بازاء اخت‌الراء)راه‌بوده باشد که گودالی‌درخانه همسایه حفر کرده که ساعتی آب‌مزبورجاری‌بگودال شده ومجدداً قهقرا به نهرمزبورنماید وتغییردهنده‌مراتب دستورومعمول طریقه انیقه‌واقفه برمشروط مسطور ان شاءالله تعالی به لعنت حضرت کردگار ونفرین‌ائمه اطهار صلوات‌الله‌الملك الجبار وملائکه مقربین‌درگاه حضرت‌ذوالجلال گرفتار بود جناب اقدس آللهی عزشأنه بسخط‌خود ایشان‌را گرفتار نماید وغاصبین‌ومحدثین‌وساعیان وبانیان وکنکیان‌وعمله و سرکار وفتوادهندگان مهر احداثی قنات مزبور بسخط حضرت پروردگار گرفتار و از حوض کوثر ناامید وبی نصیب گردند واعمال حسنه ایشان‌را حضرت پروردگاردرروز جزاحبس‌نموده بهره بایشان ندهد وتوفیق دردار دنیا وعقبی نیابند واز آتش‌دوزخ خلاصی نداشته باشند و آب مغصوبه حکم‌خون حیض زنان بجهة‌ایشان داشته باشدوجزای اخروی ازایشان صلب (باصاداخت الضاد) نگردد ـ وقفاً صحیحاً شرعیاً جازماً لازماً مؤبداً دائماً مخلداً مستمراً شملةعلی الشروط المعتبره الشرعیه محتویه‌علی القیودالمرقومه‌مادام الثبت‌الارض‌والسماء‌ومن‌علیها وهوخیرالوارثین فمن‌تعرض لتغییره اوسعی فی بطالته فقدباء‌بغضب من‌الله‌وسخطه وتعرض لمقته دائماً ابدا وعلیه لعنة

اللاعين من الملائکة والناس اجمعین الی یوم الدین فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه والله واسع علیم تحریرا فی شهر رجب المرجب من شهور سنه اربع وخمسین واربعمائه .

وچنانچه احدی از آحاد ناس این وقف نامچه بیدا اهل عامه و بنظر ایشان برساند بلعنت ابدی گرفتار گردد محل مهر(١)

بسم الله خیر الاسماء ـ قدر صدر الاعتراف الصریح الصحیح الشرعی الاسلامی عن الواقفه المشار الیها فی حال صحتها بما سفر وزبر وسطر فی هذه الورقه من المبدء والمآب حسب مافیه لدی (محل خاتم) .

ذامع اصله الاصیل مطابق ـ محل مهر جناب مرحوم آقا میر محمد صالح طاب ثراه.

بسم الله خیر الاسماء لوخط طباقه ووفاقه مع اصله الاصیل ـ محل مهر جناب آقا سید احمد ولد آقا میر ابراهیم مرحوم حرره ـ (محل مهر جناب ملاعلی نامی).

السواد مع اصله الاصیل مطابق ـ (محل مهر محمد مهدی ابن محمد الحسینی) محل مهر ملاسعید (محل مهر محمد باقر بن محمد تقی شیخ الاسلام)

لوخط طباقه ووفاقه مع سواد اصله المهور بخاتم جمع من العلماء وهما سیان الاماحک من السواد وزاغ البصر وکل النظر عنه نمقه الاقل (محل خاتم منیف مرحوم علیین مکان المتکی اعلی اعلی غرفات الجنان العالم العامل الوحید فی عصره والفرید فی دهره آقا میرزا محمد حسین المعروف بمحله آخوندی طاب مضجعه الشریف.

فحکی عن السواد المعتبر الامازاغ البصر ـ (محل خاتم شریف مرحوم طوبی مکان سید العلماء العاملین آقای آقا سید ابو القاسم مدعو به جزمهٔ طاب مرقده).

السواد مطابق مع سواد المطابق الاصل ـ اقل السادات اسمعیل الحسینی ـ (محل مهر شیخ الاسلام)

هولاحظت طباقه مع سواد المطابق الاصل فهماسیان مطابقان متناً وسجلا وخاتماً وتاریخاً حرره (محل مهر حاجی میرزا اسحق ایزدی)

بسم الله مارقم المرحوم المیرزا محمد حسین من المطابقة صحیح است وانا الاقل عیسی بن الشهید (محل خاتم شریف حضرت حجة الاسلام آقای حاج شیخ عیسی شهیدی مدظله).

هوقوبل وطوبق مع سواد المعتبر المسجل بسجلات و مختوم بخواتیم ثلثة من العلماء العاملین المتبحرین الموثقین المرحومین المغفورین آقا میرزا محمد حسین المعروف بمحله آخوندی و آقا سید ابو القاسم المدعو بجزمهٔ و آخوند ملاشریف الملقب به بهشتی طاب مرقدهم ومضجعهم وهماسیان متناً وسجلاً وامهاراً غب معرفة هذه الخطوط والسجلات والخواتیم هم اعلی الله مقامهم ورفع الله فی الخلد اعلامهم و هذا السواد المعتبر سواد طریق من سواد الاصل حرره الاحقر الاشوری فی شهر

---

١ ـ بجز امهار علمای معاصر امهار دیگر وقف نامه لایقرء وصاحبان آنها ناشناس وغیر معروفند

ذی حجة الحرام بیچی ئیل ۱۳۳۸ محل مهر (یاهادی المضلین) جنت مکان آخوند ملا هادی آشوری طیب الله تربته - الراجی الی الله محمدرضا.

هوالله تعالی هذا السواد الثالث فی ثلثة نسخ مطابق للسواد الثانی الممهور بمهر ثلثة من العلماء العظام و الفقهاء الکرام المطابق للسواد الاول من الاصل حرره الاحقر علی الطارمی فی ۲۹ ذیقعدة الحرام ۱۳۳۸ (محل مهر حاجی ملاعلی طارمی طاب ثراه)(۱)

بسم الله خیر الاسماء قدوقع الاقرار الصحیح الشرعی عن الواقفه زیدتوفیقها بعامه مااسنداليه فی الکتاب والذی نمقه المحتاج الی رحمة الکریم- خواجه محمدسلیم (محل مهر).

بسم الله خیر الاسماء قداعترفت الواقفه المذکوره بمانسبت الیه فی هذه الصحیفه بمحضری نمقه اقل العباد خواجه احمدسمنانی الاصل.

بسم الله الرحمن الرحیم المقره الواقفة المزبوره زیدتوفیقها بحذافر مااسنداليه فی هذه الورقة الشرعیة الصحیحة الاسلامیه اعترف لدی (محل مهر).

کمترین خلق الله بمراتب مسطوره متن من اوله الی آخره خواجه ابراهیم زنجانی (محل مهر).

یجمع ما سطر وزبر فی المتن اقرا لواقفة المزبورة حسب ماز برفیه لدی (محل مهر) (۲)

قنات حاتم بیك و خاتونی

چون آب این دوقنات کمست و بشهر نمیرسد هردورا روبهم میاندازند و بشهر میآورند - مادر چاه قنات حاتم بیگ در اراضی بارجین و خاتونك جنب «باغ موثق» است هردو در شمال شرقی شهر واقع شده‌اند مسافت اولی تاشهر شش کیلومتر ودومی کمتر ازدو کیلومتر است که از آنجا بکشتارگاه میآید واز پشت باغ شهرداری (عمارت سابق تآتر اداره راه شوسه انزلی و تهران و همدان) میگذرد ودر اول خیابان عدل (۳) آفتابی میشود.

---

۱ - علماء ومعاریف معاصر مطابقه رونوشت وقفنامه را بارونوشتی که دست مرحوم آقامیرزامحمد حسین محله آخوندی بوده است تسجیل کرده اند - معلوم نیست اصل آن که مرحوم محله آخوندی از روی آن رونوشت برداشته کجا و نزدچه کسی بوده است.

۲ - درقرون پنجم وششم وقفنامه‌ها و صورت مجالس غالباً بزبان عربی انشاء شده بهترین نمونهٔ آنها مربوط به تقسیم آب رودخانه‌ی دیزج وارنزك قزوین است متعلق بسنه ٤۲۲ هجری قمری و دیگری وقفنامه قنات خمارتاش که درسال ٥۰۹ نوشته شده ومتن وترجمه آنها بنقل از کتیبه مسجد جامع کبیر و کتاب تدوین امام رافعی درهمین کتاب درجای خود ذکر گردیده است

وقفنامه قنات آخوند علاوه براینکه بامنشات قرن پنجم وششم مشابهتی ندارد دارای اغلاط املائی نیز می باشد- واصطلاحاتی در آن بکار رفته است که اصلا آن اوقات در ایران مصطلح ومعمول نبوده است مانند کلمه «خانم» و کمبره و اوله جات وامثالهم

۳- بمناسبت اینکه خانه شاهزاده عدل الممالك در این خیابان بود آنجارا خیابان عدل نامیدند

آب این دوقنات به‌سبکی و خوشگواری از دیگر آبهای قزوین ممتاز است و مقدار آب آنها در بهار پنج سنگ و در تابستان ده سیرمی باشد و وقف است بمحله پنبه‌ریسه این قنات را در ۱۲۰۱ هجری مرحوم «میرزا ابولقاسم طبیب» تعمیر نمود - پس از آنکه روسها جاده شوسه پهلوی و تهران وهمدان را ساختند درمحل باغشاه که نزدیك دروازه پنبه‌ریسه بود عماراتی برای اداره توقف گاه مأمورین و مهندسین و کارکنان راه‌شوسه بنا کردند و آنجا را کنتور نامیدند.

ضمناً قنات حاتم بیك و خاتونی را تعمیر نمودند وسر آنرا پوشاندند که دست نخورد و برجی بنا کردند و از آب این قنات در داخل کانتور برای مصارف خود استفاده میکردند و بمحله‌پنبه ریسه آب کمتر میرسید - پس از انقلاب روسیه که راه‌شوسه بایران تحویل شد برخی از ادارات مانند دارائی و فرهنك و اوقاف و شهرداری بنقطه مزبور انتقال یافت و اکنون نیز در آنجا مستقرهستند وآب این دوقنات درحال‌حاضر بیشتر صرف آبیاری خانه‌های محله پنبه‌ریسه میشود.

قنات خیابان

بانی این قنات را «شاه‌عباس ثانی» ذکر کرده‌اند - قنات نامبرده از مهمترین قنات قزوین بشمار میرود.

آبده آن در قریه «اك» واقع در پانزده کیلومتری شمال غربی قزوین است - بقولی هشت سنگ وبقولی چهار سنگ ازرودخانه «دلی چای» که سرچشمه اصلی آن در قریه «خراس» است حقابه دارد که همه جا روباز تااك میآید ودر آنجا باقنات اك توأم میشود و جریان می یابد و به «محمودآباد» میرسد درمحمودآباد بقولی تمام آب «شاریس» وبقولی هشت سنك ازآب شاریس که‌متعلق بشهر است بدان‌می‌پیوندد وهمچنان روبازمیآید تامحاذی خرمنهای قریه «ناصرآباد» درآنجا داخل‌شتر گلو میشود و اززیر زمین جریان می‌یابد و ازبلوکات احمدخان و میرزارضاخان ومجیدآباد میگذرد ودرپشت باغ سپهسالار بسمت خیابان فردوسی (کوچه باغ‌سابق) تغییر جهت میدهد ودر برابر عمارت چهل‌ستون واول‌خیابان شاهپور آفتابی میشود - ازاینجا شاخه‌ای بطرف «بلاغی» میرود که مشروبین مخصوصی دارد رشته‌دیگری بسمت خیابان سپه‌جاری‌میشود و در امتداد خیابان مزبور بطرف جنوب تامیدان راه آهن جریان می‌یابد و خانه‌های این ناحیه را مشروب می‌نماید.

آب این قنات درقریه‌اك پنج‌سنك است - چون نهرش‌روباز وآفتابی است و تا شهر راه درازی‌را می‌پیماید باآنکه در اوایل تابستان هشت‌سنك آب دلی چای وهشت‌سنك‌ازآب‌شاریس حقابه دارد که به‌قنات خیابان افزوده میشود معذلك از اینهمه آب بیش‌ازیك‌سنك بشهرنمیرسد

۱- گفته‌شد آقامیرزا ابوتراب دارالشفائی متولی این‌قنات‌چهار سنك از آب‌رودخانه دلی‌چای و تمام آب‌شاریس‌را که‌وقف بشهراست درخواست ثبت‌داده است.

بگفته کسانیکه در این کار هاذی‌نظر هستند اگر نهر روباز آن‌را ازقریه اك‌تا‌آخر تبدیل‌بقنات کنند آب‌آن‌هیچگاه از میان نمیرودولااقل ده‌سنك‌آب‌آن بقزوین‌میرسدوبخشی‌از نیازمندیهای شهر را کفایت خواهد نمود - آب این قنات وقف بمحله خیابان و ساختمانها و عمارات دولتی قزوین است.

در سال ۱۲۹۲ ه شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله فرماندار وقت قزوین تعمیراتی‌دراین قنات کرده که‌چون اساسی نبوده نتیجه مهمی از آن بدست‌نیامده‌است.

قنات آقاجمالی

آبده این‌قنات بفاصله‌سه کیلومتر درشمال شرق قزوین در زمین‌های«باقرآباد» قراردارد ودرسطح رودخانه ارنزك یا آسیاب جوی واقع شده مظهر آن‌نیز در همین اراضی و نزدیك «باغ مونق» است - آبش اکنون نیم‌سنك‌یایکچارك‌می باشد واختصاص‌به « سبزیکار آقا جمالی» دارد که وقف آستانه قدس رضوی علیه‌السلام می باشد وتصدی عمل‌وقف‌بادربارهمایونی است - اکنون «سبزیکار» مزبور را که«حکم‌آباد» معروفست دولت خریداری کرده‌ولا بداین‌قنات هم بدولت انتقال‌یافته‌است(۱)

میگویند باصرف دویست‌هزار ریال‌ممکن است آب‌این‌قنات را دوبرابر کرد - آب‌این‌قنات باحق‌آبه‌ای که سبزیکار آقاجمالی ازرودخانه آسیاب‌جوی دارد در زیر باغ‌مونق یکی میشود وسبزیکار را آبیاری‌می‌نماید.

قنات حلال‌آب

این قنات ملکی است آبده آن بفاصله ده کیلومتر دراراضی«زویار» واقع‌درشمال‌غربی شهر است ودارای چهار شاخه است.-شاخه اصلی به«ارس‌آباد »میآید وازارس‌آباد تاتپه‌زویار که تقریباً دو کیلو متر است سه‌شاخه می‌باشد ازتپه زویار مستقیما بطرف شرق جریان می‌یابد واز محاذات بلوك قنادی میگذرد وبیرون دروازه دربکوشك وشمال باغ «سپهسالار » آفتابی میشود وبشهر میرود سابقا در بهار باندازه پنج‌سنك آب داشت‌ولی در تابستان بیك‌سنك‌ونیم‌ویك سنك تقلیل می‌یافت اکنون مقدار آن را کمتر ذکرمیکنند - گفته میشود باصرف‌دویست‌هزار ریال میتوان آب آن را بدو برابر افزود - آب این‌قنات که ملکی است روی طومار و تقسیم نامه بدوره‌های معینی یك قسمت از خانه‌های محله دربکوشك‌راتاخیابان پهلوی‌ا بیاری‌مینماید

قنات خمارتاش

آبده این‌قنات بفاصله ده کیلومتر درشمال‌باختری قزوین وعبارت از دو رشته است شاخه زیر سوی این قنات در « امامزاده سید ناصرالدین محمد » از « ناصر آباد » می‌آید - رودخانه

۱- بشرح حکم‌آبادوسبزیکارآقاجمالی مراجعه‌شود.

«زویار» شاخه‌سرسوی آن نیز از راه «باتمجین» بجانب رودخانه زویار جریان می‌یابد و در آنجا بایکدیگر متصل میشوند واز آنجا تا «چاه خانه‌قنبر» سیر میکند واز آنجا درامتداد جاده‌زویار به «دروازه گوسفندمیدان» میرسد وداخل‌شهر میشود آنگاه ازخیابان‌پهلوی و کوچه‌رفیعی و«محله دیمج» و«مدرسه صالحیه» وبازار وحمام «جلودار» و«محله‌سکه‌شریحان» و«مسجد جامع کبیر» میگذرد و«دره باغ گیلاس» جنوب‌شهر و بیرون‌دروازه شهزاده حسین نزدیك به تل‌معروف به «میمون دژ» یا «میمون‌قلعه»(۱) آفتابی میشود.

این‌قنات بمراتب ازقنات‌آخوند گودتر است چنانکه‌درشهرازهرجا که عبور میکند لااقل باید بیست‌پله‌پائین‌بروند تابتوانند آب‌بردارند.

قنوات‌قزوین سوای قنات‌خمارتاش وآخوند که قعری‌هستند مابقی‌هوا بین میباشند ـ عمق مادرچاه قنات‌خمارتاش چهل‌تاپنجاه زرعست ـ دراین‌قنات‌نیز مانند سایرقنوات ازپاکنه‌وآبخوره وشق نهر خودداری نشده وبدین‌وسائل از آب‌قنات استفاده مینمودند و اقدامی بتعمیر آن هم نمیکردند نتیجةً درسال ۱۳۰۳ هجری‌شمسی این‌قنات‌بکلی خراب ومنطمس گردید دراین‌وقت به تشویق دانشمند پارسا شادروان آقا سیدمحمد جزمه‌ای طاب ثراه و باکمکهای مادی و معنوی حاج احمد ارجمندی‌وحاج غلامحسین وحاج‌اسمعیل ومیرزا شریف متولی مسجد جامع بالغ بر پنجاه‌هزار ریال صرف‌تعمیراین‌قنات‌شدوآب آن جاری گردید ـ باآنکه مقدار آب‌آن افزایش یافته ولی اکنون گفته‌میشود که بیش‌ازیکچارك‌آب ندارد ـ بانی‌این قنات بهشت آرامگاه امیر زاهد خمارتاش‌بن عبدالله‌عمادی طیب‌الله‌تربته‌عمادعلماءالدوله از امرای دوران سلطان ملکشاه سلجوقی است واین اثرخیررا در آغازسده ششم بنیاد گذارده‌ودوازده هزار دینار صرف‌احداث آن‌نموده‌است.

آب آن وقف‌است بمحلات «گوسفند میدان» «دیمج» «سکه شریحان» «دباغان» و «پائین‌محله».

قنات میرزارسولی

آبده این‌قنات درزمین‌های بارجین شش کیلومتری شمال‌خاوری شهر است ـ وپدیده آن درزمین‌های باقرآباد ـ آبش‌سه‌تاچهار سیربیشتر نیست ازاینرو آب آنرا روی قنات آقاجمالی می‌اندازند وبسبزیکار میبرند.

قنات‌شاه

آبده قنات مزبور درشش کیلومتری شمال شهردرزمین‌های اکبرآباد وجنب آسیاب‌نهم است وپدیده‌اش درمحله دیمه روبروی حمام شهیدقراردارد.

شاخه سرسوی این‌قنات از آسیاب دهم جاری میشود وچون بیکصدمتری میل‌دوم‌میرسد

---

(۱) میمون‌قلعه آثارخرابه‌قلعه بسیارقدیمی‌است که درجای خودذکرخواهدشد.

بزیر سومیریزد شاخه زیرسوازمیل‌دوم ووصل به«شهر بند»(۱) آغاز میشودو پس از اتصال باسرسو مستقیماً بسمت شهرجاری میگرددو بعداز گذشتن از باغهـای هادی آباد و رزبان و برج شهر از خانه‌های شیخ آباد (جلومسجد احمدبیگ)خیابان‌شیخ ـ خیابان‌سعدی و بازارچه آقا میگذردو وارد خیابان پهلوی میشودو هرسه رشته اصلی تا خیابان مولوی جریان می یابدآنگاه یکشاخه آن قسمت نجار کوچه و محلات «قملاق» و دیمج و آب انبار های‌وقفی‌طرفین خیابان مولوی‌را مشروب‌میکند وجلوحمام‌شهید آفتابی‌میشود .

شاخه‌دیگر بسمت غرب جاری‌میشود و کوچه حاج سیدابو الحسن رفیعی وحمام‌سردار را سیراب‌می نماید.

شاخه‌سوم بطرف سرای‌سعدالسلطنه (سرای‌سعادت) و بازارچه وزیر و کوچه حاج سید جوادیها ومحله‌سکه‌شریحان جریان‌می‌یابد وخانه‌های آن‌حدودرا آبیاری‌میکند آب‌این‌قنات‌در بهارچهار تاپنج سنگ است ودر تابستان یك‌سنگ ـ بنظر مطلعین باصرف صدهزار ریال (۱) ممکن‌است آب‌آن‌رادوبرابر کرد .

آب قنات شاه وقف بر محـلات دیمج ـ قمـلاق (ریگزار) سکه شریحان و گوسفند میدان است.

قنات طیفوری

این‌قنات را مصطلحاً « کیفوری» تلفظمیکنند ـ آنهم‌مانند خمارتاش وخاتونی ازقنوات قدیمی است که امام‌رافعی درتدوین (۲) وحمدالله‌مستوفی درتاریخ گزیده (۳) ازآن‌نام میبرند- آبده آن در شش کیلومتری شمال شهر در زمین‌های « غیاث آباد » مقابل آسیاب هشتم است شاخه‌های آبده این قنات را هشت رشته ذکر میکردند ولی اکنون بیش از پنج شاخه نمیدانند بدین‌قرار :

دوشاخه از «وشته» (٤) ویکشاخه از «شوره‌دره» ویکشاخه از« غیاث‌آباد» ویکشاخه‌از کنار رودخانه نزدیك‌قنات‌شاه .

این‌قنات چون ازمجرای رودخانه عبور میکند دربهار آبش متجاوز از ده سنگ است بهمین مناسبت بیرون دروازه دربکوشك دربندی دارد که هنگام افزایش آب اضافه آن از رودخانه پشت بدنه و خندق شمالی شهر بطرف شرق میرود و باندازه يك سنگ بشهر جاری است ودر برابر عالی‌قاپی درخیابان‌سپه‌آفتابی میشود .در تابستان آب‌این قنات يك‌سنك است (٥)

۱ـ شهربند ـ سدمانندی است که در شمال شهر برای‌جلوگیری از جریان سیل بسمت شهر ساخته‌شده .

۲- نسخه‌عکسی کتابخانه ملی‌صفحه ۱۰

۳- تاریخ گزیده‌صفحه ۸۳۳

٤ـ مزرعه‌ایست که ازشهر میروند در آنجا غله دیمی کشت میکنند .

٥- يك‌سنك‌آب‌قزوین‌معادل‌است با چهارسنك‌آب‌تهران .

اظهار عقیده میشود که باصرف پانصد هزارریال میتوان آب آن‌را تاچهار سنگ افزایش‌داد. آب‌این‌قنات برقسمتی ازمحله‌دربکوشک وقسمتی ازمحله خیابان‌وقف‌است .

قنواتی که‌بایربادرحکم بایراست - قنات‌قولار آقاسی

آبده این قنات درشمال شهر در زمین‌های بارجین و پدیده آن در آبخوره واقع درباغ سردار که اکنون ملك کاظم‌بازرگان میباشد قراردارد .

این قنات را حاج‌سید محمد صدرالصدوری ملقب به‌صدرالاسلام تصرف کرده و بنصرالله شهیدی‌فروخته است مظهر جدیدش «باغ‌خانقاه» وصل‌به«مصلا» بیرون دروازه دربکوشك است چون جلوآنرا گرفتند آبش کسرشدوباآنکه کار کرده‌اند اما آبی‌روان‌نگردیده‌است.

قنات‌شیخ‌احمدی

آبده آن درشش کیلومتری شمال‌خاوری قزوین در زمین‌های بارجین یازیر نجف‌آباد واقع‌شده - پدیده‌اش سابقاً دردروازه تهران‌بود -صدرالاسلام سابق‌الذکر این قنات را بثبت‌داد وتصرف کرد وهزینه بسیاری درآن کرد باین‌معنی که چهار دانك ازقریه‌معمور «حسن‌آبادکله» راکه مالك‌بودفروخت وپول آن‌را صرف‌این‌قنات کرد وخواست‌آب‌آنرا بزمین‌های «خاك‌آباد» واقع درخاور رودخانه «کندل» وشمال‌خاوری شهر بیاورد و مجرای آن‌را از رودخانه کندل گذرانید ولی‌نتیجه‌ای‌نگرفت وبیش‌از چهارتاپنج‌سیرآب بدست‌نیامد وچون مجرای‌قنات را از زیررودخانه گذرانده‌اند غالبا نشست‌میکند ومسدودمیشود خلاصه هم قریه حسن‌آباد از دستش رفت‌وهم‌آبی بدست‌نیاورد .

قنات‌میرزاعلی‌اصغرخانی

آبده‌آن زمین‌های زوبار ومیانچال(۱) ده کیلومتری شمال باختری شهر است که بطول چهار کیلومترونیم تاباغهای‌رزبان و آزانجا بسمت‌شرق امتدادمی‌یابد وبشهرمیرسد - پدیده‌اش درمحله دربکوشك نزدیك «سنك‌پانزده»(۲) است در ۱۳۱۵ شمسی آب قابلی نداشت میگفتند باصرف صدهزار ریال میتوان‌آب آنرا تادوسنگ‌افزود ولی‌بعدها سیصدوپنجاه‌هزارریال(۳)از طرف اعلیحضرت برای تعمیرقنات داده‌شد ولی‌نتیجه بدست‌نیامد متصدیان‌امر گفتند مبلغ مزبور کافی‌نبود وتعمیرنیمه کاره‌ماند وبثمرنرسید - بجزقنوات مذکور درفوق قنوات دیگری هم وجود دارد که‌چون آبده‌وپدیده آنها نامعلوم‌است ازذکرشان‌چشم‌می‌پوشیم.

۱- زمینی‌است‌متعلق‌بباز‌ماندگان‌مولاوردیخان ۲-قطعه‌سنك‌بزرگی‌است که‌بیش‌ازیکخروار وزن دارد که ازنظر تحقیر اورا سنك‌پانزده گفته‌اند زیرادر قزوین دوسیرونیم‌را یك‌پانزده‌میگویند .

۳-آن‌زمان که‌صدهزارریال‌هزینه برآوردمیکردندعمله‌روزی ۵ریال اجرت‌داشته هنگامیکه بکار مشغول‌شدندعمله‌روزی‌چهل‌ریال‌اجرت‌داشت بهمین‌قیاس‌اجرت کموش‌ومقنی وغیره‌افزوده‌شده‌بودازاین‌رو وجه‌مزبور کافی بمقصودنگردید این‌مبلغی که برای‌تعمیرقنوات ذکرشده‌روی‌مأخذ نرخهاودستمزدهای سال۱۳۱۷شمسی‌است اکنون‌بی‌شبهه بهای‌اجناس‌ومیزان‌دستمزدچندین‌برابرافزایش‌یافته‌است

فصل پنجم

باب سوم

چاه‌های عمیقی که در قزوین کنده شده

پس از آنکه روس و انگلیس در شب ۳ شهریور ۱۳۲۰ بزور ایران را اشغال کردند روسها در قزوین برخلاف انتظار رویه معتدلانه‌ای پیش گرفتند ورفتار خود را تا درجه‌ای روی زمینه مهربانی با مردم و جلب قلوب عامه قرار دادند - البته غرض اصلی آنها از پیش گرفتن سیاست ملایم این بود که کارگران و دهقانان وسرانجام طبقه دوم و سوم را متمایل بعضویت در اتحادیه‌ها و تشکیلات حزب توده کنند وسپس بادست آنها مقاصد خود را پیش ببرند چون مردم قزوین همواره از حیث آب در مضیقه می باشند ومخصوصا در آن سنوات بواسطه کمی باراندگی بیش ازحد درزحمت و تنگی بی آبی بودند روسها از لحاظ تبلیغ و جلب توجه عامه یك حلقه چاه عمیق در میدان سعادت حفر کردند که در نظر اکثریت مردم حسن اثر داشت - چاه مزبور را روسها هنگام رفتن بشهرداری واگذار کردند - این چاه ظاهراً نواقصی دارد که نمیتوانند کاملا از آن بهره برداری کنند.

پس ازرفتن روسها وتخلیه ایران ازسپاهیان بیگانه چون بتدریج وسیله کار فراهم شد - بین سالهای ۱۳۲۵-۱۳۳۴ خورشیدی پنج حلقه عمیق یکی درمحله پنبه‌ریسه جلومسجد واقع در برابر امینه‌خاتون ویکی در انتهای خیابان فردوسی کنار خندق ویکی در راه ری و یکی در مقابل باغ سپهسالار بیرون دروازه دربکوشك ویکی در کنار خیابان مولوی رو بروی مسجد حاج ابراهیم ودرنقطه معروف به «قبرنابالغان»(۱) بهزینه شهرداری واصل چهار حفرشد.

عمق این چاهها بین ۷۵ تا ۸۰ متر است البته عمق چاه درشمال بیش ازجنوب است - اوله‌های آبده این چاهها شش اینچی است.

میگویندهرچاه باموتور آن بجزهزینه جایگاه نصب موتور ۶۰۰/۰۰۰ ریال تمام شده - موتورهای آن یکدستگاه «لیستر» و چهار دستگاه دیگر «انترنیشنل» است به قوه چهل است - و ممکن است ۴۸ ساعت پی در پی کار کنند وآب بدهد - اینك آب این چاهها کمك بزرگ و مؤثری برای مردم قزوین شده - مخصوصا بسیاری ازمحلات مانند راه‌ری و آخوند و پنبه‌ریسه که از آب در تنگی وسختی بودند اکنون تااندازه‌ای آسایش یافته‌اند.

۱- ظاهراً در گذشته کودکانی که میمردند دراین مکان بخاك میسپردند و بااین لحاظ «قبر نابالغان» معروف شده بعداز مشروطه چون ازدفن اموات درداخله شهر جلوگیری شد دیگر مرده‌ای را در آنجا بخاك نسپردند و گورستان مزبور بمرور ایام ازمیان رفت.

فصل پنجم

باب چهارم

آب انبارهای قزوین

چنانکه از تواریخ برمیآید هنگامیکه قزوین بصورت یك دژ برای پادگان وسپاهیان این منطقه در برابر تاخت و تاز دیالمه ایجاد شد- با آنکه دو رودخانه دیزه وارنزك از دو سوی آن میگذشت چون در تابستان آب آنها قطع میشد و در زمستان و بهار نیز گل آلود بود از اینرو ساکنین دژ از آب چاه استفاده میکردند پس از آنکه آبادی وسعت پیدا کرد و بصورت شهری در آمد و سکنه آن افزایش یافت از آنجا که آب چاهها نیز در تابستان فرو کش میکرد و کم میشد یا چاهها خشك میگردید ومردم برای آب بزحمت میافتادند این بود که بساختن آب انبار مبادرت کردند ، تا بطور دائم از تشنگی آب در امان باشند بسبب این نیازمندی مردم صاحب ثروت در خانه‌های خود باندازه احتیاج انبار آبی تهیه کردند واشخاص نیکوکار نیز برای کسانی که دارای خانه نبودند یا استطاعت ساختن آب انبار را نداشتند وهمچنین برای طبقه فقرا وتهیدستان به تناسب جا ومکان آنها آب انبارهای بزرك و کوچك ساختند و وقف نمودند که در تمام سال اهل آن محله ویا گذر از آن بهره‌مند میشدند این کار خیر تا کنون نیز ادامه دارد و اکثر مردم قزوین از آب انبارهای عمومی استفاده میکنند- رسمست آب انبارها را اعم از شخصی یا وقفی در چله‌های زمستان آب می‌بندند - برای آنکه در این وقت نوعاً آلودگی آبها کمتر است واگر هم احیاناً آلوده باشد در اثر سرمای شدید از بین میرود علاوه براین کف رودخانه‌ها و نهرها بواسطهٔ جریان آب شسته و پاکیزه گردیده است. لذا شب هنگام پس از ساعت ده آنهم شبهائی که یخبندانست آب انبارها را آب می‌بندند - بهمین جهت و بملاحظه اسلوب ساختمان آب بیشتر آب انبارهای عمومی در تابستان بقدری خنك است که نیازی به یخ ندارد .

در شهر قزوین شماره آب انبارهای عمومی ووقفی از صد متجاوز است - یکعده از آنها را که مهم هستند ودارای کتیبه و تاریخ بنا میباشند در ذیل بطور مشروح ذکر میکنیم و از بقیه بدرج نام ومحلی که در آنجا واقع شده‌اند اکتفا می نمائیم.

آب انبارهای بزرگ و مهم قزوین (به ترتیب حروف تهجی)

آب انبار پنجه‌علی

این آب انبار بزرگ و وسیع در محله خیابان واقع شده و متصل به مسجد و مدرسه پنجه‌علی است بانی آن حاجی رمضان نام بوده کتیبه منظومی بخط نستعلیق دارد که در روی سنگ مرمر منقور است بدین قرار:

الحمدلله از فیض آله ز من	در دهر حدوث خیر گردید عیان
یعنی که خجسته آبگیری نیکو	معمور شد از لطف خداوند جهان
ناید بصدف زا بر نیسان هرگز	وین قطره که آید بلب تشنه از آن
وین بر که باصفا که باشد آبش	روشن چو روان پاك صاحب نظران
وین بحر خضر که چشمهٔ زندگیست	خیرات شده بهر شه تشنه لبان
در قرب جوار مسجد پنجه علی	وین خیر بنا یافت به نیکی سامان
برداشت قتیلی کف و تاریخ رسید	وز آب بسلسبیل حاجی رمضان

[۱۲۲٤ هجری]

آب انبار جنب مسجد جامع کبیر

این آب انبار هم بزرگ و مهم است در اواسط خیابان سپه و مقابل جلوخان و سر کوچه مسجد جامع کبیر در جهت شمالی آن واقع شده است بانی آن علی خان نامی از امرای بزرگ نظامی بوده که در اواخر سده یازدهم آنرا بنا کرده است. کتیبه این آب انبار بخط نستعلیق و در روی سنگ مرمر منقور شده - اما در تعمیراتی که اخیراً کرده‌اند سنگهای کتیبه پس و پیش کار گذارده شده برخی هم شکسته و از میان رفته است - آنچه اکنون در آنجا نصب گردیده چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم

در ایام سلطان جمشید چاکر	سلیمان دوران شه هفت کشور
شهی کو ندارد نظیر [افتاده]	ببالیده از نام او هفت اختر
. . [افتاده]	. . . [افتاده] سرنك مقرد
بیاد حسین خلق را آب [افتاده]	آللهی نصیب ۱۰۹۳ علیشاه [افتاده]
کمر بسته امتیازش به مردی	نظر کرده اعتبارش ز جوهر
سپهدار ایران علیخان ذیشان	[illegible] ائب براعداد ۱۰۹۳ مظفر

علاء‌الدین القزوینی

بنا کرد از لطف یزدان بقزوین	در این باب جنت نظیری ز کوثر
..فیض و سعادت قرین بند مسجد	وضو با نماز است الله اکبر

دعا با اجابت قرین آمد اندم | که‌ازصدق‌از جان‌لب‌تشنه زدسر
عجب برکـه و آبگیر بوسعت | عجب بحری اما پر از آب گوهر
زنیروی عدلش قویدل ضعیفان | چواز خشم‌وقهرش جگر خون‌ستمگر

چون این آب‌انبار راحاج‌مهدی معمار مرمت نموده است در صورت شهرداری بنام « حاج مهدی معمار » ثبت است اما بانی حقیقی آن علی‌خان از امرای دوران شاه‌سلیمان صفوی است (۱۰۷۷-۱۱۰۶)

آب‌انبار حاجی‌بابا

در محله قملاق- (ریگزار) پشت بازارچه آمعصوم است بانی آن حاجی‌باباشیشه گربوده ولی شهرداری‌قزوین بمناسبت اینکه نزدیك منزل خطیب‌هااست آب‌انبار مزبور را بنام آب‌انبار خطیب‌ها ذکر کرده‌است- این‌برکه کتیبه‌ای از سنگ مرمر دارد که اشعار زیرین در آن منقور است:

حاجی‌بابا پی رضای خـدا | کرد این برکه رفیـع بنا
هرکه‌زین‌آب‌نوش‌جان‌سازد | یاد دارد ز شاه کرب‌بلا
مزدهر جرعه آب این باشد | از محبـان خمسـة النجباء
لعن بی‌حد به قاتلان بکند | که‌شودرستگار روز جزا[۱۲۳۵]

آب‌انبار حکیم‌ها

آب‌انبار بزرگیست درمحلهٔ‌راه‌چمان‌وگذرتنورسازان واقع شده وسی‌وشش پله میخورد و بنای بسیار خوبی است - بانی آن شادروان حاج میرزا آقای حکیم رحمةالله علیه است کتیبه‌ای دارد برنگ سفید در کاشی بنفش واشعار آنرا جوهری شاعر معروف رثائی که اهل هرات وساکن قزوین بوده سروده است:

حاجی‌آقای‌طبیب آن‌عارف شب‌زنده‌دار | چاکر شـاه ولایت فاتـح بدر حنـین
هرکه آمد یادش از لب‌تشنگان کربلا | از حسین بیکس عباس مقطوع الیدین
کزجفای شمر و ابن‌سعد در جنب فرات | هر یکیرا تن‌بخون‌غلطان‌شد وسربرسنین
رشته عشرت برید و جامه طاقت درید | آری آری اهل دینرا تعزیت داریست این
پس بیاد زاده زهـرا همـایون برکـهٔ | [سـلام‌الله علـی الحسـین و اصحـابه
لعنـة الله علـی قـاتـلان الحسین] | ساخت کزوی‌یافت قزوین‌بلکه‌ایران‌زیب‌وزین
برکهٔ آبش مصفا همچو اشک عارفان | برکهٔ خاکش به از اکلیل فرق فرقدین
چون بیاد شاه مظلومان حسین آباد شد | گشت وقف دوستان شاه مظلومان حسین

هر که نوشد قطره‌ی آبی زوی داند بخویش — لعن کردن بر یزید تابعانش فرض عین
جوهری میخواست تاریخ بنایش عقل گفت — آب زین بر که منوش ایشیعه بی یاد حسین
[۱۲٤٤]

آب انبار حاج ملا آقا

در کوی گوسفندمیدان طرف جنوبی خیابان پهلوی مقابل مدرسه التفاتیه واقع شده و متصل است بمسجد حاج ملاآقا بانی آن حاجی حسین و آب انبار متوسطی است کتیبه‌ای از سنگ مرمر بخط نستعلیق دارد که این اشعار در آن منقور است:

بتوفیق یزدان قیوم داور — بتأیید خلاق فیاض اکبر
بنا کرد حاجی حسین و رسانید — باتمام این بر که خیر مظهر
زهی بر که و آبگیری که باشد — موسع چو دریا مصفا چو گوهر
باو یارب از لطف آبی عطا کن — بهنگام گرمای صحرای محشر
پی سال تاریخ آن عقل گفتا — ببانی عطا کرد حق آب کوثر (۱۲۰٦)

آب انبار حاج کاظم

یکی از بهترین آب انبارهائی است که در نهایت عظمت و کمال ظرافت و زیبائی ساخته شده وسعت آن باندازه‌ایست که محله مغلاوك را که یکی از محلات بی آب قزوین است در تمام سال آب میدهد - این آب انبار چهل پله میخورد و پله‌های آن از سنگهای تراشیده بلند بنا شده دو شیر دارد و چهار بخار کش از خارج نمای آن باکاشی تزیین یافته است این آب انبار چون نزدیك دروازه مغلاوك یاتبریز است دهقانانی هم که گزارشان از این دروازه است همچنین باغداران بویژه در تابستان از آب این آب انبار که بغایت خنك میباشد استفاده میکنند بانی آن مرحوم حاجی کاظم کوزه گر طاب ثراه است که بدستیاری حاجی اسمعیل بسال ۱۲۵٦ آنرا بنا کرده والحق از خیرات جاریه و مبرات عالیه است که هزاران خانواده و مرد و زن از آن بهره‌مند میشوند کتیبه‌ای بخط نستعلیق ممتاز در روی سنگ مرمر دارد که این اشعار در آن منقور است:

خیر خلق خدای هر کس را — شد چو مر کوز فطرت خواطر(۱)
آن کند در مراتب خیرات — کش بود رحمت خدا کیفر
قدوة الحاج حاجی اسمعیل — آنکه فیض آلهش شده رهبر
ساخت این بر که معظم و کرد — وقف شاه شهید تشنه جگر — وسلام الله لحسین
که ازین خیر حاجی کاظم را — دهد ایزد جزای بیحد و مر — واصحابه جرده
جامی از کوثرش دهد که رهد — از حرارات عرصه محشر — میرزا کاظم
سال تاریخ را نوشت صفا. — منبعی ز آب چشمه کوثر

---

۱) عینا نقل شده وغلط آن از مسامحهٔ نگارنده نیست.

۱۲۵۶ بسرکاری محمدرضا- کتیبه میرزا کاظم قزوینی - حجره استاد عابدین .

و نیز شرح پائین در یك قطعه سنك مرمر بخط نستعلیق حجاری شده و بالای کتیبه مذکور درفوق در دیوار کار گذارده شده است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم :حبذا اولاد مرتضی اقتضا نمود که بانی بر که مبارکه اعنی سلیل جلیل قدوة الحاج محمد اسمعیل :

صدشکر که آباد شد این ارض خراب   عکس رخ آفتاب دیدیم در آب

چون درصفحهٔ حسنات طرحی از این خوش‌آب ورنگ‌تر در بحر مبرات یکتا گوهری از این خوش و باصفاتر و پر آب‌تر نداشت آنرا نثار مرقد مطهر نور دیده حضرت خیرالبشر گردانیده وقف نمود که موالیان تشنگان کربلا در لعن مانعین آب از آن جناب خود را معاف ندارند .

بنوشد زمن هر که نوشد ز آب   کند لعـن بر قاتلش بی‌حساب

و ثواب این عمل منقور مرقد مطهر را بروح طوبی آشیان حاجی محمد کاظم مبذول داشتند

کتیبه کاظم قزوینی

آب انبار حاج کریم

آب انبار درجه سوم است درمحله در بگوشك رو بروی حمام آقا مجید و وصل بمسجدی است بهمین نام بانی نخستین آن معلوم نیست حاجی کریم علاف در ۱۳۰۶ آنرا تعمیر کرده و کتیبه‌ای از کاشی بخط نستعلیق دارد بدینقرار :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بنده شرمسار حاج کریم [یااباعبدالله]   تشنه عفو عام رب رحیم

دید نزدیك شد شود ویران [یااباعبدالله]   این بنا از بن همچو عظم رمیم

بعدشش از هزار و سیصد و بیست [یااباعبدالله]   کرد تعمیر این بنای عظیم

دارد امید شاه تشنه لبان [یا اباعبدالله]   شافع او شود ز نار جحیم

کتیبه علی سکاکی

آب انبار زرگره کوچه

زرگره کوچه از کوچه‌های شمالی جدا شده ازخیابان پهلوی است- درخاور این آب انبار مسجدی است و باختر آن متصل است به تون حمام دودر آب انبارش متوسط و بانی آن حاجی فتحعلی نامی است که پس از وفاتش بسال ۱۲٤٥ آنرا بنا کرده‌اند .

کتیبه‌ای از کاشی بخط نستعلیق دارد که برنگ سفید در زمینه بنفش است و این اشعار را حاوی است :

چه فخر حاجیـان فتحعلـی را — عیان شد کز جهان وقت رحیل است
بیازان گفت فرزندم رضا را . — رضا دادم وصی است و وکیل است
پس از من بر کـهٔ بنیاد سـازد — بقزوین هر کجا آبش قلیل است
وصی شد ساعی انجام داد او . — که سعیش باعث اجر جزیل است
پی تاریخ این بنیاد نیکو — که مصر از تشنگان رود نیل است
برای سال انجامش رقـم زد . — مگر این بر که آبش سلسبیل است ۱۲۴۵

آب انبار سردار

در انتهای جنوبی محله قملاق و بفاصله کمی در شمال غربی سلطان سید محمد روبروی مدرسه‌ای بهمین نام واقع شده ویکی از آب انبارهای مهم قزوین بشمار میرود واز حیث عظمت بنا وظرافت ساختمان در ردیف آب انبار حاج کاظم است از بالا تا پائین سی و هفت پله دارد که چهار شیر در آن بکار رفته انبار آن مسقف بچهار گنبد و چهار باد گیر یابخار کش است ازاره پلکانش تمام سنگ ونمایش باآجرهای کاشی تزیین یافته است قسمتی از محلات قملاق و آخوند ومغلاوك مدت یکسال از آب این انبار بهره مند می شوند که یا توسط سقا بخانه‌ها برده میشود و یاخود اهل محل ظرفهای آب خودرا میاورند و آب برمیدارند چنانکه اشاره شد اغلب اینگونه آب انبارها را سالی یکمرتبه آب می بندند معذلك برای مصرف سالیانه اهالی کافی است آب آنها نیز در تابستان آنقدر خنك است که مردم این حدود نیازمند بیخ نیستند - بانی این آب انبار مرحومین محمد حسن خان سردار ومحمد حسین خان سردار طاب‌الله‌ثراهما دو برادر از امراء وسرداران عهد فتحعلیشاه و محمدشاه وناصرالدین شاه بوده‌اند که حالات آنها در جلد رجال بتفصیل خواهد آمد این آب انبار و آب انبار دیگری درمحله راه ری و مدرسه بسیار خوبی از آثار خیر این دو سردار بهشت آرامگاه است - این آب انبار دارای کتیبه‌ایست از سنگ مرمر که اشعار زیرین بخط نستعلیق ممتاز در آن منقور گردیده است .

بعهد فتحعلی شاه زیب تاج و نگین — که سر بسجده او سوده خسر وخاور
حسینخان و حسنخان دو شیر فش سردار — دو شهسوار شهند دو رزمجو صفدر
دو سرفراز برادر دو نامور سردار — دو پایدار دلاور دو کینه کش سرور
خجسته شاه ظفرمند را سپهسالار — ستوده میر عـدو بندرا ظفر گستر
کز اسمشان شده گمنام رستم و سهراب — ز بذلشان شده طی رسم حاتم وجعفر
فکنده‌مثشان وضع این خجسته غدیر — کشیده با اشارتشان طرح این ستوده شمر
که همچو ساحت کوثر بود نشاط انگیز — کشیده و چشمه حیوان بود روانپرور
بیاد تشنه لب کربلا حسین شهید — امیر مشرق و مغرب امام جن و بشر
سزد که خطه قزوین از وبخود نازد — چنانکه ساحت جنت ز چشمه کوثر

چو بر که وسعت او همچو بحر بی پایان | چه آب حسن صفایش ز زمزم افزونتر
هر آنکه آب روانبخش جست چشمه خضر | روانه شد سوی این بر که کایدش رهبر
زسعی همت آقا محمد اسمعیل | کز و رواج بریزد هنر زسکه چو زر
تمام گشت چو این بر که در جهان شد طاق | کشیده صف پی پاداش قدسیان یکسر
چو مایل از پی تاریخ در دعا گفتند | نصیب باد بهر یك ز زمزم و کوثر ۱۲۲۹

ایضاً آب انبار سردار

این آب انبار در بی آب ترین محلات شهر یعنی محله راه ری بناشده وا کنون در کنار خیابان سپه در بخش باختری آن واقع گردیده است بانی این بر که همهمان دو برادر سعادتمند و نیکوکار شادروانان محمد حسن خان سردار و محمد حسین خان سردار می باشند - این آبگیر عظیم که باعث حیات وزندگانی مردم یك محله است دارای یك طاق است و ابعاد آن عبارت است از ۱٦ ذرع درازا و ۱٦ ذرع پهنا و ۱٦ ذرع گودی که مجموع مساحت مکعب آن ٤٠٩٦ ذرع مکعب می شود - در وسط طاق بزرك از خارج یك گنبد مخروطی کوچك از کاشی فیروزه نظیر همانکه در مسجد سردار بنا شده است ساخته اند این آب انبار چهل و هشت پله دارد اما روسازی و نماسازی و کتیبه ای ندارد و چنین مینماید که عمر بانیان کفاف نکرده و یا گرفتاریشان مانع شده است که روسازی این آب انبار باتمام برسد ساختمان آن درسال ۱۲۲۷ هجری قمری بوده این بنا بواسطه عدم تکمیل و مراجعین فراوان رو به ویرانی بود در ۱۳۱۳ خورشیدی بدستیاری شهرداری تعمیرات لازم شد و نیز درسال ۱۳۳۵= ۱۳۷۵ هجری قمری شهرداری از نو آنرا مرمت نمود این بر که همواره مورد استفاده مردم این ناحیه است آب آنهم در تابستان بسیار خنك می باشد چنانکه کسی به یخ نیازمند نیست.

آب انبار شیشه گر

درمحله در بکوشك متصل بمسجد شیشه گر و مشرف بگورستانی بهمین نام است که اکنون در آنجا مرده دفن نمیکنند - از بر که های درجه دوم است بانی آن حاجی حسن نام است و تاریخ بنا ۱۲٥٤ میباشد این آب انبار کتیبه ای دارد از کاشی بنفش که اشعار زیرین باخط نستعلیق و برنگ سفید در آن منقوش گردیده است.

آنکه را توفیق آمد رهنمون | تخم خیراتی بباغ دهر کشت
وانکه را ایزد روان پاك داد. | طینتش خوبی پدید آرد نه زشت
خشت خیری حالیا بر خاك نه | پیش از آنی کایدت از خاك خشت
همتی حاجی حسن کرد آنکه باد | مرقدش مقصوره باغ بهشت
این همایون بر که را بنیاد کرد | از صفای طینت حسن سرشت
تا پدید آرد که باید ساختن. | آذر اعمال را اردیبهشت.

جان پاکست آنکه پا آوردنی . خود بخوبی یابی از ناپاك زشت
روشنی از روز یابی نی زشب . نور حق از کعبه جونی از کنشت
چون بانجام آمد این عالی بنا . کش بد از دیوان هستی سر نوشت
سـال تاریـخ بنـا کلـك صفا . چشمهٔ از منبع کوثر نوشت [۱۲۵٤]

آب انبار خان

در کوی گوسفند میدان است متصل بمدرسه‌ای بهمین نام در جنوب خیابان پهلوی و از انبارهای درجه‌سوم است بانی آن مرحوم ملاویردیخان از خوانین نامی قزوین است که مدرسه و مسجدی هم متصل باین آب انبار بنا کرده‌است که مهم است ودر جای خود ذکر خواهد شد این آبگیر را مولاویردیخان در سال ۱۱۷۷ بنا کرده ولی چنین بنظر میرسد خللی بدان راه یافته است که عمر بانی کفاف نکرده تا بمرمت آن بپردازد و نواقص برکه را رفع نماید پس از هفتاد و چهار سال یکی از نواده‌های بانی که بنام جدخود موسوم بوده‌است بسال ۱۲۵۱ هجری موفق برفع نواقص این آب انبار میشود واز همان وقت مردم از آن بهره‌مند میگردند این بر که کتیبه‌ای از سنگ مرمر بخط نستعلیق دارد که این اشعار در آن منقور است:

خان گردون قدر مولاویردیخان آنکه ز احسان راه حق را کرد طی
کرد(۱) از بن ظلم را بنیاد کرد کعبه دین منبع زمزم زبی .
ساخت آب انبار چون آب حیات آب او از لطف سازد مرده حی
پس در ارکانش خلل چون راه یافت نو بهار عمر بانی گشت طی

بسم‌الله الرحمن الرحیم بسعی میرزا نصرالله باتمام رسید نمقه حاج ملك محمد علی مرتضی حجار ۱۲۸۵.

دست تقدیر از پس جد بر کشید . قرعه تعمیر بر نام نبی
پس سعی خان حسبت جایگاه بست همت در پی تعمیر وی
از دو مصرع خواسته تاریخشان سروری کز جام معنی خورده می
خان اول پا از این دنیا کشید [۱۱۷۷] خان دوم نام وی کرد نده حی (۱۲۵۱)

آب انبار [illegible]

این بر که از حیث بزرگی درجه دوم است لیکن در تابستان آب آن بقدری سرد است که دندانها را متأثر میکند و از این حیث پایه نخستین را دارد جای آن در خیابان سعدی و متصل بمدرسه حاجی سیدابراهیم تنکابنی است بعبارت دیگر روبروی بازارچه آقا و مسجد مرحوم حاجی موسی بزاز واقع شده است . بانی آن حاجی محمد نام و تاریخ پایان بنا ۱۲۲٤ ـ است این اشعار در قطعه‌ای

---

۱ ـ بجای کرد ـ کند از بن ظلم را صحیح تر مینماید.

از سنگ مرمر که بشکل مربع مستطیل است حجاری شده ودرقسمت درگاه آب انبار کار گذارده شده است :

حمد کز لطف خداوندی که از ابداع اوست | هشت گردون یك حباب و هفت دریایك غدیر
حاجی پاکیزه دین حاجی محمد آنکه هست | شیوه او بذل مـال از بهر قیـوم قدیر
ساخت این محکم بنارا بهر تحصیل ثواب | تا بمحشر گردد او از فضل داور دستگیر
برکهٔ بس استوار و دلکش و نغز و نظیف | همچو زمزم بی عدیل و همچو کوثر بی نظیر
کرد وقف حضرت شاه شهیدانش زصدق . | تا بنوشند آب از وی خلق از برنا و پیر .
سال بنیاد بنا را چونکه جستم هاتفی . | گفت لبریز است از ماء معین آن آبگیر ۱۲۲٤

در میان برکه‌هائی که کتیبه ندارد چند آب انبار بزرگ هست که نمیتوان از نام بردن آنها چشم‌پوشی کرد .

یکی از آنها آب انبار جزمه‌ای واقع در کوی سکه‌شریحان است که آبگیر معظمی است وچهل‌پله میخورد - بانی آن معلوم نیست آب انبار قدیمی است اینکه شهرداری آنرا بنام جزمه‌ای ضبط کرده است گویا از این لحاظ بوده است که مرحوم بهشت آرامگاه آقاسیدمحمدجزمه‌ای (۱) که از اجله علمای معاصر قزوین بودند نزدیك باین آب انبار منزل داشتند والا دلیل دیگری ندارد

دیگر آب انبارزنانه بازار است که واقع است درزنانه بازار -طرف غربی خارج مسجدشاه-این آبگیرهم انبار بزرگ ووسیعی دارد وآبش درتابستان بی اندازه خنك میشود چنانکه کسبه بازار که‌دست رسی باین آب انبار دارند در تابستان ازخرید یخ خودداری میکنند و از آب این برکه صرف مینمایند .

چون شهرداری برطبق صورتی که شرح داده شد باین انبارها مؤظف است آب بدهد بنابراین نامهائی که شهرداری برگزیده ودربایگانی دارد چون بیشتر مورد اعتماد بود لذا همانهارا دراینجانام بردیم- واگر اختلافی باشد روی این است که برخی آب انبارها اسم خاصی نداشته‌اند واهالی محل چندنام برای آن‌ها وضع کرده‌اند .

۱- جزمه مهر - گزمه است وآن نام دهی است تقریبا در بیست کیلومتری خاورقزوین نزدیك بجاده میان تهران وقزوین واقع شده وفقیدمعظم جنت مکان آقاسیدمحمد طاب ثراه فرزند مرحوم آقاسیدابوالقاسم جزمه‌ایست وآن مرحوم نیز از فضلا وزهاد عصرخود بود ودرقزوین می نشست.

کلیه آب انبارهای شهر قزوین [بترتیب حروف تهجی]

آب انبار آقا ـ در محله دباغان ـ کوچه مرحوم آقا میرعبدالصمد طاب ثراه .

« آقا بالا ـ محله پنبه ریسه گذر گل بینه ـ کوچه پیر .

« آقاسی ـ خیابان سپه ـ کوچه مسجد شیخ الاسلام .

« آبگوشتی ها ـ محله خندقبار ـ سمساره کوچه .

« آقادائی ـ محله خندقبار ـ نزدیك دروازه خندقبار .

« آهنی ها ـ محله قملاق ـ وصل بخانه حاجی محمد آهن فروش .

« انصاری ـ سلامگاه شاهزاده حسین ـ کوچه انصاری .

« انبار بزرك ـ محله گوسفند میدان ـ گذر سر کلگ ـ کوچه تاکستانیها .

« انبار کوچك ـ محله گوسفند میدان ـ گذر سر کلگ ـ کوچه تاکستانیها .

« ارجمندی ـ محله گوسفند میدان ـ ابری کوچه ـ کوچه فرامرز .

« اخوان ـ محله قملاق ـ کوچه اعتماد .

« امامزاده علی ـ محله پنبه ریسه ـ جنب امامزاده علی .

« امینه خاتون ـ محله پنبه ریسه ـ کوچه ملك آباد .

« باروتیها ـ خیابان سعدی [کنار رودخانه سابق] کوچه شیرین آباد .

« پاشا ـ محله در بکوشك ـ جلو سنگ پانزده ـ کوچه حدادها .

« پالاندوزها ـ خیابان تبریز ـ گذرسر کلگ .

« پنجه علی ـ خیابان پیغمبریه ـ کوچه پنجه علی .

« تنورسازان ـ گذر تنورسازان ـ کوچه عطاری .

« جزمه ای ـ محله سکه شریحان ـ نزدیك حمام قوشه .

« حاج آقاطبیب ـ محله راه چمان ـ کوچه طبیب ها .

« حاج مولا آقا ـ خیابان پهلوی ـ روبروی مدرسه التفاتیه .

« حاج آقامحمد ـ خیابان مولوی ـ جنب حمام شهید .

« حاج ابراهیم ـ انتهای بازار آهنگرها [کنار رودخانه سابق] .

« حاج سیدابراهیم ـ بازار وزیر ـ کوچه نقیبه زاده .

« حاج اسمعیل ـ خیابان نادری ـ نزدیك سوخته چنار .

« حاج جواد ـ محله بندرخت (محله آخوند) میدان محله آخوند .

« حاج میرحسن ـ محله دیمه یادیمج ـ [کنار رودخانه سابق وعلاف بازار] .

« حاج خالق ـ محله راه ری گذر پائین محله ـ کوچه فخار .

آب انبار حاج رحیم بنکدار- خیابان مولوی - کوچه شیرازیها .
» حاج رضا - محله پنبه ریسه - میدانگاه - کوچه مناف .
» حاج زینل - خیابان سعدی - کوچه فرامرز .
» حاج صالح - علاف بازار .
» حاج طیب- کوچه امیرامجد -دستکرد کوچه .
» حاج عبدل- گذر بلاغی - کوچه کسمائیها .
» حاج عبدالرزاق -محله دیمه -جنب حمام حاج میرحسن کوچه عبدالرزاق .
» حاج غلامحسین - محله دیمه جنب حمام حاجی میرحسن - کوچه مرادی .
» حاج کاظم- محله مغلاوك - نزدیك دروازه تبریز .
» حاج کریم - محله در بکوشك - رو بروی حمام آقامجید .
» حاج کریم- گرده محله - کوچه سلامگاه شهزاده حسین.
» حاج محمد- محله مغلاوك - گذر گرده محله - کوچه یزدیها .
» حاج مهدی معمار-خیابان سپه - کوچه مسجد جامع .
» حاج میرعلی- خیابان پهلوی.
» حاج مهدی- محله خندقبار.
» حاج وکیل- محله خندقبار روبروی خانه امینی ها .
» حلاجان - گذر حلاجان - کوچه نوروزی .
» حیدریه - گذر بلاغی - کوچه دبستان فردوس.
» حمداله مستوفی- محله پنبه ریسه -جنب آرامگاه حمدالله مستوفی .
» خان - خیابان پهلوی - جنب مدرسه مولاوردیخان .
» خوزین - محله سکه شریحان - کوچه خورخوری.
» خان جان خان- محله مغلاوك - گذر گرده محله .
» خطیب یا حاج بابا- محله قملاق - بازارچه آقا معصوم.
» رجبعلی - بازارچه صمدیه -پشت باغ .
» رفیعی - خیابان تبریز- نزدیك حمام سردار .
» راه چمان - خیابان تهران محله راه چمان .
» زبیده خاتون- محله پنبه ریسه - کوی لامع
» زیرزمین مسجدشاه - کوچه بازار وزیر - روبروی درب شرقی مسجدشاه .
» زنانه بازار-زنانه بازار وصل به مسجد شاه طرف غربی

آب انبار زرگره کوچه- محله در بکوشگ زر دره کوچه- وصل بحمام دودر.
» سنك بست - خیابان تهران - کوچه حاجی غلام.
» سردار-راه ری- خیابان ایستگاه یا سپه - محله راه ری.
» سردار قملاق - محله قملاق - رو بروی مدرسه سردار.
» سقاخانه - آستانه شهزاده حسین - داخل آستانه.
» سلاهگاه - گذر دباغان - سلاهگاه شهزاده حسین.
» سیدجواد یا آب فروشها- خیابان سپه - کوچه ایزدی.
» سیاه‌پوش - محله سکه شریجان - کوچه خورخوری.
» سبزه‌مسجد - نزدیك خرابه قربانعلی غزان - روبری سبزه‌مسجد.
» سیبه - محله مغلاوك - نزدیك دروازه.
» سلطان‌سیدمحمد- محله آخوند درون سلطان‌سیدمحمد.
» سنجیده‌مسجد- محله راه ری - کوچه دهخداباشی.
» شیخ محسن‌عرب- گذر تنورسازان - کوچه میرزا باقرحکیم.
» شفائی - کوچه دارالشفا - نزدیك کارخانه برق.
» شورانخانه- گذر حلاجان - کوچه‌شیخ‌خرازی.
» شیخ آباد - محله شیخ آباد - جنب‌دروازه شیخ آباد.
» شهیدیها - علاف‌بازار.
» شیشه‌گر-محله‌آخوند - کوچه شیشه گرخانه.
» شیخ‌حسن - محله خندقبار.
» شیشه گر - محله در بکوشك متصل بمسجد شیشه گر و مشرف به گورستان.
» شهردار - محله مغلاوك - گرده محله.
» صالحی یاصالحیه- خیابان مولوی -متصل بمدرسه ومسجد صالحیه.
» صابونیها - محله پنبه ریسه - کوچه عزیزی.
» طاق بهلول- محله راه ری -طاق بهلول کوچه دبستان بدر.
» عزیزی - بازارچه آقامعصوم - کوچه حمام کوچه.
» غیاث‌نظام - روبروی میدان گلستان -جنب‌تلفونخانه.
» فخارها- سر کوره‌ها- بیرون‌دروازه شهزاده‌حسین.
» کلانتری - خیابان‌تهران- کلانتری‌قدیم.
» کاشانی- محله گوسفندمیدان - اگری کوچه کوچه فرامرز.

آب انبار گزلـ گذر پائین محله ـ کوچه بهتوئی (بهتوئی).
« **لله**ـ گذر دباغان ـ نزدیك باغ ظلم آباد.
« **لالو**ـ خیابان سعدی ـ روبروی بازارچه آقا.
« **معمارزاده**ـ سلامگاه شهزاده حسین ـ کوچه حمام کلانتر.
« **مجدالاسلام**ـ خیابان سپه ـ کوچه شهربانی.
« **مسجد بلاغی**ـ گذر بلاغی : وصل بمسجد بلاغی.
« **میمونه**ـ محله سکه شریحان ـ نزدیك بازارچه صمدیه وصل به مسجد میمونه.
« **میرزا عبدالعلی**ـ محله دیمه ـ جنب حمام حاج میرحسن.
« **محمد صادق**ـ محله پنبه ریسه ـ گذر صوفیان ـ کوچه رودباریها.
« **معمار باشی**ـ « « ـ گذر گل بینه ـ کوچه معمار باشی.
« **منشی باشی**ـ دروازه شاه یا پنبه ریسه ـ کوچه یخچال.
« **نو**ـ در مشرق آب انبار سردار محله راهری کوچه شیخ محمود.
« **نایب**ـ خیابان سعدی ـ کوچه تکیه حسن نایب.
« **نظر بیك** ـ گذر دباغان.
« **نخودبریزها**ـ محله مغلاوك ـ باروته کوچه.
« **نوروزخان**ـ محله پنبه ریسه ـ گذر گل بنبه ـ کوچه نایب نوروز.
« **نو**ـ « « کوچه تهرانچی.
« **ولدآبادی**ـ « خندقبار ـ نزدیك دروازه خندقبار.
« **مولاهادی**ـ « آخوند ـ نزدیك مدرسه جدید.
« **یخچال**ـ « مغلاوك ـ کوچه یخچال.

فصل پنجم

باب پنجم

گرمابه های قزوین

طبق گزارش کدخدایان محلات که در مجموعه ناصری ضبط است قزوین در ۱۳۰۴ هجری قمری ۲۴ باب گرمابه داشته است بدین قرار :

حمام شیخ الاسلام - کلانتر - قوشه - میرزا عبدالله - بیله حصار - تیمور بیگی - داروغه - جلودار باشی سعادت - امیر گونه خان - حاج ملاتقی - حاج میر حسن - حاج نظر - آخوند - شیخ احمد - حاج کریم محمدصادق خان - حسین خان سردار - سعدیان - محمدخان بیگ - میرزا کریم - حاج سیدحسین - احمد بیگ حاج بیگلر که اکنون برخی از آنها ویران شده و بعضی تغییر نام داده یا بایر است معذلک فعلاً سی و پنج حمام دایر میباشد .

مهمترین گرمابه‌های قزوین گرمابه صفا مشهور به حاج محمدرحیم است که در وسط بازارچه‌ای بهمین نام و کنار رودخانه سابق یا خیابان مولوی کنونی واقعست این گرمابه نه تنها در قزوین منحصر بفرد است بلکه در سراسر ایران نظیر ندارد . تمام سربینه این گرمابه وسیع و داخل آن و خلوتها و صحن و ازاره‌های داخل گرمابه و سربنیه و حوضها و دستکها و چاله حوض کلاً از مرمرهای صیقلی نفیس بناشده حتی کف سربنیه و داخل حمام نیز از سنگ مرمر است ستونها از سنگ معمولی است در سربینه چهار سنگ آب از سنگ مرمر نصب شده است که بشکل شیر حجاری شده و پشت دوتا از شیرها سنگ آبهای مستدیر و در پشت دوتای دیگر سنگ آبهای کشگولی است که خالی از ظرافت صنعتی نیست در ورودی آن شکل دو سرباز در سنگ مرمر حجاری شده و آنهارا درستونهای طرفین در قرار داده‌اند همچنین کتیبه‌ای بخط نستعلیق ممتاز در بالای ورودی کار گذارده‌اند که اشعار زیرین در آنها منقور شده و این کتیبه نیز از سنگ مرمر است بانی این بنا حاجی حسن بن حاجی عبدالله تبریزی و تاریخ بنا سال ۱۲۵۹ است .

این گرمابه همیشه درمالکیت طایفه امینی‌ها بوده و متصل باین حمام گرمابه زنانه آنست که در آن جداگانه و در کوچه شرقی این گرمابه مردانه قرار دارد - چون بازارچه حاجی محمدرحیم واغلب کاروانسراهای آن ویران شده همچنین خانه‌های طایفه امینی‌ها که بموازات رودخانه سابق تا باغ لله و نزدیکی‌های دروازه خندقبار امتداد داشت خراب شده و ازمیان رفته است بیم آن میرود

که سراسر این حدود به‌ویرانی گرائیده واین گرمابه‌های زیبا و نفیس هم دچار سرنوشت آبادیهای پیرامون خود گردد اشعار کتیبه این است.

این همایون طاق واین نزهت سرای دلپذیر | از صفایش اصفیا خواندند حمام صفا

الملك لله

چون شد از سعی شه ملك فنا محوعلی. | ابن خیر الحاج عبدالله تبریزی بنا.

ازپی تاریخ انجامش سروش غیب گفت | وه چه حمام صفا لایق با خوان صفا [۱۲۹۵]

گرمابه زنانه هم تمام از سنگ مرمر است منتهی کوچکتر از گرمابه مردانه میباشد.

پس از گرمابه حاجی محمد رحیم - گرمابه‌های شاه - جلودار - سیدیان - خان - نو - سعدیه - معتمد - بلور - آقا مجید - پیره‌سال شهید - حاجی بیگلر - کلانتر - خلفا - قوشه - دودر. از گرمابه‌های قدیمی و معروفند.

بقیه از درجه سوم و بعضی حمامهای سرخانه بوده‌است مانند وزیر وصارم لشکر و امام جمعه برخی مانند حاجی میرحسن و آخوند و محمدخان بیگ (وقف مدرسه صالحیه) ویران گردیده‌اند.

نام کلیه گرمابه‌های قزوین

گرمابه آخوند - میدان محله آخوند - اکنون ویران شده است.

» امینی - خیابان فردوسی - متصل ببیمارستان امینی.

» امجد - » سپه.

» حاجی بیگلر - خیابان وافور (تهران سابق)

» امام جمعه - محله آخوند نزدیك سلطان سید محمد.

» بلور - محله آخوند.

» بلاغی - گذر بلاغی - نزدیك مسجد ومدرسه حیدریه.

» بایندره کوچه - خیابان سپه - بایندره کوچه.

» به بم - دباغان - پشت مسجد جامع.

» پیر آسا (پیره سال تلفظ میکنند) - محله راه چمان.

» پاك - خیابان فردوسی.

» حاج میرزا جواد - خیابان سپه - کوچه امامزاده اسمعیل.

» جلودار - محله سکه شریحان - داخل بازار نزدیك سرای ضرابخانه.

» حاج میرحسن - محله دیمج - ویرانه است.

» خلفا - » پنبه‌ریسه روبروی گورستان امینه خاتون.

» خان - » گوسفندمیدان - نزدیك مدرسه مولاوردیخان.

» دودر - » دربکوشك - یکدر زرگره کوچه و یکدر جنب بازارچه آقا

» سعدیه (یاسعادت) - توی تیمچه شرقی سرای سعدالسلطنه کنار خیابان پهلوی

گرمابه‌سردار- محله گوسفند میدان [وقف مدرسه سردار] اکنون ویرانه است .

» سرچشمه - خیابان شاه - جنب اداره دارائی .

» سیدیان- محله دباغان - وصل بمسجد جامع .

» شاه- درشمال مسجد شاه میگویند از بناهای فتحعلی‌شاه است.

» شیخ‌الاسلام- خیابان سپه - کوچه چاقوسازان .

» شهید- محله دیمچ - خیابان مولوی - روبروی آهنگربازار .

» شاهزاده - جنوب مدرسه سردار محله دیمچ [اکنون ویرانه است].

» صارم‌لشکر- محله آخوند - روبروی آرامگاه آخوند ملاخلیلا .

» طاق‌بهلول- » درب ری .

» میرزاعلی‌اکبر- محله‌ی درب ری.

» قجر-(۱) محله دربکوشك متصل ببازارچه آ کبیر موسوم بشاه بوده از بناهای امیر گونه‌خان ازامرای بزرك وسرداران شاه‌عباس بزرك اکنون معروف به‌قجر است شاید بنام پادشاه موسوم کرده و بعداً یکی ازقاجارهای قزوین خریده و بنام او مشهور شده‌است .

گرمابه‌قوشه- محله سکه شریحان .

» میرزاکریم - محله پنبه‌ریسه - نزدیك میدانگاه .

» حاج‌میرزاکریم- کوچه مدرسه پنجه‌علی .

» کلانتر- محله راه ری - نزدیك سلامگاه شهزاده حسین .

» گلشن‌آباد- » سکه شریحان .

» حاج‌محمدرحیم‌مردانه- بازارچه حاج‌محمد رحیم - کنارخیابان مولوی .

» حاج‌محمدرحیم‌زنانه- بازارچه حاجی‌محمدرحیم - کوچه پشت‌بازارچه .

» محمدصادق‌خان- محله شیخ‌آباد .

» معتمدی-(معروف بحاج حسین‌خان) محله دربکوشك- نزدیك دروازه دربکوشك.

» محمدخان بیك محله گوسفند میدان [وقف مدرسه صالحیه بوده اکنون ویران است]

» نو- » » متصل ببازار علاقبندها و بروی مدرسه ملاوردیخان

» وزیر- محله آخوند مغرب آرامگاه مرحوم آخوند ملاخلیلا

» یزدی - » دیمچ - نزدیك بازارچه آمعصوم

۱- حمام قجر درقدیم حمام شاه کهنه گفته میشد (دربرابر حمام شاه تازه‌ای که فتحعلی‌شاه در شمال مسجدشاه ساخته بود واکنون نیز دایراست) بنای آنرا به‌امیر گونه‌خان یکی از سرداران شاه‌عباس منسوب میکنند واشعار ذیل ماده تاریخ بنای حمام مزبوراست .

ساخت ازلطف شاه حمامی - بلطافت قبول هر مقبل - چون یکی ازدرون برون آید - صحت عافیت بود تاریخ [۱۰۵۷]

اشعار فوق میرساند که گرمابه مزبور بفرمان شاه‌عباس دوم باگردیده باحتمال قوی تصدی بنا را امیر گونه‌خان عهده‌دار بوده‌است وازاینرو مردم گمان کرده‌اند بانی بنا او است .

فصل پنجم

باب ششم

کاروانسراها و تیمچه‌های قزوین

سراها- کاروانسراها- تیمچه‌ها- پاساژها و گاراژها و وسائط نقلیه عمومی

مطابق آماری که زمان ناصرالدین‌شاه تنظیم گردیده و در مجموعه ناصری درج شده است در ۱۳۰٤ هجری قمری قزوین ۲۶ باب کاروانسرا داشته است بدین‌قرار:

کاروانسرای چهارده معصوم- حاج رضای قدیم- حاج رضای جدید- حاج چروك- حاجی مجید صراف- حاجی رحیم- حاجی عسکری- حاجی مجید خانیان- استرفروشان حاجی میرعبدالباقی آقاحاجی بابا- حاجی میرحسن- میرزا ابوتراب- حاجی رحیم- علی نجار- اکبر توپ‌ساز- حاجی هادی- حاجی رسول- حاجی مؤمن- میبال- آقامعصوم- تقی یزدی- علیمحمد- قورچی باشی- هاشم- حاجی اصغری

اکنون (۱۳۷۵ هجری قمری ۱۳۳۵ ه شمسی) سوای تیمچه‌ها و گاراژها تعداد کاروانسراهای دائر قزوین ٤۷ باب است.

در قزوین سه نوع کاروانسرا هست- یکی سراهائیکه بازرگانان در آنجا بکار بازرگانی می‌پردازند- دیگر کاروانسراهائیکه در گذشته بارانداز و مخصوص کاروانیان یابارفروشان بود و اکنون تبدیل بگاراژ و جایگاه حمل و نقل با وسایل موتوری شده یا بارفروشیست و یا بنگاههای دیگری در آنها ایجاد گردیده است.

سوم کاروانسراهائیکه دارای اصطبل و شترخان بود و بچهار پایان یا گاری یا درشگه وامثال آن اختصاص داشت و اکنون نیز همچنانست که بود یا بمنظور دیگری بکار میرود-

سراهای بازرگانی قزوین ده باب است که شش باب آن قابل توجه و مهم و به قرار زیر است:

سرای سعادت یا سعدیه

بانی این سرا آقا باقر سعدالسلطنه اصفهانی استکه در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه از طرف میرزاعلی‌اصغرخان اتابك فرماندار قزوین بود نامبرده نام این‌سرا را بمناسبت لقب خودش سعدیه

نهاد که در کتیبه آن ذکر شده :

خدایگان کرم سعدالسلطنه عادل- بنانهاد بقزوین سرای سعدیه امانام سعادت از اینرواست که بعضی حدس میزنند قسمتی از بناهای امروزی واقع بین خیابان پهلوی تا کوچه پنجه‌علی یا کوچه‌امامزاده اسمعیل - واز خیابان پیغمبریه تا حدود میدان مال فروشها جایگاه باغ معروف سعادت آباد بوده‌است که‌شاه‌تهماسب‌اول‌وجانشینان‌او کاخهای‌رفیعی‌در آن‌احداث کرده‌بودندویکی ازقصور مجلل وباشکوه پادشاهان صفویه‌بوده که پس‌ازانقراض آن‌دودمان روبویرانی گذارده وسرانجام اراضی آن‌جایگاه خاکروبه‌و کثافات ومحل‌اجتماع و فساد دسته‌های اراذل واوباش شده بود - بحکایت برخی ازسالخوردگان پس از آنکه سعدالسلطنه بحکومت قزوین آمد - خاکروبه‌ها و کثافات را به‌حکه‌وارچی‌ها (۱) فروخت که به‌مصرف کود سبزیکارها برسانند آنگاه زمین آنجا راصاف کرد وطرح‌سرای سعادت‌را ریخت ونام‌سعادت بهمین‌مناسبت است که آنجا زمین‌سعادت آباد بوده‌است.

ساختمان مزبور عبارت‌است از حیاط‌بزرگی که درچهار جانب‌آن حجرات کرسی بلندو یك‌اشکوبه تجارتی ساخته شده ودر ورودآن ازطرف شمال و کنارخیابان پهلوی است - حیاط دیگر درسمت غربی این‌حیاط واقع است و بآن اتصال دارد که دارای دوحجره ودوانبار بسیار بزرك است ودرآن ازجانب غرب ببازارچه سعدیه باز میشود - حیاط دیگری در طرف شرق بحیاط‌بزرك‌متصل‌است که دارای‌ده‌باب حجره در حیاط ویك گرمابه (۲) وسه‌حجره در دالان است ودرآن‌نیز ازشمال است‌وبخیابان پهلوی بازمیشود - از حیاط بزرك بطرف جنوب داخل محوطه وسیعی‌میشویم که‌سقف‌آن باطاقهای آجری پوشیده‌شده وحجرات‌متعددی دارد اماچون روشنائی آن کافی‌نیست جز چندحجره بقیه‌محوطه وحجره های‌آن رابجای انباربکار میبرند.

در انتهای جنوبی این محوطه حیاط کوچکی است که چند حجره دارد و همواره دست بازرگانان‌ارمنی‌بود،پهلوی‌دراین‌حیاط دردیگری در طرف مغرب‌است که بحیاط‌بارانداز میرود این‌حیاط زمین مسطحی است دارای انبار آب وحوض که درجنوب آن شترخان وسیعی ساخته شده ودر بزرك‌ورودی آن‌درجانب مغرب است وبه‌بازارچه سعدیه‌روبروی دیوارشمالی‌مسجدشاه بازمیشود وحالیه محل کارخانه خشکباری معتمدی‌است که کشمش‌را برای صادرات کالیفرنیزه میکنند وآماده می نماید.یك آسیای بخاری هم‌در آنجامشغول بکاراست درمغرب‌محوطه‌سر پوشیده دالان‌درازی‌موسوم به‌قیصریه‌است که‌بادر بزرگی ببازارچه‌سعدیه‌اتصال‌دارد‌دوشمال‌وجنوب‌آن‌سراسر

۱- حکم‌آبادرا عوام حکه‌وار بضم‌اول‌وسکون‌ثانی وفتح‌میم تلفظ‌میکنندو آن‌نام دوقطعه زمین سبزیکار بیرون‌شهراست‌ومتصدیان حکم‌آبادراحکمه‌وارچی‌میخوانند .

۲- این گرمابه اکنون دایراست .

حجرات تجارتی است که فعلاً بعضی از حجرات آن بسته‌است وبقیه دست مستأجرینی است که آنهارا انبار خودقرار داده‌اند بازارچه سعدالسلطنه یاسعدیه‌هم که بکاروانسراهای سابق‌الذکر اتصال دارد از خیابان پهلوی شروع میشود بطور منحنی تادیوار شمالی مسجدشاه امتداد پیدامیکند ودو طرف آن دکاکین بسیاری‌است که بعضی از آنها دائراست وراهی سرپوشیده بحمام‌شاه‌وجلوخان مسجدشاه دارد(۱) ونیز سرای وسیع دیگری درمغرب این بازارچه ودر شمال گرمابه شاه جزء بناهای سعدالسلطنه است که همواره دست بازرگانان ارمنی بود سالیان دراز هم تجارتخانه تومانیانس معروف در آنجا قرار داشت- اکنون‌دراین کاروانسرا یك کارخانه آرد دایر است و قسمتی از آن‌هم‌بارفروشی وچوبفروشی‌است(۲).

این‌چندسرای تودرتو که‌شرح داده شد تا جنگ نخستین جهانی (۱۳۳٤ -۱۳۳۸ هجری قمری)مرکز تجارت وفعالیت بازرگانان این‌شهر بود در آن‌وقت کار بازرگانی درقزوین چنان رونق گرفته بود که درهیچیك از سراهای بازرگانی حجره‌خالی نمانده وبسی ازحجره‌ها بود که دونفر یابیشتر درآنها بتجارت می‌پرداختند- بسیاری‌ازبازرگانان ازشهرهای دیگر بقزوین میآمدند ومقیم‌میشدند وباصطلاح شب‌خواب بودند یعنی‌شب‌وروز درهمان حجره‌های خود بسر میبردند. کالاهای‌رسیده وفرستاده بقدری در کاروانسراها زیاد بود که تمام انبارها و حیاطها و راه‌روها وجلوحجره‌ها را نیز عدلهای کالاچیده بودند. گاهی‌تراکم‌مال‌التجاره بقدری بود که آمدورفت درداخل سراها را متعذر ودشوارمی‌نمود.

پس‌ازپایان جنگ جهانی اول ازیك طرف نبودن راه بجنوب کشور -وازطرفی‌شورش روسیه وبسته‌شدن راه‌تجارت وخساراتی که از ضبط دارائی تجار ایرانی در خاك روسیه بمردم وارد آمدوتورم‌منات یعنی ازبهاء افتادن پول روسیه عده‌بیشماری ازمردم ایران رابی‌پاکرد- ازسپاهیان روسیه درایران بویژه پس از شورش اکتبر ۱۹۱۷ نیز که دراکثر شهرها دکاکین وتجارتخانه‌ها راغارت کردند زیانهای هنگفتی بمردم ایران و بازرگانان و کسبه وملاکین و کشاورزان قزوین وارد شد. علاوه‌بر عوامل مذکور قانون انحصار تجارت رانیز باآن کیفیتی که اجرا کردند آخرین‌ضربه‌ای بود که بازرگانان و کسبه این شهر را از پادر آورد وآنها را دربدر ومتواری ساخت -هنوز صدمات طاقت‌فرسای آن جنگ جبران نشده بود که جنگ جهانی‌دوم‌پیش آمد و کشور عزیزما ازطرف سپاهیان روس‌وانگلیس‌وآمریکا بزوراشغال‌شد باردیگر مردم این‌شهرستان که درمسیرحوادث قرارداشتند ازسپاهیان بیگانه‌بویژه‌ازحزب‌توده

۱- میگویند‌این‌حمام‌ازبناهای فتحعلیشاه‌است.

۲- بطورکلی‌تمام‌حجرات وانبارهای‌کاروانسرای سعدالسلطنه‌دردست بازرگانان و کسبه است که‌درآنجاتجارت‌میکنند یابعنوان‌انباراستفاده می‌نمایند

که بپشتیبانی روسها از هیچگونه خرابکاری و مزاحمت خودداری نمیکردند رنجها و زیانهای فراوانی دیدند اکنون هم در نتیجه تحمیلات آنهااست که درزیرفشار گرانی سرسام آوردست و پا میزنند. بااین اوضاع و احوال امیدی نیست که باردیگر بازرگانی در قزوین رونق گیرد و تجارت این منطقه احیاء شود مگر آنکه ازراه توسعه کشاورزی و بسط صنایع بتوان وسایل ترفیه مردم این سامان رافراهم داشت تااین بناهای متروك ومطموس از نو رونق گیرد و باردیگر دایر و عامر گردد - اینك در سراهای مزبور جمعی بداد و ستد سرگرمند ولی دامنه کار آنها مقصور و معاملاتشان محدود است.

سرای شاه

این سرا در جنوب قیصریه واقع شده حیاط آن وسیع و بنای آن دواشکوبه است - از طرف خاور دری ببازارچه وزیر دارد و از طرف شمال در دیگری آنرا به قیصریه اتصال میدهد - از جانب باختر نیز بوسیله دالانی دراز که دو طرف شمالی و جنوبی آن حجرات کوچك و بزرك دو اشکوبه بناشده بادر بزرگی ببازار بزازها متصل میشود - در جنوب این سرا حیاط بارانداز و شترخان بزرگی ویژه کاروانیان و چهارپان آنهااست و دری هم بحیاط سرادارد.

این سرا هم یکی از بازرگانسراهای بارونق شهر قزوین بود و کلیه حجرات بالا و پائین حیاط و دالان برای دفتر تجارتی یاانبار در دست بازرگانان قرار داشت ظاهراً چنین می نماید که بنای کاروانسرای شاه و قیصریه و دو تیمچه سرپوشیده و سرباز که در طرفین قیصریه واقع شده‌اند بدستور یکنفر ساخته شده است و باحتمال قوی بانی آن جنت مکان شاه تهماسب صفوی بوده است.

چون مسجدشاه و حمام شاه نیز بااین مستغلات پیوسته است این حدس قوت پیدامیکند که بانی مسجد هر که بوده این مستغلات را هم برای هزینه مسجد و تعمیرات آن بنا کرده است - گرچه ظاهراً بانی مسجد فتحعلی شاه است واداره باستان شناسی هم آنجا را جزء آثار دوره قاجاریه میشناسد - لیکن احتمال قوی تر این است که این بناها تمامی در دوره صفویه ساخته شده چه که شاردن در سیاحتنامه خود صریحاً می نویسد که مسجدشاه را شاه اسمعیل آغاز بساختمان کرد و شاه تهماسب آنرا باتمام رسانیده ممکن است بواسطهٔ طول زمان مسجد خرابی وارد آمده و فتحعلی شاه آنرا تعمیر یا قسمتی از آنرا تجدید عمارت کرده باشد همچنین کاروانسرا و تیمچه شاه و قیصریه را ممکن است احتمال داد که پس از دوران صفویه بامخروبه شده است و در زمان فتحعلی شاه آنهار امرمت کرده اند یااز نو بنای آنهارا تجدید نموده‌اند.

سرای وزیر

این سرا روبروی درخاوری قیصریه واقع شده و باسرای شاه وسعادت فاصله زیادی ندارد - دربزرگ آن در طرف غرب است و در محوطه وسط بازارچه وزیر روبروی قیصریه واقع شده در دیگری در جانب جنوب بازارچه وزیر دارد که متروك است و هیچوقت باز نمیشود - این سرا نیز

دارای حیاطی وسیع و بنای دوطبقه و حجرات و انبارهای متعدد است ـ قسمت غربی آن محوطه سرپوشیده‌ای است که دوضلع شمالی و جنوبی آن دارای حجرات دوطبقه و ساختمان ظریفی است. این سراهم اگرچه در ردیف دوم قرار داشت اما پیش از جنگ بین‌المللی اول دائر و عامر بود اما اکنون ۱۰ ، ۱۵/تن بازرگان در آنجا هستند و اکثر حجرات و انبارهای آن دست تجار و مورد استفاده میباشد.

سرای ضرابخانه

سرای متوسطی است که درمیان بازار نزدیك بچهارسوق بزرگ واقع شده در خاوری آن ببازار بزازها باز میشود ودر جنوبی آن طرف بازار لوافها و نزدیك حمام جلودار است.. بنای آن دومرتبه ووقتی جایگاه بانك عمومی بود گویاقبلاً هم محل ضرب مسکوکات بوده است این سراهم پیش از جنگ بین‌المللی اول مرکز فعالیت بازرگانان بود ولی اکنون وضعیتی مشابه دیگرسراهائی که ذکرشد دارد واگرچه حجرات آن در دست بازرگانان است و داد و ستدی میشود ولیکن رونقی ندارد.

سرای گلشن

این سرا درطرف شمالی خیابان پهلوی است وبانی آن آقامحمد ارباب قزوینی وحاجی غلامحسین میباشند که هر دو ازتجار نامی قزوین بودند ـ چون تازه ساز بود پس ازاتمام مورد استفاده بازرگانان قرار گرفت ـ وسعت حیاط آن خیلی زیاد نیست متوسط است بنایش دو طبقه و ساختمانش تاحدی جدیداست یعنی پیش ازجنگ بین‌المللی بناشد و بزودی معمورودایر گردید اکنون نیزعده‌ای ازبازرگانان که بعضی مالکین آن هستند در آنجا بدادوستد مشغولند این سراهم رونقی مانند گذشته ندارد و مانند نظائر خود میباشد.

در بزرگ آن ازجنوب بخیابان پهلوی است وازشمال هم دری بکوچه پشت کاروانسرا دارد عمارت طبقه فوقانی آن درطرف جنوب مدتی دست شعبه بانک استقراضی روس بود ـ و نیزمدتی شعبه بانک ملی ایران آنجارا در اجاره داشت.

سرای حاجی رضا

کمی پائین تر ازدر خاوری سرای شاه درجهت جنوب شرقی آن ـ سرای حاجی رضا واقع شده این هم سرائی است بسیارعالی و وسیع ودارای حیاط بزرك با بنای دوطبقه و در جانب باختری که در ورودی سرای نامبرده است محوطه وسیعی است که دواشکو به ساخته شده و سرپوشیده است باین معنی که بوسیله طاقهای زیبا مانندیك تیمچه سرپوشیده شده است این سرا نیز بیشتر در دست بازرگانان تبریزی وقفقازی بود وازسراهای معمور بشمار میرفت اکنون مانند دیگرسراها بحال نیمه متروك درآمده است.

شمال این سرا محوطه شترخان وجایگاه باراندازاست که در آن ببازارچه وزیر باز میشود در کوچکی هم ازدرون سرادارد اکنون بازرگانی در آنجا نیست از حجرات آن بجای انبار استفاده میشود .

سرای حاج میرحسن

این سرا در بازارچه واقع در دهنه دیمج واقع شده بود و چند حجره و انبار داشت که تا جنگ جهانی اول جایگاه تجارت بازرگانان ارمنی بود که خشکبار صادر میکردند - اکنون کنار خیابان مولوی افتاده وقسمتی از آن ضمیمه خیابان شده است باقیمانده راملاك آن سه پاساژ یا تیمچه کوچك ساخته و هرسه پاساژ هم دست بارفروشها است.

سرای شاهرودی

کنار رودخانه سابق ودر مغرب آن قرار داشت و حیاط بیرونی مرحوم حاج محمدحسن شاهرودی بود و آنرا بصورت سرائی در آورد که پیش از ٦/٥ حجره نداشت و یکی از آنها تجارتخانه خود مشارالیه و پسرانش بود - چیزیکه باعث شهرت واهمیت این سرا شد - این بود که حاج محمدحسن بادکوبه ای تاجرباشی روس که سمت شهبندری دولت عثمانی آنروز راهم داشت بواسطه خویشاوندی (۱) باحاج محمدحسن شاهرودی یکی از حجرات این سرا را گرفت و محل کار و مرجوعات خود قرارداد و این هنگامی بود که ملیون ایران برعلیه محمدعلی میرزای قاجار قیام کردند ودرسال (۱۳۲۷ هجری قمری) میهن دوستان قزوین از بیم سواران قراجه داغی و سربازان سیلاخوری وفرماندار وقت بهشهبندری (یعنی همین کاروانسرا) پناهنده شدند و آنجا پناهگاه مشروطه خواهان وجایگاه رابطه با مجاهدین گیلان قرار گرفت پس از آنکه مجاهدین قزوین را گرفتند این سرا هم از رونق افتاد - اکنون قسمتی از آن بخیابان مولوی افتاده بقیه بصورت پاساژی در آمده که محل بارفروشی است .

کاروانسرای پنبه

سرای کوچکی است درجانب شرقی میدان سعادت (میدان مال فروشها) یك راه هم بخیابان پهلوی دارد - در گذشته دوسه تن از بازرگانان در آنجا بتجارت می پرداختند اکنون محل بارفروشی است.

سرای غیاث نظام

سرای متوسطی است دو اشکوبه واقع در برابر سبزه میدان که سالیان دراز تا جنگ

---

۱ - دختر حاج علی اصغر پسر حاج محمدحسن بادکوبه ای همسر آقای محمدباقر پسر حاج محمدحسن شاهرودی است آقای شاهرودی که اکنون نام خانوادگی خودرا « کامکار شاهرودی » معین کرده اندودر تهران ساکن می باشند چنددوره وکیل قزوین درمجلس شوری بوده اند و شرح حال ایشان درضمن ترجمه وکلای قزوین درهمین کتاب ذکر خواهد شد.

بین‌الملل نخستین در اجاره کمپانی نفت نوبل بود سپس چندین سال اداره روس ترانزیت که یکی از ادارات بازرگانی روس‌ها بود آنجارا در اجاره داشت ـ بعدها تبدیل بگاراژ گردید و اکنون محل گاراژ «تهران سیر» است که روزانه چهار سرویس از قزوین به تهران و از تهران به قزوین مسافر حمل و نقل میکند.

بانی آن مرحوم حاجی خان غیاث نظام رئیس ایل غیاثوند میباشد که پیش از مشروطه قراسورانی راه رشت و دیلمان را بر عهده داشت و در ۱۳۲۷ هجری قمری ـ هنگامی که مجاهدین گیلان بقزوین آمدند ناصر خان پسر مشارالیه را در راه رشت و خود اورا در قزوین کشتند و شرح حال مشارالیه بتفصیل مذکور خواهد شد.

کاروانسراهائی که بارانداز بود

تا پیش از جنگ نخستین جهانی قزوین مرکز توزیع کالا های رسیده و فرستاده بود باین معنی که آنچه از روسیه ـ اجناسی مانند قند ـ شکر ـ نفت ـ کبریت ـ پارچه‌های نخی و پشمی و آهن آلات و بلور و چینی آلات و دیگر کالاهای بازرگانی و ترانزیتی اروپا به بندر پهلوی (انزلی سابق) میرسید از آنجا برشت حمل میکردند و از آنجا بوسیله گاری و ارابه و شتر و قاطر به قزوین فرستاده میشد ـ از قزوین بتهران ـ قم ـ اصفهان ـ کاشان ـ یزد ـ زنجان ـ همدان ـ کرمانشاه ـ ساوه زرند ـ وغیره حمل مینمودند اجناس صادراتی هم مانند پنبه ـ مغز بادام ـ سبزه ـ ترشاله ـ بیدانه ـ عسکری پسته ـ مغز گردو ـ حنا ـ روناس ـ تنباکو ـ پوست ـ میشن ـ تیماج وغیره از نقاط مذکور در فوق بقزوین میرسید و از قزوین برشت و روسیه حمل میشد ـ از اینرو قزوین محل تجمع کاروانها و قوافل بود ـ برای استراحت چهارپایان و حفظ آنها از سرمای زمستان و گرمای تابستان کاروانسراهای بسیاری در درون و بیرون شهر احداث شده بود که در آنوقت هریك از آنها مستغل پربهائی بود ولی چون اوضاع روسیه عوض شد و تجارت با آنکشور و از طریق آنکشور با اروپا محدود گردید و از میان رفت تجارت قزوین هم معدوم شد و آنچه وابسته بتجارت آنجا بود تدریجاً ازمیان رفته است یا بصورت دیگری در آمده است ـ ازجمله بیرون دروازه مغلاوك کاروانسرای بسیار بزرگی بنام تقی نظامی که مدتی هم جایگاه سواره نظام روس‌ها بود بکلی نابود شده همچنین کاروانسرای آراز کرد ویران گردیده سرای حاجی محرم در خیابان پهلوی مدتها در اجاره آودیس ارمنی کنتراتچی روس ها وانگلیسها بود و اکنون تبدیل بگاراژ گردیده و سرای غیاث نظام که پس از نوبل و روس ترانزیت تبدیل بگاراژ تهران سیر گردیده ـ همچنین کاروانسرای کلانتر نزدیك مسجد هفت در و کاروانسرای گمرك که بکلی ویران شده و کاروانسرای شعبان کردی کارخانه خشکبار گردیده ـ و نیز کاروانسراهای واقع در بیرون دروازه خندقبار و رشت که اولی بکسره ویران گشته ودومی تغییر پیدا کرده است.

کاروانسرای سنگی رضوی را مرحوم حاجی سیدابوالقاسم اصفهانی بمنظور سرای بازرگانی دست بکار ساختمان شد ولی عمرش وفا نکرد و نیمه کاره ماند اکنون گاراژ باربری خورشید در آنجا دایر است سرای حاجی سیداحمد را نیز مرحوم حاجی سیداحمد کیال بنا کرد. آن کاروانسرا دو اشکوبه و محل بارفروشی خود سید بود و پس از او طولی نکشید که بکلی ویران گشت و اکنون یك قسمت آن ضمیمه خیابان مولوی شده و بقیه را نیز پاساژی ساخته‌اند . که دست یکی از بارفروشها است.

کاروانسرای قربانعلی قازان

خرابه‌ای بود مرکز کثافات و خاکروبه پیش از مشروطه ـ حسن‌خان یوزباشی که غالباً سمت فراشباشی حکام و فرمانداران قزوین را داشت و خانه‌اش در همان حوالی یعنی سمساره کوچه بود خرابه‌مزبور را بصورت کاروانسرا بنا کرد در جنگ جهانی نخست مدتها محل توقف قسمتی از پیاده نظام روس بود بعد محل بارفروشی شد. اکنون کارخانه خشگباری است .

کاروانسرای میدان محله آخوند را حاج محمدحسن یزدی ساخت دارای چند حجره و حیاط کوچکی است و اکنون محل بارفروشی است .

کاروانسراهای سعدالسلطنه در خیابان تهران. این دو کاروانسرا خیلی بزرك و جلوی آنها که مشرف بخیابان تهران است تماماً دکانست و داخله کاروانسراها شترخانها و اصطبلها و انبارهای بزرك ساخته شده که تا پیش از جنگ جهانی اول محل توقف شتردارها بود ـ پس از آنکه قشون روس در ۱۳۲۸ هجری قمری بقزوین آمد قسمتی از نظامیان آنها در این دو کاروانسرا سکونت داشتند. در هنگام جنك یکی از کاروانسراها را بنظامیان و دیگری را بانبار خواربار تخصیص دادند ـ پس از رفتن روس‌ها ـ انگلیسها بقزوین آمدند و یکی از این دو کاروانسرا را مخزن خواربار و دیگری را انبار علیق قوای نظامی خود قرار دادند ـ بعدها مدتی متروك بود اکنون یکی از آنها اصطبل شهرداری است و دیگری انبار قند و شکر است .

در صفحه دیگر اسامی کلیه سراها و کاروانسراها نگاشته میشود و نشان داده خواهد شد که اکنون از هریك چه گونه استفاده میگردد:

تیمچه‌های قزوین

تیمچه حاج سید کاظم

درمیان بازار روبروی راسته سراجها است تیمچه سرپوشیده کوچکی است و دوسه تن از بازرگانان که یکی هم خود حاجی سید کاظم چرم فروش بود در آنجا تجارت میکرد و اکنون هم چرم فروشی است و هم بارفروشی .

تیمچه رضوی

در خیابان پهلوی در جانب شمالی آن واقعست و سه اشکوبه ساخته شده اینجا را حاج سیدابوالقاسم رضوی اصفهانی بنا کرد و تجارتخانه خود را که در سرای سعادت بود باینجا انتقال

دادومنحصر بخود او بود مستأجر دیگری نداشت. اکنون دردست بازماندگان اوست و بمحل چوب‌فروشی تبدیل‌شده است.

تیمچه درویش مهدی

میان چهارسوق بزرگ و حمام جلودار برابر در جنوبی سرای ضرابخانه واقع شده . یك وقتی جایگاه شاهین‌سازها بود (یعنی آنهائیکه ترازو وزنه‌های کوچك دقیق باسنگهای برنجی درست میکردند یابرای ترازو ومیزان شاهین‌های فولادی میساختند) حالا بار فروشی است .

تیمچه سرباز

در شمال قیصریه قرار دارد و دو طبقه است یکعده از بازرگانان و صنعتگران حجرات آنرا دردست داشتند برخی انبارهای آن نیز دردست کسبه بازار بود در باختری این تیمچه ببازار بزازها بازمیشود ودر جنوبی آن به‌قیصریه و اکنون عده‌ای بازرگان ودکاندار وصنعتگر مانند خیاط وغیره درآنجا بکار صنعت و کسب وتجارت می پردازند .

تیمچه سرپوشیده

درجنوب قیصریه است وروی آن پوشیده است در شمالی آن به‌قیصریه بازمیشود ودر باختریش ببازار بزازها [پائین چهارسوق کوچك] درگذشته اکثر بزازها وطاقه‌فروشها دراین تیمچه بودند اکنون‌هم کم وبیش کسبه وبزاز دراین تیمچه بداد وستد می پردازند وعده‌ای هم حجره‌دارند وتجارت میکنند .

تیمچه حاج محمد تقی

این تیمچه دربازار آهنگرها واقع‌شده بانی آن حاج‌محمد‌تقی یزدی بود . بازرگان‌نشین نبود واکنون‌هم بارفروشی است .

اسامی سراهای بازرگانی و کاروانسراها، باراندازها و تیمچه‌ها و پاساژها و گاراژهای قزوین (بترتیب حروف تهجی)

کاروانسرای-	آراز کرد	بیرون دروازه مغلاوك	ویرانه.
»	آقا معصوم	محله قملاق	برای دبستان در نظر گرفته‌شده.
»	آصلان	خیابان پهلوی	چوب فروشی .
»	اصغر ساربان	خیابان پیغمبریه	باربری .
»	حاجی محمد اسماعیل	»	چوب‌فروشی .
»	اسماعیل طیار	خیابان سپه	کارخانه کبریت .
»	حاجی احمد شانه‌تراش	» پهلوی	» آرد .

گاراژ	اتوسیرقزوین	خیابان پهلوی	مسافربری
گاراژ	ایران	« «	باربری
«	اطمینان	خیابان پیغمبریه	«
«	اقتصاد	« «	«
«	اصغرخوینی	« «	«
پاساژ	حاج سیداحمد	خیابان مولوی .	بارفروشی .
کاروانسرای	بهشتی	خیابان پهلوی	بارفروشی
«	حاج ملاباقر کوچك	بازارچه حاج شیخ	«
«	حاج ملاباقر بزرگ	«	«
«	بیرون دروازه خندقبار		ویرانه .
«	پنبه	خیابان پهلوی	بارفروشی.
«	پزشکیان	« سپه	گچ بزی
«	پاکروان	« پهلوی	کارخانه آرد وانبار نمك .
«	تنکابنی	« مولوی	بارفروشی.
«	تاجرباشی	« پهلوی	اصطبل چاروادارها.
«	حاج تراب	بازار	بارفروشی.
«	تقی نظامی	بیرون دروازه مغلاوك	ویرانه.
گاراژ	توکل	خیابان پهلوی	مسافربری .
کاروانسرای	حاج جواد	« «	چوب فروشی .
«	چراغعلی	« «	جایگاه چهارپایان.
پاساژ	حاج میرحسن	« مولوی	بارفروشی .
«	«	« «	«
«	«	« «	«
گاراژ	حیدری	« پهلوی	مسافربری
«	خورشید	« «	(سرای سنگی رضوی) باربری
کاروانسرای	دالان دراز	گرده بازار	بارفروشی .
«	درمحل مقبره معروف به چهل دختران خیابان سپه		موزائیك سازی.
تیمچه	درویش مهدی	بازار	بارفروشی.
کاروانسرای	ذغالی	خیابان پهلوی	چوب فروشی.

سرای	حاج رضا	بازار	سرای بازرگانی.
»	رضوی	خیابان پهلوی	چوب فروشی .
کاروانسرای	سعدالسلطنه (شترخان سابق)	بازارچه سعدالسلطنه	کارخانه خشکباری و کارخانه آرد .
»	سعدالسلطنه	خیابان تهران	اصطبل شهرداری .
»	»	» »	انبار قند و شکر .
سرای	» باسعادت باچند حیاط تودرتو.	» پهلوی	سرای بازرگانی .
»	سعدالسلطنه (سعدیه)	» (محل تجارتخانه سابق توماتیاس)	چوبفروشی و کارخانه آرد .
تیمچه	سرپوشیده	بازار	جایگاه کسب و بازرگانی
»	سرباز	»	» » »
کاراژ	سعادت	خیابان پهلوی	باربری
کاروانسرای	حاج شیخ امینی	بازارچه حاج شیخ	بارفروشی .
»	شعبان کردی	سکه شریحان	کارخانه خشکباری .
»	شهیدی	خیابان پهلوی	جایگاه چهارپایان.
سرای	شاه	بازار	سرای بازرگانی.
پاساژ	شاهرودی	خیابان مولوی	بارفروشی.
»	»	» پهلوی	کافه.
کاراژ	شعبه مشهد	» »	مسافربری.
»	شرق	» »	باربری .
سرای	شیرو خورشید	سر کوچه ریحان	بازرگانی.
»	ضرابخانه	بازار	سرای بازرگانی.
کاروانسرای	ملاعلی اکبر	بازارچه حاج شیخ	کارخانه خشکباری .
»	حاج غلامحسین امینی	خیابان پهلوی	کارخانه آرد و بارفروشی:
سرای	غیاث نظام	روبروی سبزه میدان	کاراژ مسافربری تهران سیر.
پاساژ	غلامرضا	خیابان مولوی	بارفروشی .
کاراژ	فولادی	» پیغمبریه	باربری.
کاروانسرای	قربانعلی غازان	نزدیک خیابان مولوی	کارخانه خشکباری.
کاراژ	کلدانی	بیرون دروازه رشت	باربری.

تیمچه	حاج سید کاظم چرم فروش	بازار	چرم فروشی و بارفروشی.
سرای	گلشن	خیابان پهلوی	سرای بازرگانی
کاروانسرای	»	بازارچه حاج محمد رحیم	کارخانه خشکباری.
»	گمرك	سکه شریحان	ویرانه.
»	مجدالاسلام	خیابان سپه	بارفروشی.
»	حاج محمد حسن یزدی	محله آخوند	»
»	حاج موسی	خیابان پهلوی	»
»	معمارزاده	» »	»
»	مرتضوی	» »	جایگاه چهارپایان.
»	مداح	»	بارفروشی.
کاراژ	میهن	» »	باربری
»	مرندی	» »	»
»	مرکزی	» »	»
کاروانسرای	حاج میرزا نصرالله	خیابان مولوی	بارفروشی
»	کلانتر نزدیك مسجد هفت در		ویرانه
سرای	وزیر		سرای بازرگانی.

وسائط نقلیه

کلیه وسائط نقلیه موجود در قزوین تا نیمه سال ۱۳۳۵.

درشکه	۹۰ دستگاه	ارابه	۱۲۰ دستگاه
ماشین سواری(۱)	۶۰ »	ماشین باری	۳۵۰ »
اتوبوس	۵۰ »	دوچرخه پائی(۲)	۲۰۰۰ »

جمع کلیه ابنیه عمومی

سرا	۹
کاروانسرا	٤٤
تیمچه	٤
پاساژ	۷
کاراژ	۱۶

۱ـ مقصود از ماشین اتوموبیل سواری و باری است.

۲ـ مقصود از دوچرخه پائی بی‌سکلت است.

فصل پنجم

باب هفتم

نژاد و زبان مردم قزوین

بنابنگارش مورخان یونانی پیش‌از آمدن آریاها بفلات ایران ـ مردمی در یك قسمت از دره‌های شمالی این کشور میزیستند که «مرد» یا «آمارد» خوانده میشدند . اینها مردمانی سلحشور وجنگجو بودند ودرعین تنگدستی ومنتهای فقر همواره آزاد زیسته و باهرمتجاوزی در آویخته بودند مؤلف ایران باستان جایگاه این طایفه را نواحی تنکابن ذکر کرده است لیکن چون سفیدرود را درقدیم «آمارد» میگفتند بنظر میرسد که دره شاهرود وسفید رود نیز جزء منطقه آنها بوده است .اینك معلوم نیست که آریاها سکنه مزبور را از میان برداشته خود جانشین آنها شده‌اند یاآنها را فرمانبردار خود ساخته ومانند برده از آنها استفاده می نموده‌اند ـ چون هویت این مردم کاملا مشخص نشده ممکن است احتمال داد که مردها (آماردها) خود قبیله‌ای از آریاها بوده‌اند ـ درهرحال چیزی که قابل تردید نیست اینست که آریاها باختلاف روایات اعم ازاینکه از جانب شرقی بفلات ایران آمده یاازمعابر شمالی قفقاز باین سرزمین رسیده باشند در سراسر ایران پراکنده شده ومتوقف گردیده‌اند .

یکی از آن نقاط هم دشت قزوین ومناطق کوهستانی شمالی و جنوبی و غربی آنست که مسکن مهاجرین آریائی قرار گرفته وطایفه دیلم در آن مستقر گردیده است کسانیکه دردشت وهموار ساکن شدند ـ بااستفاده اززمین وآب بکشاورزی وپرورش دام پرداختند و آنهائی که در مناطق کوهستانی اقامت گزیده بودند چون از داشتن زمین وآب کافی بهره‌مند نبودند ناگریز برخی از آنها گله‌داری وپرورش احشام واغنام راپیشه خود ساختند و بعضی بتاخت وتاز وغارت همسایگان دورونزدیك پرداختند که دنباله آن تاآمدن مسلمین بقزوین وتاچندقرن پس از آن ادامه داشت ازاینرو میتوان ادعا نمود که مردم قزوین دراصل آریائی وازخاندان دیلم بوده‌اند ـ بعدها بواسطه آمیزش باتازیان واتراك ومغول ممکن است تغییراتی در آنها پیدا شده باشد ـ اینکه سکنه قزوین را از دیلم دانستیم برای این است که زبان آنها نیز مانند زبان دیلم بوده یعنی همچون مردم رودبار و الموت کنونی گفتگو میکرده‌اند این مردم باهزاران مصائبی که درطی قرون متمادی باآنها روبرو گردیده‌اند معذلك هنوز هم زبان اجدادی خود را تااندازه‌ای نگهداری

کرده‌اند چنانکه درقسمت‌های شمالی مانند الموت وورودبار وطالقان وغیره همچنین در جنوب درسراسر رامند زبان پهلوی شایع و رایج است حتی‌شهر قزوین تا حمله مغول بزبان پهلوی گفتگو میکرده‌اند ـ البته درطی سه‌قرن تسلط‌بیگانه که‌مردم بومی ناگریز بودند باآنهارابطه داشته باشند ومعاشرت کنند بتدریج آن زبان فراموش شده وفارسی کنونی جانشین آن گردیده است دربعضی نقاطهم زبان‌اجنبی غلبه کرده وجای‌فارسی راگرفته‌است .

برای آنکه مدرکی دراین باره بخوانندگان گرام ارائه شده باشد اشعار حافظ صابونی قزوینی‌را گرچه لغواست باقید اعتذار از کتاب‌هفت اقلیم امین احمدرازی نقل میکنیم ـ مؤلف هفت‌اقلیم‌درصفحهٔ ۴۷۸ گوید :

حافظ صابونی بزبان قزوینی اشعار بسیار گفته چنانچه وقتی برای زنی از روی طیبت بیتی چند گفته بود وآن‌زن حافظ را طلب داشته فرموده تامحاسنش راکنده‌اند دهنش راپر از نجاست کرده کلفت بی‌نهایت‌بوی رسانیده‌اند وحافظ بعداز خلاصی‌غزلی گفته :

خاتون کتك‌زیه مرا چندانکه‌تانسه — خوش‌خاطری که کله کسهانشانسه

سیمرغ‌حکهٔ‌چه‌هوا کرته بو که دی — مرغ هوسرا اس قفس کس‌پرانسه

چندین‌هزار کوتروقمری کشگرك — دینه دیم زبرج کس او دژ پرانسه

مقصود نام (نام شاعر قزوینی دیگری است) که ازلطیف طبعان قزوین‌بود چون‌براین قضیه آگهی یافت این دوبیت بدان‌زبان‌انشاد کرد :

حافظ چرا اسال چنین دم سردی — ات ویش که پارداشتی ره بردی

غیرازتونخوردهیچ‌شاعرسگه گو(۱) — گوخوردی‌وشاعران‌راننگ‌آوردی

حافظ درجواب گفته:

تیز بدرنگ‌شاعران مقصود — همچو حافظ‌برنگ‌وبو کته

همه الفاظ آن گلو گیر (ه) — هرچه در باب هجو او کته

بقمی اش کلو میا خالـی — حلق‌پف‌ساکه‌سخت‌نکو کته انتهی

برای روشن شدن اذهان خوانندگان گرام اضافه می‌نماید که ـ پس از استیلای اتراك سلجوقی ـ چون‌بادشاهان این‌سلسله هرناحیه یا استانی را بیکی از امرا سیورغال‌یاتیول‌میدادند آنهانیز طایفه وایل خودرا در دهات آن ناحیه یادهستان مستقر میکردند و چون غالب بودند البته بزور بهترین قسمت‌های آباد وحاصلخیز آن منطقه سیورغالرا متصرف میشدند و چون مردم بومی ناگزیر از معاشرت ودادوستد باآنها بودند وآنان بزبان محلی آشنائی نداشتند ـ کم کم زبان مردم بسیاری از قسمت‌های این‌مملکت بحکم ضرورت واجبار بترکی تبدیل شد

۱ـ سگه‌کو ـ گه‌سك ـ

دوره تسلط مغول نیز که متجاوز از سه قرن امتداد یافت باین وضع کمك کرد از اینرو مردم نقاطی که بیشتر در سر راه مهاجمین قرار داشتند یا در تیول آنها بودند و یا با آنها تماس دائمی داشتند تدریجاً زبان مادری خود را فراموش نمودند. در خاك قزوین نیز مردم دهستانهای خرقان و ابهر رود و فاقزان و تارم و افشاریه و زهرا و بعضی از دهات بشاریات و اقبال و فشگلدره از این ارمغان بیگانه نصیبی برده اند در خود شهر نیز قسمت شمالی و شمال غربی یعنی محلات در بکوشك و شیخ آباد و گوسفندمیدان و قملاق و دیمج که بیشتر جایگاه اتراك و نیز توقف گاه امرا و درباریان و خدمه و مأمورین دربار صفویه بوده است بمناسبت معاشرت و مراوده دائمی اکثر ترکی حرف میزنند ـ در صورتیکه مردم محلات شرقی و جنوبی و مرکزی یعنی پنبه‌ریسه و راه‌چمان و راه ری و خندقبار و مغلاوك و آخوند و سکه شریحان و خیابان که کمتر با مأمورین و درباریان تماس داشته‌اند اکثر ترکی را نمی‌فهمند یا نمی‌توانند گفتگو کنند.



فصل پنجم

باب هشتم

درنسب سادات قزوین

نسب امیرالمؤمنین(۱) و امام المتقین ووصی رسول رب العالمین ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام وذکر اولاد عالیه‌قدار آنحضرت و امهات وموالید ایشان و نسب شریف آنحضرت علی بن ابی طالب وبقول صحیح اسم ابی طالب عبدمناف بوده بن عبدالمطلب بن هاشم ونام او نصره بود بن کلاب ونام او حکیم بود بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نصر ونام او قیس بود بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن خضر بن نزار بن معد بن عدنان وحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که از عدنان تا ابراهیم خلاف بسیار است و آنچه میانه بعضی از نسابان مشهور است عدنان بن آذر بن الیسع بن هممسع بن سلامان بن بنت بن جمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیه السلام بن تارح بن ساروغ بن ارغوی بن قالع بن عایون بن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح علیه السلام بن نمك بن متوشح بن اخنوخ بن ادریس علیه السلام بن مارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث علیه السلام بن آدم صفی الله صلوات الله وسلامه علیه واولاده من الانبیاء والاولیا والمرسلین .

مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف

وفات آنحضرت در کوفه شب جمعه بیست ویکم رمضان المبارك سنه ٤٠ من الهجرة - وعمر شریفش بروایتی شصت و بروایتی شصت وچهار و آنحضرت را سی وشش فرزند بوده هشتده پسر و هشتده دختر واز پنج پسر نسل دارد .

امام ابو محمد حسن وامام ابی عبدالله الحسین . مادر ایشان سیدة نساء العالمین فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله - وابو القاسم محمد الاکبر الحنفیه مادر او خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمة بن عبدالله بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه - وعباس شهید طف مادر او ام البنین بنت حرام بن خالد بن ربیعه بن قصید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعة بن بکر هوازن - وابو حفص عمر الاطرف مادر او حبیبه بنت عباد بن ربیعه .

۱ـ نقل از کتاب سراج الانساب تألیف احمد بن محمد بن عبدالرحمان کیانسابه که متولد گیلان و ساکن نجف اشرف بوده واین کتاب را باشاره مرتضی اعظم سید النقباء سراج الدین قاسم مختاری عبیدلی حسینی نسابه در زمان شاه تهماسب صفوی ظاهراً بسال ٩٧٦ تألیف نموده است (نسخه خطی کتابخانه ملك تهران)

مصباح دوم

در عدد اولاد امام دوم ودر آن هفت فصل است ـ فصل اول در ذکر عقب امام ابی محمد الحسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام.

مولود آنحضرت بمدینه مبارک که سنه ثلث من الهجرة (سال سوم هجری) وبروایتی سنه اثنی (سال دوم هجرت) درشهر ربیع الاول وبروایتی سنه تسع واربعین من الهجرة (ظاهراً سنه «تسع واربعین من الهجرة» سال وفات امام علیه السلام باشد که در نسخه مزبور ازقلم افتاده وذکر نشده است) آنحضرت را بروایتی دوازده پسر وشش دختر بوده ازدو پسر نسل دارد ابوالحسن زید و ابوعبدالله الحسن المثنی.

کنیت زید بن الحسن ـ ابوالحسین وبقول موضح النسابه زید متولی صدقات رسول الله صم بود مخالفت کرد باعم خود حسین وبااو بعراق نرفت وبعداز قتل عم خود بر عبدالله بن الزبیر بیعت کرد وروایت است از ابونصر بخاری که چون عبدالله زبیر کشته شد دست خواهرخود را گرفت وبمدینه بازرفت که خواهر پدرمادری اودرتحت عبدالله بن زبیر بودواین زید بخشنده وممدوح بود صدسال عمرداشت وبعضی گفته اند نودسال ومیان مکه ومدینه موضعیست که آنرا حاجر گویند وفات کرد ومادر او فاطمه بنت ابی عتبة بن عمر ثعلبه الخزرجی الانصاری بود وعقب او ازپسر اوحسن بن زید است و کنیت او ابومحمداست واوامیرمدینه بود از جانب منصوردوانقی وبرغیر مدینه نیز حکم داشت ودر فرصتی که میان عباسیان واولاد حسن مثنی حرب بود زید ممد بنی عباس بود واول کسی بود از علویان که لباس سیاه پوشیده عمر او بهشتادسال رسید و درحاجر وفات یافت بقول ابن خداع درسنه ثمان وستین ومائه (۱٦۸) وزمان رشیدرانیزدریافت وزید غیرازاین عقب دیگری نداشت وزیدرا دختری بود نفیسه اورا ولید بن عبدالملک بخواست وازولید پسری داشت وبمصروفات کرد وقبراو آنجااست واهل مصر مزار اورا «ست النفیسه» گویند و بعضی گفته اند که این نفیسه از عبدالملک مروان حامله بود که وفات کرد واصح قول اول است و زید بن الحسن بنزد عبدالملک بن مروان رفت اورا احترام وعزت بسیارداشت واورا سی هزار دینار زر داد وبعضی گفته اندصاحب قبربمصر نفیسه بنت الحسن بن زیداست که زن اسحاق بن جعفر صادق والاول مروی عن ثقات النسابین.

مادرحسن بن زید ام ولد بود رجاجه میگفتند ولقب او «رقوقا» وعقب زید ازپسرش ابومحمد الحسن الامیرو کنیت حسن مثنی ابومحمد مادر او خوله بنت منظور بن زبان بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن سمی بن جازم بن قرارة بن دینان ـ ودر تحت محمد بن طلحه بن عبیدالله بود.

ودرجنگ جمل محمد بن طلحه کشته شد وازوفرزندان داشت الحسن بن علی بن ابوطالب اورا بخواست پدراومنظور بن زبان بشنید بمدینه آمدو بردرمسجد رسول بنشست و گفت من بدین راضی نیستم حسن بن علی دختر اورا تسلیم کرد واورا درهودج نشاند وازمدینه بیرون رفت خوله پدر راگفت مرابکجا میبری ازنزدیک پسر امیرالمؤمنین علی وسبط حضرت رسالت پدر گفت اگر ترا

باو حاجتست ترا باز برم دختر گفت بلی پس دختررا باز گردانید و بنخلستان مدینه آورد و حسن وحسین وعبدالله‌بن جعفر را بدید و دختر را تسلیم امام‌حسن کرد پس از آن دختر حسن مثنی بوجود آمد امام‌حسین دختر خودرا بحسن‌مثنی داد .

حسن‌مثنی متولی صدقات حضرت‌علی علیه السلام بودوامام‌زین‌العابدین باومنازعه کرد پس حصه‌امام حسین‌را باو مسلم داشت ـ چون هردو ازاولادفاطمه زهرابودند وحضرت امیرالمؤمنین وصیت کرده بود که فرزندان فاطمه متولی صدقات اوباشند .

وعقب حسن‌مثنی از پنج پسرند :

عبدالله‌المحض ـ وابراهیم‌العمر ـ وحسن‌المثلث و جعفر وداود .

واعقاب هریك‌ازایشان بتفصیل‌مذکور خواهدشد.

نسب‌سادات‌قزوین

عقب‌ابو محمد حسن‌بن‌زید‌بن‌امام‌حسن از هفت‌پسراست :قاسم‌ـ اسماعیل‌ـ علی‌الشدید‌ـ اسحاق ابراهیم زید وعبدالله .

و عقب قاسم‌بن حسن‌بن زید‌بن امام‌حسن (٤) از دو پسر محمد بطحانی ـ و عبدالرحمن الشجری است .

وعقب محمد‌بن بطحانی از هفت پسرند ـ قاسم‌رئیس ـ ابراهیم ـ موسی ـ عیسی ـ هارون ـ علی ـ عبدالرحمن .

وشیخ‌شرف‌العبیدلی‌النسابه‌رحمة‌الله‌علیه‌فرموده که کوفیان‌عقب‌عبدالرحمان‌رایادنکرده‌اند واکنون نسل‌ندارد‌والله‌اعلم .

وهارون‌بن‌محمد‌بطحانی راپنج‌پسراست :محمد ـ علی ـ حسن ـ قاسم ـ ازنسل‌حسین‌بن‌محمد‌بن هارون‌بن ابوعیسی‌علی‌بن‌حسین‌بن محمد‌بن‌هارون‌مذکور رادرری نسل‌بوده .

وعقب‌عبدالرحمان‌الشجری ـ جعفر‌بن عبدالرحمان‌الشجری بنو کرکره در ری میباشند ـ در کاشان‌سیدالطیب ـ مظفر‌بن‌محمد‌بن‌مرتضی‌بن‌علی‌بن‌محمد‌بن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌ابوالمحمد‌بن‌بادشاه بن‌حسین‌بن علی‌بن ابوالحسن‌بن حمزة‌بن محمد‌بن طاهر‌بن احمد‌بن محمد‌بن‌جعفر‌بن عبدالرحمان الشجری‌ازسه‌پسراست: ابراهیم وحسن وزید ـ ونسل‌ابراهیم‌بن‌علی‌الشجری‌ازسه‌پسرند: ابوزید ـ محمد و علی و حسن

اما عقب ابوزید‌محمد‌بن‌ابراهیم‌بن علی‌بن عبدالرحمان الشجری را از دو پسر نسل بوده قاسم ومحمد‌المهدی وایشانرا درمصر وبغدادوطبرستان نسل‌است ـ امازید‌بن‌علی‌بن عبدالرحمان الشجری نسل مشهور او از ابوالحسن‌بن‌علی‌المشهور است بابن‌مقعده وابن‌مقعده‌را ازهشت‌پسر نسل است :

ابراهیم‌صریر‌قزوینی که‌مقدم ورئیس‌سادات قزوین‌بوده درعصرخود ونسل او در قزوین بسیاراست .

از ایشان حضرت سید الجلیل المرحوم المغفور ظهیر للسیاده و الافاضة والاقبال قاضی جهان بن سید الفاضل قاضی القضاة امیر نور الهدی بن سید الفاضل قطب الدین حیدر بن سید جمال الدین عبدالله القاضی بن سیف الدین قاضی سلطانیه وابهر وطارمین سید الفاضل الزاهد امیرکا احمد بن تاج الدین علی بن کمال الدین ناصر بن ابی سلیمان امیرکا بن امیر هاشم داعی بن عراقی ابی هاشم داعی رضی الدین زید بن ابوالعباس امیرکا احمد بن حسن البصری المذکور .

وعقب حضرت مشارالیه از یك پسر است ـ سید الفاضل الحسیب النسیب المرحوم المغفور ذوالفصاحة والبلاغه میرزا اشرف جهان والحال میرزا اشرف جهان را دو پسر است :امیر صدر الدین محمد وامیر روح الله .

وایشانرا بنی اعمام و فرزندان در دار الموحدین قزوین بسیار است واز همین قبیله شعبهٔ در سلطانیه وطهران وری هستند در سلطانیه قاضی عین القضاة و برادرزاده امیر قاضی سلطانیه اولاد قاضی رکن الدین مسعود و برادران و فرزندان او هستند و نسب سید غیاث الدین شکرالله والدقاقی محمد وقاضی عطاءالله ری وسید المحتسب زین العابدین المتخلص بامیر راستی واقوام او به عبدالرحمان الشجری منتهی میشود .

امیر راستی جعفر بن زین العابدین المتخلص به «راستی» بن محمد بن جعفر بن محمد بن احمد بن رضا بن احمد بن محمد بن مهدی بن فصیح بن مهدی بن مرتضی بن شمس الدین بن علی بن ابوالمعالی بن عبدالله بن محمد بن محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمان الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام .

ونسل علی الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام ـ از ولدان او عبدالله تنها نسل عبدالله از سه پسر ند السید العابد الزاهد عبدالعظیم که در ری مدفون است ومزار بزرگوارش حاجت روای خلق است وفضایل و کمالات او بسیار است ونسل او منقرض شده واحمد وحسن ـ ونسب معزالدین عزیزالله ابهری و سایر سادات حسنیه ابهر باحمد مذکور منتهی میشود و از ایشان سید الفاضل المرحوم القاضی بسمنان شمس الدین محمد المتخلص نصابی زین العابدین بن باقر بن یحیی بن السید الفاضل باقر بن زین العابدین بن محمد بن تاج الدین بن حسین بن علی بن مرتضی بن سراهك بن علی بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن حسن محمد الابهری بن عبدالله الدرداء المذکور.

ونسل حسن بن عبدالله بن علی الشدید المذکور فی صح ـ واین لفظ بقول شیخ الشرف العبید لی علیه الرحمه وابن طباطبا وابوالحسن العمیری وبعضی از متقدمان عبارت از آنست که دعوی نسب ممکن الصحة کنند و گواه بر آن نتوانند گذرانید و بعضی از متأخران نسابان گفته‌اند که عبارت از امکان صحت است وقول شیخ مذکور رحمة‌الله مکذب ایشان است .

نسب شریف حضرت مرحومی مغفوری قاضی جهان بن

نور الهدی بن قطب الدین عبدالله بن شمس الدین محمد بن قاضی سیف الدین محمد بن امیر کا احمد بن علی بن ناصر بن محمد بن ولیخان بن آقاجان بن امیر حاج بن محمد بن عز الدین بن نظام الدین بن ابی هاشم بن عراقی بن داعی بن زید ابو العباس احمد امیر کا بن حسن الصریر بن المعروف بن مقعدة بن زید بن علی بن عبدالرحمان بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام.

نسب سادات قزوین شانه تراش

میرعلی بن عبدالقادر بن عبدالحی بن علی بن روح الله بن مرتضی بن نعمت الله بن هیبة الله بن محمود بن سید امیر حسین بن علی بن محمد بن امیر حسین بن امیر حسن بن حسین حاجی کمال الدین بن شرف‌الدین بن علی بن محمد بن احمد بن محمد المشهور به ابی حرب بن هیبة الله بن حسن بن رضا بن عیسی بن دوراندا ج بن علی بن عبدالرحمان الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام.

نسب سادات حسنی (۱) قزوین

حیاط عزیز بن عبدالله بن صدر الدین بن سعد الدین بن قتلغواجه بن صدر الدین بن عبدالغنی بن طیفور بن احمد بن ابی هاشم بن الحسن بن ناصر بن ابی سلمان بن عراقی بن ابی هاشم بن حسن بن رضا بن عیسی بن علی بن زید بن علی بن عبدالرحمان الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام

نسب سادات حسنیه قزوین که مشهورند به «سادات مفرهی»

سید مجد الدین اسماعیل بن طاهر بن قاسم بن طاهر بن اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل بن محمد بن محمد بن حیدر بایزید بن ابو الحسن بن زید بن محمد بن احمد بن محمد بن حمزة بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان الشجری بن حاتم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام.

نسب شریف سادات عظام حسنیه (۲) ابهر

رضی الدین ابو عبدالله محمد بن حسین بن علی بن عربشاه بن احمد بن عبدالعظیم بن حمزة بن احمد بن عبدالعظیم بن عبدالله بن محمد الابهری بن عبدالله بن الدرداء بن احمد عبدالدین علی الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام.

ایضا نسب شریف سادات حسنیه ابهر

نجم الدین محمود بن مرتضی بن طاهر بن محمود بن طاهر بن محمد نصر بن محمد ناصر الدین بن مطهر رضی الدین عبدالله محمد بن حسین بن علی بن عربشاه حمزة بن محمد بن عبدالله شاه طور بن احمد بن عبدالعظیم بن عبدالله الدرداء بن احمد بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام.

۱ـ حسینی نوشته شده ولی حسنی درست است و ذکر حسینی از اشتباه نساخ است.

۲ـ ذکر حسینیه در نسخهٔ اصلی همه جا از اشتباه نساخ است دؤلف مرور سلسله نسب تمام سادات مذکور را بامام حسن مجتبی میرساند.

ایضا نسب شریف سادات عظام حسنیه ابهر

رضی الدین ابوعبدالله محمدبن حسین بن علی بن عربشاه بن احمدبن عبدالعظیم بن احمدبن حمزة بن عبدالعظیم بن عبدالله محمدالابهری کان نقیباً بابهر بن عبدالله الدرداء بن احمدبن عبدالله بن علی بن علی الشدیدبن حسن بن زیدبن امام حسن علیه السلام .نقله عن حضرت السیدالعالم الکامل کمال الاسلام والمسلمین الموسوی الحسینی الجرجانی رحمة الله علیه .

نسب سادات حسنی که مشهورند بابهری

امیرسیدعلی بن مرتضی بن نعمت الله بن محمدبن سید معزالدین عزیزالله نورالله بن محمدبن ابونصر مرتضی بن خسروشاه بن قاسم بن خسروشاه بن روشنای بن ملکزادبن ابی حرب بن عراقی بن حمزةبن احمدبن عبدالعظیم بن عبدالله بن محمدبن عبدالله بن علی الشدیدبن حسن بن زیدبن امام حسن علیه السلام.

نسب شریف بنوطاوس الحسینی

محمدبن محمدالملقب بطاوس بن اسحق بن حسن بن محمدبن سلیمان بن داودبن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام.

نسب شریف سادات عظام مرعشیه قزوین

السید صفی الدین شکرالله الشهیر بمیر بزرک بن زین العابدین بن شکرالله بن عبدالقادر بن منصور بن فغفور بن معین بن محمدبن المرتضی بن ابوالقاسم بن قبیله امیر بن مظفر بن قبله امیر بن محمودبن ابی الحرب بن معین الدین بن سید محمدبن قاسم بن حسین بن مسعودبن عادلشاه بن جلال الدین بن عادلشاه بن زیدبن ابی محمدداراء بن عبدالله بن محمدبن ابی السی بن سراهنك بن ابی محمدداراء بن محمدبن مرتضی بن ابی القاسم احمدبن عبدالله بن عبدالملك بن سیدمحمدبن سید قاسم بن ابوطالب سراهنك بن ابی الهیجا حسین بن ابی طالب عزیزبن زید وهو ابوطالب حسن الملکی بن ابی محمد حسین بن علی المرعش بن عبدالله الامیر بعراقین بن محمد الاکبر بن حسن الدکة بن حسین الاصغر بن امام علی زین العابدین علیه السلام .

شاهزاده حسین که درقزوین مدفون است

حسین الماربن(۱) علی داودبن محمد ابویونس علی بن عبدالله بن جعفرطیار رضی الله عنه

با همین املاء بدون نقطه در نسخه اصلی و در انتهای کتاب سراج الانساب مذکوراست. چون کتاب مزبور مأخذ معتبریست میتوان احتمال دارد که شهزاده حسین فرزندیکی ازامراءجمافره باشدکه درقزوین امارت داشته اند وازاولاد جعفرطیار بوده اندرجوع شود به فصل ۱۲ باب ۸

فصل پنجم

باب نهم

خاندانهای قزوین

کسانیکه در اجتماع بمقامی‌وشغلی میرسندومعروفیت پیدامیکنند یابوسیلهٔ خصایص‌ذاتی به‌صفتی‌اشتهارمی‌یابند یابواسطهٔ انتساب بشهری ومحلی بسرزبانها میافتندنام آنها برای طایفه یاخانواده‌شان علم میگردد و بهمان نام‌مشهور میشوند-درقزوین‌طایفه‌های بسیاری‌بوده وهستند که اغلب بنام یکی از بزرگان خانواده یاشغل وموالد ومسکن آنها اشتهار داشته‌اند که حمدالله مستوفی گروهی از آنها را نام میبرد واکنون از آن قبایل کسی بجای نمانده وشایدنسل آنها منقطع شده‌باشد.

تاپیش از تشکیل اداره آمارو ثبت احوال‌نیزخانواده‌هائی درقزوین بودند که‌هریك‌بنامی شهرت داشتند وهنگام گرفتن شناسنامه همان نام‌را برای خانوادگی انتخاب نمودند - بعضی نیز اسامی‌تازه‌ای‌برای‌خانوادگی‌خودبر گزیدند -البته‌پیش‌ازاین‌شماره‌خاندانهاوطوایف‌محدودبودولی ازاین‌پس‌چون‌هر کسی‌الزام‌داشت‌برای‌خانواده‌خودنامی‌انتخاب نماید-ازاینرو برشماره‌خانواده‌ها افزود - واین افزایش طوری بود که تهیه‌صورت آن برای نگارنده امکان ناپذیر بودوتحصیل آن ازطریق اداره آمار نیزقریب‌الحصول‌بنظرنمیرسید لذا بذکرهمان‌خاندانهای معروف‌قناعت ورزیدم ضمنا سران وبزرگان هرطایفه وخانواده راکه دسترسی بآن داشتم ذکرنمودم.

ونیز گروهی‌از علماءوفضلاء را بدون رعایت ترتیب بذکرش برداختم -زیرابطوروتفصیل از حالات آنها اطلاع نداشتم و کسی‌هم دراین‌قسمت باینجانب کمك نکرد و شرح حال آنها را ننوشت برای اینکه نام آنها از قلم نیفتند ودر ردیف علماء ذکر شده باشد در این باب اجمالاً باسامی ایشان اشارت گردید واگرحالات هریك ازآنهابتفصیل بدست آمد در جلددوم‌مشروحاً نوشته خواهد شد.

خاندان امیر دیوانی راعلم

سردودمان‌اینخانواده‌زاعابدین‌بیگ میدانند که‌دردستگاه‌شاهزاده‌علینقی‌میرزار کن‌الدوله پسر فتحعلیشاه بوده پسران او میرزانبی خان ومیرزا موسی خان وابراهیم‌خان‌بوده‌اند که هریك

در دوران فتحعلیشاه مشاغل مهمی داشته‌اند - میرزا نبی خان ترقیات بیشتری کرد و بمقامات عالیه رسید چندی وزارت عدلیه (دادگستری) را داشت چندسال نیز والی فارس بود - وی چندین زن اختیار کرد - یکی حاجیه جهان خانم دختر حاج اسماعیل عاشوری قزوینی بود که حاج میرزا حسین خان سپهسالار و حاج میرزا یحیی خان مشیرالدوله از بطن اویند (۱) دیگر ماه نوش لب خانم افتخار السلطنه دختر سی و ششم فتحعلیشاه را بهمسری بگزید که عبدالله خان علاءالملك از شکم او است بانوی علویه‌ای را نیز بعقد ازدواج خود در آورد که نصرالله خان نصرالملك امیر تومان از وی بوجود آمد - اصولاً دو دختر فتحعلیشاه که از شکم نوش آفرین خانم (۲) دختر بدرخان برادرزاده علیمردانخان زند بودند یکی بنام ماه تابان خانم دختر چهل و ششمی فتحعلیشاه و دیگری ماه نوش لب خانم افتخار السلطنه دختر سی و ششم فتحعلیشاه یکی را حاج میرزا حسنخان سپهسالار و دیگری را پدرش میرزا نبی خان بعقد خود در آوردند - حاج میرزا حسینخان بلاعقب در ۱۲۹۸ در مشهد در گذشت (یا مسموم شد) و در همانجا مدفون گردید - پس از وی لقب مشیرالدوله را بحاج میرزا یحیی خان برادرش دادند و لقب معتمدالملکی حاج میرزا یحیی خان بپسرش میرزا حسینخان داده شد - گویند حاج میرزا یحیی خان ببیماری آنفلوانزا در گذشت و اورا بخراسان برده پهلوی برادرش بخاك سپردند چون در سال ۱۳۳۸ هجری قمری بود که آنفلوانزا بایران سرایت کرد ازاینقرار حاج میرزا یحیی خان در سن ۵۹ سالگی باید فوت کرده باشد عبدالله خان علاءالملك پسر امیر دیوان هم بمقامات عالی رسید و در تهران بسال ۱۳۱۱ هجری قمری در گذشت - نصرالله خان نصرالملك امیر تومان هم پس از طی مدارج عالیه در سال ۱۳۰۹ هجری قمری وفات یافت پسر او که همنام جدش «میرزا نبی خان» بود ولقب پدرش نصرالملك را داشت در ۱۳۱۰ هجری قمری برتبه امیر تومانی رسید - ازاین پس دیگر ازحالات مشارالیه و سایر احفاد میرزا نبی خان اطلاعی در دست نیست.

میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان سه پسر داشت بنام امان‌الله خان - میرزا جعفر خان - و میرزا شفیع خان و یك دختر بنام خدیجه خانم که همسر حاج بیگلر پسر حاج حسینعلی فرزند حاج اسماعیل بود امان‌الله خان دو پسر و دو دختر داشت - پسرانش هدایت‌الله خان سالار معتمد و حبیب‌الله خان و دختران او یکی عیال میرزا ابوالقاسم مستشار و دیگری همسر میرزا غلامحسین پسر میرزا جعفر خان برادرزاده امان‌الله خان بود.

۱- حاج میرزا حسینخان سپهسالار و برادرانش پسر عمه مرحوم آقا شیخ محمدتقی پدر بزرگ نگارنده بود سپهسالار مرحوم در دوران زمامداری خود نسبت بتمام افراد فامیل از بزرگ و کوچك و غنی و فقیر کمال مهر و محبت را داشت مخصوصا بفقرای طایفه توجه بیشتری مبذول میفرمود و علاوه از هدایا در برخی موارد برای آنها مستمری قرار میداد و از دستگیری نیازمندان دریغ نمی فرمود.

۲- برج نوش تهران بنام این بانو ساخته شده است.

میرزا جعفرخان و میرزا شفیع خان پسران میرزا موسی خان هریك پسری داشتند که نام اولی غلامحسین خان و دومی علی اکبرخان بود و هردو در نظام رتبه یاوری داشتند.

ابراهیم خان برادر میرزا نبی خان همینقدر معلوم است که وقتی بنیابت برادرش وزارت عدلیه را سرپرستی میکرده است - مشاغل دیگروی نیز بدست نیامد - همچنین از اولاد و احفاد او تحصیل اطلاعاتی مقدور نگردید.

دختر دیگر حاج اسماعیل عاشوری مادر اسدالله بیگ بود - اسدالله بیگ دو پسر داشت یکی بنام میرزا علی اکبر و دیگری بنام آقاولی و دو دختر بنام فخری جهان خانم و بی بی جهان خانم

میرزا علی اکبر که پسرخاله حاج میرزا حسینخان سپهسالار بود هنگامیکه حاج میرزا حسنخان ژنرال قونسولگری تفلیس منصوب شد ویرا نیز همراه خود بتفلیس برد و سالها در حیات حاج میرزا حسینخان و پس از او در ترابزون و دمشق متصدی امور قونسولگری ایران بود - توقف وی در ترابوزان تصادف کرد با هنگامی که اتباع شیخ شامل معروف داغستانی پس از سالیان دراز جنگ با روسها سرانجام بخاك عثمانی پناهنده شدند - در میان مهاجرین مزبور عبدالحمید خان داغستانی که مادر بزرگش آذربایجانی بود در بروسه با میرزا علی اکبرخان ارتباط یافت و دوستی آنها بمواصلت انجامید و دختر عبدالحمید خان بعقد میرزا علی اکبرخان درآمد - دکتر امیر اعلم در ترابزون بدنیا آمد - سپس محل خدمت میرزا علی اکبرخان به دمشق تبدیل یافت و دارای نه فرزند ذکور و پنج اناث گردید - پسران او - اسدالله خان مکرم السلطان سالها قونسول ایران در بغداد بود چون در گذشت لقب او را بپسرش میرزا علی اکبر دادند پسر دیگر او دکتر جمشید اعلم متخصص در بیماریهای گلو و گوش و چشم و بینی است - دکتر امیر اعلم دانشکده پزشکی را در بیروت و فرانسه باتمام رسانده بایران آمد و بمقامات عالی رسید و خدمات ذیقیمتی به بهداری و بهداشت کشور نمود که شرح آن در جلد ۲ ذکر خواهد شد اکنون هم سمت سناتوری دارد - معظم له دو همسر اختیار کرد یکی ربابه خانم از بهزادیهای مازندران بود که با مادر آقای دکتر متین دفتری و همسر مرحوم یمین اسفندیاری دختر عمو میشود از آن خانم ویرا پسری شد بنام دکتر فتح الله اعلم که اکنون استاد دانشگاه است و بابانو ایران دختر مرحوم سرلشگر محمود ایرم ازدواج کرد و از او دو فرزند دارد عیال دوم جناب دکتر اعلم بانو افسر دختر مرحوم حسن وثوق (وثوق الدوله) است که ازوی یك پسر و پنج دختر دارد - پسر وی مهندس مجید اعلم است که یك زن سویسی گرفته و طلاق داده است و از او دو اولاد دارد از زن ایرانی هم که بعداً گرفته است یك فرزند دارد.

دختران معظم له نیز عبارتند از ایران اعلم - که همسر دکتر قاسمی است و توران اعلم که عیال خود سیوف روسی است و فاطمه اعلم متعلقه دکتر رضا نائینی و همای اعلم که همسر

شاهپور غلامرضا بود (۱) وجهان‌اعلم که هنوز شوهر نکرده است برادران دکتر امیراعلم عبدالله‌خان معتمدالوزاره بعداً به امیرمعتمد ملقب‌شد در خراسان وقزوین رئیس‌شهربانی ودر تهران مدتها معاون وهمکار مسیو بیرم ارمنی بود اکنون‌در گذشته است از اودو فرزند باقی ماند یکی بانو که‌فوت‌شده‌و دیگر ناصر که‌زنده است .

دکتر غلامحسین‌خان اعلم ازمدرسه طب‌عسکریهٔ عثمانی فارغ‌التحصیل بوددر تهران وتبریز درقسمت بهداری ارتش پست‌های مهم‌داشت ودارای‌رتبه سرتیپی بود در۱۳۲۶ خورشیدی بلاعقب در گذشت. .

غضنفر خان‌اعلم - بزبانهای‌فارسی وترکی عثمانی وعربی وفرانسه وغیره کاملا آشنا بود درشهربانیهای تهران و گلپایگان وقزوین ریاست‌شهربانی ومقام‌مهم‌داشت وبامسیوبیرم کارمیکرد درجوانی بلاعقب‌در گذشت .

محمدرضاخان منتخب‌الدوله (رضااعلم) خزانه‌دار کل‌بود بوسیلهٔ‌عوامل کمیته مجازات در تهران‌ترورشدو بلاعقب‌در گذشت.

مظفرخان‌سردار انتصار- تحصیلات نظامی‌را درمدارس نظامی‌عثمانی‌وفرانسه انجام داده بهزبانهای فارسی ترکی عثمانی فرانسه‌عربی مسلطاست در خراسان ریاست قشون را عهده‌دار بودسپس‌مقامات‌عالیه‌راطی کرد مدتی نیز وزارت خارجه را برعهده داشت‌وی‌چهار پسردارد بنام ستاراعلم-حمیداعلم وحیداعلم -وفریداعلم -اولی دکتراست وددرسویس‌تحصیل کرده اکنون در شرکت‌نفت کارمیکنند .

حمید و وحید بامور میکانیکی و بازرگانی مشغولند فرید در سویس مشغول تحصیل پزشکی است.

ذوالفقارخان‌اعلم-داروسازی‌رادردانشکدهٔ‌حربیه‌عثمانی تمام کرده‌وبایران آمدولیکن‌پیش از آنکه بکاری مشغول‌شود دراثر ابتلا به‌بیماری‌سل‌در گذشت .وعیال‌واولادنداشت.

علیخان‌اعلم- پس ازرضا اعلم لقب‌اورا که منتخب‌الدوله بود به علیخان دادند نامبرده سرکونسول ایران درعراق بود -چون‌یك‌افسر ایرانی‌راکه‌به‌کونسولگری پناهنده شده بود به پلیس عراقی تحویل داداز اینرو باز نشسته شد و دیگر کاری به او رجوع نکردند وی هم عیال نگرفته است.

اما دختران مرحوم میرزاعلی‌اکبر عبارت‌بودند ازغریبهٔ‌خانم که همسر مرحوم سراشکر عباسقلی‌جلایر ملقب‌به‌مدحت‌الممالك بود .

۱- ظاهرا میان‌آنها متارکه‌شده‌یابافتراق‌انجامیده‌است

فرزندان او عبارتند ازسرهنگ رضاقلی جلایر و سرهنگ حیدرقلی جلایر و بانو غنیمه دختر دیگر میرزاعلی اکبر عجیبه خانم که نخست عیال مؤیدالملك شیرازی بود بعد بعقد مستشارالسلطنه در آمد .

پسندیده خانم عیال عبدالله خان سردار امجد مازندرانی بود .

صبیحه خانم صبیح الدوله همسر شعاع السلطنه مرحوم شداز او دو دختر بوجود آمد بنام مهین بانو که همسر محمد حسن میرزای ولیعهد بود و نیز پسری داشت موسوم به محمد حسین میرزا ملك منصور قاجار ـ رقیه خانم دختر دیگر مرحوم میرزاعلی اکبر در کودکی در گذشته است

در میان فرزندان هردو دختر اسدالله بیك همچنین اولاد آقاولی پسر دیگر اسدالله بیك افراد برجسته‌ای پیدا نشدند و اکثر آنها بکسب و کشاورزی اشتغال داشتند.

خاندان امینی

سر دودمان خانواده امینی حاج عبدالله تبریزی است مشار الیه با پنج پسرش بقزوین(۱) آمد و در باغ الله منزل کرد و دارای سیصد تومان سرمایه بود که بشغل کلاهدوزی پرداخت ـ پسرها کم کم بحد رشد رسیدند و بکار بازرگانی مشغول شدند ـ پسر بزرگتر حاج محمد رحیم بکرمان رفت حاج محمد ابراهیم به تبریز شتافت ـ حاج رضا عازم گیلان شد ـ حاج محمد حسین در قزوین ماند ـ حاج محمد تقی مردی وارسته و درویش مسلك بود گاهی بکرمان میرفت و زمانی در قزوین بود . وقتی که حاج عبدالله در گذشت ـ دارائی در میان برادران مشترك بود ـ حاج محمد حسین ریاست خانواده را داشت و دارائی هم دست او بود ـ میگویند وقتی میان حاج رضا و برادران گفتگو شد او قهر کرده بتهران رفت و در سرای امیر حجره‌ای گرفت و صندوقی عاریه نمود و بتجارت مشغول شد ـ ولی سرانجام معلوم نشد در چه تاریخ و بچه کیفیت دارائی میان برادران تقسیم گردید و هریك سهم خود را متصرف گردیدند .

بالجمله پسران حاج عبدالله عبارت بودند از : حاج محمد رحیم ـ حاج محمد حسن ـ حاج محمد علی حاج محمد ابراهیم ـ حاج محمد حسین.

[illegible] وی یك پسر و سه دختر داشت ـ دختران [illegible] و حاج عباس تبریزی معروف بحاجی ملاغفاوی بود . .

[illegible] کرده بود و یکی از علمای بنام قزوین [illegible] کیمیاگری افتاد و باآهنك ساختن طلا [illegible] خود دخفه شد ـ حاج میرزا محمود دو زن

۱ـ احتمالاً بواسطهٔ جنگ ایران و روس در زمان فتحعلی شاه از تبریز به قزوین مهاجرت کرده باشد

داشت فرزند ارشد او میرزا احمد وثوق الاسلام بود که در جوانی مرد و دو دختر او بعقد ابوالحسن وتقی امینی در آمدند پسر وثوق الاسلام آقا محمد امین التجار بود که در حال تجرد در گذشت پسر دیگری حاج میرزا محمود بنام ابوالقاسم داشت که فرزند او ابراهیم چندی فرماندار سرخس بود و اکنون همگی در گذشته‌اند. دختران هفتگانه حاج میرزا محمود عیال حاج میرزا یعقوب امینی و آقا سید محمد وناصر التولیه و میرجمال شریف السلطنه و تهرانچی و حریری های تهران بودند که برخی بلاعقب و بعضی دارای اولاد ذکور واناثند.

پسر دوم حاج عبدالله ـ حاج محمد حسن مردی وارسته و درویش مسلك بود حمامهای مردانه و زنانه صفا معروف به «حاج محمد رحیم» را او بنا کرده است وی صاحب چهار پسر و سه دختر بود.

پسران او ـ حاج محمد رضا ـ حاج شیخ عبدالله ـ حاج عباسعلی و حاج محمد تقی نام داشتند ـ حاج محمد رضا اولاد نداشت حاج شیخ عبدالله با شاهزادگان وصلت کرد و صاحب چهار دختر شد که سه تن از دختران او همسران پسران مرحوم حاج سید محمد سیاق خوشنویس بودند ـ دختر چهارمی را فضلعلی خان سرداری خطبه کرد ـ حاج عباسعلی پسری بنام حاج غلامحسین داشت دختر او نیز عیال شیخ عبدالحسین واعظ بود احفاد او زیادند و باطایفه عبابافها او افراشته وصلت کرده‌اند.

حاجی محمد تقی پسر حاجی محمد حسن از سه زن صاحب پنج پسر و هشت دختر شد.

پسران او. حاج میرزا علی النقی و کیل التجار ـ حاج میرزا علی قلی ـ حاج یوسف آقا ـ حاج شعبان معتمد التجار معروف بحاج معتمد و حاج محمد حسن بودند.

دختران هشتگانه او: دو تا یکی پس از دیگری بعقد حاج محمد علی امینی در آمدند که اولی بلاعقب بود و دومی دارای پنج فرزند است.

سومی همسر مرحوم حاج سید محمد سیاق بود و از او دارای اولاد ذکور واناث است.

چهارمی همسر حاج محسن یمن السلطنه بود که دارای اولاد ذکور واناث است

پنجمی عیال رسول کسمائی بود که بلاعقب در گذشت.

ششمی همسر حاج کاظم امینی بود که از او سه اولاد دارد.

هفتمی عیال محمد تقی سرداری بود که از او دارای اولاد ذکور واناث است.

هشتمی متعلقه مرحوم آقا سید یوسف خان یاور توپخانه بود که از دو فرزند دارد.

دختران حاج محمد حسن ابن حاج عبدالله یکی همسر نخستین حاج سید محمد سیاق بود و از و اولاد ذکور واناث دارد و دومی همسر حاج میرزا محمود امینی بود که از و فرزند ذکور واناث داشت سومی متعلقه حاج عباس حاج ملاغفاری تبریزی(۱) بود.

۱ـ از معاریف این خانواده میرزا غفار سالار منصور است که در کودتای سید ضیاء الدین طباطبائی فرمندار خمسه شد و جهانشاه خان امیر افشار را دستگیر نمود و بتهران فرستاد و دیگر حاج قاسم و حاج حسین بگا... است

حاج میرزا علی النقی وکیل التجار پسر حاج محمد تقی بن حاج محمد حسن دارای هفت پسر و چهار دختر بود.

پسران او: ۱- آقامحمدرضا ۲- آقاهادی ۳- حاج کریم ٤- آقارحیم ٥- آقامحمد ٦- اکبرآقا ۷- فخرالدین که هریك از پسران عیال دارند و دارای فرزندان ذکور و اناث میباشند.

دختران آن مرحوم نیز: همسران میرزا عبدالله حاج ملاغفاری و آقامیرزا حسن شفیعی و آقا سیدمحمد تقوی و آقاسیدعلی اصغر نصیری هستند و هریك از آنها دارای اولاد ذکور و اناث اند.

حاج میرزا علی قلی: پسری بنام احمد داشت که فوت شد و دو دختر او همسر سید هبةالله تقوی و غلامرضا امینی هستند و دارای اولاد ذکور و اناث میباشند.

حاج یوسف آقا بلاعقب در گذشت - حاج معتمد دو پسر بنام تقی و رضا امینی داشته است که عیال اختیار کرده اند و دارای فرزندان ذکور و اناث هستند.

حاج محمد حسن بن حاج محمد تقی - در رشت اقامت نمود پسری بنام کیومرث نعیمی اکبر داشت دو دختر خود را هم در رشت شوهر داده است و آنها دارای فرزندان نرینه و مادینه هستند.

پسر سوم حاج عبدالله حاج محمد حسین امین الرعایا بود - وی دو پسر داشت بنام حاج میرزا موسی که در زمان پدر فوت کرد و یك پسر و یك دختر از وی ماند پسر دیگر حاج علی آقای امین الرعایا بود که از وی دو پسر بنام ابوالفتح مشهور به «سرتیپ آقا» و محمد باقر ملقب به امین الرعایا باقی ماند سرتیپ آقا اکنون در تهران ساکن است و پسر او سرهنگ اسدالله امینی در خدمت ارتش است و فرزند ذکور امین الرعایا عباس امینی است دختران آنها نیز برخی شوهر کرده و بعضی هنوز شوهر اختیار ننموده اند.

پسر چهارم حاج عبدالله حاج محمد علی امینی بود که سه پسر و یك دختر داشته است پسران او حاج محمد باقر - حاج محمد صادق - حاج محمد علی آقا بوده اند - دختر او هم عیال کسمائی بود و پسری داشت بنام رسول کسمائی که در گذشته و دختری داشته است که عیال حاج سید عبدالجواد پسر حاج سید محمد ولد آبادی بود و از او دارای اولاد ذکور و اناث است

حاج محمد [illegible] دو پسر و دو دختر داشت پسران او حاج محسن یمن السلطنه و حاج علی اصغر- نظام التجار [illegible] و دیگری همسر حاج اسدخان [illegible] حاج محسن یمن السلطنه دو پسر و یك دختر داشت پسران او:

[illegible] حاج حسین آقا سه پسر و چهار دختر [illegible] و مافی ها وصلت کرده اند.

[illegible] و از و صاحب دو پسر و دو دختر شد [illegible] محمد علی امینی است و دیگری شوهر نکرده است.

دختر حاج محسن یمین السلطنه همسر حسین آقا موثق همایون پسر میرزا ابوالقاسم مستشار (از طایفه محصصی) بود و بلاعقب در گذشت.

حاج علی اصغر معروف به حاج ناظم دارای چهار پسر و یك دختر از دو عیال بود پسران او حاج غلامحسین آقا غلامرضا و آقا غلامعلی نام داشتند اولی بلاعقب در گذشت دومی از دو زن سه پسر و پنج دختر دارد سومی فوت کرده دختر او متعلقه آقا سید مجتبی رضوی است آقا غلامعلی هم فوت شده و یك پسر دارد.

حاج محمد صادق پسر حاج محمد علی امینی - دارای پنج پسر و دو دختر بود - پسران نامبرده:

حاج میرزا یعقوب قاسم آقا - حاج محمد کاظم - اسدالله حاج عباس آقا امینی بودند

دختر او یکی عیال آقا سید محمد بود و بلاعقب در گذشت دختر دیگر همسر حاج سید ابراهیم پسر مرحوم آقا میر عبدالصمد ابن حاج سید تقی اعلی الله مقامه بود و از او دارای چهار پسر و یك دختر است.

حاج میرزا یعقوب یك زنش دختر حاج میرزا محمود امینی بود از او پسری بنام یوسف داشت که فوت کرد از زن دوم که در تهران گرفت صاحب دو دختر و یك پسر شد دختران او یکی همسر سرتیپ غلامعلی زنداست و دیگری عیال آقا سید عباس رضوی است پسر فقید مزبور نیز صادق امینی نام دارد - قاسم آقا پسر حاج محمد صادق مجرد بوده و در حیات پدر در گذشته است از حاج محمد کاظم که فوت کرده است دو پسر و یك دختر بجامانده پسران او رضا و جواد هر دو مرده اند دختر او هم که همسر آقا محمد رضا امینی بوده است در گذشته از آنها فرزندان ذکور و اناث باقی است.

اسد آقا دختر و کیل الرعایا را داشت و بلاعقب در گذشت حاج عباس آقا دو دختر داشته یکی عیال غلامحسن آقا امینی و دیگری همسر قوام الاسلام پسر مرحوم حاج سید حسین حاجی سید جوادی بوده و از شوهران خود دارای فرزندان ذکور و اناث اند.

حاجی محمد علی آقا پسر حاج محمد علی ابن حاج عبدالله - حاج محمد علی آقا چون پس از فوت پدرش به دنیا آمد نام پدرش را بروی گذاردند وی دارای چهار پسر و یك دختر بود دختر او همسر حاج عباس آقا پسر حاج محمد صادق امینی بود پسران او:

ابوالحسن آقا و ابراهیم آقا هر دو بلاعقب در گذشتند - تقی آقا دارای دو پسر و دو دختر است پسران او: محمد علی و نقی دختر او صغیر است.

میرزا عبدالله امینی پسری دارد بنام محمد امین وی نیز دارای پسری بنام محمود است.

پسر پنجم حاج عبدالله حاج محمد ابراهیم بود - که چهار پسر و یك دختر داشته است دختر او عیال حاج محمد صادق امینی بود که فرزندان او ذکر شد.

پسران حاج محمد ابراهیم: حاج مصطفی - حاج نصرالله - حاج میرزا مهدی - حاج شیخ جعفر امینی بودند - حاج مصطفی بلاعقب در گذشته است حاج نصرالله چهار پسر داشته است بنام اسماعیل -

عبدالحسین - علی - ورضا امینی که در اسلامبول اقامت داشتند و بکارهای بازرگانی میپرداختند.

حاج میرزا مهدی سه پسر ویك دختر داشته است دختر وی عیال حاج علی اصغر ناظم التجار بوده است که فوت شده وازوی اولاد ذکور واناث باقی است نام پسران حاجی میرزا مهدی آقا رضی و آقا محمد اسمعیل وحاجی محمد ابراهیم بود آقا رضی بلاعقب در گذشته است آقا محمد اسماعیل سه پسر وسه دختر داشته است از دختران او یکی عیال دوم حاج علی اصغر ناظم التجار بود وازو اولاد ذکور واناث داشت دومی عیال میرزا حسام الدین خیابانی بود و بلاعقب در گذشت سومی همسر سید محمود رضوی بود وازاو اولاد ذکور واناث دارد حاج محمد ابراهیم پسر حاج میرزا مهدی پس از فوت سه پسر ویك دختر بجا گذارده که برخی بلاعقب بودند و برخی اولادشان نماند بعضی نیز فرزند ذکور واناث داشتند.

حاج شیخ جعفر امینی پسر حاج محمد ابراهیم در تبریز وقزوین وتهران شش پسر وپنج دختر داشته است یکی از دختران وی همسر حاج علی آقا امین الرعایا بود که اولاد اوذکر شد دختر دوم متعلقه آقا محمد اسمعیل امینی بود که در گذشته واولادهای ذکور واناث دارد دختر سوم همسر آقا سید محمد میر میران بود که اراودارای اولاد ذکور واناث میباشد دوتن از دختران در تبریز شوهر کرده‌اند ودارای اولاد ذکور واناث هستند پسران حاج شیخ:

حاج محمد آقا - آقا سمیع - آقا قاسم - حسن آقا - کریم آقا و اسد آقا بوده وهریك از آنها دارای زن واولاد ذکور واناث می باشند - حسن آقا فرزند حاج شیخ درقزوین تجارت داشت و خودکشی کرد وپسری داشت آنهم مرحوم شد.

خاندان افضل

سردودمان این خاندان محمد امین قاطع قزوینی است که نسب خودرا به مولانا افضل طبیب تبریزی میرساند که معاصر امیر تیمور گورگانی بوده وازطرف آن پادشاه به بوعلی ثانی ملقب گردیده است.

[illegible] شیخ علی افضل طبیب معاصر شاه عباس ثانی بوده ودر دارالشفای قزوین که از آثار خیریه پادشاهان صفوی بود بطبابت میپرداخته است.

[illegible] طبیب - حاج میرزا حسن طبیب - میرزا [illegible] طبیب - میرزا ابوالفضل طبیب و [illegible] میرزا عبدالحسین طبیب و دیگر از بازماندگان [illegible] افضل هستند که هریك از آنها در عصر خود از دانشمندان نامی بوده‌اند وعلاوه بر علم پزشکی که علماً وعملاً بدان اشتغال داشتند تمامی آنها از حسن خط نیز بهره‌مند بوده [illegible] و حاج میرزا عبدالحسین شاگردان شادروان میرزا عبدالصمد رئیس التجار شکسته و نستعلیق را بسیار خوب مینوشتند - مرحوم میرزا عبدالصمد رئیس التجار خود [illegible] شکسته [illegible] درویش عبدالمجید طالقانی بوده حتی برخی

از خط شناسان خط رئیس التجار را بخط درویش ترجیح میدهند - پسر حاج میرزا حسن طبیب - میرزا مسیح طبیب قزوینی متوفی (۱۲۶۷) دارای هشت پسر بوده است بدینقرار :

۱- میرزا حسن مشهور به میرزا بزرك حکیم باشی ۲- میرزا ابوالعلاء ۳- میرزا جلال ٤- میرزا عبدالصمد رئیس التجار ٥- میرزا عنایت الله ٦ - میرزا ابوعلی ۷ - میرزا یحیی ندیم باشی ۸- میرزا عبدالجواد - دوتن از پسران میرزا مسیح بلاعقب در گذشتند بقیه وضعشان چنین بوده است:

۱- میرزا حسن مشهور به میرزا بزرك عیالش ملکی جهان خانم دختر شاهزاده علی النقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلی شاه بود - وی بواسطهٔ تجویز مربای خیار برای ولیعهد ایران که باعث صدمه اوشد مغضوب ناصرالدین شاه گردید وازشغل پزشکی دست برداشته و بصورت تبعید تاپایان عمر در قریه رزگرد (سه فرسخی شمال قزوین) ملکی خودش بسر برد و از دختر رکن الدوله سه پسر داشت ۱ حاج میرزا هدایت الله حکیم باشی ۲- حاج میرزا حسین ۳- میرزا احمد .

حاج میرزا هدایت الله حکیم باشی حاجیه زیور خانم دختر مرحوم میرزا مفید شیخ الاسلام را بهمسری برگزید وازوی چهار پسر و یك دختر بوجود آمد دختراو سرای ملك خانم (اشرف الملوك) بود پسران وی:

۱- میرزا مهدی ۲- میرزا موسی ۳ - میرزا محمود ٤- میرزا علیمحمد - این دوتن آخری بلاعقب در گذشتند - دختر حاج میرزا هدایت همسر محمدعلیخان رشوند (سالار سعید یا سعید نظام یا سردار سعید) بود وازاو ٦ پسر و سه دختر داشت پسران او موسومند به - محمد قلی خان (سالار سعید) - محمدرضا - جعفر - محمدتقی - محمدرحیم - محمدحسن.

دومین پسر میرزا مسیح طبیب میرزا ابوالعلاء بود عیالش ماه شرف خانم دختر نجفقلی خان ایروانی (احسن الوزراء) بود - پسر میرزا ابوالعلاء حاج میرزا احمد طبیب ملقب به احسن الحکماء است - مرحوم احسن الحکماء دو عیال اختیار کرد - از زن نخستین خود بانو سکینه (خانم شازده دختر خلیل میرزا) ویرا پسری شد بنام میرزا ابراهیم (دکتر افضل) که در ردیف پزشگان کنونی قزوین است همسروی بانو فاطمه دختر حاجی حسینعلی خان رشوند است واز او پنج پسر و یك دختر دارد - پسران وی: نصرالله - ضیاءالدین - خلیل - عبدالله و احمد است عیال دیگر مرحوم احسن الحکما دختر آقا محمدهادی جباری بود وازاو دو پسر داشت بنام محمدعلی و محمود.

سومین پسر میرزا مسیح میرزا جلال بود عیالش دختر نواب تهرانی و پسری بنام میرزا حسین داشت.

پسر چهارم میرزا مسیح مرحوم میرزا عبدالصمد رئیس التجار علاوه بر فضائل و کمالات در خوشنویسی تالی درویش عبدالمجید طالقانی بشمار میآمد ازوی فرزند سرشناس و معروفی بجای نمانده است

پسر پنجم میرزا مسیح مرحوم میرزا عنایت الله بود و دختری داشت که ... وصلت کرد .

پسر ششم میرزا مسیح مرحوم میرزا ابوعلی بود که بلاعقب در گذشت.

پسر هفتم میرزا مسیح مرحوم میرزا یحیی ندیم باشی بود که در ۱۳۴۳ زمان فتحعلی شاه به «ندیمی» ملقب گردید و میرزا احسن مشهور به میرزا بزرك را برای طبابت شخصی به تهران احضار کرد. ندیم باشی پسری داشت بنام میرزا ضیاءالدین که عضو وزارت دادگستری است کتاب نصاب عربی را بفارسی ترجمه کرده و تألیفات دیگری هم دارد فرزندان او یحیی - حسین و علی در وزارت پست و تلگراف و ارتش و گمرك خدمت میکنند.

پسر هشتم میرزا مسیح - میرزا عبدالجواد بلاعقب جهان را بدرود گفت.

اجداد مرحوم حاج سید تقی اعلی الله مقامه

امیر مؤمن (پدر حاجی سید تقی) از دختر عمه خودش حلیمه بیگم دارای چهار پسر بوده است:

۱- میر محمد نصیر ۲- میر محمد تقی ثانی ۳- میر محمد باقر ٤- میر عبدالباقی (که پیش از بلوغ در گذشته)

میر محمد تقی اول (پدر امیر مؤمن) از یك زن یك فرزند پسر داشته است بنام امیر مؤمن.

میر محمد رضا (پدر میر مؤمن) دو پسر داشته است بنام ۱ - میر سید علی ۲- میر محمد تقی

حاجی میر قاسم (پدر میر محمد رضا) از چهار زن چهار پسر و یك دختر داشته است پسران او، ۱- سید مصطفی ۲- حاجی سید محمد ۳- میر رضا ٤- میر حسین از اعقاب و نواده‌های مرحوم حاجی میر قاسم سید اسماعیل به شهر رضوی رفته و در آنجا قبیله‌ای تشکیل داده است که معروفند دخترزاده حاجی میر قاسم هم مرحوم میرزا رفیعای واعظ مؤلف کتاب ابواب الجنان است.

امیر الحاج میر محمد باقر (پدر حاجی میر قاسم) در زمان صفویه به امارت حاج معین گردید و از تبریز به قزوین مهاجرت کرد ازاو سه پسر بجا ماند.

۱- میر یعقوب ۲ - حاج میر قاسم ۳- میر هادی - میر هادی فرزندی بنام میر عبدالله داشته و فرزندان او موسومند به میر هادی ثانی - سید مرتضی - میر ابوالقاسم محمد.

آقا میر جعفر کامل (پدر میر محمد باقر).

میر ابوالحسن (پدر میر جعفر کامل)

آقا سید علی (پدر میر ابوالحسن) دارای سه پسر بوده: ۱- ابوعلی ۲- ابوالحسین ۳- ابوالقاسم

امیر زید (پدر آقا سید علی) دو پسر داشته است ۱- ابوعلی ۲- سید علی

ابوالحسن علی معروف به «غراب» (پدر امیر زید)

سید یحیی معروف به «عنبر» (پدر علی غراب)

ابوالقاسم سیدعلی (پدر سید یحیی عنبر) سه فرزند داشته است ۱ - علی ۲ - یحیی عنبر ۳ - محمد .

ابوالبرکات سیدمحمد (پدر سیدعلی) دو پسر داشته ۱-سیدعلی۲-سیدمحمد.

ابی جعفر سیداحمد (پدرابوالبرکات‌سیدمحمد) بن‌سید محمدبن زیدبن سید علی معروف به‌جمانی شاعر.

سیدعلی(پدرزید) دوپسرداشته ۱-زید۲-محمد.

سیدمحمد معروف به‌خطیب(پدرسیدعلی جمانی)بن‌سیدجعفرشاعر.

سیدجعفر شاعر (پدرسید محمد خطیب) سه‌پسر داشته است ۱- احمد السکین ۲ - سید-محمدخطیب۳-قاسم.

سیدمحمدتاج(پدرسیدجعفرشاعر)بن‌سیدمحمد.

سیدمحمد(پدرسیدمحمدتاج) دارای‌هفت پسر بوده‌است بدین‌قرار ۱- زیدبلاعقب ۲- محمد بلاعقب ۳-سیدمحمد٤-حسین‌معروف به‌عقبه٥- قاسم‌واعظ ٦-حسین(که دارای‌نسل‌است) ۷-علی که‌معلوم‌نیست‌عقبی‌داردیانه.

زیدالشهیدبن‌امام‌زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیه‌السلام (پدرسیدمحمد) که‌دارای چهار پسر بوده است ۱-سیدیحیی۲-سیدمحمد- حسین‌ملقب بذالدمعة ٤ - عیسی‌ملقب به‌موتم‌الاشبال.

خاندان تقوی

سردودمان این خانواده شریف علیین آشیان مرحوم حاج سیدتقی اعلی‌الله‌مقامه فرزند امیرمؤمن فرزندمیرمحمدتقی‌فرزندمیرمحمدرضافرزندحاج‌میرقاسم‌فرزندحاج‌میرمحمدباقرفرزند آقامیرجعفر کامل‌فرزند میرابوالحسن فرزندآقاسیدعلی‌فرزندامیرزیدفرزندابوالحسین‌علی‌معروف به«غراب» فرزندسیدیحیی‌معروف به«عنبر» فرزندابوالقاسم‌سیدعلی‌فرزندسیدابوالبرکات‌سیدمحمد فرزند ابی جعفرسیداحمدفرزند سیدمحمدفرزندزید فرزندسیدعلی معروف به‌جمانی شاعر فرزند سیدمحمدخطیب فرزند سیدجعفرشاعر فرزند سیدمحمد مدعوبه‌تاج فرزند سید محمد فرزند سید الشریف‌زیدبن‌امام‌زین‌العابدین علی بن‌حسین‌بن‌علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام بن عبدالمطلب بن هاشم‌بن عبدمناف(۱) است که در سال ۱۱۹۵ هجری قمری در قزوین پا بجهان هستی گذارد .

مرحوم حاج‌سیدتقی درزندگی‌خود سه زن‌اختیار کرد -دوتن‌اززوجات‌آن مرحوم دختر عمه‌های‌اوو‌پدرش‌بودند ویکتن دخترخاله وی‌بودازآنهادارای دوازده‌پسروشش‌دخترشد ازبث دخترعمه پنج‌پسروسه‌دختر ازدخترعمه‌پدرش دوپسر واز دختر خاله‌اش پنج پسروسه دختر.

پسران آن‌مرحوم: ۱-امیرمحمدقاسم۲-میرمحمداسماعیل۳- میرعبدالصمد ٤- میرعبدالوهاب

۱- برعایت اختصار از ذکر اسامی اجداد عبدمناف تاآدم‌علیه‌السلام خودداری شد .

۵-حاج میرذبیح الله (از بطن دختر عمه) ٦-حاج سیدمهدی ۷-حاج سیدرضا (از بطن دختر عمه پدرش)
۸-میرمحمد یوسف ۹-میراسحاق. ۱۰- میرعبدالاحد ۱۱-میرمحمد حسین ۱۲ میرعبدالرحمان (از بطن دختر خاله‌اش)

دختران آن مرحوم: ۱-فاطمه بیگم ۲-نجیبه بیگم ۳-خیرالنساء بیگم (از بطن دختر خاله‌اش) ٤- مقدسه بیگم ۵-صدیقه بیگم ٦- وجیهه بیگم (از بطن دختر عمه‌اش).

۱-امیرمحمدقاسم دارای فرزند ذکور نبود و سه دختر از نامبرده باقی ماند.

۲-میرمحمد اسماعیل دارای سه پسر بود بنام ۱-سیدهبة‌الله ۲-سیدمحمود ۳-سیدمسعود.

سیدهبة‌الله و سیدمسعود و سیدرضا ظاهراً فرزندی نداشته‌اند - سیدمحمود دارای پنج پسر بود ۱-سیدغلامحسین که پیش از بلوغ در گذشت ۲-سیدمحمد ۳-آقاسیدابوالقاسم که یکی از علمای کنونی قزوین هستند و مرجعیت عمومی دارند و آقاسیدعبدالرحمان که در جوانی در گذشت و از افاضل خانواده و دارای مقام اجتهاد بود

۳- مرحوم آقامیرعبدالصمد دارای پنج پسر بوده است ۱-سیدمحمد مهدی که پیش از بلوغ در گذشت ۲-حاج سیدابراهیم ۳-سیدمحمدصادق ٤- سیدعباس ۵-سید علیرضا نیز فوت کرده‌اند.

٤-مرحوم آقامیرعبدالوهاب فرزند حاج سیدتقی دارای سه پسر بود. ۱- سیدابوتراب که در کودکی در گذشته ۲-سیدمحمد کاظم که وی نیز فوت نموده ۳- آقاسید محمدمهدی که از فضلای آنخاندانست باداشتن تصدیق اجتهادا کنون در قزوین سمت مدرسی دارد و دارای تألیفات عدیده‌است.

۵- مرحوم حاج میرزا ذبیح الله فرزند حاج سیدتقی دارای دو پسر بوده است بنام - آقاسیدمحمد و سیدعلی آقا وی به بیجار در سی مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد آقاسیدعلی فرزند مشار الیه اکنون امام جمعه بیجار است

٦- مرحوم حاج سیدرضا فرزند حاج سید تقی سه پسر داشته است بنام. ۱ - سیدحسین ۲- سیدسلیمان ۳- سیدمحمد.

۷- مرحوم حاج سیدرضا » » » وی نیز سه پسر داشته است بنام: ۱-حاج میرجمال ۲-سیدمحمدتقی ۳-حاج سیدعلی.

۸- مرحوم میرمحمد یوسف » » » یك پسر داشته است بنام میرحسین.

۹- » آقامیراسحاق » » » دارای سه پسر بود بنام: ۱-سیدمولود ۲-سید یوسف ۳-سیداسدالله.

۱۰-مرحوم آقامیرعبدالاحد » » دو پسر داشت نام آنها. ۱- سیدعلی النقی و سیدابوالحسن بود.

۱۱-مرحوم آقامیرمحمدحسین فرزند حاج سیدتقی بلاعقب در گذشت

۱۲- آقامیر عبدالرحمان » » » درشیرخوارگی در گذشته است.

[illegible] فرزندان [illegible] مرحوم حاج سیدتقی از [illegible] کافی داشتند و برخی از آنها بمقام شامخ اجتهاد رسیدند و بنیز بنات آنها [illegible] بودند و مردم قزوین را نسبت باین

خاندان جلیل اعتقادی عظیم بوده وهست اکنون اکثر آنها دارفانی را وداع گفته واز سرشناسان این خانواده جز معدودی انگشت شمار کسی باقی نمانده است گرچه صورت جامع اعقاب کلیه فرزندان وفرزندزادگان اناث وذکور واحفاد خلد آشیان حاج سیدتقی را نتوانستم بدست بیاورم وچنانکه کلیه آنها جمع آوری شده بود شماره این خانواده وذکر اسامی آنها نیازمند به دفاتر چندی بود معذلك همینقدر هم که ذکر شد بسیار مفیداست ونگارنده از آیة‌الله آقای سیدابوالقاسم تقوی دامت برکاته که اکنون درحقیقت بزرك ورأس این خاندان کرامت نشان هستند متشکرم که با قبول زحمت اینصورت را تهیه کرده اند و حالات گروهی از بزرگان این سلسله جلیله را مرقوم فرموده‌اند بیاری خدای تعالی شرح حال بزرگان اینخانواده ـ درجلد دیگر این کتاب که مخصوص رجالست بتفصیل ذکر خواهد شد.

خاندان حاج میرحسن (امیرشاهی)(۱)

مرحوم حاجی میرحسن سردودمان خانواده‌ای بهمین نام بود که بازماندگان او پس از تشکیل اداره آمار وثبت احوال نام «امیرشاهی» را برای خانوادگی خود برگزیدند انتخاب این نام از این رو است که پدر حاجی میرحسن میرهادی نام داشته وپدر میرهادی میرشاه طالقانی است ـ میرشاه از سادات قزوین بود هنگامی که افاغنه بقزوین آمدند او گریخت وبه طالقان رفت بعدها فرزندان او بقزوین آمدند وحاجی میرحسن درمیان احفاد میرشاه قبول عامه یافت وریاست وبزرگی داشت.

حاجی میرحسن از پنج زن دارای پنج پسر بود بدین قرار:

سیدعلیخان ـ حاجی سیدمحمد ـ حاجی سیدحسین ـ حاجی میرعبدالباقی ـ حاجی میرکریم‌خان مرحوم سیدعلی خان که بانی سدی پای گردنه کماسار در درهٔ ارنزك بنام بند سیدعلی خان بوده است يك دختر داشته بنام فاطمه خانم که معقوده حاجی میرزاحسن پدرحاجی میرزامفیدشیخ‌الاسلام بوده واولادهای او عبارت بوده‌اند: میرزابزرك ـ حاجی میرزامنصور ـ آقامحمود ـ حاجی میرزا مسعود ـ میرزااسماعیل.

حاج سیدمحمدسه پسر داشت ويك دختر ـ پسران او میرزااحمدومیرزافتاح بلاعقب درگذشتند از میرزانصیر پسرسوم دختری ماند که عیال میرزا خلیل بود وارثیه این سه نفر به گوهرخانم عیال میرزاعبدالله نایب‌الصدر رسید ـ میرزاعبدالله نایب‌الصدر سه پسر داشت ـ میرزاعبدالحسین نایب‌الصدر میرزاخلیل خطیب حضور ـ میرزا کوچك ـ اولاد میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر ـ میرزا سیدمحمد صدرالاسلام خطیب حضور سلام خاص بود نایب‌الصدر چهار دختر نیزداشت یکی عیال حاج میرزا عبدالحسین طبیب بود دیگری همسر ظهیرالممالك رئیس اجرای عدلیه تهران بود که فوت کرد ودختر دیگر را عقدنمود چهارمی معقوده معین‌الاسلام بود ـ میرزا خلیل خطیب حضور بلاعقب درگذشت ـ میرزا کوچك دودختر ويك پسر داشت یکی از دخترها عیال صدرالاسلام ودختر دیگر

---

(۱) امیرشاهی تخلص آقاملك بن ملك جمال‌الدین فیروزکوهی است که خواهرزاده خواجه علی مؤید بوده اجداد او از بزرگان سربداران بوده‌اند امیرشاهی معاصر سلطان شاهرخ بن امیرتیمور گورگانی ونخست تا حدی مورد توجه بایسنقر میرزا بوده است ولی سرانجام نسبت بوی بیمهر گردید (مجالس المؤمنین چاپ ۱۲۶۸ صفحه ۲۵۰)

همسر نایب‌الصدر بود. پسرش موسوم به میرزا ضیاءالدین فوت کرده‌است.

حاج‌میرعبدالباقی- چهار پسر داشت: میرزاهاشم-میرزارضی- میرزاهادی -میرزامهدی.

میرزاهاشم سه پسر داشت ۱-حاج‌میرزاتقی بلاعقب در گذشت ۲- میرزالطیف دو پسر داشت یکی بنام میرزا احمد و دیگری بنام میرزا محمد که دومی مرده و میرزا احمد امیرشاهی در قزوین جزءاعیان شهر محسوب میشود ۳- حاج میرزا عیسی‌خان یك پسر داشت بنام اعتماد دیوان که درگذشته. میرزا رضی پنج پسر داشت بنام میرزا ابزرك -میرزامحسن مدیرالسلطان - میرزاعظیم میرزامهدی -میرزامسعود.

میرزاهادی و میرزامهدی هردو در جوانی فوت کردند.

حاج‌میر کریم‌خان دارای چهار پسر بود: میرزااسماعیل‌خان وکیل‌الرعایا - حاج‌میرزارحیم میرزایعقوب و میرزااسحاق -میرزا اسماعیل وکیل‌الرعایا چهار پسر داشت بنام: میرزاابراهیم‌خان- میرزاعلیه‌محمدخان-میرزاحسن‌خان -میرزایحیی‌خان (این آخری از صیغه بود) ابراهیم‌خان فوت شده -میرزاعلی‌محمدرفعت‌السلطان دختر شاهزاده عزالدوله را بهمسری اختیار کرد از او دارای ٦فرزند شد: پسران وی اسماعیل امیرشاهی محمدعلی -علی‌اکبر -رضا- امیرشاهی است

میرزاحسن‌خان معروف به بیگلربیگی دارای ٦فرزند است پسران او حسین -محمود-یعقوب ابوالقاسم امیرشاهی است -محمود امیرشاهی عضو بانك ملی مرکز است و یعقوب امیرشاهی ریاست‌فرهنگ قزوین‌را دارد -ازیحیی‌خان که ملقب بامیراحتشام بود دختری مانده‌است که همسر آقایوسف صالحی پسرمرحوم میرزا حسین صدرالعلماء است.

خاندان رفیعی

سردودمان این خانواده جنت‌مکان مرحوم میر محمد زمان طالقانی ازعلماء عصر و از شاگردان خلدآشیان آخوند [illegible] قزوینی اعلی‌الله‌مقامه بود فرزندوی میرمحمد صالح نیز از دانشمندان بنام و ازشاگردان آقاجمال‌خوانساری بوده و خط را نیکو می‌نوشته‌است فرزند میر محمدصالح میرعبدالباقی نیز درشمار علماء بود فرزند میرزاعبدالباقی میرسیدعلی از افاضل بود ودرجوانی در گذشت وسه‌پسر ازوی بجاماند:

[illegible] - آقاسیدمحمدباقر که‌در کفالت [illegible] داشت و از مجتهدین ذوالاقتدار بود [illegible] را که حاکم قزوین بود و بمردم [illegible] بعالم‌جاوید خرامید.

[illegible] قزوین و اصفهان و نجف تحصیل کردو دانشمندی پارسا بود ودر ۱۲۷۲ در گذشت ازآن مرحوم پنج پسر بجاماند.

۱- میرزا هبة‌الله که در حدود ۷۶ سال عمر نمود و نزدیک به ۱۳۲۰ فوت کرد.
۲- میرزا عبدالباقی که از علماء بود در اصفهان رحل اقامت افکند و در همانجا در گذشت.
۳- حاج میرزا شفیع که مردی فاضل و بسیار مدبر بود و در ۱۳۲۵ به قزوین در گذشت.
۴- میرزا یحیی که چندی در اصفهان توقف کرده و تحصیل نمود و در ردیف افاضل بود در سال ۱۳۲۳- بین راه بیجار و خمسه در گذشت.
۵- میرزا ابراهیم مشهور به میرزا خلیل که از افاضل زهاد بشمار می آمد و در سال ۱۳۳۹ در گذشت و چهار پسر از خود بجا گذارد.
۱- آیة‌الله آقای حاج سیدابوالحسن (متولد ۱۳۱۳) که اکنون در قزوین مرجعیت عامه دارند - پسران دیگر مرحوم میرزا خلیل بکارهای کشاورزی مشغولند.

یک طبقه دیگر از اولاد میرمحمدصالح سلسله دیگری از سادات قزوین را تشکیل میدهند که مرحوم آقاسیدابوالقاسم جزمه‌ای از آنها است و فرزند گرانمایه آن مرحوم جنت آرامگاه آقاسید محمد جزمه طیب‌الله تربته از معاریف علمای اخیر قزوین ریاست این سلسله را داشت و در سن متجاوز از هفتاد سالگی در گذشت. در جلد دیگر حالات معاریف این سلسله بتفصیل ذکر خواهد شد

خاندان رکنی

سردودمان این خاندان شاهزاده علی النقی میرزا رکن‌الدوله پسر هشتم فتحعلی شاه از بطن بیگم جان خانم دختر حاج صادق قزوینی است که زن سی و ششم فتحعلی شاه بود فرزندان بیگم جان خانم سه پسر بودند. علی النقی میرزا رکن‌الدوله و امامویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا.

شاهزاده رکن‌الدوله سالیان متمادی فرماندار قزوین بود و یکبار بلقب حجة‌السلطان ملقب گردیده و الی خراسان شد- ولی در آنجا نتوانست استقرار پیدا کند و چون باز گشت از نو بحکومت قزوین منصوب شد وی در روز ۵ شنبه ۱۹ شوال سال ۱۲۰۷ هجری متولد شد پس از مرگ فتحعلی شاه چون باظل‌السلطان بر ضد محمد شاه هم آهنگی نشان داده بود مغضوب شد معظم‌له را باظل‌السلطان و حسینعلی میرزای شجاع‌السلطنه و محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه و امامویردی میرزا کشیکچی باشی برادر رکن‌الدوله و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله و بدیع‌الزمان میرزا پسر ملک آرا را بازداشت نموده و باردبیل فرستادند و زندانی کردند - چون در این سال (۱۲۵۳) بیماری طاعون ظهور کرد زندانیان را بتبریز فرستادند و پس از رفع طاعون مجدداً آنها را باردبیل بردند رکن‌الدوله بعنوان بنای حمام از امیر نظام سیصد تومان خواست و شروع کرد بساختن حمام آنگاه آقامحمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد و به بهانه حفر چاه حمام دو تن مقنی آورد و نقبی بخارج قلعه زد ضمناً در اردبیل ده سر اسب خرید و در قریه گلخواران نزدیک به قلعه اردبیل آنها را بست که فرار بشوند شب یکشنبه ۲۶ ربیع‌الثانی شش ساعت از شب رفته (چون غیر مستقیم از سایرین

برای فرار استعلام کرده و آنها را موافق ندیده بود دیگر باآنها مطلقاً صحبتی و گفتگوئی نکرد) فقط ظل السلطان و برادرش امامویردی میرزا و پسرش نصرالله میرزا از نقب گذشتند (مسافت نقب تاخندق قلعه بیست ذرع بوده است) خندق هم بواسطه خشکسالی آب نداشت ـ ظل السلطان از هول وهیبت مدهوش شد وطنابی بکمر او بسته از خندق بالا کشیدند و براسبی سوار کرده یکنفر از پشت نشست واورا نگاه داشت باچهار تن چاکر ویك دلیل آقا محمد ابراهیم آنها را سوار کرده بعجله خود رابه پست روس ها رساندند ومسافت از قلعه تاپست روسها ده میل بود ـ ظاهراً محمدشاه استرداد آنهارا ازدولت روسیه مطالبه کرده بود ودولت روس درخواست شاه را باین شرط پذیرفت که پناهندگان جاناً ومالاً مأمون باشند بنظر میرسد رکن الدوله و برادرش همچنین ظل السطان از آمدن بایران خودداری نموده ببغداد میروند و تاهنگام فوت همانجا میزیستند ومقبره رکن الدوله ظاهراً هنوز هم باقی است و بسیاری از معاریف قزوین در آنجا مدفون می باشند فرزندان رکن الدوله ذکوراً واناثاً ۲۸ تن نیمی پسر و نیمی دختر بودند ـ پسران او سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب السلطان مادرش دختر مصطفی قلی خان عم فتحعلی شاه بود دوم اسکندر میرزا برادر اعیانی بدیع الزمان میرزا سوم جهانگیر میرزا چهارم انوشیروان میرزا این چهار پسر از دختر مصطفی قلی خان است پنجم اسحاق میرزا مادر او از جماعت بنی اسرائیل بود ششم داراب میرزا که مادرش از اکراد بود هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم نصرالله میرزا یازدهم شکرالله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا مادرش اصفهانی است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصرالله میرزا (۱).

طایفه سادات شیرازی یاچهل پسران

سردودمان خاندان سادات شیرازی قزوین که چهل پسران هم معروفند حاج سید اسماعیل شیرازی بوده که نسبت او [illegible] بن محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام میرساندوی زمان محمدشاه به تهران آمد ودر آنجا [illegible] ونتیجه توالد وتناسل فرزندان وی افزایش یافت ۳ تن از آنها بنام آقاسید [illegible] به قزوین آمدند ودر آنجا نشیمن اختیار کردند.

در [illegible] فرزندان [illegible] آنها به ۷۰/۸۰ خانوار رسید همینکه اداره [illegible] خانوادگی انتخاب کردند ـ اولاد هریك ازسه تن مذکور در فوق چنین است.

۱ـ مرحوم آقاسید [illegible] ۸ پسر داشت [illegible].

۱ـ حاج سید غلامحسین ۲ـ آقاسید حسین نقیب ۳ـ حاج سید عبدالحسین ٤ـ حاج سید قنبر ٥ـ آقاسید [illegible] گذشته اند ۸ ـ آقاسید اسماعیل که در کربلا ساکن است.

(۱) ناسخ التواریخ جلد قاجاریه صفحه ۲۸۱

۲- آقاسید کاظم ۵ اولاد ذکور داشته است بدین قرار:

۱- حاج سید اسماعیل نقیب السادات ۲- آقاسید تقی ۳- آقاسید باقر فخر ٤- آقاسید عابدین ۵- آقاسید رضا:

۳- آقاسید مسلم ۳- پسر داشته است ۱- آقامیر محمد علی ۲- آقاسید علی محمد صدر الذاکرین ۳- آقاسید حبیب الله- تمامی فرزندان آقاسید کاظم و آقاسید مسلم و خود آنها نیز فوت کرده‌اند از شانزده تن سادات مذکور در فوق فرزندان ذکور و اناث بسیاری بدید آمده‌اند که افراد ذکور آنها عموماً اهل منبر و از ذاکرین خاندان آل محمد بوده‌اند افراد سرشناس و برجسته این خانواده:

۱- حاج سید غلامحسین فرزند آقاسید مهدی متوفی ۱۳٤۳ و دیگر آقای حاج سید اسماعیل نقیب السادات فرزند آقاسید کاظم بود- فرزند ارشد حاج غلامحسین - حاج سید رحمت الله و فرزند ارشد وی حاج سید جعفر ادیب مجابی است که چندی روزنامه بازپرس قزوین را می نوشت و اکنون واعظ منحصر بفرد قزوین است و قبول عامه دارد - فرزند ارشد حاج سید اسماعیل نقیب هم سید محمد صادق بود که چندی روزنامه صلاح بشر را نوشت و در سال ۱۳۱۷ در گذشت و نیز باید آقاسید علی صدر الادبا فرزند ارشد آقاسید عابد را نام برد که روزنامه نخل امید را موقتاً و روزنامه رعد قزوین را چند سال انتشار داد و در سال ۱۳۱۱ در گذشت

چون شرح حال معاریف در جلد دوم به تفصیل نوشته خواهد شد در اینجا بذکر آنها اکتفا نموده از تطویل صرفنظر می نماید.

خاندان شیخ الاسلام و نایب الصدر

طایفه شیخ الاسلام که سلسله آنها بحضرت علی بن ابی طالب ؑ منتهی می شود- نسب نامه یا شجره نامه‌ای دارند که در ضمن مدرسه شیخ الاسلام ذکر خواهد شد. سردودمان این خانواده امیر سید حسین بن علی کرکی جبل عاملی ملقب به خاتم المجتهدین است فرزند او عبدالعال و فرزند او کمال الدین حسین و فرزند او بهاء الدین محمد است که مانند پدران خود شیخ الاسلام قزوین بود. بهاء الدین محمد دو پسر داشت یکی میر محمد تقی شیخ الاسلام متوفی بسال ۱۱۹۹ و دیگری میر محمد شفیع نایب الصدارة والشریعة که بواسطه این دو برادر سلسله صدری و نایب الصدری از شیخ الاسلامی منشعب میشود

میر محمد تقی شیخ الاسلام پسری داشت بنام میر محمد باقر شیخ الاسلام - فرزندان میر محمد باقر سه تن بودند ۱- میرزا محمد تقی شیخ الاسلام ۲- حاج میرزا مطلب ۳- میرزا جواد.

میرزا محمد تقی شیخ الاسلام متوفی ۱۲۳۹ فرزندی داشت بنام حاج میرزا حسن شیخ الاسلام و فرزند میرزا حسن حاج میرزا مفید شیخ الاسلام بود - حاج میرزا مفید ٤ پسر داشت.

۱- میر سید علی معروف بمیرزا بزرگ که پس از پدر شیخ الاسلام شد ۲- حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام که در شب انقلاب قزوین در ۱۳۲۷ بدست مجاهدین کشته شد ۳- میرزا بهاء الدین بلاعقب در گذشت ٤- میرزا اسماعیل متوفی ۱۳۱۳ خورشیدی میر سید علی و میرزا بهاء الدین جانشینی نداشتند جانشین

حاج میرزا مسعود - میرزا حسن شیخ الاسلام ملقب برئیس المجاهدین متوفی ۱۳۳۷ بود وی دارای دو دختر بود بانو عزیز الملوك عیال میر عبدالله امجد (امجدالوزاره) و بانو آسیه همسر میرزا علی اصغر - چون میرزا حسن مرحوم اولاد ذکور نداشت حاج میرزا ابوتراب ثقة الاسلام پسر مجد الاسلام بزور واتکاء سپهسالار تنکابنی بشیخ الاسلامی رسید و بشیخ الاسلام صغیر معروف شد و پس از او مرحوم میرزا اسماعیل پسر حاج میرزا مفید شیخ الاسلام شد و به شیخ الاسلام کبیر معروف گردید.

۲- فرزند میرمحمدباقر حاج میرزا مطلب بود وی دارای دو پسر بود بنام میرزا موسی و میرزا محمدشفیع - میرزا موسی ظاهراً بلاعقب بوده - فرزندان میرزا محمدشفیع - میرزا حسین و میرزا تقی و میرزا حسن شفیعی بودند - میرزا حسن در گذشته.

۳- فرزند سوم میرمحمدباقر - میرزا جواد ۳ پسر داشته حاج میرزا باقر - میرزا احمد - میرزا محمدتقی معروف بحاج میر آقا.

حاج میرزا باقر بن میرزا جواد يك پسر داشته بنام میرزا جواد ملقب به معین الاسلام. پسران میرزا جواد معین الاسلام ۱- میرزا باقر ۲- میرزا عبدالکریم بوده اند.

میرزا احمد پسر میرزا جواد بن میرزا باقر ۲ پسر داشته بنام حاج میرزا حسین مجدالاسلام و حاج میرزا علی اکبر.

فرزندان ذکور مرحوم مجدالاسلام عبارت بودند - از مرحوم حاج میرزا ابوتراب ثقة الاسلام یا شیخ الاسلام صغیر، پسر ثقة الاسلام میرزا علی اصغر معروف به مسیو اصغر است که حیات دارد فرزند دوم مجدالاسلام میرزا عبدالله امجدالاسلام یا امجد الوزاره بود که باسیانور خودکشی کرد پسر سوم مجدالاسلام میرهادی بود که در جوانی در گذشت.

مرحوم حاج میرزا علی اکبر برادر مجدالاسلام يك پسر داشت بنام میرزا غلامحسین اقتدارالسلطان که در گذشته است

میرزا محمدتقی معروف بحاج میر آقا فرزند میرمحمد باقر بلاعقب در گذشته است(۱)

میرزا سید محمدشفیع نایب الصدر قزوین دارای ۳ پسر بود ۱- حاج میرزا سید محمد خلیل نایب الصدر [illegible] فتحعلی شاه ۲- آقا میرزا سید محمد معروف به عمو ۳- حاج میرزا افضل الله ملاباشی.

[illegible] محمد خلیل دو پسر داشت ۱- میرزا شفیع معروف بمیرزا بزرگ ۲- میرزا عبدالله نایب الصدر قزوین.

[illegible] داشت بنام میرزا اسماعیل که بلاعقب در گذشت - میرزا عبدالله نایب الصدر متوفی ۱۲۸۱ [illegible] داشت ۱- میرزا [illegible] ۲- [illegible] بهاءالدین ۳- حاجی میرزا عبدالحسین نایب الصدر متوفی ۱۳۱۳ قمری در قزوین.

۱- خانواده آقا سید مهدی متولی باشی آستانه حضرت معصومه قم نیز از خاندان امیر سید حسین کرکی جبل عاملی منشعب میشود و باخانواده شیخ الاسلام قزوین منسوبند.

میرزا سید خلیل‌الله خطیب حضور بلاعقب در گذشت - میرزا سید بهاء‌الدین پسرش میرزا ضیاء‌الدین بود با دو دختر - حاج میرزا عبدالحسین نایب‌الصدر دو پسر داشت و چهار دختر پسران او:

۱- حاج میرزا علی نایب‌الصدر که پسری بنام میرزا سید عبدالله نایب‌الصدر داشت که در جوانی بلاعقب در گذشت ۲ - حاج میرزا محمد صدرالاسلام (صدرالصدوری) دارای هفت پسر است.

آقا میرزا سید محمد عمو فرزند میرزا سید محمد شفیع بلاعقب در گذشته است - حاج میرزا فضل‌الله فرزند میرزا سید محمد شفیع ملاباشی عباس‌میرزای نایب‌السلطنه و ملقب به عضدالملک بود در حضرت عبدالعظیم مدفون است - فرزندان مرحوم - میرزا محمدعلی صدرالممالک میرزا محمد شفیع صدرالممالک میرزا مهدی‌خان امیرالسلطنه - میرزا محمدحسین مجدالممالک - میرزا محمد امجد السلطان اکرم‌السلطنه - شاهزاده دارا - و اسماعیل میرزا که برخی از آنها دارای فرزند ذکور و اناثند.

خاندان شهیدی (۱)

این خانواده قبلا بنام طایفه برغانیها معروف بودند پس از کشته شدن جنت‌مکان حاج ملامحمدتقی اعلی‌الله‌مقامه در سال ۱۲۶۳ این طایفه بنام شهیدی معروف شدند گفته می‌شود نیای آنها تا ۱۲ پشت از علما و پارسایان بوده‌اند حاج ملامحمدتقی دارای ده پسر و چهار دختر بوده‌است:

نام پسران او: ۱ آقا محمد امام جمعه ۲ آقا عبدالله امام جمعه ۳ آقا شیخ باقر ۴ آقا شیخ صادق ۵ آقا میرزا محمود ۶ آقا شیخ جعفر ۷ آقا شیخ عیسی این هفت تن مجتهد بوده‌اند ۸ آقا میرزا ابوالقاسم ۹ آقا میرزا حسن ۱۰ آقا شیخ کاظم قریب‌الاجتهاد بوده‌اند اولاد اینها نوعاً محصل و غالباً مجتهد و کثیرالاعقابند.

از معاریف‌شان آقا شیخ اسماعیل پسر آقا محمد امام جمعه از بطن قرةالعین - دارای مقام اجتهاد بود - دیگر شیخ ابراهیم پسر آقا محمد امام جمعه است که مجتهد بود و در برغان سکونت داشت و در همانجا فوت کرد.

دیگر میرزا حسین پسر آقا محمد امام جمعه است که مادرش از خاندان تقوی است و در دوره اول انتخابات از طرف قزوین بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد - پسر او میرزا مسعود جوان بافضلی بود و در داد گستری دادستان بود و در جوانی در گذشت.

حاج شیخ فتح‌الله فرزند شیخ صادق نوه حاج ملاتقی نیز مجتهد بود - حاج میرزا هدایت‌الله پسر آقا شیخ صادق - معروف به حاج مجتهد درجه اجتهاد داشت چون پس از ورود مجاهدین گیلان به قزوین به قونسولگری روس پناهنده شد وجهه خودرا از دست داد و در ۱۳۲۴ در گذشت فرزند معظم‌له حاج میرزا نصرالله نیز در نجف تحصیل کرده و در ردیف علمای کنونی قزوین است پسر

۱- این صورت بخط خلد آشیان مرحوم حاج میرزا ابوتراب شهیدی طاب ثراه مرقوم گردیده‌است برخی تصرفات از نگارنده است.

دیگر آنمرحوم حسین‌شهیدی فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ معقول ومنقول، درطهران ساکن است ودارای رتبه‌مدرسی است و بوکالت‌میپرازد فرزند آقا میرزاابوالقاسم علیین‌جایگاه حاج‌میرزاابوتراب است که ازعلمای نجف وغیره دارای پروانه‌اجتهاد بود وتألیفات زیادی‌داردوی در روز دوشنبه ۱۸ تیر ماه ۱۳۳۵ خورشیدی درسن ۹۸ سالگی درطهران در گذشت.

وازمعاریف این‌سلسله که دارای‌عنوانی هستند باید آقای‌علاءالدین فرزند حاج شیخ رضا را نام ببریم که‌ازفضلای گرانمایه‌است وسمت‌مدرسی در قزوین‌دارد - دیگر آقاحسین امام‌جمعه که ازفضلا ومردان نیك‌سیرت‌است - حاج‌شیخ‌عیسی هم بواسطه پناهندگی به‌قونسولگری‌روس واینکه درصدور احکام‌ناسخ ومنسوخ بی‌پروائی میکرد مورداحترام‌عمومی نبود

فرزندان خلدآشیان‌حاج‌ملاصالح برادرحاج ملاتقی ۶ پسر وچهار دختر بوده‌اند.

پسران آنمرحوم ۱ میرزاعبدالوهاب ۲ آقامیرزاحسن ۳ آقاشیخ محمد ٤ آقاشیخ‌عبدالحسین ٥ آقاشیخ‌رضا این‌پنج‌تن مجتهد بوده‌اند ومیرزاعبدالوهاب علاوه براجتهاد ناطق‌زبردستی بوده است ٦ آقامیرزا محمدعلی قریب‌الاجتهاد بوده است و اعقاب اینها نوعاً محصل و کمتر از اعقاب شهیدند.

حاج‌ملاعلی برادر دیگر حاج‌ملاتقی‌یك‌پسر بنام شیخ‌عبدالحسین داشته وازایشان چندنفر درطول باقی‌اند.

خاندان شاه‌نظر

شاه‌نظر یکی ازشاهزادگان هند بوده است که بایران مهاجرت‌نموده‌ودرقزوین سکونت اختیار کرده است پسراو «علی» معروف به «شاه‌ملك» بود وپسرشاه‌ملك حاج شاه‌نظروپسر وی «آقامحمد» (متوفی ۱۲۳٦) بوده‌است.

آقامحمد از دوعیال سه‌پسر داشت - اززن‌نخستین دوپسر بنام «ناصر» و«احمد» - ناصریك دختر داشت ویك‌پسر ونام‌پسرش‌حسین‌آقابود .

حسین‌آقا فرزندناصر دوپسرداشت بنام«محمود»و«احمد».

[illegible] دختری داشت بنام‌هاجر که مادرحاج میرزا ابراهیم حاج سید جوادی معروف‌به«وجنامیشی» بود

عیال دوم آقامحمدپسرحاج‌شاه‌نظر - خواهرحاج‌محراب‌خان افشار قزوینی بودازاو یك پسرداشت -بنام‌میرزاناظرعلی حکیم‌باشی که‌پزشك‌وندیم‌محمدشاه‌بود.

حاج‌میرزاناظرعلی [illegible] دختر چهل دومی فتحعلی شاه از بطن گل‌پیرهن خانم گرجی [illegible] زنوی فتحعلی‌شاه و خواهر شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه ([illegible] در گذشته) یعنی‌پس‌از ۹٤ سال زندگی در

قلعه‌هاشمخان(۱) از توابع قزوین فوت کرد ودر قم مدفون شد.

حاج میرزا نظرعلی ازو صاحب دوفرزند شد یکی بنام میرزا محمد که بلاعقب در گذشت دیگری ملك سلطان خانم ملقب به ملك الحاجیه که همسر حاج میرزا عبدالحسین نایب الصدر قزوینی بود.

زن دوم حاج میرزا نظرعلی حکیم‌باشی ـ ملکه خانم دختر شعاع السلطنه (شاهزاده فتح‌الله میرزا) پسر فتحعلیشاه بود (شکوه السلطنه مادر مظفرالدین شاه خواهر ملکه خانم مذکور بود).

واز آن بانو پسری داشت بنام حاج میرزا حسینعلی خان (متوفی ۱۳۱۸) ویك دختر بنام ملك الملوك خانم ـ دختر مشارالیه عیال مرحوم بیوك خان مظفرالسلطنه سرتیپ کشیك خانه معروف به «مچینی»(۲) بود و بلاعقب از دنیا رفت ـ پسر حاج میرزا نظرعلی ـ حاج میرزا حسین علی ـ دو عیال(۳) داشت وازوی سه پسر و سه دختر بجاماند ـ پسران او یکی میرزا ابراهیم خان ملك آرائی بود که چند دوره وکیل قزوین بود ودر ۱۳۱۱ خورشیدی در برلن بلاعقب در گذشت پسر دیگر او مصطفی خان شاه‌نظر در ۱۳۱۰ در طهران بدنیا آمد ودر اداره دارائی قزوین خدمت می کرد ودر همانجا در گذشت همسر او دختر عنایت‌الله مشیرالرعایا از طایفه محصصی بود واز او دو اولاد باقی است ـ نصرالله شاه‌نظر متولد (۱۳۱۷) قمری در ارتش خدمت می کرد در ۱۳۰۸ خورشیدی در بیمارستان سیماشکو بادکوبه بلاعقب در گذشت ـ دختران حاجی حسینعلی ـ نصرت الملوك خانم همسر میرزا ابوتراب پزشکیان (مشاوراعظم) بود عصمت الملوك خانم عیال حسن آقا امینی و گوهرالملوك خانم همسر امیرخان سرخوش قزوینی (منصورالسلطنه) بودند و هریك از آنان فرزندان ذکور واناث دارند.

خاندان هشوری یاعاشوری

اسوری باالف وسین یا آشوری باالف وشین ـ چنانکه در تواریخ مذکور است بملت سفاك وخونخواری گفته میشد که قرنها پیش از میلاد مسیح در نواحی بین‌النهرین میزیستند و دولت مقتدری تشکیل دادند که سرانجام درسال ۶۰۶ پیش از میلاد «اووخشتره» پادشاه ماد آن دولت را برای همیشه برانداخت وان ملترا منقرض نمود ـ ازاین‌رو احتمال نمی توان داد که اصل این خاندان منسوب بملت آسور باشد.

۱ـ قلعه هاشمخان قصبه‌ایست که نزدیك به (۲۰۰۰ تن) جمعیت دارد بعضی اورا جزء دهستان رامند حساب میکنند وبرخی از دهستان افشاریه میدانند.

۲ـ مچین بروزن لمین ازدهات دهستان دشتبی است ویکصدو پنجاه تن نفوس آنست.

۳ـ عیال دوم حاج حسینعلی خان فاطمه خانم رفعت السلطنه دختر شاهزاده عباس میرزا ملك آرائی برادر ناصرالدین شاه بود ومیرزا ابراهیم خان بهمین مناسبت نام خانوادگی خودرا ملك آرائی گرفت یعنی نسبت مادری را ترجیح داد اما برادران او نسبت پدری را که شاه‌نظر باشد نام خانوادگی انتخاب کردند

ظاهراً نام این طایفه ازعشور (بفتح عین وضم شین وسکون واو ورا) وعاشوری گرفته شده باشد زیرا اهالی قزوین حتی خود افراد این طایفه این کلمه را همانطوریکه ذکرشد «عشوری» تلفظ می کنند ودرفرهنگ منتهی الارب(۱) این کلمه چنین توصیف شده است:

«عاشورا بالمد دهم محرم یانهم آن ودر آن لغات است ـ عاشورا، بالمد وعاشوری وعشوری مقصورین وعاشور ونیز عشورا موضعی است».

درجای دیگر گوید، عاشوری که عوام عشوری تلفظ می کنند درلغت عشرهم عشرا بالضم وعشوراً ـ معنیش ده یك گرفت از اموال ایشان انتهی باحتمال قوی یکی از نیای این طایفه کار و شغلش گرفتن عشریه بوده وبه عشوری معروف شده آنگاه بمرور زمان درتلفظ ضمه آن به فتحه تبدیل یافته عشوری وعاشوری گفته اند وباین خانواده علم شده است.

سردودمان این خاندان که بدان دست رسی پیدا کرده ایم ـ مردی از صاحبان عنوان قزوین بنام «حاج اسماعیل» بوده که پنج پسرودو دختر داشته است.

نام پسران او «حاج حسینعلی» «حاج محبعلی» «حاج محمدحسن» «ملاعباسعلی» و «عبدالله بیك» بوده است ودخترها یکی حاجیه جهان خانم مادر حاج میرزا حسینخان سپهسالار و دیگری مادر اسدالله بیگ جدد کتر امیراعلم میباشند.

حاج حسینعلی پسرحاج اسماعیل چهار پسرداشته است بنام حاج بیگلر ـ کربلائی آقابزرك آقامحمدکریم ـ حاج ملازمان ودو دختر بنام عصمت خانم وخانم باجی خانم حاجی بیگلر از اعیان ومتمولین قزوین بوده است وبواسطه بستگی به حاجی میرزا حسینخان سپهسالار متنفذ و اقتدار سرشار داشته وبلاعقب درقزوین فوت می کند کالبداورا بکربلا میبرند ودر آنجا بخاك میسپارند همسر اوخدیجه خانم دخترموسی خان برادرمیرزانبی خان امیردیوان بود.

میان اولاد کربلائی آقابزرك فقط علی اصغرنام به قوچان مهاجرت کرد ودرآنجا صاحب عنوان شد وبه نصرت الملك ملقب گردید که معلوم نیست هنوز حیات دارد یادر گذشته است.

دیگر فرزندان آقامحمد کریم پسر حاج حسینعلی نیرمتوسط الحال بودند ـ حاج ملازمان سطوح را در قزوین فرا گرفت وی مردی باتقوی و پارسا بود وبسلمان زمان اشتهار داشت ازوی هفت پسر وسه دختر بجاماند ازپسران او در حوزه آقاشیخ مهدی طاب ثراه سطوح را درقزوین دید وسپس بنجف رفت وسالها ازمحضر اساتید بزرگ چون آخوندخراسانی و طباطبائی استفاده نمود وبا اجازه اجتهاد بهقزوین باز گشت. اما هیچگاه بکار ترافع دخالت نکرد وتاهنگامیکه درگذشت باندك ملك موروثی ومالیات آن قناعت میگذراند ـ پسر دیگر مرحوم حاج ملازمان آقاشیخ عبدالصمد نیز درقزوین تحصیل کرده است سالها بود از متصدی اداره اوقاف قزوین بود اکنون نیز

(۱) جلددوم ص ۸۳٦

تولیت مدرسه جدید را برعهده دارد دیگر فرزندان حاجی ملازمان بامور کسب و کشاورزی مشغول بودند.

دختران حاج ملازمان یکی عیال آقاحسن جان پسر کربلائی آقابزرك بود و دیگری متعلقه آقامیرزا ابراهیم ازطایفه میرزا. وسومی همسر جنت‌مکان آقاسیدنعیم ازسادات پرپینچی و از علمای اخیرقزوین بود که تحصیلات خودرا در نجف بپایان آورده بود.

عصمت‌خانم دخترحاج حسینعلی بن حاج اسماعل عاشوری - همسر امان‌الله‌خان ومادر هدایت‌الله‌خان صارم لشکروحبیب‌الله‌خان بود.

هدایت‌الله‌خان درنظام اتریشی رتبه سرهنگی داشت وتااوایل مشروطیت ریاست یکی ازافواج قزوین بامشارالیه بود حبیب‌الله‌خان برادر مشارالیه همچنین رضاخان ومحمودخان پسران اونیز جزء صاحبمنصبان آن فوج بودند هنگامی که هدایت الله خان ملقب به سالار معتمد شد لقب صارم‌لشکری او را به پسرش محمودخان دادند - درآغاز مشروطیت چون مشروطه خواهان مشارالیه را طرفدار شاه میدانستند. نارنجکی بمنزل وی انداختند که مقداری خسارت مادی وارد ساخت- ازاین‌پس سالار معتمدو کسان اوازدخالت درکارهای دولتی خودرا بکنار کشیدند وازمداخله خودداری نمودند .هدایت‌الله‌خان دوعیال اختیار کرد یکی دختر میرزا ابوتراب‌وزیر که رضاخان ومحمودخان ودو دختر ازاو بودند - دخترها یکی همسر میرزا ابوالقاسم مستشار بود ودیگری عیال میرزا غلامحسین‌خان -عیال دوم‌سالار معتمد دخترمصطفی‌خان اسعدالسلطنه بود وازوسه‌فرزند داشت.

حبیب‌الله‌خان برادر سالارمعتمد سه پسر ودو دختر داشت میان پسران او باقرامیردیوانی برضائیه مهاجرت نمود وملکی‌خرید وتوانگر شد ودرژاندارمری وارتش تامقام‌سرهنگی ترقی کرد ودر رضائیه درگذشت ازاو اولاد ذکور واناث باقی‌است پسر دیگر کاظم امیر دیوانی در شهربانی تاسرهنگ‌دومی رسیدوا کنون‌باز نشسته‌است.

خانم‌باجی‌خانم دخترحاج‌حسینعلی‌بن حاج‌اسماعیل عاشوری - عیال میرزا ابوتراب وزیر ازطایفه محمصی‌هابود - پسران او: میرزا ابوالفضل درجوانی مردمیرزا ابوالقاسم‌مستشاروزیر قزوین بودمیرزاعنایت‌الله‌مشیرالرعایامدتی کدخدای محله‌بندرخت بودچندی‌هم‌رئیس کلانتری‌شد- دختر وی نواب‌خانم هم‌عیال‌رضاخان‌پسر‌سالارمعتمدبود.

پسر دوم حاج‌اسماعیل عاشوری - حاج محبعلی‌بود -اولاد اوبکار بازرگانی میپرداختند نخست تمولی پیدا کردند اما اختلاف میان پدروفرزندان کار آنها را بسختی کشانیدوبه‌تهی‌دستی دچار شدند - نوه‌های‌حاج‌محبعلی یعنی دختران حاج شیخ‌احمد یکی همسر حبیب‌الله خان برادر سالار معتمد بودودیگری‌عیال حاج‌محمداسماعیل‌یزدی - ونیزمیرزا یحیی پسرحاج‌نجفقلی دختر

حاج‌عبدالله افشار را خطبه کرد وشب‌دوم عروسی در گذشت ـ معقوده او به نکاح مصطفی‌خان افشار در آمد ـ بقیه‌اولاد واحفاد حاج‌محبعلی و حاج‌نجفقلی ـ اهمیتی‌وشخصیتی نداشتند.

پسر سوم حاج‌اسماعیل عاشوری حاج‌محمدحسن بود ـ وی کدخدائی محله‌بندرخت(آخوند) را داشت چون در گذشت ـ میرزا محمدعلی فرزندذکور او صغیر بود وحاج حسینعلی عموی او کارهای کدخدائی را اداره می کرد ـ همینکه میرزا محمدعلی بحدرشد رسید امور کدخدائی‌را مستقیماً بعهده گرفت ـ وی مردی سمین و فربه بود یکروز پس از آنکه در مهمانخانه راه شوسه گزارش کدخدائی خودرا به‌سعدالسلطنه حاکم وقت داد و باز گشت ناگهان بزمین خورده و در گذشت ـ او سه‌دختر داشت که به‌حاج‌محمد تقی‌یزدی‌و حاج‌محمداسماعیل‌یزدی و آقاشیرمحمد که‌هرسه از بازرگانان‌نامی قزوین بودند شوهر نمودند واز آنها دارای‌اولاد شدند.

دختر حاج‌محمدحسن‌رانیز یکی از آقایان برغانیهاخطبه کردو پسری‌ازاوشد بنام‌حاج‌شیخ‌رضا و پسر حاج‌شیخ‌رضا آقای شیخ‌علاءالدین‌شهیدی‌است که‌ازفضلای‌نامی‌وازمدرسین کنونی‌قزوین‌است.

پسر چهارم حاج‌اسماعیل‌عاشوری ملاعباسعلی بودبا آنکه ازاهل‌علم نبود امااورا ملاعباسعلی وپسرش را ملامحمد میگفتند اکنون آنها فوت شده‌اند و ظاهراً کسی از آن خانواده باقی نمانده است.

پنجمین پسر حاج‌اسماعیل‌عاشوری عبدالله‌بیگ بود ـ وی‌ازسه‌زن مختلف چهار پسر داشت از خواهر میرزا عبدالباقی خان ـ دخو ابراهیم و دخو یوسف و از دختر حاج محمدتقی رشتی آخوند ملاهادی واز زن‌دیگر آقاشیخ محمد تقی ـ آخوند ملا هادی در محضر علمای قزوین سطوح را تحصیل کرده بود ودرمدرسه‌جدیدسمت‌مدرسی داشت آقاشیخ‌محمدتقی‌پس از تحصیل سطوح بنجف‌رفت و پس‌ازباز گشت به‌تدریس مشغول شدوی جد مادری نگارنده است که در تقوی و پرهیز کاری‌واخلاص به‌خاندان آل‌رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یگانه‌عصر خودبودودرحمایت‌ازافتادگان وستم کشیدگان مطلقا کوتاهی نداشت‌ازاویك‌دختر بجاماند که‌مادر نگارنده‌است ـ آخوندملاهادی پسری‌داشت بنام حاج‌شیخ‌محمدرضا که‌سالهارئیس‌محضرچهار قزوین بوداولاد ذکور اواکنون بکسب‌مشغول میباشند وفرزندان‌اناث‌وی دارای‌شوهرو اولاد متعددند.

خاندان عزیزی

سر دودمان این‌خانواده حاج‌شیخ‌عزیزالله ازمردم تارم است که به قزوین آمد و در آنجا ساکن شد از وی چهار پسر وسه‌دختر بجا ماند دوتن ازدختران فوت شدند دختر دیگر متعلقه آقاشیخ‌کاظم بود که دوپسر داشت میرزا تقی درجوانی فوت‌شد اسدالله باپنج‌فرزند حیات‌دارد

پسران آن‌مرحوم: ۱ـ شیخ‌محمد۲ـ حاج‌شیخ‌احمد ۳ـ حاج‌میرزا محمود ٤ حاج‌شیخ‌ابوالقاسم

آقاشیخ‌محمد از۱۳۲٦ بتهران مهاجرت کرده ودرآنجا ساکن شده‌است وی‌دوپسرداشت.

شیخ‌هادی که طلبه‌فاضلی بود ودرجوانی در گذشت -حاج‌محسن که‌درقزوین‌زندگی‌میکند.

حاج‌شیخ احمد -درقزوین ازمحضر آخوند ملاهادی عاشوری استفاده کرد ودر کارمنبر ترقی نمود وواعظ بی‌نظیر قزوین گردید - وی‌از دوزن دارای‌پنج‌پسر ویك‌دخترشد -پسران‌او

۱- حاج‌میرزا ابراهیم درقزوین بکار بازرگانی میپردازد.

۲- عزیز عزیزی ازقضات دادگستری است وسالهاست در تهران ساکنست.

۳- کریم عزیزی درتهران متوقف‌است ودر رشته حمل‌ونقل کارمیکند-مسعودعزیزی(از دختر آقاشیخ‌صادق‌طالقانی) در رشته پزشکی تحصیلات خودرا درایران‌وآمریکا بپایان‌رسانده است -اکنون‌باهمسر فرنگی‌خود بتهران آمده و بنام «پروفسور مسعودعزیزی» بعیادت‌ومعالجه بیماران میپردازد .

حاج میرزا محمودعزیزی - چندی ازمدرس‌ملاهادی عاشوری سابق‌الذکر استفاده کرد آنگاه بکسب تجارت مشغول‌شد -ودرتهران سکونت‌داشت تادر گذشت فرزندان آنمرحوم‌یك دختر ود وپسر بودند -پسران-علی‌اکبر وعلی‌اصغر نام دارند -علی‌اکبر باآنکه سالهادرفرنك بود ظاهراً رشته بخصوصی‌را طی‌نکرد اکنون عضووزارت کشور است - دکترعلی اصغر در اتریش -دانشکده داروسازی را تمام کرده سپس دررشته حقوق نیز بدریافت گواهی‌نامه‌موفق شد -وباحسن تصادف‌دختر یکی از اساتید دانشگاه وین‌را بعقد خود درآورد و اکنون دارای سه‌فرزنداست‌علاوه‌براین موفقیت مهم‌خانوادگی-معاونت سرپرستی محصلین‌ایرانی‌را دراروپاهم بعهده دارد والحق جوان شایسته‌ایست‌وی اولین فرزندخودرا که‌دختر بود «ثریا»نامید(بنام‌همسر نگارنده بمناسبت اینکه فیمابین‌ایشان وهمشیره‌دکتر نهایت‌الفت ویگانگی وجود داشته‌است) -

حاج‌شیخ‌ابوالقاسم - از ابتدا بکار کسب وتجارت پرداخت واز خود ۵پسر بیادگار گذارد.

۱- باقرعزیزی عضو وزارت دارائی است ۲دکتر صادق پیروزعزیزی (۱) سالها است در درتهران ساکنست وعلاوه‌بر اینکه استاد دانشگاه‌میباشد ریاست بیمارستان پانصدتختخوابی را نیز بعهده دارد وبایك‌بانوی‌فرانسوی ازدواج کرده پسری بنام دارا دارد که اکنون درانگلستان تحصیل‌میکند ۳- جعفر عزیزی درقزوین است ٤-دکترموسی‌عزیزی رشته داروسازی دانشگاه تهران را تمام کرده ودرقزوین داروخانه دارد ۵-دکتر اسمعیل که نیز دانشکده داروسازی را تمام کرده‌بود درجوانی‌در گذشت.

خاندان محصصی

این طایفه که نیای آنها عهده‌دار وصول خراج و حصه کننده آن بوده‌اند به محصصی

۱- چون‌درنزدیکی‌منزل‌دکترصادق عزیزی‌یك‌دکتر کلیمی‌بنام‌عزیزی مطب داشت و اشتراك اسم باعث‌زحمت‌میشد لذادکتر کلمه‌پیروزرا بر نام‌خود بیفزود.

معروف شده‌اند .

جداعلای آنها میرزا مطیعا برادرمیرزا بزرک‌خان بود که مدتها حکومت خلخال‌راداشت ودرهمانجا در گذشت - میرزا بزرك سبیل کلفت وسطبری داشته است که سالیانه هفتصد تومان از ناصرالدین‌شاه باج‌سبیل میگرفته است - وقتی در روز عید حاج میرزا حسینخان سپهسالار خواسته بود با وعیدی بدهد نپذیرفته و گفته بودهمیشه ما بشماعیدی میدادیم حالاهم بایدمابشما عیدی بدهیم -سپهسالار از این‌حرف دلگیر شده مدتی میرزا بزرك بیکار ماند سر انجام اورا بحکومت خلخال میفرستد وهمانجا فوت‌میکند .

میرزامطیعا- برادرمیرزا بزرك پسری داشت بنام میرزا ابوتراب که وزارت قزوین را عهده‌دار بود و کارش بالاگرفت دختر حاج حسینعلی پسرحاج اسماعیل عاشوری‌را گرفت ازاو سه‌پسر وسه‌دختر پیدا کرد پسرهای‌اویکی‌میرزا ابوالفضل‌بود که درجوانی‌در گذشت‌دیگرمیرزا ابوالقاسم مستشار که وزارت قزوین را داشت تا اوایل مشروطیت پس از آن تا هنگامیکه در گذشت کاری نداشت‌وبادرآمد املاك خود آبرومندانه زندگی‌میکرد -پسرسوم میرزابزرك میرزا عنایت‌الله مشیرالرعایا بود که مدتها کدخدائی محله(آخوند) بندرخت را داشت پس از مشروطیت مدتها رئیس کمیسر (کلانتری) بود پس‌ازآنکه سوئدیها تشکیلات شهربانی را سروصورت دادند وی از خدمت معاف شد وبا درآمد املاك خود زندگی می کرد تا فوت شد

اولادمیرزاابوالقاسم مستشار ازدختر امان‌الله‌خان برادر زاده امیردیوان یك‌پسر بود بنام حسین‌آقا ملقب‌به‌موثق همایون که بلاعقب در گذشت ویك‌دختر بنام‌نواب‌خانم که‌همسر رضاخان پسر هدایت‌الله‌خان سالار معتمد بود واز زن دیگر دو پسر داشت بنام‌صادق‌وابوالحسن .

اولاد میرزا عنایت‌الله مشیرالرعایا- پسری بود بنام میرزا ابوتراب که آقائی‌معروف‌بود دو دخترهم داشت که یکی‌عیال آقامحمدباقر امینی پسریمن‌السلطنه بود دیگری‌همسر مصطفی شاه‌نظر برادرمیرزا ابراهیم ملك‌آرا .

خاندان حاج ملانوروز(نوروزی)

سردودمان این خانواده مرحوم حاج‌ملانوروزاز ذاکرین‌خامس آل‌عباع ومتوفی‌در سال ۱۳۱۵ هجری بود ازوی‌پنج‌پسر وسه‌دختر بجاماند .

پسران آنمرحوم :حسین -محسن-یحیی -عبدالغنی .

۱- میرزا حسین بواسطه ثقل‌سامعه نتوانست درس بخواند وبکسب پرداخت و بکربلا هجرت کرد ودرآنجا فوت شد ۲-آقا میرزاحسن واعظ که‌در۱۳۱۳در حیات‌پدر بلاعقب‌فوت کرد وی دانشمندی گرانمایه وفاضلی فرزانه بود ۳-حاج‌میرزایحیی واعظ دارای شش‌پسر بود .